هاشم رضی

آیین مغان

پژوهشی در باره دین های ایرانی



از مجموعه پژوهش های ایران شناسی که منتشر شده است :

۱.اوستا. کهن ترین گنجینه مکتوب ایران باستان.
۲.وندیداد.ترجمه.شرح.واژه نامه در چهار جلد.
۳.حکمت خسروانی.سیر تطبیقی فلسفه و حکمت و عرفان در ایران باستان از زرتشت تا سهروردی و استمرار آن.
۴.آیین پر رمز و راز میترایی.فرانتس کومن /هاشم رضی
۵.زرتشت پیامبر ایران باستان.زندگی.اندیشه و آثار زرتشت
۶.گاه شماری و جشن های ایران باستان .مشروح ترین پژوهش مستندی که در باره همه روزها و ماه ها و جشن ها و ایام ویژه مراسم روزگاران خاص به چاپ رسیده است.
۷.تاریخ آیین راز آمیز میترایی در شرق وغرب از آغاز تا امروز و سیر تاریخی مذاهب و انجمن های پنهان و رازور. مصور در دو جلد.
۸.دانشنامه ایران باستان.متجاوز از ۱۳۵۰مدخل.از ورود آریاها به فلات تا پایان شاهنشاهی ساسانی.پنج جلد.
۹.خط و زبان اوستایی.
۱۰.دستور زبان اوستایی.گرامر.گزیده ها و واژه نامه.
۱۱.ادبیات سنتی زرتشتی.جلد اول.
۱۲.فرهنگ اعلام اوستا.مجموعه نام های خاص اوستایی با پژوهش های تطبیقی.سه مجلد.
۱۳.فارسی باستان.دستور.گزیده کتیبه ها.واژه نامه.
۱۴.آیین مغان.پژوهشی در دین های ایرانی.ادیان ایرانی و زرتشت و دین زرتشتی بنابر آثار کهن روزگار یونانی.رومی و لاتینی از سده پنجم پیش از میلاد تا سده هفتم میلادی.
۱۵.دین و فرهنگ قدیم ایرانی.حیات و باورهای مذهبی در ایران از آغاز تا ظهور زرتشت.



آیین مغان

پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایران باستان

رضی، هاشم، ۱۳۰۳ -
آیین‌های مغان (آموزه‌ها و مراسم و باورهای بنیادی): پژوهشی درباره دین‌های ایران باستان به‌موجب متون باستانی.../ پژوهش و ترجمه و نوشته هاشم رضی. ــ تهران: سخن، ۱۳۸۲.
۴۷۲ ص. ISBN 964 - 372 - 031 - 4
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
نمایه.
۱. ایران - - دین و اساطیر. ۲. ادیان - - تاریخ. ۳. ایران - - دین - - تاریخ. ۴. زردشتی. الف. عنوان. ب. عنوان: پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایران باستان.
۹ آ ۶ ر / ۲ / ۸۰ BL ۲۹۰
کتابخانه ملی ایران ۸۱ - ۴۱۳۰۱ م

آیین مُغان

آموزه‌ها و مراسم و باورهای بنیادی

پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایران باستان

به‌موجب متون باستانی

یونانی، رمی، سُریانی، لاتین، عربی، پهلوی، فارسی، پازند، فارسیِ زرتشتی

پژوهش، ترجمه و نوشته

هاشم رضی

تهران ـ ۱۳۸۲

انتشارات سخن

آیین مغان

پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایران باستان

پژوهش، ترجمه و نوشتهٔ:

هاشم رضی

امور گرافیکی، طرح و اجرای پشت جلد: فیروزهٔ رضی

چاپ اوّل: ۱۳۸۲

تایپ و آماده‌سازی: شرکت چاپ خواجه

لیتوگرافی: صدف

شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه

چاپ: گلرنگ یکتا

خیابان انقلاب ـ مقابل دانشگاه تهران، شماره ۱۳۹۲

تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰

حق چاپ و نشر محفوظ است

پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایرانی



کتابی که تحت عنوان پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایرانی / یا: دین‌های ایرانی برمبنای متون کلاسیک: یونانی، رومی، اوستایی، پهلوی و فارسی زرتشتی اینک دسترس قرار دارد، حاصل تحقیق و پژوهش و تتبع چند تن از دانشمندان می‌باشد که به‌تدریج ترجمه و تألیف شده و با تحقیقاتی تازه‌تر همراه و منتشر گشته است. به تقریب از حدود سدهٔ پنجم پیش از میلاد، شاید مقارن با اوایل شاهی داریوش بزرگ، در یونان، مورخان و نویسندگان شروع به نوشتن مطالبی متنوّع و گوناگون دربارهٔ زرتشت و آیین او و هم‌چنین مطالبی پیرامون ادیان ایرانی کردند. این اقدام با شور و شگفتی و اعتقاد همراه بود و در ادب و فلسفهٔ یونان و جهان یونانی مآب آن روزگار اثراتِ نفوذیِ قاطعی داشت. امّا دور از تعصّب و پاره‌یی از اَغراض نیز نبود ــ و از دیگر سو، عدم فهم و درک صحیح‌شان نیز باعث اشتباهات و لغزش‌هایی فراوان شد.

امّا در طی قرون جدید، آن روایات، با همهٔ ضعف‌ها و عیوب و اشتباهات و اغراض، کلید گشایش مشکل دین‌شناسی در روزگار کهن شد. ابتدا برسبیل معمول، آن چه راکه روایت شده بود، قاطع و وحی مُنزل و پیامبرانه پنداشتند. امّا پس از آن، روایات مورد نقّادی و کاوش و ارزیابی قرار گرفت و درست از نادرست و سره از ناسره در حد مقدور جداگشت و دامنهٔ آگاهی‌هایِ کوتاه و ناقص ما دربارهٔ ایران کهن وسعت یافت و غنا پیدا کرد.

در این رساله و وجیزه، پژوهش و تحقیق و کَندوکاو، پیرامون مورخان و

نویسندگان یاد شده در جهان باستان است که دربارهٔ زرتشت و اوستا و دین زرتشتی و سایر ادیان و مذاهب ایرانی مطالبی از خود به یادگار نهاده‌اند. ابتدا اهمّ مطالبی راکه هر نویسنده از خود به یادگار نهاده نقل کرده و پس از آن به پژوهش و نقد پرداخته شده است.

محقّقان و پژوهندگان در دوران ما، به دو و یا سه گروه تقسیم می‌شوند. گروهی معتقدند که آنچه را نویسندگان و مورخّان قدیم یونان و روم دربارهٔ دین‌ها و آیین‌های ایرانی نقل کرده‌اند مربوط می‌شود به دین زرتشت. امّا پذیرش چنین فکری، موجب دردسرهای فراوانی شد و تناقضات آشکاری به وجود آورد که قابل توجیه و تفسیر نبودند. گروهی بر آن شدند که اغلب روایات مربوط می‌شود به آیین‌های دیگری که در ایران رواج داشت و قسمت کمی از این گزارش‌ها دربارهٔ دین زرتشتی مصداق پیدا می‌کند.

از برخورد این آرا و تضادِ افکار، حقایقی آشکار شد. گروه سوّمی نیز با احتیاط و دور از تعصّب به تحقیق پرداختند و در نتیجه هیچ کدام از دو رأی مذکور را نپذیرفتند و با نقادی‌های عالمانهٔ خود، حقایقی بسیار را دربارهٔ دین زرتشت آشکار ساختند و تضادها را توجیه کردند و مجموع همهٔ این تحقیقاتِ مرتب و وسیع سبب شد تا هرچه بیشتر نادرستی‌هایی را که به زرتشت و دین او وارد می‌کردند شناخته شود.

درکتاب حاضر، نخست تفسیر و توجیه دانشمندانی آمده که کوشش کرده‌اند همهٔ روایات را منطبق با دین زرتشت دانسته و قبول کنند. آنگاه عقاید گروه دوم نقل شده که برخلاف گروه اوّل باور داشته‌اند و سرانجام آرای پژوهش‌گران سوّم ثبت و ضبط شده و در مجموع خواننده تا حد زیادی خود به خود بسیاری از مسایل برایش روشن و واضح می‌شود، و درمی‌یابد که چگونه و برای چه، مورخّان و نویسندگان یونانی و رومی این همه تناقض دربارهٔ زرتشت و آرا و عقاید وی و رسوم زرتشتی ابراز کرده‌اند. از نظرِ این مورخّان، **مُغ و مُغان**، عنوان و سِمت عامی داشته برای همهٔ روحانیان ایرانی که میترایی یا زروانی یا پیرو

دین مادی یا دین هخامنشی و یا زرتشتی بوده‌اند. در طی این تحقیقات، گاه آنقدر مسایلی که پیچیده و پرراز و ابهام و متناقض به نظر می‌رسند، روشن و ساده می‌شود که موجب شگفتی است.

طی مباحث این رساله، مسایلی بسیار دربارهٔ آیین‌های زروانی و میترایی و مانوی مطرح شده و مورد مقایسه قرار گرفته و روابط آنها با دین زرتشتی و نفوذشان در یکدیگر بیان می‌شود که به روشن‌شدن بسیاری مسایل می‌انجامد اغلب مطالب و مباحث بسیار فشرده می‌شود و به همین جهت خوانندهٔ عادی را ارضا نمی‌کند و اغلب لازم است خواننده مطالعات و آگاهی‌های قبلی در این موارد داشته باشد.

مسأله **مغان**، که در واقع کیانند و چه کسانی می‌باشند و چگونگی دین و آیین هخامنشی، مسایل دقیق و پراهمیتی می‌باشند که از دیدگاه پژوهشگرانِ به نام در این موارد، مورد بحث واقع شده‌اند. اغلب کوشش شده است که مباحث همراه با مآخذ باشد رساله، ترجمه و اقتباس و نقل از دیگران است، لاجرم مآخذ نیز تا حدودی از همان منابع نقل شده، امّاکوشش همواره بر آن مبذول بوده تا مآخذ و مراجع مهم‌تر ارائه و از مآخذ درجه دوم و کم‌اهمیت‌تر چشم‌پوشی شود.

بخش اولِ کتاب از **فیثاغورث** شروع و به **هرمیپوس** پایان می‌پذیرد. در این بخش جز مواردی معدود، نظر بیشتر متوجه مورّخان و نویسندگان پیش از میلاد بوده است که دربارهٔ **زرتشت** و دین زرتشتی و سایر ادیان و آیین‌های ایرانی مطالبی به‌یادگار نهاده بوده‌اند. بخش دوم از **استرابو** شروع و به **دیو خری کوستوم** پایان می‌گیرد. توالی زمانی برخی اوقات مِلاک سنجش قرار نگرفته و برحسب اهمیّتِ موضوع، برخی مورخّان و نویسندگان، مقدّم و مؤخّر قرار گرفته‌اند. بخش سوم به‌اجمال، مرور و گذری در منابع پهلوی است. البته چون نظر در این قسمت معطوف به زندگی و سوانح روزگار **زرتشت** بوده، اجمال مذکور رعایت شده. این اجمال بدان جهت است که اغلب روایات با افسانه و گرایش‌های متدیّنین به غلوّ و سنّت‌های عوامانه که به دفعات تکرار شده‌اند، منعکس است.

در نظر بود که دو بخش دیگر، متمّم این رساله باشد. یکی دربارهٔ نقل و نقد روایات مورخّان اسلامی و نویسندگان مِلَل و نِحَل از سدهٔ دوم هجری تا سدهٔ دهم پس از هجرت، ــ و دو دیگر تاریخ اوستاشناسی و مطالعات زرتشتی در اروپا از سدهٔ شانزدهم تا دوران معاصر، امّا با آنکه کار عمده در قسمت اوّل به تقریب انجام شده و در قسمت آخری نیز فصول و مراجع و مآخذ مهیّا بود، بی‌مناسبت نبود که به چاپ قسمت نخست آمادهٔ اقدام شود و باشد تا حوصله و عمری باقی ماند و دو بخش مذکور نیز آماده شده و به چاپ رسد. درواقع پس از پنج سالی که وقت بر سر این کار صرف شد و دوبار به تجدید نظر کشید، هرچند که بسیاری وقت و فرصت لازم بود تا در حد مقدور نواقص آن رفع شود، امّا دیگر نیرو و حوصلهٔ گذشته موجود نیست و چه‌بسا که کوس رحیل به صدا درآید و بار بر زمین مانَد.

امّا با این حال، در جلد دوم، که اینک آماده و جداگانه به‌چاپ رسیده است، ترجمه و نقل نوشته‌های شرقی دربارهٔ زندگی و احوال و آرای زرتشت از آثار پهلوی و عربی و فارسی و نقل منظومهٔ زراتشت‌نامه اثر **زراتشت بهرام پژدو** سرایندهٔ سدهٔ هفتم هجری که توسط **فردریک روزنبرگ** تصحیح و در اروپا به‌چاپ رسیده و همراه باگزیده‌یی از متون دیگر است تقدیم مشتاقان می‌شود.

کوشش بسیار شد تا در بسیاری از موارد، اظهارنظری نشود و اظهارنظرها به‌محقّقان و پژوهشگران نام‌آور و ورزیده واگذار شد که این کار در صلاحیت آنان است. امید که این کوشش و پژوهش تا اندازه‌یی مفیدِ فایده واقع شده و به‌کار علاقمندانی که در این راه مطالعه و کاوش می‌کنند قرار گیرد.*

*. بسیاری نام‌ها و اَعلام و اصطلاحات و نام‌های دیوان، فرشتگان، خدایان، مقدّسین، شاهان، پهلوانان و اَعلامی دربارهٔ اساطیر و آداب و رسوم دینی و... در کتاب نقل شده است. جهت آگاهی‌های کافی، می‌توان به مجلّداتِ مجموعهٔ پژوهش‌های ایران‌شناسی که فهرست‌شان به چاپ رسیده است، به‌ویژه به دانشنامهٔ ایران باستان مراجعه نمود.

بخش اوّل

نویسندگان و مورخّان یونانی و رومی

پیش از میلاد: از فیثاغورث تا هرمیپوس

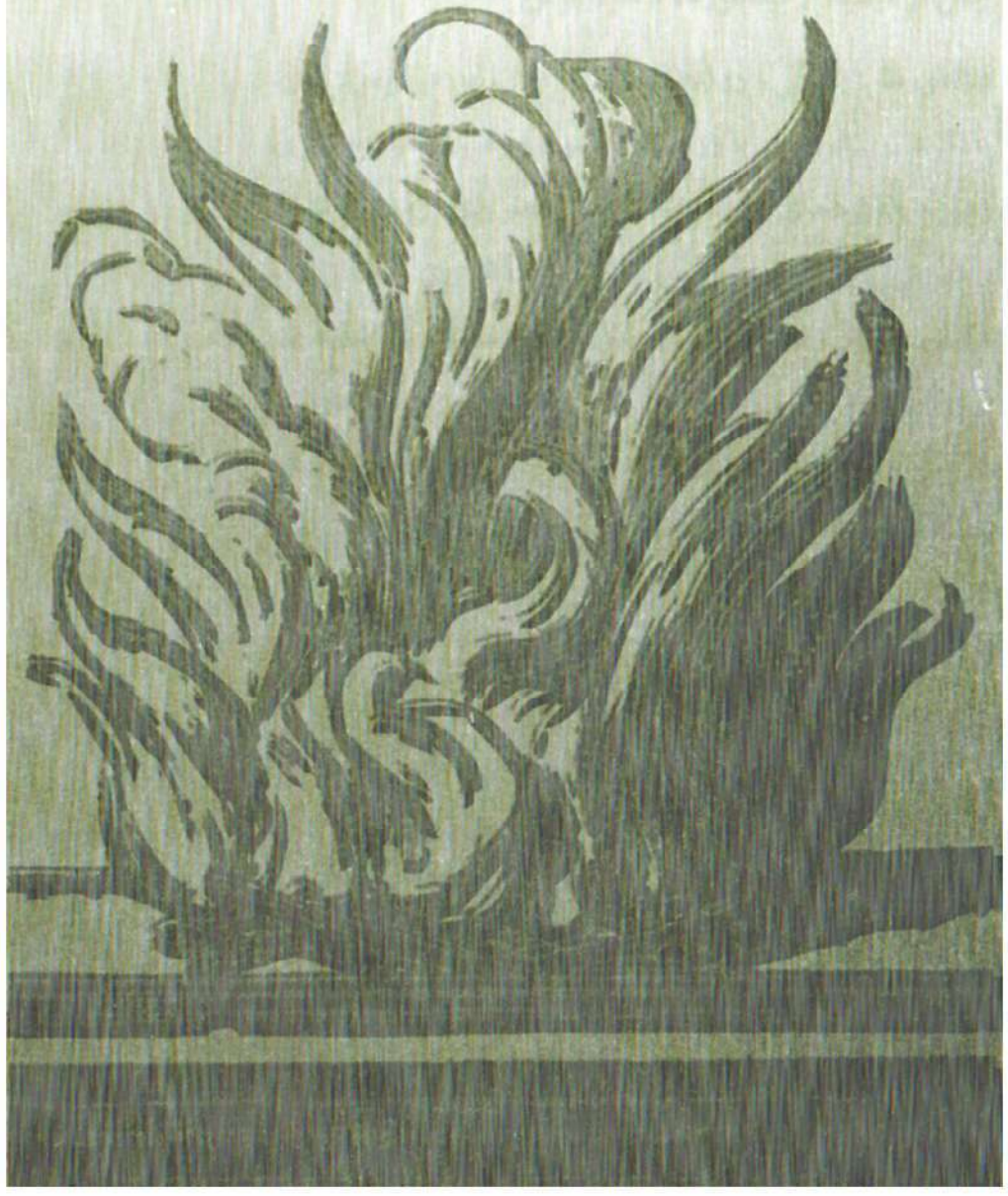

بخش اوّل:

نویسندگان و مورّخان یونانی و رومی

پیش از میلاد: از فیثاغورث تا هرمیپوس

فیثاغورث: زندگی، روابط با مغان، آثار، پورفیریوس: آثار، یادکرد از زابراتاس یا زرتشت، دموکریتوس: سفر به مشرق زمین، یادکردهای وی، خسانتوس: عصر وی. زمان زرتشت و کهن‌ترین یادکرد، دیوگنس لائرتیوس: آثار وی ـ یادکردها، دیونی سیوس: عصر زندگی، نقل آثار خسانتوس، اشاره به ازدواج‌های هم خون در آثار خسانتوس، هرودوت: زندگی، تاریخ هرودوت. دربارهٔ دین ایرانیان، متن نوشته‌های هرودوت دربارهٔ رسوم و دین ایرانیان

نویسندگان و مورخّان یونانی و رومی
پیش از میلاد: از فیثاغورث تا هرمیپوس



۱. **فیثاغورث.** Pythagoras **پیتاگوراس.** وی در ظاهر، و برابر با مدارک موجود، نخستین کسی است که به بابل و ایران سفر کرده و با آیین مغی آشنایی پیدا کرده است.

دقیقاً از سال زاد و مرگش آگاه نیستیم. شاید به سال ۵۸۳ پیش از **میلاد زاده** شده باشد، و در پایان این سده نیز درگذشته است. انگیزهٔ اصلی وی از سفر، ارضای حس کنجکاوی و کسب دانش مغان بوده. امّا ظاهر امر حاکی از آن است که قصد خدمت در ارتش **آسارهادون** Assarhadon را داشته است.[۱]

و **فیثاغورث** پیش از مرگ **کوروش‌بزرگ** زندگی می‌کرد. برخی ورود وی را به مصر، هم زمان با جنگ **کمبوجیه** با مصریان می‌دانند،[۲] که در مصر به اسارت ایرانیان درآمده و از آن جا با سپاهیان ایران به بابل رفته و دوازده سال میان کلدانیان و مغ‌ها زیسته است.[۳]

به این طریق شواهد نشان می‌دهد که در سال ۵۲۵ پیش از میلاد در مصر بوده و پس از دوازده سال اقامت در بابل، در پنجاه و شش سالگی به **ساموس** Samus که زادگاهش بوده بازگشته است.

کتاب مجعولی به نام سیاحت‌نامهٔ فیثاغورث که به وسیلهٔ **یوسف اعتصامی** به زبان فارسی ترجمه شده است در دست می‌باشد که نگارنده پیش از این دربارهٔ آن به‌تفصیل سخن گفته است. در این کتاب شرح سفر فیلسوف یونانی به ایران و

گردش و گفت و گوهایش را با **مغی زابراتاس** Zabratas نام می‌خوانیم که کاملاً جعلی بودن ناشیانهٔ آن آشکار است. خلاصهٔ بخشی از این کتاب در پایان و ضمن "کتابنامه" نقل شده است.[۴]

۲. نویسندگان قدیم یونان، دربارهٔ سفر **فیثاغورث** به ایران و آشنایی با **زرتشت**، یا فلسفهٔ مغان و آموختن سحر و نجوم نزد مغان کلدانی، اشاراتی کرده‌اند. از این جمله بایستی از **سیسرو** Cicero در سدهٔ یکم پیش از میلاد و **والریوس‌ماکسی‌موس** Valerius Maximus، **آپولی‌یوس** Apuleius، **کلمنس‌الکساندرینوس** Clemens Alexandrinus، **دیوگنس لائرتیوس** Diogenes Laerius نام برد که هرکدام در ضمن اشاره به سفرهای کسانی چون **فیثاغورث** و **امپدوکلس** Empedocles و **دموکریتوس** Democritus و **افلاتون** Plato در آثار خود یادکرده‌اند.

این نام‌آوران فلسفه و علم در آن اعصار دور، بی‌تردید رنج سفر به خود هموار کرده و به ایران برای توشه گیری از فلسفه‌یی سترگ روی می‌آورده‌اند و این حاکی از شهرت دین زرتشتی و آیین‌های مغی در آن دورانِ دورِ تاریخ در ایران و مستملکات ایرانی یا حوزهٔ بین‌النّهرین بوده است.[۵]

۳. **پورفیریوس** Porphyrius فیلسوف و نویسندهٔ سدهٔ سوم میلادی، کتابی دارد به نام تاریخ فلسفه که ذیل نامهٔ فیثاغورث، از وی دربارهٔ عقاید مغ و آیین مغی، نقل‌قول‌هایی کرده است به این سان: "وی [مُغ = **زابْراتاس**] راستی را به همه چیز برتری داده و خداوند، یعنی: **اورمَزِس** Oromazes را چنان تصویر کرده به‌سان پیکره‌یی که از نور و روشنایی خالص باشد و روانی از وی که گرایش به سوی راستی داشته و از زشتی و دروغ گریزان است".

این تعبیر آشکار است که از منابعی کهن و مورد وثوق نقل شده ـ چون در فروردین یَشْت و هُرْمَزْد یَشْت نیز تفاوت میان جسم خداوند که از نور است و روان او که راستی است بیان شده است.

نقل‌قول‌های **پورفیریوس** از **فیثاغورث** قابل تأمّل است. متأسّفانه چون در این وجیزه، صورت تفصیل‌نگاری موردنظر نیست، به همین جهت اشارتی و گذری موردتوجّه می‌باشد. فیلسوف موردنظر هم‌چنین می‌نویسد: "فیثاغورث تنها با کلدانی‌ها گفت‌وگو نکرده، بلکه وی با شخص **زابراتاس** Zâbratas [= **زرتشت؟**] نیز هم سخن بوده؛ یعنی مردی که از ابتدای زندگی خود را از گناه و زشتی و دروغ دور نگاه داشته و به مردم راه پاک منشی و درستی را آموخته".[۶]

٤. به هر حال، بحث در این باب بسیار است، به‌ویژه که این مغی که به نام **زابراتاس**، معلّم **فیثاغورث** معرفی شده آیا **زرتشت** است یا نه. آن چه که مسلّم می‌باشد این زابراتاس، زرتشت پیامبر نمی‌توانسته است باشد، به‌موجب آن‌که مورخان و فیلسوفان یونانی چون **افلاتون** و **خسانتوس** که شرح‌شان بیاید و دیگران، زمان زرتشت را در حدود شش سده پیش از این تاریخ نوشته‌اند و همین مطلب نشان می‌دهد که در آن عصر، زرتشت مردی تاریخی بوده، آنقدر تاریخی که اختلاف مورّخان درباره‌اش، در چنان عصری نیز چنین کهن بوده است.

از سویی دیگر بایستی میان مغان کلدانی و مغان ایرانی که در همان عهود در بین‌النّهرین و ایران زندگی می‌کردند، اشتباه نکرده و وجه تمایز قایل شد. مغان کلدانی به ستاره‌شناسی و سحر و جادو و جادوپزشکی اشتغال داشتند و کلمهٔ اروپایی Magi برداشتی از نام همین فرقه است؛ درحالی که مغان ایرانی فرقهٔ مذهبی بوده و سلوکی فلسفی داشته‌اند چنان‌که در بخش ویژهٔ مغان، از این مطالب یادکردهایی آمده است.

برای تمام مطالب دربارهٔ **زاراتاس** یا **زابراتاس** که اغلب وی را زرتشت دانسته‌اند و استادِ **فیثاغورث**، به کتاب **دین قدیم ایران**، جلد اوّل، صفحات ۹۸ تا ۱۰۷ نگاه کنید.

۵. **دموکریتوس** Democritus [**ذیمقراطیس**] نیز از جملهٔ فلاسفه و خردمندان

یونان باستان است. زندگی دراز و طولانی‌اش اغلب در سفر مشرق زمین گذشته و به سال ٤٦٠ پیش از میلاد به دنیا آمده و به سال ۳۷۵ درگذشته.

به کلده و بابل سفر کرده .*Aelianus: Var. Hist.* IV, 20 و در هم نشینی و درک محضر مغان رغبتی داشته است.[۷]

تاتیانوس Tatianus تصریح می‌کند که دموکریت از **اُستانس مُغ** Ostanes بسیار ستایش کرده است. این **اُستانس** گویا یکی از مغان ایرانی در بابل بوده است، امّا به‌موجب تشابه لفظیِ اندک، هم‌چنان که **زابراتاس** را با **زرتشت** یکی دانسته‌اند، **اُستانس** را نیز زرتشت معرفی نموده‌اند تا شأن و مقامی والاتر برای دموکریت کسب کرده باشند.[۸]

هم‌چنین مشابه است قول **کلمنس آلکساندرینوس** که وی پیرو و دوستار پارسیان و فلسفهٔ مغی بوده است.[۹]

اوزبی‌یوس Eusebius نیز در کتاب دهم، بهرهٔ چهارم نقل می‌کند که به پارس رفته و از مغان تعالیم بسیاری فرا گرفته است: *Proparatio Enagle*.

٦. **خسانتوس لیدیائی** Xantus از دیدگاه زمان‌شناسی و زمان زندگی زرتشت، یکی از کهن‌ترین مدارک بازمانده، قول خسانتوس است. دربارهٔ زمان زندگی این نویسنده، نیز اختلاف فراوان است. امّا آن چه که بیشتر موردنظر و واقع قرار گرفته، بایستی سال تولدش را ٤٦٥ پیش از میلاد دانست.[۱۰]

وی از اهالی آسیای صغیر بوده و بی‌گمان با مغان و آیین مغی و هم‌چنین زرتشتیان و اندیشه‌های زرتشتی آشنایی داشته. چون اهل لیدیا Lidia می‌باشد و این شهر از روزگاران کهن، در عصر هخامنشی تحت نفوذ ایران و از مستعمرات پارسیان بوده.

آثار خْسانْتوس متأسّفانه از میان رفته و آن چه که مورد آگاهی ماست، به‌وسیلهٔ نقل‌قول‌هایی از نویسندگان و مورّخان بعدی است. به نظر می‌رسد که حتا **هرودُوت** از آثار خسانتوس استفاده‌های فراوانی کرده و به‌ویژه در مورد پارسیان،

مأخذ اطلاعاتش آثار وی بوده است.

۷. **دْیوگِنِسْ لائِرتیوس** نویسندهٔ یونانی آغاز سدهٔ سوم میلادی از **خْسانتوس** نقل کرده که زرتشت به سال ۶۰۰ پیش از لشکرکشی **خشایارشا** به یونان زندگی می‌کرده است.[۱۱]

امّا نسخه‌های خطّی قدیم **لائرتیوس**، شش صد سال را با اختلاف، یعنی ۶۰۰۰ سال نیز نوشته‌اند. **مِسینا** Messina در تحقیق خود، ۶۰۰۰ سال را استنساخ نادرست کاتبان دانسته و شش صد پیش از جنگ ایران و یونان را در دوران خشایارشا درست می‌داند که به تحقیق نیز درست می‌نماید.[۱۲]

۸. **دیونیسیوس** Dionysios از نویسندگان و محقّقان پیش از میلاد است. دربارهٔ زمان زندگی وی تنها می‌توان گفت که یک صد تا یک صد و پنجاه سال پیش از میلاد می‌زیسته است.

خسانتوس کتابی داشته به نام مسایل لیدیا *Genuine Ludiaka*. شاید این کتاب از میان رفته بوده که مشهور شده دیونیسیوس کتابی جعل و به نام خسانتوس دگرباره منتشر کرده بوده است. به هر حال **ولکر** F.G. Welker در این مورد که نوشته‌های خسانتوس به وسیلهٔ دیونیسیوس جعل شده، موردی برای پذیرش قاطع پیدا نکرده است.[۱۳]

باری، هرگاه بر آن باشیم تا مسألهٔ جعل آثار خسانتوس را به وسیلهٔ دیونیسیوس پذیرا باشیم، مسایلی دربارهٔ تاریخ و عصر زرتشت که به وسیلهٔ خسانتوس به ما رسیده، از اعتبار اصولی ساقط خواهند شد.

کتابی که منسوب به خسانتوس بوده، موسوم است به ماژیکا *Magika* [= آداب و رسوم مغان]. در سده‌های بعد، مسایلی چون ازدواج با محارم [«خْوَئِتْ وَدَثَه» Xvaet.vadaθa یا خْویدُدَس. نگاه کنید به یادداشت‌های فرگرد هشتم وندیداد، یادداشت ۱۰۵ در جلد دوم] و اغتشاش دربارهٔ قدمت زمان زرتشت و

تداخل مسایلی از مجوس [=مغان] و زرتشتیان ــ به ناروا به خْسانتوس نسبت داده شده است.

و جالب است که **دیُوگِنِس لائِرتیوس** Diogenes Laertius به این مطلب وقوف داشته که توضیح داده است: "مطالب و مسایلی موجود است که جعلی بوده و خیانت‌وار به خسانتوس نسبت داده‌اند".[۱۴]

۹. در آثار **خْسانتوس** است که ازدواج‌های با محارم درجهٔ اوّل و هم‌خون میان **مغان** برای نخستین بار اشاره شده است، ــ و همین مسأله است که برخی از پژوهشگران نپذیرفته و آثار جعل استنساخ‌کنندگان را در آن می‌بینند.

در مثل، **دیونیسیوس** از قول خسانتوس جعل خبر کرده که **زرتشت** هنگامی که جسد **کروسوس** را می‌سوزاندند، نسبت به این عمل اعتراض کرده و مردم را از چنین کاری باز می‌دارد.

در این چنین خبری، زرتشت را معاصر کروسوس و مقارن با گشودن لیدیا می‌داند. امّا می‌دانیم که خسانتوس عصر زرتشت را شش سد یا شش هزار سال پیش از حملهٔ **خشایارشا** به یونان می‌داند. در ماژیکا *Magika* به نقل قول مطالبی چون: "پارسیان کلمات مقدس Logia" زرتشت را هنوز به خاطر داشته و نسبت به آن عمل می‌کنند، آنان از سوزاندن اجساد مردگان می‌پرهیزند و در نگاه‌داشتن آتش و جلوگیری از خاموش شدن آن سخت کوشا هستند برمی‌خوریم".

با خوانده‌شدن کتیبه‌های هخامنشی این مسأله روشن شد که در عصر **کورش بزرگ** و به ویژه **داریوش اوّل**، مغانِ مادی کم‌کم قدرت خود را از دست داده و اورمزدیان [= پیروان زرتشت] غلبه می‌یافتند و با دقّت در آثار و اخبار بازماندهٔ خسانتوس، درمی‌یابیم که پارسیان فی‌الواقع در کار سازندگی آیین و اهتمام در بزرگداشت سنن و رسوم زرتشتی، دورانِ نوی را آغاز کرده بودند و شکست **گِئُومات مُغْ** درواقع گویای چنین دورانی است.[۱۴/۱]

۱۰. **هرودوت** جوان بود و خْسانتوس پیر و در دوران کهولت. هرچند که آثار خسانتوس از میان رفته و به ما نرسیده است، امّا به عقیدهٔ محقّقان، بسیاری از آن در نوشته‌های برجای ماندهٔ هرودوت ابقا و احیا شده است. به این معنی که هرودوت از نوشته‌های خسانتوس در باب آیین مغ و زرتشتی‌ها و پارسیان و شخص **زرتشت** مستقیماً سود فراوان برده است.

لیکن همیشه پرسشی وجود داشته که چگونه **هرودوت** با آنکه به شکلی دقیق از مذهب و آداب و رسوم و سنن پارسیان یادکرده، از زرتشت و آیین وی حتا اشاره‌یی به میان نیاورده است. این نظر که وی از زرتشت و آیین و نهضت او آگاهی نداشته، به هیچ وجه قابل قبول نمی‌باشد به دو دلیل عمده: نخست آنکه خود به تفصیل و وضوح نکات بسیاری از دین زرتشتی را در لفاف سنن و رسوم و آیین پارسیان نقل کرده؛ دوم آنکه در آغاز زندگی وی، **خسانتوس** هنوز زنده بوده و بی‌گمان وی از آثار خسانتوس بسیار بهره گرفته، یعنی کسی که به اشباع از زرتشت یادکرده بوده است.

حال چرا هرودوت در مورد شخص زرتشت سکوت کرده، برای ما امری مجهول است و تنها به حدس و گمان می‌توانیم نظرهایی ابراز نماییم، امّا بایستی نظری شخصی در میان باشد.

مواردی راکه هرودوت از رسوم و آیین پارسیان نقل کرده و در اوستا نظایر فراوان آنها را می‌توان یافت، چنین است:

"پرستش خداوند بدون داشتن معبد و بت ــ پیش‌کشی هدایا و قربانی به خداوند [= **زئوس** Zeus] و خورشید و ماه و زمین و آتش و باد: ــ [یسنا ۱۶/۴] ستایش **آناهیتا** و **میترا** ــ شرح انجام قربانی درحالی که **مغان** در جایگاه ویژه سرود "تئوگونی *Theogonv*" [به گمان بعضی خاورشناسان گاثاها] می‌خوانند ــ که نمونه‌های فراوان آن در یسنا و یشت‌ها آمده است ــ موارد قربانی که عبارت از اسب، شتر، گاو نر، گوسپند و خر بوده است [آبان یشت ۲۱ ـ وندیداد، ۴ـ۲۲/۳] **هراکلیدس کومانوس**

Heraclides Cumanus کتابی دربارهٔ رسوم و آداب پارسیان تحت عنوان پرسیکا *persika* نوشته و در آن توصیف کرده که شاهنشاه پارس هزار قربانی که عبارت از گاو و گوسپند، اسب، اشتر و خر و چارپایان خُردتر بوده است، به حضور خداوند تقدیم می‌کرد. شایان توجّه است که در یشت‌ها به‌ویژه از این نوع قربانی و تکیه به عدد هزار بسیار یاد شده است.

تکیه بر زاد و ولد بسیار ــ راستی و درستی در گرفت و گیر وام، احترام آب و رودخانه‌ها و نیالودن آن‌ها، تحریم سوزاندن اجساد، قراردادن مردگان در جاهای سر باز و دخمه نمودن، تشویق و تأکید در از بین بردن حیوانات موذی، نفرت و بیزاری از آدم‌کشیّ و قتل."

این‌ها مواردی است که دیگران نیز به **مغان** و زرتشتیان نسبت داده‌اند، هرچند که **مجوس** یا **مغان** را با زرتشتیان ادغام کرده و این سبب تحریفات و اغتشاشات بسیاری در شناخت دین زرتشت شده است. به هر حال علّت سکوت **هرودوت** در نام **زرتشت** برای ما مجهول است.

۱۱. این مطالبی بود کوتاه گونه از آن قسمت‌هایی که در نوشته‌های هرودوت با اوستا می‌شد مقایسه‌هایی برقرار کرد. امّا با دیدی بازتر و مطالعاتی گسترده‌تر، بیش از آن چه که گذشت می‌توان سخن گفت. بی‌گمان جایی که هرودوت از آیین پارس‌ها سخن می‌گوید، بیش از هر چیز این فکر به خاطر می‌گذرد که دین پارس‌ها یا پادشاهان هخامنشی چه دینی بوده است. باید مطالب موردنظر را جداجدا از نظر گذراند. نخست متن بندهای ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۴۰ ـ از کتاب اوّل (*Clio*) هرودوت را نقل کرده و سپس به دریافت رازورمز و اشارات هرودوت دربارهٔ پارس‌ها، مادها و مغان پرداخته و آنگاه به این نکته متوجّه خواهیم شد که آیا هخامنشیان چه آیینی داشته‌اند: زرتشتی و مزدایی بوده یا پیرو آیین مغان و یا معتقد به دین و به جا آورندهٔ رسوم و شعایر آریایی باستان بوده‌اند [اوپَه‌یَنا Upa.Yanâ]، به دانشنامهٔ ایران باستان ذیل همین مدخل نگاه کنید].[۱۵]

کتاب اوّل، بند ۱۳۱

۱۲. آن چه که من دربارهٔ عادات و رسوم پارسی‌ها آگاهی دارم، چنین است: پارسیان را رسمی نیست که برای خدایان خود تندیسه بسازند و یا پرستشگاه و قربانگاه برپا کنند. آنان کسانی را که چنین می‌کنند نادان و ابله می‌شمارند و به نظر من علّت آن است که آنان هیچ‌گاه چون یونانیان، خصوصیات بشری را با خدایان قابل انطباق نمی‌دانند. رسم آنان برای انجام عبادت چنان است که به بلندترین نقاط کوهستان صعود کرده و در آنجا قربانی‌های خود را به خداوندی که نامش را بر آسمان نهاده‌اند و او را زِئوس "Zeus در فُرس باستان Dayaus به آسمان و کائنات اطلاق می‌شود" می‌نامند تقدیم می‌کنند. آنها برای: خورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد نیز پیش‌کش‌هایی تقدیم کرده و قربانی کرده و نثار می‌دهند. این‌ها خدایانی می‌باشند که پارس‌ها از روزگاران کهن برایشان مراسم قربانی انجام می‌داده‌اند. امّا بعدها ستایش کردن اورانیا Urania را از آسوریان و تازیان آموختند. آفرودیت اورانیا را آسوری‌ها می‌لی تا Mylitta و اعراب آلیلات Alilat و پارس‌ها میترا "میثْرَ" Miθra می‌خوانند.

کتاب اوّل، بند ۱۳۲

۱۳. آیین دینی ایرانیان "پارس‌ها" هنگام اهدای قربانی به خدایانِ یاد شده چنین است: آنان برای اهدای قربانی، قربانگاه بنا نمی‌کنند و آتش نمی‌افروزند. هنگام اجرای مراسم قربانی نوشابه و روغن مقدّس [در اوستا زَوْرْ Zavr ـ زوهْرْ، زَاُثْرَ Zaoθra] و فدیه‌های دیگر مصرف می‌کنند. نی نمی‌نوازند و تاج گل و زینت به قربانی نمی‌آویزند. هر پارسی که می‌خواهد به یکی از این خدایان قربانی اهدا کرده و یَزِشْنْ کند، قربانی را به‌جایی پاک می‌برد و کلاه خود را با گل، به‌ویژه گل مورد زینت می‌دهد. آنگاه خدای موردنظر را ستایش کرده و قربانی را اهدا می‌کند. کسی که مراسم ستایش و قربانی انجام می‌دهد، نمی‌تواند فقط برای خودش خواهان خوشبختی و برکت شود، بلکه برای شاه و همهٔ پارس‌ها که

خودش نیز در شمارشان می‌باشد، دعا می‌کند. پس از آنکه گوشت قربانی تکه‌تکه و پخته شد، فرشی از گیاهان لطیف، به‌ویژه شبدر [در اوستا بَرْسَم، بَرسُم، بَرِسْمَن Baresman] گسترده و گوشت‌ها را بر آن قرار می‌دهد. پس مغی که انجام مراسم زیر نظر و به‌وسیلهٔ اوست، سرود خدایان [متن Theogony، منظور یشت *Yašt* ویژهٔ ایزد موردنظر می‌باشد] می‌خواند. رسم بر این است که جز با حضور مُغ، مراسم قربانی انجام نمی‌گیرد. چون مراسم سرودخوانی تمام شد، مرد قربانی دهنده، گوشت‌ها را به خانه برده و به هر ترتیبی که مایل باشد به مصرف می‌رساند.

کتاب اوّل، بند ۱۴۰

۱٤. مطالبی که تاکنون دربارهٔ پارس‌ها گفتم، درست و مورد اعتماد من می‌باشد. امّا آن چه را که از این پس می‌گویم، در میان پارس‌ها در شمار اسرار پنهان و راز مانند است که آشکارا نمی‌گویند و جانب احتیاط را رعایت می‌کنند. از جملهٔ این مسایل، مطالب و رسومی است اندر باب مردگان. مردگان را لازم است پیش از دفن کردن، در جاهایی قرار دهند که به‌وسیلهٔ پرندگان لاشه‌خوار یا جانوران شکاری دریده شوند [گوشت و پوست و امعاء و احشاءِشان خورده شده و استخوان برجای ماند] در مورد مغان می‌دانم که چنین می‌کنند، چون این رسم را پنهان نکرده و آشکارا انجام می‌دهند. امّا پارس‌ها، جسد مردگان را پیش از به خاک سپردن، با موم می‌پوشانند. امّا مغان با دیگر مردم، به‌ویژه کاهنان مصری تفاوت و مغایرت بسیار دارند. کاهنان مصری، ایذاء و کشتن انواع جانداران را بسیار مکروه و زشت می‌شمارند جز در موارد قربانی. امّا مغان اغلبِ جانوران را جز سگ و انسان مجازند که بکشند [و این درواقع از وظایف آنان بوده است خْرَفْسْتَرَ Xrafstra] و در این کار نسبت به هم سبقت و پیشی می‌جویند.

۱۵. در کتاب اوّل تاریخ هرودوت، از آغاز بند ۱۳۱ تا پایان بند ۱٤۰ مطالب

مندرجه مربوط است به رسوم و دین و معتقدات پارسیان. در این میان فقط سه بند یاد شده در بالا است که به مسایل مربوط به دین برمی‌گردد. امّا در این مورد به‌جاست که فشرده‌یی از بندهای دیگر نیز دربارهٔ رسوم پارسیان نقل شده و آنگاه به تحلیل سه بند موردنظر پرداخته شود:

میان همهٔ روزهای سال، تنها جشنی که بیش از همهٔ جشن‌ها برایشان معتبر است (برای پارس‌ها) و آن را باشکوه برگزار می‌کنند، **جشن روز** تولد می‌باشد. در چنین روزی مرسوم است که خانه‌ها را باشکوه می‌آرایند و زینت می‌کنند و فرش‌های رنگین می‌گسترند. در این جشن ثروت‌مندان شتر یا گاو یا اسبی قربانی کرده و پس از تمیز کردن، آن را درست و تمام کباب می‌کنند. طبقات فرودست‌تر به قربانی‌کردن چارپایانِ کوچک‌تر قناعت می‌کنند.

ایرانیان اصولاً غذاهای پرگوشت کم می‌خورند، امّا برعکس از میوه‌ها بسیار استفاده کرده و چندین ظرف پر از میوه در سفره می‌نهند. به‌همین جهت است که ایرانیان معتقدند یونانیان از سر سفره گرسنه و با غذای ناتمام برمی‌خیزند، چون پس از غذا، چیزی چون میوه که خوراکی اصولی و تمام‌کننده است نمی‌خورند. پارس‌ها به شراب علاقهٔ بسیار دارند. در میان جمع بسیار مبادی آداب می‌باشند و کاری خلاف ادب و صدایی ناهنجار از ایشان شنیده نمی‌شود.

رسم عمومی میان ایرانیان چنان است که به هنگام مستی دربارهٔ مسایل فکر کرده و مشاوره نمایند. هرگاه موضوعی پیش آید در یک مجلس میهمانی باده‌نوشی کرده و پس از مشاوره تصمیم می‌گیرند. آنگاه روز بعد، صاحب خانه حامل تصمیم و هم‌فکری آنان را پیش آورده و دوباره دربارهٔ آن تجدیدنظر می‌کنند. هرگاه در آن حال نیز رأی‌شان مورد تصویب واقع می‌شد، بدان عمل می‌کردند، و هرگاه آن را نمی‌پسندیدند، عمل نیز نمی‌نمودند. هم‌چنین برعکس هرگاه در حال عادی مشاوره کرده و دربارهٔ مسأله‌یی رأی می‌دادند، در حال مستی نیز دربارهٔ آن تجدیدنظر می‌کردند. امّا همواره رعایت اعتدال را در غذا و شراب مرعی می‌داشتند.

ایشان به همسایگان کشور خود بسیار ارج و احترام می‌گذارند و گرامی‌شان می‌دارند. سایر کشورها و مردم آنها را به هر نسبتی که از آنان دورتر باشند کمتر احترام نهاده و عزیز می‌شمارند. علّت این مسأله آن است که خود را از سایر مردم برتر و بالاتر می‌دانند و معتقدند که هرچه کشوری به آنان نزدیک‌تر باشد، مردمش به موجب قرب جوار با آنان، گرامی‌ترند و به نسبت هرچه کشور و مردمی از ایشان دورتر باشند، به‌موجب دوربودن از آنان، کم‌اهمیّت‌ترند.

رعایت آداب در میان‌شان بسیار زیاد است. در رهگذرها هرگاه به هم رسند، از شیوهٔ برخورد و انجام آداب می‌توان فهمید که آیا از یک طبقه و مقامند یا اختلاف درجه و مقام یا طبقه دارند. هرگاه مقام ایشان برابر باشد، به جای هر تعارفی لب‌های هم را می‌بوسند. درصورتی که یکی مادون دیگری باشد، صورت هم را می‌بوسند. هرگاه تفاوت درجه زیاد باشد، فرد مادون به خاک می‌افتد.

هیچ ملّتی چون ایرانیان، در اخذ عادات و رسوم دیگر مردم شایق و سریع نیست. پارس‌ها چون لباس مادها را راحت‌تر و زیبا و مناسب‌تر از لباس خود یافتند، خیلی زود آن‌گونه لباس پوشیدن را اخذ و متداول کردند. چون زره‌های مصری نیکو و راحت و مطمئن‌تر بود، زرهٔ مصری می‌پوشیدند. هرگاه از عادات و رسوم و یا دانشی آگاه شوند که آن را بپسندند در تقلید از آن خودداری نمی‌کنند.

در میان ایشان، پس از جنگاوری و نام و نشان یافتن در دلاوری، بزرگ‌ترین نشان مردانگی آن است که دارای چندین پسر باشند. هرساله از سوی شاه هدیه‌یی نفیس برای کسی که فرزندان تربیت یافته و دلاور بیشتری داشته باشد، تخصیص داده و طی مراسمی اهدا می‌شود، چون معتقدند که قدرت در کثرت افراد جنگاور و دلیر است.

فرزندان ایشان از پنج سالگی تا بیست سالگی تحت نظامی بسیار دقیق‌تر تربیت می‌شوند. در این تربیت به سه اصل بیش از هر چیزی اهمیّت می‌دهند:

نخست اسب سواری، دوم یادگیری فنون جنگ و پهلوانی، سوم راست‌گویی و آیین‌های قومی. تا پنج سالگی فرزندان تحت نظر مادر و با وی به سر می‌برند و این از آن جهت است که اگر پیش از پنج سالگی بمیرند، پدر علاقه و دلبستگی نسبت به آنان پیدا نکرده باشد که متأثر شود، و به نظر من این رسمی عاقلانه و خوب است.

شاه هیچ‌گاه کسی را که برای نخستین بار مرتکب گناهی شده باشد، امر به کشتن نمی‌دهد. هیچ ایرانی حق ندارد بندهٔ خود را برای جرمی که مرتکب شده، به مجازات‌های سنگین محکوم نماید. هر مجرمی لازم است هنگام محاکمه و تعیین کیفر، به سابقه و اعمال نیکش توجّه شود و کردار و اعمال خوب و بدش سنجیده گردد و هرگاه گناهانش بیش از خدمات وی بود، از طرف شاکی تقاضای مجازات شود.

ایرانیان معتقدند که هرگز میان ایشان کسی پدر یا مادر خود را نکشته است و در این مورد اطمینان قاطع دارند. برآنند که هرگاه چنین امری واقع شده باشد، معلوم است که آن فرزند حقیقی پدر یا مادرش نبوده و حتماً حرامزاده است. ایشان معتقدند که حتا گفت‌وگو دربارهٔ چیزهایی که عمل به آنها حرام است جایز نیست. بدترین چیزها را دروغ‌گویی می‌دانند. دومین زشتی و بدی بدهکاری است که برآنند هر فردی که بدهکار شد ناچار دروغ می‌گوید. بدترین بیماری‌ها در نظر آنان بَرَص [= پیسه، اوستایی: پَئِسَه Paêsa] است. هرگاه کسی یا کسانی به این بیماری مبتلا شوند، به شهر و داخل جمعیت راه داده نمی‌شوند و نمی‌گذارند که با دیگران آمیزش کنند و معتقدند که چنین بیمارانی بر ضد خورشید مرتکب گناهی شده‌اند.

[چنین موردی به‌شکلی عام در اوستا موردِ اشاره است. کسانی که ناهنجاری‌ها و یا نقص عضو و نازیبایی‌هایی چون: بَرَص، کوتاه‌قدی، کوژپشتی، کج‌دندانی، لَنگی و... داشته باشند، اعتقاد و باور عام بر آن بود که چنین مواردی بر اثر دخالت اهریمن در آنان به‌وجود آمده و این‌ها نشانه‌های اهریمنی است و حق شرکت در مراسم آیینی و دینی و

اجتماعات را ندارند. در فرگرد دوم وندیداد و یشت پنجم و متون پهلوی چنین اشاراتی هست ← دانشنامهٔ ایران باستان ذیل مدخل‌های ویژه: پَئِسَه و مدخل‌های دیگر که ذیل آن اشاره شده است].

هرگز رودخانه و آب‌های روان را به هیچ وسیله‌یی آلوده نمی‌کنند. آنان حتا دست و بدن خود را در چنین آب‌هایی نمی‌شویند و به کسی هم اجازهٔ چنین کاری را نمی‌دهند، چون احترام و تقدّسی ویژه برای رودخانه‌ها قایل هستند.

یک مورد شگفت و عجیب نیز که میان ایرانیان مرسوم است و من بدان پی برده‌ام، اسامی و نام‌های آنان است. این نام‌ها همه دلالت دارند بر بهی‌ها و خوشی‌های جسمی و روحی و هرگاه کسی بخواهد آزمایش کند، پس از دقّت و مطالعهٔ بسیار، آگاه خواهد شد که همهٔ نام‌های ایرانی چنین‌اند.



بخش دوم

موازنهٔ میان خدایان پارس‌ها

در روایت هرودوت و یَشْت‌ها

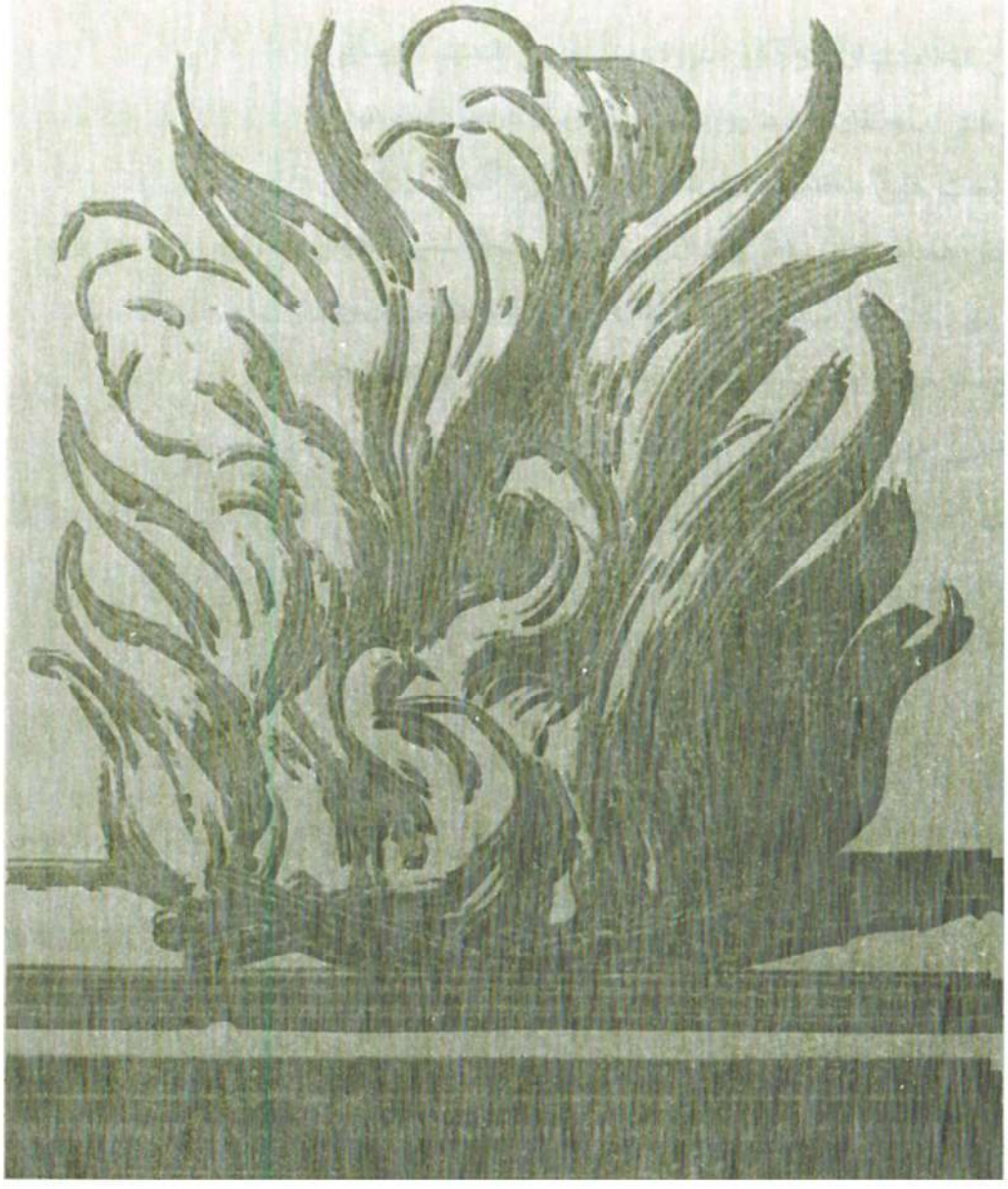

بخش دوم:

موازنه میان خدایان یاد شده در روایت هرودوت و یَشْت‌ها

پژوهش‌هایی دربارهٔ دین هخامنشیان

دین هخامنشیان در آثار هرودوت، دین قدیم آریایی. پژوهش محقّقان و نقد روایات هرودوت در مورد ایرانیان، شناخت دین هخامنشیان، نقد نظرات گوناگون. زرتشتی بودن هخامنشیان، نظری دالّ بر اینکه هخامنشیان دین آریایی قدیم داشته‌اند، مسألهٔ قربانی کردن در دین و پژوهش‌هایی در این مورد، دین هخامنشیان و یَشْت‌ها. جدایی دین هخامنشیان از آموزش‌های گاثایی، خدایان، اَهورامَزْدا: اهورای هخامنشی، اهورامزدای گاثایی، مغان و سرپرستی شعایر دینی، انجام رسوم و شعایر در زمان هخامنشیان، سرودهای دینی، مقام مغان، مسألهٔ تدفین، روش مادها، روش هخامنشیان، کتاب وندیداد و احکام و روش تدفین مردگان، ویژگی‌های دین هخامنشیان، تثلیث عهد هخامنشی، سنگ نوشته‌های دوران هخامنشی، مغایرت با آیین مزدایی و زرتشتی، مسألهٔ تدفین در عصر هخامنشی و مستندات آن، تدفین کوروش

پژوهش‌هایی دربارهٔ آیین هخامنشیان



۱۶. بی‌گمان هرگونه پژوهش و اشارتی دربارهٔ مطالب مندرجه در بندهای ۱۳۱ـ۱۳۲ و ۱۴۰ـ از کتاب اوّل هرودوت *"Clio"* مربوط خواهد شد به دین هخامنشیان. در امر خاورشناسی و مسایل مربوط به اوستا و آیین‌های کهن ایرانی، دین هخامنشیان و چگونگی و شناخت آن از جملهٔ موارد بسیار پیچیده و دشوار است و میان صاحب‌نظران و محقّقان در این باره اتفاق‌نظر موجود نیست. عده‌یی هخامنشیان را زرتشتی مزدایی می‌دانند. برخی معتقدند که از دوران **داریوش بزرگ**، هخامنشیان زرتشتی شده‌اند. برخی هخامنشیان را پیرو دینی نزدیک به دین زرتشت و دین آنان را شکل ویژه‌یی از مزداپرستی معرفی می‌کنند. عده‌یی معتقدند که دین پارس‌ها، دین قدیم ایرانیان پیش از زرتشت می‌باشد و با یَشت‌ها و ریگ‌وِدا *Veda* مطابقت می‌کند.

هریک از این گروه‌ها و دانشمندان برای خود دلایلی یادکرده و جهت صحّت و اثباتِ دلایل، مستنداتی نیز یادکرده‌اند که جهت روشنی موضوع به آنها اشاره خواهد شد. بدون اینکه درصدد اثبات و جانبداری از یکی و یا ردکردن و نادرست شمردن دیگری باشیم، درحد فشردگی و اختصار مطالب و دلایل‌شان نقل می‌شود تا در این بخش جهت خوانندگان مجموعه‌یی فراهم شده باشد تا بتوانند خود داوری و نتیجه گیری کنند.

بنونیست Benveniste از جمله کسانی است که معتقد است آیین پارس‌ها زرتشتی نبوده، بلکه آیین ایرانیانِ پیش از زرتشت می‌باشد که با یَشت‌ها برابری

می‌کند و با مطالب وِدایی سازگاری دارد. **بنونیست** در اصل معتقد است که هخامنشیان زرتشتی نبوده‌اند و عقاید خود را در بخش دوم کتاب ارزنده‌اش که مجموعهٔ چهار سخنرانی است و به سال ۱۹۲۹ در پاریس به چاپ رسیده ابراز کرده و **آهورامَزْدا** را از جملهٔ خدایانی به‌شمار می‌آورد که پیش از عهد زرتشت در میان اقوام ایرانی پرستیده می‌شده است.[۱۶]

می‌توان گفت که **بنونیست** در این زمینه پیشرو دیگران بود، چون پس از وی **کریستن‌سن** Christensen نیز از این عقیده پیروی کرد که ترجمهٔ نظرات‌شان به‌ترتیب از نظر خوانندگان خواهد گذشت.[۱۷]

نیبرگ Nyberg نیز در کتاب خود تحت عنوان دین قدیم ایران:

Die Religionen des alten Iran, Leipzig, 1938, ch. VII

بر این عقیدت است و هخامنشیان را زرتشتی و پیرو آیین زرتشتی مزدایی نمی‌داند.

ویدن‌گرن Widengren و **کویپر** Kuiper نیز از پیروان چنین نظری محسوب می‌شوند.[۱۸]

بی‌گمان در برابر این کسان، عدّه‌یی از پژوهندگان نیز بر آن عقیدت شدند که هخامنشیان زرتشتی بوده و یا شکل ویژه‌یی از دین زرتشت مورد اعتقادشان بوده. از این جمله هستند: **لومل** H.Lommel در کتاب دین زرتشت *Die Religion Zaratushtra* چاپ توبینگن Tubingen سال ۱۹۳۰، صفحهٔ ۱۷ به بعد ــ و، **زینر** R.C.Zaehner در کتاب طلوع و غروب دین زرتشتی *The Dawn and Twilight of zoroastrianism* چاپ لندن، سال ۱۹۶۱، فصل هفتم، صفحه ۱۵٤ به بعد*. کسانی دیگر چون **هرتسفلد** H. Herzfeld در کتاب زرتشت و جهان او *Zoroaster and His World* داستان زرتشت را در مایه‌یی تخیّلی و برداشتی از مفاهیم غیرواقعی نگاشته و **گرشویچ** Gershevitch در کتاب خود به نام *The Avestan Hymn to*

*. کتاب یاد شده نیز به فارسی ترجمه و توسط انتشارات "فکرروز" به چاپ رسیده است.

Mithra، صفحهٔ ۱٤ به بعد، نخستین شاهان هخامنشی را غیرزرتشتی و از **داریوش** به‌بعد را پیرو آیین مزدایی زرتشتی دانسته‌اند. امّا کسانی چون **دوشن گیمن** j.Duchesne Guillemin در کتاب زرتشت و جهان غرب *The Western Response to zoroaster* چاپ اکسفورد به سال ۱۹۵۸ صفحه ۵۲ به بعد و در کتاب دین ایران قدیم صفحهٔ ۱۵۹ به بعد *La Religion de L'iran ancien*، آیین شاهان هخامنشی را همراه با **ماریان موله** M.Molé در کتاب *Cult, mythe, et Cosmologie* صفحهٔ ۲٦ به‌بعد ــ نوعی ویژه و تغییر یافته و به مقتضای زمان و مکان از دین زرتشتی می‌دانند. در شمار این کسان که باور به زرتشتی بودن هخامنشیان داشته‌اند، هرچند برخی از آنان چون **مولتون و گیمن** ضد و نقیض گفته و مردّد بوده‌اند[۱۹] باید از کسانی چون **بار** K.Barr در کتاب اوستا چاپ سال ۱۹۵٤ صفحات ۳۷ و ۲۰۸ و **تاوادیا** J.C.Tavadia نیز نام برد. گیمن بر آن است که اختلاف‌ها و وجوه افتراقی میان دین زرتشت و شکل زرتشتیِ دین هخامنشیان از دو جهت است. در درجهٔ اوّل زاییدهٔ بُعد زمان از عصر گاثاها تا زمان هخامنشیان می‌باشد که آیین گاثایی بی‌گمان در طول زمان دچار تحوّلاتی بسیار و از اصل خود دوره شده ــ و در درجهٔ دوم به دلیل کوشش‌هایی است که **داریوش** کرد تا دین را با مقتضیات شاهنشاهی وسیع خود سازگار سازد.

با همهٔ کوشش‌ها و تحقیقات و پژوهش‌هایی که تاکنون انجام شده، به‌شیوه‌یی راستین آشکار نشده است که دین هخامنشیان چه دینی بوده است. یکی از بزرگ‌ترین مشکلات در این زمینه، اشتراک نام خداوند بزرگ در اوستا و کتیبه‌های هخامنشی است که هر دو **اَهورامَزْدا** ــ یا **اَهورْمَزْد** می‌باشد. بعضی از دانشمندان نام این خداوند بزرگ را از ابداعات و نوآوری‌های **زرتشت** می‌دانند و برآنند که پیش از زرتشت این نام و اعتقاد به چنین خدایی وجود نداشته. برخی نیز با دلایل و استناداتی برآنند که این نام و این خداوند پیش از زرتشت شناخته و سابقهٔ پرستش داشته است. اینک بعد از مقارنه‌یی که میان خدایانی که **هرودوت** در ضمن پژوهش از دین هخامنشیان یادکرده با خدایان آریایی انجام خواهد شد، به

جست‌وجو دربارهٔ نام **آهورامَزْدا** خواهیم پرداخت.

۱۷. سخنی را که **گیمن** Guillemin و **ماریان موله** و **مولتن** دربارهٔ دین هخامنشیان می‌گویند که آیین‌شان شکل تغییر یافته‌یی از دین زرتشتی بوده، یا قول **گرشویچ** Gerchevitch و **هرتسفلد** Herzfeld که شاهان اوّلیه هخامنشی زرتشتی نبوده و از **داریوش** به بعد زرتشتی شده‌اند، محقّق روسی **ایگورمیخائیلویچ دیاکونوف** I.M.Diakonov دربارهٔ آیین مادها می‌گوید که دوران اوّل مادی، دین متمایل به آیین‌های غربی به‌ویژه آشوریان بوده و در دورهٔ دوم، اواخر قرن هفتم پیش از میلاد و پس از آن دین زرتشتی میان مادها و به واسطهٔ آنان میان پارس‌ها رواج یافته است. شگفتی عقیدهٔ وی در آن است که مغان بنابر گفتهٔ **هرودوت** یکی از قبایل مادی بوده که روحانیان ماد و پارس از میان آنان برگزیده می‌شدند و همین مغان، نخستین کسانی بودند که دین زرتشت را پذیرفتند و اشاعه و گسترش دادند.[۲۰]

از نظر **دیاکونوف**، توصیف هرودوت از آیین پارس‌ها و مادها، توصیف و شرحی از دین زرتشتی است. امّا چنان‌که گذشت، بنگریم آیا درواقع آن چه که هرودوت گفته، چه دینی است و قابل انطباق با چه دستگاه دینی می‌باشد. آن چه که مسلّم است، برای کسی که آگاهی کمی نیز از دین زرتشت داشته باشد، مسلّم است آن چه را که هرودوت در این باره نقل کرده در مقابل آن چه مسکوت گذاشته بسیار اندک است. خواننده درواقع در این نوشته‌ها، هیچ یک از مشخصّات و ممیّزات اساسی آیین اوستایی را ملاحظه نمی‌کند. نه از زرتشت سخنی به میان است و نه از اوستا. نه اشارتی دربارهٔ هوم است و نه دربارهٔ پَراهوم Prahum "= شیره و شراب هوم" نه از اهمیّت و ویژگی آتش کنایتی است و نه از نظام توحید در دستگاه الاهیّات و نه از ثنویت فلسفی در نظام تکوینی گیهان، ــ و از همه مهم‌تر از پاکی و پارسایی کلامی در میان نمی‌باشد.

بنونیست Benveniste که پیشرو گروه مخالفان زرتشتی بودن هخامنشیان

است، می‌گوید: آن چه که هرودوت از دین پارس‌ها می‌گوید، با دین زرتشتی اختلافات عمده دارد. امّا در آیین اوستایی، موارد و نکاتی به نظر می‌رسد که زرتشت مؤکّداً برای برانداختن آنها کوشیده بود. هرچند این موارد بعدها به اوستا افزوده شده و جنبهٔ الحاقی دارد، امّا از لحاظ تاریخ مقدّم بر دوران زندگی زرتشت بوده‌اند و آن چه که هرودوت نقل می‌کند با این ملحقات که از جنبهٔ تاریخی مقدّم بر عصر زرتشت بوده و زرتشت در نظام اصلاحی خود با آنها مخالفت ورزیده، سازگاری دارد، ــ و تعمّق و ژرف‌نگری در نکات منقولهٔ هرودوت، مؤیّد این جنبه است.

۱۸. هرودوت از قربانی حیوانات بر فراز کوه‌ها یاد کرده است. این رسم و شیوه‌یی بود که زرتشت درصدد برانداختن آن برآمد. امّا چنانکه در یَشت‌ها ملاحظه می‌شود، چنین رسمی دوام آورده و پایدار مانده است. بسا پهلوانان، مقدّسان و شاهان برای ایزدانی چون **اَرِدْویسورَ آناهیتا** Aredvisura Anâhita و **وِرِثْرَغْنَه** Vereθraγna "= بهرام" بر بلندی کوه‌ها قربانی می‌کنند. برای **مهر**، **تیشْتْریَه** Tištrya و **دْرواسْپَه** Druvâspa ایزد رمه‌ها و گله‌ها بر بلندی کوهها ــ به موجب اشارات مکرّر یَشت‌ها قربانی شده است. خدایانی که هرودوت بدانها اشاره کرده است همه از ایزدانی هستند که نام و نشان‌شان در یَشت‌ها یاد شده. خورشید همان مهر اوستا است. ماه در اوستا ماه ایزد، آتش همان آتَر Âtar، آب همان **آپام‌نپات** Apâm-napât و باد نیز ایزد **وَیو** Vayu در اوستا می‌باشد.

یَشت‌ها و ستایش خدایان طبیعت همان دین تودهٔ مردم و آیین آریایی‌هاست که با وِداها (=کتب مقدّس هندوان کهن) نزدیکی بسیار داشته و زرتشت با آن سخت مخالفت می‌کرد. خدایان نامبرده در کتاب هرودوت همان ایزدانی هستند که در ضمن یشت‌ها دربارهٔ اعمال و کردار و خواست‌ها و صفات‌شان با تفصیل شروحی آمده است که نشان می‌دهد ستایش‌شان از روزگاران دور وجود داشته و پس از عهد زرتشت نیز در معتقدات و باورها و

رسوم تودهٔ مردم، هم‌چنان دوام آورده. امّا در گاثاها Gâθâ‌ی (=سرودها) **زرتشت**، نام و نشان هیچ یک از این خدایان و ایزدان وجود ندارد.

نکته‌یی دیگر که **هرودوت** اشاره می‌کند، آن که می‌گوید ایرانیان پرستش **اورانیا** Urania را از آشوریان و عرب‌ها آموختند و نام این خدا در میان آشوریان و تازیان **آلیلات** و **آلیتا** بود و ایرانیان وی را **مهر/میترا** می‌نامیدند. اغلب محقّقان این را ناشی از اشتباهی می‌دانند که هرودوت مهر را به جای **آناهید** یاد کرده و این اشتباه نیز ناشی از آنجاست که مهر و اَناهید در ایران رابطهٔ نزدیکی با هم داشته‌اند. به گفتهٔ **دالا** Dhalla دانشمند پارسی در کتاب *خداشناسی زرتشتی*، ص ۱۳۷ *Zoroastrian Theology*، به موجب روایات و معتقدات ایرانی، **آناهید** جلوه گاه زیبایی و دلیری و خرد و اندیشه و باروری بود و در آسیای صغیر که شاید بتوان منشأش را در آنجا جست‌وجو کرد، بسی شهرت داشت و در تأیید این مطلب، باید به **ستایش آنائی تیس** Anaitis میان یونانیان اشاره کرد.

هرودوت می‌گوید خداوندگار بزرگ به صورت آسمان تظاهر می‌کند چنانکه هر یک از ایزدان در یَشت‌ها، با یکی از عناصر طبیعت برابر هستند، به‌همین جهت تجلّی خداوند برین نیز آسمان است که به قول هرودوت **دیائوس** Diaus نامیده می‌شود و هرودودت می‌گوید گنبد آسمان را ایرانیان **زِئوس** Zeus می‌نامند. امّا **مولتون** "*Early Zoroastrianism. P, 291-3*=" بر آن است که منظور از گنبد آسمان **ذْیائوه** Dyauh ودایی و **ذْیائوس** Dyaus ایرانی است که ایزد آسمان در وِدا می‌باشد. **شپیگل** نیز چنین می‌اندیشد ــ هم‌چنین **نیبرگ** نیز در کتاب *دین ایران قدیم* *Die Religionen des alten Iran, P.266* بر همین عقیدت است. امّا **بنونیست** که در این بخش، یعنی تفسیر گفتارهای هرودوت از اوست، بر آن است که یونانیان و رومیان با اصرار بر خدایان بیگانه، نام خدایان خود را می‌نهادند و منظور از این اشاره که هرودوت در هنگام گفت‌وگو از خداوندگاری می‌گوید گنبد آسمان را ایرانیان **زِئوس** می‌نامیدند، همان **آهورَمَزْد** می‌باشد که بنابر کتیبه‌های داریوش زمین و آسمان را آفریده است.

نمونهٔ روشن این برابرسازی، یعنی نام‌های خدایان یونانی را بر خدایان دیگر ملل نهادن، در کتیبهٔ **انتیوخوس اول کماجنی** Antiochus I of Commagene می‌باشد که در این کتیبه ایزدان ایرانی با برابرهای یونانی‌شان مذکور می‌باشد.[۲۱]

در این سنگ نوشته تقابل خدایان چنین است:

اُورْمَزْدس (= **اَهورْمَزْد**) = **زِئوس** Ormazdes - zeus

میتراس (= **میثْرَ، مهر**) = **آپولو** Mithras - Apollo

آرْتاگْنِس (= **وِرِثْرَغْنَه** Vereθraγna بهرام) ــ **هِراکلس** = Artâgnes Heracles

پادشاهان اشکانیِ زیر نفوذ فرهنگ یونانی، به روی سکه‌ها، خود را Dios Huios پسر **زِئوس** ــ به جای پسر اَهورْمَزْد نامیده‌اند و نظایری دیگر نیز در این مورد موجود است.

اَهورامَزْدا

۱۹. مسأله‌یی که در این بند و بندهایی پس از این مورد توجّه است، دربارهٔ اَهورامَزْدا می‌باشد. ابتدا در این باب نظرات **بنونیست** را می‌آوریم. رئوس عقاید وی دربارهٔ دین پارس‌ها چنین می‌باشد: پارس‌ها زرتشتی نیستند. اعتقاد به اهورامزدا از ویژگی‌های دین زرتشت نیست، بلکه این خداوند و نام وی پیش از عصر **زرتشت** شناخته بود. نوعی آیین مَزْدَیَسْنا پیش از زمان زرتشت رایج بوده. مراسم و معتقدات پارس‌ها، از روی گفته‌های **هرودوت**، نوعی از آیین را نشان می‌دهد که با شکل آیین هندو ایرانی مطابقت می‌کند و یَشْت‌ها نمونه‌های بارز آن می‌باشد. از ویژگی‌های این آیین اهمیّت بسیار در اجرای مراسم قربانی بوده است؛ هم‌چنین در این آیین پرسش ایزدان و نیروهای طبیعت قابل ذکر است. امّا از عناصر خارجی در این آیین نیز باید یادکرد، چون تقدّس پرستش‌گونهٔ رودخانه‌ها که در اغلب کشورهای همسایهٔ ایران، سنّتی رایج بود.[۲۲]

هم‌چنین از موارد مورد اقتباس، رسم مومیایی کردن اجساد مردگان را باید یادکرد که جهت جلوگیری از انهدام و تلاشی مردگان، لاشه‌ها را با موم

می‌پوشاندند و چنین رسمی را جز از مغان، به سکاها و بابلی‌ها نیز نسبت داده‌اند که درباره‌شان گفت‌وگو خواهد شد.

در گفتار **هرودوت** نکته‌یی است که تا کنون چندان نسبت به آن التفات نشده و آن این است که می‌گوید مراسم قربانی بدون حضور مغ انجام نمی‌شد و قربانی‌دهنده لازم بود که برای شاه و همهٔ مردم ایران طلب خیر و برکت کند. از این مورد چنین برمی‌آید که هرودوت از گونه‌یی آیین رسمی سخن می‌گوید که در شاهنشاهی هخامنشی رواج داشته. هرودوت هم‌چنین به **آب زَوْرْ** (= در اوستا زَاُثْرَ Zaoθra) یا نوشابهٔ مقدّس که همان شیرهٔ هوم (= **هَئومَه** Haôma) باشد نیز اشاره نمی‌کند و می‌گوید آتش نمی‌افروختند. این مسأله آشکارا با رسوم مزدائیان تفاوت دارد. هرودوت می‌گوید مغ به هنگام اجرای مراسم، تاجی از گل بر سر می‌نهاد و این رسمی پارسی است که شاید پارس‌ها از بومیان ایرانی یا غیرایرانیان (= اَنیران) اخذ کرده بودند، چنانکه در مراسم پرستش اوستایی، روحانیان لازم بود که سر خود را با پوشش ببندند و برابر بینی و دهان پَنام Panâm بگذارند که امروزه نیز میان پارسیان رایج می‌باشد.

هرودوت می‌گوید پس از انجام مراسم قربانی، گوشت‌ها را تکه‌تکه کرده و پخته و به روی فرشی از گیاهان سبز و تازه می‌نهادند. چنین رسمی میان هندی‌ها در دورهٔ وِدایی رواج داشته. هندوان گوشت آمادهٔ قربانی را به‌روی بستری از گیاهان که **بَرْهیشْ** Barhish نامیده می‌شد قرار می‌دادند. برابر اوستایی این واژه **بَرْزیشْ** Barzish است که بالش معنی می‌دهد و مفهوم دینی آن امروزه فراموش شده است.[۲۳]

امّا دربارهٔ اصطلاح تِئوگُونی *Theogony*. هرودوت می‌گوید که سرانجام **مغ سرود خدایان** (= Theogony) را تلاوت می‌کند. **پوسانیاس** pausanias نویسندهٔ سدهٔ دوم میلادی نیز گفته است که مغان از روی کتاب سرودهایی می‌خوانند. آیا این سرودهایی که برای ایزدان زمزمه می‌شده چه بوده است؟. برخی از پژوهندگان چنین نظر داده‌اند که منظور از سرودهای خدایان یا به اصطلاح یونانی تئوگونی،

گاثاها بوده است. این نظر نمی‌تواند درست باشد، چون گاثاها نه بر آنکه با مراسم قربانی هیچ‌گونه وجه اشتراکی ندارد، بلکه اصولاً بر علیه قربانی است. همهٔ شواهد و دلایل مبتنی‌بر این اصل است که منظور **هرودوت** از **تئوگونی** یا سرودهای خدایان، یَشت‌ها بوده است. یَشت‌ها از سویی با سرودهای نیایشی وِدایی قابل مقایسه است و از دیگر سو در بردارندهٔ مطالبی هستند که در مراسم قربانی می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند. در یَشت‌ها که سرودهایی ویژهٔ ایزدان است، اغلب با این عبارت مواجه می‌شویم: ما برای فلان ایزد مراسم قربانی به جا می‌آوریم و به این ترتیب است که اصطلاح "**تئوگونی** = سرود خدایان" *Theogony* دربارهٔ سرودهایی که ضمن آنها از ایزدان و صفات و ویژگی‌ها و کردار و اعمال متهوّرانه‌شان یاد شده به‌کار رفته و این کاملاً با یشت‌ها قابل انطباق می‌باشند نه گاثاها که در آن هیچ یادکردی از این‌گونه مسایل وجود ندارد.

۲۰. مسألهٔ تدفین از نظر مَزْدَیَسْنا، امری فی‌نفسه زشت و نشان کفر و عصیان نسبت به دین است (البته اشارات و محدودیت‌ها و شرایع و مجازاتی اندرین باب، منحصر است به کتاب وندیداد *Vi.daevo-dâta* که از لحاظ تعالیم بنیانیِ زرتشتی معتبر نیست). امّا در هر حال لازم است تا در این‌باره پژوهش و گفت‌وگویی انجام شود. **هرودوت** دربارهٔ اختلاف چنین رسمی میان پارس‌ها و مغان، به نکته‌یی اشاره کرده که بدان چندان توجّهی نشده است. بنابر گفتهٔ وی فقط مغان، یعنی تیره یا قبیله‌ای از مادها ــ نه پارس‌ها، لاشهٔ مردگان خود را در فضای باز و دیدگاه پرندگان و جانوران گوشتخوار یا لاشه‌خوار قرار می‌دهند. این یک رسم آریایی که میان هندو ایرانیان باشد نیست. چنین رسمی میان خَزَرها و بلخی‌ها نیز رایج بوده و گمان می‌رود که رسمی شایع میان قبایل بومی و کهن ایرانی باشد که در جلگه‌های شمال شرقی به شیوهٔ چادرنشینی زندگی می‌کردند و رسمی را که به مقتضای ضرورت‌های زندگی و آب و هوا و معیشت بوده، به صورت یک سنّت مذهبی درآورده بودند که میان زرتشتیانِ مزداپرست به‌عنوان

دخمه‌کردن یا **خورشیدنگرشنی** مشهور شده و هنوز نیز میان پارسیان هند و پاکستان اجرا می‌شود.* امّا در دوران کهن‌تر، یعنی دورانی که اقوام هند و ایرانی زندگی مشترک داشتند، مردگان خود را می‌سوزاندند. بعدها برای برانداختن این رسم کهن در ایران، از سوی مغان تحریم‌های سختی همراه با مجازات‌هایی سنگین برقرار شد که فقط در قسمت اوستایی وندیداد راه یافت و این دیگرگونی هنگام تجدّد و نوآیینی دین زرتشتی صورت گرفت که مغان در لوای دین زرتشت تجدید حیات کردند. در هر صورت چنین تحریم‌های سختی، رسانندهٔ رسم رایج مرده‌سوزی، یعنی یک سنّت کهن هندو ایرانی بوده است. امّا دلیل بارزتری که حاکی از رسم مرده‌سوزی بود، واژه **دَخمه** است. این واژه گویا از عصر اوستا تا زمان ما ــ به مفهوم جایگاه بلندی به کار می‌رود که لاشهٔ مردگان را در آنجا پیش جانوران و پرندگان لاشه‌خوار می‌افکندند. امّا واژهٔ دخمه در اصل به معنی هیزم است که نِسای مرده را برروی آن قرار داده و می‌سوزاندند. هم‌چنین به قرابت و نزدیکی دخمه و "داغمه" به معنی محل سوزاندن نیز باید توجّه کرد. در دوران ساسانیان، به موجب رسالهٔ یوشت فریان *Yušti Fryâna* به دستور موبد بزرگ جهت تکریم و تعظیم، لاشه **هوپَرْیَه** Huparya که گرایشی بسیار به دین زرتشت داشت سوزانده می‌شود.

نکته‌یی دیگر که **هرودوت** بدان اشاره کرده است، آن‌که مغان کشتن همهٔ جانداران را به جز سگ و انسان روا می‌دارند. البتّه موردی که قابل توجّه است اینکه چطور گاو را نیز استثنا قرار نداده. این مورد نیز از مواردی است که در وندیداد طرح شده و شاید سرچشمه‌اش معتقدات عامّهٔ مردم بوده باشد. امّا از کشتن **خْرَفَسْتَران** Xrafastarân (= جانوران موذی و زیانکار و اهریمنی) شاید

* نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد از نگارنده، جلد دوم و فرگردهای هشتم و نهم و یادداشت‌های آن؛ نیز:
دانشنامهٔ ایران باستان، ذیل مدخل‌های: دَخمه، کَتَه، نَسوس پَیَه و مواردی که در مستنداتِ چنین مدخل‌هایی مورد اشاره است.

بتوان نتیجه گرفت که مغان به جهان شر و آفریده‌های اهریمنی باور داشتند که این خودکنایتی است از ثنویت نه توحید. در هر حال این نیز از جملهٔ آن مواردی است که در آن معتقدات مغانِ مادی هم با دین پارسی و هم با دین زرتشتی مغایرت دارد.

مواردی راکه هرودوت از آیین ایرانی توصیف کرده تنها با آن قسمت‌هایی از آیین اوستایی قابل انطباق است که از معتقدات دوران هندو ایرانی در اوستا هنوز با دیگرگونی‌هایی که یافته باقی مانده و قابل تمیز است. در مقایسه و تطبیق روایات و متون یونانی با متون و آیین اوستایی، می‌توان از کتیبه‌های شاهان هخامنشی، به‌ویژه **داریوش** سودجویی کرد. البتّه تاکنون عدّه‌یی از پژوهندگان بسا کوشیده‌اند تا زرتشتی بودن هخامنشیان را از روی سنگ نبشته‌ها ثابت کنند. امّا چنین تلاشی بارآور ثمرات درست و قابل قبولی نبوده است و درواقع آدمی با شگفتی به این اظهارنظر راسخ **ادمیر** Ed.Meyer روبه‌رو می‌شود که می‌گوید: "برای یک ذهن بی‌طرف و بدون تعصّب، پذیرش زرتشتی بودن **کورش و داریوش** حتمی است."[۲۴]

آن چه که از کتیبه‌های فارسی باستان دربارهٔ اشارات دینی دریافت می‌شود را، به سه مورد می‌توان تقسیم می‌کرد.

۱. **داریوش** افتخار می‌کند که به یاری اَهورْامَزْدا و بغانِ دیگر، مخالفان را شکست داده و شاهنشاهیِ خود را بنیان نهاده است.

۲. هم‌چنین می‌گوید معابدی راکه **گئُوماتِ مُغْ**، یعنی **بَرْدیای** دروغین ویران کرده بود، از نوبنیاد کردم.

۳. دربارهٔ خدایان دیگر که **داریوش** یادکرده، **خشایارشا** جز از **آهورْمَزْد**، از **مهر** و **آناهید** نیز یاد می‌کند.

در قسمت‌های بعدی از تثلیث عهد هخامنشی، یعنی: **آهورْمَزْد، مهر، و آناهید** گفت‌وگو خواهد شد. به هر حال در این مطالب نه از **زرتشت** صراحتاً و نه اشارتاً و کنایتاً سخنی نیست و حتا به هیچ مورد دیگری که اشارتی از دین زرتشت

دربرداشته باشد برنمی‌خوریم. البتّه منظور ما از نوعِ اشاراتی است که در کتیبه‌های پهلوی وجود دارد. هرگاه هخامنشیان زرتشتی بوده باشند، چگونه می‌توان قبول کرد که در این کتیبه‌ها به رئوس اساسی عقاید زرتشتی اشاره‌یی نشده باشد و باری از اَمْشاسْپَندان یادی در میان نباشد. باید گفت که منظور از بَغانِ دیگر، به هیچ‌وجه امشاسپندان نیستند. دست‌آویز بعضی واژهٔ اَرتَه Arta "= در اوستا ـ اَشا/اَشَه Aŝâ نام یکی از امشاسپندان" می‌باشد که در جزء ترکیبی برخی از نام‌ها وجود دارد. هرچند مولتون Multon اَرْتَه را با اَشَه در اوستا یکی دانسته و منظور از امشاسپندی می‌داند، امّا این اشتباه است.[۲۵]

۲۱. به هر حال بر مبنا و پایهٔ مطالب و مواردی که در سنگ نبشته‌ها نیامده است، نمی‌توان استناد کرد. کردار و اعمال هخامنشیان است که می‌تواند مِلاکی برای شناخت معتقدات آنان باشد، نه چیزهای دیگر که موجودیتی ندارند. به روایت هرودوت (کتاب سوم، بند ۱۶) کمبوجیه دستور داد که چند تن را زنده به گور کرده و جسد آمازیس را بسوزانند. هرودوت می‌گوید کمبوجیه به موجب این کار مورد سرزنش ایرانیان قرار گرفت. امّا این سرزنش برای آلوده کردن آتش بوده است نه به خاطر سوزاندن لاشهٔ مردگان. میان هندوان نیز مرده‌سوزی رواج داشته و این امر با تقدّس و پرستش آتش مغایر نبوده است. از سویی دیگر باتوجّه به روایات رسیده، شاهان هخامنشی آرامگاه‌هایی داشته‌اند. آریستوبولوس Aristobulus مورّخی که همراه لشکرکشی‌های اسکندر به مشرق زمین آثاری به‌وجود آورده بود، از این گورها و مقابر گفت‌وگو کرده، هر چند آثار وی از میان رفته، امّا مطالبی از آن نوشته‌ها به‌وسیلهٔ نویسندگان و مؤلّفان بعدی چون آرین Arrian و دیودوروس Diodorus و استرابو Strabo نقل شده و باقی مانده است (Strabo, XV. 3,7) توصیف به خاک سپردن و گور و مراسم آیینی برای کوروش را اومستد olmstead در کتاب آغاز تاریخ ایران آورده است.[۲۶]

مرگ کوروش ناگهان آمد. ماساگتی‌های نیمه صحرا گرد که یک تیرهٔ

سکاییِ آن سوی رودخانهٔ آراکْسِس بودند مرز شمال شرقی را تهدید می‌کردند. یک جنگ کینه‌توزانه پرهیزناپذیر شده بود و کوروش بر آن شد که شخصاً آن را رهبری کند. شاه سالخورده جانشین خود کمبوجی را با عنوان شاه بابل گذاشت و روانه شد. پلی برای گذرکردن از رودخانهٔ آراکْسِس، در مرز شاهنشاهی ساخته شد و کورش به کشور دشمن تاخت. نخست تا اندازه‌یی کامیاب شد؛ آنگاه شهربانو تومیریس او را به درون سرزمین به دام انداخت و کورش در نبرد بزرگی شکست خورد و خود زخم برداشت. پس از سه روز کشورگشای توانا مرده بود، قربانیِ یک شه‌بانوی ناشناس سکایی. کمبوجی نِسای پدرش را بازآورد و در قبری که در "اردوگاه پارسیان" آماده شده بود به‌طرزی شایسته به خاک سپرد.*

همراهانِ جنازه برای درآمدن به آرامگاه، جلو در کوتاه چوب‌نما که فقط ۳۱ در ۱۵٤ اینچ بود خم شدند و در سنگیِ چرخان را پس زدند، و چون برای بازکردنِ درِ دوم بایستی جا داشته باشند و در اوّل را ببندند، درون آرامگاه خود را در تاریکی محض یافتند. درون آرامگاه بی‌پنجره، ۱۰/۵ در ۷/۵ پا و به بلندی ۸ پا تا سقف هموار آن. آنها انبوه گشتند و آمادهٔ به جا آوردن بازپسین آذین‌های به خاک سپردن در پرتو شعلهٔ لرزانی شدند. نِسایِ کوروش را در تابوتی از زر گذاشتند که بر تختی نهاده شده بود که پایه‌هایش از زر ساخته شده بود. میزی برای برات گذاشته شده بود که بر آن شمشیرهای کوتاه پارسی، گردن‌بندها و گوشواره‌هایی از سنگ‌های گران‌بهای در زر نشانده، نهاده بودند. سندس و کتان دوخت بابل، تنبان‌های مادی، جامه‌های آبی، ارغوانی و رنگ‌های دیگر، لباس "کاوناکس" و بافته‌های گل و بوته‌دار بابلی، همه را به روی هم چیده بودند تا پادشاه درگذشته باشکوه و شایسته و آیین درست به جهان دیگر نیاکان آریایی‌اش درآید. خانهٔ کوچکی در نزدیکی برای نگاهبانان مجوسی

*. هرودوت، دفتر اوّل ۲۰۱ و پس از آن. کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۱ و خلاصه‌های ۳۷ ـ ۳۹. دیودوروس، دفتر ۲، ۴۲ و ۲. بروسوس، بخش ۵۵.

ساخته شد که بایستی این مقام را به جانشینی ارثی نگاه دارند. به‌آن‌ها روزی یک گوسفند و آرد و باده جیره می‌دادند. هر ماهه نیز اسبی برای قربانی آریایی به این قهرمان، به آنها داده می‌شد. گرداگرد آرامگاه را پردیز فراگرفته بود، و جوی‌هایش چمن‌های مرغزار و درختان از همه نوع راکه روی آرامگاه بازپسین کوروش موج می‌زدند آبیاری می‌کرد.*

بنونیست (کتاب یاد شده، فصل دوم) معتقد است که رسمِ نِسا را در جریان هوای آزاد قراردادن، جهت آن‌که به وسیلهٔ پرندگان و حیوانات نساخوار دریده و خورده شوند، یک رسم زرتشتی است. البتّه باید توجّه داشت که برخلاف نظر وی، این نه یک رسم زرتشتی و نه یک رسم پارسی می‌باشد، بلکه رسمی از آن مغان مادی است که مغان در لوای دین زرتشت، چون رسوم و معتقدات دیگر خود، به‌نام سنن زرتشتی در احیای آن کوشیدند.[۲۷] باری محقّق نامبرده شده می‌گوید هرگاه بر آن باشیم که هخامنشیان با درست‌کردن مقابر، اعم از اینکه آرامگاه‌هایی با بالا بردن سنگ‌های ستبر و یا مقابری که درون صخره‌ها تعبیه کرده و نساها را دفن کرده‌اند، عملی که با دین زرتشت منافات داشته باشد انجام نداده‌اند، سخت در اشتباه می‌باشیم.[۲۸]

آن چه که **هرودوت** می‌گوید، درست است که رسم نهادن نسای مردگان پیش جانوران و پرندگان یک رسم مادی است و رسم به خاک سپردن و دفن‌کردن یک رسم پارسی است.[۲۹] امّا رسم مادی‌ها میان اقوام شمال ایران نیز رایج بوده. قطعه‌یی کوتاه در متون یونانی موجود است که **اوفراتس** Eufhrates بردهٔ ایرانی به صاحب خود می‌گوید: مرا مسوزان، ای **فیلونیموس** Philonimus چون آتش آلوده می‌شود. من پارسیم و نیاکانم نیز پارسی بوده‌اند و آلودن آتش نزد ما از مرگی سخت،

*. Aristobulus, Frag 37 (j), in Arr. Anab. VI. 29. 4. ff. Strabo. xv. 3, 7. Plut. Alex, 69. 2. Curt. X., 1-30

دربارهٔ آرامگاه که بسیار وصف شده نیز نگاه کنید به:

F.Sarre and E.Herzfeld: iransich Felsrelifs. 1910, PP, 166 ff.

گران‌تر است. مرا به خاک بسپار و در خاک مدفون ساز، امّا پیش از آن، تنم را با آب مَشوی، چون چونان‌که آتش را محترم می‌شماریم، آب را نیز مقدّس می‌دانیم.[۳۰]

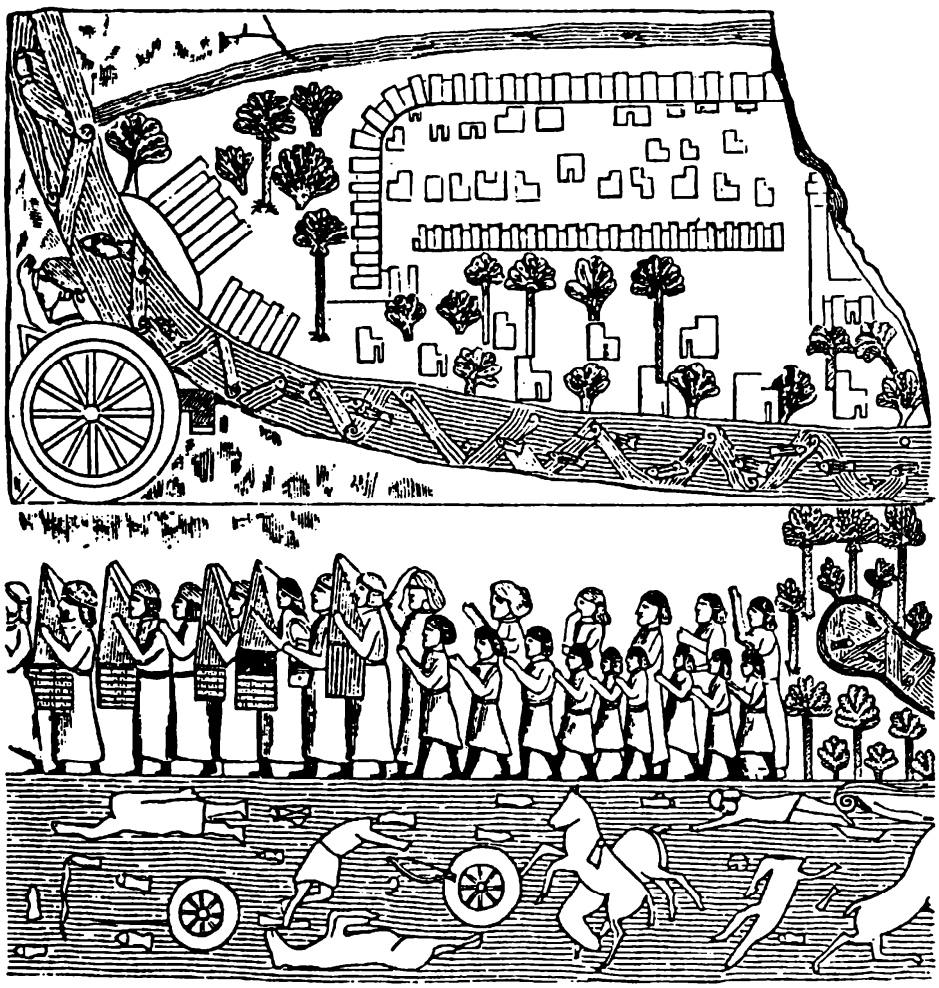

بخش سوم

دین هخامنشیان، پژوهش دربارهٔ

نام اَهورامَزْدا

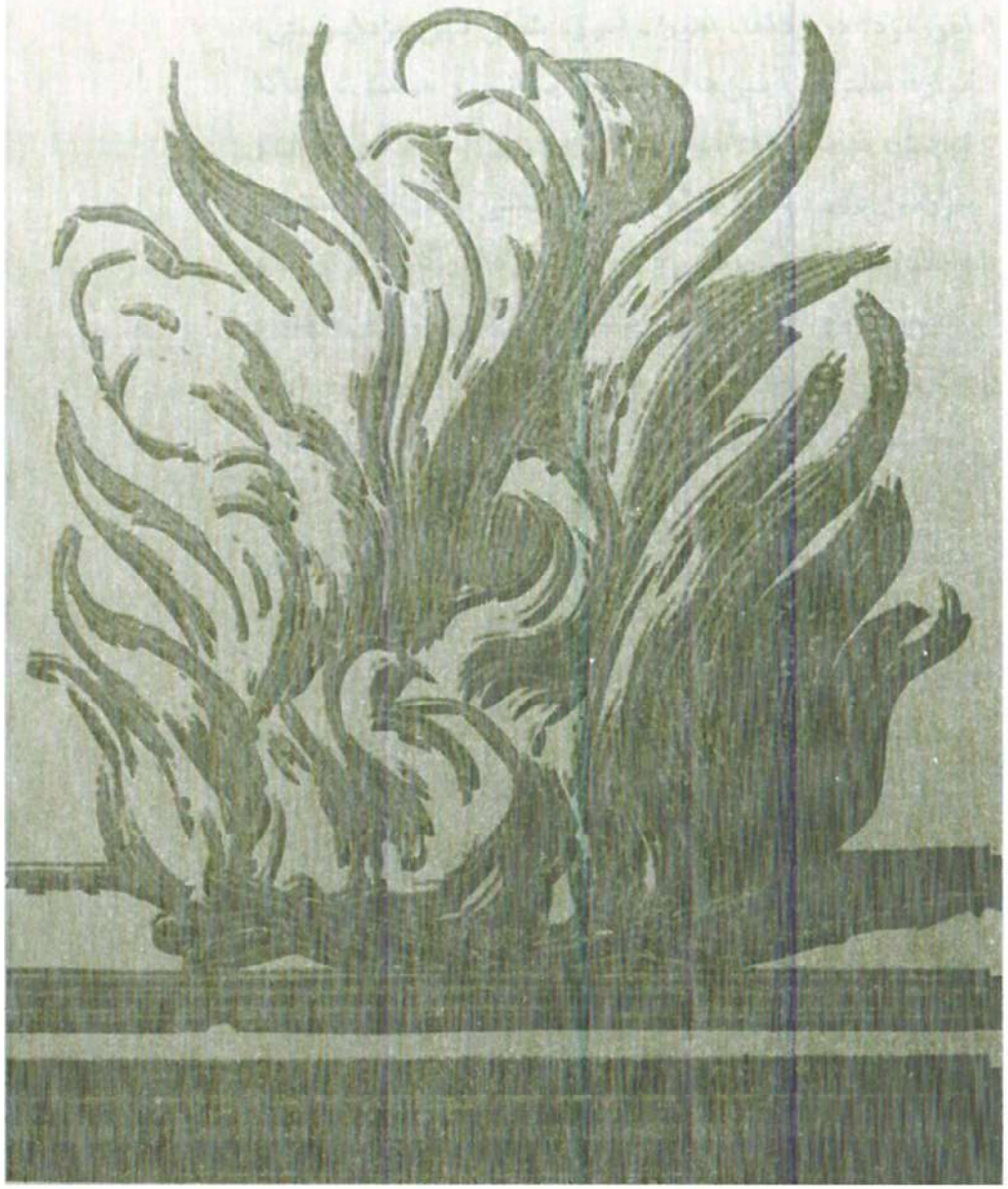

بخش سوم:

دین هخامنشیان، پژوهش دربارهٔ نام اَهورامَزْدا

اَهورمَزْد: در وِداها، اَهورَ ـ اَسورَ، شکل کهن مزداپرستی، موارد مشترک آیین‌ها و رسوم ایرانی و هندی، مسألهٔ ثنویت، قدمت نام اَهورامَزْدا، مهر و اَناهید در ایران و سرزمین‌های دیگر، دلایل بر ردّ زرتشتی بودن هخامنشیان و نظرات بنونیست، کاربرد نام اَهورامَزْدا در گاثاها و اوستا و کتیبه‌ها، نام اَهورامَزْدا در کتیبه‌های بین‌النّهرین، بت و بت‌پرستی، پرتوی نوین بر دین هخامنشیان: ماهیت دین هخامنشیان. راههای تحقیق، عدم یادکرد نام زرتشت و اوستا در عصر هخامنشی، دلایل بر عدم زرتشتی بودن هخامنشیان، نام‌ها و موارد زبان‌شناسی، موارد اشتراک دین هخامنشی و زرتشتی، هنر، نقوش هنری و رموز آن، نام اهورامزدا در کتیبه‌ها، نام خدایان دیگر، تثلیث عهد هخامنشی: اَهورا، مهر، ناهید، تعدّد خدایان، میترا، اَناهیت، فَرَوَهَر، تحقیق دربارهٔ نقش فَرَوَهَر، رموز و استعارات نقش فروهر، تثلیث و نقش‌شناسی فروهر، نظرات ژرژ دومزیل، نظام طبقاتی جامعهٔ هند و ایرانی، کلیدی برای دریافت دین هخامنشیان، اساس نظام طبقاتی و چگونگی مقام خدایان در جوامع هند و ایرانی، نظام طبقاتی و تثلیث خدایان، نظرات دوشن گیمن: دین هخامنشی و ارتباط با مَزْدَیَسنی، نظرات ویدن گرن،

مقایسهٔ مطالب اوستایی با اشاراتِ کتیبه‌ها، پژوهش‌هایی دربارهٔ اینکه هخامنشیان زرتشتی بوده‌اند، اَهورامَزدا، موارد مشابه و مقایسه، تقویم و گاه‌شماری و موارد همانند، مشابهت نام‌ها، اشارات افلاتون دربارهٔ هخامنشیان در تأیید زرتشتی بودن آنان، دین مادی‌ها، دین هخامنشیان

اَهورامَزْدا



۲۲. **آهورْمَزْد.** اغلب پژوهش‌ها دربارهٔ دین هخامنشیان به نوعی با نام اَهورامَزْدا پیوستگی پیدا می‌کند. در کتیبه‌های هخامنشی و نوشته‌های یونانیان، این نام به‌عنوان خداوندگار بزرگ پارسیان معرفی شده و بسیار مورد اعتقاد و توجّه بوده است. از دیگر سو، دینی که **زرتشت** آورد، در رأس الاهیّات آن، اَهورامَزْدا ــ خدای بزرگ و بی‌چون، مورد تأکید است. بعضی معتقدند اهورامزدا ابداع زرتشت است و پیش از زرتشت چنین نام و نشانی نبوده. برخی برآنند که اهورامزدا پیش از عصر زرتشت از خدایان موردتوجّه بوده و زرتشت تنها با تغییرات و مفاهیمی نو و تازه در ماهیّت و حوزهٔ دین، آن را در افق دین خویش قرار داد و هخامنشیان پیرو همین آیین قدیم اهورامزدایی بوده‌اند که مدّت‌ها پیش از زرتشت موردگرایش و اعتقادگروه‌هایی از آریایی‌ها بوده. امّا عدّه‌یی نیز **آهورا** و **مَزْدا** را دو خدا از خدایان پیش از عصر زرتشت می‌دانند و برآنند که آیین مَزْدَیَسْنا، شکلی قدیم از اشکال آیینی هندو ایرانیان بوده که مورد اصلاح زرتشت قرارگرفته است. هم‌چنین مذهب اَهورَه، همان ستایش **آسورَه** Asura میان هندو ایرانیان می‌باشد. تشتّت عقاید در این زمینه بسیار است. امّا می‌توان حاصل را دربارهٔ دین هخامنشیان چنین تعبیرکرد که آیین هخامنشیان شکلی قدیم از آیین آریایی هندو ایرانی بوده باشد که در عهد **داریوش** با رواج و انتشار دین زرتشتی در شکل اوستای متأخّر، از آن متأثّر شده است.

بنونیست معتقد است که شکل قدیم مذهب در ایران "مَزْدَیَسْنا" یا مزداپرستی

می‌باشد که همان آیین هندو ایرانی آریایی‌هاست و زرتشت این آیین را مورد اصلاح قرار داده و به شکل آیین نو و نیرومندی عرضه کرد. بخشی از مقاله‌یی از این نویسنده راکه در کتاب تمدن ایرانی ترجمه دکتر عیسا بهنام، صفحهٔ ۷۷ به بعد آمده است نقل کرده و آنگاه به عقاید همین محقّق و دیگران دربارهٔ نام اَهورْمَزْد می‌پردازیم:

ایران قدیم از آغاز دورهٔ تاریخی دارای مذهب واحدی نبوده است. اقوام و قبایلی که شهرنشین و ده نشین و بعضی دیگر چادرنشین بوده‌اند، احتمالاً مذاهب مختلفی داشتند که مبنای همهٔ آنها یکی بوده است. مثلاً معتقدات سکاها که هرودوت در کتاب چهارم تاریخ خود از آن یاد می‌کند، فقط همانندی بسیار دوری با مذاهب پارس‌ها دارد و مذاهب پارس‌ها نیز به‌نوبهٔ خود همان معتقدات قبایل شرقی ایران نیست.

آگاهی ما دربارهٔ مذهب مَزْدَیَسْنا که تدریجاً در قسمت مهمّی از ایران انتشار یافت و آموزه‌های آن در کتابی به نام اوستا تدوین شده، بیشتر است. این کتاب اصول آیین مَزْدَیَسْنی و عقیدهٔ زرتشت مصلح آیین ایرانی راکه در معتقدات اصلی تغییر عمیق داده است، نشان می‌دهد. در این جا ما از عقاید زرتشت یا شخص او سخن نمی‌گوییم و فقط آیین مزدیسنی را مطالعه می‌کنیم.

مزدیسنی شکلِ ایرانی آیین کهنی است که روزگاری دین مشترک قوم هندو ایرانی بوده است. در "ریگ وِدا" و در اوستا عقاید همانندی پیدا می‌شود که بیشتر با عبارات مشابهی نیز یاد شده‌اند. نام خدایان نیز با هم تقریباً تطبیق می‌کنند. بنابراین باید گفت که این مذهب از میراثی است که ایرانیان از جماعت هندو ایرانی و حتا هندو اروپایی به دست آورده و آن را تغییر داده و اصلاحاتی در آن انجام داده‌اند.

آیین مَزْدَیَسْنا در ابتدا بیش از یک خدا نمی‌شناخت که اَهورامَزْدا نام داشت و شاهنشاهان ایران برتری او را بر سایر خدایان تأیید کرده‌اند. اهورامزدا همان‌طوری که از نام او برمی‌آید "سرور دانا" است و این نشان می‌دهد که در آیینی که هنوز به‌شدّت طبیعت‌پرست بوده، مفاهیم معنوی

و مجرّد مقام مهمّی را حائز بوده است. **آهورامَزْدا** آفرینندهٔ عالم و خداوند آسمان، جهان را خلق کرده و خود به‌تنهایی بر آن حکومت می‌کند. وی به نور آسمانی شباهت دارد. خرد او دنیا را به‌وجود آورده و پرستشی که از او می‌کنند درحقیقت پرستش شخص او و نظم عالم است.

برگرد او چند خداوند کوچک وجود دارند که آنها را ایزدان می‌نامند و مظهر قوای طبیعت و عناصر یعنی: آتش و آب و خورشید و ماه، آسمان و زمین و باد و غیره‌اند. هر عنصری را به شیوه‌یی ویژه پرستش می‌کنند و برای تعظیم آن سرودهای مخصوصی وجود دارد. مراسمی برایشان انجام می‌دهند از قبیل نوشیدن هوم Haoma که شیرهٔ گیاه خوش‌بویی است، و درکتاب وِد\ *Veda* **سَئومَه** Saoma نام دارد و حتا خود ماهیّت خدایی دارد؛ و قربانی چارپایانی مانند گاو و اسب و شتر و گوسفند و انجام دادن مراسمی برای فراوانی جهت وی انجام می‌شود.

در درجهٔ اوّل مهر Mithra را می‌پرستیدند که خداوند مهر و پیوند و صاحب چراگاه‌ها و حافظ و نگهبان خستگی‌ناپذیر و حامی راستی و درستی است و هیچ چیز از نظر او محو نمی‌شود، زیرا او چشم روز و خورشید بی‌زوال است. همه جا حاضر است و هزار گوش و ده هزار چشم دارد. مردم بدنهاد و بدعهد را نمی‌بخشد و به‌کسانی که او را می‌پرستند، فراوانی و نیک‌بختی عطا می‌فرماید. باران‌ها را او می‌فرستد و چهارپایان و گیاهان را او می‌پروراند و می‌رویاند. درکنار او **رَشْنو** Rašnu و **سروش** Sraoša "سْرَاُشَه" مددکار او در اجرای عدالت هستند و از خطاکاران انتقام می‌کشند.

خدایان بزرگ دیگر عبارتند **وِرِثْرَغنه** Vereθraγna (= بهرام) که خداوند جنگ و حملات فاتحانه است و به‌صورت قوی‌ترین و شجاع‌ترین حیوانات درمی‌آید. **خْوَرِنَه** Xvarenah (خوره ــ فَرّ) که مظهر ثروت و عظمت و اقبال پادشاهان است. **هَئُومَه** Haôma (هوم) که خداوند شراب است. **تیشْتْرْیَه** Tištrya که اختر باران و خداوند فراوانی است و با ستارهٔ "تِشْتَر" Sirius مشتبه می‌شود. **آرِدْویسورَآناهیتا** Aredvisura

Anâhita (=اَناهید) که به زبان یونانی آنائی تیس Anâitis نامیده می‌شد و در آسیای صغیر مشهورترین ایزدبانوهاست. از نام او پاکی و بی‌آلایشی برمی‌آید. وی بر آبهای رودخانه‌ها حکومت می‌کند و دوشیزهٔ قوی و زیبا و خردمندی است که بعدها ربةالنوع عشق و تولید نسل می‌شود. به‌علاوه خداوندانی برای نباتات و ماه و باد پیروزمند وجود دارند، و در کنار آنها فْرَوَرْتی Fravartiها (=فْرَوَهْرْها) هستند که مانند ارواح مردگان، مانِس Manes در عین حال هم حامی و هم خطرناکند.

در برابر این جهان نور و فراوانی و آبادانی طبق نظریهٔ ثنوی که ویژهٔ روح ایرانی‌ها بود، یک عالم شرّ و تاریکی نیز وجود دارد که در آنجا دیوان Daivas و شیاطین حکومت می‌کنند. در این عالم چیزی جز تاریکی و بدخواهی و بدبویی و خرابی نمی‌توان یافت. این عالم شرّ نیز فرمانروایی دارد که نام او اهریمن Ahra-Manyu است. لشکریان او را دیو خشم به نام اَئِشْمَه Aišma اداره می‌کند که گرز خون‌آلودی بردست دارد و اَسْتُوویذاتو Astoviδâtu که مرده‌ها را پوست می‌کند. در روی زمین جادوگرها و پری‌ها به او کمک می‌کنند و تخم مرگ و گناهکاری می‌پاشند و حیوانات موذی نیز در این کار به آنها مدد می‌رسانند.

بنابراین مَزْدَیَسْنی مذهبی است عملی و معنای حقیقی آن از مراسم مذهبی هم فراتر است. تعلیمات مذهبی، لحن درس‌های اخلاقی دارند و در عین‌حال با افسانه‌های شگفت و اساطیری ویژهٔ خود آمیخته‌اند. تصویری که خدایان برای زندگی و سرنوشت پیشنهاد می‌کنند این مذهب را به‌صورت جدالی جلوه‌گر می‌سازد و این انعکاسی از طریقهٔ زندگی قبایلی است که دائماً با هم در نزاع بودند و لازم بود که از املاک و زمین‌های خود دفاع کنند، یا برای دام‌های خود مراتع تازه به‌دست آورند.

ولی در آن ویژگی‌هایی هم دیده می‌شود که در تمام ادوار ایران در عقاید مذهبی وجود داشته، مانند احساس عمیق حقایق عالم، فکر حماسی، قابلیت اتّخاذ شکل در توصیفات و تجسّمات و اینکه سرنوشت انسان به پایان‌یافتن زندگی مادّی او ختم نمی‌شود. پیروان مزدیسنی که در

این جهان خوشبخت هستند در دنیای دیگر نیز سعادتمند خواهند بود و رستاخیز مردگان را در روز قیامت خواهند دید.

اشکال ظاهری مذهب تا اندازه‌یی شباهت به آیین "وِدایی" دارد. اصل فهم آن پرستش آتش است، یعنی پرستش شعله‌یی که دائماً در آتشگاه می‌سوزد و دائماً با تقدیم هدایای نو تقویت می‌شود. اگر قربانی‌های خونین و هدایایی مختلف و گروه روحانیانی راکه تشریفات لازم را انجام می‌دهند و سرودهای مذهبی را می‌خوانند درنظر بگیریم، شباهت به اشکال ظاهری آیین وِدایی تکمیل می‌گردد. ولی در ایران به پرستش آتش بیشتر اهمیّت می‌دهند و به همین علّت است که برای احتراز از دفن‌کردن یا سوزاندن مردگان، به احترام آتش و خاک، آنها را طبق تشریفات ویژه‌یی در معرض هوا قرار می‌دادند.

این مذهب با عبارات مجرّد بیان نشده، ولی بیان آن به‌وسیلهٔ تصاویر جاندار در سرودهای مذهبی با لحن رزمی انجام گرفته و هنوز در مرحلهٔ قهرمانی است و شاید بتوان عنوان بت‌پرستی را به جای قهرمانی قرار داد. در ضمن مدح خدایان، طریقهٔ زندگی مخصوصی راکه ایده‌آل جنگجویان در رأس آن قرار گرفته به‌نمایش می‌گذارد. جنگ بین قبایل به درجهٔ اعلای خود رسیده و طرفین صف‌آرایی می‌کنند. خداوند میترا، جنگ را مانند قهرمانی هدایت می‌کند و صفوف دشمن را می‌شکند و سرها را به هوا پرتاب می‌کند و خانه‌ها را ویران می‌نماید. مردان در ارابه‌های جنگی سوارند و اسب‌های آنها هم در جزئیات این خونریزی شریکند. پیکان‌ها از بالای سرها عبور می‌کند و گرزها به حرکت درمی‌آیند.

در ایّام صلح، قهرمانان زندگی راحتی را در منازل مجلّلی می‌گذرانند. ثروت و دولت، خوشبختیِ آنها را تأمین کرده است. گله‌های خوب و زن‌های زاینده و جواهرات و عطریات دارند، و این خوشبختی نشانهٔ لطف خدایان دربارهٔ آنهاست و این سهم هرکسی است که دستورهای آهورامَزْدا را اطاعت کند.

زرتشت در این عقاید اصلاحاتی کرد و قسمتی از آن را به‌صورت

مفاهیم اخلاقی درآورد. ولی نتوانست در تصاویری که از ایّام بسیار قدیم، جهان و سرنوشت انسان را برای ایرانیان خلاصه می‌کرد، تغییری به‌وجود آورد.

این نظر **بنونیست** بود دربارهٔ سابقهٔ قدیم آیین **مَزْدَیَسْنی** یا مزداپرستی. اینک باید بنگریم که قدمت نام **مَزْدا** و **آهورا** نسبت به عصر زرتشت برپایهٔ چه اصولی استوار می‌باشد.

۲۳. بنابراین نظر، فقط نام **آهورامَزْدا** نیست که قدمتی نسبت به زمان **زرتشت** دارد، بلکه درکنار وی، **مهر** و **آناهید** نیز هستند که در شکل مزدایی آیین هخامنشیان موردتوجّه بوده‌اند. امّا آیا این مسأله می‌تواند سندی مبتنی‌بر زرتشتی‌بودن هخامنشیان شود؟ نام‌های **مهر** و **آناهید** از زمان **خشایارشا** درکتیبه‌ها آمده است، امّا می‌دانیم که این دو از ایزدان اصلی اوستایی و مورد تأیید زرتشت نبوده و بعدها در این آیین راه یافته و پذیرشی یافته‌اند. درکتیبه‌های داریوش از **بَغْبانوآناهید** یادی نشده است و این از زمان **اردشیر** است که ستایش این ایزد در سرزمین‌های تحت فرمان هخامنشیان رواج یافت و اردشیر درکتیبه‌های خود از وی یاد می‌کند. در این زمینه باید به روایت **بروسوس** Berosus نویسندهٔ سدهٔ سوم پیش از میلاد توجّه کرد. وی صاحب کتابی بوده به نام تاریخ بابل *Babyloniaka* نقل‌قول‌هایی از وی توسّط **کلمنت اسکندرانی** Clement of Alexandria و **آگاثیاس** Agathias نویسندهٔ سدهٔ ششم میلادی نقل شده. به موجب این روایات، **اردشیر دوم** به بنای معابدی جهت بغبانو اناهید و پیکره‌هایی از وی در تمام شهرها دستور داد.[۳۱]

برخی معتقدند که منشأ ستایش **آناهید** از **بابل** بوده است و ورود این ایزدبانو در جمع ایزدان اوستایی تاریخی دور ندارد. امّا از دیگر سو باید توجّه داشت که نام چند ایزدآریایی درکتیبه‌های میتانی در شمال بین‌النّهرین دیده می‌شود. تاریخ این کتیبه متعلّق است به سدهٔ چهاردهم پیش از میلاد، و **میتانی‌ها** گروهی از **آریایی‌ها**

هستند که در مهاجرت خود به بابل و قسمت‌هایی از بین‌النّهرین هجوم آورده و پادشاهی‌هایی بنیاد نهادند. در کتیبه‌یی از این مردم، نام خدایان هندوایرانی چون: میترا، وارونَه Vâruna، اینْدْرَ Indra و دو ناسْتیَه Nastya آمده است[۳۲]. در هر حال، مهر از جمله خدایان بسیار پراهمیّت دوران کهن هندو ایرانی است و به موجب توجّه فوق‌العاده‌یی که به وی مرعی بود، پس از دوران گاثایی و اصلاح زرتشت که از خدایی خلع و رانده شد، دوباره چون ایزدانی در ردیف خودش که مشمول چنین اصلاحی شده بودند، در اوستا پذیرفته شد ــ و نام وی در کتیبه‌های هخامنشی، بیش از آنکه دلیلی جهت انتساب هخامنشیان به دین زرتشتی باشد، نسبت دین‌شان را به پیروی از دیانت کهن هندو ایرانی ثابت می‌کند. که هرودوت اصول آن را روشن بیان کرده است.

بنونیست جداً با این که هخامنشیان زرتشتی بوده‌اند و یا در زمانی از عصر خود با این دین آشنایی پیدا کرده و یا پاره‌یی از اصول آن را در شمار مجموعهٔ معتقدات خود پذیرفته باشند، مخالف است. این مخالفت وی بعضی اوقات وی را از راه صواب به‌دور می‌برد؛ شاید اعتقاد وی دربارهٔ این که نام آهورامَزْدا مطلقاً به نوآوری و اصلاح زرتشت به هیچ‌وجه مربوط نبوده و مقدّم بر عصر زرتشت بوده و اَهورا ـ مَزْدا دو خدای قدیم هستند با شیوهٔ پرستشی و عقیدتی از این مقوله باشد.

وی می‌گوید اشتراک نام اهورامزدا در دین زرتشت و اوستا از سویی، و آیین هخامنشیان و کتیبه‌های آنان از دیگر سو مرتبط نیست، و اهورامزدا ایزدی است بسیار کهن‌تر از زمان زرتشت. البتّه وی عصر زرتشت را همان تاریخ سنّتی سدهٔ ششم پیش از میلاد می‌داند و اشکال عمدهٔ کار وی از این جا ناشی می‌شود. هم‌چنین مقارنه‌یی برقرار می‌سازد میان آسورَه‌ها Asuraها که به موجب وِداها جمعی از ایزدان بودند که بعدها در شمار شیاطین درآمدند با آهورَه‌ها در اوستا و تبدیل حرف S سنسکریت به H اوستایی. وی می‌گوید نام اهورامزدا در فارسی باستان و متن کتیبه‌ها شکل ترکیبی خود را از دست داده و به صورت یک واژهٔ مستقل و واحد به‌کار می‌رود. امّا در گاثاها صورت مرکب بودنش نه بر آنکه

روشن و مشخص می‌باشد، بلکه هر جزء با ترکیب جدا جدا نیز یادکرد شده و به‌طور مستقل نیز صرف می‌شود. این نظر هر چند قدمت فوق‌العادهٔ گاثاها را نسبت به کتیبه‌های فُرس باستان نشان می‌دهد، چون زمان درازی لازم است تا یک اسم مرکّب، به صورت یک واژهٔ مستقل درآید ــ امّا این محقّق چنانکه اشاره شد با تأکید بر تاریخ سنّتی، نام‌هایی راکه با دو جزء **آهورا** و **مَزْدا** تا سدهٔ هشتم پیش از میلاد قرابت و پیوند لفظی دارند، دلیل قدمت اعتقاد به دو ایزد **آهورَه** و **مَزْدا** در عصر پیش از زرتشت می‌داند.

اد.میر Eed.Meyer باتوجّه به نام مادی **مَزْداکُو** Mazdâku درکتیبه‌یی از **سارگون** Sargon مربوط به سدهٔ هشتم پیش از میلاد، مسألهٔ انتشار دین زرتشتی را میان مادها مطرح می‌کند. امّا بنونیست بر آن است که چنین اعتقادی به هیچ روی درست نیست، چون به همان نسبتی که **مغان** در اوستا ناشناخته‌اند، خود مادها ناشناخته‌تر می‌باشند. وانگهی این دلیل بر رواج آیین مزداپرستی میان مادهاست و مزداپرستی قدیم با زرتشت پیوندی ندارد. و هم‌چنین این اشارت، نشانگر آن است که مزدا به‌صورت تنها که نام ایزدی بوده، کاربُرد داشته و مادی‌ها بنابر اعتقاد دینی نام مزدا را بر خود می‌نهاده‌اند. درکتیبه‌های بابلی سدهٔ هفتم پیش از میلاد نام خدایی موسوم به Assara-Mazaš ــ **آسَرَ مَزاش** در رأس عدّه‌یی از خدایان دیگر آمده است. بنونیست با این که تلویحاً با استناد به تبدیل S به H در دستگاه آوایی زبان‌های ایرانی تکّیه می‌کند، مقارنه‌یی میان این نام / Mazaš-Mazdâ **آسَرَ، آسورَ، آهورَ** Assara-Asura-Ahura برقرار می‌کند. هم‌چنین وی صفت **مَزْدَیَسْنَه** Mazdayasna راکه در پاپیروس‌های آرامی متعلّق به عصر هخامنشیان آمده، دلیل بر زرتشتی بودن آنان نمی‌شمارد و اشارات فراوان و مستندانی زیاد در زبان‌شناسی تطبیقی، ارائه می‌کند تا ثبوت نظر خود را دالّ‌بر زرتشتی‌نبودن هخامنشیان ارائه کند. امّا خود نیز به ناکافی بودن و نارسا بودن مقایسهٔ واژه‌ها و مفاهیم آنها در فُرس باستان و اوستا اشاره می‌کند.

وی می‌گوید همهٔ اشارات و استدلال‌هایی که برای ثبوت زرتشتی‌بودن

هخامنشیان می‌کنند، در مقام انتقاد و بررسی، هیچ یک ثبات خود را حفظ نمی‌کنند، درحالی که چنین نظری دربارهٔ عقاید خود وی نیز با تأکید بیان خودش عیان است. سرانجام به این نتیجه می‌رسد که مطابق با توصیف **هرودوت**، هخامنشیان زرتشتی نیستند و آن چه که هرودوت دربارهٔ دین پارس‌ها گفته، ثبوت‌شان به انجام رسیده، امّا هنگامی که بخواهیم رسوم و معتقدات زرتشتی را با آیین هخامنشیان مقایسه کنیم، با ناکامی مواجه می‌شویم.

اهورامزدای هخامنشیان که آفرینندهٔ زمین و آسمان است و با ایزدان دیگر مورد ستایش می‌باشد، با خدای توصیفی هرودوت یکسانی دارد. از دیگر سو در مسایل اخلاقی ــ میان عباراتی از کتیبه‌ها و روایاتِ هرودوت، همانندی‌های بسیار جالبی برقرار است. گفتهٔ هرودوت دربارهٔ نفرت و کراهت بیش از حد ایرانیان دربارهٔ دروغ، مبیّن این عبارات در کتیبهٔ داریوش است که: **تو که روزی شاه خواهی شد، از دروغ بپرهیز و کسی راکه دروغ می‌گوید سخت مجازات کن.** هرودوت دربارهٔ اعتقاد ایرانیان نسبت به داشتن فرزندان بسیار اشاره کرده که آن را نشانی از توجّه خدایان می‌دانستند. در کتیبه‌های داریوش نیز آمده که: **هرگاه تو نام نیک مرا و آنچه که کردم به آگاهی دیگران رسانی، اَهورامَزدا یاریت دهد و نژاد تو را بسیار گرداند،** ــ و مطالبی دیگر از این دست که در شمار اخلاقیّات بوده و با قید تعصّب درباره‌شان یاد شده ــ در اوستا نیز همانندهایی موجود است ــ امّا این همانندی‌ها از خصوصیات عمومی اخلاق ایرانیان می‌باشد، نه دایر بر یکی بودن آیین هخامنشیان با دین زرتشتی.

امّا بنگریم دربارهٔ ایرادی که در اثر تضاد میان گفتار هرودوت و کتیبهٔ داریوش موجود است، محقّق موردنظر چه می‌گوید. هرودوت با صراحت می‌گوید که پارس‌ها برای خدایان خود معبد و پرستشگاه و تندیس یا پیکره نمی‌سازند. امّا **داریوش** با تفاخر در کتیبهٔ بزرگ می‌گوید پرستشگاه‌ها و معابدی "آیادانَه" Ayâdâna راکه **گئُوماتِ مُغ** ویران کرده بود، دوباره بناکردم. این اختلاف فاحش را نیز گونه‌یی پژوهندهٔ فرانسوی توجیه می‌کند که موردقبول واقع

نمی‌شود. وی بر آن است که هندو ایرانیان نه پرستشگاه و نه تندیس داشته‌اند. امّا نفوذ سامیان درحیطه و قلمرو هخامنشیان که توجّهی فراوان به بت و بت‌خانه داشتند و هم‌چنین گرایش عامهٔ مردم به این اصل و تساهل مذهبی هخامنشیان ــ موجب شد که در سرتاسر ایران معابدی بنا شده بود و چون **گئوُمات** آنها را ویران کرد، **داریوش** براساس سیاست و آیین کشورداری و تساهل مذهبی، علی‌رغم معتقدات خودش، به دایرکردن و بنای مجدّد پرستشگاه‌ها امر کرد.

نهایت کلام آنکه هرگاه بتوان عدم زرتشتی بودن هخامنشیان را پذیرفت، این امر با سهولت و امکانات تحقیقی سهل‌تری میسّر می‌شد ــ پافشاری و تعصّب **بنونیست** برای ارائهٔ ادلّهٔ بی‌شمار، در بسیاری اوقات وی را به کوره‌راه‌هایی کشانده که قبول‌شان دشوار به‌نظر می‌رسد.

۲۴. در این جا یادآوری می‌شود که از گفتار و مبحث اصلی که پژوهش‌ها و توضیحات و نقد روایات **هرودوت** است به دور نرفته‌ایم، چون هرودوت دربارهٔ دیانت پارس‌ها سخن گفته و از دیرباز، دربارهٔ دین پارس‌ها و یکی بودن یا متأثّر بودن یا متفاوت بودن آن با دین زرتشتی، سخن بسیار بوده است و هر شرح و بسط و تحقیق و مطالعه‌یی، خواه ناخواه چنین مسایلی را در پیش‌رو خواهد آورد. به گونهٔ مقدّمه در آغاز این مبحث اشاره شد که عقیدهٔ محقّقان و کارشناسان ادیان قدیم ایران دربارهٔ آیین هخامنشیان چندگونه است. گروهی اصولاً آنان را زرتشتی ندانسته و پیرو آیین قدیم آریایی یا هندوایرانی می‌دانند که شرح نظرات‌شان گذشت. امّا در این زمینه، یعنی اصل آیین هخامنشیان و اینکه زرتشتی نبوده‌اند، اخیراً در ششمین کنگرهٔ جهانی باستان‌شناسی و هنر ایران (آکسفورد ۱۹۷۲) خطابه‌یی توسط دانشمند و پژوهندهٔ پرارج آقای یحیی ذکاء ایراد و متن آن در شمارهٔ ۱۲۵ مجلهٔ هنر و مردم، اسفندماه ۱۳۵۱ به چاپ رسید. از لحاظ ارزش مقالهٔ یاد شده و نو بودن آن، نقل می‌شود، تحت عنوان: **پرتوی نوین بر دین هخامنشیان**:

موضوع ماهیت آیین هخامنشیان و کیش ایرانیانِ دوران هخامنشی،

یکی از مسایل مهم تاریخ و باستان‌شناسی ایران است. طرح این موضوع و بررسی دربارهٔ آن، نه‌تنها از نظر تاریخ ادیان جالب و پرارزش است، بلکه از نظر تاریخ هنر و باستان‌شناسی نیز کمال اهمیّت را دارد. زیرا با درک حقیقت دین هخامنشیان و پی‌بردن به ریشه‌ها و دستگاه اندیشه‌یی و مذهبی آنان، بسیاری از مسایل بغرنج و رموز ناگشوده مربوط به آثار این دورهٔ باشکوه و شگفت‌انگیز حل و گشوده می‌شود.

تاکنون دربارهٔ دین هخامنشیان، سخنان فراوان و ضد و نقیض بسیار گفته و نوشته شده است که برخی از آنها تکرار نوشته‌های تاریخ‌نویسان کلاسیک یونان و برخی اظهارنظرها و نتیجه‌گیری‌های بی‌دلیل و هم‌چنین پیش‌داوری‌ها و استنباط‌های غیرعلمی و غیرمنطقی است.

با همهٔ اشکالات فراوانی که در این راه هست، موضوع درک ماهیت دین هخامنشیان، مرا نیز به‌مقتضای علاقهٔ قلبی و رشتهٔ تحصیلی و شغلیم وادار به بررسی و پژوهش در این مبحث بسیار مشکل کرد، و سال‌ها در ضمن کار و مطالعه، قسمتی از دقّت و تفکّراتم صرف این شد که بتوانم برای پرسش‌هایی که دربارهٔ دین و معتقدات هخامنشیان برایم پیش می‌آمد پاسخ‌های قانع‌کننده‌یی بیابم و راهی برای حل این مسألهٔ مهم و درک یک حقیقت تاریخی بازنمایم. اینک فرصت آن پیش آمده است که حاصل و نتایج پژوهش‌های خود را به اجمال تمام که درواقع فقط ذکر رئوس مطالب خواهد بود، برای نخستین بار در یک مجمع بین‌المللی که راجع به باستان‌شناسی و هنر ایران تشکیل شده است در معرض نقد و سنجش ارباب فضل و دانش و صاحب‌نظران قرار دهم و از آنان در تشخیص صحّت و سُقْم راهی که پیموده‌ام و درستی و نادرستی نتایجی که به‌دست آورده‌ام داوری خواهم.

با این که نمی‌دانم در پیمودن این راه تا چه حد موفّق بوده‌ام، ولی چنین گمان می‌برم با روشی که برای بررسی موضوع برگزیده‌ام تاحدّی توانسته‌ام دری تازه برای شناسایی ماهیّت عقاید و مذهب هخامنشیان بگشایم و پرتوی نوین بر دین هخامنشیان بیفکنم و امیدوارم اگر زمینهٔ

کار با روشی که در ضمن سخنانم مطرح خواهد گردید، در آینده پی‌گیری و دنبال گردد و دلیل‌های قوی‌تر و بیشتری برای آن فراهم آید، این داستان جالب روشن گردیده، راز مذهب هخامنشیان برای همیشه گشوده شود. امّا اگر درخلال سخنانم نکته‌هایی یافت شود که با زمینهٔ سخنان پژوهندگان دیگر موافق نیست و یا با تصوّرات کسانی مطابقت نمی‌نماید، نباید فوراً در نظر آنان نادرست جلوه‌گر گردد و یا مردود نماید ــ و شایسته است مانند همهٔ زمینه‌های دانشی و تاریخی در این مطالب نیز بدون تعصّب و جانب‌داری بنگرند و در داوری شتاب نورزند و عرضه داشت آن را جز طرز دریافت خاص و ابراز نظر گوینده که حق مسلّم اوست بر غرض دیگری حمل نکنند.

پیش از این برای تحقیق در موضوع مذهب هخامنشیان، چندین منبع و مأخذ از طرف دانشمندان و باستان‌شناسان بررسی و ارائه گردیده است که نخستین و مهم‌ترین و مطمئن‌ترین آنها مطالب لوح‌ها و سنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی است، ولی جای افسوس می‌باشد که مطالب مربوط به عقاید و ایمان آنان در این نبشته‌ها بسیار اندک و مبهم است و به‌تنهایی از مطالب آنها راه به جایی نمی‌توان برد. دومین منبع مطالبی است که جابه‌جا در کتیبه‌ها و لوح‌ها و نوشته‌های غیر از پارسی باستان و غیرایرانی راجع به هخامنشیان و مذهب آنان آمده است. سوم اشاره‌ها و مطالب نسبتاً فراوان ولی مبهم و متناقضی است که در نوشته‌های تاریخ‌نویسان و نویسندگان کلاسیک یونان راجع به عقاید و مراسم مذهبی هخامنشیان به‌جای مانده است. چهارم اشاره‌های بسیار مبهم و محدودی است که راجع به شاهنشاهان اخیر هخامنشی در عبارت‌های متشتّت کتاب‌ها و نوشته‌های پهلوی و شاهنامه می‌توان به دست آورد. پنجم برخی مطالب از نوع اعتقادات خاص هخامنشیان و تأثیراتی از آنهاست که با دقّت و موشکافی‌های فراوان می‌توان در متن برخی از بخش‌های اوستا بازشناخت و استخراج کرد.

امّا من معتقدم که راه ششمی نیز برای بهتر شناختن و درک حقیقت

عقاید خاص هخامنشیان وجود دارد که متأسّفانه تاکنون توجّهی به آن نشده است. بدین معنی که برایم مسلّم گردیده است که هخامنشیان برای گزارش آیین و جهان‌بینی خود از دو نوع زبان و بیان استفاده کرده‌اند: یکی زبانی که با آن سنگ نبشته‌ها و لوحه‌های خود را نویسانیده‌اند ــ و دیگر زبان رمزی و اشاری و هنری است که در آن به‌وسیلهٔ نقوش و نمادها (سمبل‌ها) و تزیینات معنی‌دار فراوان، مطالب مربوط به عقاید خود را بیان داشته و برای آیندگان به یادگار نهاده‌اند.

همان‌طور که برای کشف الفبای میخی و خواندن سنگ نبشته‌ها، سال‌های سال دانشمندان و باستان‌شناسان متعدّد رنج بردند و سرانجام کلید رمز آن را به دست آوردند، کشف و بازشناختن الفبای این خط و زبان رمزی نیز باید کوشش‌های مداوم به‌کار رود تا نتیجهٔ مطلوب به‌دست آید. البتّه پیداست که به‌دست آوردن کلید این بیان و زبان رمزی بسیار دشوارتر و پیچیده‌تر از کشف الفبای خط میخی است و از عللی که تاکنون کسی به آن نزدیک نشده و درصدد کشف و بازشناختن الفبای آن برنیامده است، گذشته از عدم اطّلاع از وجود چنین بیانی، وجود اشکالات و دشواری‌های فراوان در راه تحقیق این امر بوده است.

امّا در شروع به تحقیق در عقاید و مذهب هخامنشیان، اساسی‌ترین و مهم‌ترین مسأله این است که بدانیم آیا درحقیقت شاهنشاهان هخامنشی پیرو دین زرتشت بوده‌اند یا نه؟ زیرا درصورت زرتشتی‌بودن آنان تاحدّی تکلیف بررسی روشن و حل مسأله آسان‌تر خواهد بود، ولی چه باید کرد که در این مورد نکات منفی بسیار بیش از نکات مثبت است و من نخست فهرست‌وار دلایل منفی دائر بر زرتشتی نبودن هخامنشیان را می‌شمارم که البتّه در مورد هر یک از آنها دلایل و مطالب مفصّلی می‌توان آورد که در اینَ جا مجال آن کار نیست:

۱. نامی از زرتشت در نوشته‌های هخامنشی برده نشده است و این نامعقول و تاحدّی غیرممکن است که بپذیریم مردمی طبق تعالیم پیغمبری زندگی کنند ولی در همه نوشته‌ها و آثار آنان نامی از مؤسّس

مذهب و پیام‌آورشان دیده نشود. گذشته از این در هیچ نوشته‌یی از مورّخان کلاسیک یونان نه تلویحاً و نه تصریحاً اشاره‌یی به زرتشت به‌عنوان پیامبر هخامنشیان نشده است.

۲. نه در سنگ نبشته‌ها و لوحه‌ها و نه در نوشته‌های تاریخ‌نویسان باستانی، از \وستا به‌عنوان کتاب دینی و آسمانی هخامنشیان نامی برده نشده و از مطالب و تعالیم آن یاد نشده است.

۳. به گواهی گاثاها، زرتشت یکتاپرستی را تعلیم می‌داده است درصورتی که بنابر مفاد سنگ‌نبشته‌ها و لوحه‌های هخامنشی و نوشته‌های مورّخان قدیم، هخامنشیان به خدایان متعدّد ایمان داشته‌اند.

٤. زرتشت در مراسم مذهبی خود صریحاً از قربانی خونین حیوانات منع اکید کرده است، درصورتی که هخامنشیان در مراسم مذهبی خود برای جلب رضایت خدایان مورداعتقاد، گاو و اسب و شتر و گوسفند قربانی می‌کرده‌اند.

۵. نوشیدن مادهٔ سکرآور هَئومَه Haoma در مراسم مذهبی در تعالیم زرتشت منع و تقبیح شده است درحالی که نوشیدن و نثار هَئومَه [هوم] در مراسم مذهبی هخامنشیان به شدّت رواج داشته است.

٦. بنابر اصول مسلّم دین زرتشتی، دفن مردگان در خاک در تمام طول تاریخ مذهب زرتشت ممنوع بوده و برای کسانی که این کار را انجام دهند کیفرهای سخت تعیین گردیده است ــ درصورتی که شاهنشاهان هخامنشی و مردم ایران در آن زمان، مردگان خود را در گورهای فردی و خانوادگی در سنگ و خاک دفن می‌کرده‌اند و به همین علّت است که آرامگاه‌های شاهنشاهان هخامنشی برای ما باقی مانده ولی از آرامگاه‌های شاهنشاهان مقتدر ساسانی که کیش زرتشتی داشتند کمترین آگاهی نداریم.

۷. رابطه‌یی میان نام‌ها و القاب شاهنشاهان هخامنشی و دین زرتشتی وجود ندارد و از نام قهرمانان مذهبی زرتشتی به جز ویشتاسپ یا گشتاسب که حامی زرتشت بوده است هیچ اثر دیگری در آثار هخامنشی دیده

نمی‌شود.

۸. می‌دانیم در اجتماعی که همهٔ شئون زندگی تحت نفوذ و سلطهٔ دین قرار داشت، نگاهداری حساب روز و ماه و سال و تعیین مواقع جشن‌ها و عیدهای مذهبی یکی از امور مهم کاهنان و مغان و موبدان و روحانیان به‌شمار می‌رفت، و هر دین و مذهبی مطابق روش و سازمان خود گاه‌شماری و تقویم مخصوص به خود داشت، بنابراین تقویم هر مردمی تاحدّی می‌تواند یکی از راه‌های بازشناختن دین و اعتقادات و مراسم مربوط به دین آنان باشد. در این مورد نیز می‌دانیم که گاه‌شماری هخامنشیان غیر ازگاه‌شماری اوستایی است و نامی از ماه‌های اوستایی در کتیبه‌ها و الواح پارسی باستان و ایلامی آن زمان دیده نمی‌شود ــ و به‌همین دلیل کاملاً مشهود است که آیین‌ها و اعمال و اعیاد مذهبی مخصوص زرتشتی در میان هخامنشیان جاری نبوده است. مرحوم **تقی‌زاده** [گاه‌شماری ایران قدیم ــ تهران ۱۳۱۶ و هم‌چنین است نظر **هیلدگاردلوی** Hildegarde Lewy] و **گایبار** با همه کوشش و تحقیقاتی که به‌کار بردند سرانجام نتوانستند ثابت کنند که تقویم اوستایی جدید در دورهٔ هخامنشیان وضع شده است.

۹. از اصول عقاید خاص زرتشتی و اصطلاحات معمول در آن، مثل اَمورْت سْپِنْتَه و اَمِشاسْپِنْتَه و یَزَتَه و اَنْگْرَمَیْنو و غیره اثری در نوشته‌ها و عقاید هخامنشیان دیده نمی‌شود.

۱۰. توصیفی که **هرودوت** و دیگران از دین ایرانیان عهد هخامنشی می‌کنند، هیچ نشانی از دین زرتشتی در آن پیدا نیست و اغلب شواهدی از شرک و چند خدایی بودن ایرانیان به دست می‌دهند و به نوعی آیین مزدایی اشاره می‌کنند که هیچ ربطی با زرتشتی‌گری ندارد.

امّا آن چه در میان عقاید هخامنشیان و آیین زرتشتی مشترک است و تاحدّی می‌توان آنها را جزو دلایل مثبت به‌شمار آورد، نخست عبارت است از اشتراک در نام **آهورامَزْدا** که نام معبود پیروان هر دو مذهب است. دوم اشتراک در نام **مهر** و **آناهید** است که در نزد هخامنشیان از بَغان [=

خدایان] و در نزد زرتشتیان جزو فرشتگان [= یَزَتَه] به‌شمار می‌روند. سوم پرستش و نیایش در برابر آتش و برپاداشتن آتشکده‌هاست. امّا به‌صِرف اشتراک در این موضوع‌ها نمی‌توان حکم به زرتشتی‌بودن هخامنشیان داد، زیرا به دلایل بسیار که در این جا مجال گفتن آنها نیست پرستش اَهورامَزْدا سابق بر دین زرتشتی است و مقام مهر و اَناهید نیز در این دو اعتقاد متفاوت است ــ و نیایش در برابر آتش و برپا داشتن آتشکده‌ها نیز یک رسم بسیار کهن آریایی است که در میان همهٔ مذاهب ایران قدیم مشترک بوده و اختصاصی به دین زرتشتی ندارد. امّا از موضوع اَرْته Arta "= اَشا" چون به بحث مفصّلی نیاز دارد، در این‌جا صرف‌نظر می‌کنم و آن را به کتابی که در این زمینه نوشته خواهد شد وامی‌گذارم.

با این مقدّمه که فهرست‌وار برشمردم، این سؤال پیش می‌آید که اگر هخامنشیان زرتشتی نبوده‌اند، پس چه دینی داشته‌اند و پیرو کدام آیین و مذهب بوده‌اند؟. در آغاز سخن اشاره شد که تحقیقات من دربارهٔ مذهب هخامنشیان بیشتر مبتنی‌بر آثار هنری و غیرهنری بازمانده از دوران هخامنشی و شناسایی و کشف رموز و اشارات، یا به‌اصطلاح سمبول‌های معمول در این دوره از تاریخ ایران است و این ششمین منبعی است که این جانب برای نخستین بار جهت تحقیق در امر مذهب هخامنشیان در این کنگره پیشنهاد و مطرح می‌کنم.

بر ارباب تحقیق پوشیده نیست که در جهان باستان، عقاید مذهبی مایهٔ اصلی و عنصر اساسی هنرها به‌شمار می‌رفت و در آن دوران‌ها، هنر مطلقاً در خدمت مذهب بود و همواره برای بیان مسایل مربوط به‌مذهب به‌کار گرفته می‌شد و برای بیان مفاهیم مجرّد و توضیح امور معنوی و مذهبی از هنرهای گوناگون و از رموز و اشارات و سمبل‌های مختلف استعانت می‌جستند و از این طرز بیان سمبلیک به شدّت و وسعت و قدرت فراوان استفاده می‌کردند.

بی‌گمان اعتقادات مذهبی هر ملّتی در بسیاری از مظاهر زندگی مادّی و معنوی او تظاهر می‌کند و هر جامعه‌یی به‌نحوی خاص، عقاید مذهبی

خود را با اَشکال و رموز مختلف بر روی آثار مادّی پیرامون خود منعکس می‌سازد و به آنها ثبوت و دوام می‌بخشد و این نمایش‌ها یا برای تذکّر و یادآوری به پیروان و جلب توجّه خدایان و یافتن اجر و ثواب دنیوی و اُخروی است، یا برای تبلیغ عقیده و ایمان خود به دیگران است. در هر صورت با پی‌گیری ردّپای مذهب در عالم هنر وسعی در رسیدن به‌اصل و منشأ آن می‌توانیم عقیده و منظور پدیدآورندهٔ یک اثر هنری باستانی را دریابیم و به پیام او پی ببریم.

حال اگر ما با این دیده در هنر و آثار هنری هخامنشی بنگریم و آن را به‌دقّت و ژرف‌بینی مورد بررسی قرار دهیم، مشاهده خواهیم کرد که هنر هخامنشی سراسر بیان‌کنندهٔ معتقدات و اصول جهان‌بینی و دین و حکومت زمان خود است و اینکه دکتر فرای می‌گوید: "هنر تزیینی و آرایش بر نمایش و بیان فکر برتری دارد و این صفت در سرتاسر تاریخ هنر ایران دیده می‌شود" لااقلّ در مورد هنر هخامنشیان صدق نمی‌کند.

در دورهٔ هخامنشی همان‌طور که آقای گیرشمن نیز معتقد است، "هنر در خدمت بت‌سازی مذهبی قرار گرفته و تمام موضوع‌های اساطیر قدیم به‌صورت فشرده و خلاصه شده در یک کار هنری گردآوری و بیان شده است. بیان این موضوع‌ها به‌صورت مجموعه‌یی از وقایع نیست، بلکه تنها به‌صورت مظاهر یا علاماتی است که بعداً در تمام طول تاریخ ایران از آنها تقلید یا اقتباس خواهد شد".

بنابراین در مطالعهٔ هنر و آثار هنری دوران هخامنشی، هیچ محقّقی نباید از سمبولیسم یا نمادگرایی هنرمند ایرانی غافل بماند و از این همه آثار گرانبها و گویا، به علّت نظر اشتباهی که در میان برخی باستان‌شناسان رواج دارد و هنر هخامنشی را کلّاً یک هنر تزیینی صرف و یا مقتبس از هنر آشوری و مصری و یونانی قلمداد می‌نماید، سرسری بگذرد. هنر هخامنشی با مذهب و روح عقاید و ایمان هخامنشیان و پارسیان مربوط

بوده است؛ بنابراین نمی‌تواند هنری خشک و بی‌روح یا تقلیدی به‌شمار آید و معنی و مفهومی در پشت سر خود نداشته باشد.

من در این جا نمی‌خواهم راجع به اصول سمبولیسم و چگونگی به‌وجود آمدن و سیر آن در ایرانِ پیش از تاریخ و عهد باستان و یا به‌طور کلّی راجع به ایکونوگرافی ایرانیان سخنی بگویم، ولی لازم به یادآوری است که در دوران هخامنشی هنرمندان و صنعتگران ایرانی با اندیشه و ایمان و اعتقادی روشن و خاص، با ذهنی بیدار، با قدرتی شگرف، با تناسبی معقول و آرزوی کمال ذوق و سلیقه، از سمبولیسم به‌نحو شایسته در همهٔ آثار هنری استفاده کرده و از این راه زبانی خاص برای بیان منظورهای عقیدتی خود در عالم هنر پدید آورده و رواج داده‌اند.

موضوع دیگری که در مورد مذهب هخامنشیان باید به آن توجّه داشت این است که در دنیای قدیم، در میان انسان‌ها، خیال‌پردازی و پرورش تصوّرات ذهنی و برقراری رابطه و نسبت میان مجرّدات و مفاهیم معنوی با عوارض طبیعی و موجودات و اشیاء مادّی، بسیار قوی‌تر و رایج‌تر از امروز بود و ذهن آنان همواره می‌کوشید میان موجودات عُلوی و اجرام آسمانی و عناصر طبیعی و گیاهان و جانوران و فلزات و رنگ‌ها و سنگ‌های رنگین و گران‌بها، وجوه مشابهت و روابطی کشف و برقرار سازد ــ و از این رابطه‌ها برای بیان اعتقادات و ایمان خود مدد گیرد. البتّه هنرمند در این‌گونه بیان گاهی از اَشکال تجریدی و ساده و بسیار دور از ذهن استفاده می‌کرد که از نظر خود او و مردم زمانش ناشناخته و نامفهوم نبود، ولی امروزه به علّت دردست نداشتن کلید رمز آن، برای ما بسیار مبهم و پیچیده به نظر می‌رسد.

باز موضوع مهم دیگری که در تجزیه و تحلیل آثار هنری هخامنشی از نظر کشف عقاید مذهبی هخامنشیان باید درنظر گرفته شود و بدون دقّت در آن، ممکن نیست به کُنه عقیده و ایمان آنان پی برد، ارتباط شدید اخترشماری و نجوم با مذاهب و ادیان قدیم و استفاده از سمبل‌های نجومی، یا به اصطلاح اهل فن "**دلولات کواکب**" است.

با صرف‌نظر از مطالب گفتنی بسیار در این مورد، یادآور می‌شوم که با دقّت در نقوش و سمبل‌هایی که در آثار هخامنشی به‌کار گرفته شده است، توجّه شدید هخامنشیان به آسمان و اَجرام سماوی از جمله خورشید و ماه و ستارهٔ مشتری و روابط آنها با زندگی مردم روی زمین کاملاً مشهود است و موارد سمبلیک این مظاهر خداوندان را چه از نظر مذهبی و چه از نظر هنری سپس در آثار هخامنشی خواهیم دید.

باتوجّه به مطالبی که گفته شد، حال کتیبه‌های هخامنشی را از نظر وجود مضامین مذهبی مورد بررسی قرار می‌دهیم تا به‌بینیم خود شاهنشاهان دربارهٔ مذهب و معبودهای خود چه می‌گویند. نوشته‌های شاهنشاهان هخامنشی، اَعمّ از لوحه‌های فلزی و گِلی و سنگ‌نبشته‌ها و غیره، از لحاظ اشاره به معبودهای آنان، به دو دسته تقسیم می‌شود: نخست نوشته‌هایی که در آنها از **اَهورامَزْدا** به عنوان بزرگ‌ترین خدا یاد شده و دیگران با عبارت‌های "خدایان" یا "خدایان دیگر" اسم برده شده‌اند. دوم نوشته‌هایی که در آنها گذشته از اهورامزدا، نام **میثْرَه** Miθra و **اَناهیتَه** Anâhita گاه توأم با نام اهورامزدا و گاه به‌تنهایی آمده است، و در بعضی از کتیبه‌ها نیز به "**بَغان خاندان شاهی**" اشاره شده است.

کهن‌ترین کتیبه‌هایی که در آنها به‌نام اهورمزدا برمی‌خوریم، لوحه‌های آریارَمنَه (۶۴۰ تا ۵۹۰ پ.م) و اَرشامَه، نیاکان **داریوش** است، که در کتیبهٔ دومین شاه نوشته شده "اهورامزدا خدای بزرگ که بزرگترین خدایان است" از عبارت این کتیبه و کتیبه‌های دیگر، کاملاً معلوم است که در قرن هفتم پیش از میلاد، غیر از اَهورامَزْدا، خدایان دیگری نیز پرستیده می‌شده‌اند که چون در درجهٔ دوم اهمیّت قرار داشتند، از این‌رو نام برده نشده‌اند. امّا سپس در عهد شاهنشاهی **اردشیر دوم** (۴۰۴ تا ۳۶۱ پ. م) نام دو خدای دیگر به نام **میثْرَه** و **اَناهیتَه** در نوشته‌ها ظاهر شده است.

نکته‌یی که در این جا لازم به یادآوری است، این است که بعضی از محقّقان به علّت ظاهرشدن نام‌های میتره و اناهیته در کتیبه‌های اردشیر

دوم و ذکر اینکه در زمان او ساختن تندیس‌های **مهر** و **آناهید** معمول گردید، تصوّر می‌کنند که تغییری در مذهب هخامنشیان در زمان شهریاری **اردشیر دوم** پیش آمده است. برخی نیز آن را نشانه‌یی از نفوذ مذهب زرتشت به‌شمار آورده و شاهان از اردشیر به بعد را زرتشتی مذهب می‌انگارند. ولی به عقیدهٔ من، مذهب شاهنشاهان هخامنشی در تمام طول سلطنت این سلسله به یک حال و بدون تغییر مانده و به هیچ‌وجه تبدیلی در آن پیش نیامده بوده است و کسانی که چنین ادّعایی کرده‌اند از توجّه به سمبل‌ها و علایم رمزی و مذهبی هخامنشیان که سپس راجع به آنها گفت‌وگو خواهیم کرد غافل مانده‌اند.

امّا موضوع ظاهرشدن نام **مهر** و **آناهید** در کتیبه‌های اردشیر دوم و سوم و نیامدن نام آنها در کتیبه‌های شهریاران پیشین، علّت دیگری دارد که از نظر اهمیّت موضوع در این جا اختصاراً توضیح داده می‌شود. در زمان نخستین شاهان هخامنشی و حتا تا زمانی پس از آنها، به علّت سادگی وضع زندگی و نیمه شهری بودن پارسیان، بیشتر توجّه مردم به **آهورامَزْدا**، خدای بزرگ یا بزرگ‌ترین خدایان بود. زیرا زندگانی ساده و بی‌آلایش شبانی و گله‌داری (چنان‌که در همه جای دنیا این‌طور بوده است) چنین اقتضا می‌کرد. ولی پس از زمان **کورش بزرگ** به علّت پیشرفت‌هایی که در شئون مختلف نصیب مردم ایران گردید و هم‌چنان ادامه یافت و نیز به سبب فتوحات و کشورگشایی‌هایی که با دست سربازان و سرداران ایرانی انجام گرفت و برای حفظ و نگاهبانی کشور پهناور هخامنشی، جنگ و جنگاوری از امور اساسی دولتی محسوب گردید و آبادانی و ثروت و شکوه و تجمّل دوستی در زندگانی شهرنشینان شروع به خودنمایی کرد، این تغییرات مهم و محسوس اجتماعی بالطّبع در نوع عقاید و پرستش پارسیان و هخامنشیان نیز مؤثّر افتاده قسمتی از آن رشد و توسعهٔ بیشتری یافت و از آن جمله دو خدای نور و پیمان و جنگ "**مهر**" و خدای آبها و آبادانی و مواشی و ثروت و شکوه "**آناهید**" اهمیّت بیشتری کسب کردند و در جنب اهورامزدا جای

گرفتند و همان‌هایی که سابقاً فقط با عنوان "خدایان دیگر" در کتیبه‌ها نام برده می‌شدند، این بار به نام خود خوانده شدند و در حفظ کشور و خاندان هخامنشی و شاهنشاهان و آنچه آنان ساخته و پرداخته بودند، از بلاها و بدی‌ها با اَهورامَزْدا شریک و دمساز شدند و ما از هر راه که بیاییم جز تحوّلات اجتماعی که منجر به کسب معروفیّت و وجههٔ بیشتر برای مهر و اَناهید گردید، منشأ دیگری برای این موضوع نمی‌توانیم یافت و اینکه گفته شده شاید تغییری در مذهب هخامنشیان در این زمان پیش آمده است، صحیح به نظر نمی‌رسد ــ زیرا نه در مضمون کتیبه‌ها و نه در علایم سمبلیک و نه در نوشته‌های مورّخان کلاسیک، به پیش آمدن چنین تغییری برنمی‌خوریم.

امّا بررسی‌هایی که من در شناسایی ریشهٔ دین هخامنشیان از راه هنر و سمبولیسم و ایکونوگرافی [Iconography شمایل‌نگاری، شرح و تفسیر تصاویر نمادی و رمزی] آنان انجام داده‌ام، سرانجام به این نتیجه رسیده‌ام که هخامنشیان به دلایل متعدّد فراوان به «تثلیثی» از خدایان عقیده داشته‌اند که اَهورامَزْدا در رأس و مهر و اَناهید در زیردست او قرار می‌گرفته‌اند و همهٔ رموز و اشارات و نوشته‌های کتیبه‌ها و مورّخان یونانی ما را کاملاً به قبول یک چنین عقیده‌یی برای هخامنشیان راهنمایی می‌کنند.

امّا بی‌گمان در طرح این نظر، سؤالی پیش خواهد آمد که دلیل این که هخامنشیان سه‌گانه‌پرست بوده‌اند و خدایان‌شان محدود به اهورامزدا و میثْرَه و اَناهیتَه بوده و به جز آنان خدایان دیگری نداشته‌اند چیست؟ و در مورد تعداد معبودهای آنان از کجا به چنین اعتقادی می‌توان رسید؟. در جواب به این پرسش باید بگویم که اگر اندکی دقّت و نکته‌سنجی به کار بریم، خواهیم دید که دلیل سه‌گانه‌پرستی هخامنشیان از نوشته‌ها و آثار خود آنان به‌دست می‌آید و احتیاج چندانی به جست‌وجوهای فراوان و اقامهٔ دلایل دیگر نیست.

برای مثال، اگر ما متن کتیبه‌ها را نیک بررسی کنیم، دیده خواهد شد

که در هر جا که **آهورامَزْدا** تنها نام برده شده، اغلب بـه مـهر و اَنـاهید بـا عبارت **بَغان** و **بَغان دیگر** اشاره گردیده است، ولی در جایی که هر سه خدا را با هم نام برده‌اند، مطلقاً اشاره‌یی به بَغان دیگر نشده است. پس از سیاق عبارت و طرز نوشتن و نام بردنِ خدایان کاملاً معلوم می‌شود که عبارت **خدایان دیگر** در کتیبه‌های آریارَمنَه و **داریوش** و **خشایارشا** و دیگـران منحصراً برای اشاره به این دو خدا، یعنی **مهر** و **ناهید** است و بس، وگرنه می‌باید لااقل در جایی و کتیبه‌یی عبارت خدایان دیگر پس از نام این دو یا هر سه خدا می‌آمد تا بدان وسیله اشاره‌یی به وجود خدایانی جز این سه خدا کرده می‌شد.

در این جا باید یادآوری کنم که آنچه تاریخ‌نویسان کلاسیک یونان، دربارهٔ تعداد خدایان هخامنشیان یـاد کـرده‌انـد، خـالی از ابـهام و اشـتباه نیست، زیرا آنان گاهی آتش و آب و باد و خاک (عناصر) و غیره را نیز در ردیف مقدّسات و خدایان سه‌گانه برشمرده‌اند، ولی اگر در عـبارات آنها دقّت کنیم دانسـته خـواهـد شـد کـه هـمیشه آن مـقدّس‌ها را بـا نـام عنصریشان نامیده‌اند، و هـیچ‌گاه مـانند **آهـورامَـزْدا** و **مـیترا** و **اَنـاهیتا** نـام مخصوصی برای آنها ذکر نکرده‌انـد، زیـرا عـناصر چـهارگانه یـا بـعضی گیاهان و موجودات دیگر، فقط مورد احترام و تقدیس آنان بوده است و هیچ‌گاه به‌صورت خدا و یا به نام پروردگار مورد پرستش و نیایش قـرار نمی‌گرفته‌اند.

گذشته از این دلایل، دیده می‌شود که در میان سمبل‌های مورداستفادهٔ هنرمندان دورهٔ هخامنشی، به بیش از سه دسته سـمبل‌های مشـخّص کـه مربوط به **آهورامَـزْدا** و **مـهر** و **اَنـاهید** مـی‌باشند، بـه سـمبل‌هایِ دیگـری برنمی‌خوریم تا به علّت وجود آنها در آثار هخامنشی، تعداد خدایـان را بیش از این سه خدای معروف تصوّر نماییم... در این جا بـدون شـرح و بسط زیاد، سمبل‌های مختلف این سه خدای هـخامنشی راکـه بـا دلایـل متعدّد در انـتساب آنـها بـه ایـن خـدایـان تـردیدی نـیست فـهرست‌وار برمی‌شماریم و اقامهٔ دلیل در مورد آنها را به کتابی که به چـاپ خـواهـد

رسید وامی‌گذارم.

آسمان با آن‌که بنابر مفاد کتیبه‌ها، آفریدهٔ اَهورامَزْداست، ولی گاه مکان و جامه و مظهر خود اوست. بنابر مبنای همین عقیده است که هرودوت می‌نویسد که زِئوس و اَهورامَزْدا نامی است که ایرانیان به فلک‌الافلاک (یا به عبارت دیگر تمامی دایره آسمان) می‌دهند. گذشته از آسمان که مهم‌ترین نماد (سمبل) اهورامزداست، از ستارگان ــ سیّارهٔ مشتری از عناصر باد یا هوا، از جانوران شاهین، از گیاهان سرو و گل لوتوس، از رنگ‌ها، رنگ آبی آسمانی و فیروزه‌یی و سبز و از فلزات سُرب، سرانجام از صورت بشری قیافه پیرمردی کامل با ریش بلند و مقطع و کلاه و جامهٔ پارسی (شبیه شاه) جزو سمبل‌های اهورامزدا شمرده می‌شود. البتّه همان‌گونه که هرودوت اشاره کرده است هیچ کدام از این اشکال و نمادها جنبهٔ بت و صنم را نداشته و پرستیده نمی‌شده است، بلکه وسیله‌یی بوده برای بیان مفهوم پروردگار و خالق کل در آثار مادّی غیر از راه خط و نوشته.

میثْرَه نام دومین خدای مورد پرستش هخامنشیان است... در آثار هخامنشی برای مهر نیز نمادهای چندی معمول بوده است چون این ربّ‌النوع بنابراین بُعد از "نور مطلق" که در کائنات موجود است، بزرگ‌ترین منشأ نور در جهان که خورشید است مظهر او محسوب می‌گردید، از این جا نقش قرص خورشید یکی از نمادهای اوست. در روی زمین آتش که یکی از عناصر چهارگانه است به علّت این که منبع نور و روشنایی و گرما و پیک خدایان است، به نام مظهر این خدا مورد تقدیس و احترام است و رنگ‌های سرخ و زرد و نارنجی و طلایی آن نیز از رنگ‌های منسوب به مهر شمرده می‌شود. از میان جانوران، قوی‌ترین جانور، یعنی شیر ــ منسوب به مهر است و از قدیم‌ترین زمان‌ها ارتباط نجومی بین شیر و خورشید را می‌شناختند و قسمتی از این انتساب نیز از آن بابت است. گذشته از این‌ها اسب نیز از حیوانات منتسب به مهر است و برای او مورد قربانی قرار می‌گرفته است. از میان گیاهان، غنچهٔ لوتوس

یا نیلوفر آبی و درخت و گل ارغوان (به گفتهٔ پروفسور جَکسُن) و گل آفتاب‌گردان قدیم و شاید هم درخت خرما «نخل» منسوب به این خدا و شکل آنها از سمبل‌های این خداست. از میان فلزاتی که هخامنشیان می‌شناختند، طلا منسوب به مهر بود و اثرات این انتساب تا زمان ما نیز در نجوم و کیمیاگری باقی است. امّا سمبل انسانی میترا، جوان زیبا و خوشرو و قوی هیکلی است با جامهٔ پارسی و تاج پارسی (مانند ولیعهدهای هخامنشی) که کمانی با سه چوبهٔ تیر دردست دارد.

سومین و آخرین خدای مورد پرستش هخامنشیان به موجب متن‌های متأخّر هخامنشی آناهیتَه است. آناهید ربةالنوع آب‌های زمینی و آسمانی، فراوانی و نعمت و شکوهِ زندگی و زاد و ولد و مربّی گیاهان و ستوران است. از ترکیب و معنای نام اناهیته که به‌معنی پاک دامن و بی‌آلایش است می‌توان به اساس اعتقاد هخامنشیان در مورد این "بَغْبانو" پی برد، و این که گاهی او را با ایشْتار Ishtar و یا با وِنوس و آفرودیت Aphrodite که به‌صورت زنان بدکارهٔ بلهوس تصویر می‌شده‌اند اشتباه کرده و مقایسه نموده‌اند، جز هم‌جنسی و تشابه برخی وظایفشان در عالم خدایی علّت دیگری تصوّر نمی‌توان کرد. زیرا این خدای ایرانی با خدایان مؤنّث سامی و یونانی بسیار فرق دارد و قابل قیاس نیست.

هخامنشیان برخلاف سامی‌ها و یونانی‌ها که زهره را ستارهٔ مخصوص ایشتار و ونوس می‌دانستند و علامت آنان شکل این ستاره بود، از اجرام سماوی، ماه را بیشتر به شکل هلال و گاه به شکل بَدْر (ماه پُر پِرِنُو.ماوَنگْه Pereno.Mâwangh) به این خدا منسوب می‌داشتند. از عناصر چهارگانه، آب منسوب به آناهیتاست و متفرعات آن از باران و برف و تگرگ و ژاله نیز، هم‌چنین از ستوران گاو و شاید هم قوچ یا هر حیوان شاخداری به چندین علّت و تناسب که در این‌جا مجال گفت‌وگوی آنها نیست سمبل این خداست. رنگ سفید از میان رنگ‌ها مخصوص به بَغْ بانو آناهید است. از فلزات نقره منسوب به‌اوست. ناهید در شکل و هیکل و سمبل انسانی خود، زنی زیبا و خوش‌اندام و بلندبالا مجسّم و تصوّر

می‌شده است. در آثار هخامنشی تصویر ناهید به‌صورت زنی زیبا با موها و گیس‌های بافتهٔ بلند، سینهٔ برجسته با جامهٔ پارسی و تاج کنگره‌دار (به‌صورت ملکه‌های هخامنشی) نشان داده شده است. به هر حال گفتنی در این موارد زیاد است و ما به‌علّت کمبود وقت از آنها صرف‌نظر می‌کنیم.

همان‌گونه که در متن سنگ‌نبشته‌ها و لوحه‌های هخامنشی، به موضوع تثلیث از راه یادکردن نام خدایان به‌وسیلهٔ خط و نوشته تصریح گردیده است، هنرمندان عهد هخامنشی نیز سه‌گانه‌پرستی هخامنشیان را با نمایاندن انواع اشکال و نمادها از طریق زبان رمزی و استعاری به‌یادگار نهاده‌اند و هنر آنان در تمام مواد در طریق نمایش این سه‌گانه‌پرستی به‌کار رفته است.

موارد و نمونه‌های این تثلیث، در آثار هخامنشی و بناهای تخت جمشید فراوان است و من از آن میان فقط یک علامت مشخص را که شیوع فراوان یافته ولی اغلب در معنی و مفهوم آن دراشتباهند، برگزیده‌ام که در آخر مقال به آن اشاره‌یی کرده مطلب را تمام می‌کنم.

علامت موردبحث عبارت از یک حلقه یا دایرهٔ بالداری است که بعضی‌ها به اشتباه و به تبعیّت از علایم مصری، آن را "**قرص بال‌دار**" نوشته‌اند. از این علامت در مواردگوناگون و به فراوانی بر روی مُهرها و نقش‌ها و بناها و آثار دیگر هخامنشی استفاده شده است. بسیاری از دانشمندان و باستان‌شناسان آن را نقش **آهورامَزْدا** نامیده‌اندکه در آسمان در حال پرواز است و گروهی دیگر بخصوص پارسیان هند و زرتشتیان ایران، آن را به مفهوم **فْرَوَهْرْ** Fravahr گرفته و به اشتباه به‌عنوان یک علامت مخصوص دین زرتشتی در میان خود رواج داده‌اند. ولی باتوجّه به عرایض قبلی‌ام، به نظر من هر دو استنباط نادرست است. این علامت نه نقش مطلق اهورامزداست و نه فروهر، بلکه رمزی است ترکیبی، از عوامل مختلف، برمبنای سه‌گانه‌پرستی هخامنشیان که در آن هنر قرینه‌سازی به زیبایی و موزونی تمام جلوه‌گر است.

البتّه ناطق فراموش نکرده است که علایم و رموز دیگری نزدیک به این نقش در میان مصری‌ها و هتّی‌ها Hitti و آسوری‌ها نیز معمول بوده است، ولی این نقش اگر هم اقتباس و تقلیدی باشد (چنان‌که اثرات این تقلید در نقش دایرهٔ بالدار بیستون و چندین نقش دیگر به‌خوبی هویداست) کاملاً برطبق عقاید و مبانی مذهبی هخامنشیان به‌وجود آمده و به‌کار رفته است و ارتباط چندانی با مفهوم نقوش ملل دیگر که معمولاً در سمبولیسم خود برای بیان مجرّدات و عوالم معنوی و روح از نقش «بال و پر» استفاده می‌کردند، ندارد.

از سوی دیگر چنان‌که گفتم این علامت هیچ ارتباطی با دین زرتشت و عقاید کنونی زرتشتیان ندارد و از اواسط قرن نوزدهم، این علامت بر اثر چاپ نقش آن بر روی جلد یا آغاز برخی کتاب‌های مربوط به ایران باستان، به اشتباه وارد فرهنگ و ادبیات زرتشتی گردیده و خودبه‌خود رواج گرفته و سرانجام یک علامت زرتشتی محسوب گردیده است، تا آنجا که بعضی از دانشمندان این طایفه را مجبور ساخته در جست‌وجو و تحقیق ریشه و معنا و مفهوم آن برطبق عقاید زرتشتی برآیند و معانی بسیار سست و بی‌دلیل برمبنای حدس و گمان برای آن بتراشند.

امّا به‌طور کلّی این سمبل و علامت از چندین عامل با درنظر گرفتن اصل قرینه‌سازی پدید آورده شده و تنها علامت از نوع خود هم نیست و شکل‌ها و نقش‌های دیگری نظیر آن نیز وجود دارد که عجالتاً از ذکر آنها خودداری می‌شود.

نخستین عامل در این علامت، عبارت از یک حلقه یا چرخ توخالی است که در وسط نقش قرار گرفته و باتوجّه به سایر آثار و عقاید هخامنشیان، آن را به چندین معنی و مفهوم، از جمله چرخ یا فلک و آسمان، دایرهٔ زمان، دایرهٔ خدایان، افق زمین، می‌توان تعبیر کرد. ولی من ترجیح می‌دهم آن را چرخ آرتَهٔ Arta یا قانون و سلطنت خدایی و عدالت بنامم که همهٔ خدایان حافظ و نگهبان و مجری آنند، ولی در هر صورت با قرص بالدار خورشید که در آثار مصری علامت هوروس Horus (= رَع

'Ra) خدای آفتاب مصریان بوده است ارتباطی ندارد.

دو طرف و پایین این دایره، با دو بال و دو شاهین یا هُمای احاطه شده و چنانکه در جدول نمادها نیز آورده شده است، این‌ها بخش‌هایی از نقش شاهین، سمبل / نماد حیوانی اَهورامَزْداست. در نقش‌های قدیمی‌تر اگر نقش انسان در وسط حلقه نباشد، در بالای دایره دو شاخ گاو، گاهی بسیار مشخّص و گاه به صورت نیم خمیده که شبیه به کمانی می‌گردد قرار گرفته که آن نیز بخشی از سمبل / نماد حیوانی آناهیتا، یعنی گاو است.

از دو طرف دم شاهین در پایین دایره، دو دُم پیچ خوردهٔ شیر که سمبل حیوانی میتراست بیرون آمده که در نمونه‌های قدیمی‌تر به‌جای پیچ‌خوردگی حلزونی، انتهای دُم سه شقّه است که نمونه‌های این‌گونه نمایش دُمِ شیر را در آثار دیگر هخامنشی نیز می‌توان یافت.

گاهی در این نقش از سمبل / نماد انسانی اَهورامَزْدا نیز استفاده کرده آن را چنانکه قبلاً ذکر کردیم به‌صورت نیم‌تنهٔ مردی کامل با کلاه و جامهٔ پارسی، و ریش مقطع، شبیه به شاهنشاهان هخامنشی در داخل دایره قرار داده، اهمیّت جنبهٔ اهورایی آن را مضاعف کرده‌اند، و دست او گاه در حال برکت دادن است و یا شاخه‌یی گل لوتوس (نیلوفر آبی) و یا حلقهٔ قانون را در میان انگشتان خود گرفته است. در بعضی از نمونه‌های آن از جمله در سنگ‌نگارهٔ بیستون و نقش برجسته‌های کاخ اردشیر در تخت جمشید هنوز گوشه‌های شاخ گاو از پس و پیش نماد انسانی اَهورامَزُدا نمایان است و در برخی نیز به اعتبار این که شاخ در پشت نقش قرار گرفته و دیده نمی‌شود، به کلّی حذف گردیده است. بنابراین چنانکه ملاحظه می‌شود، این علامت مشهور بیان‌کنندهٔ تثلیث هخامنشی و نمایانندهٔ علامت مرکّب خدایان سه‌گانه است نه اهورامزدای تنها که تصوّر پرواز در آسمان هم برای او کرده‌اند؟!، و نه چنان‌که بعضی گمان برده‌اند نقش فْرَوَهْرِ اَهورامَزْدا یا شاهنشاه هخامنشی است! و به یقین هیچ ارتباطی نیز با عالم زرتشتی‌گری نداشته و ندارد، زیرا اگر غیر از این بود اوّلاً در ادبیات و کتاب‌های دینی از اوستایی و پهلوی اشاره‌یی به آن و معانی و مفاهیم و

علایم مختلف آن می‌شده و درثانی ساسانیان که در زرتشتی‌بودن آنها تردیدی نیست، نیز از این نقش در میان نمادها و علایم مذهبی خود که نظایر و مقدارش کم نیست استفاده می‌کردند.

البته درکنار نظرهای دیگر، این نظری است. نقش سمبولیسم را به هیچ‌وجه نمی‌توان در شناخت مذاهب قدیم از نظر دور داشت. امّا در این‌جا ناگزیر از ابراز یک نظر دیگر می‌باشیم. آیا نقشی که امروزه به عنوان و نام نقش **فْرَوَهْرْ** [**فْرَوَشی** Fravaši در اوستا] موسوم و مشهور است و البته که این استنباطی تازه و دور از واقع می‌باشد و در همین اواخر ابداع و شایع شده را نمی‌توان **توتم** Totem قومی پارس‌ها دانست؟. پارس‌ها که توتم‌شان شاهین بوده، از بدو ورود به فلات، این توتم را مقدّس و محترم و حافظ قومی و منشأ وحدت و نیروی خودشان می‌شناختند. امّا بعدها باگسترش زندگی شهرنشینی و به قدرت رسیدن و ایجاد شاهنشاهی هخامنشی و پیشرفت هنر و بینش و دید هنری نقش توتمیک و ابتدایی شاهین نیز در جهت پیشرفت تغییراتی کرده و مفهوم اصلی‌اش کم‌کم فراموش شده و به‌صورت متحوّل و پرداخته‌اش درآمد و نشانوارهٔ اصلی هخامنشیان شد که در سر درکاخ‌ها و جاهای نامی و مشهور قرار می‌گرفت. هرگاه به مطالعهٔ تغییرات و تحوّلات این نقش، از بدایت امر، یعنی تا جایی که اطلاع داریم تا بازپسین نقش پرداخته شده‌اش در تخت جمشید بپردازیم متوجّه این امر خواهیم شد. به هر حال این نیز نظری است، به‌ویژه که نقش توتمیک عقاب در روی پرچم‌های هخامنشی نیز وجود داشته است ــ و مواردی است که چنین نظری را مؤیّد می‌باشد.

۲۵. پیش از آن‌که به مطالعهٔ نظرات **دوشن گیمن** بپردازیم، اشاره‌یی به آرای **ژرژ دومزیل** را Georges dumezil در این باب می‌آوریم. هرچند این محقّق ارجمند و تیزبین و نوآور، اصولاً بر آن نبوده که دربارهٔ چگونگی دین هخامنشیان به مطالعه پردازد، امّا حاصل مطالعات وی که براساس نظام طبقاتی

جامعهٔ هندو ایرانی و تطبیق آن با نظام دینی این جوامع آریایی می‌باشد، گـهگاه شکل زرتشتی آیین هخامنشیان را نشانگر است. این تحقیقات که حاصل کار در حدود نیم قرن وی می‌باشد در کتاب‌های *Tarpeia* چاپ سال ۱۹۴۷ در پاریس، و اثر برجستهٔ خدایان هندو اروپایی *Les dieux des indo-Europeens* چاپ سـال ۱۹۲۵ در پـاریس و اثـر نـهایی و مکـمّل آثـارش *L'ideologie Tripartie des Indo-Europeens* چاپ ۱۹۵۸ آمده است. وی بر آن است که سازمان اجـتماعی اقوام آریایی به تقسیم جامعه به سه طـبقه اسـتوار است کـه در هـر طـبقه مـردم براساس موازین ویژه‌یی، روابط میان خودشان را تنظیم می‌کرده‌اند.

براساس وِداها، جامعهٔ آریایی هند، از روزگار کهن به سه طـبقه (Varnga = رنگ) تقسیم می‌شده است. نخست طبقهٔ برهمنان یا روحانیان، **بْـرَهْمَه** Brahma دوم طبقهٔ رزمیان یا جنگاوران، **کْشَتْرَه** Kshatra / Kshatria یـا **راجَـنْیَه** Radjanya سوم پیشه‌وران که **ویشَه** Visha یا Vishya نامیده می‌شدند.

در اوستا نیز همین نظام در تقسیم اجتماع برقرار است. طبقهٔ روحانیان **آثْرَوَن** Âθravan و طبقهٔ جنگاوران **رَتَه‌ایشْتَر** Raθaištar و طبقهٔ کشاورزان **واسْتْرْیَه** Vâstrya نامیده می‌شوند. البته در ادوار متأخّر و پسین تاریخ، طبقهٔ چهارمی نـیز بـه ایـن طبقات افزوده شده. در هند این طبقهٔ چهارم را **شودْرَه** Shudra و در ایـران Huiti **هوئی‌تی** خواندند و این دورانی بوده که در آن صنعت‌گری نیز در کنار کشاورزی توسعه یافته و افزارمندانی راکه با دست به تولید صنایع وکالا می‌پرداختند نیاز به تشکیل طبقه‌یی پیش آمده است.[۳۳]

دومزیل جهت شناخت راستین دین و نظام و سـازمان اجـتماعی آریـایی‌ها، به‌مقایسهٔ اسـاطیر دیـنی و نـظام اجـتماعی‌شان مـی‌پردازد. وی بـر آن است کـه ساختمان دین و نظام دستگاه خدایان این جوامع درواقع انعکاسی است از اوضاع اجتماعی و نظام طبقاتی آنان؛ و همان شیوه و نظامی راکه در سـاختمان طـبقات اجتماعی خود داشته‌اند به روابط فیمابین خدایان خود با همان مقیّدات و اصول منتقل کرده‌اند.[۳۴]

در این جا اشاره به قدیم‌ترین اثر مکتوبی که در یک سنگ‌نبشته از سدهٔ چهاردهم پیش از میلاد پیدا شده می‌شود. این قرارداد و پیمانی است میان شاه قوم میتانی به نام **مَتی وَزَه** Mativaza و شاه قوم هیتی به نام Supiluliuma **سوپی‌لولیومه**. کتیبهٔ موردنظر در بغازکوی ترکیه به دست آمده و در آن به نام خدایان هندو ایرانی سوگند یاد شده است. پنج خدایی که نام‌شان در این کتیبه آمده عبارتند از: **میثْرَه** Miθra، **وارونَه** Varuna، **ایندْرَ** Indra و دو ــ **ناسَتْیَه** Nasatya یا دو ایزد بامدادان.

دومزیل در کار تطبیق این خدایان هندو ایرانی با طبقات اجتماعی آریایی، معتقد است که **میثره** و **وارونه** نشان ویژگی طبقهٔ اوّل و جنبهٔ خدایی و انسانی ــ شاهی؛ یا طبقهٔ روحانی است که شهریاری نیز در ید قدرت‌شان بوده است. **ایندْرَ** نیز نمودار طبقهٔ جنگاور و دو **ناسَتْیَه** نمودار طبقهٔ کشاورز ـ پیشه‌ور می‌باشند. وی بر آن است که هندو ایرانیان و می‌توان گفت علی‌الاصول مردم بر پایه و مبنای الگوی سازمان‌هایِ طبقاتیِ اجتماع خود، نظامات دینی را پدید آوردند. **میترا** در آیین هندو ایرانی، نشانی از شهریاری و قدرتِ شاهی در رویِ زمین است. در دین زرتشت، به جای میترا ــ **وُهومَنَه** "= **بهمن**" قرار گرفته. **وَرونَه** در آیین هندو ایرانی، نشانی از طبقهٔ روحانی که جنبهٔ (شاه ــ کاهن) را دربردارد به روی زمین و در نظام طبقاتی است که ویژگی عدالت و حکمت را دارد و در دین **زرتشت**، به جای وارونَه ــ **آشَه** Aša قرار گرفته. ایندْرَ نیز در آیین هندو ایرانی نشان طبقهٔ جنگاور است با ویژگی جنگ و حراست و محافظت که در دین زرتشتی به جای او **خْشَثْرَه** Xšaθra (= شهریور) آمده است. **ناستیه‌ها**، یا دو خدای توأمان نشان طبقهٔ کشاورز ـ پیشه‌ور با ویژگی نعمت و فراوانی و آسایش می‌باشند که در دین زرتشتی به جای آنان، **سْپِنْتَه آرْمَئی تی** Spenta Ârmaiti، **هَئوروْتات** Haurvatât و **آمِرِتات** Ameretât "**سپندارمذ ـ خرداد ـ امُرداد**" قرار گرفته‌اند.

این جاست که در تثلیث خدایان برابر با سنگ‌نبشته‌های هخامنشی، چنین مقایسه‌یی پیش خواهد آمد. در این تثلیث **اورمَزْدا** با طبقهٔ اوّل یا روحانیان و **میترا** با

طبقهٔ دوم یا جنگاوران و **آناهیتا** با طبقهٔ سوم یاکشاورزان مربوط می‌شود. دومزیل دعای **داریوش** راکه از خداوند می‌خواهد کشورش را از سپاه دشمن (اشاره به طبقهٔ جنگاور = میترا) و خشک‌سالی (اشاره به طبقهٔ کشاورز ـ پیشه‌ور = اَناهیتا) و دروغ (اشاره به طبقه اوّل یا شاه ـ کاهن = اورمَزْدا) نگاه دارد با نظام اجتماعی و نظر خود منطبق می‌سازد. به همان نسبتی که فاصلهٔ زمانی میان آیین هندو ایرانی و نظام دینی زرتشتی تفاوت به وجود آوَرْد، به همان نسبت فاصلهٔ زمانی نیز در زمان هخامنشیان در نظام دینی‌شان تغییراتی حاصل شد. به این معنی که نظر آن دسته تأمین می‌شود که آیین هخامنشی، شکلی از دین زرتشتی می‌باشد و ناهماهنگی‌های میان دو دین بر اثر بُعد زمان به وجود آمده است.

وی بر آن است که رنگ‌هایی نیز ویژهٔ هر یک از این طبقات و بالتبع ویژهٔ خدایان سه گانه بوده است. **رنگ سفید** ویژهٔ طبقهٔ اوّل یا روحانیان (به اشارهٔ بند ۱۲۶ در یشت دهم توجّه شود) و **رنگ سرخ** نمایندهٔ طبقهٔ دوم یا جنگاوران و **رنگ سبز** یا آبی نشان طبقهٔ سوم یاکشاورزان ـ پیشه‌وران می‌شود. مطالعه و دقّت در آثار **ژرژ دومزیل** با مقایسه‌هایِ فراوان و توجّه به متون اوستایی، پهلوی و وِدایی و سایر منابع، برای یک محقّق، نزدیکی آیین هخامنشیان را با دین زرتشتی و مفاهیم اوستایی سبب می‌شود، امّا چون چنان‌که اشاره شد، نظر این محقّق بر آن نبوده تا دربارهٔ آیین هخامنشیان مطالعه کرده یا نظرات صریح دهد، در همین‌جا به بحث در این‌باره پایان می‌دهیم.

۲۶. در آغاز یادآوری شد که این همه دربارهٔ گفت‌وگو از آیین هخامنشیان، وابسته است به تصویری که **هرودوت** از دین پارسیان به‌دست می‌دهد. در آغاز مبحث دین هخامنشیان، ضمن یادکرد از آرای **دوشن گیمن** J.Duchesne-Guillmin ــ اشاره شد که وی آیین شاهان هخامنشی را نوعی از مزداپرستی می‌شمارد. منظور آنکه آیین مزدایی زرتشتی را با آیین مزدایی هخامنشی متفاوت می‌شمارد و این تفاوت را براساس بُعد زمانی می‌داند که هخامنشیان را از

عصر اوستا دور کرده بود. البته باید در این مبحث به نکته‌هایی توجّه داشت. اغلب گفته می‌شود دین هخامنشیان، یا دین شاهان هخامنشی. این بدان سبب است که هخامنشیان و شاهان هخامنشی دارای آیین ویژه‌یی جز آیین تودهٔ مردم بودند. در عصر هخامنشیان، جز دین شاهی، آیین تودهٔ مردم و آیین مغانِ مادی و شاید بتوان گفت دین زرتشتی نیز در قلمرو آنان شایع بود. در این مورد، باتوجّه به‌ویژگی زمانیِ دوران و وسعت قلمرو هخامنشی، درواقع این نظر **داندامایف** Dandamayev خاورشناس نامی روسی را می‌توان پذیرفت،[۳۵] که در صفحات بعدی در آن باره سخن خواهیم گفت.

نظرات **گیمن** را در دو کتاب وی تحت عناوین: زرتشت و جهان غرب *The Western Response to zoroaster* چاپ اکسفور، سال ۱۹۵۸ ــ صفحهٔ ۵۲ به‌بعد ــ و کتاب دین قدیم ایران *La Religion de L'iran ancien* صفحهٔ ۱۵۹ به بعد) می‌توان مطالعه کرد. وی می‌گوید دربارهٔ این که آیا دینی از اَهورامَزْدا پیش از زرتشت وجود داشته یا نه، متأسّفانه دوچار تردید شده و چندین بار نظرهای متفاوتی ابراز داشته‌ام. نخست در تحقیقی که دربارهٔ زرتشت انجام دادم (*Zoroaster*. 1948 **گیمن**) بر آن بودم که شاید روشی آیینی از اَهورامَزْدا، پیش از عصر **زرتشت** وجود داشت. امّا پس از آن تحت تأثیر عقاید **بار** K.barr و **تاوادیا** Tavadia واقع شدم، دائر بر آنکه اَهورامَزْدا پرداخته و ابداع شخص زرتشت است و قدمتی بر عصر وی ندارد. امّا دگرباره دربارهٔ هخامنشیان و این که آیا درواقع پیرو دین مزدایی زرتشتی بوده‌اند یا نه، تحت نفوذ عقاید **ویدن گرن** Widengren که دلایل متقنّی دائر بر زرتشتی نبودن پارس‌ها گرد آورده قرار گرفته‌ام. **ویدن‌گرن** در اثر خود هنگام پژوهش دربارهٔ تقویم و گاه‌شماری ایران نقل کرده[۳۶]:

"امّا با این حال لازم است تا عوامل مثبت و منفی هر دو را دربارهٔ زرتشتی‌بودن هخامنشیان از نظر بگذرانیم. نخست به مواردی که در نفی زرتشتی‌بودن این شاهان است اشاره می‌شود:"

در نخستین مطلب، **ویدن گرن** می‌گوید **هرودوت** در تصویری که از دین

پارس‌ها ترسیم می‌کند، نشانی از خصوصیات بارز زرتشتی به نظر نمی‌رسد. البته به این ایراد نمی‌توان به شکلی کلّی توجّه کرد، چون گمان می‌رود که هرودوت از نظام کهن آیین ایرانی سخن گفته، نه نظام تازه‌یی که بنیان می‌یافته. نکتهٔ دوم آن که نام **پیامبر زرتشت** در کتیبه‌ها یاد نشده است و این شگفت می‌باشد. سوم آنکه اصطلاح **سْپِنْتَه** Spenta که در نزد **زرتشت** مقامی والا داشت در کتیبه‌ها به کار نرفته ــ درحالی که به موجب نوشته‌های ارمنی **سَنْدارامَت** Sandaramat و **سوندارا** Sondara در کاپادوکیه استنباط می‌شود که این اصطلاح در زبان فارسی باستان وجود داشته است. البته این ایراد نیز معتبر نخواهد بود، چون کتیبه‌ها اساسی سیاسی دارند نه آنکه شالودهٔ دینی داشته باشند. چهارم آنکه در کتیبه‌ها از **انگره‌مینو** Angra-Mainyu (= اهریمن) نامی برده نشده. در این جا باید اشاره شود که نام و عنوان انگره‌مینو در گاثاها و پس از آن تا مدّتی شکل نگرفته بود. از دیگرسو باید به همانندیِ **دْروگ** Drudg در کتیبه‌ها و **دْروج** Druga در اوستا اشاره کرد که شاید هر دو لهجه‌هایی از یک واژه باشند. به هر حال این واژه و مفهوم آن نشان نوعی ثنویت است که به تندی و شدّت آن ثنویت اوستای متأخّر نیست. در کتیبه‌ها هیچ یک از وجودهای توصیفی گاتایی را نمی‌توان یافت که آن همه دارای اهمیّت و ارزش بنیادی هستند. فقط در کتیبهٔ خشایارشا از **اَرْتَه** Arta یاد شده که واژه‌یی مبهم است و هیچ قابل قیاس و تطبیق با **اَرْتَه** یا **اَرْد** یا **اَشَه** اوستایی نیست. هرچند **مولتون** Vasan و **وَسْنَه**، **شْیاتی** Shiati را با **وُهُومَنَه** و **هَئوروَتات** مقایسه کرده، امّا با این کار، بنیان تجریدی گاتایی را بسیار پایین آورده است. هم‌چنین از احکام و معتقدات ویژه و رسومی که جنبه‌های شاخص داشته‌اند ــ در کتیبه‌ها نشانی و حتا اشارتی نیست. از دیگرسو در شمار عوامل منفی مسایل واژگانی و زبان‌شناسی مطرح است، چون واژهٔ **مغ** Magu که در کتیبه‌ها تنها اصطلاح است برای روحانی، درحالی که در اوستا این مفهوم را نداشته و برای روحانی و مرد دین واژه یا اصطلاح "**آثْرَوَن**" Âθarvan معمول است. هم‌چنین مغایرتی که لفظ **بَغْ** و **بَگ** Baga در اوستا و کتیبه‌ها دارد و این که اصطلاح یا عنوان "**یَزَتَه**" Yazata در کتیبه‌ها نیامده

و می‌دانیم که در اوستا چه مقامی دارد. البته موارد مهم دیگری نیز هست، چون اهمیّت قربانی در دین و رسوم دینی هخامنشی و منع گاتایی آن و بسا چیزهای دیگر که در قسمت‌های گذشته اشاراتی بدان شده است.

عوامل مثبتی را که **گیمن** اغلب به نقل از دیگر کسان می‌آورد، نقطهٔ ثقل‌شان معطوف است به نام اَهورامَزْدا که این نام پیش از **زرتشت** وجود نداشته و ابداع شخص زرتشت می‌باشد. بحث در این‌باره طولانی و پیوسته به احکام فراوان در دانش کلام و اسطوره‌شناسی و زبان‌شناسی و علم تطبیق ادیان است. از دیگرسو، چون مطالبی به نقل از کتاب شهر زیبای افلاتون و شاهی آرمانی در ایران باستان تألیف و تحقیق باارزش استاد ارجمند فتح‌الله مجتبائی در ذکر عوامل مثبت دائر به زرتشتی‌بودن هخامنشیان نقل می‌شود، از طول و اطناب سخن دربارهٔ مطالب یاد شده، هرچند که بسیار پرارزش می‌باشند ــ امّا بیشتر تحقیق صرف و جنبهٔ فنّی دارد صرف‌نظر می‌گردد.

۲۷. کتاب یاد شده در فوق، از جمله آثار نادری است که در زبان فارسی تحقیق و تألیف شده است. مؤلّف ارجمند این اثر را عقیده بر آن است که هخامنشیان زرتشتی بوده‌اند ــ البته نه زرتشتی به مصداق اَعَمّ کلمه، بلکه آیین‌شان نوعی مزداپرستیِ زرتشتی بوده. مطالبی که نقل می‌شود، از صفحهٔ ۱۸ به‌بعد کتاب یاد شده می‌باشد:

"شک نیست که سراپای این گفت‌وگوها وابسته به این پرسش است که آیا پیش از زمان زرتشت، ایرانیان خدایی به نام **اَهورَه‌مَزْدا** می‌شناخته و می‌پرستیده‌اند، یا آنکه نخستین بار زرتشت خدای دانا و توانای آیین خود را بدین نام خواند؛ زیرا اگر اورْمَزْدایی که شاهان هخامنشی می‌پرستیده‌اند همان اهوره‌مزدای زرتشت باشد، جای تردید نخواهد بود که هخامنشیان نوعی مزداپرست زرتشتی بوده‌اند؛ و در این صورت برای توجیه تفاوت‌هایی که میان دین زرتشتی و مزداپرستی آن شاهان مشهود است، باید راه دیگری جست‌وجو

کرد. در جواب این پرسش، نکات زیر شایستهٔ توجّه است:

۱. نخست آنکه تاکنون در بین اقوام آریایی و کتب دینی هند باستان، خدایی به این نام، یا به نامی همانند آن که بتوان زمان آن را مقدّم بر زمان زرتشت (اواخر هزارهٔ دوم پیش از میلاد) دانست، دیده نشده است، و نویسندگان یونانی نیز هرگاه که به نام **اُورْمَسْدِس** Ormasdes اشاره‌یی کرده‌اند، وی را خدای خیر ایرانیان شناخته، و از روزگار قدیم آیین زرتشت را با نام **اَهورَه‌مَزْدا** وابسته دانسته‌اند.

۲. دیگر آن که به گفتهٔ **گای‌بار**، ایران‌شناس دانمارکی، زرتشت نام هیچ یک از خدایان آریایی را نپذیرفت، و هیچ یک از ایزدان مزدایی خود را به نام آنان نخواند. اکنون چگونه می‌توان تصوّر کرد که وی برای خدای بزرگ و یگانهٔ آیین خود نامی را برگزیده باشد که پیش از آن زمان، از آنِ یکی از خدایان مطرود و مردود او بوده است؟

۳. سوم آنکه نام‌های ایزدان گاثایی، چون: **سْپِنْتَه مَئینْیو**، **وُهومَنَهْ**، **اَشَهْوَهیشْتَه**، **خْشَثْرَوَئیرْیَه**، **سْپِنْتا آرْمَئی‌تی**، **هَئوروْتات**، **اَمِرِتاتْ** /Spenta-mainyu/ Vohu-Mana/ Aša-Vahišta/ Xšaθra-Vairva/ Spenta-ârmaiti/ Haurvatât/ Ameretât و **سْرَأُشَه** Sraoša همگی تازه و بدیع‌اند، و بر معانی تجریدی و عقلانی خاص و مفاهیم معنوی و اخلاقی معیّن دلالت دارند. نام **اَهورَه‌مَزْدا** نیز از همین دست، و دارای همین کیفیات است، و آشکار است که همهٔ این نام‌ها، و افکار و تصوّرات وابسته بدانها که منظومه‌یی کامل و به هم پیوسته ساخته‌اند، از لحاظ صورت و معنا سرچشمه‌یی واحد دارند. از این‌روی نمی‌توان پنداشت که پیش از **زرتشت**، یا جدا از دین زرتشتی، پرستش خدایی بزرگ به نام اَهورَه‌مَزْدا در بین گروهی از مردم ایران رواج داشته است.

٤. چهارم آن که همهٔ ایزدان بزرگ ایرانی، چون **میثْرَه** و **آناهیتا** و **وَیو** و **وِرِثْرَغْنَه** Vereθraγna که پیش از نهضت زرتشت معبودان این مردم بوده و پس از روزگار او نیز هم‌چنان برجای مانده و باگذشت زمان در مزداپرستی زرتشتی راه یافته‌اند، هر یک "یَشت *Yašt*" یا سرود ستایشی با خود به این آیین آورده‌اند، که صورت

زرتشتی شدهٔ آنها در اوستای موجود باقی است. حال، به نظر **تاوادیا** دانشمند پارسی هند، اگر **اَهورَه‌مَزْدا** نیز از خدایان پیش از زمان زرتشت بود می‌بایست یَشتی به سبک و اسلوب یَشت‌های کهن به نام خود داشته باشد، درصورتی که چنین نیست و یشت کوتاهی که به نام او در آغاز مجموعهٔ یَشت‌های اوستا آمده است، قطعه‌یی است کوتاه و جدید و به هیچ وجه با عظمت مقام **اَهورَه‌مَزْدا** متناسب نیست.

۵. پنجم آنکه در بخش‌های کهن اوستا، دین زرتشتی "مَزْدَیَسْنَه Mazdayasna" خوانده شده، و روشن است که زرتشتیان از روزگار قدیم این نام را به دین و آیین خود اختصاص داده بودند. (یَسنَه ۱۲، پاره‌های، ٦ و ۸ و ۹؛ یَسنَه ۵۷، پارهٔ ۱۳، یَسنَه ٦۸، پاره‌های ۱۲ و ۱٤؛ آبان یَشت، پارهٔ ۹۸؛ مهریَشت، پاره‌های ٦٦ و ۱۱۹ و ۱۲۰؛ فروردین‌یَشت، پارهٔ ۸۹؛ و مواردی بسیار در وندیداد). [قانو ضدّ دیوِ زرتشتی *Vidaevo.dâta.zaraθuštri* فرگرد **۵** بند **۲۴ ـ ۱۲۲** فرگرد ۱۹ بند ۱٦].

این نام دست کم از قرن پنجم پیش از میلاد بر مزداپرستان ایرانی اطلاق می‌شده است، زیرا چنان‌که در پاپیروس‌های آرامی این قرن دیده می‌شود،[۳۷] رئیس جامعهٔ یهودی الفانتین در مصر، در مکاتبات خود می‌نویسد که سرداری که بر ناحیهٔ تِبِس گماشته شده، مزداپرست "Mazdayazna مَزْدَیَزْنَه به املای مادی" است؛ و در الواح ایلامی که در تخت جمشید به دست آمده است، این نام به املاء اوستایی مَزْدَیَسْنَه Mazdayasna نیز دیده می‌شود[۳۸].

از سوی دیگر **داریوش** و **خشایارشا** بارها خود را پرستندهٔ **اُورْمَزْدا** شمرده‌اند، و فعلی که در این مورد به‌کار رفته است، در هر دو جا، یعنی در اوستا و در کتیبه‌های شاهان هخامنشی، از یک ریشه (Yaz/Yad) مشتق شده است. چگونه ممکن است که این شاهان خود را پرستندهٔ خدایی بدانند که در همان زمان، و پیش از آن معبود گروهی دیگر بوده است و آن گروه به نام آن خدا عَلَم و معروف بوده‌اند.

و از این‌روی شک نیست که هر دو گروه "مزداپرست" یا "مَزْدَیَسْنی"

بوده‌اند، و باید پذیرفت که اورمزدایی که شاهان هخامنشی می‌پرستیده‌اند همان خدایی است که در گاثاهای زرتشت و در بخش‌های دیگر اوستا پرستش می‌شود؛ و عبارات: "اورمزدا با بغان دیگر که هستند" و "اورمزدا با بغان دودمان شاهی" که در کتیبه‌های داریوش آمده است، اشاره به **آهورَه‌مَزْدا** و ایزدان دیگر اوستایی است، چون **میثْرَه** (که در سنگ‌نبشته‌ها به املاء اوستایی نیز دیده می‌شود (در سنگ نبشته‌ها Miθra-Mitra شکل اوستایی ــ املاء و تلفّظ پارسی کهن Missa) و **آناهیتا**. زیرا درحقیقت نام این دو ایزد در کتیبه‌های **اردشیر دوم**، و نام **میثْرَه** به تنهایی در کتیبهٔ **اردشیر سوم**، بعد از نام **اُورمَزْدا** آمده است، و درست در همان عباراتی که **داریوش و خشایارشا و اردشیر اوّل و داریوش دوم** گفته‌اند:

مرا اورمزدا نگهدار باشد، با بَغان. *mâm am pâtuv hada bâgaibiš*

اردشیر دوم گوید:

اورمزدا، میثره و آناهیتا نگهدار من باشد. *am Anâhita uta Miθra mâm Patuy*

و اردشیر سوم گوید:

مرا اورمزدا و بَغْ میثره نگهدار باشد. *mâm Auramazdâ utâ mitra baga Pâtuv*

و در همان عبارت که داریوش و خشایارشا و اردشیر اوّل و داریوش دوم پیروزی‌ها و کارهای بزرگ خود را به خواست و یاری اورمزدا نسبت داده‌اند، Vasna-Aurmazdâha اردشیر دوم در دو جا Šuša-d/ Hamadan-a نام میثره و **آناهیتا** را نیز آورده است:

Vâsnâ AM Anâhita uta Miθra...

و در دو جای دیگر (Šuša-d, Hamadan-b) عین عبارت داریوش و خشایارشا را تکرار کرده است، بی‌آنکه نام دو ایزد دیگر را بیاورد. و این که **اَرْشامَهْ، داریوش، خشایارشا و اردشیر دوم، اُورمزدا** را بزرگ‌ترین بَغان (Mathišta bagânâm) گفته‌اند خود نمودار آن است که ایزدان دیگری را نیز، پایین‌تر از مقام عظمت و کبریای اورمزدایی می‌شناخته‌اند، همان‌ها که نام‌شان در نوشته‌های شاهان هخامنشی آمده است، و در یَشْت‌های اوستا ستایش شده‌اند.

۵. نکتهٔ دیگری که برگرایش شاهان هخامنشی به آیین زرتشتی دلالت تواند داشت تقویم اوستایی است، که بنابر نظر **کوینیاک**[۳۹] A-Cavaignac در بین سال‌های ۴۷۷ و ۴۲۴ پیش از میلاد از تقویم مصریان اقتباس شد، و بنابر محاسبات **هیلدگاردلیوئی** و مرحوم **تقی‌زاده**[۴۰] از سال ۴۴۱، یعنی در دوران شاهی **اردشیر اوّل**، جایگزین تقویم رسمی پارس شد، و در شرق ایران، در سُغد و خوارزم، و در غرب ایران، در ارمنستان و کَپَدوکیه، شاید از همان زمان رواج یافت. در این تقویم، چنان‌که می‌دانیم، روزهای ماه، و ماه‌های سال به نام ایزدان اوستایی مشهور گشت، و پنج روز اضافی پایان سال، یعنی پنجهٔ دزدیده یا اَنْدَرْگاهان، برحسب فصول پنج‌گانهٔ گاثاهای زرتشت نامگذاری شد. این تغییر تقویم و نامگذاری روزها و ماهها برحسب نام‌های ایزدان اوستایی، اگر با دین شاهان هخامنشی ناسازگار بود، در قلمرو آنان انتشار نمی‌یافت و اگر با عقاید عامهٔ مردم مغایرت فاحش داشت قبول عام حاصل نمی‌کرد. اگر این کار با دیانت شاهان، یا با عقاید مردم تضاد شدید می‌داشت به آسانی صورت نمی‌پذیرفت، و باید بر نوعی بدعت‌گزاری و نوآوری، یا بر یک نهضت دینی بسیار اساسی و کلّی مبتنی بوده باشد؛ درحالی که هیچ یک از مدارک ایرانی و غیرایرانی، به ظهور چنین نهضتی اشاره نمی‌کند و از دگرگون شدن دین و آیین شاهان هخامنشی نیز حکایتی ندارد. گرچه می‌توان گفت که رسمیّت یافتن و دولتی بودن این گاه‌شماری در عهد شاهان هخامنشی مسلّم نیست، و شاید در اصل تقویمی دینی بوده است که برای حفظ اوقات جشن‌ها و تنظیم آداب و مراسم دینی در بین روحانیان زرتشتی، و طبعاً در میان مزداپرستان ایرانی رواج داشته، و در دوره‌های بعد به‌سبب صحّت و دقّت آن در محاسبهٔ اوقات، رسمیّت دیوانی و دولتی یافته است ــ لکن به هر حال اشاعهٔ آن در شرق و در غرب ایران باید قبل از دورهٔ اشکانیان بوده باشد.

۶. و باز نکتهٔ دیگری که مؤیّد بستگی شاهان هخامنشی با آیین زرتشتی تواند بود، نام **ویشتاسپ** فرزند **آرْشامَه** و پدر **داریوش** است که با نام پشتیبان **زرتشت** و نخستین شهریار زرتشتی، یعنی **گشتاسپ شاه** اوستایی یکی است. زیرا نمی‌توان

تصوّر کرد که کسی به دیانتی معتقد نباشد، و یا از آیینی بیزار باشد و نام بزرگ‌ترین مروّج و پشتیبان آن را بر خود یا فرزند خود گذارد.

اگر نام **گوماتهٔ غاصب**، چنان‌که **کتسیاس** Ctesias طبیب یونانی دربار **اردشیر دوم** (به نقل **فوتیوس** Photius)[۴۱] گفته است سْفِنْتَه داتِه (=**اسفندیار** Spentadates) بوده باشد، حذف این نام از سنگ‌نبشته‌ها و درج **گوماته**، که بیشتر به لقب یا نام خاندانی می‌ماند (چون **گوتمهٔ هندی** یا **اسپیتمهٔ** ایرانی) به جای آن، قرینهٔ دیگری تواند بود در تأیید این نظر. زیرا می‌توان گفت که **داریوش** نخواسته است که نام یکی از مقدّسان آیین مزدایی در آثار پایدار او با "**دروغ**" و تباهکاری ملازم شود؛ و می‌دانیم که دروغ‌ورزی و شکستن آیین مزدا داده از نظر اینان گناهی عظیم بوده است.

نام **بردیا** برادر **کمبوجیه** را نیز که **هرودوت سْمِردیس** Smerdis گفته است، **کزنفون** (*Cyropedia, 8.7.11*) **تـــانااکســـارس** Tanaoxares و **کـــتسیاس تـــانایوکسارکس** Tanayoxarkes نـوشته است. ایـن نـام را مـی‌توان **تَـنوخْشَثْرَه** Tanu-Xšaθra یـا **تَنوهوخْشَثْرَه** Tanu hu Xšaθra خواند به معنی "کسی که تنش تجسّم ملکوت الاهی است" به قیاس با کلماتی چون **تَنومَنْثْرَه** Tanu.Mânθra به‌معنی کسی که تنش تجسّم کلام الاهی است و نظایر آن.

[در این جا به دو نکته اشاره می‌شود نخست نقل برخـی کـلمات و نـام‌های ایرانی به یونانی، دوم نام‌های اوستایی که در الواح ایلامی تخت جمشید پیدا شده است].

یونانیان در نقل نام‌های ایرانی معمولاً صـدای Xš Kh-Sh ایـرانـی را بـا X یونانی نشان می‌دادند:

Artaxšaθra Artaxerxes Xšaθra = Xerxes

Uvaxstra/ Cyaxares در Xšatra = Xares

بر این قیاس در این جا نیز:

Tanuxšaθra/Tanaoxares در Xšaθra = Xares

بارتولومه (ستون 1390 ,*Aiwb.*) و **بنونیست** Tanyoxarkes (*Titres et nams 94*) را

Tanu Vazraka دانسته‌اند.

و این نام‌های اوستایی در الواح ایلامی تخت جمشید پیدا شده است:

Erešuxda = Iršukda; Armaiti = Irmatiš

Nairyô Sangha = Narišanka; Vohumanah = Maumanna

Rašnu + Ka = Rašnuka; Rašnudâta = Rašnudadda

Uxšya به نظر **بنونیست** باید کوتاه شدهٔ نامی شبیه به Uksyat ereta باشد؛ Humaya = = همای Umaya

Yima-Ka = Yamakka

Yima Xšaeta = Yamakšedda = جمشید

(Benvenist: *Titre et noms, 85-96*) jâmâspa = Zâmâsba

و به گفتهٔ **توکودیدس** (I,115,III. 31) ساتراپ لودیه در حدود سال ۴۲۷ Pissouthness **پیسوتْنِس** پسر **ویشتاسپ** بوده است. این نام را **یوستی و دارمستتر** (*Zand Avesta* II. 534, n. 196) با **شْیَه‌اُثْنَه** اوستایی Šyaoθna (فروردین‌یشت، ۱۰۳) یکی دانسته‌اند. وجود این نام‌ها در حوزهٔ مرکزی و سازمان دولتی شاهنشاهی هخامنشی نشان می‌دهد که مزداپرستی زرتشتی در نواحی غربی کشور رواج داشته است.

اگر این حدس و قیاس درست باشد (علاوه‌بر اهمیّتی که در شناخت دین نخستین شاهان هخامنشی می‌تواند داشته باشد) دلیل بر آن تواند بود که **داریوش** در این مورد نیز نخواسته است که نام یکی از **آمْشاشْپَنْدان** در نام کسی که برای برانداختن شاه و شکستن آیین کشور قصد توطئه داشته است، در سنگ‌نبشته‌های او پایدار بماند. کلمهٔ **بردیا** نیز که به‌معنی بلندقامت است بیشتر به صفت یا لقب کسی می‌ماند نه به اسم او.

و بالاخره در این جا باید سخنی را که **افلاتون** در رسالهٔ الکیبیادس اول (AlcibiadesI, 122) از قول سقرات دربارهٔ تربیت شاهزادگان ایرانی گفته است، و در آن به اعتقاد آنان به آیین زرتشت اهورامزدایی اشاره نموده نقل کرد. وی

می‌گوید:

پس از آنکه فرزندی در خاندان شاهی زاده شد او را به‌دست دایگان ناشایست نمی‌سپارند، بلکه بهترین خواجگان و پرورشگران را به‌تربیت او می‌گمارند، تا در پرورش اندام‌های او مواظبت شایسته به‌جای آوَرَد، و پیکر او به بهترین شکل پرورده شود. این پرورشگران به‌سبب مهارتی که در کار خود یافته‌اند، دارای مقامی بزرگند. فرزند خاندان شاهی چون به‌هفت‌سالگی رسید او را بر اسب می‌نشانند و به نزد استادان سوارکاری می‌برند و شکارگری می‌آموزند.

در چهارده سالگی او را به کسانی که آموزگاران شاهی خوانده می‌شوند (**پیداگُوگوس** Paidagogous **باسیلیوس** Basileious) می‌سپارند. اینان چهار مرد برگزیده‌اند که در میان مردم پارس به برتری بر دیگران معروف‌اند. یکی فرزانه‌ترین Sophotatos، دیگری دادورزترین dikaiotatos سیّمی پرهیزگارترین Sophronestatos و چهارمی دلیرترین Andreiotatos آن مردم است.

نخستین آموزگار، آیین زرتشت اهورامزدایی را، که پرستش ایزدان است به وی می‌آموزد، و کارهای بایستهٔ شاهی را بدو تعلیم می‌دهد. آموزگار دوم که دادورزترین کس است به او می‌آموزد که همواره راست بگوید. آموزگار سیّم که پرهیزگارترین مردم است نمی‌گذارد که وی مغلوب و دستخوش شهوات خود گردد، و بدو می‌آموزد که به راستی شاه و آزاده باشد، بر نَفْسِ خویش حاکم شود و بندهٔ خواست‌های خود نگردد. آموزگار چهارم که دلیرترین مردم است، دلیری و بی‌ترسی را بدو تعلیم می‌دهد و می‌گوید که اگر وی ترسنده باشد باید خود را بنده بداند.

در گفتهٔ **افلاتون** چند نکته شایستهٔ توجّه است. یکی آن‌که آیین مزدایی، آیین زرتشت خوانده شده، و دیگر آنکه تعلیم این آیین به فرزندان خاندان شاهی، به رهبری فرزانه‌ترین مغان زرتشتی واجب بوده است. امّا از همه مهم‌تر آنکه هنرها و فضیلت‌هایی که افلاتون بایستهٔ شه‌زادگان ایرانی دانسته است،

چنان با صفات و هنرهایی که **داریوش** برای خود می‌شمارد، سازگار و همانند است که گویی حکیم یونانی در بیان آنها، گفته‌های شاهنشاه ایران را که بر سنگ‌ها نقش شده بود، در پیش چشم داشته است.

این، قسمت‌هایی بود از نظرات عمیق و مطالعات بسیار ارزنده‌یی که محقّق و دانشمند ایرانی، آقای فتح‌الله مجتبائی در کتاب شهر زیبای افلاتون و شاهی آرمانی در ایران باستان صفحه ۲۶ ـ ۱۸ و بعد از آن نقل کرده‌اند. مطالب دیگر کتاب یاد شده، مستقیم و غیرمستقیم در همین باب بسیار شایان توجّه است.

در این جا به دو شرح کوتاه دربارهٔ دین مادها و دین هخامنشیان به نقل از تاریخ باستانی ایران توجه کنیم*:

دین هخامنشیان



پیش از این از زندان سلیمان که شاید جایگاهی از آن مانّاییان باشد یاد کردیم و از این گذشته ظاهراً در اتاقی در نوش جان که دژی استوار و بلند بوده است نیز آتشگاهی یافته‌اند. امّا اینها بر روی هم تنها شواهدی است که از دین مادها پیدا شده است. آیین ستایش آتش منحصر به مادها نبود. بدین جهت وجود آتشگاه چندان مطلبی را آشکار نمی‌کند. حتا هتیان نیز آیین ستایش آتش داشتند.[۴۲] چون کشف آتشگاه چندان مطلبی به‌دست نمی‌دهد ناگزیر باز می‌گردیم به نوشتهٔ **هرودوت** که می‌گوید (I,۱۳۱) پارسیان (و ظاهراً مادها نیز) تندیس و نیایشگاه یا محرابی (کذا) ندارند. آنان در فضای باز در بلندی کوهها نیایش می‌کنند و در مکانی عاری از هرگونه پلیدی قربانی خویش را ذبح می‌کنند. ولی حضور یک مُغ ضروری است که سرود بخواند، سپس (I,۱۴۰) مُغ، پیکر قربانیان را در معرض مرغان شکاری می‌نهد. آنان جانوران خزنده مانند مار و

*. تاریخ باستانی ایران، ریچارد فرای، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، ص ۱۳۳ و ۱۹۷.

کژدم را می‌کشند. در زمینهٔ این آگاهی‌های به دست دادهٔ هرودوت بسیاری مطالب نوشته شده است و مسألهٔ دین یا دین‌های مردم‌گوناگون ایرانی پیوسته وابسته است به مقایسهٔ منابع کهن یونانی و رومی با اوستا و اخیراً با رسوم و آیین‌های تشریفاتی زرتشتیان. **هرودوت** بی‌گمان مدّتها پس از سقوط پادشاهی ماد می‌زیسته است. بدین‌سبب مانند همیشه باید به عقب برگشت. هر سه گونه رهاسازی لاشه، که عبارت باشد از سوختن و گذاشتن در فضای باز و به خاک سپردنِ مردگان، در بخش‌های مختلف ایران زمین باستان دیده شده است. گو اینکه از سوختن لاشه که نزد هندوان و وایکینگ‌ها رایج بوده است، در آسیای میانه و فلات ایران اندک آثاری یافته شده است.[۴۳] از آنجاکه رهاساختن لاشه در فضای باز کمابیش دو هزار سال در آیین زرتشت رایج بود، هیچ دلیلی دردست نیست که گفتهٔ **هرودوت** را که این رسم همانا از آیین مُغان است ردّ کنیم. گرایش نیالودن خاک با مواد رو به‌تباهی گویا علّت اصلی باشد برای آنکه مغان پیروان خویش را ترغیب می‌کردند تا لاشه‌ها را در جایگاه‌های به خاک سپردن پیکرها رها سازند. از آنجاکه **خسانتوس لیدیایی** در عبارتی گوید .(FHG I,42 and Frg Hist.III c.2) منع سوختن پیکر را پارسیان به **زرتشت** نسبت می‌دهند، می‌توان این رسم را از آیین‌های کهن زرتشتیان شناخت که بارها برکناری نهاده شده است. اینکه مغان چه زمان اصلاحات زرتشت را در دین ایرانی پذیرفتند مهم نیست. زیرا آنان به‌گفتهٔ هرودوت گویا از قبیله‌های مادی بودند که به‌کار اجرای آیین‌های دینی در میان مادها و سپس در میان دیگر ایرانیان می‌پرداختند. باری می‌توانیم به یقین بگوییم که مغان در میان مادها به عنوان خوابگزار و پیشگو و مجری آیین‌های دینی پایگاهی برجسته داشتند. زیراکه واژه magic از نام ایشان ریشه گرفته است.[۴۴] رویدادهایی که مغان را بر آن داشت تاکهانت آیین زرتشتی را بپذیرند بسیار مورد اختلاف است و نخستین دوران کوشش‌های آنان مبهم و تاریک است.[۴۵]

مسألهٔ اینکه هخامنشیان زرتشتی بودند یا نه مورد بحث‌های بسیار شده

است. ولی این امر متضمّن تصوّر امروزی "دین زرتشتی" است که با آن روزگار ناساز می‌نماید.[۴۶] هم پیروان زرتشت و هم هخامنشیان یکسان خدای بزرگ، **آهورامَزْدا** را می‌پرستیدند و هیچ کدام نیز منکر خداهای دیگر نبودند. هر دو از "دروغ" نفرت داشتند و درفش "راستی" را چنانکه در گاتها و کتیبه‌های فارسی باستان مندرج است برمی‌افراشتند. این هماهنگی باید کافی باشد برای اثبات اینکه هر دو از یک نظام دینی پیروی می‌کردند گو اینکه بی‌گمان در اعتقادها و در آیین و آداب دینی تفاوت‌هایی داشتند. در بحث در دین هخامنشیان می‌توان سه عامل را بررسی کرد. نخست اعتقاد کلّی ایرانیان و آداب موروثی از نیاکان هند و ایرانی و دوم پیام زرتشت که پیوند شده یا به مطلب پیشین درآمیخته باشد و سوم دین‌های کهن شرق نزدیک با پرستشگاه‌ها و کاهنان و آداب وابسته بدان. با گذشت زمان در امپراتوری، عامل سوم اندک‌اندک اهمیّت بیشتری یافت که برجسته‌ترین آنها گفتار **بروسوس** است (*Frg.Hist, III, C, 391*) که **اردشیر** "بنابر کتیبه‌اش باید **اردشیر دوم** باشد" نخستین شاه پارسی بود که تندیس‌هایی از **آفرودیته** (یا **آناهیتا** در ایران) در بابل و شوش و اکباتان [هگمتانه] برافراشت. این رویدادها در زمان هخامنشیان همانند است با آنچه از سنّت دینی در اوستا آمده است و نیز آنچه می‌توان از مَشْیِ بردباری دینی یا به اصطلاح تسامح در امپراتوری در مورد فرمانروایان انتظار داشت، گو اینکه سیاست دینی همواره پیرو مشی اقتصادی و سیاسی بود. بهترین مثال از برتری دادن به مشی سیاسی و اقتصادی در قبال دیگر عوامل همانا رفتار **خشایارشا** است در بابل و مصر که برخلاف روش پیشینیانِ او بود. ویران‌سازی نیایشگاه‌ها به دست **گوماته** و بازسازی آنها به‌دست **داریوش** گویا اشاره دارد به گونه‌ای مرکزهای آداب دینی ایلامی و دیگر مردم غیرایرانی فلات ایران، گو اینکه جزئیات این عملیات روشن نیست.[۴۷] اینکه مغان اصلاً پیروان زرتشت بودند یا نه روشن نیست. ولی آنان کاهنان ایرانیان بودند و به هر حال بعدها پشتیبان سنّت زرتشتی شدند.

در میان شاهان هخامنشی تنها خشایارشا بود که شور دینی سختی نمودار

ساخت. زیرا نه‌تنها ویرانگری پرستشگاه‌ها و تندیس **مردوک** در بابل و رفتار او در مصر نمودار این خواست او است بلکه کتیبه ضدّ دیو او نیز.[۴۸] در این کتیبه (XPh 35-41) گوید: "در میان این سرزمینها (یکی؟) بود که درگذشته در آن دیوان را می‌پرستیدند. بعدها به خواست **اَهورامَزدا** آن جایگاه دیوان را ویران کردم و اعلان داشتم که "دیوان پرستش نشوند" آنجا که درگذشته دیوان پرستش می‌شدند." آنجا **اَهورامَزدا** را با آداب مقتضی پرستیدم.[۴۹] هویت "دیوان daivas" موردبحث فراوان بوده است. از خدایان بابل گرفته (ظاهراً رانده شده پس از سرکوبی شورش) تا خدایان هند و ایرانی ناپذیرفته در آیین زرتشتی.[۵۰] **خشایارشا** از پیشینیان خویش به شیوه‌ای درشت‌تر رفتار می‌کرد. این نموداری است از اینکه او از پیشینیان خویش زرتشتی "بهدین‌تر"ی بوده است. باری اعتقادهای فرمانروایان هرچه بوده باشد از اسناد ایلامی تخت جمشید چنین برمی‌آید که در سراسر پادشاهی **داریوش** و **خشایارشا** خدایان پرستیده شده در آن پیرامون ایرانی و ایلامی و حتا بابلی بودند و نیز رودها و کوهها پرستش می‌شدند و نذوراتی تقدیم می‌شد که حکومت در همهٔ آنها کمک می‌کرد. برمی‌خوریم به کاهنی **مردونیَه** نام (که از نام‌های نیک ایرانی است) که برای هومبان Humbân خدای ایلامی (PFT, 348) قربانی می‌داد و هم‌چنین به مُغی برمی‌خوریم که نامی غیرایرانی دارد به نام **اوکپیش** که برای یک جشن که برای **میترا** و کوهی و رودی برپا می‌شد جیره دریافت داشته است.[۵۱] آدابی که در متن‌ها "لَن" (lan) خوانده شده به گفتهٔ بعضی ویژهٔ خدای اهورامزدا بود. ولی این مطلب را خود متن‌ها که در آنها چند خدایی و شرک یاد شده است انکار می‌کنند.[۵۲] نتیجه گیری کلّی از حضور یا غیبت بعضی کسان خاص یاد شده در لوح‌ها میسّر نیست. فی‌المثل از نُه تن که **مُغ** خوانده شده‌اند دو نام را به دشواری می‌توان ایرانی گرفت، همانا در PFT,1798 **لیمپیرد** و **۱۹۵۵ اوکپیش**، و نیز در ۷۵۷ و ۲۰۳۶ **کورکا** را هم دشوار می‌توان ایرانی دانست. در میان کسانی که "کاهن" (ایلامی *šatin*) شناسانده شده‌اند نیز نام‌های ایرانی می‌یابیم مانند **مردونیوس** (PFT, 348) که برای **هومبان** خدایِ خدایان ایلامی قربانی می‌داد.

بنابراین از متن‌های ایلامی چه نتیجه‌ای برای شناسایی دین در ایالت فارس می‌توان یافت؟ شاه و درنتیجه بسیاری از درباریان **آهورامَزْدا** را، دست‌کم به زبان اگر نه با دل، می‌پرستیدند. ولی فرمانروایان نیز نه‌تنها بردباری داشتند بلکه نذورات و مراسم ساغرریزی در راه خدایان دیگر انجام می‌دادند، که از جملهٔ آنها رودها و کوهها بودند که از سوی مردم محلّی و کارگران خارجی تخت جمشید با سپاس یاد می‌شدند. در متن‌ها برای مفهوم کاهن دو واژه آمده است یکی ایرانی که همان **مُغ** (magus) باشد و دیگری ایلامی (šatin). ولی وظایف آنان گویا بسیار همانند می‌نماید و چنان است که پنداری در زندگی روزانهٔ مردم ایلامی و پارسی بسیاری نذورات و تشریفات درکار بود بی‌آنکه در میان آنان برخورد یا کشاکش برجسته‌ای روی نماید. می‌توان گفت که خُردخُرد با گذشت زمان خدایان ایرانی که اَهورامَـزْدای بـزرگ بـرتر از هـمه بـود جـای دیگـران راگـرفتند و آداب و تشریفات ایرانی نیز رواج بیشتری یافتند.

رسوم تدفین پیوسته از ویژگی‌های برجستهٔ دینی به شمار می‌رود. گواینکه تعبیراتی که تنها مبتنی‌بر آثار باستان‌شناسی باشد نیاز به یافتن شواهد دیگری هم دارد. همهٔ لاشه‌ها فاسدشدنی هستند و بنابراین نابودکردن یا نهفتن (دورافکنی) آنها امری است ضروری در همهٔ جامعه‌ها. سوختن و مومیایی کردن و در دامن طبیعت گذاشتن یا تدفین اجساد شیوه‌های رایج "دورافکنی" بود که همهٔ آنها متضمّن دورساختن مادّهٔ فاسدشدنی است از میان زندگان و بدین‌گونه پیشگیری از آلودگی. اندک‌اندک روش رها کردن لاشه در طبیعت که **هرودوت** (140,I) گوید در میان مغان رواج داشت به عنوان وسیله‌ای برای دورکردن لاشه پذیرفته شد. گواینکه دیگران (ظاهراً خاندان شاهی و بزرگان) با ورقه‌ای از موم پوشیده می‌شده و سپس دفن می‌شدند. بعضی از پژوهندگان گویند که رسم دورافکنی لاشه و گردآوری استخوانها در اَستودان (astodan)، یا استخوان‌دان، از آنِ شرق ایران و آسیای میانه بوده و سپس کم‌کم به غرب ایران راه یافته است و حتا در آسیای صغیر دوران هخامنشی نیز آثاری درکاوش‌های باستان‌شناسی از رواج این شیوه

دیده شده است.[۵۳] در بسیاری موارد حتا مومیایی‌کردن لاشه و در تابوت سنگی گذاشتن آن نیز مناسب دانسته شده است که از آلودن خاک با فاسدشدنی‌ها پیشگیری می‌کند. شیوهٔ دورافکنی لاشه نباید عاملی شمرده شود در اثبات یا ردّ اعتقاد آیین زرتشتی. می‌دانیم که جایگاه تدفین شاهان هخامنشی در نقش رستم و تخت جمشید در سنگ کنده شده و در پوشش سنگی گذاشته شده‌اند.

چون به کتیبه‌های آرامی کنده شده بر هاون‌ها و دسته‌هاون‌ها و لوح‌های یشمِ سبزِ پیدا شده در تخت جمشید می‌پردازیم تصویری متفاوت از لوح‌های ایلامی می‌یابیم. زیرا نام‌ها همه ایرانی هستند و گونه‌ای شیفتگی برای ذکر نام‌های خدا (*theophoric*) در "**میترا**" می‌یابیم، یا دست‌کم در می‌یابیم که میترا در تخت جمشید مردود نبوده است. امّا کتیبه‌ها تنها برای ثبت اشیاء و محتملاً در اتاق‌های مختلف "خزانه"ی تخت‌جمشید نگاشته شده‌اند.[۵۴] ولی آنچه روشن است آنکه این اشیای سنگی سبز برای آداب دینی تهیّه شده بوده است و برای خوراکی نبوده است زیرا که این همه هاون و دسته‌هاون برای شکستن تخمه یا فندق نمی‌تواند ضروری باشد. از سوی دیگر اینها گویا اگر به کار برده شده باشند تعدادشان چندان زیاد نبوده است و کتیبهٔ نوشته شده با مرکب بیشتر بر سر دسته‌هاون‌ها نگاشته شده‌اند که جای مناسبی برای کتیبه بر شیئی که به کار گرفته می‌شد نیست.[۵۵] به سخن دیگر سنگ‌هایی که از آراخوزی در شرق ایران به‌صورت هاون و دسته‌هاون و لوح به دست آراخوزیان فراهم شده و هم‌چون پیشکشی یا خراجی به شاه هخامنشی تقدیم می‌شد به دستور شاه ثبت و در "خزانه" تخت جمشید نگاه‌داری می‌گردید. ولی هرگز آنها را به کار نمی‌بردند. بدین‌گونه بهره گیری از این اشیاء به عنوان شاهد دینی جدیدی از تخت جمشید پذیرفتنی نیست.

آتش گویا پدیده‌ای برجسته بود در آداب دینی برای ایرانیان و نیز ایلامیان که دارای کاهنان ویژه‌ای برای آن بودند.[۵۶] از آنجاکه در تخت جمشید هیچ پرستشگاهی یا محرابی پیدا نشده است می‌توانیم گفت که کلّاً دربار چندان به دین توجّهی نداشت و آیین دینی شاهی به گفتهٔ **هرودوت** (I,۱۳۱) دربارهٔ مراسم قربانی

گذراندن پارسیان بر سکوهای سنگی صیقلی اجرا می‌شد که بر بلندی در هوای آزاد قرار داشتند. پاسخ به پرسش مربوط به دین هخامنشیان آن است که کلاً پرستش **مَزْدا** تا حدودی موافق نظر زرتشت بود و در پایان دوران امپراتوری نفوذهای بسیاری بدان راه یافت به‌ویژه از بابل شاید به‌سبب وجود مادرها و زنان بابلی حرم شاهان اخیر. ضمناً بعضی کاهنان بودند که به باورهای خود در اجرای درست آیین‌های دینی سخت وابسته بودند و از آن جمله بعضی آموزش‌ها از اوستا در تخت جمشید داده می‌شد که در برابر آیین‌ها و اعتقادهای دیگر پایداری می‌کردند. اینکه کاهنانی که خود را پیرو **زرتشت** می‌دانستند تا چه میزان در شاگردان وابسته به خاندان پادشاهی نفوذ یافته بودند امری است نادانسته و مجهول.[۵۷] می‌توان به حدس و گمان گفت که تا زمان **اسکندر** بسیاری از مغان و روحانیان، زرتشتی شده بودند برای رهبری بسیاری از ایرانیان امپراتوری و پرداخته بودند به فراهم‌کردن متن اوستا و آیین و آداب دینی آنچنان که در دوران ساسانی بدان برمی‌خوریم.

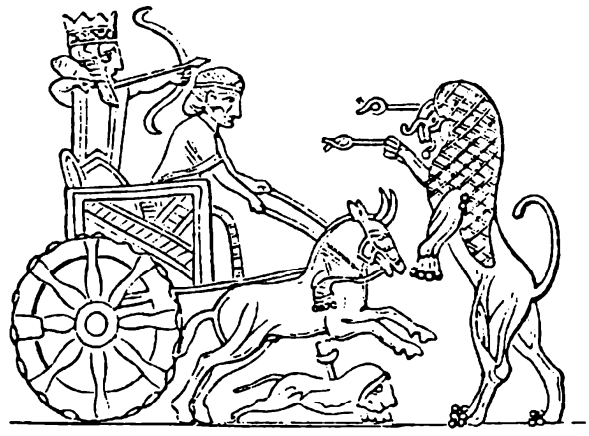

بخش چهارم

مغان، مطالعاتی دیگر دربارهٔ

دیانت مادی و هخامنشی



بخش چهارم:
مغان، مطالعاتی دیگر دربارهٔ دیانت مادی و هخامنشی

وجود آیین‌های چندگانه در دوران هخامنشی، آیین مغان، مغان چه کسانی بودند، مادها و مغان، دین مادی، نقوش و راز و رمز آنها، منشأ ترکیبی دین مادها، عناصر دین مادی، دین مانایی، اَناهیتا ـ ایشتار، شناخت دین مادی از روی نام‌ها، زبان‌شناسی در خدمت شناخت دین مادی، روایات هرودوت دربارهٔ دین مادی، عنوان مغ و کاهنان دین‌های ایرانی، مغ ـ مجوس، روایات مورّخان یونانی، مغ ـ زرتشت، عناوین روحانیان در ایران قدیم و مغان، اقوام مادی، مغان و آثرَوَنان، چگونه مغان خود را زرتشتی جلوه دادند، معارضات و اختلافات مغان و زرتشتیان، منشأ نژادی مغان، خواب‌گزاری و پیش‌گویی، نظرِ دالّ بر ریشهٔ پادشاهی مغان، مغان و مادها، مغان و هخامنشیان، آیین‌های عصر هخامنشی: دین هخامنشی، دین مغان، دین زرتشتی، آیین مغی و مغان یکی از دشواری‌های دین‌شناسی ایران قدیم، آیا زرتشت با مغانِ شناخته شده نسبت و روابطی داشت؟ دشواری واژه‌های مَگَه و مَگَون در گاثاها، نظراتی دربارهٔ نژاد و منشأ مغان، مادها و تیرهٔ مغان، هخامنشیان و تعارض‌های دوجانبه با مغان، مغان

پس از هخامنشیان، قیام گئومات مغ، مغان و پارت‌ها، وندیداد کتاب احکام و شرایع مغان، جایگاه مغان از عصر مادها تا ساسانیان، منشأ مغان، توجّه به آیین زرتشتی، نقل ابوریحان دربارهٔ مغان و تفاوت آنان با زرتشتیان، نظرات ریچارد فرای، نظرات مورّخان یونانی، زرتشت ـ مغ، جایگاه مغان میان پارسیان، پیروان دین مغان و زرتشتی‌ها، گروه مغان، جایگاه مغان در اوستا، مغان پیش از داریوش، مغان و امور قضایی، نام اَهورامَزْدا و ریشه‌های تاریخی، هخامنشیان و مغان، گروههای روحانی در ایران باستان، مغان و معتقدات آنان، روایات یونانی دالّ بر افتراق میان آیین مغی و دین زرتشت، مطالب کتاب الملل و النحل در تأیید این مطلب، نظر مولانا ابوالکلام آزاد، دین هخامنشیان و آیین زرتشتی، نظر گلدنر، مغان روحانیان مادی، گئومات مغ و داریوش، مطالب کتیبهٔ بیستون، معتقدات دینی مادها و پارس‌ها، مغ‌ها سرپرستان معابد آتش، کَوی‌ها و کَرَپَن‌ها، آیین پارسی ـ مادی و وِداها، دعوت زرتشت به توحید، مصادر خیر یا امشاسپندان، زرتشت و اخلاق یا حکمت عملی، مسألهٔ ثنویت، ثنویت اساسی در معتقدات مغان، قضیهٔ شورش گئومات مغ، حکومت و قدرت مغان، وضع دین زرتشت در آغاز عصر هخامنشی، داریوش در برخورد با مغان، حکومت گئومات، دین تودهٔ مردم در عصر هخامنشی، مغان معارضان دین زرتشتی، عناوین و مناصب روحانی میان مغان و زرتشتیان، آرای دانشمندان کهن و حاضر دربارهٔ هخامنشیان ودین آنان، عوامل انحراف و مسایل افزوده شده به دین زرتشتی، مغان مردمی ناشناخته، رسوم و

معتقدات شگفت، پژوهشی دربارهٔ واژهٔ مُغ و معانی آن، نظرات دیگر دربارهٔ دین هخامنشیان، قدرت و مقام مغان در عصر هخامنشی، اصول دینی و معتقدات مغانِ مادی، مغان و مسألهٔ تدفین، گورهای عصر هخامنشی، گرایش هخامنشیان به اصول دینی زرتشتی، اوستا و چگونگی بخش‌های آن، مسألهٔ ثنویت در عصر هخامنشی، توحید زرتشتی، خدایان هخامنشی، سیاست دینی داریوش، چگونگی دیگرگونی‌های دینی در زمان خشایارشا، کتیبه‌های وی، سیاست دینی این شاه، مضامین کتیبه‌های خشایارشا و بررسی آن، تساهل دینی هخامنشیان، دین در این عصر از زمان اردشیر دوم به بعد، دین ویژهٔ هخامنشیان و خاندان آنان، مسألهٔ تدفین، معابد و پرستشگاهها در عصر هخامنشی، عناصر خارجی، کمبوجیه و مصر، سیاست دینی کمبوجیه در مصر، تحریف مورّخان در مورد کمبوجیه، نتیجه گیری دربارهٔ دین هخامنشیان، وَندیداد، مغان و شرایع آنان، فشرده‌ای از کتاب وندیداد و احکام و شرایع مغان، هرودوت و توصیف دین تودهٔ مردم در عصر هخامنشیان، افلاتون و نظرات او دربارهٔ مغان، سفر روح به جهان پسین، زمان زرتشت و روایات مورّخان کهن، زمان زرتشت، قدمت زمان و تحلیل و تفسیر

مغان، مطالعاتی دیگر دربارهٔ دیانت مادّی و هخامنشی*



۲۸. اصولاً هرگاه روال تحقیقی را درست دنبال کنیم، چنانکه یکی دوبار با اشاره گذشت، ممکن است در دوران هخامنشیان، چند آیین در شاهنشاهی ایران موردتوجّه بوده باشد: آیین خودهخامنشیان، آیین هندو ایرانی، آیین مزدایی و دین زرتشتی. در این‌باره بعداً گفت‌وگو خواهد شد. امّا مسألهٔ مهم‌تر و جالب‌تر آنکه در دوران مادها نیز حتا اثرات نفوذ و اشاعهٔ دین زرتشتی از نظر دور نمی‌ماند. تاریخ دینی مادها را از لحاظ زمانی، باتوجّه به تأثیرات زرتشتی، به دو دوره می‌توان تقسیم کرد: نخست دورانی پیش از سدهٔ هفتم میلادی؛ دوم دوران پس از سدهٔ هفتم. در دوران اوّل نفوذ و اشاعهٔ دین زرتشتی کم و در دوران دوم زیادتر می‌باشد، گونه‌یی که تردید را دشوار می‌سازد.

هرودوت و **استرابو** مغان و آیین مغانه را دیانتی ویژه می‌دانند یا بهتر گفته شود معرفی می‌کنند، آیینی که ویژه است و با آیین پارس‌ها متفاوت می‌باشد. پیش از ورود در این مبحث، خلاصه و فشرده اشاره می‌شود که یا بنابر گفتهٔ **هرودوت**، مغان قبیله‌یی از قبایل شش‌گانهٔ مادی بودند ــ و یا بنابر تحقیقات تازه، گروهی ویژه از مادها به‌شمار می‌رفتند که کهانت ویژهٔ آنها بود و یا طبقه‌یی که "شاه ــ کاهنی" موروثیِ آنان شناخته می‌شد ــ گروهی بودند که سرپرستی امور دین با آنان بود. در اجتماع شکل و کاسْتی بسته داشتند، با غیر از گروه خود ازدواج نمی‌کردند و

*. برای پژوهش‌هایی مستند دربارهٔ مغان، نگاه کنید به "ترجمه و شرح وندیداد" مجلّد اوّل، مقدّمه. تهران ۱۳۷۶.

مناصب "شاه ــ کاهنی" میان آنان به توارث بود. شاهان مادی و هخامنشی در بازسازی‌های سیاسی و اجتماعی، قدرت شاهی (= فرمانروایی) را از آنان گرفته و محدود کردند (شاید قیام **گئومات مُغ** برای بازپس گرفتن همین جزء از دست رفته بوده باشد) و جنبهٔ کهانت برایشان باقی ماند و در دو شاهنشاهی مذکور، کاهنان از میان این گروه، فقط و انحصاراً برگزیده می‌شدند.

آنگاه مسألهٔ رواج دین زرتشتی در شاهنشاهی و گرایش هخامنشیان به آیین نو و بهتر به میان آمد. مغان که ضعیف شده بودند، از در سیاست وارد شدند و جهت صیانت و حفظ مقام خود، نسبت به آیین تازه مدارا و حتا رأفت و پذیرش نشان دادند و قبولی ضمنی را اعلام کردند. از نظرگاه سنن و حقوق این طبقهٔ اجتماعی، با این نیرنگ، حق انحصاری کهانت را برای خود نگاه داشتند. امّا به‌زودی اصول اعتقادی و رسوم و سنن و شعایر و آداب خود را به‌عنوان معتقدات و سنن و رسوم و شعایر زرتشتی در عدم تقارن طبقات و نظام طبقاتی اجتماعی و مراسم قربانی و بسا از رسوم و معتقدات دیگرشان در بطن آیین تازه رسیده اهلیت پیدا کرد.

البته شناخت دین بسیاری از اقوام و ملل که نوشته‌هایی دینی از آنان باقی نیست، اغلب از رویِ نقوش بازمانده و اسامی و زبان و شکل تدفین و اشیاء مقدّس و تا اندازه‌یی سبک معماری آنان می‌باشد. دربارهٔ دین مادی پیش از سدهٔ هفتم میلادی، باید از همین موارد بهره برد که منبع بهره‌یابی منحصر می‌شود به نقوش و نام‌ها که آنها هم مستقیم نیست، بلکه به وسیلهٔ نقل و اشارات آشوری و نقوش اقوام تابعه که زیر نفوذ مادها بودند به ما رسیده است.

آن چه که از مدارک موجود مستفاد و استنباط می‌شود، دین مادی‌های غربی ــ یا مردم سرزمین‌های غربی، حاکی از آن است که اعتقاد به خدایانی داشتند که از آنها تندیس و بت می‌ساختند. شکل این بت‌ها و یا اساطیر و افسانه‌هایی مربوط به خدایان را تا اندازه‌یی می‌توان در تصاویر و نقوش منقور بر اشیای فلزی زیویه مشاهده و مطالعه کرد. هرچند این نقوش یا انعکاس اساطیر، با اساطیر اوستایی

بی‌ربط نیست. اعتقاد به رب‌النوع‌های شرّ و نیروهایی ترس‌آور، در این نـقوش چون شیاطین شگفت و عجیب‌الخلقه که نیمه آدم و نیمه حیوانند نظرگیر می‌باشد. اشکالی تخیّلی که مخلوطی از بدن شیر و بال عقاب و سر شیر یا شاهین بـاشد در این نقوش زیاد است و به‌نظر می‌رسد که از ویژگی‌های آیینی بوده کـه در مـیان مردم سرزمین‌های غربی ماد رواج داشته است و همین نقوش است که بعدها در نقوش برجستهٔ هخامنشیان به‌عنوان مظهر شیر نیز دیده می‌شود.

اشاره شد که این نقوش، و انعکاس اساطیر با اساطیر اوستایی همانندی‌هایی دارد. باید توضیح داده شود که اساطیر و شعایر و رسوم بومی ایرانی، یعنی ساکنان اوّلیهٔ ایران در تکوین اوستا مؤثّر بوده است. در مـثل بـه‌موجب وندیداد اوستا، احترام به سگ بسیار واجب است که میان اقوام کاسپی و آلبانی امری رایج بوده است (Strabo, VL,7-6-val.Flaccus, VI, 107). هـم‌چنین ایـن رسـم کـه لاشـهٔ مردگان را نزد پرندگان و حیوانات گوشتخوار بیفکنند، از دوران‌های قدیم مـیان کاسپی‌ها رواج داشته (Strabo, XI. 11,8) و درواقع دقیقاً نمی‌دانیم که از چه زمانی رسماً و عملاً میان زرتشتیان چنین رسمی شایع شد. شاید ابتدا مغان این رسـم را اخذ کردند و به زرتشتیان منتقل کردند و یا مغان خود چنین رسمی که مردگان را طعمه لاشه‌خواران کردن بود دارا بودند.

امّا به یقین می‌توان گفت که نقوش دینی مـانایی‌ها و آن چـه کـه از نـقوش خدایان و داستان‌های مصوّر در این‌باره از لرستان فرادست آمده با دین زرتشتیِ اهورامزدایی پیوند و ربطی ندارد. دین‌های قدیم اقوام کوتی و لولوبی و کاسپی در سرزمین‌های مادی، میان غیرایرانیان شایع بود و مادها از نفوذ آن برکنار نبودند. امّا دین کاسی‌ها و آیین بابلی در سرزمین‌های اصلی مادی رواج پیدا کرده بـود. یکی از سرزمین‌های مرکزی ماد به نام "بیت ایشتار" یا خانهٔ **ایشتار** خوانده می‌شد. **ایشتار** Ishtar الاههٔ عشق و باروری بابلی بود و از روایت **هرودوت** مفهوم می‌شود که بعدها مقارنه‌یی میان وی و اَناهیتای اوستایی برقرار کردند، هرچند که این تطبیق و مقارنه از لحاظ اصولی و موازین اعتقادی و اخلاقی کاملاً نابجاست. در مـرکز

ماد، همان جایی که بعدها **اکباتانا** نامیده شده، بابلیان دژی داشتند یا روشن‌تر گفته شود، یک کوچ‌نشین (=کلنی) برپا کرده بودند و پرستش **مَردوک** Marduk خدای بزرگ بابلی در آن جا و اطرافش رواج داشت. این دربارهٔ سرزمین‌های غربی ماد است پیش از سدهٔ هشتم قبل از میلاد. دین زرتشتی در شرق ایران انتشار یافت و خاستگاه این دین در شرقی‌ترین سوی ایران بود. به‌همین جهت اثرات نفوذی آن را نیز در سرزمین‌های شرقی ماد باید جست‌وجو کرد. دربارهٔ دین مردم سرزمین‌های شرقی ماد، فقط آگاهی‌های ما مربوط است به‌نام هاواسامی‌یی که در مدارک آشوری باقی مانده و همین نام‌ها ما را به‌معتقدات صاحبانشان نزدیک می‌کند، نام‌هایی که با اسامی و کلام اوستایی نزدیکی و یکسانی دارد. پیش از این دربارهٔ نظرات **میر** E.Meyer گفت‌وگو شد که از معتقدان به زرتشتی‌بودن هخامنشیان است. وی براساس همین نام‌ها و تقارن و یکسانی با اسامی و کلمات اوستایی، بر آن است که دین زرتشتیِ مزدایی میان این مردم شناخته و رایج بوده است.[۵۸]

نام‌های موردنظر عبارتند از **اَهوَر** Ahura خداوند، به‌معنی هستی‌بخش که بعدها نماد شاخص روان نیک شناخته شد. این نام را آشوریان به دو شکل **آئودَر-آئور** Audar-Aur نقل کرده‌اند. نام دیگر **مَزْدا** Mazdâ (=خداوند) به‌معنی خردمند و به‌نقل آشوریان شکل **مَشْدا** Mashda را دارد. این دو نام چنانکه از اوستا نیز دریافت می‌شود، جداگانه کاربُرد داشته است نه چنانکه در کتیبه‌های هخامنشی ادغام شده به شکل **اَهوَرمَزْدا** Ahuramazda. از دیگر کلمات، باید از لفظ **بَگَه** Baga اوستا و نقل آشوریان از مادها به **بَگ** Bag یاد کرد به عنوان خدا. هرچند در کتیبه‌های هخامنشی این لفظ به‌طور کلّی به‌معنی خداست، امّا در اوستا جز خدا، دربارهٔ ایزدان نیز آمده است. امّا در این جا از شاخصه‌های زرتشتی چون **یَزَتَه** yazata و خدایان هند و اروپایی چون **میثْرَ** Miθra **آناهیتَه** Anâhita، **تیشْتْرْیَه** Tištrya، **وِرِثْرَغْنَه** Vereθraγna (=بهرام) **وُهومَنَه** Vohumana **سْپِنْتَه‌آرْمَتی** Spenta-ârmaiti و آذر و نام‌های بسیاری که با ترکیب آذر می‌باشد، یادی و نشانی نیست.

امّا باید اشاره کرد که در ترکیب نام‌های مادی به نقل آشوریان، سه جزء یا سه صفت مشهور وجود دارد. این سه عبارت است از **اَرْتَه** arta در اوستا و **ریتا** ritâ در سنسکریت (= وِدا *Veda*) که آشوریان **اَرْتَه** arta یا **ایرْتَه** irta نقل کرده‌اند، به‌معنی راستی، نیروی ایمان یا نظام گیهانی. دوم باید از **خْشَتَرَ** Xšaθra به‌معنی حکومت و قدرت و فرمانروایی یاد کرد، که به نقل منابع آشوری **سَتَرْ** satar، **کیشْتَرْ** kishtar یا **کَشْتَرْ** kashtar آمده است. سوم **خْوَرِنَه** Xvarena در اوستا به‌معنی فرّ و شکوه و قدرت و نیرویی که از جانب خدا به کسانی اعطا می‌شود. این لفظ در مادی **فَرْنَه** Farna و به نقل آشوری **پَرْنو** parnu، **بَرْنَه** barna و **پَرْنَه** parna آمده است.

این مورد تا قرن هفتم پیش از میلاد است. امّا از سدهٔ ششم پیش از میلاد نام‌هایی که با اَرْتَه و فَرْنَه و خْشَتْرَ یا شکل پارسی **خْشاشا** Xšâšâ ترکیب شده‌اند، نسبت به دورهٔ اوّل بسیار فراوان شده است. از دیگرسو نام‌هایی که به‌شکل مرکّب و جزء ترکیبی **میثْرَ** Miθra هستند نیز در معیّت نام‌های یاد شده به‌نظر می‌رسد. البته پس از عصر هخامنشیان است که نام‌های خاصّ زرتشتی، اعم از نام‌های پهلوانان و یا ایزدان و یا ترکیب برخی از صفات یا ایزدان زرتشتی رواج یافت، امّا باید درنظر داشت که در سدهٔ ششم پیش از میلاد نام‌هایی چون **فْرَوَرْتیش** Fravartiš و **اسفندداتس** Sphendâtes و **سْپی‌تامس** Spitâmas وجود داشته است.

در شناخت دین و امکان نفوذ و گسترش و یا وجود دینی در سرزمین یا میان قوم و جماعتی، از نام‌های خاص کسان نمی‌توان گذشت. نام‌های متداول یا آن مقدار که بر ما مکشوف است و تا سدهٔ نهم پیش از میلاد میان مادی‌ها قدمت دارد، گواه نوعی اعتقاد به **اَهورا- مَزْدا** میان مادی‌هاست. در جنبهٔ کمّی آن هرگاه بحث باشد، قدر مسلّم آن است که چنین معتقداتی وجود داشته. حال هرگاه رابطهٔ آشکار میان وجود این عناصر با دین زرتشتی نباشد، موردی نیز نیست که چنین رابطه‌یی را یکسره بتواند انکار نماید.

۲۹. بسیاری از دقایق که از راه زبان‌شناسی استنباط و دریافت می‌شود، دلیل

بر آن است که در سده‌های ششم و هفتم پیش از میلاد، ماد مرکزیتی برای اشاعه و انتشار اندیشه‌های دینی و فرهنگی بوده است. این یادآوری نباید موجب این فکر بشود که ماد مرکز پیدایش اوستا و فکر اوستایی بوده است، چون اسامی و کلماتی که در این سرزمین از اوستا و شکل زرتشتی نفوذ کرده، به شکل مادی و تابعیّت زبان مادی درآمده است و شاید به گمان قوی بتوان گفت که مادی‌ها واسطه‌یی برای انتشار و اشاعهٔ فکر اوستایی و دین زرتشتی بوده‌اند. از سویی دیگر مطابق معمول، هرگاه ماد دین زرتشتی را پذیرفته باشد، آن را به‌شکل و هیأتی درآورده که سازگار با فرهنگ محلی و قومی و سنّتی‌اش بوده باشد.

آنچه که **هرودوت** دربارهٔ آیین و دیانت مادی به دست می‌دهد، چندان درخور توجّه نیست. وی مغان را ــ کاهنان مادی معرفی می‌کند. از شیوهٔ یادکرد هرودوت چنین برمی‌آید که در آن روزگار، این مسأله که مغان یا مجوسان، کاهنان مادی می‌باشند و آداب و رسوم آنها ــ آنقدر مشهود و مورد شناخت مردم یونان بوده که مورّخ یونانی هر نوع توضیح اضافی را درباره‌شان زائد می‌دانسته. وی فقط هنگامی به‌اختصار از دیانت مادی یاد می‌کند که در مورد آیین پارس‌ها آگاهی‌هایی می‌دهد و تأکید می‌نماید که میان دین پارس‌ها و مادها اختلاف‌هایی موجود است.

امّا این مغان چه کسانی هستند؟. هرودوت مغان را طبقه یا قشری از یک اجتماع که اهل حرفه یا پیشه‌یی باشند معرفی نکرده، بلکه می‌گوید یکی از شش قبیلهٔ مادی می‌باشند. مادها و پارس‌ها، کاهنان و روحانیان خود را از این قبیله برمی‌گزیدند و اینان در دربار و سیاست مملکت و امور کهانت قدرت خاصّی داشتند. به‌همین جهت از زمان مادها و پس از آن، به‌طور کلّی روحانیان و کاهنان همهٔ ادیان و مذاهب ایرانی مغان یا مجوسان خوانده شدند و این مسأله موجب ابهامات فراوانی شد. در مثل در کاپادوکیه نیز کاهنان را مغان می‌نامیدند.

در پایان دوران اشکانیان و در عصر ساسانیان، یونانیان و رومیان، روحانیان و کاهنان زرتشتی را مغان می‌نامیدند. امّا در کنار زرتشتیان در ایران، روحانیان و

پیروان آیین زروانی و خودِ کاهنانِ آیین مُغیِ مادی و آیین‌های دیگر نیز، **مُغ** نامیده می‌شدند و همه آیین‌های منتشره، دین‌آور خود را **زرتشت** می‌شناختند. امّا از آغاز سدهٔ چهارم پیش از میلاد، پیوند میان نام **زرتشت** و **مغان** انجام یافته بود. **هرودوت** از زرتشت یاد و اشارتی نمی‌کند. نخستین کسی که از زرتشتِ "مجوس، مُغ" نام برده، **خسانتوس لیدیایی** است که در آغاز کتاب از وی یاد شد. عصر زندگی وی به‌روشنی معلوم نیست که در سدهٔ چهارم یا پنجم پیش از میلاد می‌زیسته. منقولاتی از وی دربارهٔ مغ یا مجوس (زرتشت) به‌وسیلهٔ **نیکولای دمشقی** (FGH, III, fragm. 19) و **دیوگنس لائرتیوس** (*Proom., 2*) به‌جای مانده. امّا تحقیق نشان می‌دهد که گویا خسانتوس از زرتشت یادی نکرده بوده و فقط از مُغ یا مجوسان شروحی آورده بوده و بعدها کسانی که از آثار وی نقل کرده‌اند، در عهود نزدیک‌تر، نام **زرتشت** را به جعل وارد آثارش کرده‌اند.[۵۹]

این تداخل، دربارهٔ ربط زرتشت به عنوان مغ و آورندهٔ آیین مُغی هم‌چنان تداوم یافت. آن‌گاه در اواخر دوران نفوذ فرهنگی یونان، تألیفات گوناگون مذهبی و فلسفی و عرفانی ــ که اغلب مربوط می‌شد به عقاید گنوستیک‌ها (= عارفان) و نوافلاتونیان به نام تعالیم مغان یا مجوسان، کلّاً انتشار پیدا کرد و این رواج با نام زرتشت (= تعالیم زرتشت) درآمیخت و اصولاً چنین آثار و افکاری با اندیشهٔ اصیل زرتشتی سازگاری و هم‌آهنگی نداشت. فقط چون نام زرتشت با دیانت مُغی درآمیخت و مشهورِ همگان شد، خواستند از این رهگذر در اصالت و مقبولیّت عام افکار فلسفی و مذهبی گنوستیکی و نوافلاتونی بهره برند و آنها را به مغان (= پیروان زرتشت) نسبت دادند. امّا در آثار زرتشتی جز یکی دو بار از کلمهٔ "مغ" اثری نیست که آن هم بیشتر به‌معنی لغوی کلمه توجّه است تا موردنظر ما ــ و در اوستا روحانیان **آثْرَوَنْ** Âθravan خوانده می‌شوند نه مغ. زرتشت خود **زَاُتر** Zaotar "**زوت**" معرفی شده که به‌نظر می‌رسد بالاترین مقام روحانی است، یا **مانْثْرَن** Mâθnran به‌معنی پیامبر. این تداخل و ابهام از دوران ساسانی به‌وسیلهٔ مورّخان و نویسندگان اسلامی به عصر اسلام وارد شد و دست‌آویزی جهت

مبارزهٔ فرهنگی واقع گشت. در ادبیات اسلامی مشرق زمین، عنوان یاکلمهٔ مغ Muγ یا Moγ به‌معنی "آتش‌پرست" تعبیر و پایه‌یی قرار گرفت برای بسیاری از اصطلاحات و نام‌های جغرافیایی.

امّا بهترین پذیرش برای ما، می‌تواند همان نظر **هرودوت** باشد. وی می‌گوید **دیوکس** اقوام ماد راگرد خود جمع کرد که بر آنها حکومت کند. این اقوام از قبایلی تشکیل می‌شدند به این نام‌ها: **بوز/بوسِه** Bouse **پارِتاسِنی** Paretacenie **شْتْروشات** , Strouchate**آریزانْتِه** Arizante **بود** Boude **و مغ** Mages (کتاب اوّل، بند ۱۰۱) در بند ۱۰۷ اینان را خوابگزار و پیشگو و در بندهای ۱۳۲ و جاهای دیگر کاهنان موردتوجّه می‌یابیم.

شاید سرزمین مورد سکنای مغان، رَغَه Raγa (=ری) یا ماد شرقی بوده باشد که از شهرهای عمدهٔ ماد بوده. به موجب اوستا، یَسنا (XIX/18) ری مرکز بزرگترین روحانی یا جانشین زرتشت‌و در اصطلاح **زَرَتوشْتْرُتِمَه** Zaraθuštrotema یا **زَرَتوشْتُوم** Zaraθušttum (= شبیه‌ترین کس به **زرتشت**) بوده است، که صفت است به‌معنی زرتشت سان، زرتشت مانند. این سنّت از قدیم‌الایام هم‌چنین ادامه یافت و ری مرکز نشست رئیس و سرور مغان یا **مَسْ‌مَغان** Mas-Maγân (درگزارش مورّخان و نویسندگان اسلامی مَسْمَغان یاکُبیرُالْمَجوس) بود.[۶۰]

امّا بعدها، باگسترش آیین مغیِ زرتشتی که سازمان‌هایی جهت ادارهٔ اموال و املاک معابد یا آتشکده‌ها به‌وجود آمد، در نواحی دیگر ایران نیز مرکزهایی جهت نشست مغان و ادارهٔ امور به‌وجود آمد که از آن جمله است مرکزیتی در آذربایجان. فئودالیسم مذهبی موجب تعدّد مرکزیت‌هایی نظیر ری شد. امّا آذربایجان اهمیّت و شهرت بسیاری داشت، بدان سبب که از دوران اسلامی به‌بعد و نطفهٔ فکر از عصر ساسانیان، ارومیه را زادگاه زرتشت معرفی کرد.

۳۰. درواقع مسألهٔ مغان و **آثْرَوَنان** Aθravanân، از مسایل دشوار تاریخ مطالعات زرتشتی است. آیا از همان آغاز که مغان برای حفظ موقعیت خود،

گرایش به دین زرتشتی نشان دادند و عنوان روحانیان زرتشتی را به خود اختصاص داده و عقاید خود را در جوف و بطن دین زرتشتی احیاء و ابقا نمودند، خود روحانیان زرتشتی متوجّه این امر شدند یا نه؟ ــ بعید است که فرض کنیم متوجّه نشده باشند. بی‌گمان نه بر آنکه متوجّه شدند، بلکه عکس‌العمل نیز نشان دادند و این شکل طبیعی موضوع است. امّا متأسّفانه تا دوران ساسانی از مناقشات و عکس‌العمل‌ها و واکنش‌هاشان آگاه نیستیم. به سابقهٔ قدرتی که مغان داشتند، در منصب جدید، زرتشتی‌هایی را که مخالفت می‌کردند مقهور و منکوب ساختند. در عصر ساسانی نیز قدرت دردست آنان بود و در نظر توده و هم خواص، روحانیان زرتشتی بودند نه هیربدان و آثْرَوَن‌ها که مقاومت می‌ورزیدند و نمی‌خواستند اوستایی را که آنان تهیه کرده بودند و در آن معتقدات و رسوم خود را گنجانده بودند قبول کنند. کش‌مکش‌هایی که در امر تهیهٔ و تدوین اوستا و تجدید آن و عدم قبول در عصر ساسانی درگرفت، نتیجهٔ این امر می‌باشد.

هِرْتِل Hertel نیک به این امر با آگاهی واقف بوده. وی معتقد است که مغان، کاهنان دین قدیم که پرستش خدایان و ارباب انواع بود، می‌باشند. امّا چون انتشار پیروزمندانهٔ دین زرتشتی را ملاحظه کردند، به ظاهر با حفظ موقعیت خود، به این دین درآمدند تا به هنگام آن را از میان برداشته و معتقدات خود را جانشین سازند. این کار را نیز انجام دادند و یک آیین پاک و بی‌شائبه را از مسیر و جریانِ راستین خود منحرف ساختند، چنان‌که تا روزگار ما دیگر دین زرتشتیِ اوّلیه و اصیل نتوانست به جریان نخستین خود بازگردد[۶۱].

۳۱. چنانکه اشاره شد، مسألهٔ مغ و مغان و آیین مغی نیز در شمار یکی از مسایل دشوار اوستا و تحقیقات زرتشتی و اوستایی است. در گاثاها چند بار چنانکه خواهد آمد، از مغ و مغان گفت‌وگو و اشاره شده. این اشارات مثبت است، یعنی به شیوهٔ نیکویی از مغ و آیین مغی که زرتشت خود را وابسته یا مبدع آن می‌داند گفت‌وگو شده. آیا منظور از واژهٔ مغ در گاثاها، همان مغی است که

مورّخان و نویسندگان یونانی بدان فراوان اشاره کرده‌اند یا معنی و مفهومی دیگر دارد؟. آیا چنان‌که گذشت مغ و مغان اصطلاح و عنوانی بوده که از روزگار دیرین به همهٔ زعمای جنبش‌های دینی اطلاق می‌شد و **زرتشت** نیز از این اصطلاح بهره برده؟. آیا به گمان برخی از محقّقان، این قسمت‌ها، یعنی بخش‌هایی که در گاثاها نام و اصطلاح و عنوان مغ در آنها به‌کار گرفته شده، اثرات تبلیغی مغان و افزوده‌های جدید، احیاناً در اواسط دورهٔ هخامنشی است؟. به هیچ یک از این پرسش‌ها و تردیدها نمی‌توان به‌طور قطع پاسخ گفت.

برخی از محقّقان در آریایی بودن مغان تردید دارند، و معتقدند که آنان گروهی مشخص و متمایز از کاهنان کهن ایرانی می‌باشند که پیش از ورود مادی‌ها و هخامنشی‌ها، یعنی پیش از سدهٔ نهم قبل از میلاد در ایران ساکن بودند[۶۲]. البتّه در گاثاها به گروه‌های کاهن دیگری نیز چون: **کَرَپَن‌ها** و **کَوی‌ها** و **اوسیج‌ها** و **مَنْتْرَ** Mantra خوانان نیز اشاره شده است. هرچند به نقل **هرودوت**، مغان در شمار خوابگزاران و پیشگویان نیز بودند، امّا **استرابو** Strabo از گروهی ساحران و پیشگویان که به‌وسیلهٔ آب و ماهی از آینده خبر می‌دادند ما را مطّلع می‌کند. امّا مغان طبق قوانین ویژه‌یی می‌زیستند که مانند قانون‌نامهٔ مقدّس **لویتیکوس**، ضامن پاکی گروه برگزیده‌یی برای انجام شعایر دینی بود. از این‌رو در دوره‌های تاریخی نیز تمایز خود را حفظ کردند، و در گروه‌های خود که در ماد تمرکز داشتند، جدا از بقیهٔ اجتماع می‌زیستند. **دینون** از آنها مانند پارس‌ها و مادها به‌عنوان طایفهٔ متمایزی نام می‌برد. هنگامی که سلسلهٔ ماد در آسیا سلطنت می‌کرد، مغ‌ها در ماد باقی ماندند، ولی درنتیجهٔ غلبهٔ هخامنشیان عدّه‌ای از آنها به پارس رفتند. در دورهٔ رومی‌ها، استرابو آنها را به‌صورت طایفهٔ مشخّصی در آنجا باز می‌شناسد. در میان هر گروه می‌بایستی یک رئیس بوده باشد؛ در ۲۰۰ ب ـ م **دیوگنس لائرتیوس** بر سلسله‌یی از رؤسای مغ از **زرتشت** تا **اسکندر** وقوف داشته است.

امکان دارد که مغان چون هخامنشیان زمانی یک طایفهٔ سلطنتی بوده باشند، زیرا در دوره‌های تاریخی آنها را منتسب به دربار شاهان، و قادر به بسیاری از

اعمال که از شاه برمی‌آید می‌یابیم. به این طریق که مغان مراسم قربانی را به‌جای می‌آوردند، به‌وسیلهٔ خواب و دیگر واسطه‌ها از آینده خبر می‌دادند، و در تشریفات سال نو، آتش مقدّس را با موکب پادشاه حمل می‌کردند. فرض ما در باب این که آنها از یک طایفهٔ سلطنتی بوده، و یا اصل شاهانه‌ای داشته‌اند، می‌تواند روشن سازد که چرا **داریوش** غلبه بر او را چندان مشکل می‌یافت.

سی و هفت سال پس از سقوط **استیاگس**، مغان بر **کمبوجیه** که در آن هنگام در مصر بود شوریدند، و از بخت خوبی که داشتند، کمبوجیه هنگام برگشت به کشور، در راه تصادفاً به قتل رسید. **گئوماتای مغ** از افسران پیشین دربار بود. وی خود را شاه خواند و حکومت را در ماد، در ایالتی که مغان در آن فراوان‌تر از همه‌جا بودند مستقر ساخت. او ظاهراً بی‌هیچ و یا اندک اشکالی، زمام امور را به‌دست گرفت، احکام خود را دست‌کم به عده‌یی از شهربان‌های شاهی قبولاند، و مالیات‌ها و خدمات نظامی را به اشخاص و جوامع مختلف امپراتوری بخشید. همهٔ نویسندگان یونانی در این باب متّفق‌القولند، و شرح تحریف شدهٔ این واقعه از زبان **داریوش**، در کتیبهٔ بیستون به‌طور ضمنی آن را تأیید می‌کند. حقیقت مهم این است که عکس‌العمل بسیاری از مأموران سیاسی در این حادثه، اطاعت از **گئوماتا** بود. شهربان آناطولیای عزبی، **اوروئیتس** Urôites، یکی از کسانی بود که با حکومت مغ غاصب از در اطاعت درآمد. این امر، از آن لحاظ اهمیّت دارد که اوروئیتس از ماد بسیار دور بود، و بنابراین، اگر گئوماتای مغ، چنانکه داریوش می‌گوید شورشگری بیش نبود، می‌توانست در کمال راحتی در برابر او مقاومت کند. ولی اوروئیتس مقاومتی نشان نداد. البتّه در مقابل گئوماتا مقاومت‌هایی هم شد، ولی این مقاومت‌ها بیشتر از ناحیهٔ خاندان هخامنشی و هواخواهان آنها بود. احساس و اندیشه‌یی که از نوشته‌های **هرودوت** برای خواننده به دست می‌آید آن است که عدّه‌یی از مادها که حق بر سلطنت داشته‌اند، در این تغییر حکومت دست داشته‌اند. قابل انکار نیست که گئوماتای مغ پیروان زیاد داشت. **هرودوت** می‌گوید پس از آنکه داریوش او را کشت، تمام آسیا بر مرگش عزاداری کردند (کتاب

سوم، بند ۷۶۷). تمام این‌ها مُشْعِر بر آن است که به احتمالِ قوی حکومت مغان، از آن‌رو که یک خاندان شاهی قدیمی بودند که از مزایای سلطنت محروم گشته بودند، بر حق بوده است.

نویسندهٔ اخیرالذّکر، معتقد است که در عصر هخامنشی، سه نوع آیین در شاهنشاهی ایران وجود داشت. نخست مسلک دینی هخامنشی، دوم آیین مغان، سوم دین زرتشتی. امّا هخامنشیان بنابر سیاست ویژهٔ خود، درصدد بودند تا میان مفهوم خدا در این آیین‌ها، سازشی به‌وجود آورند تا بدان سبب نقش شاهنشاهی موفقیّت‌آمیزتر باشد. هم‌چنین محقّق موردنظر، بر آن است که هیچ سند راستینی که ثابت کند هخامنشیان زرتشتی بوده‌اند وجود ندارد. استعمال چند لغت و عبارت مشابه راجع به خدایان در گاثاها و در کتیبه‌های پارسی باستان، تنها معلوم می‌دارد که افرادی که از مبانی فرهنگ ایرانی یکسان برخورداری داشته‌اند، دارای اندیشه‌های یکسانی بوده‌اند. نام **داریوش** که در فارسی باستان **داریئوَوَهو** darayau-vahu است، یک نام زرتشتی نیست و چنانکه ــ ا. ت. **اولمستد** استدلال می‌کند "نگهدارندهٔ اندیشه نیک" معنی نمی‌دهد. **نیبرگ** Nyberg و **کِنت** Kent هر دو متّفقند که معنای آن "کسی که نیکی را استوار نگه دارد" می‌باشد که یک معنای کاملاً کلّی است. به این طریق میان اندیشهٔ نیک (=وُهومَن) کیش زرتشتی و شاه هخامنشی رابطه‌یی نیست. هم‌چنین، به هیچ وجه خصوصاً نیازی نیست که گشتاسب مذکور در گاثاها را با پدر داریوش یکی بدانیم. **گشتاسب** ممکن است در میان طبقهٔ بزرگان و اشراف یک نام معمولی بوده باشد؛ و ممکن است نام یکی از قهرمانان نیمه افسانه‌یی فرهنگی، شخصی چون **موسا** یا **لوکورگوس** بوده باشد. به‌علاوه دروغی که **داریوش و خشایارشا** در کتیبه‌های خود از آن نام می‌برند، یک بدعت دینی زرتشتی نیست؛ بلکه دروغ سیاسی است. انکار پادشاهی هخامنشیان به‌وسیلهٔ یک ایالت، و دروغ آیین شاهانهٔ رقیبی است. این امر از متن مندرجات کتیبه‌ها به‌خوبی روشن است. استعمال، عصارهٔ مستی‌آور هوم در شعایر ویژهٔ آن، به‌وسیلهٔ شاه و مغان، به‌خوبی از نقوش تخت جمشید برمی‌آید، و این عمل چنانکه

اشاره شد مورد نفرت زرتشتیان بوده است.

۳۲. مغان به هر شیوه‌یی که بود، پس از حادثهٔ قیام یاکودتای **گئومات**، موقعیت مطلوب را مدّتی نه‌چندان طولانی پس از حادثهٔ شورش بر هخامنشیان بازیافتند. پس از مرگ داریوش، کم‌کم با جرح و تعدیل ظاهری در تعصّبات خود، وگرایش‌هایی به دین زرتشتی که مورد حمایت، امانه موردقبول عام هخامنشیان بود موقعیّت خود را مستحکم ساختند و به عنوان کاهنان دین زرتشتی شناخته شدند. امّا پس از برافتادن سلسلهٔ هخامنشی، بغض وکینهٔ پارسیان که متوجّه سلوکیان بود به پارت‌ها منتقل شد. مغان نیز در این شمار بودند و با پارت‌ها که از پارس‌ها نبودند و برخلاف انتظار اخلاف پارس‌ها و مغان حکومت را به‌دست گرفته بودند و با نفوذ فرهنگ یونانی سازش داشتند، به مخالفت پرداختند. این مخالفت درکتاب وندیداد *vandidad* "وی ـ دئوُ ـ داتَه *Vi-daevo-dâta*" که قانون‌نامهٔ مقدّس مغان بود، آشکار است. کتاب وندیداد که به‌وسیلهٔ مغان گردآوری شد، با حساب و زیرکی، آمیخته‌یی است از پاره‌یی مسایل اخلاقی زرتشتی و قوانین و مسایل طهارت و نجاست در فقه مغانه که مغان به این وسیله موردقبول زرتشتیان نیز تا اندازه‌یی واقع شدند. در فصل اوّل این کتاب (تألیف در حدود سال ۱۴۰ پیش از میلاد)، از فهرست شهرهای ایران، نام پارس حذف شده است. از دیگرسو سرزمین‌هایی که شانزده کشور معرفی شده‌اند، در هر یک در برابر یک عنصر نیک از آفرینش **آهورامَزْدا**، یک پدیدهٔ زشت از اعمال **اهریمن** قرار دارد. چند نکته دربارهٔ مغان از این فصل دریافت می‌شود: نخست آنکه اصولاً اهورامزدا به عنوان خداوند موردقبول مغان قرارگرفته، امّا در یک سیستم و شیوهٔ ثنوی. چون اهریمن نیز مُبدع و آفریننده است. دوم آنکه ثنویت فلسفی زرتشت در این جا ثنویت الاهی معرفی شده و این زیرکانه‌ترین کار مغان در تبدیل مفاهیم اساسی زرتشتی به مفاهیم مغانه است. سوم برخی از اصول اعتقادی خود راکه با اصول زرتشتی مغایرت دارد، داخل کرده‌اند. چهارم به مبارزه با

پارت‌ها و تکفیر آنان به‌طور غیرمستقیم پرداخته‌اند. شانزده کشوری که در فَرگَرد Fargard نخست وندیداد مورد اشاره قرار گرفته‌اند، به سه بخش تقسیم می‌شوند. سرزمین‌های پارتی، مادی و باکتریا (=بلخ) که مورد نفوذ یونانیان قرار گرفته بود. اینک بنگریم که در سرزمین‌های مادی به‌تصریح مغان، چه گناهانی وجود داشته. در نیسایَه Nisâya (=نسا) اهریمن گناه شک و تردید (=بی‌دینی) به‌وجود آورد. باید توجّه داشت که نیسایه از مهم‌ترین شهرهای پارتی و مدفن شاهان این سلسله بوده است. در شهر مرو خونریزی و شهوت‌رانی پدید آمده بود. در خْنِنْتَه Xnenta (=گرگان) گناه بی‌توبه "=لواط، وَئِپَیَه Vaepaya" وجود داشت. در ری (=Raga) نیز شک و بی‌دینی پدید آمده بود. در چَخْرَ Čaxra که هنوز مکان آن ناشناخته مانده گناه بی‌توبه که سوزاندن مردگان است وجود داشت. به مدخل‌های: وَئِپَیَه، نَسوش پَیَه و نام شهرهای یاد شده در دانشنامهٔ ایران باستان و مجلّد اوّل وندیداد نگاه کنید.

در فصول و بخش‌های بعدی، به تفصیل دربارهٔ وندیداد و شرایع مغان مطالبی نقل است.

پارت‌ها به قوانین مغان و دین مغانه توجّهی نداشتند و از آنان اطاعت نمی‌کردند. به‌ویژه مردگان خود را هم می‌سوزاندند و هم دفن می‌کردند و این امر از نظرگاه مغان بزرگترین گناهان بود که نقطهٔ ثقل مطالب وندیداد بر آن استوار است. البتّه بعدها، شاید در زمان‌های اخیر این سلسله، کم‌کم شرایط نفوذ از سوی مغان در دستگاه شاهی پارتی باز شد. یا هرگاه روایت کتاب دینکرد را معتبر شماریم، شاید از زمان بلاش اوّل، نفوذ آغاز شده باشد.[۶۳]

۳۳. دربارهٔ مسألهٔ مغان، در مباحث گذشته اشاراتی یاد شد که مغان گروه‌های گوناگونی بودند. اصولاً کلمه یا عنوان مغ Magu به معنی روحانی کلدانی، مغان آیین میثْرَ و زَروانی و.... مغ کلمه و عنوان و اصطلاحی ویژه برای یک قوم ویژه و گروه ویژه‌یی در آغاز نبوده است. البته بعدها، یعنی از اواخر دورهٔ هخامنشی شاید

بتوان گفت که تخلیط و ترکیبی، موجب شد که دین یا ادیان و مذاهب در راه وحدت سوق داده شوند و مغان به‌طور واحدی پدید آیند.

عدم توجّه به این مسأله، دشواری‌های بسیاری را سبب شده است. مغان مادی، بیش از هر دینی، به دین زرتشتی توجّه داشتند. عنوان روحانیان زرتشتی آثْرَوَنْ Âθravan بود. به‌موجب گاثاها، چنانکه گذشت، شاید در شرق ایران نیز روحانیان را مغ و مغان می‌خواندند. امّا کلمهٔ مغ در گاثاها ــ یک واژه است با معانی‌یی چند که محقّقان ارائه می‌دهند ــ امّا معنی و کاربُرد روحانی را ندارد. با انتشار دین زرتشتی از شرق ایران به مرکز و غرب و جنوب، روحانیان زرتشتی نیز مغ و مغان نام گرفتند. این مورد حتا برای محقّقان اصیل اسلامی نیز روشن بود. **ابوریحان بیرونی** در کتاب آثارالباقیه نکته‌یی در تأیید این قول را ارائه می‌کند:

> **اماالمجوس الاقدمین، فهم الّذین کانوا قبل ظهور زرادشت، و لا یوجد منهم صرف سازج لا یدین بما جاء به زرادشت، بل هم من قومه. ایضاً، او من الشمسیّه و لکنّهم یذکرون اشیاء قدیمه، و یضیفونها الی دینهم؛ و تلک الاشیاء ماخوذة من نوامیس الشمسیّه و قدماء الحرانیه.**

مجوس قدیم آنهایی راگویند که پیش از زرتشت بوده‌اند و امروز نمی‌توان شخصی را از ایشان پیدا کرد که به گفتهٔ **زرتشت** معتقد نباشد ــ و بنابر رأی دیگر مجوس قدیم از همین قومند که زرتشت بوده ــ و به رأی دیگر زرتشت از قومی بوده که مذهب مهر داشته‌اند و زرتشتیان پاره‌یی از امور را در کیش خود ذکر می‌کنند که از مذهب مهر و قدمای حَرّانیه گرفته شده.[۶۴]

استنباط **ریچاردفرای** Richard. N. Frye نیز در همین حد است، جز آنکه جانب احتیاط را در ابراز عقیده رها نکرده است.[۶۴/۱] مغان را یونانیان به‌ویژه پس از اسکندر هم چون روحانیان ایرانی می‌شناختند و بعدها یونانیان و رومیان، مغان را روحانیان زرتشتی می‌دانستند. زرتشت را نیز یونانیان دست‌کم از قرن پنجم(؟) پیش از میلاد، زمان **خسانتوس** Xanthos یا **خانتوس لیدیایی** از مغان می‌پنداشتند. اوستا این واژه را هیچ به کار نبرده و به جای آن برای مفهوم روحانی

واژهٔ Âθravan آثْرَوَن را به‌کار برده است [فرای توضیح داده که: من معتقد به یادکردن از واژهٔ Magu به معنی "برادری و مانند آن" یا واژه‌های ناآشکار دیگر "یَسنا ۷/۶۵" نیستم. زیرا ما با واژهٔ روشن و آشکار Magu به‌معنی "روحانی" سروکار داریم.] همهٔ این شواهد دلیل است بر درستی سخن **هرودوت** که مغ‌ها را قبیله‌یی از مادها می‌پنداشت. با این همه، شواهدی در الواح ایلامی تخت جمشید داریم که می‌رساند اسم Magu در زمان هخامنشیان به مفهوم "روحانی" به کار می‌رفته است. چگونه می‌توان این آگاهی را توجیه کرد؟ لازم است آگاهی‌هایی راکه در این زمینه موجود است از زمان هخامنشیان و پس از ایشان گرد آوریم. از لوح‌های ایلامی تخت جمشید و کتیبهٔ بیستون چنین دریافته می‌شود که مغان در میان پارسی‌ها ناشناخته نبودند. **هرودوت** (I / ۱۰۷) می‌گوید که مغ‌ها در دربار مادها رایزنان و خواب‌گزاران بانفوذی بودند. پس می‌توان دریافت که مغان در میان پارسی‌ها و نیز مادها و شاید در مشرق ایران مردمی فعّال بودند. ایشان به‌هنگام قربانی کردن دعا می‌خواندند (هرودوت I / ۱۳۲) و این کار را در زمان وحدت ماد می‌کردند و شاید پیش از آن نیز می‌کرده‌اند. هم‌چنین می‌توان گفت که کارهای دیگر ایشان از قبیل نهادن لاشهٔ آدمی در دسترس مرغان و جانوران لاشه‌خوار "خورشید نگرشنی" (هرودوت I / ۱۴۰) و کشتن جانوران زیانکار "خْرَفْسْتَة ان Xrafstar" و مانند آنها همه با دین زرتشتی چنانکه بعدها بر ما آشکار شده است سازگار بوده [= موارد اشاره شده، هیچ‌یک جز در وندیداد، در سایر بخش‌های اوستا نیامده که دربارهٔ وندیداد نیز گفت‌وگو خواهد شد]. از این نکته نمی‌توان نتیجه گرفت که مغان پیروان زرتشت بودند. باید به خاطر داشت تصوّر دین راستین یا دستگاه روحانیت زرتشتی در این زمان هنوز نمی‌توانسته است پدیدار شده باشد. اختلاف میان یک **مگو** Magu که پیرو زرتشت بود با دیگری که پیرو او نبود مانند اختلاف میان پیروان دو دین رقیب نبود. به عقیدهٔ من آموزش‌های زرتشت در میان مغان، هواخواهانی یافت و سپس به میان پارسی‌ها نیز راه یافت. مغان دارای مشخصات و جنبه‌های مختلف بودند، چنانکه

نویسندگان یونان و روم باستان آن را به‌صورت Magi به کار برده‌اند و واژهٔ Magie به مفهوم معجزه و سحر و جادو و Magician به‌معنی جادوگر برای کاهنان بین‌النّهرین به‌ویژه به کار رفته است. ریشهٔ این لغت آشکار نیست و هنوز وجه تسمیهٔ قابل قبولی از لحاظ زبان‌شناسی برای آن پیدا نشده است[۶۵] نباید از این که در دوران عظمت یونان و روم واژهٔ Magi را برای روحانیان **میترایی** و بسیاری از دین‌ها و مذهب‌های دیگر به کار می‌بردند به گمراهی بیفتیم.

می‌توان فرض کرد که مغ‌ها قومی بوده‌اند از مادها که وظیفهٔ انجام دادن تشریفات دینی با ایشان بود. در دوران عظمت شاهنشاهی مادها این طایفه در سراسر سرزمین‌های زیر فرمانِ آنان پراکنده شدند و از آنجاکه شغل روحانیت در آن زمان در یک خانواده حفظ می‌شد این مردم همه به این کار دست یازیدند. سرودهای نیایشی که ایشان می‌خواندند باستانی و از ریشهٔ باستانی آریایی بودند که مادها و پارسی‌ها نیک درنمی‌یافتند، ولی به علّت کهنه‌بودن، در مردم مؤثّر واقع می‌شد.

چنان‌که اشاره شد، بعضی از پژوهشگران، مغ‌ها را آریایی نمی‌دانند و این ناشی از عدم هم‌آهنگی عقاید و رسوم و باورهای آنان است با آیین‌ها و مذاهب آریایی. از دیگر سو، مادها از اقوام غیرآریایی در جامعهٔ خود پذیرا بودند و یکی از اقوام یا قبایل بانفوذ مادی همین مغان بودند. نگارنده در مجلد اول از ترجمه و شرح وندیداد، بخش مقدمه، به طور مشروح در این زمینه گزارشی ارائه کرده است.

مسألهٔ رابطه میان گاثاهای زرتشت با "خرده اوستا"ی مغان درصورت قبول این فرض که ایشان خرده اوستا را می‌ستودند ناآشکار است. من با پیروی از توضیحات بسیار ساده معتقدم که بسیاری از مغان اختلافی میان "اندیشه‌های" زرتشت و "رسوم" که سرودهای کهن "خرده اوستا" نیز از آن جمله بود تفاوتی نمی‌دیدند. شاید هر دو در طی زمان، دستخوش تغییراتی شدند تا به‌صورت دین زرتشتی زمان ساسانیان درآمدند. از آنجاکه رسوم و تشریفات زرتشتی را

می‌توان تا حدودی دنبال کرد و به دوران مغان مادی رسید، از یک جهت می‌توان گفت که مغان البته از یک نظر زرتشتی شده بودند. بی‌شک آیین هندوان امروز با آنچه در وِداها می‌خوانیم همانندی چندانی ندارد. پس بر این قیاس آیا دین زرتشت همان‌گونه هست که در گاثاها آمده است؟ آیا مسیحیت بی‌آباء کلیسا و دین زرتشت بی‌مغان به چه صورتی بود؟ ــ مرحلهٔ دگرگونی آیین‌ها و اندیشه‌های کهن و پدیدآمدن ایمان پیکار میان نیک و بد زمانی دراز را پشت سر نهاده و ناگهان پدیدار نشده است.

یک مسأله همانا دشواری هموارکردن و سازگار ساختن «دین» خرده اوستاست که کم‌وبیش ادامهٔ اعتقادهای باستانی آریایی است با گاثاهای زرتشت. چگونه پیروان زرتشت توانسته‌اند پرستش **میترا** و **آناهیتا** و دیگر خدایان را در دین خود بپذیرند؟ ــ این پرسش بسیاری از محقّقان را پریشان ساخته است. امّا به‌عقیدهٔ من پرسش را بدین‌گونه مطرح ساختن درست نیست. این موضوع عبارت از راه یافتن عقاید آریایی در دین زرتشتی نیست بلکه به‌عکس پذیرش آموزش‌های مردی از روحانیان کم‌اشتهار است که در یک شهریارنشین کوچک مشرق ایران برخاسته توسط اکثریتی که پیرو روحانیان بت‌پرست آریایی بودند. مغان به همان‌گونه که تعلیمات دیگر را پذیرفته بودند دین زرتشت را هم پذیرفتند. امّا زرتشت بنیانگزار و پیامبرِ دینی اختلاطی شد که آن را دین زرتشت می‌نامیم و در سراسر ایران گسترش یافت. این است توجیه این مسأله. مرحلهٔ درهم‌آمیختگی و التقاط این دین بعدها و پس از زمان مادها در دوران شاهنشاهی هخامنشی روی داد.

۳٤. فرای در کتاب یاد شده در فوق، ضمن بحث از دین هخامنشیان می‌گوید: "دین هخامنشیان موردبحث فراوان قرار گرفته و به هیچ نتیجه‌یی که موردقبول بیشتر دانشمندان باشد نرسیده است... از الواح گلی بابل و از تحلیل کارهای **کبوجیه** در مصر می‌توان چنین دریافت که **کوروش** دین را هم‌چون سلاحی سیاسی، از

جهت پیش بردن هدف خود به کار می‌برده و هم‌چنین کبوجیه. این دو تن خدایان بابل و مصر و یهود را بزرگ می‌داشتند و هیچ دلیلی دردست نیست که **داریوش** از این روش دست کشیده باشد. کشتار مغان Magophonia ممکن نبود برای کشتن همهٔ مغان فراهم شده باشد، زیراکه اندکی پس از بر تخت نشستن داریوش، ایشان را می‌بینیم که در تخت جمشید چنانکه از لوح‌های ایلامی برمی‌آید سرگرم کار خودند:[۶۶]...

نمی‌توان به یقین دانست که مغان پیش از داریوش دارای معتقداتی بودند غیر از آنچه پس از جلوس داریوش داشتند. ولی عقیدهٔ بعضی از طبقات مغان و هیربدان و دبیران شاید تغییر کرده باشد. با این همه این امر اخیر هم محرز نیست. عقیدهٔ **کونیگ** Konig که می‌گوید مغان پیش از داریوش روحانیان کلده و مغان پس از داریوش زرتشتیان بودند ثابت نشده":[۶۷]

بی‌شک از مغان هم‌چون قاضیان (پیشوایان دینی که کار داوران و کارمندان اداری را در روزگار اسلامی به‌عهده داشتند) بهره می‌گرفتند و شاید در ایران باستان "طبقات" مختلفی از مغان بوده است. در میان ایشان شاید پیروان زرتشت بوده‌اند که با این همه همان سرودهای مذهبی و دعاها را می‌خواندند که برادران ایشان در مشرق ایران می‌سرودند. **استرابو** (=کتاب یازدهم، بند ۵۳۲) می‌گوید که "رسوم مقدّس ایران همه بی‌استثنا مورداحترام مادها و ارمنیان است" می‌توان افزود که مورداحترام دیگران نیز بوده است.

بررسی موضوع **آهورامَزْدا** چندان مفصّل نیست؛ زیراکه در آغاز دوران هخامنشیان، دستگاه دینی سازمان‌یافته‌یی با عقاید ثابت نبود و نوع عقاید مردم را به‌دشواری می‌توان در تاریخ روشن کرد. نمی‌توان گفت که **زرتشت** به شخصه اهورامزدا را "اِبداع" کرد. وجود نام **آساراماَزْدَش** Assârâ-Mazdaš در فهرست خدایان برشمرده شده در دوران **آشوربانی پال** پادشاه آشوری مورد اختلاف است. هم‌چنانکه خط میخی که با آن فارسی باستان را می‌نوشتند در دوران **داریوش** بسیار دیده شده ــ نام **اهورامزدا** نیز در زمان این پادشاه به‌فراوانی به کار رفته است.

چنانکه از متن ایلامی کتیبهٔ بیستون برمی‌آید او خدای آریاهاست "کتیبهٔ بیستون، ستون چهار، بند ٦٢" بر بالای سر داریوش در آن نقش برجسته ــ پیکره‌یی بر سنگ نمایان است که می‌گویند مظهر اهورامزداست [= در پژوهش‌های گذشته دربارهٔ این نقش توضیحات کافی داده شد] از این گذشته داریوش آشکارا می‌گوید که وی پیرو اهورامزداست (بیستون، ستون چهارم، بند ٤٤) بی‌گمان اهورامزدا نسبت به دیگر خدایان پایه‌یی برتر داشت و شاه خدایان به‌شمار می‌رفت... داریوش و یک مغ هر دو ممکن بود زرتشتی باشند و با این حال مراسم به خاک سپردن و یا حتا قربانی‌کردن و آیین‌های گوناگون و متفاوتی را انجام دهند و یکی بیش از دیگری به دین زرتشتی نزدیک باشد. مراسم و اعمالی که بعدها نشانهٔ آشکار دین زرتشتی راستین شد و آن را از دیگر آیین‌ها جدا کرد گویا حاصل گردآوری آگاهی‌های دینی است که کم‌کم از چند منبع به‌دست آمده است. بی‌شک در این زمان شناخت "زرتشتی راستین" با به کار بردن یا نبردن هوم Saoma نزد هندوان [هَئومَه Haoma] یا روش خاص تدفین‌کاری بیهود بود. ناچاریم که هرچندگاه به‌موضوع دین به‌پردازیم، زیراکه دین در جامعهٔ خاور نزدیک دارای کشش و اهمیّت فراوان است و کسی که امروزه از دین دور است نمی‌تواند به‌آسانی این امر را دریابد. بسیاری مطالب دربارهٔ دین هخامنشیان نوشته شده که دلیل و شاهدی آنها را تأیید نمی‌کند. امّا در این میان باتوجّه به کاست و طبقهٔ مغان که جهت قدرت و سیطرهٔ فکری بر حکومت‌ها و مردم، بسته‌ترین طبقهٔ اجتماعی بود، مسألهٔ بسیار بااهمیّت ازدواج‌های صُلبی و هم‌خون یا ازدواج با محارم درجهٔ اوّل، میان‌شان قابل توجیه می‌شود که نمی‌خواستند هیچ بیگانه‌ای را در کاست خود بپذیرند و در قدرت شریک کنند.[← مدخل "خْوَئِت وَدَثَه" در دانشنامهٔ ایران باستان].

۳۵. آگاهی دربارهٔ وجه افتراق میان مغان مادی و زرتشتیان از دیرباز معلوم و مشهود بوده است. نظر **ابوریحان بیرونی** را در این باب ملاحظه کردیم. امّا تنها

ابوریحان نیست که با چنین دقّتی که خاص اوست سخن می‌گوید؛ بلکه ارباب مِلَل و نِحَل و مورّخان اسلامی نیز در این باب آگاهی داشته‌اند و حتا مورّخان قدیم رومی و یونانی نیز کم و بیش به این مسأله اشاره کرده‌اند. نظر **هِرْتِل** Hertel در این باب چنانکه گذشت صائب و دقیق به‌نظر می‌رسد. وی بر آن است که مغان مادی در عصر **کوروش و کبوجیه**، چون دریافتند که موقعیت‌شان در خطر است و تهدید می‌شوند و هخامنشیان در امر مذهب تساهل می‌ورزند و گرایش‌هایی به دین زرتشتی یافته‌اند، پس از حادثه **گئومات مغ** دین زرتشتی را پذیرفتند تا از درون آن را متلاشی سازند و دگرباره خود و آیین‌شان را احیا و ابقا نمایند.

هم‌چنین گذشت که گروه‌های روحانی چندی در ایران و بین‌النهرین، مغ و مغان نامیده می‌شدند، چون مغان مهرپرست، مغان مادی، مغان کلدانی، مغان زرتشتی، مغان کاپادوکی، مغان زروانی و... اصولاً مذاهبی که در هر نوع دین یا طریقهٔ اندیشه‌وری پیدا می‌شد، علاوه‌بر آن که اصل آن دین، دین مغی خوانده می‌شد، انشعاب‌هایش را نیز مذاهب مغان می‌نامیدند. وانگهی **زرتشت** نام‌هایی که در شمار روحانیان یا مغان باشند یکی یا دو تن بیشتر بوده است. **اوبولوس** Eubulus گزارش داده که پدیدآرندهٔ طریقهٔ مهرپرستی، **زرتشت** بوده است و مفاهیم نمادی و رمزی و کنایتی عرفان مهرگرایان را شرح می‌دهد و روحانیان مهرپرست را مغ می‌نامد. آثار اوبولوس چون بسیاری از محقّقان مفقود شده و به ما نرسیده است. امّا منقولاتی از آثار وی که چندین جلد کتاب دربارهٔ مهرپرستی بوده، به‌وسیلهٔ سایر محقّقان به ما رسیده است. به‌موجب این نوشته‌ها: "مغان [= مهرپرست‌ها] به سه گروه تقسیم می‌شوند. گروهی با ریاضت و توکّل به سر می‌برند و گوشت نمی‌خورند. گروهی گوشت می‌خورند امّا جانوران اهلی را آزار نمی‌رسانند. گروه سوم به عبادت و ریاضت مقیّد نیستند، ولی آنان نیز درشمار اعتقادات‌شان، جانداران را آزار نمی‌رسانند." البته این‌جا به‌صراحت، مهرپرست‌ها، رده‌ای از مغان خوانده شده‌اند.[۶۸]

هم‌چنین **اوبولوس** جمعیتی از مغان را یاد می‌کند که معتقد به حلول و تناسخ

بوده‌اند. به‌وسیلهٔ مورّخان، چنانکه گذشت گروهی از مغان نیز هستند که جز سگ و آدم، هر جاندار دیگری را می‌کشند و مغان مادی باید این گروه اخیر باشند که دین زرتشت را به نظر **هِرتِل** نردبان ترقّی و ابقایِ خود قرار دادند و **دیاکونوف** با طنز و هزلی که به‌ندرت در آثار محقّقان روسی دیده می‌شود، مغان و زرتشتیان را کاملاً یک گروه معرفی می‌کند و می‌گوید هرتل هر آن چه را از نکات منفی که در دین زرتشت یافته به مغان نسبت داده و به‌نظر خود خواسته است آیین پاک و راستین زرتشتی را بازسازی کند و هدفش آن بوده که زرتشت آریایی و آیین و شیوهٔ فکری وی را برتر و عالی‌تر از شیوه‌های فکری سامیان جلوه دهد و به نژادپرستی گراییده. درواقع جای تأسّف است. همین دیاکونوف در جای دیگر[۶۹] می‌گوید: "با این که زرتشت در مقام دفاع از منافع اعضای جماعت سخن می‌گوید، نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که تعلیمات گاثاها "**دین بینوایان**" یا "دین "کار است"!! ــ شگفتا که این محقّق ارجمند انتظار داشته زرتشت با یک انقلاب به سود بینوایان و بر علیه سرمایه‌داران و قدرتمندان، یک جامعهٔ سوسیالیستی تشکیل دهد. یا در جای دیگر با عدم آگاهی از شیوهٔ فکری اوستایی (به‌معنی اعم کلمه، نه به‌معنی اخص، یعنی برمبنای گاثاها و فکر دست‌نخوردهٔ زرتشت) دربارهٔ نظام تعارضی و غیرقابل سازش نیکی و بدی در هستی که حتا در شالودهٔ زبان نیز رخنهٔ تامّ و کامل داشته ــ و کلمات و اسماء نیز یا بد هستند یا خوب؛ می‌گوید: "زرتشتی‌گری کینه و نفرت نسبت به اقوام غیرآریایی را به پیروان خود تلقین می‌کند. بیگانگان از نظرگاه این کیش "غیرآریایی" دو پاها، آدم‌های حشره صفت Xrafstra-marty نامیده می‌شوند. این اصطلاح را **دیاکونوف** از یسنا،هات ۳٤ بند ٥ نقل کرده. جای شگفتی نه، بلکه جای تأسّف است که تحقیق در دین با معیار مسلکی مؤلّف سنجیده شده و بالاجبار خواسته نتیجهٔ موردنظر خود را با اصطلاحاتی چون "دین بینوایان، دین کار، نژادپرستی و..." معرّفی کند. اصل ترجمهٔ بند موردنظر چنین است. "در شهریاری و نیرومندی چه باشکوه هستی ای **مَزدا**. من خواستارم که به تو پیوندم از برای پناه بودن نسبت به بیچارگان و

بینوایان. تو را از خداوند برتر دیوان و مردم زیانکار (مردم خرفسترصفت) می‌دانیم".

امّا فقط یک واژه مورد برداشتی غلط و ارائه مسلکیِ این محقّق قرار گرفته است. ترجمهٔ مورد فوق چنین است:

"چه شهریاری، چه توانگری شما در کردار دارید ای مَزدا. اینک که من به شما پیوستم، ای اردیبهشت و ای بهمن، از برای پناه بخشیدن به درویشانِ شما،... جدا خواندیم خود را از همهٔ مردم زیانکار و دیوها و بیراهان

Kat. Ve. Xšaθrem. Kâ. îštim.

Šyaoθnâi. Mazdâ. Yaθa. Vâw. Haxmi. Ašâ. Vohu. Mananghâ

θrâyoidyâi. drigum. Šušmâkem.

Pare-Vâw. Vispaiš. Pare. Vaoxema.

daevaišča. Xrafstrâiš. Mašyâišča.

این مسأله نه به نژادپرستی و نه برتری قوم آریایی ربط دارد نه به پیروان، کینه و نفرت به اقوام غیرآریایی را می‌آموزد. می‌گوید ای خداوند تو را بر حق می‌دانم. و از دیوان (= خدایان دروغین، ارباب انواع) و مردم زیانکار جدا می‌دانم. چه اندازه جای تأسّف است که در یک اثر تحقیقی، این‌گونه ناشیانه به تحریف و تخلیط پرداخته شود. در اوستایی که بارها تأکید شده نیکی و بدی مرزهای نژادی را درمی‌نوردد و یک مزدایی زرتشتی حتا باید پیمانها و معاهدات خود را با دشمنان محفوظ نگاه دارد ــ و همه نیکان را در هفت کشور و سراسر هستی از هر نژاد و دینی که باشند ستوده است، و یکی از گناهان بزرگ نابخشودنی را ایذاء و آزار کشاورزان و دست‌ورزان برمی‌شمارد و می‌گوید مردم حق‌پرست را در هر کجای این زمین که باشند بزرگ شمرده و برای‌شان دعای خیر می‌کنیم، چگونه می‌تواند این‌گونه داوری کرد. باکمال تأسّف دو فصل کتاب یاد شده (ص ٤٥٥ تا ٤٩٦) از نظرگاه تحقیقی بسیار سست و با اِعمال نظر و غَرَض آلوده و باگرایش‌های مسلکی است.

غایت نظر این که مغان واژه‌یی است که به پیروان اغلب جنبش‌های دینی و فلسفی ایران قدیم اطلاق می‌شده است و از اواخر عصر هخامنشی، به گفتهٔ **ریچاردفرای**، آن گروه از مغان که مادی‌ها بودند، در ظلّ و لوای آیین زرتشتی، مغان و موبدان خوانده شده و وحدتی یافتند. امّا نظر هرتل را روایات باستانی تأیید می‌کند. قول **پروفیریوس** porphyrius را می‌آوریم و چنان است که **هِرْتِل** در حدود ۱۷۰۰ سال پیش از این چنین استنباطی داشته است.

پروفیریوس میان سال‌های ۳۰۵ ـ ۲۳۵ میلادی می‌زیسته و از فلاسفهٔ قدیم یونانی است. در روم مدّتی شاگرد **پلوتنیوس** plotinus بود و از نقل آثارش به‌وسیلهٔ دیگران آگاهیم (j-Bidez: *Vie de prophyre.* paris, 1973) این نویسندهٔ باستانی از مؤلّفی دیگر به نام Emilius **امیلیوس** که مشهور است چهل کتاب دربارهٔ **زرتشت** و آیین وی نوشته بوده، نقل می‌کند ــ و خود این نظر را چنین تأیید می‌نماید: "من نیز برکیش زرتشت و عقاید زرتشتی‌ها بسیار چیزها نوشته‌ام و نشان داده‌ام که کیش زرتشتی چنانکه اکنون (یعنی عصر زندگی پروفیریوس) می‌یابیم کیشی است که مغان آن را چنین صورت داده‌اند و می‌خواهند به مردم بفهمانند که آنچه آنها نوشته و گفته‌اند همان است که زرتشت فرموده است (ایران‌نامه، جلد سوم، ص ٤١٢)". حتا در سدهٔ ششم و هفتم هجری نیز **سهروردی** که برای حکمت زرتشتی / حکمت خسروانی ارج بسیاری قایل بود به‌خوبی و صراحت چنین مفهومی را بیان کرده است که نگارنده در کتاب حکمت خسروانی به نقل و به‌طور مستند آن را آورده است.

آیا مطلب ممکن است از این روشن‌تر باشد. در دین زرتشتی، یا مغان مادی، یا میترایی یا مانوی یا زروانی و... تضاد و اغتشاش وجود ندارد. فقط تضاد و اغتشاش برای کسی موجود است که یا مغرض باشد یا بی‌اطلاع و افتراق مغان را نداند. **ابوریحان بیرونی** دانشمندی مطّلع بود که به‌ویژه دربارهٔ مسایل مربوط به ایران باستان و زرتشتی‌ها، از صاحب‌نظران و آگاهان این مسایل، به‌ویژه موبدان و دستوران، پرسش‌ها می‌کرده است. امّا این فقط ابوریحان نیست که زرتشتی‌ها را

کاملاً جدا از مغان یا مجوس می‌داند، بلکه رأی صاحب نام‌ترین و مشهورترین عالم مِلَل و نِحَل اسلامی، یعنی **ابوالفتوح محمّد بن عبدالکریم شهرستانی** مؤلّف کتاب پرآوازه اَلْمِلَلِ وَالنِّحَل نیز در تأیید این مطلب موردنظر می‌باشد و درخلال نوشته‌ها و تحقیقات ارباب ملل نیز این نوع تفکّر و برداشت به وضوح آشکار است.

عبدالکریم شهرستانی زیر فصلی تحت عنوان «من ذلک مجوس و اصحاب اثنین و مانویه و سایر فرق مجوس» از مذاهب ایران باستان یاد می‌کند که از جمله است: مجوس (= مغان)، کیومرثیه، زروانیه، زرادشتیه، ثنویه، مانویه، مزدکیه و سایر فرقی که در اساس فلسفی، پیرو ثنویت بوده‌اند، امّا زیر تأثیرات و نفوذ فلسفی ثنویت ایرانی قرار گرفتند و ثنویت فلسفی را به ثنویت در الاهیات تعبیر کردند.

دربارهٔ مجوس در کتاب موردنظر آمده که:

> **و مجوس چون دو اصل اثبات می‌کنند، دو مدبر قدیم که اقسام خیر و شرّ و افتراق نفع و ضرّ و انفکاک صلاح و فساد کند، اثبات می‌کنند، هر آینه نبوت مخالف زعم فاسد ایشان باشد و این دو اصل را یکی نور و یکی ظلمت گویند و به فارسی یزدان و اهرمن ــ و ایشان را در این سخن تفصیلی هست که مذهب ایشان بر آن تفصیل مبتنی است و مدار مسایل مجوس بر دو قاعده است: یکی بیان سبب امتزاج نور به ظلمت؛ و دوم سبب خلاص نور از ظلمت و امتزاج را مبدأ گویند و خلاص را معاد.**

امّا عبدالکریم شهرستانی اشاره می‌کند که فرقهٔ دیگری از مجوسان برآنند که نور ازلی است و ظلمت حادث. هم‌چنین دربارهٔ فرقهٔ کیومرثیه آورده که: "اصحاب مقدم اوّل کیومرث اثبات دو اصل می‌کنند: یزدان و اهرمن، گویند یزدان **قدیمِ ازلی** است و **اهرمن مخلوق...**" نقطهٔ مشترک در آیین‌های ایرانی ثنویت است. امّا در اغلب اصول اعتقادی این فِرَق، آن چه که قدیم و ازلی است، نور یا یزدان می‌باشد و آن چه که حادث و از میان رفتنی است، ظلمت و اهرمن. همین

وجه مشترک خاص که شالوده و مبنای فلسفی دارد نه دینی، یکی از مهم‌ترین علل تداخل و اشتباه مجوس یا مغان شده است.

امّا در شمار فِرَق ثنوی، از فرقه‌یی یادکرده به نام ثنویه که درواقع ثنویت به‌معنی اخص کلمه و مفهوم شامل‌شان می‌شود:

"ثنویه طایفه‌ای‌اند که دو ازلی اثبات کنند که ایشان را اصحاب الاثنین گویند و زعم ایشان آن است که نور و ظلمت دو ازلی قدیم ــ به‌خلاف مجوس که به حدوث ظلمت قایلند و سبب حدوثش روشن می‌دارند و این طایفه گویند نور و ظلمت دو قدیم متساویند و اختلاف‌شان در جوهر و طبع و فعل و حیّز و مکان و اجناس و ابدان و ارواح می‌باشد."

چنانکه به‌روشنی دریافته می‌شود، مغان و زرتشتیان دو دسته یا دوگروه مختلف می‌باشند. امّا از دیگرسو اشتراک در اصل ثنویت و اختلاف در اشکال و انحاء این شیوه فکر فلسفی، مایه‌یی در اختلاط بوده است. این شیوهٔ فکری بعدها، یعنی پس از ساسانیان نیز در نهضت‌های سیاسی ــ دینی ایرانی چون کوذکیه، ابومسلمیه، هانیه، سپید جامگیه و فِرَق دیگر دیده می‌شود. حتا میان نصارا (= فرقه‌هایی از مسیحیان که در مشرق زمین و حدود استیلای فکری ایران زندگی می‌کردند) نیز نفوذ داشت. فرقهٔ دیصانیه و مرقیون را از این گروه باید نام برد. **ابن دیصان** Bardesane "**بَردیصان**" از حکمای شام و از پدرومادری پارتی بود که از ایران به شهر رُها (= اورفه) Edesse مهاجرت کردند و ابن دیصان در آنجا زاده شد و به رودخانهٔ دیصان، رودخانهٔ رُها منتسب شد و پیروانش به دیصانیه مشهورند. پیروان ابن دیصان اثبات دو اصل نور و ظلمت می‌کنند هم‌چنین فرقهٔ مرقونیه که از پیروان مرقیون بودند و پیش از دیصانیه وجود پیدا کردند: "اثبات دو اصل متضاد می‌کنند، یکی نور و یکی ظلمت ــ و اصلی دیگر اثبات می‌کنند که معدل و جامع است و سبب مزاج شود..."[۷۰]

۳۶. **مولانا ابوالکلام آزاد** محقّق عالی‌مقام و وزیر فرهنگ اسبق هندوستان

دارای تألیفی است به نام ذوالقرنین یا کوروش کبیر. اساس این کتاب در اثبات این نظر است که **کوروش**، شاهنشاه بزرگ هخامنشی و **ذوالقرنین** یکی هستند.

محقّق موردنظر، در ضمن بحث از عقاید و آیین کوروش، صراحتاً ابراز داشته که دارای آیین مَزْدَیَسْنا بوده و دین هخامنشیان، دین زرتشتی بوده است. هم‌چنین میان مغان که آنان را پیرو و زعمای آیین مادی و مجوس خوانده و دین زرتشتی تفاوت قایل شده که بعدها به مناسباتی این دو آیین آمیخته و اصول عقاید مجوس، از جمله ثنویت در دین زرتشتی وارد شده است. اینک مقالهٔ موردنظر از کتاب مذکور دربارهٔ دین هخامنشیان نقل می‌شود:

"باتوجّه به شواهد تاریخی، باید قبول کنیم که **کوروش** دین مَزْدَیَسْنی داشت، یعنی پیرو دینی بود که **زرتشت** پیامبر معروف ایران بنا نهاد. **زرتشت** در چه زمانی ظهور کرد؟ ــ ما دقیقاً از آن اطلاع نداریم. بعضی مورّخین یونان در قرن دوم و سوم پیش از میلاد ــ آن‌طور که در زمان آنها شایع بوده است، می‌گویند هزاران سال از عهد **زرتشت** می‌گذرد. این اشاره احتمالاً زمان زرتشت را از هزاران سال قبل از میلاد پیش‌تر می‌بَرَد. محقّقین معاصر عقیده دارند که در این قول تاحدّی مبالغه شده است و زمان زرتشت تا این حد قدمت نمی‌تواند داشته باشد.

پروفسور **گلدنر** Geldner آلمانی عقیده دارد که زمان زرتشت از شش قرن پیش از میلاد تجاوز نمی‌کند. بیشتر محقّقین نیز عقیدهٔ او را قبول کرده‌اند. هرگاه این مطلب درست باشد، بنابراین کوروش و زرتشت حدوداً در یک زمان می‌زیسته‌اند. دربارهٔ محل ظهور **زرتشت** عقیدهٔ اغلبِ علما بر این است که در ایران شمالی بوده است، یعنی سرزمین آذربایجان (آتروپاتگان) که در بخش وندیداد از کتاب اوستا به کلمهٔ ایریانا و یجویا (ایران ویژه) [در تلفّظ درست اوستایی به‌صورت **آئیریَنَه.وَئِجَهَ** Airyana vaeja آمده که صورت مصطلح و رایج آن "ایرانویج" است] تعبیر شده مرکز ظهور **زرتشت** باید باشد.

گلدنر می‌گوید اگر به روایت شاه‌نامه تسلیم شویم، مقصود **فردوسی** (دقیقی) از **گشتاسپ**، باید طبق قول مورّخین یونان، پدر **داریوش** باشد. این که **زرتشت** قبل از

کوروش ظهور کرده و یا معاصر با کوروش بوده مطلبی جداگانه است، ولی در این که کوروش پیرو دین زرتشت بوده است نمی‌توان شک کرد. درست است که شواهد تاریخی که مستقیماً ما را در آنچه گفتیم تأیید کند نداریم، ولی وقتی در قراین تاریخی که وقایع تاریخ به ما می‌دهد دقّت کنیم، از قبول آنچه گفتیم با توجه به کتیبه‌ها و نقل‌ها گریزی نیست.

اکنون دو حادثهٔ مهم را برای درک این مقصود تشریح می‌کنیم. یکی شورش **گِئوماتا** که هشت سال پس از مرگ کوروش رخ داد ــ و دیگر کتیبه‌های داریوش که در دامان کوه‌هاست و ما را به معتقدات دینی هخامنشیان آگاه می‌کند. مورّخین عموماً عقیده دارند که کوروش در سال ۵۲۹ پیش از میلاد مرد و پسرش **کمبوجیه** جانشین او شد که در سال ۵۲۵ بر مصر دست یافت. او هنگامی که در مصر بود، شنید که در ماد شورشی برپا شده است و مردی به نام **گِئوماتا** خود را پسر دوم **کوروش** که به نام **بردیا** خوانده می‌شد و پیش از کمبوجیه از دنیا رفته بود، خوانده است. کمبوجیه از مصر بازگشت و در بین راه، در شام ــ او نیز بمرد. چون از نسل کوروش پس از مرگ کمبوجیه کسی که لایق سلطنت باشد باقی نمانده بود، بنی عم او داریوش به تخت نشست و شورش را خواباند و رهبر آن را کشت.

مورّخین عموماً نوشته‌اند که داریوش در سال ۵۲۱ پیش از میلاد، یعنی هشت سال پس از مرگ کوروش به تخت نشست. مورّخین یونان تصریح کرده‌اند که در شورش ماد، پیروان دین قدیم نیز دست داشتند و به آتش آن دامن می‌زدند. داریوش شخصاً در کتیبهٔ خود، رهبر انقلاب را به لقب (موغوش) یعنی پیرو دین قدیم ماد می‌خواند. پیروان دین مذکور (= مغ، مجوس) بعد از آن نیز چند بار دست به انقلاب زده‌اند. یک بار شورشی به رهبری یک مغ دیگر به نام **فْرَوَرْتیش** Fravartish (در ماد یاغی شد و **خْشَثْریت** نامی را از دودمان **هُوَخْشَتَر**، پادشاه ماد دانست. طغیان او یک سال طول کشید و سرانجام داریوش خود به ماد رفت و او را نزدیک ری دستگیر کرد و زبان و دماغ و گوش بریده در همدان گرداندند و سپس به دارش آویختند) به پا شد که در همدان به قتل رسید. پس از او نیز **شْتَرَتَخْمَه**

Shtaratakhma (که خود را از خاندان مادی می‌دانست، ولی به‌وسیلهٔ داریوش دستگیر و به دار آویخته شد) نامی دست به انقلاب زد که در اردبیل کشته شد.

کتیبه‌های داریوش که خوشبختانه چون در دل کوه جای دارد هجوم اسکندر نتوانسته است بر آن ضربتی بزند ــ مهم‌ترین آن، کتیبهٔ بیستون است. داریوش در این کتیبه به تفصیل کیفیت رسیدن به تخت و تاج و خواباندن شورش **گئومات مغ** را بیان می‌کند.

در استخر کتیبهٔ دیگری است که داریوش نام کشورهای تابعهٔ خود را ذکر می‌کند. در این کتیبه‌ها داریوش همه جا نام **اَهورمَزْدا** را یاد می‌کند و همهٔ پیشرفت‌ها و موفقیّت‌های خود را مرهون عنایت او می‌داند... هم‌چنین نباید فراموش کرد در کتب مورّخین یونانی مطلبی دال بر این که کمبوجیه یا داریوش دین تازه‌یی اختیار کرده باشند وجود ندارد.

هرودوت دو سال بعد از تولّد **داریوش**، یعنی در سال ٤٨٤ پیش از میلاد متولّد شده و تاریخ خود را قریب پنجاه سال پس از وفات داریوش تدوین کرده است. بنابراین عصر داریوش با زمان او فاصلهٔ زیادی ندارد. با همهٔ این‌ها هرودوت از دین داریوش در نوشته‌های خود یادی نمی‌کند. این عدم یادکرد را دلیل چیست؟ ــ دلیل بر این است که **کمبوجیه و داریوش**، پس از **کوروش** دین تازه‌یی را گردن ننهاده‌اند. باتوجّه به این که محقّق است که داریوش پیرو دین زرتشتی بود، آیا مسلّم نیست که دین زرتشت قبل از داریوش و کمبوجیه وارد خانوادهٔ سلطنتی هخامنشی شده باشد.

باز می‌بینیم که پیروان دین قدیم چند سال پس از مرگ کوروش چند بار شورش می‌کنند. به این دلیل آیا ثابت نمی‌شود که کوروش مذهب تازه‌یی قبول کرده که همان دین زرتشت باشد و رؤسای دین قدیم، مردم را به نام دین علیه جانشینان او تحریک کرده و وادار به شورش می‌نموده‌اند؟ ــ شخصیت کوروش درحقیقت یک انقلاب اخلاقی و روحی در مردم عصر خود پدید آورد... مسلّم است که کوروش از سرچشمهٔ اخلاقیِ نیرومندی بهره یافته بود و شک نیست که

این سرچشمه، همان تعالیم عالی اخلاقی زرتشت بود که بر پایهٔ **هومَتَه** Humata، **هوخْتَه** Huxta و **هْوَرْشْتَه** Hvaršta یعنی اندیشه و گفتار و کردار نیک قرار داشت. این‌ها اصول و اساس دین زرتشتی بود، و کدام یک از منابع اخلاقی جز این‌ها می‌تواند شخصیت بی‌نظیر اخلاقی کوروش را به‌وجود آورد؟.

۳۷. معتقدات دینی مادها و پارس‌ها، پیش از پیدایی زرتشت، چون معتقدات سایر اقوام آریایی بوده است. آریایی‌های پارس در اوایل امر، مثل برادران آریایی خود در هند، مظاهر طبیعی را می‌پرستیدند، سپس خورشید را مورد تکریم و پرستش قرار دادند؛ بعدها آتش نیز جانشین خورشید شد ــ چون از میان عناصر مادّی، تنها آتش منشأ و منبع نور و گرما بود. در این زمان برای پرستش آتش در کوه‌ها و معابد، قربانگاه‌هایی می‌ساختند. این معابد به‌وسیلهٔ روحانیانی به نام مغ (موگوش) اداره می‌شد و همین کلمه بعدها نمایندهٔ آتش‌پرستی شد که به عربی و عبری مجوس خوانده می‌شود. در گاثاها کلمهٔ مجوس، کَرَپَن Karapan و کَوی Kavi یاد شده است. زبان‌شناسان عقیده دارند کلمهٔ کَرَپَن پهلوی و اوستایی احتمال دارد که همان کلمهٔ کَلْپ Kalp سنسکریت باشد که معنی انجام مراسم دینی و شعایر مذهبی را می‌دهد. امّا کلمهٔ کَوی، همان کلمهٔ کَوی Kavi سنسکریت است که به‌معنی شاعر آمده و در زبان اوستایی نیز به‌جای کلمهٔ ساحر استعمال شده است ــ و چه خوش که شاعر را از جملهٔ ساحران بدانیم که: اِنَّ مِنَ الْبَیانِ لَسِحْراً.

بیشتر آنچه در وِداها Vedas از شعایر مذهبی و پرستش خدایان و قربانی‌های هندی‌ها می‌یابیم، کم و بیش در بین قبایل ماد و پارس که اغلب کشاورز بودند رواج داشت. از آن جمله نوشیدن شراب از شعایر دینی آنها محسوب می‌شد. شراب تندی که مستی شدید می‌آورد و در کتب ودا به نام سوم Saoma [سَئومَه] موسوم است نزد مادی‌ها و پارس‌ها به هوم Hum [هَئومَه] نامیده می‌شد و زرتشت دربارهٔ این شراب در اوستا گوید:

"خداوندا، کی خواهد بُوَد که رؤسای این سرزمین از گمراهی نجات یابند؟ ــ چه هنگام آیا مردم از نابکاری کَرَپَن‌ها و کَوی‌ها نجات خواهند یافت؟ ــ آیا روزی خواهد رسید که این شراب ناپاکی که مردم را به‌وسیلهٔ آن فریب می‌دهند، ریشهٔ آن از زمین کنده شده و اثرش از جهان گم شود. (یسنا ۴۸ ـ ۱۰)

و در جای دیگر گوید "این گمراهان همه قربانی می‌کنند و حیوانات را می‌کشند و ازکردار خود نیز خورسند هستند، یسنا ۳۲").

زرتشت مردم را به دین مزدیسنا، یعنی دین توحید که مردم را از شرک و بت‌پرستی منع می‌کرد، دعوت نمود. **زرتشت** همهٔ معتقدات مغ‌ها، یعنی مجوس‌های قدیم را باطل شمرد و گفت: نه نیروها و ارواح بی‌شمار برای خیر و نه خدایان بی‌شمار برای شرّ هیچ کدام وجود ندارد، فقط یک خدا هست و آن **اَهورامَزْدا**ست که همتا ندارد و یکتاست، پاک، خدای حق و نور، خالق حکیم و تواناست که هیچ‌کس در خدایی و پادشاهی او شریک نیست. قوای روحی که گمان می‌کردند خالق خیر یا شرّاند، خالق نیستند، بلکه خود آنها مخلوق اهورامزدا محسوب می‌شوند، خداوندان خیر به نام **اَمْشاسْپَنْدان** و **یَزَتَه** Yazata یعنی ایزدان خوانده می‌شوند.

در گاثاها ــ که قسمتی از اوستاست ــ نام جمعی از این مصادر خیر را می‌توان یافت که از آن جمله **اَشا** Ašâ، **وُهُومَنَهْ** Vohu-mana، **خْشَثْرَ** Xšaθra، **آرمَئی‌تی** Ârmaiti، **هَئوْروَتات** Haurvatât و **اَمِرتاتْ** Ameretât را می‌توان نام برد. در فصول الحاقی اوستا نام ایزدان دیگری را نیز می‌توان یافت و در قدیم روزها و ماههای پارسیان را به نام همین ایزدان خوانده‌اند. هم‌چنین **زرتشت** تصریح کرد که برای شرّ خدایی ویژه نیست، بلکه مظهر آن اَنْگْرَمَئینْیو Angra-mainyu یا شیطان نام دارد. بعدها نام او تحریف شده و به اهرمن تبدیل یافت.

عنصر اساسی دین **زرتشت** عبارت است از اعتقاد به دنیای دیگر. **زرتشت** می‌گوید که زندگی انسان با مرگ او در این دنیای مادی پایان نمی‌پذیرد، بلکه بعد

از زندگی این دنیا، زندگی دیگری در انتظار اوست و آن حیات دوم، دو جنبه می‌تواند داشته باشد: دنیای خوشبختی و دنیای بدبختی. کسانی که در دنیا به نیکی روزگار گذرانیده‌اند به دنیای سعادت داخل خواهند شد و آنها که تن به پستی و فسق نهادند، عالم بدبختی در انتظار آنهاست. اعتقاد به بقای روح نیز از معتقدات اصلی دین زرتشتی است. در این دین جسم را فناپذیر می‌دانند، ولی جان پس از مرگ باقی است و جزای خود را براساس آن چه در دنیا کرده است خواهد دید. مهم‌ترین چیزی که در دین زرتشتی جلب‌نظر می‌کند قانون اخلاقی آن است. در دین زرتشت اخلاق از دین جدا نیست، بلکه جزء دین است ــ هم‌چنان که در یونان چنین بود. از این جهت در نزد زرتشتیان، دین در حکم شعایر ملّی نبود که فقط برای مراسم و تشریفات ظاهری صورت پذیرد، بلکه در حکم قانون و شیوهٔ زندگانی فردی محسوب می‌شد...

مدّت‌ها عقیده بر آن بود که دین زرتشت براساس ثنویت یا دوگانگی Ditheism یعنی اعتقاد به وجود دو خدا (خدای خیر و خدای شرّ) بنا شده است. هم‌چنانکه مغ‌ها نیز پیش از زرتشت چنین اعتقادی داشتند. امّا اینک پس از تحقیقات راستین آشکار شده که آن، عقیده‌یی نادرست بوده. صحیح است که زرتشت اعتقاد به دو اصل خیر و شر دارد، لیکن هیچ‌وقت آن دو را به صورت دو خدا و برابر یکدیگر نشان نداده است و فقط مغ‌هایِ پیش از او چنین اعتقادی داشتند. زرتشت این مطلب را به کلّی انکار کرد و فقط اخلاق ثنوی را وارد دانست نه آنکه در الاهیات ثنویت را وارد بداند...

دین زرتشت در دورهٔ داریوش به اوج کمال رسیده بود. در این عصر که ندای دین زرتشت را در کتیبه‌های جاودانی داریوش بر پیشانی کوهها می‌خوانیم، یکی از این کتیبه‌ها که دوهزار و پانصد سال گذشت زمان را دیده است به ما می‌گوید: "خدای بزرگی است اَهورامَزْدا که آن آسمان را آفریده و این زمین را آفریده و بشر را آفریده و خوشی را به بشر داده و داریوش را شاه کرده و به سلطنت مملکتی رسانیده که بزرگ است و مردان و اسبان خوب دارد." در کتیبهٔ دیگر می‌گوید:

"داریوش شاه گوید: اهورامزدا مرا به فضل خود پادشاهی داد و توفیق او برای بنیادگزارای صلح و آرامش در زمین مرا یاری کرد. ای اهورامزدا، مرا و خانوادهٔ مرا و همهٔ سرزمینی راکه به من سپردی در حمایت و حفظ خود قرار ده و خواست مرا برآور." در جایی دیگر گوید: "ای انسان، آنچه اهورامزدا امر کرد به تو می‌گویم، از راه راست مگرد، اندیشهٔ بد مکن و از گناه بپرهیز."

البته آنچه که از تحقیق ابوالکلام آزاد نقل شد، دربارهٔ دین هخامنشیان و زرتشتی‌بودنشان، جنبهٔ تحقیق عمیق نداشته و فقط دریافت‌های شخصی وی است. وی خود نیز در ابتدای سخن، یادآور این نکته شده است. هم‌چنین دربارهٔ تفاوت میان مغان یا مجوس با زرتشتیان، تأکیداتی دارد که چون به تحقیق و مطالعات دقیق علمی مستند نیست، از نقل‌شان چشم‌پوشی می‌شود.

۳۸. مسأله‌یی که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و تاکنون مباحث بسیاری را سبب شده است و رابطهٔ مستقیم با دین هخامنشی دارد، قضیهٔ شورش **گئومات مغ** می‌باشد. بعضی از محقّقان صرفاً خواسته‌اند به این رویداد از دریچهٔ سیاسی بنگرند عدّه‌یی دیگر برآنند که این شورش فقط جنبهٔ دینی داشته است. امّا باید توجّه داشت که دین و سیاست در آن دوران، قبل از آن و بعد از آن سخت به هم آمیخته بوده. هر شاهی خود درواقع خلیفه و نایب خداوند و بالمآل روحانی و کاهن اعظم به‌شمار می‌رفته است. مغان یا مادی بوده باشند و از آریاها، یا از بومیان ایران، قبیله‌یی بودند که سابقهٔ شاهنشاهی داشته و مصدر حکومت سیاسی و دینی هر دو بودند. آنگاه تیره‌یی از آریاها که پارس‌ها نامیده می‌شدند، و خانواده‌یی از این تیره، بر مادها غلبه کرده و شاهنشاهی بزرگی به‌وجود آوردند. پیش از مادها، به‌گمان قوی، مغان حکومت سیاسی‌یی را اداره می‌کردند که بعداً بر اثر حوادثی، قدرت سیاسی‌شان را با مادها تقسیم کردند. مقدار نیرویی که از حکومت سیاسی‌شان محذوف گشت، به قدرت روحانی پیوست و شاهان جز با مشورت و صلاحدیدشان کاری نمی‌کردند و درواقع اسماً از حکومت سیاسی

برکنار بودند، امّا معناً طراح و قانونگزار به‌شمار می‌رفتند. با انتقال حکومت از مادها به پارسی‌ها، مغان هرچند وضع خود را در خطر می‌دیدند، امّا امید بسیار داشتند که در وضع آنان تغییر و دیگرگونی روی نخواهد داد. لیکن این انتظار و امیدی واهی بود. هخامنشیان، به‌ویژه **کوروش** در امر دین تساهلی داشتند که با تعصّب مغان منافات و مغایرت داشت. از دیگرسو آنان را حتا در امر مذهب چندان موردتوجّه قرار نمی‌دادند و درهای دخالت در امر سیاست و طرف مشاورت قرارگرفتن نیز به‌تدریج (هرگاه خوش‌بین باشیم) بر آنان بسته شد.

آن چه که مسلّم است در عصر **داریوش**، دین زرتشتی در جنوب تبلیغ می‌شد و گرایش‌هایی نسبت به آنان محسوس بود. داریوش نسبت به این دین تازه نظر موافقی داشت. یا از نظرگاه تساهل دینی یا بالفطره علاقهٔ باطنی. امّا به نظر می‌رسد باطناً به دین زرتشتی گرایش پیدا کرده بود. البته در صفحات بعدی خواهیم دید که چون جنبهٔ تجریدی دین زرتشت قوی بود، مردم در پذیرش آن مقاوم بودند و ذهن و طرز تفکّرشان برای پذیرش چنان آیین پیشرفته و تجریدی، آمادگی نداشت. با این حال **داریوش** و بزرگان و کمی از مردم، مقداری از آن را پذیرفته و درکنار معتقدات خود قرار دادند.

مغان تنها روزنهٔ امید راکم‌کم مسدود می‌یافتند و خطر را احساس می‌کردند. داریوش یادآور می‌شود که ضایعات مغان را جبران خواهد کرد. معابد ویران شده را مرمّت و بناکرده و اموال مصادره شده از سوی مغان را به صاحبانش برخواهد گرداند و وعده‌ای دیگر، امّا به هر حال با سفر **کمبوجیه** به مصر، و این که **بردیا** به‌وسیلهٔ برادرش کمبوجیه کشته شده بود، مغان فرصت را جهت اجرای مقاصد مناسب یافته و **گئومات مغ** به نام بردیا حکومت را در دست می‌گیرد. البته قتل بردیا پنهانی صورت گرفته بود و کسی از آن آگاهی نداشت. در این باب، در قسمت‌های گذشته بحث و گفت‌وگو شده است.

گئومات دستور می‌دهد معابد و پرستش‌گاهها را ویران کنند. این امر نشانهٔ یک مبارزهٔ مذهبی در آن عصر است که صورت سیاسی و دینی داشته. امّا این

مبارزهٔ دینی، میان کدام گروه‌ها و پیروان چه دین‌هایی درگرفته؟ ــ در مباحث اشاره شد که چند دین در آن عصر پیروانی داشته، شاید بتوان از چهار دین یا آیین یاد کرد. نخست دین پادشاهان هخامنشی و وابستگان عشیرتی آنان ــ دوم دین مغان، سوم دین تودهٔ مردم. چهارم دین زرتشتی. هخامنشیان خود چون تعصّبی نداشتند و سیاست تساهل مذهبی را اجرا می‌کردند، نه بر آنکه متعارض دین‌های دیگر نشدند، بلکه باگرایش و عطوفت با آن مواجه شده و کوشیدند هرچه بیشتر از این لحاظ خود را با پیروان دیگر دین‌ها نزدیک کنند ــ تودهٔ مردم نیز در سایهٔ این تساهل، ناراحتی نداشتند. زرتشتی‌ها نیز در اقلیّت بودند و به‌شیوهٔ آرام و منطقی‌یی تبلیغ دین خود را می‌کردند. امّا مغان، ناراضی و درصدد قیام و شورش بودند. در دین تعصّب داشتند و حق سلطنت را از خود می‌دانستند.

۳۹. دین تودهٔ مردم، همان است که مورّخان و نویسندگان یونانی درباره‌اش مطلب نوشته‌اند. پرستش ارباب انواع و عناصر طبیعی چون: باد، آب و خاک و زمین و ماه و خورشید و ستارگان و آتش است. مردم دین زرتشتی نداشتند بلکه تابع دین هند و ایرانی بودند که مورد نفی و انکار زرتشت واقع بود. امّا دین زرتشتی در تمام دوران هخامنشی قبول عامّه پیدا نکرد. البته جنبه‌هایی از آن به‌وسیلهٔ مغان انتشار یافت و مقداری نیز مسخ شده منتشر شد. عدم موفقیت این دین چنانکه اشاره شد به موجب تجرّد این دین و دوربودنش از همسانی با ادیان طبیعی و شرک‌آمیز بود. حتا در زمان ساسانیان نیز که رواج یافت و دین رسمی شد، شکل کاملاً تغییریافتهٔ آن به وسیلهٔ مغان بود.

به شکلی که از این پس خواهد آمد و پیش از این نیز بدانها اشاراتی شد، نویسندگان و مورّخان یونان و روم دربارهٔ مغان مطالبی بسیار نوشته‌اند و اغلب به این نکته اشاره کرده‌اند که مغ‌ها از پیروان زرتشت بوده و زرتشت مؤسّس و بانی آیین مغ می‌باشد. مورّخان و نویسندگان باستان عبارتند از: **هرودوت، استرابو، ژوستین، پلوتارک، امین مارسلینوس، پلینی، سوئیداس، اوسه بیوس و...** هم‌چنین مراجع ذیل

دربارهٔ مطلب مذکور موردتوجّه است.[۷۱]

البته آن چه که از تحقیقات و مستندات و عقاید محقّقان فوق‌الذکر، چون: **دارمستتر، جکسون، آلتهایم، مسینا** و دیگران که تاکنون بدانها اشارت رفته برمی‌آید، مغان را زرتشتی دانسته و اغلب مؤسّس آیین مغ را زرتشت می‌دانند. البته ملاحظه شد که مستندات و اشارات و مورّخانی نیز بودند و هستند که برخلاف این نظر داشته و دارند و مغان را گروهی جدا از زرتشتی‌ها دانسته و بلکه برخی از اینان، مغان را از دشمنان سرسخت دین زرتشتی معرفی کرده‌اند. از این گروه می‌باشند کسانی چون: **مولتون، هِرْتِل، هرتسفلد، هوسینگ، لمان، کونیگ** و **راگزین** (ماد، ص ٦٨) **گیگر، شپیگل** و...[۷۲]

آن چه که به‌نظر می‌رسد، این گروه اخیر در نظرات خود صائب می‌باشند. به‌نظر اینان، مغان ــ دشمنان دین زرتشت بودند و شاهان نخستین هخامنشی گرایش به دین زرتشتی داشتند ــ به‌گمان اینان **زرتشت** هم عصر **داریوش** بزرگ و بلکه آموزگار معنوی وی بود. به همین جهت مغان را در محدودیت گذاشت و بر علیه آنان قیام کرد و مغان اجباراً و علی‌الظاهر دین زرتشت را پذیرفتند. امّا آن را تحریف کرده و در اوستای کوچک وارد کردند و بدین‌ترتیب است که پرستش ارباب انواع و خدایان پیشین و مسایل و آداب قربانی در اوستای متأخّر و پسین به‌نام دین زرتشتی انتشار یافت.

محقّقان نامبرده، برآنند که مغان به هیچ‌وجه زرتشتی نبودند. از دیگرسو به‌موجب اوستا، روحانیان آثرَوَنْ Âθravan خوانده شده‌اند نه مغ. **دارمستتر** در این زمینه به تحقیقاتی دست زده است[۷۳]. باید توضیح داده شود که هرچند مغ نام قبیله‌یی بوده، امّا همهٔ افراد این قبیله کاهن و روحانی نبوده‌اند و به قول دارمستتر روحانیان این قبیله آثرَوَنْ نامیده می‌شدند.

امّا **هِرْتِل** و **هرتسفلد** معتقدند که شاهان هخامنشی، از **کوروش** تا **اردشیر دوم**زرتشتی بوده‌اند و از زمان اردشیر دوم و سوم است که اینان دگرباره تحت نفوذ مغان قرارگرفتند و از دین زرتشتی منحرف شدند. اینان برآنند که شاهان

اوّلیهٔ هخامنشی فقط از **آهورامَزْدا** یادکرده‌اند و این خدا را مورد ستایش قرار داده‌اند، درحالی که اردشیر دوم و سوم، علاوه‌بر اهورامزدا، از **مهر** و **آناهید** نیز یاد کرده و نفوذ مغان را آشکار ساخته‌اند. بنا به عقیدهٔ محقّقان یاد شده، توجّه به خدایان طبیعت و ارباب انواع، بر اثر نفوذ مغان، از سدهٔ چهارم پیش از میلاد دوباره رواج یافت.[۷۴]

امّا آیا داریوش و شاهان پس از وی به معنای واقعی زرتشتی بودند؟ بی‌گمان چنین نبود، فقط از دین زرتشت تأثّراتی پذیرفته بودند و در بخش‌های گذشته به‌طور مشروح در این‌باره تحقیقاتی آورده‌ایم. توجّه و ستایش به مهر و اَناهید و حتا خدایان دیگر در عصر داریوش و اخلاف وی نیز وجود داشته، امّا تحت تأثیر و زیر نفوذ یکتاگرایی و جنبه‌های تجریدی دین زرتشت، اَهورامَزْدا به شکل برجسته‌یی شاخص شده و تمایز یافته است؛ امّا عبارت "**و خدایان دیگر**" در کتیبه‌های داریوش، پس از یادکرد نام **آهورامَزْدا**، مقصود کدام خدایانند؟ ــ **بروسوس** اشاره می‌کند که در زمان **اردشیر دوم** در شهرهای تابعهٔ ایران، تندیسه‌های **آناهیتا** برافراشته شد. **کزنفن** دربارهٔ تعظیم و ستایش **میترا** به‌وسیلهٔ **کوروش** خبر می‌دهد (Xen, Ciro, IV, 24). **کتسیاس** از قربانی‌های فراوانی که شاهان هخامنشی برای میترا برگزار می‌کردند، آگاهی می‌دهد و همین امر است که برخلاف نظر صریح **زرتشت** در اوستای متأخّر به وسیلهٔ مغان وارد شد و انتشار یافت (Ctes; pers, fr-45). امّا عامل سازنده در اعادهٔ آیین قدیم در شکل تعدیل‌شده که عامل تعدیل نیز دین زرتشت بود، فقط به وسیلهٔ مغ‌ها و علی‌رغم تمایل تودهٔ مردم انجام نگرفت، چون عامل پیشین، خواست مردم بود. توده از قدیم با این آیین مأنوس بود و به این خدایان علاقه داشت و در یک مدّت زمان کوتاه نتوانست علایق قوی وکهن را فراموش کند و عامل موفقیّت مغان نیز در همین بود. امّا مغان چون خواستند رسوم و شعایر ویژهٔ خود را چون رسم‌افکندن مردگان نزد لاشه‌خواران ثنویت مطلق، ازدواج‌های صُلبی و هم‌خون و احکام وندیدادی را به مردم تحمیل کنند، باز هم مواجه با مقاومت شدید مردم شدند و حتا تا اواخر عصر ساسانی با

همهٔ مجازات‌های سخت و تکفیرها، نتوانستند احکام موردنظر خودشان را دربارهٔ مراسم مردگان، ازدواج، آداب دخمه، تأدیهٔ حق مغان و... را به مردم بقبولانند.

۴۰. چنانکه اشاره شد، فقط مغ‌ها عامل انحراف دین زرتشت از مسیرش نبودند، چون این چنین کاری از آنان ساخته نبود. دین زرتشت با آن جنبهٔ پیراستگی و عقلانی و توجّه صرفی که به مجرّدات و اخلاق ابراز می‌کرد نمی‌توانست میان مردم توسعه و رواج یابد. از سویی دیگر شاهان هخامنشی به مقتضای امور سیاسی و اجتماعی و خلع مغان از قدرتی که زیان‌آور بود و گرایش‌های طبیعی به دین زرتشت، موجب توجّه توده به این دین شدند. امّا چون به طبع و اندیشهٔ مردم سنگین می‌آمد، در دوران دوم، از عهد **اردشیر دوم** و سدهٔ چهارم پیش از میلاد، دین زرتشت با دین مردم اختلاط یافت و ترکیب شد و اوستای متأخّر "یَشت‌ها، ویسپَرَد، یَسنا" به وجود آمد و خدایان پیشین در مقام مادون اَهورامَزْدا و گاه هم مرتبهٔ او قرار گرفتند. و اصلی که مسلّم است و در آن تردید نمی‌توان کرد تمایز قاطعی است که میان گاثاها و اوستای متأخّر وجود دارد.

در گاثاها فقط اهورامزدا خدای یگانه و تواناست و سایر خدایان در دین قدیم اصولاً حتا یادکرد نیز نشده‌اند. امّا در اوستای پسین یا سایر قسمت‌های اوستا که در دوران متأخّر عصر هخامنشی تألیف و تدوین شد، خدایانی چون **میترا، آناهید، اَرْت و بهرام** مورد ستایش قرار گرفتند و قربانی کردن و شعایر پیشین برایشان رایج شد و حتا پا را فراتر نهاده و **اَهورامَزْدا** را نیز به عنوان ستایشگر این خدایان معرفی کردند.

۴۱. امّا درواقع این مغان، با نام ناشناخته، نژاد ناشناخته، یا مورد تردید ــ و رسوم عجیب و شگفت و آرمان‌های سروری در امور "شاه ـ کاهنی" چه کسانی

بودند؟ ــ در این‌باره گفت‌وگوهایی گذشت، پژوهشی نیز در این قسمت می‌آید و پژوهشی دیگر نیز خواهد بود. چنانکه پیش از این اشاره شد، عدّه‌یی از محقّقان، مغان را ایرانی و آریایی نمی‌دانند و آنان را از بومیان ایران یا تورانیان یا سکاها می‌شمارند که بعداً در بین‌النّهرین نیز نفوذ یافتند و سلطهٔ خود را در بابل نیز گسترش دادند. البته در این جا نکته‌یی را باید به یاد داشت که شاید این از آن جا ناشی شود که از زمان هخامنشیان، یا شاید پیش از آن، مغان کلدانی را با مغان ایرانی یکی دانسته باشند و درصورت این اشتباه، دریافت ساحری و جادوگری و ستاره‌شناسی و پیشگویی راکه ویژهٔ مغان کلدانی بود، به مغان ایرانی نیز تعمیم دادند. درحالی که اغلب مورّخان باستانی روشن و صریح گفته‌اند که مغان ایرانی و کلدانی با هم متفاوت بوده و نسبتی ندارند و در ایران واژهٔ مغ به‌معنی روحانی است نه چنانکه در کلده به مفهوم ساحر و شعبده‌باز است.[۷۵]

قبلاً در این زمینه آمد که واژه مغ به‌معنی روحانی و برای روحانیان ادیان مختلف ایرانی به کار رفته است. امّا در اوستا، به‌ویژه در گاثاها، این واژه چند بار یاد شده و مترجمان اوستا به معانی گونا گونی ــ اغلب نزدیک به هم آن را ترجمه کرده‌اند.

مواردی که در یَسنا، گاثاها از این واژه یاد شده عبارت است از: یسنا ٤٦ بند ١٤، یسنا ٥١ بند ١١ و ١٦، یسنا ٥٣ بند ٧، یسنا ٣٣ بند ٧، یسنا ٥١ بند ١٥. در یسنای ٤٦، ٥١، ٥٣ واژه به‌صورت **مُغْ ـ مگو** Magu و در مورد اخیر به‌صورت صفت و حالت فاعلی **مَگَوَنْ** Magavan آمده است.

در این جا باتوجّه به کتاب "یادداشت‌های گاتها، ص ٥٦ به بعد" معانی‌یی را که مترجمان نامی اوستا و اوستاشناسان صاحب‌نظر برای این واژه آورده‌اند، نقل می‌شود: "کار بزرگ، وظیفهٔ مهم Great - Work دریافت **هوگ**[۱] Haug **یوستی**[۲] Yusti بزرگی، کار بزرگ Grosse,Grosse tat و **شپیگل**[۳] Spiegel نیز به‌همین معنی آورده است. **کانگا**[۴] Kanga به‌معنی شغل، پیشه و کار Enterprse **پونگر**[۵] K.E.pungear از **کانگا** پیروی کرده و به همان معنی آورده است. **گیگر**[۶] W.Geiger

به‌معنی توانایی، بزرگی و شکوه Macht Herrlichkeit Grosse گرفته. **دوهارله**[۷] De.Harlez بـه‌معنی کـار بـزرگ، وظـیفهٔ مـهم، دهش بـزرگی Grandeur, don GrandOeuvre **چـاترجـی**[۸] j.M.Chatterjee بـه‌معنی بـرادری، انـجمن یگـانگی Brotherhood معنی کرده است. **میلز**[۹] Mills در گزارش گاتهای خود هر کجا که به این واژه رسیده به مناسبت جمله آن را بزرگی و مقصد بزرگ و کشور بـزرگ و مقدّس ترجمه کرده.

Great Cause, Greatness, Holy cause holy toils Great realm

کارنوی[۱۰] Karnoy به‌معنی ثروت Riches **گتری**[۱۱] Guthri به‌معنی مقصد مغ Magian Cause. **گلدنر**[۱۲] Geldner واژهٔ **مَگه** Maga را به **مُغُو** Moγu پیوسته می‌نویسد: مـغو یکی از اعضای **مَگه** می‌باشد و مَگه به‌معنی جمعیت و فرقه یا انجمن است. **گلدنر**[۱۳] جایی دیگر همین واژه را به‌معنی پاداش Belohnung و جـایی دیگـر[۱۴] بـه‌معنی دهش ایزدی و بخشایش مینوی Gnadengabe auf das paradies ترجمه کرده است.

بـارتولومه[۱۵] Bartholomae این واژه را به‌معنی مجمع دانسته، بـه‌ویژه **مـجمع دیـنی زرتشـتی** Bund Religionsbund Geheimbund **رایشـلت**[۱۶] Reichelt نـیز از **بارتولومه** پیروی کرده به‌معنی جامعه و هیأت league گـرفته یـعنی هـیأت دیـنی زرتشـتی. **انـدرآس**[۱۷] Andreas بـه‌معنی دهش Gabe دانسـته، هـم‌چنین **لومـل**[۱۸]، **مارکوارت**[۱۹] Markwart نیز به‌همین معنی گرفته‌اند. **دارمستتر**[۲۰] Darmesteter واژهٔ **مَگه** Maga را در بند ۱۱ از هات ۲۹ و در بند ۱٤ از هات ٤٦ فـضیلت Vertu و در بندهای ۱۱ و ۱٦ از هات ۵۱ پاکی Purete ترجمه کرده ــ همین واژه را در بند ۷ از هات ۵۳ فساد و هرزگی Perversite ترجمه کرده. این معنی بسیار شگفت‌انگیز را از دو واژهٔ پهلوی در گزارش اوستا "زند" که نتوانسته درست بـخوانـد و دریـابد درآورده است، چنانکه معنی فضیلت و شرافت را نیز از گـزارش پـهلوی بـیرون آورده است."[۷۶]

واژهٔ **مَگهَه** Magha در سنسکریت به‌معنی ثروت و دهش و پاداش می‌باشد.

به‌همین جهت مترجمان اوستایی، برخی مَگَه را در اوستا از آن واژه دانسته و به‌همان معنی گرفته‌اند که زرتشت دین و آیین خود را برای مردم یک ثروت و پاداش و دهش ایزدی دانسته و کسانی که به‌معنی انجمن و یا جامعهٔ زرتشتی نیز معنی کرده‌اند، به‌همین تعبیر نظر داشته‌اند. امّا منظور در گاثاها، روشن است که **مغ** به‌عنوان پیرو دین و مرد دینی اراده شده است و این اصطلاحی عام بوده در ادیان و مذاهب ایرانی. البته نظرات دیگری نیز جز آنچه که به نقل از کتاب "یادداشت‌های گاتها" تحقیق استاد پورداوود آورده شده است هست که مطلبی جز آنچه که گذشت دست نمی‌دهد. جست‌وجو و کاوش عدّه‌یی که خواسته‌اند مأخذ خارجی جهت این واژه بیابند و به تفسیر پردازند، کاری درست و منطقی به‌نظر نمی‌رسد، چون یوستی که در جایی واژهٔ **مَگوش** Magush ایران باستان را مشتق از imga سومری می‌داند.[۷۷]

۴۲. در مباحث گذشته اشاره شد که عدّه‌یی از محقّقان به زرتشتی بودن هخامنشیان معتقدند و عدّه‌یی آنان را زرتشتی نمی‌دانند. دلایل این دو گروه با مدارک و مآخذ مربوط به مباحث به دست داده شد. اینک پیش از این که به‌نظرات دیگری پرداخته شود، اشاره به چند مأخذ دیگر می‌شود.[۷۸]

امّا گروه اندکی از محقّقان، هخامنشیان را آشنا با دین زرتشتی می‌شناسند که حتا برخی از معتقدات این دین را نیز کسب کرده و اشاعه داده‌اند، امّا با این حال به‌معنی واقعی کلمه متدیّن به دین زرتشتی نشده‌اند. دربارهٔ شورش **گِئومات مغ**، تاکنون مباحث و نظرات ضد و نقیضی ابراز شده است. با نظر برخی آشنایی پیدا شد که مغان را از مخالفان دین زرتشت می‌دانند و معتقدند که قیام **گِئومات** بر علیه هخامنشیان بدان سبب بود که **داریوش** و پدرانش به آن آیین درآمده و از دین زرتشتی حمایت کرده‌اند. از دیگرسو، هستند صاحب عقیده‌هایی که برآنند مغان مؤسّسان یا ناشران دین زرتشتی بودند و شورش گئومات مغ، شورشی بود که به‌موجب آن دین زرتشتی را جانشین آیین قدیم کنند.

امّا آن چه که از روایات برجای مانده استنباط و دریافت می‌شود، در آغاز شهریاری داریوش، مغان، کاهنان عالی مقامی بودند که به تبلیغ و انتشار آیین مغی پرداخته و مراسم یَزِش و قربانی، بدون حضور و نظارت آنان انجام نمی‌شد. این طبقه از روحانیان در زمان هخامنشیان در سرزمین‌های ایرانی ساکن می‌شدند و به‌سرپرستی و نظارت مراسم دینی مؤمنان می‌پرداختند. در پاپیروس‌های آرامی و الواح میخی بابلی، این اشارات مذکور است و به نام مغ‌هایی چون Mithrasarah **میتراسارَ** برمی‌خوریم.[۷۹]

این مغان تعصّب بسیاری داشتند و در انجام دقیق مراسم دین سفارش‌های اکید می‌کردند. به‌همین جهت مردم موظّف بودند تا هنگام اجرای مراسم و اهدای نذور و قربانی، حتماً از وجود آنان و حضورشان استفاده کنند. البته احتمال این که مغ‌ها از قبایل متشکّل مادی و ایرانی باشند، بسیار است، چنانکه به روایت **هرودوت** در تأیید این مورد بارها اشاره شده. **استرابو** و **دیوگنس لائرتیوس** نیز به این مورد اشاره و تصریح کرده‌اند.[۸۰]

در این باره که مغان مادی روحانیان و اجراکنندگان و ناظران بر مراسم دینی هخامنشیان بوده‌اند نمی‌توان تردید کرد و نظر **کونیگ** König را در این مورد نمی‌توان پذیرفت که کاهنان دربار **داریوش** مغان کلدانی بوده‌اند.[۸۱]

از دیگرسو باید یادآور شد که در الواح پارسی باستان و تخت جمشید، نام‌های مغان همه نام‌های ایرانی است.

امّا با این حال، هخامنشیان علی‌رغم این احوال، گرایشی به دین زرتشتی داشتند و بسیاری از اصول این دین را در عمل برگزیدند. لیکن به‌موجب عللی که شاید حدس‌شان دشوار نباشد، رسماً خود را زرتشتی و پیرو یا گزینندهٔ دین زرتشتی ننامیدند. قلباً و روحاً به این دین گرایش داشتند و غیرمستقیم در کردار و رفتار آن را نشان می‌دادند و در سنگ‌نبشته‌ها و شاید مکتوبات مرسوم روز آن را منعکس می‌ساختند، امّا تظاهر و نام‌آوری نمی‌کردند و علی‌الرسم در مراسم رسمی، سنّت‌های بنیادی و قدیم را تحت نظارت مغان ــ جهت استقرار روش

سیاسی خودشان انجام می‌دادند. از دیگرسو به‌موجب علل یاد شده در قسمت‌های گذشته، پاره‌یی از رسومی را نیز که مغان در انجامش تعصّب و سخت‌گیری ویژه‌یی اِعمال می‌کردند، چون لاشهٔ مردگان را دفن نکردن و به‌خاک نسپردن و نه سوزاندن ــ و در هوای آزاد نهادن تا لاشه‌خواران بخورند، انجام نمی‌دادند و به‌سنن قومی خود رفتار می‌کردند که با سنن زرتشتی تقریباً همسانی داشت. مغان دربارهٔ دفن مردگان مخالفتی بسیار شدید داشتند که انعکاس آن در وندیداد ــ که قانون‌نامهٔ مقدّس مغان است نمودار می‌باشد. امّا هخامنشیان مردگان خود را دفن می‌کردند.

شمیدت Schmidt به سال ۱۹۳۹ در تخت جمشید گورستانی کشف کرد که احتمالاً مربوط به سدهٔ چهارم پیش از میلاد است. در این گورستان جمعاً سی و یک جسد کشف شد که بیست و چهار تابوت گلین نشانگر آن است که بیست و چهار نفر در تابوت دفن شده بودند. هم‌چنین استخوانهای هفت نفر دیگر نیز وجود داشت که در گودال‌های معمولی دفن شده و رویشان با سنگ و خاک پوشیده بود. آن چه که برای ما مکشوف است مردگان را با زینت‌آلات دفن می‌کردند و آدمک‌ها، ظروف، النگو و گردن‌بند و سایر چیزها در گورها فرادست آمده است.[۸۲]

در تخت جمشید و جاهای دیگر، ظروفی پیدا شده که در آن استخوانهایی وجود داشته که آشکار است استخوان‌ها پس از جداشدن از گوشت و پوست در آن ظروف نگاهداری شده است. در اطراف دریاچهٔ ارومیه نیز چنین کشفیاتی شده و **هرتسفلد** Herzfeld تاریخ کشفیاتی در این زمینه را در تخت‌جمشید مربوط به پس از عصر هخامنشی و در سرزمین ماد متعلّق به مغان می‌داند.[۸۳]

آن چه که موجب گرایش هخامنشیان را به دین زرتشتی، به عنوان دین نه، بلکه یک شیوهٔ اخلاق عملی و تفکّر ساده و اندیشمندانه برانگیخت، از موجباتی بود که رسماً متدیّن به این دین نشدند. به‌همین جهت یافتن وجوه اختلاف میان دین زرتشتی و دین هخامنشی ساده است. ثنویت در نظام فلسفی و اخلاقی

زرتشتی در عقاید بنیادی هخامنشیان ملاحظه نمی‌شود ــ آنان به فلسفه کاری نداشتند. **آهورامَزْدا** را به عنوان خدایی بزرگ پذیرفتند و چه از نظرگاه الاهیات یا فلسفه در مقابلش چیزی دیگر قرار ندادند. در گاثاها ثنویت اخلاقی به وضوح روشن است. آیا در سدهٔ ششم پیش از میلاد، گاثاها مکتوب بوده است؟ ــ **آلتهایم** Altheim معتقد است که گاثاها در آغاز سده‌های پنجم و ششم پیش از میلاد به‌صورت مکتوب درآمده است.[۸۴]

امّا **کْرامِرْس** Kramers بر آن است که یَشت‌ها و گاثاها پیش از پیدایش خط میخی به‌صورت مکتوب درآمده بودند.[۸۵]

شاید **المستد** olmstead در نظرش بیشتر بتوان صائب بودن را دریافت که می‌گوید اوستا بعد از **اسکندر مقدونی** مکتوب شد و تا آن زمان سینه به‌سینه حفظ و منتقل می‌شد.[۸۶]

در بخش‌های گذشته اشاره شد که **هرودوت** و **استرابو** نقل کرده‌اند مغان هنگام اجرای مراسم دین، سرود (*Theogoni*)های ویژه‌یی می‌خوانند. برخی منظور از این سرودها را همان گاثاها دانسته‌اند ــ درحالی که توضیح و شرح شد این سرودها که به هنگام قربانی می‌خواندند، یَشت‌ها بوده نه گاثاها.

به هر حال، در عقاید هخامنشیان هیچ نوع ثنویتی وجود نداشت، بلکه معتقد به خدایان طبیعت بودند. در گاثاها، ثنویت اخلاقی، روان پاک **سْپِنْتَه مَئینْیُو** Spenta.Mainyu اهریمن ــ شیطان، روان ناپاک یا **آنگرَمَئینْیُو** Angra-Mainyu قرار داشت. در آغاز امر به‌موجب یَسْنای سی‌ام، **آهورامَزْدا** جهان را بیافرید و سپس عدّه‌یی از بدکاران از روی قصد و آگاهی و شعور، بدی را برگزیدند و به انگرمینو پیوستند و بدین‌طریق شرّ و بدی پیدا شد. بنابراین، به‌موجب گاثاها، اهریمن خالق جهان بدی و پلیدی نیست و این مسأله در اوستای متأخّر به‌ویژه وندیداد، قانون‌نامهٔ مغان پیدا شد و اهریمن در برابر اهورامزدا، خالق جهان شر معرفی گشت. به‌طوری که در بخش‌های پیشین گذشت، اساس ثنویت از مغان بود که اهورامزدا را خالق اصل نیکی و اهریمن را آفرینندهٔ اصل بدی معرفی کردند.

ارسطو دربارهٔ عقاید مغان منقولاتی آورده است. **هرمیپوس، تئوپومپوس و ادوکسوس** نیز دربارهٔ ثنویت مجوس مطالبی دارند.[۸۷]

از نظرگاه **زرتشت**، اهورامزدا خدای یگانه معرفی شده و جز او در گاثاها از هیچ خدای دیگری یاد نشده است. امّا در نظر هخامنشیان این مطلب به‌صورتی دیگر جلوه گر شده. هرچند تعظیم و اهمیّت فوق‌العاده‌یی برای اهورامزدا قایل شده‌اند، امّا با این حال خدای یگانه نیست. تنها در کتیبهٔ بیستون از اهورامزدا شصت و نه بار یاد شده و داریوش سی و چهار بار تکرار کرده که آنچه کرده به‌خواست و توجّه اهورامزدا بوده است. امّا اهورامزدا خدای یگانه نیست، بلکه در رأس همهٔ خدایان قرار دارد. در متن اکدی کتیبهٔ داریوش در همدان گفته شده که "اَهورامَزْدا از هر خدای دیگری بزرگتر است، و در سایر کتیبه‌ها نیز اهورامزدا بزرگترین خدایان معرفی شده". با نظر کسانی چون **هرتسفلد و هوارت** Huart نمی‌توان موافق بود که **داریوش اوّل و خشایارشا و اردشیر اوّل** فقط پرستندهٔ اهورامزدا بوده‌اند و از نظرگاه آنان خدایان دیگر مورد پرستش واقع نمی‌شدند.[۸۸]

در کتیبهٔ اکدی داریوش، واقع در همدان، **اَهورامَزْدا** در کنار خدایان itti-ilani-mesh یاد شده و در کتیبهٔ تخت جمشید به همراه خدایان دیگر یادآور می‌شود. دربارهٔ تفسیر عبارت "و سایر خدایانی که هستند" دانشمندان و محقّقان نظرهای گوناگونی ابراز کرده‌اند. سایر خدایان را گروهی ارواح و نیاگان خاندان هخامنشی و بعضی خدایان کشورها و مردم دیگر، و عدّه‌یی خدایان دودمان هخامنشی و برخی "با همهٔ خدایان دیگر" و هم‌چنین همهٔ خدایانی که در ایران‌زمین مورد پرستش و اعتقاد مردم بوده‌اند گرفته‌اند.

آنچه که محقّق است آنکه خدایان مورد اعتقاد هخامنشیان، برابر با آنچه که از مجموع مآخذ و مدارک استنباط می‌شود، بسیار بوده‌اند. هیچ‌جا و در هیچ موردی در روایات و مکتوبات و الواح و سنگ‌نبشته‌ها، اهورامزدا، خدای یگانهٔ هخامنشیان یادکرد نشده، بلکه بزرگترین خدایان نامیده شده است. اصولاً **داریوش** نمی‌توانست با جریان قوی و نیرومند فکری و ایمانی مردم نسبت به **میترا**

و **آناهیتا** مخالفت کرده و عبادت آنان را ممنوع سازد. این خدایان، به‌ویژه میترا، برای مردم جاذبهٔ فوق‌العاده‌یی داشت. هم‌چنین اناهیتا. البته نظر کسانی که می‌خواهند برای اناهیتا اصل و بنیادی غیرآریایی بیابند، مشکل که موردقبول اکثریت بتواند واقع شود، چون هر مشابهتی سطحی، دلیل بر منشأ نتواند شد. در ماهیت و کیفیت، اناهیتا و خدایان بابلی و مورد عبادت در بین‌النهرین چون **ایشتار** و **نانْخونْته** Nânkhunta آنقدر از هم دور و با یکدیگر متفاوتند که هر نوع اخذ و قبضی غیرممکن به‌نظر می‌رسد و عقیدهٔ کسانی چون **هوسینگ** و **براندنشتین** در این زمینه قابل قبول نیست.[۸۹]

داریوش چنانکه یادآوری شد، نه سیاست اقتضا می‌کرد و نه تدبیری عاقلانه بود و نه اصولاً روش هخامنشیان ایجاب می‌کرد که مردم را در محدودیت‌های دینی قرار داده و القاء مذهب کنند. هرگاه چنین می‌کردند، دلیل بر عدم فکر سیاسی‌شان می‌بود. در کتیبهٔ بغار کوی که شرح آن گذشت و صلح‌نامه‌یی است میان شاه هیتی و شاه میتانی و متعلّق است به سدهٔ چهاردهم پیش از میلاد، از خدایانی چون: **وارونا**، **ایندْرا** و **میترا** یاد شده است. جریان اندیشگی میتراپرستی، نیرومندتر و کهن‌تر از آن بود که حتا فکر و اندیشهٔ ناپخته‌یی نیز به مبارزه بر علیه آن پردازد، چه رسد به کسی چون داریوش که اندیشه‌یی پخته و کارساز داشت. وانگهی در ۱۳۸۰ سال پیش از میلاد از میترا نشانی داریم که از اهورامزدا چنین نشان و اثری در قدمت نداریم.[۹۰]

البته اگر این کار از داریوش در مقام یک پادشاه و یک سیاستمدار ساخته نبود و هرگاه اِعمال نیز می‌شد، مؤثّر واقع نشده و پذیرش پیدا نمی‌کرد، از **زرتشت** به عنوان یک مصلح و یک پیامبر ساخته بود و در عمق افکار توده، هرچند که با تأنّی و آهستگی نیز بود، رسوخ پیدا می‌کرد، چنانکه در گاثاها این اقدام انجام شد. امّا نباید از نظر دور داشت که به گفتهٔ **میه** Meillet در زمان داریوش، میان دین زرتشت و آیین کهن هند و ایرانی سازشی برقرار شده بود.[۹۱]

۴۳. شاید شکل مشخّصی از دین یا چگونگی و تغییرات آن در زمان **خشایارشا**، بیشتر حاوی نکات قابل توجّه و مورد شناخت باشد. دربارهٔ این شاه و چگونگی تلقّی مذهبی‌اش نیز جای بحث و اختلاف است. از جملهٔ کتیبه‌های وی کتیبه‌یی است که به‌عنوان کتیبهٔ دیوها یا کتیبهٔ ضد دیو مشهور شده است. در این کتیبه دو نکتهٔ مهم وجود دارد. یکی یادکرد از آرتْ Art به‌عنوان یک خدا ــ و نکتهٔ دوم خراب کردن معابد و پرستش‌گاههایِ دیوان و رواج آیین پرستش اَهورامَزْدا در جاهایی که دیوپرستی رواج داشت. به نظر **المستد** *History of the persian Empire.* P.232 olmslead **خشایارشا** در دین پارسیان اصلاحاتی کرد که از سیاست **کوروش** و **داریوش** به دور بود و آن تساهل و اغماض دیگر در سیاست دینی هخامنشی وجود نداشت. المستد، همان‌گونه که داریوش را یک شاگرد واقعی زرتشت و درک‌کنندهٔ محضر پیامبر معرفی کرده که از درون یک زرتشتی واقعی بود و از بیرون به عقاید توده و عامهٔ رعایا فشاری وارد نمی‌کرد، ــ **خشایارشا** را برخلاف او نشان می‌دهد که در کار استقرار و عمومیت بخشیدن دین زرتشتی است. خلاصهٔ کتیبه‌اش نقل می‌شود.[۹۲]

> خدای بزرگ است **اَهورامَزْدا**، که این زمین را آفرید، آن آسمان را آفرید، مردم را آفرید و شادی را برای مردم مقرّر کرد... به‌خواست و ارادهٔ اهورامزداست که بر این همه کشورهای فراوان فرمان می‌رانم... چون شاه شدم، یکی از این کشورها در حال شورش بود که به یاری اهورامزدا آن را آرام و فرمانبُردار ساختم... آنگاه در میان این کشورها، جایی بود که مردمش پرستش دیوها می‌کردند و پرستش‌گاههایی برای آنان برپا کرده بودند. بنابر اراده و خواست اهورامزدا، من آن پرستش‌گاهها را خراب کردم و همه جا گفتم که دیوان را نبایستی پرستید و فرمانم روان گشت. جایی که پیش از آن دیوان پرستیده می‌شدند، من در آنجا **اُورمَزْد** و **آرْتَه** را با فروتنی ستایش کردم... و کارهایی این چنین کردم و همه را بنابر اراده و یاری اهورامزدا به انجام رسانیدم. اهورامزدا مرا یاری کند تا این چنین توفیق یابم.

ای تویی که در آینده زنده خواهی بود، ای تویی که پس از این زندگی خواهی کرد، هرگاه برآنی تا در زندگی شادکام باشی، هرگاه خواهانی که در مرگ آرام و آسوده باشی، راه اهورامزدا را پویان باش، بدانچه اهورامزدا گفته است با دیدهٔ بزرگی نگر و آنها را در کار آر. اهورامزدا و اَرْت را با فروتنی بستای. آن کس که گفته‌های اهورامزدا را به‌کار بندد و ارت را با فروتنی ستایش کند، هم در زندگی شادکام است، هم در هنگام مرگ آسوده و با آسایش. اهورامزدا من و خاندانم و این کشور را از بلا نگاه داشته و به دور دارد.

این پس از **داریوش**، نخستین بار است که نام یکی از خدایان قدیم در کتیبه‌ها نقل شده. از نظر **المستد**، این آغاز اختلاط آیین‌ها و بازگشتی است به دین مردم و ورود خدایان قدیم به صورت ایزدان یا فرشتگان در دین زرتشتی. **خشایارشا** در این‌باره تأکید می‌کند که **اَرْت** را نیز بستایید و گرامی دارید. به پسرش خطاب می‌کند: "ای آنکه پس از من زنده خواهی بود" و این خطاب، جهت سپارشی در راه ستایش **اَرْت** می‌باشد. **خشایارشا** برای همین گرایش است که پسرش را **اردشیر "اَرْتَخْشَثْرَ** Arta-Xšaθra، شهر اَرْتَه، ملکوت خداوند و راستی" نام می‌نهد. از سویی اَرْت را یاد می‌کند و از دیگرسو با خدایان آریایی و قدیم "= دیوان" می‌ستیزد و معابد آنان را ویران می‌سازد. هرچندکه در نهاد باگرایش دینی و سنن مذهبی توده برنمی‌آید و در زمان **اردشیر دوم**، خدایان آریایی یا همان دیوان از سوی این شاه مورد ستایش و پرستش واقع شده و یَشت‌ها دگردیسه گشته و اِحیا می‌شوند، امّا **خشایارشا** براساس گرایش و عقایدش رفتار می‌کند. امّا اَرْت با سپارش‌های **خشایارشا**، حتا از نظر این شاه دوستار **اَرْت**، فقط یک ایزد مینوی است، نه خدایی بزرگ و آفریننده چون **اُورْمَزْد**. نه از وی طلب بخشایش می‌شود و نه به عنوان یک خالق و آفریننده درکنار اورمزد ظاهر می‌شود.[۹۳]

۴۴. کتیبهٔ موردنظر **خشایارشا** بسیار مورد تفسیر قرارگرفته است. در مورد

ابهام ویران‌کردن معابد، عقاید گوناگونی ابراز شده. آیا **خشایارشا**، معابد میترایی و **آناهیتا** و **بهرام** و سایر خدایانی را که در اصلاح **زرتشت** پرستش‌شان با آن آداب و رسوم ویژه منع شده بود ویران ساخت؟ هرگاه چنین باشد، چنانکه اشاره شد، کارش موفّق نبود، چون در زمان اردشیر دوم، این خدایان رسماً موردتوجّه واقع شده و برایشان معابدی بنا شد.

نیبرگ H.Nyberg معتقد است که تخریب معابد در کتیبهٔ خشایارشا، اشاره است به ویران‌کردن معابد بابل که ویژهٔ **معبد مَرْدوک** Marduk خدای بزرگ بابلی بوده است.[۹۴]

لوی Levy ضمن مقاله‌یی[۹۵] اشاره به ویران‌کردن معابد آن‌کرده است **المستد** "تاریخ شاهنشاهی ایران، ص ۲۳۲" اشارهٔ کتیبه را مربوط به ویران‌کردن معابد قبیلهٔ داهی دانسته است. **هرتسفلد** معتقد است که این اشارتی است به فعالیت مغان که در ترویج پرستش خدایان قدیم چون: **میترا** و **آناهیتا** و **بهرام** فعالیت کرده و معابدی بنا کرده بودند که خشایارشا دستور تخریب آنها را داد.[۹۶]

کیتل Kittel مسألهٔ تساهل مذهبی هخامنشیان را راجع به ادیان سایر اقوام و ملّت‌ها پیش‌کشیده و معتقد است که با نظایری در خوش‌رفتاری این شاهان نسبت به دیگر اقوام، از **خشایارشا** بعید است که چنین رفتاری کرده باشد و باید علّت را جست‌وجو کرد. البته نمی‌توان گفت که هخامنشیان هیچ‌گاه معابد و پرستش‌گاههای اقوام دیگر را ویران نکرده‌اند، بلکه در مواردی مطابق اخبار مورّخان و متن کتیبه‌ها، چنین کرده‌اند. **پلوتارک**، **استرابو**، **هرودوت**، **کسنوفون**، **کتسیاس**، **اشیل**، و دیگران در این‌باره روایاتی دارند.[۹۷]

امّا **کیتل** می‌گوید این رفتاری بوده که هخامنشیان در مقابل ملّت‌هایی می‌کردند که بر علیه آنان وارد جنگ شده و یا به شورش اقدام می‌کردند. ورنه جز در این صورت، سیاست خوش‌رفتاری و آزادی در دین و عقاید، یکی از ارکان حکومت هخامنشیان بوده است.[۹۸]

۴۵. این تساهل هخامنشیان، در زرتشتیان نبود. از نظرگاه آنان راه راست در جهان یکی بود. بَغان‌پرستی و شرک بیراهه بود و باید برافتد. به‌همین جهت چون هخامنشیان از روی سیاست، شرک را تحمّل نمی‌کردند. بت‌پرستی و توجّه به تندیسه‌ها از دیدگاه دین زرتشت محکوم بود.[۹۹]

اَهورامَزْدا یک خدای مجرد و بی‌زمان و مکان در دین زرتشتی بود، امّا اَهورامَزْدای هخامنشی این تجرّد را نداشت و هرگاه بپذیریم که نقشی به‌عنوان شناخته شدهٔ **فْرَوَهْر** Fravahr، نقش و نگاره و تندیسهٔ اهورمزداست به‌وسیلهٔ هخامنشیان، درمی‌یابیم که خداوند جوهری و مجرّدگاتایی، در دستگاه دینی هخامنشی نوعی هستی بت‌گرایانه یافته است و این پلی است که به عصر ساسانیان می‌پیوندد و **اَهورْمَزْد** در مکتوب‌های پهلوی به شمایل یک شاه نموده می‌شود که بر تخت نشسته و با همسرش سپندارمذ دست در گردن داشته و پسران و دخترانش پیرامون وی قرار دارند [روایت پهلوی، بخش ۲ و ۸، اَرت یَشْت]. در بخش‌های گذشته اشاره شد که این نظر نمی‌تواند صحیح باشد که نقش فْرَوَهْر را از اَهورامَزْدا بدانیم.

به هر حال از زمان **اردشیر دوم** به بعد، تندیسه و پیکره و نقش برجستهٔ خدایان هخامنشی مشهود است. هم‌چنین به روی سکه‌ها، چنین نقوشی دیده می‌شود. از دیگرسو، ساختن معابد و پرستش‌گاهها نیز از عصر **اردشیر دوم** معمول شد. در صدر دین زرتشتی، هیچ‌کدام از این شیوه‌ها جایز نبود و هنوز زرتشتیان به ساختن معابد نپرداخته بودند. **هرتسفلد** معتقد است که هخامنشیان برای انجام مراسم ستایش و نیایش، معابدی داشته‌اند که هنوز کشف نشده است. در پاسارگاد، کنار آرامگاه **کوروش**، در نقش رستم و در تخت جمشید تاکنون معبدهایی که به‌وسیلهٔ هخامنشیان ساخته شده، محفوظ مانده است، و این معابد را باید جدا از چهارستون‌های کوچک و متداولی دانست که برای افروزش آتش بنا می‌کردند و آتشگاه، خوانده می‌شد. در پاسارگاد ساختمان یک معبد مستطیل شکل به طول ۷۲ و عرض ۴۰ و ارتفاع شش متر بر روی تپه‌یی کشف شده، علاوه‌بر این

اختلافات، از نظرگاه واژه‌شناسی و لغات، در گاثاها و کتیبه‌ها، ناهماهنگی‌های بسیاری به نظر می‌رسد و در گذشته دربارهٔ عدم وجود نام **زرتشت** در عصر هخامنشی و این که هخامنشیان وی را نمی‌شناختند و مسایل دیگر بحث و گفت‌وگو شد.

با چنین وضعی است که بسیاری از محقّقان برآنند که هخامنشیان را نمی‌توان زرتشتی دانست. و هم‌چنین کسانی از محقّقان نیز هستند که آنان را با دلایل ارائه شده، زرتشتی می‌دانند. امّا راه سوم و طریق توجیهی دیگری نیز هست که بدان اشارتی شد و آن است که عقاید و افکار زرتشتی که در زمان هخامنشیان تبلیغ و تبشیر می‌شد، در هخامنشیان نفوذی کیفی داشت و آن چه که بدانها اشاره شده و مورد تحقیق قرار می‌گیرد، اثرات همان نفوذ است، ورنه بعید به‌نظر می‌رسد که شاهان هخامنشی رسماً دین زرتشتی را پذیرفته باشند.

دین هخامنشیان تا زمان **کمبوجیه**، دینی ویژهٔ خودشان بود و مربوط می‌شد به اقوام ایرانی آریایی. البته تأثیرات دین مردم مصر و بابل و طوایفی دیگر بر آنان کم‌وبیش آشکار است. از دیگرسو به سخت‌گیری در امر دین با نظری موافق نمی‌نگریستند و برخلاف نظر بعضی از خاورشناسان که معتقدند اینان زرتشتی بودند، زرتشتی نبوده و گویا دین زرتشت در آن سامان که هخامنشیان حکومت تشکیل داده بودند هنوز شناخته نشده بود و هیچ‌گونه اثر و اشاره و مدرکی که کوچک‌ترین روزنه‌ای بر تأثیر معتقدات زرتشتی در آنان نشان دهد وجود ندارد. در روش تدفین کوروش و آرامگاه او و تندیسهٔ او در پاسارگاد با تاج مصری و بالهای آشوری که در هیأت خدایان پرداخته شده، دلیل روشنی بر این امر است.[۱۰۰]

آرامگاه **کوروش** تا اندازه‌یی که قدر یقین حاصل کند، نشان‌دهندهٔ اختلاف معتقدات دینی وی و مرسوم در زمان اوست با معتقدات دینی **داریوش**. چنانکه مورّخان باستان نوشته‌اند در آرامگاه کوروش پله‌های بسیاری وجود داشته که به‌صفهٔ اصلی منتهی می‌شده است. به روی ورقه‌یی از طلا، تابوت به گوهر آراستهٔ

کوروش قرار داشته با مقادیری زینت‌آلات پربها. مغان یا کاهنانی موظّف و وظیفه‌دار بودند تا در انجام مراسم قربانی و دیگر رسوم، نگاهبان آرامگاه بوده و هر ماهه جهت درگذشته اسبی قربانی کنند. کوروش اصولاً نامی از **آهورامَزْدا** نبرده و در اعلامیهٔ بابل، خود را معتقد **مَرْدوک** خدای بابلی معرفی کرده. در مقابل این مقبره، آرامگاه داریوش و شاهان پس از او، تا جایی که کاوش‌های باستانی و مدارک قدیم نشان می‌دهد، بسیار ساده و فاقد هرگونه اشیاء پربها وگوهرها و زر و سیم بوده. **استرابو** و **آریستوبول** هر دو توصیف آرامگاه کوروش را نقل کرده‌اند.[۱۰۱]

امّا **کورتسی** خبری دیگر دارد که برخلاف روایات و توصیف فوق می‌باشد که به‌موجب آن در آرامگاه کوروش فقط سپر و دو کمان سکایی وجود داشته است.

hist. Alex. X, 1/5: 30-32

٤٦. تخریب معابد و پرستش‌گاهها از زمان **کمبوجیه** پیش می‌آید. به همین جهت است که بعضی از محقّقان میان سیاست دینی کوروش و کمبوجیه اختلافاتی قایل شده و این اختلاف را به دیگرگونی‌هایی در شیوهٔ دینی‌شان گسترش می‌دهند. اینان معتقدند که کوروش بدان علّت نسبت به ادیان دیگر نظر خوش و موافقی داشت که آن ادیان و مذاهب در مقابل دین خودش پیشرفته و قابل اعتبار بودند، ــ و **کمبوجیه** بدان انگیزه در مصر به ویران ساختن معابد و پرستش‌گاهها پرداخت که تندیسه‌ها و شمایل خدایان مصری از حیوانات و تجسّم جانورانی بود که در نظر وی نفرت‌انگیز بود و در عوض از یهودیان حمایت می‌کرد و معبد الفانتین آنها را ارج و احترام می‌نهاد و احیاناً تمایلی نسبت به این دین داشت.[۱۰۲]

کوشش برخی از محقّقان معطوف به این موضوع که حیات دینی عصر هخامنشی را زیرنفوذ دین یهود قرار دهند، موردقبول واقع نشده و طرفدارانی ندارد. از دیگرسو حیات دینی عصر هخامنشی فقیر یا ابتدایی نیز نبوده است و اصولاً میان شیوهٔ اندیشگی آریایی‌ها با یهودیان به هیچ‌وجه سازشی نمی‌توانست

وجود داشته باشد. امّا دربارهٔ این که در سدهٔ پنجم و چهارم پیش از میلاد، دین یهودی از ادیان ایرانی بسیار متأثّر شده، اغلب محقّقان اتّفاق‌نظر دارند. البته این بحثی جداگانه دارد که در این مقال نمی‌توان مطرح کرد. امّا ناگزیر در این پژوهش بدان اشاراتی خواهد شد.

کمبوجیه در مصر نسبت به بعضی از معابد سخت‌گیری کرد. این بدان علّت بود که نیروی معابد و کاهنان را درهم شکند و از سوی دیگر وضع مالی خود را سر و سامان بخشد.[۱۰۳]

امّا سه معبد آزادی عمل داشتند و درآمد خود را حفظ کردند. امّا بعدها، کمبوجیه تساهل لازم را نشان داد و به موجب مدرکی که دردست است و کتیبه‌یی که بر روی مجسمهٔ واتیکان منقور می‌باشد، به سایر معابد نیز آزادی‌های اوّلیه برگردانیده شده.[۱۰۴]

چون سُلطهٔ کمبوجیه بر قسمت اعظم مصر مسلّم شد، دیری نپایید که مصریان علیه فرمانروایی ایرانیان به شورش‌هایی پرداختند. تخریب معابد و ویران کردن پرستش‌گاههای مصری مقارن با همین شورش‌هاست، ورنه با احساسات مذهبی و مسایلی از این‌گونه نسبت ندارد. هخامنشیان در مورد مذهب و عقاید توده، مدارا و سهل‌گیری داشتند، امّا نسبت به شورش‌کنندگان، از این تساهل دست می‌کشیدند. به گمان قوی، اشاراتی به تخریب معابد در کتیبهٔ **خشایارشا**، نیز مشمول همین وضع است. **کمبوجیه** می‌خواست نفوذ معابد و کاهنان را بر مردم کم کند و از این راه با سهولت بیشتری، شورش‌ها را خاموش کند.

در این جا نظرات ناروا و بغض‌آمیزی که **هرودوت** روایت کرده و داستان‌هایی مشحون از دیوانه گری به کمبوجیه نسبت داده که کاهنان را آزرده و **گاو مقدّس آپیس** را کشت و مقبره‌اش را ویران ساخت، دروغ است.[۱۰۵]

امّا هیچ یک از منابع و مدارک مصری، روایات مورّخان فوق را تأیید نمی‌کند، بلکه به خلاف آن است و بعد از هخامنشیان جعل شده است. مطابق با گفتهٔ مصریان در همان زمان، گاو مقدّس آپیس در سال ششم سلطنت کمبوجیه

مرد و کمبوجیه تابوتی که با نام خودش با عناوین شاهانهٔ معمول منقور بود، از سنگ یک پارچهٔ سماق خاکستری رنگ هدیه کرد. سنگ یادبودی به همراه این تابوت هدیه است که کمبوجیه را در لباس شاهانهٔ مصری مجسّم ساخته. در این یافته‌های کهن مصری، احترام کمبوجیه به دین و آیین‌ها و رسوم مصری و تشریفات ویژه‌یی که برای مرگ آپیس انجام داده، آشکارا روشن است.[۱۰۶]

بسیاری مدارک دیگر نیز در تأیید این امر است که به‌موجب آن شرح کارهای نابخردانه و ظلم کمبوجیه از طرف مورّخان یونان و روم که به مآخذشان اشاره شد، ناراست و مغرضانه است. وی برای مرگ آپیس "گاو مقدّس" آن‌چنان مراسم و آیین محتشمانه‌یی برپا کرد که مصریان در همان زمان در کتیبه‌ها ذکرش را آوردند. گاو آپیس در زمان وی به مرگ طبیعی مرد و گاو دوم مدّت‌ها پس از وی. در همان سنگ آهک یادبودی که همراه با تابوت سنگ سماق است، وی با لباس شاهانهٔ مصری در مقابل جانور مقدّس به احترام زانو زده است.

"**اوجاگوروسنت**" در همان زمان کاهن معبد سائیس بوده و درضمن سِمَت دریاسالاری ناوگان شاهی مصر را عهده‌دار بوده است. **پُزِنو** Pozener (کتاب اخیرالذکر ص ۱۷۱ ـ ۱۶۷) دربارهٔ کتیبهٔ بازمانده از وی تحقیقاتی کرده. نوشته‌های وی بدون تحریف و منطبق با واقعیت است. وی این مطالب را در زمان **داریوش** نوشته و به همین جهت تحت فشار نبوده تا از فاتح پیشین این چنین یاد کند که در کتیبه منقور است. وی شرح داده است که کمبوجیه با سپاهی عظیم از ملّیت‌های گوناگون به مصر درآمد و در آن خطّه به شاهی نشست و کاهن و دریاسالار را مقام مهتر پزشکی و مباشرت کاخ‌ها سپرد. کاهن معبد سائیس عناوین خدایی که برای فرعون‌ها و شاهان مصری برقرار بود، به کمبوجیه نسبت داد و چون سربازان در معبد سائیس فرود آمده بودند به شاه شکایت کرد. شاه هخامنشی دستور داد تا معبد از سربازان تخلیه شد و خود در معبد به عبادت خدایان و قربانی پرداخت و فرمود تا منابع درآمد معبدهایی که کاهنانش از در اطاعت درآمده بودند صیانت و حفظ شود و انجام مراسم و شعایر دینی به آزادی

از سوی مردم برقرار باشد. "**اوجاگوروسنت**" کمبوجیه را مردی پرهیزگار و معتقد معرفی می‌کند و یادآور می‌شود که رفتار نابهنجار سربازانش خواست و تمایل وی نمی‌بود.[۱۰۷]

البته این مبحث بدان سبب نبود که نادرستی اخبار و روایات مورّخان یونان و روم دربارهٔ بد نشان دادن هخامنشیان و وقایع تاریخی و تحریفات‌شان نشان داده شود، چون در کتابها و مقالات یاد شده، به‌روشنی و وضوح در این زمینه حاصل تحقیقات در معرض مطالعه می‌باشد ــ و بدان علّت بود که سیاست دینی **کمبوجیه** و گرایش‌های نادرستی که به وی نسبت داده‌اند روشن شود. میان سیاست کمبوجیه و **کوروش** و **داریوش** تفاوت‌های محسوسی در تساهل دینی وجود نداشت. امّا تخریب معابد و یا سخت‌گیری‌هایی در این امر، بدان سبب روی می‌داد که اقوام و ملّت‌های زیر فرمان به شورش و نافرمانی برمی‌خاستند. از دیگرسو، کوروش و کمبوجیه به دین زرتشتی نه‌گرایشی داشتند و نه در این زمینه نکاتی موجود است که بدانها اتّخاذ سند شود، و شاید هنوز چنانکه بایستی در آن خطّه‌ها، دین زرتشت تبلیغ و شناسانده نشده بود.

مسألهٔ دیگر دربارهٔ **کوروش** و **کمبوجیه**، سیاست آنان است نسبت به یهودیان. کوروش معبد اورشلیم را تجدیدبنا کرد. اصولاً گذشته از سیاست عمومی هخامنشیان راجع به اقوام و ادیان، چه‌بسا که کمبوجیه و دیگر شاهان، از وجود یهودیان برای حمله و حکومت و تسخیر مصر استفاده کرده باشند. امّا آیا این نظر موافق کمبوجیه نسبت به یهودیان، مبتنی‌بر چه اسنادی است. اغلب به نامه‌های یهودیان ساکن در الفانتین اشاره می‌شود.[۱۰۸]

تاریخ این نامه ۴۰۷ پیش از میلاد است. به موجب آن پیش از حمله و تصرّف مصر به وسیلهٔ کمبوجیه، معبد یهودیان در الفانتین به دستور کمبوجیه ساخته شده است و هنگامی که معابد مصری ویران شد، از تخریب معبد یهودیان صرف‌نظر گشت. مسأله بسیار روشن است. این مصریان بودند که شورش کردند و نافرمانی‌شان موجب تخریب معابد شد. یهودیان شورشی نکردند و به شاهنشاه

ایران وفادار ماندند و معبدشان ویران نشد، چنانکه برخی از معابد مصری نیز که فرمانبُرداری کردند، معابدشان و امتیازها و درآمدها و رسوم و شعایرشان محفوظ ماند. پس عدم ویرانی معبد یهودیان الفانتین، به هیچ وجه مربوط به این نظر نیست که کمبوجیه تمایلی به دین یهود داشته است و درواقع نمی‌توان اصولاً برپایهٔ چنین امری، چنان نظری سست ارائه کرد. از دیگرسو نمی‌توان به قدر متیقّن بر آن شد که در عصر و روزگار کوروش تأثیرهای متقابلی میان دین‌های زرتشتی و یهودی صورت گرفته باشد، چون در آن زمان، دین زرتشتی هنوز در جنوب و غرب ایران نفوذ نکرده و انتشار نیافته بود.[۱۰۹]

امّا در این زمینه که بابلیان در زمان اسارت در بابل، بر اثر برخورد و مؤانست و مجالست با ایرانیان، با عقاید دینی ایرانی و احیاناً زرتشتی آشنایی پیدا کردند، حرفی نیست، چون در این مواقع خواه ناخواه تأثیرات و آشنایی به‌وجود خواهد آمد.[۱۱۰]

۴۷. دیگر بار اشاره می‌شود که دو نظر دربارهٔ دین هخامنشیان، دایر بر این که محقّقاً زرتشتی بوده‌اند و به‌طور محتوم دین زرتشتی نداشته‌اند، هیچ کدام موردقبول ضمنی و قطعی نمی‌تواند قرار گیرد، بلکه جمع و تلفیقی است میان این دو نظر، ــ به این مفهوم که از زمان **داریوش** به بعد دین زرتشتی در مناطق زیر نفوذ مادها و هخامنشیان نفوذ بیشتری یافت و بنا به عللی که گذشت، از عصر داریوش به بعد، هخامنشیان بنا به عللی نسبت به این دین موافقت‌ها و گرایش‌هایی نشان داده و از اصول عقاید و پاره‌یی از رسوم این دین اخذ و اقتباس‌هایی کردند، بدون آنکه رسماً آن را بپذیرند. درواقع هخامنشیان خواسته یا ناخواسته، از درهم‌آمیزی دین خود با دین زرتشتی و دین‌های دیگر، روشی نوین به‌وجود آوردند که با همکاری مغان، بعدها به نام دین زرتشتی موسوم گردید.

امّا در این بند، به ذکر این نکته پرداخته می‌شود که محقّقان ویران‌کردن معابد را به‌وسیلهٔ **گئومات مغ** و مرمّت آن به فرمان داریوش را چگونه توجیه می‌کنند، با

آنکه در مورد **کمبوجیه** و **خشایارشا** مطالبی در همین زمینهٔ مشابه گذشت.

در اخبار **هرودوت** می‌خوانیم که ایرانیان معبد نداشتند و از برپا کردن معابد کراهت داشتند و نزد آنان شگفت بود که از برای خدایان چهره بسازند یا بت و تندیسه برپا کنند. به همین جهت توجیه می‌شود که **گئومات** بر اثر تعصّب مذهبی، دستور داد معابد ملل تابعهٔ ایران را که آزادی عمل در امر دین داشتند، ویران کنند. امّا داریوش بنا بر مصالح کشوری و سیاست ویژه، جهت جلب‌نظر آنان و دلجویی، دستور داد تا آن معابد را دوباره بنا کردند.[۱۱۱]

۴۸. در این جا موضوعی به صورت یک مسأله باقی مانده و خودنمایی می‌کند و صورت ابهامی به چه گونگی آیین‌های ایرانی می‌دهد. این موضوع دربارهٔ وَندیداد *Vandidad* است یا به‌صورت درست‌تر [وی ـ دَئِوْ ـ داتَه *vi-daevo-dâta*] و امروزه «وستا» را به پنج بهره، بخش کرده‌اند، به این صورت: یَسنا، ویسپَرَد، یَشت‌ها، خُرده «وستا»، وَندیداد: این پنجمین بخش، شکل ویژه‌یی داشته و آداب و عادات و رسومی را ارائه می‌دهد که نه با دین و آیین ایرانیان پیش از زرتشت سازش و مناسبت دارد و نه با رسوم و دین زرتشتی و نه با عادات و شعایر آریاهای اوّلیه. امّا چرا در کتابی مدوّن شده و به‌صورت جزیی پایدار و خدشه‌ناپذیر از «وستا» باقی مانده است؟.

مردم بومی ایران، در قبایل گوناگون کم و بیش دارای عادات مذکور در وندیداد بوده‌اند. یا این آداب و رسوم کلّاً با آداب مغان (= مجوس) هماهنگی داشته و یا مقداری از آنها با رسوم مغانه یکی بوده است. به هر حال مغان پاره و برخی از این رسوم را که مورد تأیید و عمل‌کرد خودشان بود پشتیبانی کرده و پس از آنکه اجباراً و در صورت ظاهر دین زرتشتی را پذیرفتند، به نام رسوم و معتقدات زرتشتی، این مراسم را اشاعه داده و به موجب وندیداد مشاهده می‌کنیم که مجازات‌ها و کیفرهای سختی جهت کسانی که بدانها عمل نکنند وضع شده است.

در زمان ساسانیان و هم‌چنین بنا به سوابق، پیش از آن، هنگام تدوین و تألیف اوستا، مغان این عقاید و رسوم را چون اصول عقاید و دیگر معتقدات خود وارد اوستا کردند. مراسم موردنظر با آمیخته‌یی از مسایل و موضوع‌های دیگر شامل کتابی شد که به وندیداد یا قانون ضد دیو شناخته می‌شود. پس از سقوط ساسانیان و از میان رفتن مجدّد اوستا و بعداً پیدایش روش تفتیش عقاید که چون زمان ساسانیان به گونه‌یی دیگر رواج یافت به‌ویژه زرتشتیان، زبان و فرهنگ اوستا کم‌کم فراموش شد. امّا طبیعی است که از دین آنچه که صورت مناسک و مراسم و شعایر و احکام عملیه دارد، دیرتر از میان می‌رود و پایداری می‌ورزد. بدین جهت در حفظ وندیداد کوشش بیشتری شد و برابر با قراین و روایات، تنها جزیی از بیست و یک کتاب اوستای تدوین شدهٔ عصر ساسانی است که باقی مانده و از تقدس و حُرمتی بسیار برخوردار است.

وندیداد حاوی مسایلی است در آداب و رسوم که در قسمت‌های گذشته نشان داده شد با رسوم زرتشتی نه آنکه مغایر، بلکه مخالف و ضد است و می‌تواند از مردم اوّلیهٔ ساکن فلات باشد. مردمان فلات از لحاظ فکر و فرهنگ دینی ــ با مردمان آسیای مرکزی قرابت داشتند. از طریق روایات نویسندگان یونانی، دربارهٔ مردم آن روزگار (معاصر همان نویسندگان) در کناره‌های جنوبی دریای سیاه، مردمی ابتدایی زندگی می‌کردند که رسوم‌شان در معرض هوای آزاد قراردادن مردگان و دیگر رسوم ــ با آیین‌های وندیداد همانندی‌های بسیار دارد. میان دربیکی‌ها Derbicie رسم بود که افرادی را که سن‌شان از هفتاد تجاوز می‌کرد، می‌کشتند و می‌خوردند و شاید که این رسمی توتمیک بوده است. پیرزنان را خفه کرده و در خاک می‌کردند. کاسپی‌ها مردمی بودند که در روزگار باستان، نام‌شان به دریای گرگان داده می‌شد و دریای خزر به موجب نقل **هرودوت** [IV-40/I, 2.2] دریای کاسپین خوانده می‌شد. این مردم، کسانی را که سالیان عمرشان از هفتاد می‌گذشت، رها می‌کردند تا از گرسنگی بمیرند. آنگاه نسای آنان را در بلندی کوه یا دشت می‌نهادند، هرگاه آن نسا طعمهٔ کرکس می‌شد، متوفّا

خوشبخت و در زندگی بعدی سعادتمند به‌شمار می‌رفت. هرگاه جسد طعمهٔ سگ‌ها و یا جانوران وحشی دیگر می‌شد، تا اندازه‌یی خوشبخت بودند. امّا هرگاه نسایی طعمهٔ جانوران نمی‌شد، بدبخت بوده و سرنوشت شومی در انتظارش بود.[۱۱۲]

در بلخ نیز چنین رسومی تا زمان تاخت و تاز **اسکندر** وجود داشت، در همان سرزمینی که **زرتشت** ظهور کرد و بر علیه چنین رسومی مبارزه کرد. پیران از کارافتاده را زنده زنده مقابل سگان می‌انداختند و این سگ‌ها نزدشان تقدّسی داشت و به لقب (مأموران دفن) خوانده می‌شدند و وجود توده‌های فراوان استخوان درون دیوارها، شاهد به خاک سپردن و نوعی تدفین بیرحمانه یا نوعی اَسْتودان کردن است که **اونیسیکریتوس** و **استرابو** از آن یاد کرده‌اند.

این رسوم و بسیاری دیگر از آدابی که هراس‌آور و به نظر بسیار خشن است و میان این اقوام و قبایل جاری بوده، شرح‌شان دقیقاً در وندیداد برای ما باقی مانده است. چنین آدابی که همراه با سحر و جادو و جادوی تقلیدی است، به‌شکل گسترده‌تری میان سومریان نیز رایج بوده که اینان نیز از آسیای مرکزی به بین‌النهرین کوچ کرده بودند.

شکل کهن آیین مغان یا مجوس را در وندیداد می‌توان یافت. در نظر آنان خدایان حقیقی وجود نداشتند و آن چه که موردتوجّه بودند کثیری از عناصر شریر و دیوان بدکار و جنّ و پری و جادوگران سیاه کار محسوب می‌شدند که همواره زندگی عامهٔ مردم را مورد تهدید و آزار قرار می‌دادند. برای برحذر بودن از ایذاء و شر آنان، باید مراسم و آداب ویژه‌یی اجرا می‌شد. جایگاه آنان در شمال فرض بود و از همان سو، این مردمان مورد صدمهٔ دشمنان نیز واقع می‌شدند. پس از آنکه ایرانیان به فلات وارد شدند، جای شگفتی نیست که خدای مورد توجّهی چون **ایندرا** Indra که خدای توفان و تندر بود، در شمار دیوان قرار گرفت [XIX-43/X, 9] چون اثرات وجودیش ویرانی و ترس بود. اغلب این دیوان و عناصر شریر، دارای نام و نشانی نیستند و شرور و بیماری‌ها و آفات طبیعی و بلایا و مصایب می‌باشند: "نابود شو، ای دیو دروج نابود شو، ای دیو چهر، نابود شو،

ای دیوزاده نابود شو و به باختر (Apâxtra شمال) نابود شو... تو را ای بیماری نفرین می‌گویم، تو را ای مرگ نفرین می‌گویم، تو را ای تب "تَفْنو Tafnu" نفرین می‌گویم [وندیداد XX,7/VIII, 27] در وندیداد نظایر این جملات و آیات و نفرین‌نامه‌ها بسیار است. با شدّت وحدّت عناصر شرّ و دیوانی که تجسّم بدی‌ها هستند نفرین و لعن و طعن می‌شوند. امّا این دیوها همیشه بی‌نام نمی‌باشند، بلکه با نام و نشان نیز خوانده می‌شوند و هرکس که بیشترین نام دیوان را بداند و آنها را با لعن و نفرین دور براند، بیشتر در امان خواهد بود هم‌چنین کسی که نام‌های خداوند و امشاسپندان را یاد کند، از گزندشان ایمن می‌شود. [XI,9] دیو خشم [= اَئِشْمَه Aešma] از همهٔ این دیوها خطرناک‌تر است. دیوی جلو باران را می‌گیرد XIX, 40 سْپِنْجَغْرَ Spenjaγra، دیوهایی هستند که چون موی و ناخن بریدهٔ کسانی را بیابند، ربوده و از آنها شپش می‌پرورانند تا خوراک و گندم و پوشاک را بخورند و در این‌باره قوانینی سحرگونه و بسیار آمده است [XVII/2-11] این قوانین شِداد و غِلاظ بسیار است و به وسواس و جنبه‌های غیرعملی درکیفر می‌رسد. در هر فصلی آنقدر دیوان به نام خوانده و نفرین می‌شوند که آدمی گمان می‌برد در فضا دیوان و جنیان و شیاطین موج می‌زنند* [XIX, 43].

دیوان دیو، یا مهتر همهٔ این دیوان آنگرَمئینیو Angra-mainyu "اهریمن" به‌معنی کسی که مینو و سرشت بد دارد. همهٔ زشتی‌ها و بدی‌ها و آفرینش بد و زیان رساننده و جانوران زهردار و آسیب‌رسان و دانه‌بر و حشرات را او آفریده بود. به‌همین جهت یکی از فرایض مغان یا مجوسان، کشتن این جانوران بود که نمایندگان زمینی اهریمن محسوب می‌شدند. در زمین‌هایی که چنین جانورانی

* برای پژوهش دربارهٔ این جهان پر از دیو و جنّ و پری و ارواح خبیثه و جادوگری‌های بسیار هراس‌آور و راههای مبارزه با آنان و روش‌های تسخیر دیو و جنّ و پری و جن‌گیری و درمان‌های جن‌زدگی، نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد در چهار مجلّد از نگارنده، تهران ۱۳۷۶ جلد اوّل: مقدّمه. نیز مدخل وندیداد و دَئِوَ/دیو در جلد چهارم و دوم دانشنامهٔ ایران باستان از نگارنده در مجموعهٔ پژوهش‌های ایران‌شناسی.

زندگی و زیست می‌کردند، از بدترین زمین‌ها به‌شمار می‌رفت. باید لانه و سوراخ چنین جانورانی "Xrafstra **خْرَفْسْتْرَ**" ویران و نابود شده، و هر مؤمنی وسیله وافزاری داشته باشد که به وسیلهٔ آن جانوران موذی را بکشد و این‌افزار نیز **خْرَفْسْتْرَغْنَه** Xrafstraγna نامیده می‌شد [X.5 III, 10, 22 **هرودوت**، کتاب اوّل، بند ۱۴۰] سحر و جادوی مجوسی جهت درمان بیماری‌ها یا مراسم تطهیر، به‌ویژه تطهیر برای پاکی از آلودگی و تماس با بدن مرده و غسل مسّ میّت بَرِشْنوم" به اشکال شگفتی در شمار فرایض دین مجوسی بود [XIX, 24/IX, 11] سمج‌ترین و ترسناک‌ترین دیوان، دیونِسا یا دروج مردار و لاشه یا **دْروخْش‌نَسوش** Druxš.Nasuš بود. در وندیداد، وسواسی‌ترین و موحش‌ترین قوانین، برای پرهیز و دوربودن از این دیو آمده است. مراسمی در تطهیر کسانی که دست به بدن مرده زده باشند، در دین مجوسان پیچیده و سخت است. هم‌چون که کسی می‌مرد، دیونِسا یا مردار، در فضای اطراف مرده حضور داشت و می‌کوشید تا اطرافیان و کسان مرده را سخت بیازارد. خود لاشه، تجسّم محض دیونسا بود و هر نوع تماسی با آن موجب می‌شد که دیو لاشه در بدن آن شخص نیز حلول کرده و ناپاکش سازد. در اغلب فصول وندیداد، مراسم و آداب شگفت‌انگیز و سخت و خشنی جهت تطهیر این کسان و بیرون راندن دیونسا از تن‌شان مندرج است. مرده نباید خاک یا آب یا آتش را آلوده می‌کرد. به آب افکندن یا دفن کردن یا سوزاندن لاشه از گناهان بی‌توبه بود که مجازات‌های بسیار خشنی در پی داشت. لاشه را لازم بود تا در بلندی کوهها قرار داده و با ریسمان و میخ سر و پاهایش را به زمین می‌بستند تا سگان و گرگان و پرندگان لاشه‌خوار آن را خورده و فقط استخوان را باقی بگذارند. آنگاه استخوان‌هارا باید در استخوان‌دان "اَسْتودان" قرار دهند و در این هنگام است که دیونسا دیگر نمی‌توانست آسیب برساند.

به ترتیب فصول وندیداد، به آیین‌های مجوسی در کتاب وندیداد یا قانون ضد دیو مروری کنیم. شماره‌های دست چپ، شمارهٔ فصول و اعداد سمت راست، شمارهٔ آیات یا بندهاست:

اندوه و غم در سرزمین‌هایی شایع است که لاشهٔ انسان و سگ دفن شده باشد ۳/۸ ــ بدترین سرزمین‌ها جاهایی است که سوراخهایِ بی‌شمار جانوران اهریمنی وجود داشته باشد ۳/۹ ــ کسی بیشتر می‌تواند موجبات خرسندی زمین را فراهم کند که بیشترین قبر یا گورهایی را ویران کند که لاشهٔ انسان یا سگ در آن دفن باشد ۳/۱۲,۱۳ ــ کیفر چنین مردی آن است که وی را در بیابانی، در یک برج زندانی کنند و با وضع حقیر و خوراک و پوشاکی در حداقل و کثیف زنده نگاه دارند تا به سن کهولت و ناتوانی (در حدود ۷۵ سالگی) برسد، آن‌گاه دژخیمی باید وی را به بلندی برج برده و سرش را ببرد و لاشه‌اش را به پایین افکند تا طعمهٔ لاشه‌خواران شود. ۲۰ ـ ۳/۱۵ ــ در سرمای سخت لازم بود تا طی تشریفاتی، لاشه‌ها را در زمین اتاقک‌هایی ویژهٔ "کَتَه Kata" نگاهداری کرده و به هنگام مساعد، پس از دو سه ماه، لاشه را درآورده و طعمهٔ لاشه‌خواران کنند. هرگاه کسی در این شرایط لاشه را در کَتَه کرده و به هنگام از کَتَه به‌در نمی‌آورد تا مراسم معمول را انجام دهد و یک سال این امر به عهدهٔ تعویق می‌افتاد، مجازاتش دو هزار ضربهٔ تازیانه بود. هزار ضربه تازیانهٔ معمولی و هزار ضربه با شلاقی که به آهن‌های تیز و برنده مسلح بود. هرگاه دو سال می‌گذشت، برای همیشه از جامعه طرد شده و گناهش در دو جهان غیرقابل بخشش بود ۳۹-۳/۳۷ ــ دفن مردگان حتا از قتل نفس نیز گناهی بزرگتر است ۳/۴۱ ــ کسی که پیمان می‌شکست، نزدیکان و منسوبان طبقه اوّل وی تا سیصد پشت، مشمول گناه وی می‌شدند ۴/۵ ــ فصل چهارم دربارهٔ همین مسألهٔ اخیرالذکر است و تا هزار سال این امر توسعه یافته و ضربات تازیانه در حدّ سرسام‌آوری بالا می‌رود. روزه‌گرفتن در قوانین وندیداد، از گناهان بزرگ و مستوجب کیفر و مجازات در هر دو جهان است. ساده‌ترین مجازات برای روزه‌گیر آن بود که وی را از ارتفاعی به بلندی یک صد قد آدمی به پایین پرتاب می‌کردند، چون در اثر گرسنگی با دیو مرگ آشتوویذُتو Asto-Viδotu همکاری کرده بود ۵۲-۴/۴۹ ــ (کتاب سد در /۸۳) فصل پنجم کتاب نیز

اغلب دربارهٔ کیفر و مجازات و تطهیر کسانی است که جسد را دفن کنند یا لمس نمایند. این قوانین در کمیّت و شدّت و کیفیت، به سر حد وسواس و تشویش می‌رسد و با کمال تأسّف به‌موجباتی که یاد آنها گذشت، وارد اوستا و به عنوان رسوم زرتشتی معرفی و شناخته و دین زرتشت را گونه‌یی دیگر معرفی کرد.

هرگاه زنی کودک مرده به دنیا می‌آورد، در حصاری دور از آب و آبادانی و مظاهر زندگی زندانی شده و به او آمیختهٔ خاکستر با شاش گاو می‌خوراندند یا در رَحِمش می‌ریختند و نُه شبانه روز بدین طریق زندگی می‌کرد. آنگاه خود و لباس‌هایش را با شاش گاو تطهیر می‌کردند ۵/۴۵-۵۶ ــ کودک مرده به دنیا آوردن درحقیقت از نظرگاه مجوسان، عملی شیطانی و منسوب به دیوان بود. هرگاه کسی به روی جسد یک انسان تحت هر شرایطی، تکه پارچه‌یی هر اندازهٔ کوچک و ناچیز که می‌انداخت، تا پایان عمر هم از جامعه طرد بود و هم پارسا شمرده نمی‌شد و روانش به اهریمن تعلّق داشت که پس از مرگ در سرزمین تاریکی برایِ جاودانْ مخلّد می‌شد، ۵/۶۱-۶۲ ــ فصل ششم نیز دربارهٔ شعایر و مراسمی است که با جسد مردگان انجام شده و کیفرهای سخت و طاقت‌فرسایی که در مورد نقض سنّت‌های مجوسان وضع شده است. مقداری از فصل هفتم نیز دربارهٔ لاشهٔ مرده آدمی است و دیو نَسو Nasu یا دروج لاشه. هم‌چنین دربارهٔ طبابت و دوباره مطالبی در باب زنی که کودک مرده بزاید. فصل هشتم نیز دربارهٔ مراسم حمل جسد مرده و شرایط آن است. غسل تطهیر مرده‌کشان و مشایعت‌کنندگان باید با شاش گاو یا گوسفند انجام شود. در این فصل به مراسم **سگ دید** اشاره شده است. حضور سگ زرد یا سفید در محل عبور جنازه، موجب می‌شود که دروج نسو یا دیو لاشه فرار کند. مراسم غسل مَسِ میّت باید از شاش گاو یا گوسفند باشد، نه شاش مرد و یا زن. امّا هرگاه مردان و زنان خویشاوند مرده در صورتی که خیتوک دَسی کرده باشند به دنبال جنازه باشند، باید با شاش آنها، مرده‌کشان سر و تن و موی خود را شست‌وشو دهند ۸/۱۳ ــ

چنانکه اشاره شد مراسم تطهیر در این کتاب، وسواس‌گونه و در سرحد خرده‌بینی ویژه‌ای است که به هیچ وجه انسان منشانه و از روی رأفت و مهر نیست، بلکه ترس‌آور و خشن می‌باشد و آدمی می‌پندارد افسانه‌هایی از راز و خیال و اوهام مطالعه می‌کند. در فصل نهم باز هم از مراسم تطهیر و انواع کیفرها و مجازات و کارمزد و حقوق مجوسان و کاهنان گفت‌وگوست. فصل دهم دربارهٔ چگونگی پیکار و مبارزه با دیوان است و سحر کلام مقدّس و تلاوت ادعیه جهت دور راندن دیوان در این فصل مطرح شده و باز هم در سر همهٔ دیوان از دیو نَسو گفت‌وگوست. فصل یازدهم نیز دربارهٔ مراسم تطهیر و دوری از دیوان می‌باشد. فصل دوازدهم دربارهٔ سوگواری و عزاداری در مورد درگذشتگان می‌باشد. در این جا نیز وسواس و تأکید در انجام قوانین و حد و اندازهٔ عزاداری یا مدّت معهود برای طبقات خویشان و نزدیکان گیج‌کننده است. البته باید اشاره شود که در دین زرتشتی عزاداری و سوگواری به‌موجب روایات متواتر و متون و آیات اوستایی منع شده و کرداری اهریمنی است. فصل سیزدهم دربارهٔ سگ و احترام این جانور و کیفرهای سخت و خشنی است که دربارهٔ آزارکنندگان سگ مرعی می‌باشد. فصل چهاردهم، متمّم فصل سیزدهم است و کیفرهایی چون ده هزار ضربهٔ تازیانه برای کسی تعیین شده است که سگ آبی را بکشد. در این فصل هم‌چنین دربارهٔ آتش وافزار و ادواتی که در آتشگاه باید باشد، اشاراتی است. فصل پانزدهم دربارهٔ سگ و زن است. شاید این بسیار شگفت به‌نظر رسد، چون اغلب از ماده سگ و زن در یک ردیف و مقام توضیح شده و بلکه مقام سگ ماده برتر و بالاتر از زن می‌باشد. سقط جنین به موجب این فصل ممنوع است. برای مردی که علیرغم میل زن یا دختری، با وی نزدیکی کرده و او را آبستن کند، مجازاتی درنظر گرفته نشده. هرگاه دختری، غیرقانونی آبستن شود، کسی موظّف نیست در هنگام زاییدن او را پناه داده یا پرستاری کند. امّا هرگاه کسی سگ آبستنی را حتا با صدا بترساند، موجب گناهی شده که بی‌توبه است. فرض و واجب بر هر فردی است که سگ آبستن را پناه داده و

محتشمانه وسایل وضع حملش را فراهم کند و از توله‌هایش تا شش ماهگی پرستاری نماید. استخوان سخت یا خوراک خیلی گرم و یا غذایی که باب میل سگان نباشد، به سگ خوراندن نیز از گناهان کبیره است که بی‌توبه می‌باشد.

فصل شانزدهم دربارهٔ زن دَشْتان Dashtan می‌باشد. دَشْتان [دَخْشْتَه Daxšta] به‌معنی دوران حیض و قاعدگی زنان است. همان رفتاری با زنان و دختران در چنین حالتی باید عمل شود که دربارهٔ سخت‌ترین گناهکاران انجام می‌گرفت. و نجس و ناپاک هستند. در این دوران، چنان است که از دیوان و اهریمنان می‌باشند. دور از آب و آبادانی، با حداقل خوراک که عبارت از نان خشک از جو و آب مختصر باشد لازم بود سر کنند. حتا کسی که برایشان نان و آب می‌آورد، از سه قدمی جلوتر نمی‌رفت. هرگاه کودک بر اثر علایقی، مادرش را در چنین حالتی لمس می‌کرد، نجس شده و باید تطهیر می‌شد. هرگاه زن دَشْتان که وجودش در تسخیر دیوان قرار گرفته، تا نُه روز پاک نمی‌شد، لازم بود تا مراسمی جادویی انجام می‌گرفت که دیوان از تن آن زن بیرون روند. هرگاه مردی زن حایض را لمس کرده و به هر عنوانی با وی تماس می‌یافت، مستحق مجازات تازیانه می‌شد. فصل هفدهم دربارهٔ مراسم بریدن ناخن و موی می‌باشد. هرگاه آدمی بمیرد، بلافاصله دیو نَسو در وی حلول کرده و بدنش نجس می‌شود. هر جزیی که از بدن کسی بریده و جدا شود، چون ناخن، مو، خون و چیزهای دیگر در همین شمار است و مجازات‌ها و کیفرها و آداب و رسومی جادویی برای این اعمال بسیار موجود می‌باشد.

وندیداد مجموعه‌یی در این حد و کیفیت است که بدان اشاراتی شد. قانون‌نامه و شرایع و احکام عملیهٔ مجوسان است و با تمام تأکیدات بلیغی که برای انجام چنین رسومی شد، باز هم‌چون جنبه‌های عملی و انسانیش ناچیز بود، متروک ماند. امّا مکتوب آن به موجب تقدّسی بدون آگاهی از مضامینش در میان زرتشتیان باقی ماند تا همین اواخر که محقّقان به ماهیت و کیفیت آن پی بردند.

۴۹. آیینی راکه **هرودوت** از ایرانیان یا بهتر بگوییم پارس‌ها می‌شمارد، همان آیین تودهٔ مردم و آریایی است. انعکاس روشن این شرایع و باورهای آن و بَغانِ طبیعت، در اوستای متأخّر به‌ویژه در یَشت‌ها نمودار است. این آیین همان مذهب سادهٔ آریایی است که برپایهٔ طبیعت‌پرستی یا دقیق‌تر طبیعت‌ستایی استوار می‌بود که **کلمن** C.Clemen خود دربارهٔ دین‌های پارسیان توصیف کرده.[۱۱۳]

بزرگترین این بَغان، **دیائوس** Diaus یا آسمان نام داشت. شاید بتوان گفت که دیائوس یا آسمان را به نام **آهورا** ـ یا **مَزْدا** نیز می‌خواندند و پس از چندی به‌هر حال دیائوس با ترکیب **آهورامَزْدا** خوانده شد. شاه هخامنشی **آریارَمْنَه** Ariyârâmna می‌گوید:

> سرزمین پارس که من شاه آنم، مردان خوب و اسبان خوب دارد و خدای بزرگ **اَهورْمَزْد** آن را به من بخشود. اهورمزد مرا یاری کرد که شاه این سرزمین شدم.

این عبارت بعدها در کتیبه‌های شاهان به تکرار آمد. امّا پس از آسمان، **میترا** یا **مهر**، بزرگ بَغ دیگر قرار داشت که میان همهٔ آریایی‌ها مقامی بس شامخ داشت.

میترا چون بَغان دیگر آریایی، ایزد طبیعت بود و جلوه‌های گونا گونی داشت. گاه خود خورشید بود و گاه روشنی و فروغ آن که پیش از خورشید تیز اسب "اَئورْوَتْ.اَسْپَه Aurvat.Aspa" از پس البرزکوه می‌شتافت و همهٔ سرزمین‌ها را روشنی می‌داد و ناظر و حامی سرزمین‌های آریایی بود. توصیف وی همراه با صفات و افعال و کردارش در یشت دهم "مهریَشت" آمده است.[۱۱۴]

بهرام "وِرِثْرَغْنَه vereθraγna" ایزدی دیگر بود. ایزد و بَغِ پیروزی که به هیأت‌های گونا گونی در اوستا، در یَشْتی ویژهٔ خود ظاهر می‌شود. به‌صورت گراز تیزدندان دشمنان را تعقیب می‌کند. گاه بَغِ باد است و به‌صورت گاو زرینه شاخ و اسب زرینه گوش، اشتر، میش وحشی، بز نر و سرانجام جوان برومند پانزده‌ساله‌یی درمی‌آید. در جلوهٔ گاو نر یا باد، هستی و موجودیت بغانه‌اش با فَرّ[۱۱۵] شاهی "کْوَرِنَه ـ خْوَرِنَه Kvaem Xvarenah" می‌آمیزد.[۱۱۵]

از جملهٔ بغان نامی دیگر، **تیشْتْریَه** Tištrya، ستارهٔ باران‌زاست که همهٔ طبقات مردم و حتا جانوران و گیاهان در انتظار ظاهرشدن وی بر پهنهٔ آسمان بودند تا باران ببارد. امّا این ستاره ایزدِ باران‌زا، در آسمان با دیوخشکی به نام **اَپَه‌اوشَه** Apauša مدّت‌ها پیکار می‌کرد و گروه ستایندگان با شعری زیبا، در پیروزی می‌ستودندش. داستان لطیف این پیکار در یشت هشتم "بهرام یَشت" آمده است.[۱۱۶] **آپْم‌نَپات** Apam-napât ایزد دیگر آب‌ها نیز از ارزش ستایشگرانهٔ ویژه‌یی برخوردار بود.[۱۱۷]

امّا در دوران هخامنشیان، از میان بغبانوان آریایی، اَناهید گویْ از دیگران ربوده بود و بسیار موردتوجّه قرار داشت و چنانکه گذشت از زمان **اردشیر دوم** به‌بعد، برایش تندیسه‌ها و معبدها ساخته و پرداخته شد.[۱۱۸]

ایزدان دیگر طبیعت نیز بودند. ماه تابان با پرشدن هلالش موجب رویش رُستنی‌ها می‌شد و توصیف زیبایی از وی در "ماه یَشت خرده اوستا" موجود است. زمین ایزد توانای دیگری محسوب بود. در یشت هفتم احترام به گاو که منشأ تأمین در زندگی زراعی بود و ماه که تخمهٔ گاو نر را در خود دارد، اشاره می‌باشد. در یشت پانزدهم، **وَیُو** Vayu ایزد هوا ستوده شده که دارای دو جنبه است. در بهاران و تابستان با وزش خود از کوهستان به لطافت هوا و طراوت دشت و دمن و رقیق‌شدن هوای گرم تابستان پرداخته و در زمستان سرد و بی‌امان و گاه به‌صورت توفان بنیان برافکن تظاهر دارد. امّا آذر، که واسطهٔ خدایان و برندهٔ قربانی‌ها و فدیه‌ها به پیشگاه خدایان محسوب می‌شد، خود به موجب یَسنا، هاتِ شصت و هشت از جملهٔ بَغان بود. "**هوم/ هَئُومَه** Haoma" نوشابهٔ مستی‌آور که فشردهٔ ساقهٔ گیاهی مقدّس بود "پَراهوم" و در مراسم سماع گونهٔ ستایش بغان نوشیده می‌شد و مرگ‌زدا "دورَاُشَه Durausha" به‌شمار می‌رفت، نیز در زمرهٔ بغان بود که جنبهٔ شخصیتی اساطیری نیز داشت، و باز هم ایزدان دیگری بودند که در طبیعت نیک هر یک جا و مقام ویژه‌یی دارا بودند.

در این دین، و در عصر موردنظر، یعنی دورهٔ اوّل هخامنشی، شاید تا اواسط و

یا اواخر شاهی **خشایارشا**، ایرانیان جز برای آتش مقدّس، پرستشگاهی برپا نمی‌کردند. این آدُریانْها ساده و بی‌پیرایه بودند و بنابر تذکّر مورّخان، ایرانیان در اندیشهٔ خود مظاهر و نمادهای طبیعت را جداجدا، بدون آنکه برایشان تندیس و شکل و شمایلی بشناسند، تقدیس می‌کردند. هنگام قربانی و اهدای فدیه، قربانی‌دهنده به بلندی کوه، جایی که آسمان صاف و بی‌ابر بهتر قابل رؤیت و دیدن باشد، می‌رفت. تاجی از مورد بر سر می‌بست. با نظارت مغ، قربانی انجام می‌شد و مغ سرود ویژهٔ ایزد موردنظر را می‌خواند و تلاوت می‌کرد. پاره‌های گوشت قربانی شده را بر بستری از گیاهان و برگهای سبز قرار داده و پس از انجام مراسم، به خانه می‌بُرد و میان خویشان تقسیم می‌کرد. از مضمون و محتوای یَشت‌ها، به‌ویژه یَشْت سیزدهم، خوب به چگونگی این مراسم آشنا می‌شویم.

۵۰. **افلاتون** plato شگفت است و هم‌چنین فرزانگان و خردمندان نامیِ یونانی که عصر طلایی فلسفه را در جهان باستان موجد شدند، این‌چنین در سفر به شرق، به‌ویژه ایران و درک و شناخت فلسفهٔ زرتشت میل و رغبت داشتند. از این جمله است افلاتون که به پدر فلسفه مشهور می‌باشد، چنانکه **هرودوت** به پدر تاریخ مشهور و نامبُردار شده است.

نخست به‌جاست تا از داستان اِرْ Er یاد شود. وی فرزند **آرمنیوس** Armenius و از اهالی **پامفلیا** pamphlia بود که افلاتون در کتاب جمهوریت جلد دهم از وی و داستانش یاد کرده:[۱۱۹]

این مرد در جنگی کشته شد. پس از ده روز که کشتگان را جمع می‌کردند با آنکه اجساد همهٔ آنها بوگرفته بود تن این یک هم‌چنان تازه مانده بود. باری او را به‌خانه بردند و روز دوازدهم که او را روی تل هیزم نهاده بودند و می‌خواستند بسوزانند، ناگهان زنده شد ــ و چون دوباره جان گرفت آن چه را که در آن عالم دیده بود تعریف کرد.

کلمنتس آلکساندریوس [Stromata, V. 711] این داستان را از **زرتشت** نقل کرده، کسی که با اِر آشنایی کامل داشته است و این مطلبی شگفت نیست به‌ویژه که

دربارهٔ سفر به جهان دیگر، پیش از یونانیان، مردم شرق، به‌ویژه در بین‌النهرین و ایران نظایری وجود داشته است.[۱۲۰]

دیوگنس لائرتیوس Diogenes Laertius [جلد سوم، ص ۷] می‌گوید که افلاتون قصد سفر به ماد را داشت، امّا جنگ‌های آسیایی و نابسامانی اوضاع موجب شد که فسخ عزیمت نماید. امّا نویسندگانی دیگر، برخلاف نقل دیوگنس، سفر افلاتون را تصریح کرده‌اند.[۱۲۱]

شگفت است که صراحتاً عقیده‌یی نسبت به فقدان ارزش در فلسفهٔ یهود ابراز می‌شود: "شگفت است که کسانی چون **فیثاغورث و افلاتون** که ذوق و رغبت فراوانی برای درک حقایق و اندوختن دانش داشته‌اند به مصر و پارس سفر کرده و با مجوسان ملاقات کرده و از آنان آموزش‌هایی دیده باشند، امّا اینان هرگز به نزد یهودیان نرفته‌اند".[۱۲۲]

۵۱. **افلاتون و ارسطو و خسانتوس** و دیگران، در آثار خود، قدمت فراوانی را از عصر زندگانی **زرتشت** به دست می‌دهند. هرچند که تاریخ‌های یاد شده به‌وسیلهٔ این بزرگان، اختلافات فاحشی را با هم ارائه می‌دهند، ــ امّا این اختلاف آرا، نشانگر آن است که در سده‌های چهارم و پنجم پیش از میلاد، عصر **زرتشت** مسأله‌یی کهنه و بسیار دور بوده که این چنین اختلاف‌هایی را موجب می‌شده است.

آپولودوروس Apollodorus سنین جوانی نویسنده و عالم بزرگی به نام **اودکسوس** Eudoxus را مقارن با سال ۳٦۸ پیش از میلاد می‌داند (Comp. diog, Laer, VIII, 90) وی پزشک، ستاره‌شناس و قانونگزار بوده و در کتاب خود موسوم به «انقلاب زمین» ("*The Revolution of the earth,*" Gespriodes) از مجوس و کهن بودن دوران و زمان موجد آن که پیش از فلسفه و آیین کهن مصر بوده، همان‌گونه گزارش می‌دهد که **پلوتارک و ارسطو** یاد کرده‌اند.

۵۲. اخباری که راجع به **زرتشت** و آیین مغان از آثار افلاتون به ما رسیده

است، شروحی است که شاگردان فیلسوف بزرگ بر آثار وی نوشته و یا در کتابهایی که دیگرباره از استاد توسط شاگردانش نوشته شده است.

از جملهٔ کتابهای مشهور **افلاتون**، رساله‌یی است به نام **آلکی بیادس** Alkibiades که دربارهٔ آیین و رسوم ایرانیان آنچه که آمده، از شروح و توضیحات همین رساله می‌باشد: "بنابر فلسفهٔ مغ، دو اصل در جهان موجود است، خوب و بد. خوبی‌ها منسوب است به **اُورْمَزْد** و بدی‌ها به اهریمن".

ادوکسوس و **پلی‌نیوس** plinius و ارسطو معتقد بودندکه **زرتشت** [زور و آستر zoroaster] شش هزار سال پیش از مرگ افلاتون می‌زیسته است. با این حساب، بایستی عصر زرتشت در حدود ٦٣٤٧ سال پیش از تولد مسیح باشد، چون افلاتون به سال ٤٢٧ پیش از میلاد زاده شد و به سال ٣٤٧ پیش از میلاد درگذشت.

پلی‌نیوس از **هرمی‌پوس** Hermipus و بی‌گمان وی نیز از **هرمودوروس** Hermodorus شاگرد افلاتون نقل می‌کند که **زرتشت** ٥٠٠٠ هزار سال پیش از جنگ تروپا Troia می‌زیسته.

مورّخان جنگ تروپا راکه میان یونانیان و اهالی تروپا واقع در آسیای صغیر روی داد، به مدّت ده سال تخمین زده و وقوع این جنگ را در سال ١١٨٤ پیش از میلاد می‌دانند. پس با این ترتیب، عصر زندگی زرتشت در حدود ٦١٨٤ سال پیش از میلاد می‌شود.

نظر پلی‌نیوس در مورد مقایسه میان زمان **زرتشت** و عصر **موسا** از موارد بسیار نادر درکاوش‌های کهن بوده و بسیار جالب است. وی می‌گوید موسا، موجد دین یهود چند هزار سال پس از عهد زرتشت می‌زیسته است.[۱۲۳]

بی‌گمان مأخذ **پلوتارک** plutarchos نیز که به سال ۱۲۵ میلادی وفات یافت، در مورد عصر زرتشت، از منابع فوق است که وی نیز متذکّر شده **زرتشت** /٥٠٠٠ هزار سال پیش از جنگ تروپا می‌زیسته است[۱۲۴]:

آن چه مستفاد می‌شود، افلاتون از فلسفهٔ **زرتشت** بسیار متمتع و بهره‌مند شده است. انعکاس و پیدایی این تمتعات در فلسفهٔ وسیع و پرارزش این فیلسوف

بزرگ آشکار است. کافی است تا نظرات افلاتون را دربارهٔ **مُثُل** و **فْرَوَهَرْ** را در اوستا مطالعه کنیم ــ و یا به داستان اشاره شده در فوق، دربارهٔ جهان دیگر و سیر و سفر ارواح و مقایسهٔ آن دقیق شویم تا دریابیم که بهره‌مندی پدر فلسفه از فلسفهٔ زرتشت تا چه اندازه می‌باشد[۱۲۵]:

آن چه که مسلّم است، نظر /۶۰۰۰ هزار سال پیش از افلاتون و یا /۵۰۰۰ هزار سال پیش از جنگ تروپا برای تعیین زمان زرتشت مبحثی انتقادی است. امّا انتقادی نه چنانکه تاریخ سنّتی سده ششم یا پنجم پیش از میلاد را برای عصر زرتشت بپذیریم، چنانکه **جکسن** Jakson استدلال کرده. وی گفته در اساطیر ایرانی، طول زمان برای گردش یک دور جهانی /۱۲۰۰۰ هزار سال است و حکمای یونانی فْرَوَهْرِ زرتشت را در نیمهٔ این زمان اساطیری قرار داده‌اند.[۱۲۶]

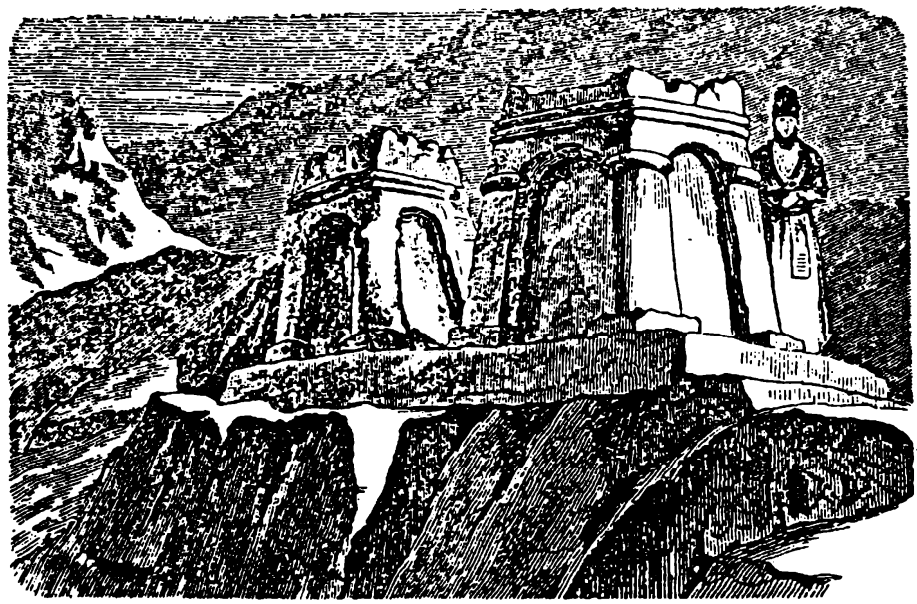

بخش پنجم

زمان زرتشت / مغان

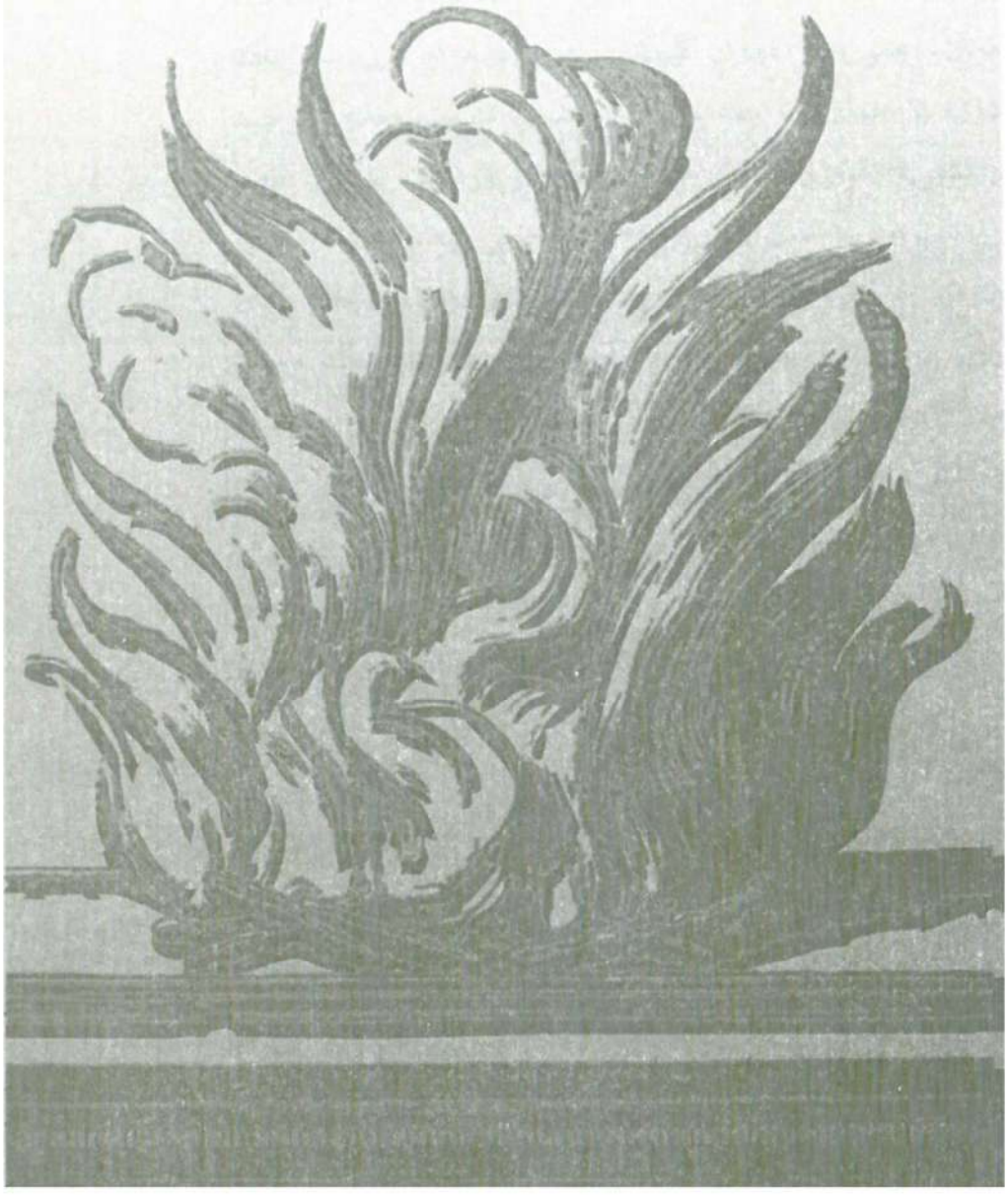

بخش پنجم:
زمان زرتشت

زمان زرتشت، دین زرتشتی و آیین مَزْدَیَسْنَه، پلوتارک و ثنویت مغان، عمر یک دوران گیهانی، دوازده هزار سال عمر یک دوره از جهان و رابطه با تولّد زرتشت، ثنویت مغانه و توحید زرتشتی، زمان زرتشت، علّت اینکه در روایات یونانی، عصر زرتشت ۶۰۰۰ سال پیش از افلاتون معرفی شده است، تسلسلِ ادوار جهانی، عمر جهان و معتقدات مغان، رابطهٔ زمان زرتشت با شخصیت افلاتون، تفسیر و جنبهٔ سمبولیک ۶۰۰۰ سال، دینو و آثار وی، زمان زرتشت، مغان ایرانی و هیربدان زرتشتی، مغان ایرانی و مغان کلدانی، تخلیطِ موضوع یکی بودن مغان ایرانی و کلدانی و زرتشتی، توضیح دینو در این‌باره، مسألهٔ سحر و جادو و نجوم میان مغان کلدانی، نظرات دینو دربارهٔ مراسم دینی مغان، ساحران مادی، استرابو و مراسم دینی و گیاه بَرْسَم، نام زرتشت، نظرات و معانی کلاسیک، دینو و نظر وی، روایات اساطیری به نقل دینو، کوروش و اَژی‌دَهاک، تفسیر روایات اساطیری دربارهٔ کوروش، ارستو و نظرات وی دربارهٔ مغان و زرتشت، نخستین واضع فلسفه، تئوپومیوس و آثار او، رئوس مطالب وی دربارهٔ مغان و زرتشت، پلوتارخوس، زمان زرتشت، ثنویت، دو اصل خیر و شر، میترا به عنوان میانجی، رسوم مغان در مورد قربانی، روایات پلوتارخوس، خیر و شر، موجودات اهریمنی، تفسیری

از هستی و جهان، اورمزد و اهریمن، شش نیروی خیر، گسترش قلمرو اورمزد، تقسیم عمر گیهان، دوره‌های سه هزار ساله، گیاه هوم، روش قربانی، روایاتی دربارهٔ آیین‌های مغان، آمیزهٔ شیره هوم و خون گرگ، گرگ درندهٔ اهریمنی است، موجودات اهریمنی، روایت پلوتارخوس، مغان و جانوران موذی، شش نیروی خیر، وندیداد و گسترش زمین، ادوار سه هزار ساله، روایت پلوتارک دربارهٔ ایزدان، شکل زمین، روایت پلوتارخوس، بیست و چهار ایزد و شش امشاسپند، نفوذ اهریمن در زمین، هرمودوروس و آثار او، آیین مغی، تاریخ و زمان زرتشت، نقد و تحلیل اَخبار پلوتارخوس، متن اخبار دربارهٔ دو خدای خیر و شرّ مغان، مراسم ستایش، اخبار پلوتارخوس، به صراحت دربارهٔ معتقدات و آیین زروانی است، قلمروِ همانندی‌های روایاتِ زروانی ا میترایی ا زرتشتی، هوم و اوموِمی، آیین مزدایی آریایی، دین مزدایی زرتشتی، آیین زروانی، ثنویت و تثلیث زروانی، زروان یک خدای کهن هند و ایرانی، کهن‌ترین اخبار دربارهٔ آیین و فلسفهٔ زروانی، روایت اِزنیک دربارهٔ آیین زروانی، روایات متأخر زروانی، ایزدان و امشاسپندان، نظام ایزدان، نظام دیوان، تفسیری از میترا به عنوان میانجی و پیک میان دو خدا، نقد و تفسیر اساطیر زروانی ا مانوی، روایات اساطیری مانوی دربارهٔ آفرینش، چگونگی تداخل روایات اساطیریِ: میترایی ا مانوی ا زروانی، آیین زروانی بنابر یک متن کهن، مهر میانجی، ترجمهٔ روایت اِزنیک نویسندهٔ ارمنی در سدهٔ پنجم میلادی، جدال‌های کلامی میان آباء کلیساهای شرقی با موبدان زرتشتی، ثنویت محض زروانی، اسطورهٔ آفرینش و دو خدای عالی‌جناب، شاهزادهٔ روشنایی و شاهزادهٔ تاریکی، پیکارهای دو خدا برای تسلّط بر جهان، آفرینش‌های دوگانهٔ هرمزد و اهریمن، مراسم آیینی و عبادی دو خدای خیر و شرّ برای زروان، میترا میانجی میان

اورمزد و اهریمن، اشارات و تحلیل نویسندگان کهن روزگار غربی، اوموِمی و میترا، مهر گاو اوژن، مقولهٔ قربانی‌کردن گاو، آیین و طریقت میترایی در شکل‌های شرقی و غربی، میترا خداوندگار آفریننده در دین مانوی، پیکارهای میترا برای رهایی روشنایی و جداسازی خیر و شر، میترا پیامبری که انسان و جهان را به‌سوی نور هدایت می‌کند، اسطوره‌های خداوند نور و خداوند تاریکی، تفسیر روایت پلوتارخوس و سه بار گستردن زمین، روایات مانوی دربارهٔ آفرینش، توجیهاتی در اوستا، ستاره‌شناسی و نجوم از ویژگی‌های زروانیان است، نفوذ در اوستای جدید، سعد و نحس ستارگان، شکل زمین، نفوذ زروانیان در آیین‌های دیگر ایرانی، روایات مانوی وسیلهٔ انتقال معتقدات زروانی، پایان جهان، قیامت و رستاخیز، انهدام زمین، طول زمان و مدت پیکار اورمزد و اهریمن، روایت مغان، روایت زروانی، دورهٔ نه هزار ساله، اختلاف با دورهٔ دوازده هزارسالهٔ عمر جهان، زمان زرتشت و جایگاه کنایه‌آمیز آن در دورهٔ ۱۲۰۰۰ ساله، ناهماهنگی میان معتقدات ثنوی‌ها و اصول زرتشتی، همانندی نام‌های اوستایی و پارسی باستان، سوتیون و آثار او، ازدواج‌های نسبی و رسوم مجوس، روایات کله‌آرخوس دربارهٔ مغان، هرمی‌پوس، آثار وی دربارهٔ مغان، پلی‌نیوس، زمان زرتشت، هرمی‌پوس مترجم اوستا، کمیت اوستا، نویسندگان و مورّخان دیگر پیش از میلاد

زمان زرتشت



۵۳. زمان زرتشت "تحلیل". در هر حال درج و نقل و تحلیل و تفسیر آثار اغلب نویسندگان یونانی دربارهٔ زرتشت، تاریخی جهت تعیین عصر وی را دربردارد. روایتی یونانی که باید درباره‌اش به ژرفا نگریست، آن است که **زرتشت** پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا ــ یا شش هزار سال پیش از زمان **افلاتون** می‌زیسته است. آن چه که بدیهی است آنکه چنین تاریخی را به سادگی می‌توان به‌عنوان یک سند موثق رد کرد و از دیگرسو به عنوان یک روایت افسانه‌یی پذیرفت. امّا آن چه که درخور توجّه است آنکه نه به عنوان افسانه بودن و نه سند تاریخی بودن توجّه کرده و اساساً دریابیم که علّت وجودی و پدیدآمدن چنین روایتی چیست. شاید درک این مطلب جهت دریافت درست یونانیان از **زرتشت** و نقش وی مؤثّر و سازنده باشد.

البته باید کامل و با روشنی توجّه به این موضوع داشت که یادکردها و اشارات دربارهٔ آیین مغی، آیین پارس‌ها، آیین بومی ایران، دین زرتشتی یا مَزْدَیَسْنَه Mazdayasna، اختلاط و تداخلی نداشته و هر یک آیینی جداگانه می‌باشد و از یادکرد هر یک، همان آیین ویژه منظور است. در مثل آیین مغی را هیچ‌گاه با دین زرتشتی نباید یکی شمرده و اشتباه کرد.

دربارهٔ **پلوتارک** و متن و نقد آثارش دربارهٔ آیین‌های ایرانی در فصول آینده پژوهش و گفت‌وگو خواهد شد. وی می‌گوید مغان به وجود و ستیزه و پیکار میان دو اصل خیر و شر در آغاز جهان که برای مدّت درازی ادامه دارد، باور دارند. از

این پیکار و ستیزگی است که در جهان نیکی و بدی، نیک‌بختی و شوربختی به‌وجود می‌آید. توان یافتن و نیرومندی این دو بُن، وابسته به ستایش‌ها و نیایش‌هایی است که جهت آنان انجام می‌شود.

عمر گیهانی دوازده هزار سال است. یک چهارم از این زمان، یعنی مدّت سه هزار سال، گیهان در حالت مینوی است و ماده با نیرو یا روان یا **فْـرَوَشی** Fravaši نـیامیخته یعنی آن چه که در اصطلاح مَـزْدَیَسْنایی "گُـومیزِشن Gomizešn" می‌نامیدند در جهان‌شناسیِ اساطیری اتّفاق نیافته بود و فقط صورت مِثالی جهان (جهان انسانی، گیاهی و جانوری و صورت مینوی جهان) موجود می‌بود. در سه هزار سال بعد به تناوب دو بُن نیکی و بدی در جهان حکومت می‌کنند. در سه هزار سال سوم هر یک برای برتری به دیگری و برانداختن وی به مبارزه می‌پردازد و سرانجام در سه هزارهٔ پایان، نیروی خیر و نیکی پیروز می‌شود.

اینک گامی در بازگشودن گرهٔ این که **زرتشت** شش هزار سال پیش از **افلاتون** می‌زیسته برداشته و به نوعی دریافت نزدیک می‌شویم. اصولاً اثرات آیین مغی در **افلاتون** بیشتر و کهن‌تر از آن است که پنداشته می‌شود. در این باره **ریتزن شتین** Reitzenstein تحقیقاتی کرده که مورد توجّه است[۱۲۷]:

افلاتون رسالهٔ آلکی بیادس نخست *First Alcibiades* را به سال ۳۹۰ پیش از میلاد نوشته است که در شمار آثار اولیهٔ اوست. به نظر می‌رسد که نام **زرتشت** برای نخستین بار باشد که در یونان به آشکاری یاد شده. توجّه **افلاتون** در این رساله به **زرتشت** و آیین مغان (شاید در شکلی ترکیب شده) بسیار است که نفوذی عمیق بر فلسفهٔ این فیلسوف ناماور نهاده. آن چه که دریافت می‌شود آن است که **افلاتون** را نسبت به ثنویت مغان در نظام گیهانی آگاهی بوده و آن را مورد پذیرش قرار داده بوده است.

البته چنان که گذشت و از این پس نیز خواهد آمد، روایات مربوط به شش هزار سال در روایات یونانی کم نیست. **پلی‌نی بزرگ** Gaius plinius Secundes (۷۹ ـ ۲٤ میلادی) نویسنده و طبیعی‌دان رومی از قول **اودوکسوس کنیدوسی**

Eudoxus of cnidus (۳۵۵ـ۴۰۸ پیش از میلاد) ریاضی‌دان و ستاره‌شناس یونانی از شاگردان **افلاتون** نقل می‌کند که **زرتشت** شش هزار سال پیش از **افلاتون** زندگی می‌کرده. **ارسطو** نیز در رسالهٔ خود به نام "دربارهٔ فلسفه" از مغان گفت‌وگو می‌کند و دوگانگی مغانه را دربارهٔ دو اصل و مبدأ نیک و بد، یعنی **زِئوس ـ اُورمَزْدِس** zeus of ormazdes و **هادس ـ آریمنیوس** Hades-Areimanus بیان می‌دارد. هم‌چنین درکتابی دیگر، ضمن پژوهش دربارهٔ مبدأ قدیم اشیاء، از نظرات فیلسوفان پیشین سخن گفته و از پیشروان خود، **افلاتون** و **فرسایدس** pherecydes و مغ، در آسیا یاد می‌کند.

چنانکه گذشت، باتوجّه به گزارش‌های فیلسوفان، مورّخان و نویسندگان یونانی، وجه ممیّزه و افتخارآمیز فلسفهٔ مغان، مسألهٔ ثنویت و دوگانگی در مسألهٔ آفرینش و خلقت است. علّت اقبال خردمندان جهان باستان به فلسفهٔ مغان، آن بود که ارباب انواع و پرستش خدایان بسیار را نادرست می‌دانست و مشکل و دشواری سترگی را بازگشوده بود که در جهان دو اصل و مبدأ قدیم هستند که همه چیز پیدا شده و منبعث از آن دو بُن هستند. این دو بن یکی اصل قدیم خیر و دیگری اصل قدیم شر می‌باشد. البته **زرتشت** در این توجیه و بینش اصلاحی بنیادی و اساسی کرد. وی غیرمستقیم میان فلسفه و الاهیات یا مابعدالطبیعه جدایی قایل شد. در الاهیات و خداشناسی زرتشتی، خدای یگانه و واحد، **آهورامَزْدا** می‌باشد. اهورامزدا خالق است و در رأس خلقت قرار دارد. وی به نیروی خرد و دانش لایزال خویش، جهان یا بهتر بگوییم ماده ــ مادةالمواد و جرثومهٔ هستی را آفرید. در گاثاها، فصل بیست و نهم این مسأله آشکار است. آنگاه نیکی و بدی، زشتی و زیبایی یا نیروهای مثبت و منفی در مادهٔ اوّلیهٔ موجود بوده که وسیله و انگیزهٔ تحرّک در جهان و ماده و زندگی شدند، و این را در فصل سی‌ام گاثا با صراحت بیان کرده است. پس می‌نگریم که برابر با تقسیمی منطقی، **زرتشت** برای مسألهٔ الاهیات تقدّم قایل شده و نخست بنابر نظر او هستی یا ماده آفریده شده که خالق آن اهورامزدا بوده است. در درجهٔ دوم و مؤخّر بر الاهیات، مسایل فلسفی قرار

دارند که دو اصل خیر و شر را توجیه می‌کنند. در **گاثاها** و کلام **زرتشت**، تقابل و ضدیت میان دو نیروی خیر و نیروی شر یا خرد پاک و خرد ناپاک تحت عناوین **سپِنْتَه‌مَئینیو** Spenta Mainyu و **انگرمئینیو** (=اهریمن) Angra Mainyu هست و به وضوح و آشکاری، الاهیات و فلسفه از هم جدا شده‌اند و مسألهٔ دو خدایی مطرح نیست. امّا نفوذ و اثرات روشن و واضح معتقدات مغان را در اوستای متأخّر ــ در باب دو خدای آفریننده که بازگشتی به دوران متقدّم بر عصر **زرتشت** است درمی‌یابیم*. روشن‌ترین شکل این عقیدت، در فرگرد Fargard (=بخش)

* زرتشت در گاثای سی‌ام، بند سوم ـ و گاثای چهل و پنجم بند دوم، از دومینو یا دو گوهر / جوهر همزاد که ضدّین و قدیم هستند سخن می‌گوید که در عالم خواب "خَوَفْنَه *Xvafna*"، یعنی جهانِ تهی و قدیم و پیش از هرچیز به‌صورت همزاد و جفت و جود داشتند، ضدّ و مخالف و به‌طور کامل ناسازگار. یکی نیکو و خیر؛ و دیگری بد و شرّ که هیچ‌گاه سازگاری در آنان قابل تصوّر نبود. نگاه کنید به کتاب حکمت خسروانی، ص ۷۰ و بعد از نگارنده. در زیر متن دقیق دو بند یاد شده، به‌شکل آوانویس ملاحظه می‌شود؛ نخست گاثای سی‌ام بند سوم. بعد گاثای چهل و پنجم، بند دوم و سوم:

آن‌گاه آن دومینویِ نخستین [دو روحانیِ قدیم، دو نیروی نادیدنیِ اوّلیه] در خواب [رؤیا] با هم سرودند [گفتند، خود را شناسانیدند] در اندیشه و گفتار و کردار. از این‌دو ـ نیک‌اندیشان درست برگزیدند، نه بداندیشان [هات ۳۰ بند ۳].

اینک سخن می‌گویم از آن دومینو [دو گوهر، جوهر، نیرویِ روحانی و نابسودنی] در آغاز، از آغاز. از آن دو آن که پاک و افزاینده بود چنین گفت به آن که پلید و کاهنده بود: نه منش، نه آیین و آموزش، نه خرد، نه باور، نه گفتار، نه رفتار، نه دَئِنا [daênâ، وجدان، نیروی باطنی و درّا که] و نه روان ـ از ما دو با هم در سازش‌اند.

اینک سخن می‌گویم، از آن چه که در آغاز این زندگی، خداوندِ داناییِ بسیار آگاه به من الهام کرد... [هات ۴۵ بند ۲، ۳].

at. tâ. mainjû. Paouruye.
yâ. yemâ. xvafnem. asrvâtem. mananhičâ
Šyaoθanôi. hî. vahyô. akemča. Yâwsča. hudâwanghô.
ereš. višyâtâ. nôit. duždâwanghô.

at. fravaxšyâ. angheuš. mainyû. paouruye.

←

نـــخستین وندیداد "=وی. دَئِوُ. داتَه *Vi.daevo.dâta*" داتِ دیوستیز مـــلاحظه می‌شود. امّا در فکر و اندیشهٔ **زرتشت**، جهان قدیم است و مستحدث نمی‌باشد، چون اندیشهٔ خلقت یـا مـوجودیت یـافتن مـادةالمـواد و جـرثومهٔ هسـتی در انـدیشهٔ اَهورْمَزْد وجود داشته است. امّا نیکی و پتیارگی مستحدث می‌باشد، چون با قالب یافتن و شکل گرفتن ماده، آغاز به عمل کرد ــ از سویی دیگر این دو هـمزاد یـا نیروی خیر و شر قدیم هستند، چون از مشتقاتِ پدیده‌هایِ منبعث از مادّه هستند که چون ماده قدیم است، پس پدیده‌های جانبی آن نیز قدیم می‌باشد و نـیکی و بدی اسم معنی می‌باشند و به همین جهت است که زرتشت به قـدیم‌بودن آن دو اشارت می‌کند.

۵٤. این همه بـرای نـمودن فـلسفهٔ **زرتشت** انـدر بـاب یگـانگی در دسـتگاه

→

yavâw. spanyâw. uitî. mravat. yēm. angrēm.
nôit. nâ. manâw. nôit. senghâ. nôit. xratavô.
naedâ. varanâ. nôit. uxδâ. naeda. Šyaoθenâ.
nôit. daēnâw. nôit. urvânem. hačainte.

at. pravaxšyâ. angheuš. ahyâi. paourvîm.
yâ. moi. vîdvâw. mazdâw. vaočat. ahurô....

و چنان‌که ملاحظه می‌شود، سخن از آغاز جهان مینوی یا روحـانی است پـیش از آن کـه مـادّه وجود داشته باشد و جهان از حـالت مـینوی بـه گـیتیایی درآمـده بـاشد و دو نـیروی قـدیم و غیرمحدث که ضدّین است. به این ابیات توجّه کنیم از **مولانا جلال‌الدّین بلخی** در مثنوی:

چـون مـراد و حکـم یـزدان غـفور — بـود در قـدمت، تـجلّی و ظـهور
بـی زضدّی، ضـدّ را نـتوان نـمود — وان شـه بـی‌مثل را ضـدّی نـبود
پس خلیفه ساخت صاحب سینه‌ای — تـا بُـوَد شـاهیش را آیـینه‌ای
پس صـفای بـی‌حدودش داد او — وانکـه از ظـلمت، ضـدّش بـنهاد او
دو عالَم بـرخـاست، اسـپید و سـیاه — آن یکـی آدم، دگـر ابـلیسِ راه

"تفسیر مثنوی نیکلسن، ص ۳۶۶" نیز نگاه کنید به کتاب حکمت خسروانی، ص ۷۹ و بعد. نیز دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل مَئین‌یو. پَئوئوروِیه. یِما، ص ۱۹۱۹ و بعد.

الاهیات یا دوگانگی توجیهی در فلسفه نیست، بلکه پیوستگی مستقیم دارد با مسألهٔ موردنظر، یعنی چرا یونانیان می‌گویند زرتشت شش هزار سال پیش از **افلاتون** می‌زیسته است.

در تأیید گفته‌های بندگذشته، قسمتی به نقل از کتاب ارزشمند **پلوتارک** تحت عنوان "ایزیس ـ اوزیریس *De Iside et osiride. ch, 45* دربارهٔ دوگانگی معتقدات مغان نقل می‌شود:

"هرگاه این اصل را باور داشته باشیم که علّت وجودی هیچ چیز بدون انگیزه انجام‌پذیر نیست، و هم‌چنین باور داشته باشیم که هر چیزی که انگیزهٔ خوبی و زیبایی است نمی‌تواند مبدأ بدی و شر قرار گیرد، پس باید بر آن باشیم که در جهان دو مبدأ یا دو بُن و دو گوهر وجود دارند که یکی مبدأ و منشأ نیکی است و آن دیگری مبدأ و منشأ بدی، ــ و این عقیدت و باوری است که فرزانه‌ترین خردمندان جهان برگزیده‌اند."

حال این که **پلوتارک** کتاب مذکور **ارسطو** را خوانده باشد و نقل قولی در میان باشد یا نه، یقین است که منظور وی از خردمندان جهان، **افلاتون** و **مُغ** نیز بوده‌اند. اصولاً آن چه که محرز و مسلّم است، یونانیان از تأثیر معتقدات فلسفهٔ خردمندان ایرانی بر دستگاه‌های فلسفی خود به نیکی آگاه بوده‌اند. یکی از کهن‌ترین باورهای یونانی دربارهٔ توجیه مسألهٔ آفرینش، دور و تسلسل است در نظام گیهانی یا آفرینش‌های متوالی. شاید این اقتباسی باشد از فکر و اندیشهٔ اورفه ـ فیثاغورثی *Orphicopythagorean* که موردقبول و پذیرش رواقیّون نیز بوده است، و آن عبارت است از بازگشت مستمر اشیاء و چیزها در طول یک دور یا سال گیهانی به‌اصل خویش. یعنی مسألهٔ تسلسل در آفرینشِ ادواری که پس از یک دور منهدم شده و دگرباره آفرینش مجدّد با همان خصوصیات و ویژگی‌های نظام و دور قبلی تکرار می‌شود.[۱۲۸]:

براساس این نظام گیهانی، جهان پس از گذران یک دور که در طول آن بنابر یک نیروی درونی به سوی انفجار و مشتعل شدن بزرگ و همه گیر پیش می‌رود از

میان رفته و دوباره همهٔ اشیاء و چیزها با همان شکل و ویژگی‌های دور پیشین آفریده می‌شود. این انهدام و دوباره آفرینی، شامل خدایان نیز می‌شود و خدایان بیرون از این نظام شگفت و لایتغیّر نیستند. امّا این عقیدتی کهن در نظام فکری ایرانی است که **تئوپومپوس** Theopompus "مورّخ یونانی سدهٔ چهارم پیش از میلاد" یادآور شده که مغان بر این اندیشه بوده‌اند که پس از انقضا و سپری‌شدن یک سال یا یک دور گیهانی، هستی و کائنات نابود شده و در دور بعدی، همه چیز با مشخصات خود به وجود خواهد آمد.

پس باید توجّه داشت که سال گیهانی در باورهای ایرانی، دوازده هزار سال است. **فْرَوَشیِ زرتشت** به وسیلهٔ **اَهورْمَزْد** آغاز این سال بزرگ آفریده شد. این سال به دو قسمت مشخص شش هزار ساله تقسیم می‌شد که در آغاز شش هزار سال نخست، **زرتشت** به وجود آمده بود. اینک بنگریم که چرا **افلاتون** به مناسبت روایات یونانی، شش هزار سال پس از **زرتشت** می‌زیسته است.

نام و شهرت افلاتون در زمان زندگیش همه جا پراکنده بود. پس از درگذشت وی ــ بر اثَر تعالیم شاگردانش، وی شخصیتی نیمه مذهبی پیدا کرد و هر روز بر شهرت و آوازه‌اش افزوده می‌گشت و به شکل بتی فلسفی درآمده بود که نوشته‌هایش مقدّس و حجّت شمرده می‌شد تا جایی که بنیادی خدایی یافت که با ریخت و هیأت آدمی بر زمین نزول کرده بود و **پلوتارک** هنگام گفت‌وگو از **افلاتون**، وی را پسر **آپولو** Appolo "یکی از خدایان یونانی" می‌خواند.

زرتشت نیز از شهرتی ویژه و جهانگیر برخوردار بود و در عین حال، هاله‌یی اسرارآمیز به موجب قدمت زمان و اندیشهٔ پرتوان و زندگی جالب و شگفت و رستاخیز فکری و دانش‌های گوناگون به‌ویژه ستاره‌شناسی و نجوم وی را محاط می‌کرد و اَبَرمردی کامل شناخته می‌شد.

و به دریافت گشودن راز تعیین شش هزار سال نزدیک‌تر شده‌ایم. یونانیان به اصل سال گیهانی و توالی و تسلسل سال‌ها یا دوران‌های گیهانی و انهدام سراسر کاینات و دوباره‌سازی جهان بر همان ریخت و الگو و شکل پیشین باور داشتند که

چون یک دور تمام شد، در سال گیهانی بعد همهٔ چیزها و اشیا و مردمان به‌شکل دوران پیش دوباره پیدایی می‌یابند. هم‌چنین از مغان دربارهٔ مدّت زمان سال گیهانی که دوازده هزار سال است و به دو بخش شش هزار ساله بخش می‌شود چیزها آموخته بودند. در آغاز شش هزار سال نخستین زرتشت موجودیت یافته بود. پس با اقتباس عقاید مغان ایرانی و نظام طبیعت و پیوستگی که میان نظام فکری ایرانی و یونانی، براساس متأثّر شدن نظام فلسفی یونانی از ایرانیان لازم می‌شد که در میانهٔ سال گیهانی، یعنی در آغاز شش هزار سال دوم شخصی دیگر چون **زرتشت** ظهور کند. به همین جهت فیلسوفان یونان و شاگردان افلاتون همهٔ همّ و کوشش‌شان آن بود که نوعی پیوستگی میان **زرتشت** و **افلاتون** بیابند و به‌نحوی از انحاء، **زرتشت** را استاد افلاتون پنداشته و یا افلاتون را تجسّم دوبارهٔ زرتشت می‌انگاشتند.[۱۲۹]

۵۵. **دینو** Dino یکی از مورّخان بزرگ است که در ۳۵۰ / پیش از میلاد حیات داشته است.[۱۳۰]

تاریخ بزرگی که از شرق نگاشته بوده، مشتمل بر سه جلد است. جلد اوّل موسوم به آسوریا کا *Asuriaka* دربارهٔ تاریخ آشور. جلد دوم به نام مدیکا *Medika* دربارهٔ تاریخ ماد. جلد سوم تحت عنوان پرسیکا *Persika* دربارهٔ تاریخ وقایع پارس.

از همین منبع سرشار است که نویسندگانی چون **کورنلیوس** Cornelius و **پلوتارک** سودجویی‌های فراوان کرده‌اند. اینان نیز زمان زرتشت را ۵۰۰۰ / هزار سال پیش از جنگ تروپا یاد نموده‌اند.

۵۶. مسألهٔ بسیار مهم و درخور توجّه، تفارقی است که بایستی میان مغان ایرانی و هیربدان یا زرتشتیان از سویی و مغان ایرانی و کلدانی از دیگرسوی قایل باشیم. از دیرباز مجوس یا مغان را به سحر و جادو و جادو / پزشکی نسبت داده‌اند

و از همین جاست که در زبان‌های اروپایی این لغت و عنوان معنا و مفهوم جادو و سحر را پیدا کرده و مشتقاتی یافته است.

دینو متوجّه این مسألهٔ مهم شده و توضیح داده است که: "مغ به هیچ وجه از سحر و جادو استدراک و دریافتی نداشته است." امّا بالعکس گروهی از کلدانیان که مغان خوانده و نامیده می‌شدند، محافظان و دارندگان سحر و جادو بوده و به این ویژگی مشهور بودند و نام‌شان مترادف بود با جادو و جادوگری.

به همین جهت از دیدگاه تشابه لفظی و نزدیکی مکان و منطقه، این نسبت و خصیصه منسوب شد به مغان ایرانی که شهرت‌شان در جهان باستان عالم‌گیر بود. البته باز هم تأکید بر وجه تفارق آیین مغی و دین زرتشتی و آیین مَزْدَیَسْنایی در ایران باستان کرده می‌شود.

در اوستا از جادو جادگری به شدّت انتقاد و از اعمال اهریمنی شمرده شده است: "من که **آهورامَزْدا** هستم در بهترین مکانها و شهرهایی که آفریدم، یازدهمین **هَئِتومَنْت** Haetument یا هیلمند است که اهریمن پُرمرگ "پُئوورو.مَهْرْکَه Pouru.mahrka" بر ضد آن جادوگری و گناه جادو را پدید آورد. وندیداد I/۱۴-۱۵ فرگرد."

در اوستا واژهٔ **یاتو** Yâtu به‌معنی جادو است و دیوی به همین نام مظهر شرارت‌های جادویی است که دیوانی دیگر را زیردست دارد: "وندیداد XXI/IV فرگرد."

نظرات **دینو** در قسمت پنجم از آثار چاپ شده‌اش به وسیلهٔ **مَکس مولّر** Max Muller نقل شده است.[۱۳۱]

۵۷. **دینو** دربارهٔ اجرای مراسم به وسیلهٔ شاخه‌های کوچکی از گیاهی ویژه گفت‌وگو می‌کند که آلتی شده بود برای ساحری و جادوگری که به‌وسیلهٔ آن پیش‌گویی می‌شد. البته می‌دانیم که دیگران نیز در آن عهود از این شاخه‌ها و مراسم و شعایر آن گفت‌وگو کرده و همان **بَرْسَم** یا **بَرْسُم** [اوستایی بَرِسْمَن Barsam

Baresman] مشهور است که برای نخستین بار **انکتیل دوپرن** Anquetil de peron Vol, II/ P, 532 در ترجمهٔ اوستا دربارهاش توضیحات کافی داده است.

دینو در جایی دیگر از کتاب خود دربارهٔ ساحران مادی میگوید که آنان بهوسیلهٔ نوعی چوب که صفحه مانند بوده پیشگویی از رویدادها میکردهاند. دقّت کافی و برابر نهادن وجوه تفارق میان مادها [=مغان] و غیرمغان [=هیربدان، زرتشتیان] بسیار جالب توجّه میباشد.

استرابو Strabo نیز از این مقوله یاد کرده که مغان به هنگام سرودن ادعیهٔ مقدّس، شاخههای زیبایی از بَرْسَم Barsam به دست گرفته و حرکت میدادند.[۱۳۲]

همچنین دینو اشاره میکند که پارسیها و مادها معبد نداشته و مراسم دینی و ستایش و پرستش و قربانی را در هوای آزاد انجام میدادهاند و برای آب و آتش احترامی فراوان، چونان مظاهر الوهیت قایل بودند.

۵۸. نویسندگان یونانی نیز از همان روزگاران کهن، چونان که امروزه هنوز معمول است، دربارهٔ نام **زرتشت** و وجوه اشتقاق و معنی آن مطالبی نقل کردهاند. نوشتهاند **زورُآسْتِر** [**زَرَتوشْتْرَ** Zaraθuštra] مرکّب از دو واژهٔ پارسی (=اوستایی) است Zor-Astra بهمعنی هدیه و قربانی. امّا برخی واژهٔ Astra را با واژهٔ یونانی astra-astar بهمعنی ستاره یکی دانستهاند.

دینو اظهار میکند که واژهٔ zoroaster را میتوان به "دوستار ستارگان" ترجمه کرد. برخی دیگر به "نگرندهٔ ستارگان" یا "نگاهدارندهٔ ستارگان" یا "فرمانروای ستارگان" ترجمه و تعبیر کردهاند.

افلاتون نیز تعبیری از این نام آورده است که ترجمهٔ نام **زرتشت** به یونانی Asrothutes است که سه کتاب از وی باقی مانده و از مطالعهٔ آن آشکار میشود که وی در رشتههای فلسفه و پزشکی و سیاسی و اقتصادی استاد بوده است.[۱۳۳]

دینو به صراحت معتقد است که **زرتشت** از سحر و جادو هیچگونه آگاهی نداشته و حتا برضد آن بوده است. و میگوید مجوس =مغ را بایستی از Magi جدا

دانست، چنانکه اصولاً در آلکی بیادس *Alkibiades* افلاتون آمده است که: "زرتشت دانستنی‌های خود را از روان نیک یا خرد کامل = **آهورامَزدا** ــ آموخت و در سی‌سالگی بر **ویشتاسپ** عرضه کرد.

۵۹. **سیسرو** Cicero خطیب و حکیم رومی در سدهٔ یکم پیش از میلاد به‌نظر می‌رسد که آگاهی‌های خود را دربارهٔ زرتشت به‌موجب چنین متونی که به آن‌ها دسترسی داشته است تکمیل کرده باشد.

در این مبحث کوتاه، آگاهی‌هایی دربارهٔ اساطیر ایرانی، به‌ویژه اساطیر اوستایی مندرج در یَشت‌ها لازم است تا ادراک ژرف‌تری پدید آید. باری **دینو** اشاره به روایتی دربارهٔ **کوروش** می‌کند:

"یکی از شاعران در مجلس بزمی که **آژی دَهاک** پادشاه ماد [=Astages] هنگامی که کوروش نیز در ماد بود [به روایتی کوروش در پارس سرگرم جنگ بود و چون شاه ماد احضارش کرد، موضوع را دریافت و در ماد حاضر نشد] برپا کرده و به عیش نشسته بود، سرودی را که حاکی از پیش‌گویی بود قرائت کرد:

می‌نگرم جانوری درشت پیکر را که سهمگین است چونان گراز،
به پیش می‌آید پس از پیروزی‌های فراوان،
که بر همهٔ پهنهٔ کشور نیرویش استوار می‌گردد.

آژی دهاک می‌پرسد این جانور کیست؟ و پاسخ می‌شنود **کوروش پارسی**.

۶۰. همان‌گونه که ذکر شد، از دیدگاه اساطیر تطبیقی، این روایات بسیار شایان توجّه می‌تواند باشد. در اوستا، بخش یَشت‌ها ــ تظاهر نمودارشدن نیروهای خیر و اساطیری در قالب گراز Varâz بیان شده است که بر نیروهای شر تاخته و از میان برشان می‌دارد [بهرام یَشت، بند ۱۵ ــ مهریَشت، بند ۷۰].

روایت مشابه دیگری را که در آن هم از دیدگاه انطباق با مضامین اوستایی، ــ

به‌ویژه مفاهیمی که خاص اوستاست و دینو نقل کرده بوده، توسط سیسرو به ما رسیده است.[۱۳۴]

خورشید، کنایه‌یی از فرّشاهی است. تظاهر اعلای فرّشاهی در خورشید است و به‌عبارتی دیگر در چیزهایی گوناگون تظاهر می‌کند. در کارنامک اردشیر پاپکان این تعبیر روشن است که به صورت نماد قوچ ظاهر می‌شود. در داستان جمشید نیز می‌توان آن را دریافت و از همه مهم‌تر در زامیادیشت نیز **افراسیاب** را درمی‌یابیم که درصدد گرفتن و تصاحب فَرّ شاهی Kavaem.Xvareno آن است.[۱۳۵]

آیا **دینو** چنین روایاتی را از منابعی کهن چون سرودهای غنایی و حماسی و امثال و روایات اخذ کرده یا درواقع مأخذ استفاده و تدوین او، همان یَشت‌ها و منابع اوستایی بوده است[۱۳۶]؟!:

۶۱. **ارستو** که در حدود ۳۵۰ سال پیش از میلاد زندگی می‌کرد، و در جهان از نظرگاه فلسفه مورد وثوق و اعتلای نام فراوان است، نیز دربارهٔ مجوس و زرتشتیان مقالات و کتابی تألیف کرده بود که حایزاهمیّت بوده است.

وی در کتابی تحت عنوان متافیزیک به کلّیت از آیین ایرانی گفت‌وگو کرده.[۱۳۷]

مطابق با این گفته، اصل کلّی در آیین، نیکی است که نسبت به همه چیز و همهٔ اعمال برتری و رجحان دارد. **دیوگنس** Diogenes *Proem, 1* گزارش می‌دهد که وی کتابی تحت عنوان ماژیکوس *Magikos* تألیف کرده بود، هرچند که برخی تألیف چنین کتابی را به **رودون** Rhodon یا **آنتیس‌تنس** Antisthenes نسبت می‌دهند.

امتیاز این کتاب در آن است که **زرتشت** را نخستین واضع فلسفه معرفی می‌کند، هر چند که بسیاری نیز واضع فلسفه را خود ارستو می‌دانند یا به‌**رودون** Rhodon نسبت می‌دهند.[۱۳۸]

هم‌چنین دیوگنس اطلاع می‌دهد که **ارستو** در کتاب بزرگ و عظیم خود به نام

دربارهٔ فلسفه [*peri philosophia*] دربارهٔ اساس فلسفهٔ مغی، به تفصیل بحث نموده است: "آیین مغان از آیین مصری کهنه‌تر است. در آیین مغی، مبنای اعتقاد بر دو اصل خیر و شر مبتنی است که اصل خیر را **زِئوس** [= **اُورْمَـزْد**] و اصـل شـر را **هـادِس** Hades [**اهریمن**] می‌نامند. proem, 8].

ارستو نیز معتقد بوده که زرتشت شش هزار سال پـیش از مـرگ افـلاتون [= ۳٤۷ پیش از میلاد] می‌زیسته. این مطلب را **پلینی** Pliny در تاریخ طبیعی خـویش آورده است: *History natural, XXX, 1. 2.*

امّا متأسّفانه چنین گنجینه‌ها و آثاری به‌طور کلّی از دست رفته و امروز تنها در آثار پژوهشگران و مورّخان و نویسندگان بعدی است که تنها نام آثار آنان را می‌خوانیم و جسته و گریخته، منقولاتی مخدوش را نیز از آن آثار بزرگ در برابر می‌یابیم.

۶۲. **تئوپومپوس** Theopompus در حدود سال ۳۷۸ پـیش از مـیلاد زاده شـد. یکی از تاریخ‌نگاران بزرگ یونان به‌شمار مـی‌رود کـتابی بـه وی مـنسوب است موسوم به فیلی‌پی‌کا *philipika* که در هشتاد و پنج جزوه تدوین کرده بود. گویا در هشت جزوه پژوهش‌های مشروحی دربارهٔ **زرتشت** و آیین مغ کرده بوده است. از کتاب دیگر وی نیز تحت عنوان هلنی‌کا *Helenika* آگاه هستیم، ــ امّا متأسّفانه آثار این مورّخ نامی را نیز دست یغماگر روزگار از میان برده و به ما نرسیده است.

دیوگنس هنگام گفت‌وگو دربارهٔ اهـریمن و شـر [*proem,8*] مـتذکّر شـده کـه تئوپومپوس نیز در جلد هشتم از کتاب خود موسوم به فیلی‌پی‌کا از این مسأله یاد کرده و نیز دربارهٔ معاد و رستاخیز و زندگی جاودان ارواح نیز در آیین پارسی یاد نموده است.

امّا جای خوشوقتی باقی است که آثار از میان رفتهٔ کسانی چون **دینو، ارستو، ادوکسوس، هرمودوروس، هرمیپوس، سوتیون و تئوپومپوس** بـه‌شکلی مـوجز و بسـیار خلاصه و فشرده در آثار **پلوتارخوس** برای ما حفظ شده است.

۶۳. **پلوتارک** plutarchos مورّخ و اندیشمند یونانی در حدود سال‌های ۵۰-۴۵ میلادی متولّد و به سال ۱۲۵ میلادی وفات یافت. آن چه که از وی دربارهٔ آیین ایرانیان، به‌ویژه معتقدات و فقه و اساطیر زرتشتی باقی مانده، حایز کمال توجّه است.[۱۳۹]

وی در مورد آیین‌ها و رسوم و معتقدات مصریان متبحّر و آزموده بود ــ و در شیوهٔ تطبیقی بیشتر کار می‌کرد و به همین جهت نوشته‌هایش از این نظرگاه برای ارباب پژوهش غنیمتی است. آن چه که در ذیل نقل می‌شود، خلاصه‌یی است از نوشته‌های وی در باب آیین و رسوم و اساطیر و الاهیات زرتشتی:

"**زرتشت** مردی بود که نظرات بدیعی در توجیه جهان و کردار آدمی ارائه کرد. وی /۵۰۰۰ سال پیش از جنگ تروپا می‌زیست". چنانکه در قسمت‌های گذشته شرح شد، جنگ تروپا را در حدود /۱۱۸۰ سال پیش از میلاد می‌دانند.

۶۴. مطابق با آرا و عقاید وی، دو نیروی اصلی دائماً با هم در جنگ و ستیزند. مظهر نیکی‌ها، **اُورْمَزْد** ormazes و مظهر بدی‌ها، اهریمن می‌باشد. نخستینْ روشنایی و دانش را موجد بود و دیگری تاریکی و نادانی و جهل را.

امّا میان این دو قطب اساسی، **میترا** عاملی دیگر است. میترا در واقع واسطه و میانجی [مهر میانجی، مِسی‌تِس Mesites] میان گروه مردم و عبادت‌کنندگان و دو نیرو است. وی سپاس‌ها و عبادات و نذور را به نیروی خیر و نفرین‌ها و تباهی و لعن را به نیروی شر می‌رساند.

به این نکتهٔ کهن در ایجاد و ثبوت ثنویتی که برپایهٔ منقولات این متقدّمین، متأخّرین نقل کرده‌اند بایستی توجّه داشت. برای نیروی شر و اهریمن هیچ نوع عبادت و فریضه‌یی ذکر نشده تا در شمار یک آفریننده یا خالق به‌شمار رود که گروه مؤمنان به درگاهش عبادت کرده و نذور و قربانی تقدیم کنند که شرّ را از آنان بردارد. درحالی که اساس آیینی مبتنی‌بر ثنویت و دوگانه‌پرستی، عبادت و اهدای قربانی و پیش‌کش نذور به درگاه هر دو نیروست. هرچند که پلوتارک

به‌صراحت بیان کرده که برای اهریمن ایزد نیز جهت درامان ماندن از شرور و بدی‌ها، مراسم قربانی و نیایش برقرار می‌شد. در این مراسم، گرگ راکه چارپایی درنده و در معتقدات مَزْدَیَسْنان اهریمن آفریده است قربانی کرده و شب هنگام طی مراسمی خون قربانی را به‌سوی شمال که مسکن اهریمن است می‌پاشیدند.*

میان مجوس رسمی است که گیاهی مقدّس به نام "اومومی" omomi را در هاون‌های ویژه کوبیده و شیرهٔ آن را با خون گرگ آمیخته و در جایی که آفتاب نمی‌تابد می‌پاشند. این عمل را برای پاره‌یی از مراسم خرافی انجام می‌دهند.

البته برخی از اوستاشناسان، این گیاه را همان "هوم" hum می‌دانند. در این تردید نیست، امّا در دین زرتشتی و همهٔ اوستای موجود و مدارک بازماندهٔ عصر ساسانی و پس از آن، حتاکوچک‌ترین اشاره‌یی راجع به چنین رسمی ملاحظه نمی‌شود.

۶۵. آن چنانکه پلوتارک توصیف می‌کند، همانندی‌های شگرفی میان فلسفه و دین زرتشتی با نوشته‌های وی درمی‌یابیم. می‌گوید: اینان همان‌گونه که به‌دو اصل خیر و شر، روشنی و تاریکی، دانایی و نادانی قایلند ــ و میان این دو را ستیزه‌یی دائمی برقرار می‌دانند، برآنند که متعلّقات جهان نیز به دو قطب تقسیم می‌شوند. گیاهان، درختان، حیوانات، پرندگان و همهٔ جانداران و چیزهای دیگر برخی‌شان خوب و وابسته به نیروی نخست و برخی‌شان بد و از آثار نیروی دوم می‌باشد که با همهٔ نیرو بایستی آنها را منهدم و نابود ساخت. بر همین پایه است کسانی که شمارهٔ زیادی از موجودات اهریمنی [= خْرَفْسْتْرَ Xrafstra] را نابود کنند، خوشبخت به‌شمار می‌روند. به پرندگان و خارپشت و سگ بسیار علاقمندند و در حفظ و احترام‌شان مناسکی دارند.

*. جهت آگاهی از چنین مراسم و شروح و مستندات آن، نگاه کنید به تاریخ آیین رازآمیز میترایی، با مراجعه به شروح فهرست مطالب در آغاز نخستین جلد از نگارنده، تهران، ۱۳۸۱. نیز آیین زروانی.

تجلّی جهان‌بینی فلسفی، و یا نوعی توجیه برای تفسیر هستی از ویژگی‌های دین زرتشتی است، و چنانکه گذشت می‌نگریم که به حق فرزانگان یونانی **زرتشت** را واضع فلسفه می‌شمارند. آن هم کسانی چون **ارسطو و افلاتون**.

تفسیر این جهان‌بینی ویژه در نوشته‌های مورّخان فوق‌الذکر یاد شده: ــ **اُورْمَزْد**، نور و روشنی محض است و وابسته‌های اورمزد از نور ناشی شده‌اند. در عوض **هادِس** Hades [= اهریمن، انگرمینو] تاریکی و ظلمت است و کارگزارانش نیز از تاریکی و ظلمت پدید آمده‌اند.

اورمزد نخست شش نیروی خیری که مددکار باشند، آفرید [= امشاسپندان] که مظاهر پاداش و بخشش، راستی، شاهی نیک، اندیشهٔ نیک، خواسته و ثروت و لذات و شادمانی‌ها و زیبایی‌ها بودند. اهریمن نیز شش مظهر بدی و زشتی در مخالفت و ضدّیت با آفریده‌های اورمزد پدید آورد.

اورمزد قلمرو خود را سه برابر آن چه که بود، گسترش داد. آن‌گاه زمین را از خورشید جدا کرد و میان‌شان فاصله‌یی زیاد قرار داد. آسمان را با ستارگان زینت بخشید و ستارهٔ سیروس Sirius [تیشْتْریَه Tištrya] را بر دیگر ستارگان سروری بخشید. از آن پس بیست و چهار ایزد بیافرید و آنان را در مداری بیضوی قرار داد.

امّا اهریمن و مظاهر زشتی در این مدار رخنه کرده و به آن راه یافتند. از این‌جاست که خوبی‌ها و بدی‌ها آمیخته شدند. سرانجام پس از چنین واقعه‌یی، روزگاری بیماری و شر و آفت غلبه خواهند کرد. امّا زمانی نیز فرا می‌رسد که تعادل و توازن برقرار شود و نوعی آسایش و یگانگی میان مردم استوار گردد.

٦٦. **تئوپومپوس** دربارهٔ دوران‌های سه هزارساله گفت‌وگو کرده است که سه هزار سال قدرت خیر و نیروی اعلای الاهی، و سه هزار سال دیگر مؤثّر بودن هر دو اصل و ساری و جاری بودن حکم و خواست آنان، و در سه هزار سال دیگر، سرانجام یکی از دو اصل از پای درمی‌آید و نیروی شکست یافته، **هادِس** یا

اهریمن است.[۱۴۰]

برای یک کارآگاه اوستایی و پژوهشگر اساطیر ایرانی، همانندی‌ها و سنجش‌های فراوانی میان مضامین فوق با روایات اوستایی و مواردی که در بُندَهِش *Bondahešn* آمده است وجود دارد. مفاهیمی دربارهٔ گیاه هوم hum یا قربانی و پیش‌کش‌ها برای خداوند و بی‌اثر گذاشتن اقدامات اهریمنی ــ و دست نیاز به‌سوی مَزْدا برداشتن و نیازها و ستایش‌ها به درگاهش نهادن و لعن و نفرین بر اهریمن فرستادن و ابراز انزجار نمودن از نیروی شرّ ــ همه و همه با موارد اوستایی همانندی داشته و برای ما مأنوس است.[۱۴۱]

هم‌چنین اشاراتی دربارهٔ به عمل آوردن شیرهٔ هوم [= پَراهوم Parâhum] و مراسم نوشیدن آن و ساغرریزی در مراسم سماع میترایی، که هر جرعه‌اش برای از میان بردن هزاران بدی و دیو نافع وکاری است: [*Yasna*; X, 6 یَسنَه] و مواردی دیگر، اشاراتی تاریخی که برای ما نامأنوس باشند، نیستند.

۶۷. در این‌جا نکته‌یی قابل اشاره می‌باشد و آن چنین است که شیرهٔ هوم را با خون گرگ می‌آمیختند. در سراسر اوستا و منابع پهلوی و دیگر مآخذ، هم‌چو اشاره‌یی موجود نیست. اصولاً در این جا جمع اضداد شده است. به این جهت که هوم گیاهی مقدّس و افشرهٔ آن در رسوم مذهبی مورد استعمال بوده. از سویی دیگر، گرگ حیوانی شریر و اهریمنی است.

امّا بی‌گمان بایستی در این نیز تأمّل کرد، چون در یسنا،هات نهم که ویژهٔ هوم است، درجایی از هوم و گرگ با هم یاد شده است:

این ششمین بخشایش را ای هوم مرگ زدا از تو خواستارم، که تیزبینی آن چنان باشم که پیش از حملهٔ راهزن و گرگ، خطر را دریابم و بر آنان پیشی جویم. **"یسنا ــ ها بند ۲۱"**

و این شگفت نیست که نوعی دریافت بد و اشتباه‌آمیز باشد از فرهنگ و سنن و رسوم پیچیده‌یی که آگاهی نسبت به آنها، زمان و وقت کافی لازم داشته.

در یشت سوم [=اردیبهشت یَشت / بند ۱۱] نیز گرگ در شمار اهریمن آفریده‌ها محسوب شده است، جایی که از اوصاف اردیبهشت گفت‌وگو می‌شود که براندازندهٔ همهٔ مظاهر و آفریده‌های اهریمن است یاد شده که **گرگ چهرگان** Vehrko-Čiθra را نیز برمی‌اندازد.

در مورد نخست ملاحظه شد که گرگ در شمار راهزن و دزد قرار گرفته و **زرتشت** خواستار است تا آن چنان تیزبینی داشته باشد که پیش از حملهٔ آنان، پیش‌دستی جوید. در مورد دوم نیز گرگ در شمار آفریده‌های اهریمن محسوب شده است. واژهٔ اوستایی برای گرگ Vehrka **وِهْرْکَه** می‌باشد.*

و شاید اصولاً واژهٔ **اومومی** Omomi با قرابت لفظی که دارد، هوم نبوده و چیزی دیگر و رسمی دیگر بوده باشد که ما از آن آگاهی نداریم.

آن چه که دربارهٔ احترام سگ گفته شده، تماماً در اوستا، به‌ویژه در وندیداد [Vi.daevo.dâta] موجود است. تقسیم‌بندی گیاهان، آبها و همهٔ موجودات به دو گروه سودرسان و زیان‌رسان در اوستا و "بُندَهِش" به تواتر دارای اشارات فراوانی می‌باشد که در فرگرد اول وندیداد و یادداشت‌های آن پژوهشی مشروح هست.

از خارپشت یا جوجه‌تیغی که زوزک Zuzak خوانده می‌شد، در بندهش یاد شده [بندهش، چاپ Westergard ــ ۳۰] که مخالف اژدها یا مار و آثار اوست، و هم‌چنین بر علیه مورچه که از جملهٔ خْرَفْسْتَرانْ [=Xrafstra] می‌باشد بوده و احترامی داشته است.

۶۸. **پلوتارک** می‌گوید مغان و پیروان **زرتشت** برای خارپشت احترامی فراوان قایل هستند، امّا به عکس موش بسیار مورد تنفر آنان می‌باشد، به‌ویژه موش آبی و هرکسی که از این جانور زیان‌رسان بسیار بکشد، توشه‌یی برای زندگی پسین اندوخته و فرد خوشبختی به‌شمار می‌رود.

*. به مدخل وِهْرْکَه /گرگ و هَئُومَه /هوم در دانشنامهٔ ایران باستان نگاه کنید.

شش نیروی آفریده شده، یا به گفتهٔ پلوتارک شش خدایی راکه اورمزد آفرید، می‌دانیم که شش امشاسپند می‌باشند.[۱۴۲]

صفاتی که به وسیلهٔ **پلوتارک** برای امشاسپندان آورده شده، درواقع همان صفاتی است که در گاثاها برای آنان نقل شده است: "یَسنا،هات ۲۸ بند ۲ ــ یَسنا،هات ۲۸ بندهای ٤ و ٦ و ۸ــ و یَسنا،هات ۲۹ بند ۲ و ۱۱ ــ یَسنا، هات ۳۱ بند ۲ و ٤ ــ یَسنا، هات ۳٤ بند ۹ ــ یَسنا، هات سی‌ام بند ٦."

٦۹. هم‌چنین اشاراتی دربارهٔ گسترش زمین در ادوار سه هزار ساله، در اوستا، بخش وندیداد، در داستان جمشید [= یِیمَه Yima] آمده است. در یَسنا، هات نوزدهم بندهای شش و هفت، و در یَشْت دوم نیز مطالبی در این زمینه موجود است.[۱۴۳]

دربارهٔ ستارهٔ تِشْتَر Tištar در ضمن منقولات، اشاراتی شد و هرگاه به بُندَهِش *Bondahešn* [Westergard. P, 77] و تیریَشت ملاحظه کنیم اصالت اوستایی مطالبی دربارهٔ ستارهٔ سیروس Sirius یا تیر آشکار می‌شود.

۷۰. اشاره به بیست و چهار ایزد شده است. این بیست و چهار خدا همان ایزدان فرودست امشاسپندان می‌باشند. نام آنها در سی روز ماه با امشاسپندان محفوظ است و درگاه‌شماری و یزدان‌شناسی اوستایی درباره‌شان آگاهی داریم.

اشاره به مدار بیضی شکل که انطباقی است به شکل زمین، در خود اوستا شاهدی دردست نداریم. هرچند این اندیشه‌یی مشابه میان هندیان و ایرانیان در شکل زمین بوده است. امّا در منابع پهلوی این اشاره که آسمان تخم‌مرغی شکل است آمده و در متن پهلوی مینوی خرد بند هشتم از فصل چهل و چهارم این اشاره را می‌توان شاهد آورد. امّا شگفتی در آن است که آسمان را بیضوی و زمین کروی شکل را یادکرده و هرگاه دقّت کنیم، **پلوتارک** نیز اشاره می‌کند که ایزدان یا خدایان بیست و چهارگانه در یک مدار بیضوی شکل قرار گرفتند و این مدار بیضوی شامل آسمان است نه زمین. اینک به بندهای هشتم تا دهم از فصل چهل و

چهار مینوی خرد بنگریم:

"آسمان، و زمین و آب و هر آنچه که وجود دارد شبیه تخم پرنده‌یی است ــ آسمان به‌سان تخم‌مرغی به روی زمین قرار داده شده است ــ همانندی زمین در مرکز آسمان درست همانند زرده در میان تخم است."[۱۴۴]

۷۱. **پلوتارک** می‌گوید چون **اُورمَزْد** خدایان بیست و چهارگانه را در یک مدار سربسته بیافرید، اهریمن در آن مدار نفوذ کرده و آن را سوراخ کرد. چنین عملی موجب تخلیط و آمیزش "گُومیزِشْ Gomizešn" خوبی و بدی گشت. نظیر چنین اشاره‌یی را در بُندهِش *Bondahešn*، ذیل بندهای یک و نه نیز ملاحظه می‌کنیم.

کثرت اقوال، نقل‌قول‌ها، گفتارها، رساله‌ها و کتاب دربارهٔ **مجوس** و **زرتشت** و نوع باورها و عقاید زرتشتی، و ناشناخت ماندن زمان پیامبر و از میان رفتن رسالات و نوشته‌های اصلی، به فاصلهٔ دو تا سه قرن و بیشتر، آن چنان اغتشاشی در مسایلی وابسته به فرهنگ دینی ایران قدیم و به‌ویژه اوستا و **زرتشت** به وجود آورد که سره و ناسره و مطالب الحاقی و غرض‌ورزانه در این باب آن چنان شهرت و رواج پیدا کرد که هرکسی در هر زمینه‌یی چون فلسفه، ریاضی، طبیعی، پزشکی، اساطیر، تاریخ، جغرافی، گیاه‌شناسی، گیهان‌شناسی و... که چیز نوشت، از زرتشت و آثار و اقوال وی نیز در آن داخل ساخت.

۷۲. مطلب فوق را، یعنی نفوذ اهریمن در زمین به وسیلهٔ سوراخ‌کردن آن، و آمیختن خوبی و بدی که درنتیجهٔ چنین عملی پیدا شد، **دیوگنس** نیز نقل کرده است (*proem, 9*) و نیز **اُدموس** رودیانی odemus نیز مأخذ نقل چنین خبری می‌باشد. بنا به قول ادموس، اختلاط خوبی و بدی که منتج به رستاخیز می‌شود، از نکات برجستهٔ آیین ایرانی است. باید یادآور شد که ادموس یکی از شاگردان نامآور **ارسطو** به‌شمار می‌رود.[۱۴۵]

کتابی منسوب است به **اُدموس** که دربارهٔ تاریخ ستاره‌شناسی *"Historia Astrologikai"* نگاشته. محتملاً در همین کتاب بوده است که یادکردهای جالبی از زرتشت ارائه داده بوده است. هم‌چنین در این‌جا باید از مورّخ یا دانشمند دیگری یادکرد به نام **هراکلیدس ـ پونتی‌کوس** Heraclides-ponticus که وی نیز از شاگردان **ارسطو و افلاتون** بوده و **پیتاگوراس** از آثار این هر دو سود برده است.

از میان آثاری که پیتاگوراس در مورد زرتشت و آیین‌ها و رسوم ایرانی یاد کرده، بایستی از کتابی یادکرد که در این کتاب از شخص زرتشت و عقاید وی دربارهٔ مجردات و فلسفه و مسائل ذهنی و فیزیکی افراد و اشیاء بحث شده بوده است.[۱۴۶]

همان‌طور که اشاره شد، گمان می‌رود آن چنان هاله‌هایی از افسانه و نوعی عظمت و بزرگی گرد شخصیت زرتشت را فراگرفته بود که در آن عصر، مسألهٔ روز میان مورّخان و نویسندگان محسوب می‌شد و ارباب قلم می‌کوشیدند تا با جعل خبر و کتاب، و دروغ و افسانه و روایات بی‌مأخذ در این باب چیز بنویسند. آن چه که در باب تمدّن، تاریخ، حساب، جغرافیا، ریاضیات، سحر، گیاه‌شناسی، نجوم، پیشگویی، پزشکی و... می‌نوشتند، چنانکه اشاره شد، یادی از زرتشت وجود داشت.

۷۳. **هرمودوروس** Hermodorus که از زندگی وی آگاهی نداریم، در کتابی تحت عنوان "دربارهٔ علم حساب *Peri Mathemathon*" از **زرتشت**، فلسفه و تاریخ زندگی وی یادکردی داشته و **دیوگنس** در کتاب خود به این نویسنده اشاره کرده و بسیاری دیگر "diogenes: *proem, 2*".

البته دربارهٔ تاریخ زندگی، عقیدهٔ مشابهی را ابراز داشته که با آن بیگانه نیستیم. یعنی تاریخ پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا Troya را برای عصر زرتشت مأخذ قرار داده. و شاید وی نیز از **هرمیپوس** Hermipus نقل کرده باشد: از تاریخ شروع آیین مغی که با پیدایش **زرتشت** صورت پذیرفت تا فتح ترویا، پنج

هزار سال فاصلهٔ زمانی وجود داشته است.

درحالی‌که **خسانتوس** مبدأ را آغاز جنگ **خشایارشا** در یونان ذکر کرده که در آن هنگام شش صد سال و به روایتی شش هزار سال از زمان زندگی **زرتشت** می‌گذشته است **سویداس** suidas یونانی نیز که به سال ۹۷۰ میلادی زندگی می‌کرده، پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا [اشتباهاً به جای ۵۰۰ سال ۵۰۰۰ سال ذکر کرده] را برای عصر زرتشت یادکرده که در پایان از وی نیز یاد خواهد شد.

دیوگنس که **پلوتارک** از وی دربارهٔ **هرمودوروس** یاد می‌کند "*isis and osiris, 46.*" ایزیس و اوزیریس مطالبی آورده که تاکنون ضمن مباحث، پاره‌یی از آنها، جنبهٔ تازگی دارد. پس از اشاره دربارهٔ عصر زندگی **زرتشت**، از جانشینان وی یاد می‌کند که از رؤسای مذهب بودند و نفوذ و قدرت‌شان فراوان بود و از جملهٔ آن‌ها: **اوستانس** Ostanes **گوبریاس** Gobryas و **پازاتاس** Pazatas را می‌توان نام برد.

اوستانس برای کسانی که اقوال پژوهندگان را از سدهٔ چهارم پیش از میلاد تا نهم میلادی مطالعه می‌کنند نامی آشنا و در عین حال مبهم است. در بسیاری از نوشته‌ها نامش ضبط و ثبت است و به لهجه‌ها و املاء مختلف آمده است.[۱۴۷]

برادر **اردشیر اوّل** نیز اوستانس خوانده می‌شده. امّا بنابر اقوال، روحانی موردنظر، هنگام لشکرکشی **خشایارشا** به یونان، همراه و مصاحب وی بوده است. کتابی به وی نسبت داده‌اند به نام "هنر مجوسان" که **پلی‌نیوس** Plinius از آن یادکرده است.[۱۴۸]

خواسته‌اند ریشهٔ این نام یا وجه تسمیه‌یی بر آن بیابند و برخی گفته‌اند باید از اوشتا Uštâ اوستایی باشد. اوشتا Uštâ در اوستا از مصدر وَس Vas به‌معنی: کام، خواهش، آرزو، خوش بودن، خواستن، برگزیدن، رستگاری، نیکویی آمده است. معانی فوق در گاثاها به‌معنی نوعی درود و تهنیت در تیریَشت بند بیست و نهم قابل ملاحظه است.

به دنبال نام **اوستانس**، **استرامپ سی خوس** Astramp sichus آمده است. ممکن است این کلمه ارائه گر اصل اوستایی قابل‌پذیرش **واشتْرْیُوفْشوینْت**

Vâstryo-Fšuyant باشد که در حال سوم شخص و به‌معنی برزگر / شبان است. در فروردین‌یَشت، بندهای ۸۹ ـ ۸۸ زرتشت خود به نام نخستین برزگر یا کشاورز خوانده شده است.

هم‌چنین بنابر اوستا و بُندَهِش، پسر زرتشت به نام **اورْوَتَتْ‌نَرَ** Urvatat-nara به‌عنوان و مقام رئیس کشاورزان معرفی شده، چنانکه دو پسر دیگرش، بزرگ، سالار یا رئیس رزم‌آوران و آتُرْبانان "روحانیان، نگهبانان آتش" خوانده و معرفی شده‌اند.

۷٤. آنچه که گذشت گفت‌وگو و بحثی بود دربارهٔ مطالب منقول از مورّخ و نویسندهٔ یونانی دربارهٔ آیین‌های ایرانی. امّا لازم است تا از دریچهٔ دیگری آنچه راکه مورد تدقیق قرار گرفت به نقد درآوریم. **پلوتارک** Ploutarkhus به سال ٤٦ میلادی زاده شد و به سال ۱۲۰ درگذشت. زادگاه وی **خُرونه** Khronea و پدرش **اوتوبولوس** Autobulus نام داشت. در بیست سالگی به رُم رفت و بعد به مصر سفر کرد که سفری پربار و باارزش بود. امّا سالیان پایان عمر را به شهر خودش خُرونِه بازگشته و به تدریس حکمت و فلسفه پرداخت. محقّقان و نویسندگان از روزگاران دور، آثار بسیار و متنوعی به وی نسبت داده‌اند که متجاوز از دویست کتاب و رساله می‌باشد. اثر بسیار مشهور وی به نام سرگذشت‌ها است که بسیار موردتوجّه می‌باشد (در زبان فارسی به نام حیات مردان نامی ترجمه شده است) کتاب‌های دیگرش اخلاق *Moralia*، گفت‌وگوها *Dialogues*، موسیقی *Demusica*، طبیعیات *Quaestione naturale* و چند کتاب دیگر و سرانجام اثر موردتوجّه او به‌نام ایزیس و اوزیریس *De iside et osiride* (نام دو خدا از خدایان مصری) می‌باشد. آن چه راکه پلوتارک دربارهٔ دین و آیین ایرانی آورده، مأخوذ از همین رسالهٔ اخیرالذکر می‌باشد.

پلوتارک در ضمن بیان مطالب خود دربارهٔ مغان ایرانی، از دو حکیم و نویسندهٔ یونانی به نام **اودموس** odemus از اهالی رُودِس Rhodes "جزیره‌یی در

جنوب غربی آسیای صغیر" که در سدهٔ چهارم پیش از میلاد زندگی می‌کرد و **تئوپومپوس** Theopompus که وی نیز از مورّخان مشهور سدهٔ چهارم پیش از میلاد است نقل قول کرده، امّا متأسّفانه از آثار این دو نویسنده چیزی در دست نیست چنانکه گذشت در قسمت‌های پیشین آنچه که از پلوتارک دربارهٔ آیین و دین مغان ایرانی منقول از کتاب **ایزیس و اوزیریس** دردست بود نقل شد. در این‌جا دگرباره مطالب و روایات وی یک جا و بی‌وقفه نقل می‌شود و آنگاه به پژوهش، نقد و تفسیر می‌پردازیم.

۷۵. گروهی از مردم به دو خدا معتقد بوده و باور دارند که یکی از این دو، آفرینندهٔ نیکی‌ها و آن یک خالق چیزهای بد و زیان‌آور است. امّا گروهی دیگر از مردم، آفرینندهٔ نیکی‌ها را خدا و آن دیگری را دیو و شیطان خوانند. از جملهٔ این مردم **زرتشت مغ** است که پنج هزار سال پیش از جنگ تروپا می‌زیست.

وی یکی از این دو نیرو را **هُرْمَزِس** Hormazes و آن دیگری را اهریمن Areimanios **آرِمانیوس** خواند. وی معتقد بود که هرمزد را به‌روشنی محض و اهریمن را به‌تاریکی و ظلمت مطلق تشبیه و مقایسه باید کرد. و آنگاه **مهر / میثْرِس** Mithres را واسطه‌یی میان آن دو دانست. وی مردم را تعلیم داد که برای **هُرْمُزْد** نذور و پیش‌کش‌ها تقدیم کنند برای عرض سپاس از نیکی‌ها و نعمت‌ها؛ و برای اهریمن نذور و پیش‌کش‌ها گذرانند برای دفع آسیب‌ها و بلایا.

آنها [= مغان] به هنگام مراسم نیایشِ اهریمن / **هادِس** Hades، گیاهی به نام omomi **اومُومی** را در هاون می‌سایند و نیایش برای تاریکی به‌جا می‌آورند. آنگاه گیاه ساییده را با خون گرگ آمیخته و درجایی دور که خورشید بدانجا نتابیده و تاریکی مطلق حکمروا باشد برده و می‌پاشند. گروهی از گیاهان خوب را آفریدهٔ ایزد نیک می‌دانند و برخی را از خلقت دیو بدی. هم‌چنین است دربارهٔ جانوران که گروهی چون سگ و پرندگان و خارپشت را از اثر خلقت ایزد نیک و موش آبی را آفریدهٔ اهرمن می‌پندارند. آن کسی نیک‌بخت‌تر است که در طول زندگانی

بیشترین مقدار و شمار از جانوران دیو آفریده "دَئِوُ.داتَه daevo.dâta" را بکشد.

میان این مردم دربارهٔ خدایان، افسانه‌های زیادی شایع است. برآنند که: **هُرْمُزْد** یا روشنی مطلق و **اهریمن** تاریکی محض در پیکاری سخت درگیرند. هرمزد برای یاری خویش، شش ایزد هستی بخشید: ایزدْ نیک‌منشی، ایزد راستی، ایزد پادشاهی نیرومندانه، ایزد خرد، ایزد نعمت و ثروت و در پایان ایزد شادی که از هر چیز خوب به‌وجود آید.

پس اهریمن مقابله به مثل کرد و شش دیو بر ضد ایزدان شش‌گانه بیافرید. آنگاه هُرْمُزْد سه بار خویشتن را به فراخی بگستراند تا از خورشید فراز رفت و ستاره‌ها را بیافرید و ستارهٔ سیروس Sirius [= شعرای یمانی] را بر ستارگان سروری بخشید. از آن پس بیست و چهار ایزد دیگر بیافرید که همه را درون تخم‌مرغی جای داد. اهریمن به مقابله پرداخت و بیست و چهار دیو بیافرید که به درون تخم مرغ راه یافتند و چنین شد که نیکی و بدی با هم آمیخته شد. امّا سرانجام زمانی فرا خواهد رسید که اهریمن، پدیدآورندهٔ همهٔ زشتی‌ها و بدی‌ها و شرور معدوم می‌شود و زمین صاف، و همواره شده و زندگی خوش و خوبی برای مردم پیدا خواهد گشت و همهٔ مردمان نیک‌بخت خواهند بود و به یک زبان سخن خواهند گفت.

تئوپومپوس نقل کرده که مغان معتقدند که برای سه هزار سال پی‌درپی یکی از این دو خدا فرمانروایی کرده و آن یکی تمکین می‌کند. پس در سه هزار سال بعدی به‌ستیزه و پیکار پرداخته و با هم فرمانروایی می‌کنند. امّا سرانجام دیوبدی شکست یافته و معدوم می‌شود و مردمان به شادی و بی‌نیازی و بدون احتیاج به خوراک به سر خواهند برد بی‌آنکه سایه‌یی داشته باشند [دوران فْرَشْکَرد Fraškard] و خدای نیکی‌ها برای زمانی محدود به آسایش خواهد پرداخت.

۷۶. پیش از آنکه به نقد و تحلیل و تفسیر روایت پلوتارک پرداخته شود اشارتی بنیادی خواهد شد ــ و آن چنین است که عناصر اصلی که این مورّخ و

گزارشگر نقل کرده، شرحی است بر آیین زروانی؛ و البته تأکید می‌شود که نقطهٔ ثقل شروح، متکی است بر توصیف آیین زروانی. چنانکه گذشت در این جا نیز منظور از مغان بایستی مغان زروانی باشند و نه آیین و دین زروانی به‌عنوان یک دین غیرمتأثر و اصلی، بلکه آمیزه‌یی از آیین مزدایی قدیم و مزدایی زرتشتی و مهرپرستی و عناصری دیگر که از بین‌النهرین و آسیای صغیر در این آیین راه یافته و عناصر مشخص زروانی‌گری.

پلوتارک روشن و مشخص، سراسر آفرینش را اثر فعل دو خدایا دو نیرو تصویر می‌کند. در برابر واژهٔ ایزد Theos **تِئوس / دِئوس و دیو دایمون** daimon می‌آورد. این دو در اوستا **یَزَتَه** yazata و **دَئیوَ** daêva می‌باشد. **دایمون** در بنیاد خدایی است با ویژگی‌های مبهم و غیرمشخص که هر چند با خمیره و سرشت شریری که دارد، آفرینندهٔ زشتی‌هاست امّا قادر به آفرینش نیک نیز می‌باشد. امّا آنچه که در روایت این مورّخ ویژگی دارد، هم‌توانی و قدرت فعل دو نیروست که در دو قطب مخالف رویاروی قرار می‌گیرند و آفرینش اثر فعل این دو می‌باشد. **اهریمن** به تاریکی و ظلمت و نادانی همانند است و **اَهوْرمَزْد** به روشنی. این توضیح، توصیف **پورفیریوس** porphyrus فیلسوف و نویسندهٔ سدهٔ سوم میلادی را از **اُهْرْمَزْد** به یاد می‌آورد که: تن اهورمزد چون روشنایی و روان او راستی محض است.

نکتهٔ دیگری که پلوتارک بدان اشاره می‌کند، **مهر / میثْرَ** / میتراس است که میانجی Mesites "مِسی‌تِس" دو خدا یا دو نیرو می‌باشد. از شگفتی‌ها این که در هیچ متن و اثر ایرانی در ادوار مختلف، چنین عنوان یا منصبی برای میترا نمی‌شناسیم. در هیچ جای اوستای خرد و کلان موجود، چنین اشارتی نیست. نکتهٔ دیگر اشاره است به اهدای نذور و مراسم قربانی برای اهریمن خدا به هنگام تاریکی. به موجب وندیداد (۷۹ـ۸/۷۸) حتا اندیشهٔ این مسأله نیز کفر و زندقه است و پرهیزگاری که آب آلوده به مردار را شب هنگام به عنوان نذر اهدا کند، همراه و یاری‌کنندهٔ دروج و اهریمن می‌باشد. در آبان‌یَشْت نیز چنین اشاره و کنایتی وجود دارد. به‌موجب مَزْدَیَسْنا انجام هر نوع قربانی و اهدای نذور در شب

هنگام منع شده و کرداری اهریمنی شناسانده شده است. پلوتارک در روایت خود از همان ابتدای امر مباینت و مخالفت صریحی را با مَزْدَیَسْنا به عیان آشکار می‌سازد. امّا بی‌گمان چنین فرقه یا مردم یا چنین دینی وجود داشته است که پیروان آن پرستش اهریمن یا نیروی شر را معتقد بوده‌اند و مَزْدَیَسْنان با این طریقت سخت مخالفت ورزیده و چنین کرداری را اهریمنی معرفی کرده‌اند. امّا این فرقه کدام فرقه و پیروان مذهبی بوده‌اند که در گزارش پلوتارک اشارتاً با آن آشنا می‌شویم.

بنابر تحقیق **کومُن** Cumont در آیین مهر، لوحه‌هایی مورد مطالعه است و به‌دست آمده* که صورت اهدایی و مورد خطاب **اهریمن ایزد** Deo Airmanio "دِئُو اَئیرمانْیُو" را دارد.[۱۴۹]

در پژوهش‌هایی تازه چون در اثر **وِرْمازِرِن** Vermaseren دربارهٔ آیین مهر نیز این اشارت آمده است.

اشاره به این مسأله جهت توضیحی است مجدد دربارهٔ واژهٔ **اُمُومی** omomi که در فصول گذشته اشاره شد و باید همان **هوم** Haoma اوستایی باشد. اینک در این قسمت ملاحظه می‌شود که بنابر عقیدهٔ **بنونیست** نه هوم است و نه به گمان کسانی چون **دو ـ لاگارد** p.de-Lagarde **مولی** Moly. پس منظور پلوتارک از واژهٔ مبهم omomi، گیاهی که مغان می‌سایند و ساییدهٔ آن را با خون گرگ آمیخته و در جاهای تاریک که خورشید بدانجاها نتابیده باشد می‌پاشند چیست؟ ــ چنانکه اشاره شد، در قسمت‌های گذشته تفسیری در این‌باره گذشت و در این جا، مجدداً به این موضوع پرداخته می‌شود.

omomi شباهتی به Haoma **هَئومَه** (= هوم) در اوستا و **سَئومَه** Saoma معادل وِدایی آن دارد. هوم گیاهی سودرسان است که در مراسم دینی مزدایی قدیم یا

*. کتاب فرانتس **کومُن** به‌نام *Les Mysteres de Mithra* با عنوان آیین پردمز و راز میترایی را نگارنده ترجمه و منتشر کرده است. نیز در چنین مواردی در کتاب مشروح دو جلدی نگارنده به‌نام تاریخ آیین رازآمیز میترایی بسیاری پژوهش‌ها و ترجمهٔ متون یونانی در این زمینه آمده است.

آیین مزدایی پیش از **زرتشت** ساییده شده و با شیر و روغن مخلوط و ضمن مراسم ستایش به پیشگاه ایزدان نثار و مؤمنان می‌نوشیدند. در اوستای قدیم به هیچ وجه این اثر، اشارتاً و کنایتاً تأیید نشده، بلکه چنانکه گذشت نکوهیده نیز شده است. از دیگرسو گیاهی که ویژهٔ تهیهٔ فدیهٔ روان و ممزوج جهت خدایان و ایزدان می‌باشد، هیچ‌گاه نمی‌تواند با همهٔ ویژگی‌ها و مراسم شیطانی، فدیهٔ اهریمن شود.

هم‌چنین ما نمی‌توانیم در متن پلوتارک دست برده و به گمان بعضی که به تصحیح متن پرداخته‌اند، منظور از omomi را Moly بدانیم. گفته شد که **دو لاگارد** نام گیاه مقدّس را به Moly تغییر داده است. **پلی‌نی** poliny "تاریخ طبیعی IV. 8, 26 " به این گیاه اشاره کرده است که دارای ریشه‌یی سیاه و گل‌هایی سفید است، امّا در هیچ مورد به این مطلب اشارتی نشده که مغان در مراسم دینی از آن استفاده‌یی کرده باشند.[۱۵۰]

بنونیست معتقد است که omomi یا نام دیگری است از گیاه **اُمُوموم** Amomum یا تحریفی می‌تواند باشد از نام این گیاه. **پلی‌نی** و **ویرژیل** هر دو از این گیاه یاد کرده‌اند "تاریخ طبیعی XII, 13, 28 **ویرژیل** 4,26" و نوشته‌اند که رومیان از این گیاه عصاره‌یی گرفته و معجون گرانبها و جالبی می‌سازند. هومل Hommel معتقد است که هِمَمَه Hemama گیاهی که در نوشته‌های **ارسطو** و **تئوفراست** Theophrastus آمده با omomon یکی دانسته می‌شود و درواقع وی پیش از بنونیست به این امر اشاره کرده بوده است.[۱۵۱]

و در این‌جا باید اشاره به رویارویی و تضادی کرد که همیشه در دو قطب مثبت و منفی وجود داشته است. در مراسم مذهبی مغان مزدایی که فشرده و شیرهٔ هوم به‌عنوان فدیهٔ زَوْر Zavr "= زَاُثْرَ zaoθra" نثار و نوشیده می‌شد، جهت **اهریمن ایزد** نیز در فرقهٔ موردنظر که برای ما ناشناسند، فشردهٔ گیاه مورد اشارهٔ پلوتارک نثار می‌شده است. در مورد گرگ به‌موجب اوستا اشاره شد که از جانوران اهریمنی است. در آیین مهر نیز گرگ کنایه از حرص و آز و خشم و درنده‌خویی می‌باشد. هرگاه از امکان رایج‌بودن چنین رسمی در آیین مهر که بعید نیز به‌نظر می‌رسد،

صرف‌نظر شود، باید گفت تأثیر رسوم و عادات و سنن بومی را نیز نباید نادیده گرفت. امّا جملهٔ: "باید شیرهٔ گیاه omomi که با خون گرگ آمیخته شده در جایگاه تاریک و مکانی که خورشید بدانجا نتابیده باشد پاشیده گردد"، حاکی از آن است که نیایش‌کنندگان، این هدیه را برای ایزد یا خداوند تاریکی نثار می‌کرده‌اند.

چنانکه در بخش‌های گذشته، ضمن پژوهش دربارهٔ گروه‌های مختلف مغان، گذشت، فرقه‌یی از مغان به معنای واقعی، دوگانه‌پرست بودند. اعتقاد این فرقه بر آن بود که جهان به دو بخش تقسیم می‌شود. قلمرو حکومت **هُرمزد** و قلمرو حکومت اهریمن. جایگاه آن یکی روشنایی و قلمرو حکومت این یا تاریکی بود. همه چیز، حتا واژه‌ها و نام‌ها به دو نوع تقسیم می‌شدند. هر چیزی و هر جاندار و جانور و گیاه و شیئی یا اَهورایی بود یا اهریمنی. این تقسیم به‌روشنی در فرگرد نخست از کتاب وندیداد قابل ملاحظه است. درواقع آنچه که **پلوتارک** در این زمینه گفته مطلب تازه‌یی نیست، چون **هرودوت** و دیگران نیز پیش از این در این زمینه کنایتاً یا صراحتاً اشاراتی کرده‌اند. تنها جانداری که در روایت پلوتارک اهریمنی "= خْرَفْسْتْرَ Xrafstra" یاد شده موش آبی است که پلوتارک با نام **اندرُوس.موس** endros-mus یاد کرده که شاید منظورش موش دریایی mus-marinus **موس. مارینیوس** باشد. شاید به ملاحظهٔ آنکه در بند ششم از فرگرد سیزدهم وندیداد، اشاره به نوعی موش شده است، مقارنه‌یی در این باب پیش آمده. البته بعضی این حیوان را با لاک‌پشت یکی دانسته و متن وندیداد را که از جانور موذی و آزاررسان به نام zairmyanura یا **زَئیریم‌یاکَه** zairimyaka یاد شده، لاک‌پشت دانسته‌اند. امّا جانور موذی و دیوی که در وندیداد یاد شده، باید موش صحرایی باشد نه موش دریایی یا لاک‌پشت. به‌موجب بند یاد شده از وندیداد[۱۵۲]. دیوی که **زَئیریم‌یانورَ** zairmyanura به‌معنی گیاه‌خوار و به لهجهٔ مردم بدزبان **زئیریم یاکَه** zairimyâka به‌معنی راه رونده یا خرامنده در سبزه‌زار نامیده می‌شود، در میان آفریدگان اهریمن بدترین است که از آغاز شب تا طلوع بامداد هزاران آفریدهٔ نیک را هلاک می‌کند. البته منظور از موش صحرایی است، چنانکه از نامش

پیداست و گیاهان سودرسان را می‌جود و تباه می‌سازد.

۷۷. امّا مسأله‌یی که مورد توجّه است آنکه ماهیت دینی که به‌وسیلهٔ پلوتارک به روایت آمده چیست. آیا با دین مزدایی آریایی و یا آیین مزدایی زرتشتی نسبتی دارد یا نه؟ ــ و هرگاه نسبتی ندارد، درحد امکان دریافته شود چه دیانتی است. آن چه که در درجهٔ اوّل در توصیف جلب توجّه می‌کند نقش برابر **هُرْمَزْد** و اهریمن در آفرینش و نیایش مؤمنان می‌باشد. آفرینش توسط هر دو انجام شده و هر دو مورد حرمت واقع می‌شوند. هرمزد جهت طلب خیر و برکت و اهریمن برای دفع آفت و شرّ. یکی از این دو را بر دیگری برتری نیست و از لحاظ قدرت و حیطهٔ عمل یکسانند چونان دو همزاد و توأمان که در گاثاها، هات ۳۰ و ٤٥ اشاره شده، دومینوی همزادِ قدیم و ناآفریده "**مَئینیو پَئوئیریُو.یِما** Mainyo.Paoiro.Yemâ.

با درک این مطالب اصولی درصدر چنین آیینی، بدون تأمل آیین زروانی را در پیش نظر می‌یابیم. برابر با اصول عقاید در این آیین، **زُرْوانْ آکَرَنَه** zrvân-Akarana خدای بزرگ است که **هُرْمَزْد و اهریمن** فرزندان اویند. آیین زروانی تا همین اواخر چنانکه باید شناخته نبود و بدان اهمیّت چندانی نمی‌دادند. امّا با پیداشدن متون مانوی، ارزش و شمول و گسترش آیین زروانی نیز آشکار گشت. هرگاه در دیانت مانوی، **زروان** را برین خدای و **هرمزد** را پسر دانسته‌اند، اینک می‌دانیم که چنین شیوه‌یی به پیروی و اعتبار فکر زروانی است. امّا مطالعات و حاصل تحقیقات نشان می‌دهد که آیین زروانی دارای ریشه‌هایی قدیم‌تر از آن است که تصوّر می‌شد*.

برخی از محقّقان برمبنای افسانه‌یی که بعدها برای زروان ساخته و پرداخته

*. جهت مشروحِ پژوهش‌های زروانی، نگاه کنید به دانشنامهٔ ایران باستان ذیل مدخل **زروان**. نیز بخش چهاردهم از جلد دوم کتاب تاریخ آیین رازآمیز میترایی از نگارنده هم‌چنین کتاب آیین زروانی در همین مجموعه پژوهش‌های ایران‌شناسی.

شـد، یـعنی **اورمـزد و اهـریمن** یـا **سْـپِنْتَه مَـئینیو** Spenta-Mainyu و **آنگـرَمَئینیو** Angra-Mainyu که دوگوهر قدیم و خود آفریده **خْوَداتَه** Xvadâta بودند و هر دو پسران همزاد زروان هستند، متوجّه گاثاها شدند. در یک قطعهٔ گاتایی از دوگوهر همزاد که نمایندهٔ خیر و شر هستند یاد شده است "گاثاها، یَسنا ـ هات ۳/ ۳۰" یکی از محقّقان اوستایی در این جا متوجّه این نکته شـده است و اسـتنباط خـود را بـا اسطورهٔ زروانی تعلیل کرده است. علمای علم کلام مزدایی با پدیدآوردن آیـین زروانی، راهی در تحلیل و تفسیر الاهیات مزدایی گشودند و گـفتند **آهـورامَـزْدا و آهریمن**، توأمان خدای بزرگ، یعنی **زروان بی‌کرانه** مـی‌باشند. **یـونکر** junker مـعتقد است که اشارهٔ گاتایی دلیلی است بر قدمت این اندیشه و مسألهٔ زروانـی‌گری در عصر اشکانی و ساسانی جریانی نو نبوده است، بلکه بازگشت و عطفی بـوده بـه یک اصل کهن.[۱۵۳]

امّا این قرینه جهت آنکه بپذیریم اشارهٔ گـاتایی مـنطبق است بـا مـعتقدات زروانی، مسأله‌یی است غیرقابل پذیرش، چون در اوستای متأخّر نیز تنها چند بار از زروان یاد شده که آن نیز با بی‌اهمیّتی تلقّی شده است. **بروسوس** Berosus در سدهٔ چهارم میلادی از شاهی به نام **زِرُوانوس** Zerovanus یاد می‌کند. **موسی خورنی** از این مسأله در جلد دوم کتاب خود به نام "روایات گوناگون اندر باب تاریخ یونان، جلد دوم، ص ۵۰۲" یاد می‌کند.

امّا از روزگاران باستان درواقع آیین زروانی شناخته و رواج و توسعه داشته. آن را، یعنی زروان را با **بـرهما** و **کـرونوس** Kronos و **سـاتورْن** Saturn در ایـزدکدهٔ خدایان هند و یونان و روم یکی دانسته‌اند.[۱۵۴]

۷۸. قـدیم‌ترین مـورّخی کـه دربـارهٔ آیـین زروانـی سـخن گـفته است، **تئودوردوموپْسُوئِسْتا** Theodor de Mopsuest می‌باشد که کتابش به دست ما نرسیده است و مطابق معمول قسـمت‌هایی از آن بـه‌وسیلهٔ مـورّخی دیگـر در نـقل‌قول باقی‌مانده است. البته هرگاه روایت پلوتارک را در این مبحث نیز مـبتنی‌بر آثـار

تئوپومپوس بدانیم، قدمت آیین زروانی به سدهٔ چهارم پیش از میلاد و با کمی احتیاط تا عصر هخامنشی به عقب می‌رود. **فوتیوس** Photios مطالبی از کتاب تئودور نقل کرده و به یادگار نهاده است. کشیشی مسیحی نیز به نام **اِزنیک** Eznik de kotb که رساله‌یی در ردّ مذاهب نوشته، دربارهٔ زروان مطالبی نقل کرده است. این مؤلّف ارمنی عیسوی است و در سدهٔ پنجم میلادی زندگی می‌کرده. علی‌الاصول باید به بغض و کینهٔ این مورّخان ارمنی عیسوی دربارهٔ مطالبی که راجع به ایران نوشته‌اند دقّت کرد که در عصر ساسانیان در جَدَل‌های کلامی با زرتشتیان مزدایی بودند.

از مورّخان دیگری که راجع به زروان مطالبی نوشته‌اند باید از **اودموس رودسی** Eudemos، مورّخ سدهٔ سوم پیش از میلاد یاد کرد که آثارش از میان رفته و جسته و گریخته به شکل نقل‌قول در آثار دیگران برجای مانده، مثلاً **دمسکیوس** Demescius از وی نقل‌هایی آورده است. در روایات مورّخانی دیگر نیز چون **الیشه** Elishe، **مارَبْها** Marabha، **تئودور بارخونی** Theodor Barkhouni و **یوحنّا بارپنکایی** Johannan-barpenkai اشاراتی دربارهٔ زروان یاد می‌شود. چنانکه اشاره شد، جهت مطالعه دربارهٔ جمع این روایات و تفسیر و تحلیل و مآخذ به جلد دوم فرهنگ نام‌های اوستا، به‌ویژه دانشنامهٔ ایران باستان ذیل مدخل‌های مربوطه، به‌ویژه **زروان** و **میترا** نگاه کنید.

در این میان روایت اِزنیک از همه مفصّل‌تر است که جهت تفسیر و مقایسه با آنچه که پلوتارک آورده نقل می‌شود:

> **مغان گویند، پیش از آنکه آفرینش انجام شود، قبل از آنکه آسمان و زمین و هیچ مخلوقی موجود باشد، در بسیط هستی وجودی حقیقی موجود بود که زروان** Zervan **نام داشت که فَرّ یا بخت و تقدیر نیز خوانده می‌شد. وی مدّت هزار سال عبادت کرد و قربانی داد تا از او فرزندی به نام اُرْمیزْتْ** ormizt **[= اُورْمَزْد] متولد شود تا زمین و آسمان و آنچه در آنهاست بیافریند. چون هزار سال بدین طریق سپری شد، در دلش اندیشهٔ**

شک و تردید راه یافت که آیا این قربانی و عبادت و رنجم به ثمر خواهد رسید یا نه، و من دارای فرزندی به نام اُورمَزْد خواهم شد؟ ــ

هنگامی که این اندیشهٔ تردیدآمیز در وی راه یافت، اُرْمیزْتْ و اهرمن را آبستن بود وجودشان را در خود احساس می‌کرد. چون از حال توأمان آگاهی یافت، با خود گفت هر یک زودتر بیرون آیند. شاهی جهان را به او خواهم داد.

اورمزد از این اندیشهٔ پدر آگاهی یافت و آن را برای برادرش اهریمن فاش کرد. آنگاه اهریمن به‌زودی شکم پدر را شکافت و خود را در برابر پدر نمایان ساخت. زروان از او پرسید تو کیستی. اهرمن پاسخ داد که من فرزند تو هستم. زروان گفت پسر من باید درخشنده و دارای بوی خوش باشد، درحالی که تو تاریک و بدبو هستی. در همین هنگام اُورْمَزْد نیز از شکم پدر بیرون آمد و خود را در برابر پدر نگاه داشت. زروان او را درخشنده و دارای رایحهٔ خوش دید و دانست که پسرش این پیکر تابان است که برای تولدش آن همه قربانی داده بود. پس از دسته‌یی چوب مقدّس که دردست داشت به او داد و گفت تاکنون من برای زادن تو قربانی می‌کردم و از این پس تو باید برای من قربانی کنی و فدیه دهی.

در این هنگام اهریمن نزد زروان ایستاد و گفت تو عهد کرده بودی که هر یک از مادو زودتر بیرون آمده و به تو نمایان شویم، شاهی جهان او را دهی، اینک بنابر آن پیمان باید مرا شاهی دهی. زروان او را خطاب کرده و گفت ای موجود پلید، نُه هزار سال از فرمانروایی بر جهان را به تو می‌دهم، امّا پس از آن، فرمانروایی بر عالم از آن اُورْمَزْد است و فرمان و ارادهٔ او اجرا خواهد شد. آنگاه آفرینش در جهان شروع شد. آنچه را که اورمزد می‌آفرید خوب و سودمند بود و آنچه را که اهریمن می‌آفرید، زشت و مضر می‌بود.

۷۹. در این مورد شک نیست که آن چه **پلوتارک** روایت کرده، دربارهٔ اساطیر زروانی است و وی دانسته یا ندانسته در مورد مسایل زروانی مطلب نوشته. به‌نظر

می‌رسد که سرچشمهٔ روایاتی دربارهٔ زروان که نقل شد، متنی پهلوی بوده که مورد استفادهٔ **شهرستانی** دربارهٔ زروانیّه و روایات یونانیان و مورّخان ارمنی و رسالهٔ مختصری به فارسی تحت عنوان علمای اسلام قرار گرفته است.[۱۵۵]

در رسالهٔ علمای اسلام که یاد شد از نوادر آثار است دربارهٔ زروانی‌گری، آمده: "... دیگر بدانند در آفرینش جهان و اختران و گردش افلاک و روشنی و تاریکی ــ و نیکویی و بدی که در جهان پدید است، ولی در کتاب پهلوی جهان را آفریده گویند و پیداست که جز از "**زمان**"، دیگر همه آفریده است و آفریدگار زمان را هم گویند **زمانه**، ــ زمان را کرانه پدید نیست، بالا پدید نیست، و بُن پدید نیست، همیشه بوده است و همیشه باشد ــ هر که خردی دارد نگوید که زمانه از کجا آمد... پس آتش و آب را بیافرید، چون به هم رسانید اُورْمَزْد موجود آمد. زمان هم آفریدگار بود هم خداوند به سوی آفرینش که کرده بود. پس اورمزد پاک و روشن و خوشبوی و نیکوکردار بود و بر همهٔ نیکویی‌ها توانا بود. پس چون فروشیب‌تر نگرید، نه سد و شست هزار فرسنگ اهریمن را دید سیاه و گنده و پلید و بدکردار. اورمزد را شگفت آمد که خصمی سهم‌گین بود. اورمزد چون آن خصم را دید اندیشه کرد که مرا این خصم از میان بربایدگرفت..." روایات داراب هرمزدیار، جلد دوم ص ٦٢ ــ از روایت **دستور برزو**. ← متن کامل علمای اسلامی کتاب آیین زروانی از نگارنده.

موردی دیگر در روایت **پلوتارک** موضوع شش ایزد و شش دیو است. اُورْمَزْد جهت حفظ آفرینش خود و مقابله با اهریمن، شش ایزد می‌آفریند و اهریمن نیز برای معارضه، شش دیو پدید می‌آورد. آیا این شش ایزد اشارت است به شش امشاسپندان؟ ــ نکته‌یی که در این جا قابل توجّه است و **بنونیست** به آن توجّه کرده، آن است که مطابق روایت پلوتارک، اورمزد نخست شش ایزد که جنبهٔ مجرد و غیرمادی دارند بیافرید و در مرحلهٔ دوم ستارگان را خلق کرد. محقّق تیزبین فوق‌الذکر بر آن است که یا پلورتارک خود در این قسمت دستی برده، به عمد یا من غیرقصد، و یاراوی اوّلیه که یا **تئوپومپوس** یا **اودموس** بوده، این تغییر و

جابه‌جایی را روا داشته‌اند. شکل منطقی روایت باید چنان باشد که اورمزد نخست به یاری یک جهان مادی و غیرمینوی، جانوران و گیاهان را آفریده باشد که به‌طور کنایه و یا نمایندگان این جانوران و آب و گیاه، نیروهایی در قالب عناصرند، عناصری چون: خورشید، ماه، آتش، زمین و باد که خود به شکل و هیأت ایزدان شناخته شده‌اند ــ و از آن پس اورمزد باید شش ایزد یا شش مرحلهٔ تجرّد و اخلاق را به هستی درآورده باشد.

چنانکه گذشت اینک باید ملاحظه کرد که آیا شش ایزدی که به توسط پلوتارک یاد کرده شده‌اند، با **امشاسپندان** Ameša-Spenta در آیین مزدایی و دین زرتشتی همسانی دارند یا نه. در قسمت‌های گذشته اشاره شد که منظور از شش ایزد در روایت پلوتارک، امشاسپندان می‌باشند. آیا این قولی حتمی است؟ ــ واژهٔ اَ ـ مِشَه سْپِنْتَه a-meša-Spenta به‌صورت مستقل در گاثاها نیامده است و در اوستای متأخّر ملاحظه می‌شود. در گاثاها از شش امشاسپندان بدون این عنوان، یک‌یک یاد شده. **گیگر** در کتاب مستقلی تحت عنوان **امشاسپندان**[۱۵۶] معتقد است که دسته‌بندی این گروه، صورت روشن و قطعی‌یی ندارد. گاه شش‌اند، و گاه هفت یا هشت. در رأس شش ایزدگاه **اَهُورمَزْد** در تجلّی است و گاه **سروش** Sraoša و گاه **سِپِنْتَه‌مَئین‌یو** Spenta Mainyu و گاه ایزدانی دیگر چون **اَرتْ** Art یا **اَشی** Aši بی آنکه در شمار آنان باشد، پیوند و ارتباط مستقیمی با آنها دارد. وی معتقد است که ماهیت اصلی آنان مجرد بوده، امّا با توسعهٔ مَزْدَیَسْنا دیگرگونی پیدا کرده و تشخّص یافته‌اند و گروهی شده که هریک سرپرستی قسمتی از آفرینش اهورایی را به‌عهده گرفته‌اند.

بنونیست معتقد است که نام‌های مجرد امشاسپندان، دارای اصلی زرتشتی می‌باشند امّا ماهیت آنان قدیم‌تر است و هر یک از آنان جای یکی از عناصر را که در هیأت یک ایزد بوده‌اند گرفته و با منسوخ شدن نام ایزدان پیشین، شناخته شده‌اند. امشاسپندان هر چه که از اصل و بنیاد گاتایی خود دورتر شده‌اند، نشانه‌ها و خصایص مادی و عنصری‌شان بیشتر مشخص شده و به ماهیت اولی خود که

پیش از زرتشت داشته‌اند نزدیکی بیشتری یافته‌اند. امّا به هر حال در گاثاها، امشاسپندان صُوَر مجردی هستند. **وُهو ـ مَنَه** Vohu-Mana به معنی منش نیک، **اَشَه‌وَهیشْتَه** (Aša Vahišta) Aša به‌معنی راستی؛ **خْشَثْر ـ وَئیرْیَه** Xšaθra vairya (= شهریور) به‌معنی شهریاری و سلطنت خدایی، **آرْمَئی‌تی** Ârmaiti به معنی فرمانبُرداری، **هَئورْوَتات** Haurvatât (= خرداد) به معنی رسایی و کمال ـ **اَمِرتات** Ameretât به معنی نامیرایی و جاودانی. **پلوتارک** شش ایزد را چنین یاد می‌کند: منش نیک، راستی، شهریاری خدایی یا پادشاهی نیرومندانه، نعمت و ثروت، ایزد خرد و شادی که از هر چیز خوب پدید آید.

در روایت پلوتارک دربارهٔ مقایسهٔ سه ایزد اولی، یعنی منش نیک و راستی و شهریاری نیک با سه امشاسپند وُهومَن، اَشَه‌وَهیشْتَه و شهریور حرفی و اختلافی نبوده و انطباق کامل حاصل است. امّا سه تای دومی با سه امشاسپند آرْمَئی‌تی و خرداد و اَمُرداد قابل مقایسه و انطباق نمی‌باشند. آرْمَئی‌تی "=سپندارمذ" در اوستا نمی‌تواند با خرد در روایت مورّخ یونانی مطابقت کند. کار اصلی سپندارمذ، برانگیختن مهر نسبت به خداوند و ایجاد پرهیزگاری و پارسایی و فروتنی در فرد است. هم‌چنین خرداد نیز نمی‌تواند به هیچ وجه نسبت و سازشی با ایزد ثروت و نعمت داشته باشد. خرداد و اَمُرداد همیشه به معیّت و همراهی هم هستند و نگاهبان و حارس زندگی، به ویژه آب و گیاه می‌باشند و سرپرستی دام‌ها را به‌عهده دارند. از همین‌روی است که برای سه ایزد دومی در روایت پلوتارک، محقّقان جهت انطباق معادل‌هایی پیشنهاد کرده‌اند. از دو صورت بیرون نیست، یا مورّخ یونانی را در ذکر سه ایزد دومی، ایزدان معیّن و شاخصی در مَزْدَیَسْنا بوده است و یا به دیانت مزدایی و ایزدان مَزْدَیَسْنا نسبت و ارتباطی نداشته است. خرد را می‌توان با **چیستی** Čisti در اوستا مقایسه کرد که ایزد خرد و علم و دانش می‌باشد. ایزد ثروت و نعمت برابر می‌شود با ایزد **آرْت** Art که به پارسایان پاداش از ثروت و نعمت فراوان می‌بخشاید. و ایزد شادی نیز با ایزد **راما** Râma ایزد رامش و شادی منطبق می‌شود.

چنانکه گذشت به‌طور قاطع نمی‌توانیم شش ایزد مورّخ یونانی را با شش امشاسپند یکی بدانیم. امّا امکان این فراوان است که در این جا، پلوتارک از یک متن یا یک روایت زرتشتی استفاده کرده باشد. شش دیو که در مقابل شش امشاسپند یاد شده‌اند، در گاثاها از سه‌تاشان نشان داریم. نخست **آکَه ـ مَنَه** Aka-Mana به معنی منش بد در مقابل **وُهومَنَه** به معنی منش نیک. دوم **دروج** Drudj یا دروغ در مقابل **اَشَه** یا راستی. سوم دیو **اَئِشْمَه** Aešma (= خشم) در مقابل شهریور. از دیو **تَرُمَتی** Traomati یا دیو سرکشی و نافرمانی که رقیب سپندارمذ است نیز یک بار در گاثاها یاد شده. امّا در روایات قدیم از ذکر این دیوان، به‌هیچ‌وجه شکل شاخصی جهت ابراز یک جنبهٔ مشخص ثنوی موردنظر نبوده است و دیوان جایگاه مشخص و شناخته‌یی ندارند. البته از این اشاره، دیو دروج مستثنا می‌باشد که رقیب اَشَه یا راستی است و نمایانگر و مصدر همهٔ کارهای زشت و ناپسند معرفی می‌شود.

امّا جنبهٔ تعیّن و تشخّص دیوان و پرداخت یک نظام ثنوی، از جنبه‌های متأخّر آیین مزدایی است که تحت سوابق و به‌ویژه ثنویت زروانی در مَزْدَیَسْنا رخنه کرده است. به‌موجب رساله علمای اسلام نیز که اثری زروانی است، اهریمن در مقابل ایزدانِ اَهورا آفریده، جهت تباهی و زوال آفرینش **اُورْمَزْد**، دیوان را می‌آفریند و می‌توان گفت که در این جا نیز پلوتارک به عقاید زرتشتی کاری نداشته بلکه بنیادی روشن و شناخته را در آیین زروانی گزارش می‌کند.

آیین زروانی بنابر یک نوشتهٔ کهن، مهر میانجی



۸۰. **اِزنیک کُلبی**[۱۵۷] Eznik کُلبی از نویسندگان ارمنی است که در سدهٔ پنجم میلادی می‌زیست. زمانی که جدال لفظی و عقیدتی میان مسیحیان و ایرانیانِ مَزْدَیَسْنی و زرتشتی ـ یعنی موبدان رواج داشت، وی رساله‌ای نوشته است موسوم به *De Sectis* یعنی در رد کیش‌ها در چهار بخش. بخش نخست دربارهٔ ردّ آیین‌های مشرکان. بخش دوم در ردّ آیین پارسی. بخش سوم

در ردّ مکتب‌های فکری یونان. بخش چهارم در ردّ مذهب فرقهٔ مرقونیه (← دانشنامهٔ ایران باستان: زرتشت و آیین میترا، گئوش اورون).

آن چه که در بخش دوم، یعنی آیین‌های ایرانی نقل کرده، در مورد زروانی‌ها، زرتشتی‌ها و مانوی‌هاست. این نقل همراه با مباحث کلامی مسیحی در ردّ همهٔ مذاهب است که به باور وی بر حق نبوده و شرک‌آلود هستند. آن‌چه که دربارهٔ زروانی‌ها نقل می‌کند، در آغاز به‌نظر مغرضانه و خصومت‌آمیز نسبت به ایرانیان به‌نظر می‌رسید. اما بعدها روایاتی همانند دربارهٔ تأیید نظرات وی یافت شده به ترجمه رسید و با پژوهش‌هایی بسیار که انجام شد، در اصل منقولاتِ وی سخنی چندان نیست ـ اما این نیز شیوهٔ معمول است که یک روحانی و مبلّغ مسیحی، در ردّ باورها و معتقداتی که به هیچ‌وجه با حوزهٔ دینی و فکری وی همخوانی ندارد و از سوی قدرتی که آن باورها را پشتیبانی می‌کند و نسبت به مذهب وی و هم‌فکرانش سخت‌گیری کرده و شدت عمل نشان می‌دهد ـ در قلمرو جَدَل کلامی، تندروی کند. پژوهشگران ایران‌شناس، بسیار در این مورد کَندوکاو کرده‌اند. در این ترجمه و نقل، تنها مطالب پیرامونِ آیین مغانِ زروانی ـ و گاه اشاراتی به دین زرتشتی، بدون ردّیه‌های وی آمده است. برای مطالعهٔ آیین میترایی و زروانی ـ کار اِزنیک بسیار مفید است، به‌ویژه که دربارهٔ مرقیون نیز یکی از قدیم‌ترین منابعی را به‌دست می‌دهد که برای تحقیق آیین میترایی و شاخه‌های آن کارآمد است:[۱۵۸]

"گویند پیش از آن که آفرینش شود، قبل از آن که آسمان و زمین و هیچ آفریده‌ای موجود باشد، کسی بود که زروان Zrvân نام داشت و آن را "فَرّ" یا "بخت" ترجمه می‌کنند. وی مدت هزارسال عبادت کرد و قربانی داد که فرزندی به نام اُورْمَزْد زاده شود تا زمین و آسمان و آن چه که در آنهاست بیافریند. چون هزار سال بدین‌سان سپری شد، در دلش اندیشهٔ شک و تردید پدید آمد که آیا این قربانی و عبادت و ریاضت به‌نتیجه خواهد رسید یا نه ـ و من دارای فرزندی اورمزد نام خواهم شد؟ ـ هنگامی

که این اندیشهٔ تردیدآمیز در او می‌گذشت، اورمزد و اهرمن را آبستن بود و وجودشان را در خود احساس می‌کرد. چون از حال توأمان آگاهی یافت با خود گفت هریک که زودتر بیرون آید، شاهی جهان را به او خواهم داد.

اورمزد از این اندیشهٔ پدر آگاهی یافت و آن را برای برادرش اهریمن فاش کرد. آن‌گاه اهریمن به‌زودی شکم پدر را شکافت و خود را در برابر پدر نمایان ساخت. زروان از او پرسید تو کیستی. اهرمن پاسخ داد و گفت من فرزند تو هستم. زروان گفت پسر من باید درخشنده و دارای بوی خوش باشد، درحالی که تو تاریک و بدبو هستی. در همین هنگام، اورمزد نیز از شکم پدر بیرون آمد و خود را در برابر پدر نگاهداشت. زروان او را درخشان و خوش‌بو دید و دانست که پسرش اُورْمَزْد است که برای تولدش آن همه قربانی داده بود. پس شاخه‌هایی (بَرِسْمَن Baresman) را که دردست داشت و بدان عبادت کرده بود به او داد و گفت تاکنون من برای زادن تو یَزِش و قربانی می‌کردم، ازین پس تو باید برای من قربانی و یَزِش کنی.

در این هنگام اهریمن نزد زروان پیش ایستاد و گفت تو پیمان کرده بودی که هریک از ما دو زودتر بیرون آمده و بر تو نمایان شویم، شاهی جهان او را دهی. اینک بنابر آن پیمان باید پادشاهی مرا دهی. زروان برای آن که پیمان‌شکنی نکرده باشد، او را خطاب کرده گفت ای دُرْوَنْدِ پلید، نُه هزار سال از فرمانروایی در جهان را به تو می‌دهم. اما پس از آن فرمانروایی بر جهان از آن اورمزد است و فرمان و ارادهٔ او اجرا خواهد شد. آن‌گاه اورمزد و اهریمن به آفرینش پرداختند. آن چه راکه اورمزد می‌آفرید خوب و سودمند بود و آن چه راکه اهریمن می‌آفرید، زشت و زیان‌بار بود".

ازنیک پس از نقل این گزارش، بحثی جدل‌آمیز و طولانی را مطرح می‌کند تا با ریشخند، این‌گونه اندیشه‌های دور از خرد را رد و تکذیب کند. آن‌گاه دنبالهٔ گزارش را ادامه می‌دهد که اورمزد و اهریمن به آفرینش پرداخته‌اند:

امّا به‌شکلی که می‌گویند و زرتشتیان نیز باور دارند، اهریمن

عالی‌ترین راه آفرینش را دریافت. می‌گویند وقتی که اهریمن مشاهده کرد که اورمزد آفریده‌های نیک را به‌وجود آورد، اما روشنی را نتوانسته بود پدید آوَرَد، پس به اندیشه پرداخت و به دیوها گفت: اورمزد از آفرینش خویش سودی نمی‌بَرَد. این آفریده‌های نیک را پدید آورده، اما آفرینش وی در تاریکی است و آفریده‌ها در تاریکی باید به‌سر برند، چون او نمی‌تواند روشنایی را پدید آوَرَد. اگر آگاهی داشت، با مادر خود نزدیکی می‌کرد و از این نزدیکی خورشید متولد می‌شد و پسر او به‌شمار می‌رفت. پس با خواهر نزدیکی می‌کرد و از آن ماه متولد می‌شد. آن‌گاه اهریمن به دیوها سپارش کرد که هیچ‌کس این راز را فاش نکند.[۱۵۹] [تا اُورْمَزْد آگاه نشود] چون **مَهْمی** Mahmi دیو این را شنید با شتاب نزد اورمزد رفت و راز را برای وی آشکار کرد.[۱۶۰]

اِزنیک آن چه راکه دربارهٔ آیین زروانی، وگاه به اشاره زرتشتی بیان کرده، به‌صورت تکه‌تکه است. از یک عالم مسیحی متدین، و یک کلامی ـ این شتاب‌زدگی موجه است که بدون تأمل، پس از نقل یک مورد، به رد و تکذیب آن با ادلّه و براهین بپردازد:

"می‌گویند [زروانی‌ها] اهریمن گفته: نه‌چنان است که توانایی در آفرینش نیک نداشته باشم، بلکه نمی‌خواهم مصدر پدیدآوردن خوبی باشم. پس برای نشان دادن توانایی خویش "تاووس" را آفرید".

ازنیک ضمن ردیه‌هایی که می‌نویسد، دربارهٔ **مَهْمی دیو** اشارهٔ بسیار شایان تأملی می‌کند. می‌گوید از دیدگاه آنان دیوها، اهریمن و همراهان او فطرتاً و از روی سرشت، بد و زیانکار نبودند، بلکه به تعارض چنین می‌کردند، چنان‌که مهمی دیو، راز آفرینش روشنایی و نور را به آگاهی اورمزد می‌رساند. برای **مَهمی**، پیروان این آیین تا به امروز (اِزنیک در سدهٔ پنجم میلادی، به‌احتمال اواخر سدهٔ پنجم و اوایل سدهٔ ششم میلادی می‌زیسته است) هر سال سه بار قربانی می‌کنند و به این جهت است که آنان نیز (از سوی زرتشتیان) به دیوپرستی نسبت داده می‌شوند.

این نویسندهٔ ارمنی، جایی دیگر اشاره می‌کند که در گفتار و باورهای آنان (زروانی‌ها یا زرتشتی‌ها) پراکندگی و تشتت وجود دارد. چون برای آفرینش خورشید یا روشنایی، چیزهایی دیگر نیز می‌گویند:[۱۶۱]

اهریمن، اورمزد را به میهمانی و سور فرا خواند. اورمزد به سفره نشست اما از خوردن خوراک خودداری کرد. و خواهان آن شد که فرزند اهریمن با فرزند او کُشتی بگیرند. در این مبارزه، پسر اهریمن، پسر اورمزد را شکست داده و مغلوب کرد. چون درنتیجهٔ پیکار اختلاف ورزیدند و بر آن شدند تا داوری برگزینند و نیافتند، خورشید را آفریدند تا میان آن‌ها قضاوت کند.»

در این جا نیز "روشنایی ـ خورشید" به‌عنوان داور و میانجی ظاهر می‌شود. هرگاه نفوذ دو آیین زروانی / میترایی را درهم ـ بدون آن‌که جهت سردرگمی از تقدم و تأخرشان چشم‌پوشی کنیم ـ به نقش تعیین کنندهٔ خدای میانجی [مِسی تِس Mesites = میترا / مهر] بهتر آگاه می‌شویم و راه برای انطباق وی با میترا ـ جهت شکل‌گیریِ آیین میترایی متأخر و تأثیر آن بر یَشْت دهم ـ بدون تأکیدورزی، نزدیک‌تر می‌شویم. وی نقل کرده است:

"هنگامی که پسر اُورْمَزْد در حال مرگ بود، نطفهٔ خود را در چشمه‌ای فروریخت که در پایان جهان، از آن نطفه دوشیزه‌ای متولد می‌شود. آن دوشیزه نیز پسری می‌زاید که هنگام رستاخیز، برای آماده شدن جهان، اهریمن و سپاه وی را شکست می‌دهد. نیز از آن دوشیزه دو پسر دیگر نیز متولد می‌شوند که همهٔ پیروان اهریمن و دُروَندان را برمی‌اندازند".[۱۶۲]

نیز اشاره‌ای دارد به ماهیت شرّ و بدی ـ بنابر اندیشه و توجیه ثنوی، آورده: برای آن اهریمن از سوی آنان شرور و تباهکار است که نام وی **آنگْرَمَئین‌یو** Angramainyu می‌باشد. به‌سبب آنکه پیروان **میترا** را از برخورداری و روشناییِ حیات‌بخش خورشید محروم نمود، به این لقب نامیده می‌شد که نام شیطان است و اسم معنی است و یک وجود مادی و عینی نیست، بلکه مفهوم منش و اندیشهٔ بد و رفتار زیانبار و تباه کننده را افاده می‌کند.

البته این اشاره در واژه، درست است. جزء نخست بـه مـعنایِ زشت، بـد و تباهی است. جزء دوم به‌معنای منش و سلوک و رفتار است:

"آنان باور دارند که آفرینندهٔ خوبی‌ها و جانداران سـودمند، اُورْمَـزْد است و اهریمن آن چه که از جانداران موذی و زیانکار است را آفریده، [← وندیداد، فرگرد نخست] چون مار و کژدم و همهٔ جانداران زیانکار از آفرینش اوست [= خْرَفَسْتَر] و برای پیکار با اهریمن است که اورمزد به پیروان خود دستور می‌دهد جانوران زیانکار را به‌شمار زیاد بکشند که کار کِرْفَه و نیک می‌باشد".

و در مطالبی به تفصیل دربارهٔ باورهای اختربینی و تفأل و پـیش‌گویی و... شرحی نقل کرده است که در واقـع امـری مشـترک مـیان مـغانِ مـادی، مـوبدان زرتشتی و زروانی‌ها و آیین میترایی است:[۱۶۳]

"آن‌ها می‌گویند همه‌چیز وابسته به " بـخت و تـقدیر" است. تـولد و مرگ افراد بستگی به خواست و مشیت افلاک و ستارگان دارد. بدان معنا وقتی کسی متولد می‌شود، بـه‌دقت هـنگام مـرگ او را از روی سـتارگان تعیین می‌کنند و ایـن امـری مـحتوم است کـه بـنابرخـواست سـتارگان و پیش‌گویی از روی آن‌ها ـ مـرگ و تـولد کسـی پس و پـیش نـمی‌شود. هم‌چنین ستارگان سبب کامیابی و ناکامی می‌شوند. هرگاه در مواقع معینی، ستارگان در بروج خاصی در زمـانهـای مـعین قـرار گـیرند، سـبب زادن، مرگ، بلیّه و حادثه‌ای سخت می‌شوند. بر آن باورند که در مثل هرگاه در منطقةالبروج اسد باشد، کسی به پادشاهی می‌رسد، هنگامی که بـرج ثـور باشد، کسی که برایش تعیین سرنوشت کرده‌اند به مال و دولت مـی‌رسد. هنگامی که عقرب باشد، موجب شرارت و قساوت می‌شود... هرگاه زُحَل وارد منطقةالبروج شود، حادثهٔ مرگ پادشاه است و... بر آن باور هستند که ستارگان دارای جان و تدبیر هستند، چون هرگاه دارای جان نـبودند، حرکت نمی‌کردند..."[۱۶۴]

تنها مطالعهٔ دقیق متن اِزنیک دربارهٔ دین ایرانـیان است کـه نشـان مـی‌دهد

برخلاف آن چه که در پاره‌ای از آن‌ها تردید کرده‌اند، چنین نیست. وی به‌طور دقیقی به باورها و معتقدات و خرافات و حتا دین و باورهای دینی در حوزهٔ ادبیات عامیانه و مراسم اشاره کرده است. دربارهٔ بخت و تقدیر و مسألهٔ جبر ـ ثنویت، خویتوک دس، سرشت مینویِ اهریمن ـ شاهزادهٔ تاریکی، ستاره‌شناسی و تقدس و تألّه ستارگان، اختران و اَباختران اشاراتی دارد که به دقت در متون پهلوی و پازند آمده است. در مثل اشاره می‌کند به: عطسه کردن و خمیازه کشیدن ـ که دیو باعث آن‌ها می‌شود. در: سد در نثر و سددر بندهش و روایات داراب هرمزدیار به‌روشنی همین‌گونه باورها، در طیف گسترده‌ای به‌عنوان اعمال دینیِ موبدان ثبت است و ادعیه‌ای برای هر کدام آمده است. در مثل کمی محصول زراعی، یا مرگ و میر دام‌ها، یاکم بودن پشم گوسفندان، یا پریدن پلک چشم و یا پرش عضله و خارش یک عضو و... همه به‌وسیلهٔ عمله‌ی اهریمن و دیوان به‌وجود می‌آیند و برای هریک، چون افسون شاه فریدون ـ تعویذ، حِرز یا دعایی است که پادزهری است اورمزدی بر ضد زیانکاریهای اهریمن. بسیاری از این تعویذها، در کتابی موسوم به متون پازند گردآوری شده است. ۱۶٤/۱

۸۱. **مهر میانجی** Mesites

در مطالب فوق به نقل از شرح **اِزنیک کُلبی**، هنگامی که به **مَهْمی‌دیو** daeva-mahmi برخوردیم، اشاره شد که از این دیو در انجمن زیانکاران و عملهٔ اهریمن، در هیچ‌جا از اوستا و متون پهلوی و متونی که دربارهٔ آیین‌ها و ادیان ایرانی، گزارش‌هایی نقل است اثر و نشانی نیست. به‌همین جهت دربارهٔ شناخت هویت این دیوی که با اُورْمَزْد همکاری می‌کند، پژوهش‌ها و نظرات متفاوتی ارائه شده است. نیز **پلوتارک** "۱۲۰ـ٤٦ میلادی" است که در نوشتهٔ خود با روشنی از مهر به‌عنوان خدای میانجی یادکرده است:[۱۶۵]

"گروهی از مردم به دو خدا باور دارند که یکی از این دو، آفرینندهٔ نیکی‌ها و آن یک خالق چیزهای بد و زیان‌آور است. اما دسته‌ای دیگر

از مردم، آفرینندهٔ نیکی‌ها را خدا و آن دیگری را دیو و شیطان نامند. از جملهٔ این مردم زرتشت مغ است که پنج هزار سال پیش از جنگ تروِیا می‌زیست.

وی یکی از این دو نیرو را خدا / **هُرْمَزْد** Hormazes و آن دیگری را شیطان / **اهرمن اَرِمانیوس** Areimanios خواند. وی معتقد بود که هرمزد به‌وسیلهٔ حواس، با روشنی دریافت می‌شود و اهرمن با تاریکی و ظلمت، و میان این دو **میترا / میثْرِس** Mithres است و به‌همین جهت است که ایرانیان او را مهر یا **میترایِ میانجی** mesites "مِسی‌تِس" می‌نامند".

میان زرتشتیان و در منابع مکتوب پهلوی، میترا با همان لقب مشهور، یعنی **داور آسمانی** هم‌چنان شناخته می‌شد. در متن و ترجمه‌ی پهلویِ سی‌روزه آمده که میترا **داوری و میانجی‌گری** می‌کند. برای دادوری، همان شکل آشنای dâdvarih دادوری آمده است و این واژه به‌معنای معمول و مفهوم دادگری و برقراری عدل نیست، بلکه واژه‌ی dâtə dâta به‌معنای قانون شرع و حکم و احکام دینی است و اسم فاعل آن آمده است. برای میانجی‌گری، واژه‌ی mayanjigih آمده است که اسم فاعل آن **میانجی** mianjig است. جایی که **پلوتارک** می‌گوید: "به‌همین جهت است که ایرانیان او را میترای **مِسی تِس** می‌نامند" مسبوق است به سابقه. این میانجی‌گری البته میان **هورمَزِس و آریمانیوس** می‌باشد، آن چه که به اَهورامَزْدا و اهریمنِ شناخته تعبیر گشته است.

آیا این کاربردِ پلوتارک با دادوری یکی است؟ باتوجه به این که دادوری، چنان‌که گذشت، جنبهٔ شرعی و دینی دارد و اشاره به **قاضی** است در معنای خاص آن در ایران اسلامی. در روایت **اِزنیک** نیز چنین وظیفه‌ای برای میترا تعیین می‌شود ـ نیز از فحوای نوشتهٔ پلوتارک چنین برمی‌آید.

اما کاربرد اصطلاح **مِسی تِس** mesites از سوی پلوتارک هنوز با شواهد روشنی مفهوم نشده است و این بدان سبب است که پژوهشگران خواسته‌اند در اوستا، بنیاد آن را ردیابی کنند.

چنان‌که اشاره شد برای شناخت این مبهم کوشش‌هایی شده است. برخی اشاره به سِمَت مهر کرده‌اند در این‌باره که هادی روان مردگان است ـ و یا روان پارسایان را به‌هنگام عبور از "**چینْوَدپل**" "= **پل صراط**" گذر می‌دهد و یا به‌عنوان خورشید میان زمین و آسمان، نگاهبان عهد و پیمان اورمزد و اهریمن است. اما هرگاه دقت شود، اشارهٔ پلوتارک روشن و دور از ابهام است. به‌همین جهت باید دریافت آیا در آیین میترایی، یا آیین مَزْدَیَسْناییِ زرتشتی، مهر به‌عنوان میانجی میان هرمزد و اهریمن نقشی دارد یا نه[۱۶۶]. به‌گمان برخی ـ بر بنیاد روایت‌ها و باورهای مزدایی دربارهٔ رستاخیز، پایگاه و مقام میترا در "هَمَسْتَکان hamastakân (= اوستایی **میسوانَه** Misvâna برزخ، اَعراف) است که جایگاهی است میان بهشت و دوزخ. اما به این دست‌آویز، نمی‌توان دشواریِ میتراییِ میانجی را گشود، چون میترا به‌عنوان داوَرِ ارواح در سنجش اعمال، باید چنین جایگاهی نیز داشته باشد، هرچند وظیفهٔ او در این‌جا ـ جدا از مکانی که نشست‌گاه او برای داوریِ ارواح است، خود میانجی میان مردم و اورمزد نیز هست.

در روایت **اِزنیک** نیز ملاحظه شد که زروان دارای دو پسر شد. اُورْمَزْد و اهریمن. اولی هرچه آفرید نیکو و خوب بود. دومی هرچه می‌آفرید بد و زشت و زیانبار. اهریمن در تولد بر اُورْمَزْد تقدم داشت و این که در تمام مکتب‌های فکری ایرانی، تقدم و قدرت و حوزهٔ عملِ بیشتر با شرّ است، ناشی از همین بُن مایهٔ فکریِ کهن است. اورمزد هرچه می‌آفرید نیک و خوب بود، اما جهان و آفرینش او در تاریکی و تیرگی قرار داشت. اهریمن که این را دید، به دیوها گفت چه فایده‌ای بر آفرینش وی متصور است، چون اورمزد راز آفرینش روشنایی را نمی‌داند. اگر آگاه بود و چُنان می‌کرد، خورشید و ماه به‌وجود می‌آمد. **مَهمیِ دیو** که در جمع یاران اهریمن بود، با شتاب نزد اورمزد رفته و این راز را بر او فاش کرد. در این جا نکته‌ای است بسیار ظریف. زرتشت خود اشاره به دو مینویِ توأمان می‌کند که از آغاز وجود داشتند. مینو به‌معنایِ روحانی، نادیدنی و معنوی است. اِزنیک نیز به‌همین مورد اشاره می‌کند. اهریمن نخست زادهٔ زروان، مینوی

تاریکی و شاهزادهٔ ظلمت است. هر دو، فرزندِ زروان می‌باشند. پس اهریمن خود راز آفرینش روشنایی را می‌داند، اما بدان عمل نمی‌کند اما این اندیشه و راهنماییِ اوست که اورمزد به کار می‌گیرد. میانجی این کار میان دو آفرینش با اورمزد و اهریمن، مَهمیِ دیو است.

در روایت پلوتارک نیز ملاحظه شد که میترا، نفر سوم و مرد میانی یا میانجی، با روشنی و بدون ابهام معرفی شده است. در شرح و ترجمهٔ متن اِزنیک گذشت که دربارهٔ پیکار اورمزد و اهریمن مطلبی شایان توجه نقل کرده که نوشته: اهریمن، اورمزد را به سور دعوت کرد. چون اورمزد این دعوت را پذیرفت، شرطی معین کرد تا بر سفره نشسته خوراک بخورد ـ یعنی پسران آن دو به مبارزه پردازند. اهریمن شرط را پذیرفت. در این زورآزمایی پسران اورمزد مغلوب پسران اهریمن شدند (این اسطوره در، دین مانوی نیز با تغییر راه یافت) پس اُورْمَزْد و اهریمن به جست و جوی داوری پرداختند ـ چون کسی را نیافتند، خورشید را برای داوری آفریدند.

بنونیست معتقد است که اِزنیک روایت را بد فهمیده، یا موجز و فشرده نقل کرده و به‌احتمال می‌توان آن را چنین بازسازی کرد: اُورْمَزْد برادر را به میهمانی دعوت می‌کند. این دعوت شاید از روی آشتی‌جویی بوده و اهریمن برادر کهتر را به مبارزه فرا می‌خواند. (به‌احتمال برای اولویت یا تقسیم فرمانروایی بر جهان) در این پیکار اورمزد شکست می‌یابد. به همین جهت به جست و جوی داوری می‌پردازند تا میان آنان حکم کند و شاید اختلاف آنان را برطرف سازد. اورمزد در آغاز از پدر خود نوید پیروزی یافته بود، اما در این مبارزه شکست یافته و نیرویش کاستی می‌یابد. به همین جهت از میترا (= خورشید) یاری می‌خواهد، یا به داوریش دعوت می‌کند، چون امیدوار است مهر جانب نور و روشنایی را نگاه دارد.

تئودور - بارکنایی Theodore bar kônai روایتی آورده، دربارهٔ مسایل آفرینش در دین مانوی که در آن‌جا نیز نقش میانجی بودن میترا قابل تأمل

است[۱۶۷]. وی شرح می‌دهد که شاهزاده تاریکی به‌قلمرو نور حمله می‌کند. آن‌گاه "پدر بزرگی"[۱۶۸] مردِ نخستین را می‌آفریند و او با پنج پسر خود، یعنی پنج عنصر نیک، بر پنج پسر شاهزادهٔ تاریکی برای مقابله می‌ایستد. در پیکار خود نخستین و پنج پسر او شکست یافته و توسط شاهزادهٔ تاریکی و یاران او بلعیده می‌شوند. همانندی میان این روایت و آن چه که **ازنیک** نقل کرده، بسیار دقیق است. این پیکار و دعوت به‌مبارزه و شکست اورمزد یا مرد نخستین، یا پسران اورمزد، همه جا ملاحظه می‌شود. بُن مایهٔ اسطوره یکی است، اما شیوهٔ تعریف و بیان متفاوت. در بخش نخست از "بُندَهِشن" نیز آمده که پیش از پیکار، اورمزد به اهریمن پیشنهاد آشتی و سازش می‌دهد. **اسطورهٔ آفرینش مانوی** چنین است:

به‌موجب روایت مانوی،: "در آغاز تنها دو گوهر بود. گوهر روشنایی و گوهر تاریکی... این دو عنصر جدا می‌زیستند و جهان روشنایی از آسیب دیوان جهان تاریکی درامان بود ـ تا آن‌گاه که حادثه‌ای روی داد: یک روز آزدیو در ضمن حرکات دیوآسای خود به جهان روشنایی برخورد. جهانی دید روشن و زیبا و آراسته. خیره شد و دل در نور بست و درصدد برآمد تا جهان روشنایی را تسخیر کند و گوهر نور را برباید. پس با گروهی دیوان به‌جهان روشنایی حمله کرد.

زروان شهریار جهان روشنایی آمادهٔ جدال نبود. برای نبرد با دیوهای تاریکی و بازداشتن آنان، دو خدای دیگر از خود پدید آورد. از آن‌رو هُرْمَزْد را که خداوندی جنگ‌آزما بود برای راندن دیوها فرستاد. هرمزد پنج عنصر نورانی: آب و باد و آتش و نسیم و نور را سلاح جنگ کرد. آب و باد و نور و نسیم را به خود پوشید و آتش را چون تیغ در دست گرفت و به نبرد دیوان شتافت، اما آز بدکُنش زورمند بود و یاران فراوان داشت. آز در نبرد چیره شد و هرمزد شکست یافت. آز و دیوانش پنج عنصر نورانی را که به‌جای فرزندان هرمزد و در حکم سلاح وی بودند بلعیدند و هرمزد شکسته و بی‌یار در قعر جهان تاریکی مدهوش افتاد.

پس از زمانی هرمزد به خود آمد و خویشتن را مغلوب و بی‌کس و یار

یافت. از قعر جهان تاریکی خروش برآورد و از مادر خود که یکی از خدایان و آفریدهٔ زروان بود یاری خواست.[۱۶۹] خروش هرمزد جان‌گرفت و از پایگاه دیوان تا بارگاه خدایان را در اندک زمانی پیمود و پیام هرمزد را به مام وی رسانید. مام هرمزد نزد زروان رفت و سر فرود آورد و گفت: ای شهریار جهان روشنایی، فرزندم هرمزد را یاری کن که شکسته و بی‌یاور در دام دیوها گرفتار است.

آن‌گاه زروان برای رهایی هرمزد، خدایان دیگر از خود پدید آورد. مهرایزد نیرومندترین این خدایان بود. مهرایزد برای نجات هرمزد، به مرز جهان تاریکی روان شد و وی را ندا داد. چون از هرمزد پاسخ رسید، برای پیکار با دیوها پنج فرزند از خود پدید آورد که نبرده‌ترین آنان ویس بد بود، سلاح پوشیده و به فرمان مهر ایزد به پیکار دیوان رفت و به‌زودی آنان را درهم شکست و در زیر پا نرم کرد و پوست از تن‌شان جدا ساخت. بسیاری از دیوان را نیز در آسمان‌ها به زنجیر کشید.

آن‌گاه مهر ایزد به بنای جهان ما پرداخت: یازده آسمان را از پوست دیوان ساخت. از گوشت ایشان هشت طبقهٔ زمین و از استخوان آن‌ها کوه‌ها را پدید آورد[۱۷۰]. یکی از فرزندان خود پاهرگ بد را فرمان داد تا بر سر آسمان‌ها بنشیند و رشتهٔ آن‌ها را دردست بگیرد تا درهم نریزد. دیگری از فرزندان خود، مان بد را بر آن گماشت تا طبقات زمین را بر دوش خویش نگاه دارد تا فرود نیاید.

دیوان هنگامی که بر هُرْمَزْد چیره شدند، فرزندان او: آب، باد، آتش، نور و نسیم را که همه از گوهر روشنایی بودند بلعیدند. هنگامی که دیوها از مهرایزد شکست یافتند، بیشتر این عناصر نورانی از چنگ آن‌ها رها شده و آزاد گردیدند.

مهرایزد از این عناصر نورانی، ستارگانِ آسمان را پدید آورد. آفتاب را از آتش و گردونهٔ ماه را از باد و آب، و ستارگان دیگر را از نوری که از آفت دیوها آسیب‌دیده بود پدیدار کرد. اما همهٔ نوری که دیوها بلعیده بودند آزاد نشد و با آن‌که بیشترِ آن نور رهایی یافت، بخشی از آن در بند

دیوها ماند. واگذاشتن نور در دل دیوها روا نبود. چاره‌ای لازم بود. هرمزد و مهرایزد و دیگر خدایانِ جهانِ روشنایی فراهم آمدند و به‌سوی زروان، شهریار عالم روشنایی رهسپار گردیدند و همه پیش تخت وی سر فرود آورده و گفتند: ای شهریار عالم روشنایی، ای آن‌که ما را به نیروی شگرفت خویش آفریدی، و آز و دیوها و پریان را به‌وسیلهٔ ما درهم‌شکستی و دربند کشیدی، هنوز بهره‌ای از گوهر نور در زندان دیوها زندانی و به‌رنج اندر است، چاره‌ای ساز تا گوهر نور از بند دیوها رها شده و به جهانِ روشنایی بازگردد...[۱۷۱]»

آن چه که در شکل کامل اسطورهٔ آفرینش مانوی، قابل تأمل است، سنجش و همانندیهای مشترکی است که مطابق معمول میان آیین‌های زروانی، میترایی، مزدایی و مانوی موجود است. این همانندیها تا بدان جاست که می‌توان کمبودهای هریک از این آیین‌ها را، توسط دیگری بازسازی کرد ـ به‌ویژه آیین میترایی را، که درواقع به نسبت از آن آگاهی‌های کمتری داریم. مسألهٔ شکل‌گیری آفرینش از لاشهٔ گاو نخستین و اساطیری ـ که در آیین مزدایی توسط گزند اهریمن ـ که نه اهریمن بلکه در تعارض میان شاهزادهٔ تاریکی و اُورْمَزْد از میان رفته است. آن‌گاه آشکار نیست که چه گونه در روایت میترایی، توسط میترا قربانی می‌شود و مؤیّد آفرینش و برکت و نعمت می‌گردد ـ و در اسطورهٔ مانوی، آفرینش از پوست و گوشت و خون و اعضای دیوهایی که توسط میترا کشته شده‌اند شکل می‌گیرد. در همهٔ این موارد، میترا به‌عنوان پیک و رابط میان دو نیروی ناهمگون و متضاد عمل می‌کند. میترا عامل نهاییِ آزادسازیِ نور و ساخت جهان و سازمان‌دهی آن است که در پایان به‌عنوان یک موعود و منجی، یا سوشیانس عمل می‌کند. عناصر دراختیار او هستند. جایی هم‌چون فرزندان، جایی هم‌چون یاران ـ یا خدایانِ کهترِ تحت فرمان. در یادمان‌هایِ میترایی نیز خورشید و آتش و باد و ماه و زمین و آب را همیشه همراه و درکنار می‌بینیم. بُن مایهٔ اسطوره، هم‌چنان که در خود یَشْت دهم ـ میترا نور محض است، خورشید است، و

خورشید نیست. نور و روشناییِ خورشید است که پیش از طلوع آفتاب، نمودار می‌گردد و این همه از اساطیری حماسی و پهلوانی ـ قوسی را می‌پیماید تا در "حکمت اصحاب نور" متبلور گردد و به گونهٔ اساطیرِ عرفانی تجلی پیدا کند.

میترا، واسطه است، میانجی است. پیامبری که رهنمون به نور است، یعنی رستگاری و آزادی. پیامبر آزادی و مبشّر رستگاری و نور مطلق است. به‌همین جهت گاه با **وُهومن** یکی پنداشته شده و گاه با **سروش** همگون می‌شود. مهر به‌عنوان میانجی میان اورمزد و اهریمن ـ در روایت پلوتارک مربوط به یک اسطورهٔ زروانی است که مانویان نیز به‌صورتی دیگر در اساطیر مربوط به آفرینش خود وارد کرده‌اند. اما دربارهٔ تأیید این موضوع، راه. یا مسأله‌ای دیگر نیز موجود است. یکی از ویژه گی‌های یزدان‌شناسیِ مزدایی آن است که هریک از ایزدان بزرگ موردتوجه، دو یا سه ایزد دیگر را وابسته دارند. به این مفهوم که هر ایزد بزرگی، چند ایزد درجهٔ دوم یا سوم را به‌عنوان یاور و کارگزار زیر فرمان دارد که ایزد بزرگ را در کارهایش یاری می‌کنند و بالتبع ایزدان کوچک‌تر و دون پایه بعضی از مشخصات و صفات آن ایزد بزرگ‌تر را دارا می‌شوند، چنان که گاه هم‌چون او و یا جای‌گزین او می‌گردند و به‌همین جهت است که یک ایزد تحت دو و سه نام شناخته می‌شود. در این زمینه می‌توان از **اَهورْمَزْد** و **سپندمینو** ـ یا **رام و وَیو**، و **آناهید و آپم نپات** یاد کرد.

در این زمینه، پژوهش‌هایی نشانگر آن است که چگونه برخی از صفات و مشخصات بارز میترا، به **سْرَاُشَه** منتقل شده است. می‌توان از صفات جنگجویانهٔ سروش یاد کرد ـ که به‌هیچ وجه با ماهیت وی سازگار نیست، اما با وضوح گرفته‌هایی از صفات مهر است. نیز این ویژگی که شبانه روز حافظ و نگاهبان مردان راست پیمان و پارساست و با نیروهای اهریمنی سخت پیکار می‌کند. در یشت یازدهم که به نام سروش یَشتِ هادُخت موسوم است، بسیاری از خویشکاری‌های مهر را نسبت داده شده به سروش می‌یابیم، چون: داوری، نگاهبان پیمان‌ها، پیکارگر بر ضد اهریمن و زشتی‌ها، همیشه بیدار که پاسدار و

نگاهبان نیکان و براندازندهٔ بدیهاست. اما در مورد نکتهٔ قابل توجه، اشاره به دو مورد در این یَشْت قابل تأمل است. نخست در فصل دوم ـ بند دوازدهم از این یَشْت است با این مفهوم در توصیف وی: "سروش، سرور نیکی را می‌ستاییم که آشتی‌ها و پیمان‌های میان دروغ و سپندترین بوده‌ها را می‌پاید." در این‌جا اشاراتی راکه در مورد اسطورهٔ مانوی ـ زروانی نقل شد، که مهرایزد چگونه در کشاکش پیکار اُورْمَزْد و اهریمن، به یاری اُورْمَزْد می‌پردازد، با آشکاری ملاحظه می‌کنیم که در این‌جا به سروش منتقل شده است. نکته‌ای دیگر راکه در فصل دوم و بند چهاردهم از همین یَشْت می‌یابیم: "سروش... را می‌ستاییم، کسی که پاسداری میان پیمان‌های دروغ‌گرایان و پاک‌ترین موجودات را به‌عهده دارد" چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این‌جا نیز سروش، یکی از وظایف مهر راکه پاسداری و داوری میان دوگوهر نیک و بد است به عهده گرفته، یا این وظیفه نیز بدو نسبت داده شده است و سروش را در شکل مهر می‌یابیم.

موردی دیگر نقل قول **ابوریحان بیرونی** است از **ایرانشهری**، به این عبارت که: "خداوند از نور و ظلمت به نوروز و مهرگان پیمان گرفت."[۱۷۲] البته عبارت دارای ابهام است، ابهامی که با سوابق یاد شده در بالا، تاحدی روشنگر می‌باشد. پیمان میان نور و ظلمت، یا اُورْمَزْد و اهریمن در روایت ایرانشهری که به نقل ابوریحان آمده، حاکی از آن است که خداوند در روز شانزدهم از مهرماه که ویژهٔ مهرایزد می‌باشد از نور و ظلمت پیمان می‌گیرد. اما این چه پیمانی است؟ ـ شاید بتوان گفت که ترتیب مصالحه یا فرمانروایی دو ایزد است در طول سال بزرگ یا سال کیهانی که هریک به‌ترتیب بر جهان فرمانروایی می‌کنند... و به‌نظر می‌رسد که ایزد دیگری ناظر و سرپرست پیمان بوده که به‌احتمال **مهرایزد** باشد.[۱۷۳]

به این نیروی سوم یا **مهرمیانجی**، ارباب مِلَلْ و نِحَل اسلامی و مورخان نیز اشاره کرده‌اند. در مدخل زرتشت و میترا ۱ اگئوش اورْوَن یا روان گاو [← دانشنامهٔ ایران باستان] به‌موجب عقاید **مرقونیه** اشاره شد. **مطهربن طاهر مقدسی** نیز مورخ سدهٔ چهارم هجری شرح جالب توجهی دارد هم به آیین میترایی و نقش نیروی سوم یا

میانجی ـ و هم به آیین زروانی و خدای زمان که دارای دو فرزند شد و از همه شایان‌تر آن که مرزهای میان آیین زروانی و میترایی ـ گاه مشترک است:

مجوس دسته‌هایی هستند از جمله: لغیریه؟، بهافریدیه و خُرّمیه و هیچ قومی به اندازهٔ ایشان پرهوس و اهل تخلیط نیستند. بعضی از ایشان قایل به دو خدایند مانند منانیه و بعضی به سه معتقدند مانند مرقونیه. بعضی از ایشان آتش و خورشید و ماه و ستارگان را می‌پرستند و معتقدند که خدای قدیم جاودانه است و او اهرمن را آفرید که درنظر ایشان به‌منزلهٔ ابلیس است و اهرمن با وی به دشمنی برخاست و ستیزه آغاز کرد.

گروهی دیگر برآنند که آفریدگار اندیشهٔ بدکرد و این شریر خبیث و ضد او، بی‌ارادهٔ وی حادث شد (= آیین زروانی).

دربارهٔ ثنویه نیز مورخ یاد شده آورده است:

ایشان چند دسته‌اند. از جمله: منانیه و دیصانیه و ماهانیه و سمنیه و مرقونیه و کبانئون و صابئون و بسیاری از برهمنان و مجوس و هرکس که به دو خدا یا بیشتر قایل شده باشد یا به ذات قدیمی دیگر با خداوند معتقد باشد این نام شاملش می‌شود و هم‌چنین‌اند آن‌ها که به جثه و جوهر و فضا عقیده دارند. بعضی‌شان معتقدند که اصل روشنی و تاریکی است و بعد اختلاف دارند در این که آیا این هر دو زنده‌اند و تمیز می‌دهند یا نه؟ بعضی دیگر می‌گویند روشنی زنده است و آگاه ـ و تاریکی نادان [دوش دانَه dush-dâna] است و پوشیده و نهانی، و این عقیدهٔ صابئان است. مرقیون گویند که سه چیز قدیم است: روشنی و تاریکی و سومینی که میانگین ایشان است و از این و آن آفریده می‌شود و از جنس آن دو نیست و اگر آن نبود از طبیعت این دو، جزگریز حاصل نمی‌شد.[۱۷۴]

۸۲. مشکلی که شاید هنوز گشوده نشده باشد، موضوع میانجی‌بودن و واسطگی مهر است. مورّخ یونانی می‌گوید چون اُورْمَزْد که تجلّی نور محض است و اهریمن که شهریار تاریکی است پدید آمدند، مهر میانجی و واسطهٔ میان آن دو

قرار گرفت. آیا این کنایت در اوستا سابقه یا جای پایی دارد؟ ــ برای توجیه این امر، محقّقان کوشیده‌اند تا با روایات اوستایی و تشبّث به اشاراتی که تا اندازه‌یی می‌تواند با روایت پلوتارخوس شبیه باشد، مشکل را بازگشایی کنند، امّا این کوشش‌ها به جایی نرسیده و اصولاً در اوستا به هیچ وجه مهر تحت هیچ اشارت و کنایتی میانجی **اَهورْمَزْد** و اهریمن نبوده و چنین موردی در مَزْدَیَسْنا بی‌سابقه است.

چنانکه اشاره شد، مواردی که محقّقان جهت هماهنگی با نقش میانجی بودن مهر در اوستا یاد کرده‌اند، ناسازگار است. برخی اشاره به سِمَت مهر کرده‌اند در این‌باره که راهنمایِ روان مردگان است ــ و یا روان پارسایان را به هنگام عبور از چینْوَدپل Činvad-pôl گذر می‌دهد و یا به‌عنوان خورشید میان زمین و آسمان حافظ و حارس عهد و پیمان می‌باشد. امّا هرگاه نیک بنگریم، هیچ کدام از این موارد نمی‌تواند نزدیک و یا قانع‌کننده باشد. عبارت متن روایت پلوتارک روشن و دور از ابهام است. به همین جهت باید به‌بینیم آیا در آیین مزدایی مهر به‌عنوان میانجی میان هرمزد و اهریمن هست یا نه و دنبال تعبیر و تفسیر دیگری نباشیم. البته اشاره شد که فقط لازم است به دنبال چه موردی باشیم، چون به گمان بعضی دیگر، برابر با روایت‌های مزدایی دربارهٔ رستاخیز، پایگاه و مقام مهر در **هَمِسْتَکان** Hamestakân (= برزخ، اعراف، و در اوستا **میسْوانَه** Misvâna) می‌باشد و این جهت تعبیر در میان بهشت و دوزخ قرارگفتن، کلیدی است. امّا این مسأله‌یی طبیعی است، چون مهر به‌عنوان داور، باید چنین جایگاهی داشته باشد. و مسألهٔ مهم‌تر، این دور از روش تحقیق و عقل است که مسایل مربوط به آفرینش را در روایت مورّخ موردنظر، با مسایل رستاخیز و قیامت مردگان در روایات سنتی مزدایی درهم بیامیزیم.

هرگاه در مَزْدَیَسْنا، مهر به هیچ عنوان میانجی هرمزد و اهریمن شناخته نشده، لازم است ملاحظه شود که آیا در کدام دین یا مذهب، چنین خصوصیتی برای مهر شناخته شده است. با اطمینان می‌توان به آیین زروانی اشاره کرد، چون

در اساطیری مربوط به آفرینش زروانی، مهر، میانجی اورمزد و اهریمن معرفی شده است. باتوجّه به آنچه که تاکنون گذشته و یگانگی روایات پلوتارکی را با ویژگی‌های زروانی عیان ساخته و آنچه که در زمینهٔ تطبیق و مقایسه از این پس خواهد آمد، اطمینان را قاطع‌تر می‌کند.

گفتار اِزنیک Eznik دربارهٔ آیین زروانی نقل شد. در تکه‌یی دیگر همین نویسنده دربارهٔ پیکار اورمزد و اهریمن مطلبی آورده که بسیار شایان توجّه است از دیدگاه مسألهٔ موردنظر. وی می‌گوید: "اهریمن، اُورْمَزْد را به جشنی دعوت کرد. چون اورمزد به میعادگاه رفت به شرطی پذیرفت بر سفره نشیند که پسران آن دو به مبارزه بپردازند. اهریمن قبول کرد و در این مبارزه، پسران اورمزد مغلوبِ پسران اهریمن شدند. پس اُورْمَزْد و اهریمن به جست‌وجوی داوری پرداختند، امّا چون نیافتند، خورشید را برای داوری آفریدند." خوب، شاید این روایت روشنگر نکتهٔ مبهم در مسألهٔ موردنظر قرار گیرد. **بنونیست** معتقد است که اِزنیک روایت را بسیار پیچیده و موجز و مبهم نقل کرده، شاید اصل روایت چنین بوده باشد که: اُورْمَزْد برادر را به میهمانی دعوت می‌کند. این دعوت شاید از روی قصد آشتی بوده. اهریمن برادر کهتر را به مبارزه فرا می‌خواند. در این پیکار اورمزد شکست می‌یابد. به همین جهت به جست‌وجوی داوری می‌پردازند تا میان آنان حکم کند و شاید اختلاف آنان را برطرف سازد. اورمزد در آغاز از پدر خود نوید پیروزی یافته بود، امّا در این مبارزه شکست یافته و نیرویش کاستی می‌یابد، به همین جهت از مهر (= خورشید) یاری می‌خواهد، یا به داوریش دعوت می‌کند، چون شاید به امید آنکه مهر جانب نور و روشنایی را نگاه دارد.

باید توجّه داشت که به موجب کتاب بُندَهِشْن Bon-daheshn (فصل اوّل، بند ۱۷) اورمزد پیش از پیکار، به اهریمن پیشنهاد سازش می‌کند. از دیگر سوی روایت مانوی دربارهٔ آفرینش نیز در تأیید این امر است. اساطیر بنیادی زروانی در باب آفرینش، به نظر می‌رسد بسیار قدیم‌تر از آن باشد که به‌نظر می‌رسد. برخی از پژوهشگران بااحتیاط قدمت آیین زروانی را تا عصر هخامنشی بالا می‌برند.

نیبرگ بر آن است که مغانِ مادی پیش از قبول دین زرتشت، زروانی بوده‌اند[۱۷۵]: میان آیین زروانی و مانوی همانندی‌های بسیاری وجود دارد. روایات منقول در فوق توسط **اِزنیک، تئودوروس ـ بارخونای** Theodorus-baekhonay (نویسندهٔ مسیحی سُریانی در سدهٔ هشتم میلادی که کتابی به سُریانی تحت عنوان *Scholia* از وی باقی است و دربارهٔ ادیان ایرانی بسیار حایز اهمیّت است) نیز نقل شده. امّا مورّخ و نویسندهٔ مذکور دربارهٔ اساطیر آفرینش مانوی، روایتی دارد که ابهام و تعقید و فشردگی روایت پیکار اورمزد و اهریمن و چگونگی آن و نقش مهر را روشن می‌کند و نشان می‌دهد که چه همبستگی و شباهت فوق‌العاده میان دو روایت آفرینش در دین مانی و آیین زروانی وجود دارد و هرگاه نظر نیبرگ را موردتوجّه قرار دهیم که مغانِ مادی پیش از قبول دین زرتشت، زروانی بوده‌اند، متوجّه این اصل خواهیم شد که چگونه به شکل مداوم، عناصر زروانی به قرض گرفته شده و در دین‌های ایرانی وارد شده است. روایت مانوی که دربارهٔ آفرینش نقل می‌شود، که از کتاب داستان‌های ایران باستان (ص ٦٥ ـ ٧٣) به نقل از جلد دوم فرهنگ نام‌های اوستا (ص ٦٥٤ ـ ٦٥٠) می‌باشد:

> در آغاز جهان ما نبود. تنها دو گوهر بود: گوهر روشنایی و گوهر تاریکی. گوهر روشنایی زیبا و نیکوکار و دانا بود، و گوهر تاریکی زشت و بدکار و نادان. قلمرو روشنایی در شمال بود و پایان نداشت. قلمرو تاریکی در جنوب بود و به قلمرو روشنایی می‌پیوست. شهریار جهان روشنایی زروان بود و بر جهانی از فروغ و صفا و آرامش حکم می‌راند. در این جهان مرگ و بیماری و تیرگی و ستیزه نبود، همه نیکی و روشنی بود. در جهان تاریکی "آز" دیوِ بدخویِ بدنهاد فرمانروایی داشت. قلمرو آز به دیوان پلید و بدکار و ستیزه‌جو آکنده بود.
>
> این دو عنصر جدا می‌زیستند و جهان روشنایی از آسیب دیوان جهان تاریکی در امان بود ــ تا آنگاه که حادثه‌یی روی داد: یک روز آز دیو در ضمن حرکات دیوآسای خود به جهان روشنایی برخورد. جهانی دید روشن و زیبا و آراسته. خیره شد و دل در نور بست و درصدد برآمد تا

جهان روشنایی را تسخیر کند و گوهر نور را در برگیرد. پس با گروهی از دیوان به جهان روشنایی حمله برد.

زروان شهریار جهان روشنایی آمادهٔ جدال نبود. برای نبرد با دیوان تاریکی و بازداشتن آنان، دو خدای دیگر از خود پدید آورد. از آن دو، **هُرْمَزْد** را که خداوندی جنگ آزما بود برای راندن دیوان فرستاد. هرمزد پنج عنصر نورانی: آب و باد و آتش و نسیم و نور را سلاح جنگ کرد. آب و باد و نور و نسیم را به خود پوشید و آتش را چون تیغ دردست گرفت و به نبرد دیوان شتافت. امّا آز بدکُنش زورمند بود و یارن فراوان داشت. آز در نبرد چیره شد و هرمزد شکست دید. آز و دیوانش پنج عنصر نورانی را که به جای فرزندان هرمزد و در حکم سلاح وی بودند بلعیدند و **هُرْمُزْد** شکسته و بی‌یار در قعر جهان تاریکی مدهوش افتاد.

پس از زمانی هرمزد به خود آمد و خویشتن را مغلوب و بی‌کس و یاور یافت. از قعر جهان تاریکی خروش برآورد و از مادر خود که یکی از خدایان و آفریدهٔ زروان بود یاری خواست. خروش هرمزد جان گرفت و از پایگاه دیوان تا بارگاه خدایان را در اندک زمانی پیمود و پیام هرمزد را به مام وی رسانید. مام هرمزد نزد زروان رفت و سر فرود آورد و گفت، ای شهریار جهان روشنایی، فرزندم هرمزد را یاری کن که شکسته و بی‌یاور در دست دیوان اسیر است.

آنگاه زروان برای رهایی هرمزد، خدایان دیگر از خود پدید آورد. **مهرایزد** نیرومندترین این خدایان بود. مهرایزد برای نجات هرمزد به مرز جهان تاریکی روان شد و وی را ندا داد. چون از هرمزد پاسخ رسید، برای پیکار با دیوان پنج فرزند از خود پدید آورد که نبرده‌ترین آنان **ویس بد** بود سلاح پوشیده و به فرمان مهرایزد به پیکار دیوان رفت و به‌زودی آنان را درهم شکست و در زیر پا نرم کرد و پوست از تنشان جدا ساخت. بسیاری از دیوان را نیز در آسمان‌ها به زنجیر کشید.

آنگاه مهرایزد به بنای جهان ما پرداخت: یازده آسمان را از پوست دیوان ساخت، از گوشت ایشان هشت طبقهٔ زمین و از استخوان آنها

کوه‌ها را پدید آورد. یکی از فرزندان خود "پاهرگ بد" را فرمان داد تا بر سر آسمان‌ها بنشیند و رشتهٔ آنها را دردست بگیرد تا درهم نریزند. دیگری از فرزندان خود "مان بد" را بر آن گماشت تا طبقات زمین را بر دوش خویش نگاه دارد تا فرود نیاید.

دیوان هنگامی که بر هرمزد چیره شدند، فرزندان او آب و باد و آتش و نور و نسیم را که همه از گوهر روشنایی بودند بلعیدند. وقتی دیوان به‌وسیلهٔ مهر ایزد شکست یافتند، بیشتر این عناصر نورانی از چنگ آنها رها شده و آزاد گردید.

مهرایزد از این عناصر نورانی ستارگانِ آسمان را پدید آورد. آفتاب را از آتش، و گردونهٔ ماه را از باد و آب، و ستارگان دیگر را از نوری که از آفت دیوان آسیب دیده بود پدیدار کرد.

امّا همهٔ نوری که دیوان بلعیده بودند آزاد نشد، و با آنکه بیشتر آن نور رهایی یافت، قسمتی از آن دربند دیوان ماند. واگذاشتن نور در دل دیوان روا نبود. چاره‌یی می‌بایست کرد. هُرْمَزْد و مهرایزد و دیگر خدایان جهان روشنایی فراهم آمدند و به سوی زروان، شهریار عالم روشنایی رهسپار گردیدند. همه پیش تخت وی سر فرود آوردند و گفتند: "ای شهریار عالم روشنایی، ای آنکه ما را به نیروی شگرف خویش آفریدی، و آز و دیوان و پریان را به وسیلهٔ ما درهم شکستی و دربند کشیدی، هنوز بهره‌یی از گوهر نور در زندان دیوان به رنج اندر است. چاره‌یی ساز تا گوهر نور از بند دیوان رها شود و به جهان روشنایی بازگردد."

آنگاه زروان سومین بار خدایانی دیگر از خود پدید آورد و "روشن شهرایزد" را که از این خدایان بود به ادارهٔ جهان ماگمارد تا همان‌طور که زروان شهریار عالم بالاست، "روشن شهر ایزد" نیز بر زمین و آسمان و این جهان خداوند و پادشاه باشد و جهان را روشن بدارد و روز و شب را پدید آورد و چرخ‌های آفتاب و ماه و ستارگان را به گردش اندازد، و گوهر نور را که به‌تدریج از چنگ دیوان رها می‌شود به سوی بهشت زروان رهبری کند.

روشن شهر ایزد ــ این جهان را که مهرایزد ساخته بود به گردش درآورد و چرخ‌های آفتاب و ماه و ستارگان را به کار انداخت، و بدین‌گونه جهانی که ما در آنیم پرداخته شد و به حرکت درآمد و زندگی آغاز کرد. در این جهان ذرات نور که از زندان ظلمت رهایی می‌یابد در ستونی نورانی گرد می‌آید و از آنجا روز به‌روز به گردونهٔ ماه می‌رود و در آنجا انباشته می‌شود؛ به‌همین جهت ماه در آغاز به صورت هلال است و پس از آن روز به‌روز بزرگتر و نورانی‌تر می‌شود. پس از پانزده روز پیمانهٔ ماه پر می‌شود و ماه به صورت دایرهٔ تمام درمی‌آید. آنگاه نوری که در ماه گرد آمده به گردونهٔ خورشید می‌رود. از این جاست که ماه پس از آنکه دایرهٔ تمام شد روز به روز کاسته می‌شود تا به کلّی از نور خالی می‌گردد و دیگر به چشم نمی‌آید.

ذرّات نور که در آفتاب گرد می‌آیند از آنجا سرانجام به "بهشت روشنایی" که مسکن زروان است می‌روند و به منزلگاه نخستین خویش می‌پیوندند. دیوان و پریانی که "ویس بد" فرزند مهرایزد مغلوب کرد و در آسمان به زنجیر کشید هنوز پاره‌یی از عناصر روشنایی را در دل خود پنهان داشتند. "روشن شهر ایزد" برای آنکه ذرات نور را از وجود ایشان بیرون کشد تدبیری اندیشید. چنان کرد تا از این دیوان موجودات دیگر پدیدار شوند. از تخمهٔ دیوان نر در زمین پنج درخت رویید. درختان و گیاهان دیگر همه از این پنج درخت پدید آمدند. از تخمهٔ دیوان ماده پنج جانور پدید آمد. جانوران این عالم از دو پا و چارپا و پرنده و خزنده و آبی به‌وجود آمدند.

در هر یک از گیاه و حیوان شراره‌یی از گوهر نور پنهان است. این همان نوری است که دیوان پس از مغلوب ساختن هُرْمَزْد بلعیده بودند و اینک از وجود آنان به گیاه و حیوان انتقال یافته است. این نور است که به‌تدریج رهایی می‌یابد و در ستون نور گرد می‌آید و به ماه می‌رود. گردش عالم برای آن است که ذرّات روشنایی را کم‌کم از دل گیاهان و دیگر موجودات بیرون بکشد و به سرمنزل نخستین بازگرداند.

چون کار جهان منظم شد و چرخ‌ها به گردش افتاد، روشن شهر ایزد ــ به یکی از خدایان که "سازندهٔ بزرگ" نام دارد، فرمان داد تا همان‌گونه که سرمنزلی برای گرد آمدن نوری که از این جهان رهایی می‌یابد ساخته بود، زندانی نیز خارج از طبقات آسمان و زمین برای دیوان بنا کند. این زندان برای آن است که چون پایان کار عالم فرا رسد و گوهر نور یکسره از وجود دیوان بیرون برود، دیوان در آن زندان محبوس شوند تا از دسترسی به جهان نور تا ابد محروم بمانند. در چنین روزی "پاهرگ بد" که رشتهٔ آسمان‌ها را به دست دارد، رشته را از دست رها می‌کند و آسمان‌ها درهم فرو می‌ریزد. "مان بد" که طبقات زمین را به دوش دارد، آنها را از دوش می‌اندازد و آتشی مهیب در می‌گیرد و همهٔ جهان ما در این آتش می‌سوزد و از آن جز تل خاکستری باقی نمی‌ماند. دیوان همه دربند می‌افتند و گوهر روشنایی از چنگال ظلمت رهایی می‌یابد.[۱۷۶]

۸۳. البته شباهت بسیار زیادی میان این دو روایت موجود است که می‌تواند در نسبت‌دادن روایت پلوتارک به نقل روایات زروانی، تقریباً یقین کرد و ابهام مهر به‌عنوان میانجی میان اورمزد و اهریمن را روشن ساخت. در هر دو روایت اساطیری، دربارهٔ پیکار پسران اورمزد و اهریمن یا روشنی و تاریکی به‌جای پدران و شکست روشنایی سخن رفته است و هم‌چنین نکتهٔ مهم، نقش مهر است به‌عنوان یک میانجی یا نظیر آن. بنونیست معتقد است که همهٔ نظرات پیشنهادی صورت حدس و گمان داشته و قطعی نیست، درحالی که این نظر قطعی و قابل قبول می‌باشد یعنی دربارهٔ نقش مهر به‌عنوان میانجی اورمزد و اهریمن در روایت پلوتارک، مربوط به یک اسطورهٔ زروانی است که مانویان نیز به‌صورتی دیگر در فروع در اساطیر آفرینشی پذیرفته‌اند. امّا در مورد تأیید این موضوع، راه یا مسأله‌یی دیگر نیز موجود است. یکی از مشخصات آیین مَزْدَیَسْنا، آن است که هر یک از ایزدان بزرگ موردتوجّه، دو یا سه ایزد دیگر را وابسته دارند. به این مفهوم که هر ایزد بزرگی چند ایزد درجهٔ دوم یا سوم را به‌عنوان یاور و کارگزار

زیر فرمان دارد که ایزد بزرگ را در کارهایش یاری می‌کنند و بالتبع ایزدان کوچک‌تر و وابسته بعضی از مشخصات و صفات آن ایزد بزرگ را نیز دارا می‌شوند به‌شکلی هم‌چون او معرفی شده وگاه تحت این خصیصه، یک ایزد تحت دو و سه نام شناخته می‌شود. در این زمینه می‌توان از **آهوْرمَزْد** و **سْپِنْدمینو** ــ یا **رام** Rama و **وَیو** Vayu و **آناهید** و **آپَمْنَپات** Apam-napât یاد کرد. **ایزد سروش** Sraoša و **ایزد رَشْنْ** Rašn نیز از یاران **ایزدمهر** می‌باشند که در مسألهٔ داوری مردگان او را یاری می‌کنند.

در این زمینه، **گیگر** Geiger "**امشاسپندان**، ص ۱۰۸ و هم‌چنین صفحه‌های دیگر" و **لومل** Lommel "یَشت‌ها ص ۸۷" با آوردن شواهد و تحقیق‌های کافی نشان داده‌اند که چگونه برخی از صفات و مشخصات بارز **مهر** به **سروش** منتقل شده است. در این زمینه می‌توان از صفات جنگجویانهٔ سروش یاد کرد و هم‌چنین این موضوع که شبانه روز حافظ و نگهبان مردان راست‌پیمان و پارساست و با نیروهای اهریمنی سخت پیکار می‌کند. در یشت یازدهم که به نام سروش یَشتِ هادُخت موسوم است بسیاری از وظایف و مشخصات مهر را نسبت داده شده به سروش می‌یابیم، چون: داوری، نگاهبان پیمان‌ها، جنگاور و پیکارگر بر ضد اهریمن و زشتی‌ها، همیشه بیدار که پاسدار و نگاهبان نیکان و براندازندهٔ بدی‌هاست. امّا دربارهٔ نکتهٔ موردنظر، اشاره به دو نکته در این یَشْت قابل تأمّل است. نخست در فصل دوم و بند دوازدهم از این یَشْت است با این مفهوم در توصیف وی: "سروش... را می‌ستاییم... کسی که از آن زمان که آن دوگوهر، یکی پاک و نیک، و یکی زشت و بد، در کار پدیدآوردن آفرینش بودند، هشیار و بیدار بود و آفرینش نیک را حفاظت و نگهبانی می‌کرد..." در این‌جا، اشاراتی راکه در مورد اسطورهٔ مانوی و زروانی نقل شد که **مهرایزد** چگونه در کشاکش پیکار اورمزد و اهریمن به یاری اُورْمَزْد می‌پردازد، با آشکاری ملاحظه می‌کنیم که در این‌جا به سروش منتقل شده است. نکته‌یی دیگر را در فصل دوم و بند چهاردهم از همین یشت می‌یابیم که: "سروش... را می‌ستاییم، کسی که پاسداری میان

پیمان‌های دروغ‌گرایان و پاک‌ترین موجودات را به عهده دارد" چنانکه ملاحظه می‌شود، در این جا نیز سروش، یکی از وظایف مهر راکه پاسداری و داوری میان دو گوهر نیک و بد است به عهده گرفته یا این وظیفه نیز بدو نسبت داده شده یا منتقل گشته است و سروش را در هیأت مهر می‌یابیم.

البته چنانکه در صفحات گذشته اشاره شد، در مَزْدَیَسْنا نمی‌توان مهر را به‌عنوان میانجیِ اورمزد و اهرمن، موردی اصیل دانست و دو مورد منقول در بالا، بی‌گمان از معتقدات زروانی است که در یک یَشْتِ مزدایی وارد شده و نظایری دیگر از این دست نیز در اوستای جدید وجود دارد.

موردی دیگر، نقل قول **ابوریحان بیرونی** است از **ایرانشهری** در کتاب آثارالباقیه با این عبارت که: "خداوند از نور و ظلمت به نوروز و مهرگان پیمان گرفت." "الآثارالباقیه عن القرون الخالیه، ترجمهٔ زاخائو، ص ۲۸۸، ترجمهٔ آثارالباقیه، از اکبر دانا سرشت، تهران ۱۳۵۲ ـ ص ۲۹۱" البته عبارت فوق دارای ابهام است، ابهامی که با سوابق یاد شده در بالا، تاحدی روشنگر می‌باشد. در هر حال، پیمان میان نور و ظلمت، یا اُورْمَزْد و اهریمن در روایت ایرانشهری که به نقل ابوریحان بیرونی آمده، حاکی از آن است که خداوند در روز شانزدهم از ماه مهر که ویژهٔ **مهرایزد** می‌باشد، از نور و ظلمت پیمان می‌گیرد. امّا این پیمان چه پیمانی است؟ ــ شاید بتوان گفت که ترتیب مصالحه یا فرمانروایی دو ایزد است در طول سال بزرگ یا سال گیهانی که هر یک به ترتیب بر جهان فرمانروایی می‌کنند.

دربارهٔ این معاهده از جنبهٔ سالشماری، در پایان گفت‌وگو خواهد شد و چه بهتر که توالی مباحث از دست نرود. امّا می‌دانیم که روایت **اِزنیک** و روایت **پلوتارک** به نقل **تئوپومپوس**، دو روایت زروانی است. امّا آیا این دو روایت از یک اصل مشترک نقل شده یا از دو منبع سرچشمه گرفته است. در روایت پلوتارک سال گیهانی نُه هزار سال است. سه هزار سال فرمانروایی اورمزد، سه هزار سال فرمانروایی اهریمن و سه هزار سال فرمانروایی به اشتراک که در سرانجام، دیو بدی یا اهریمن شکست می‌یابد. در این روایت، مورّخ یونانی معاهده‌یی را آورده

که به‌موجب آن دو ایزد در قدرت یکسان بوده و زروان از هیچ یک حمایت نکرده است و به‌نظر می‌رسد که ایزد دیگری ناظر و سرپرست پیمان بوده که شاید ایزدمهر باشد به احتمال بسیار قوی و این به فکر و اعتقاد زروانی نزدیک‌تر است. امّا در روایت **اِزنیک** به وضوح و روشنی حمایت زروان از اورمزد آشکار است و فقط جهت حفظ سوگند خود، به اهریمن آزادی عمل داده و پیمانی برقرار می‌کند.

۸٤. آن چه که پس از میانجی بودن مهر، میان اورمزد و اهریمن جلب توجّه می‌کند و چون مورد مذکور در اوستا همانند قابل اعتماد و روشنی ندارد، این عبارت مورّخ یونانی است که: "آنگاه هرمزد سه بار خویشتن را به فراخی بگستراند..." البته چون در اوستا چنین کردار و نسبتی برای اُورْمَزْد نیامده، برای مقایسه و انطباق، به‌سان موارد مشابه، محقّقان در اوستا نکات ویژه‌یی را که تا حدودی بشود در تطبیق به کار برد، یادکرده‌اند. **مولتن** Moulton معتقد است که در این‌جا، باید کنایتی از داستان جمشید که در فرگرد دوم وندیداد نقل شده وجود داشته باشد که به‌موجب آن چون جمشید با ازیاد مردم و دام و چارپا، زمین را تنگ می‌یابد، سه بار به سوی جنوب آن را می‌گستراند و فراخ می‌کند.[۱۷۷]

امّا فقط با تشابه جملهٔ سه بار گستردن و تعمیم و انطباق مسأله‌یی خاص در اعمال مربوط به اورمزد و نسبت دادن آن به **جمشید**، مشکل بتوان نظر مولتن را پذیرفت. هرچند **ویندیشمن** Windischmann نیز چنین نظری را اظهار کرده، امّا گویا خود نارسایی آن را دریافته که منتقل به مورد مشابه دیگری شده است. این وجه مشابه، مقایسهٔ روایت **پلوتارک** است با سه سپهر آسمان در اوستای متأخّر. در گاثاها به هیچ وجه از طبقات چندگانهٔ آسمان اشارتی نیست، امّا چنین موردی چنانکه یاد شد، در اوستای متأخّر وجود دارد که با سه مرحلهٔ اخلاق زرتشتی مقایسه شده. سه مرحلهٔ اخلاقی عبارت است از **هُومَتَه** Humata یا اندیشه نیک، **هُوخْتَه** Huxta یاگفتار نیک، **هْوَرْشْتَه** Hvaršta یاکردار نیک. سپهر اوّل آسمان

منتسب است به اصل اوّل اخلاقی و سپهر دوم به اصل دوم و سپهر سوم به اصل سوم. مطابق با هادُخت نَسَک *Hâdoxt Nask* "سروش یَشتِ هادُخت، فرگرد دوم" روان مردگان پارسا، به ترتیب از این سه سپهر می‌گذرند و پس از آن وارد بهشت یا فروغ و روشنایی جاودانی **آنَغْرَ- رَائُچَنگْهْ** Anaγra-raočngh می‌شوند. پس در ورای طبقهٔ سوم آسمان، بهشت قرار دارد "نگاه کنید به فرهنگ نام‌های اوستا، کتاب اوّل، ص ۴۴۲ ـ ۴۴۱" برابر با اصل مزدایی، در برابر سه اصل عالی اخلاقی، جنبه‌های منفی آن نیز وجود دارد. **دُوژْمَتَه** Dužmata اندیشهٔ بد، **دُوژوخْتَه** Dužuxta گفتار بد و **دُوژوَرْشتَه** Dužvaršta کردار بد می‌باشد. سه طبقهٔ تحتانی زمین نیز منسوب است به این سه مرحله از اخلاق بدکاران و پیروان اهریمن که روانان آنان پس از عبور از این سه طبقهٔ تحت‌الارضی، به **آنَغْرَ- تِمَنگْهْ** Anaγra-temangh یا محل ظلمت و تاریکی جاودانی که همان دوزخ است می‌رسند.

بنونیست معتقد است که اعتقاد به سه طبقهٔ آسمان، از شمار معتقدات و باورهای زروانی است که در اوستای متأخر و پس از آن در نوشته‌های پهلوی در دورهٔ ساسانی راه یافته است، به‌ویژه که از این‌گونه روایات دخیل در اوستای متأخّر و به‌ویژه در کتاب‌های عصر ساسانی کم نیست.

امّا نکته‌یی که محقّق مذکور بدان اشاره می‌کند، این است که برابر با روایت مورد تحلیل، اُورْمَزْد سه طبقهٔ آسمان را نمی‌آفریند، بلکه سه بار خویشتن را به‌فراخی می‌گسترد و درواقع سه سپهر را از گسترش کالبد خویش به‌وجود می‌آورد. "دین ایرانی براساس روایات یونانی، IV" یکی دانستن اُورْمَزْد و آسمان در اصول اعتقاد مزدایی، اندیشه و باوری قدیم می‌باشد که در بخش‌های گذشته بدان اشاره شد امّا در اصول اعتقادی مَزْدَیَسْنا، برای اورمزد کالبد و جسمی انگاشته نشده تا از آن کالبد، آسمانها را بیافریند، بلکه این از ویژگی‌های اعتقادی زروانی است که **زروان** با آسمان و ستارگان یکی می‌باشد و بعداً که **اُورْمَزْد** را جانشین زروان کردند، باورهای زروانی نیز به اورمزد منتقل گشت.

امّا آیا دربارهٔ صحّت این فرض دلیلی دردست هست یا نه که در معتقدات

زروانی، زروان آسمانها را از کالبد و تن خود آفریده باشد. از طریق روایات مانوی دربارهٔ آفرینش است که به ثبوت این مسأله دست می‌یابیم. در روایت آفرینش مانوی، جایگاه والاترین خدا، در روشنایی و فروغ بی‌کران قرار دارد. این روشنایی بی‌پایان قلمرویی است که به پنج طبقه تقسیم شده است، و هر طبقه بر فراز دیگر طبقه استوار می‌باشد. **ابن ندیم** در شرح جالبی که از دین مانی آورده "می‌گوید: در آغاز نور بود و ظلمت بود. خدای نور از خود پنج عضو پدید آورد..." چه در دین مانی و چه در آیین زروانی، آفرینش پنج سپهر یا سه سپهر، از کالبد و پیکر خود زروان و یا والاترین خداست و آفرینشی مادی و ملموس است. پس در روایت **پلوتارک**، عبارت اورمزد سه بار خود را به فراخی بگستراند، اشاره به آفرینش مانوی ـ زروانی است.

پس از آفرینش آسمان، خلق ستاره‌ها مورد اشاره می‌باشد که ستاره‌ها را بیافرید و ستارهٔ سیروس sirius (= شعرای یمانی) را بر ستارگان برتری و مهتری بخشید البته چنانکه **کلمن** Clemen می‌گوید[۱۷۸]، این فکری مزدایی است که به موجب یَشْت هشتم بند ٤٤، ــ از آن آگاهیم که **آهورامَزْدا**، **تیشْتْرِیَه** Tištrya "= سیروس، تیر" یا ستارهٔ شعرای یمانی را مهتر و نگاهبان ستاره‌ها قرار داد:

> **"تشتر ستارهٔ را یومند فرهمند را می‌ستاییم. کسی را که اهورامزدا سرور [رَد] و پاسبان همهٔ ستارگان قرار داد، چنانکه زرتشت را [رَد و پاسبان] مردمان ــ کسی که اهریمن وی را [= تِشْتَر] تباه نتواند نمود و نه جادوان و نه پریها ــ مردمان جادو و همهٔ دیوها، متفقاً آسیبی به وی نتوانند رسانید.**
>
> **یَشْت‌ها، لومل** Lommel **ص ۵۵.**

چنانکه ملاحظه می‌شود، در این باره متن صریح یَشْت هشتم با روایت پلوتارک سازگار است. امّا از لحاظ تحقیق باید این اشاره دربارهٔ آیین مزدایی نباشد، چون تا کنون آنچه که از گفتار پلوتارک مورد پژوهش و تحلیل قرار گرفته، مربوط به آیین زروانی شده است و چگونه از میان آن همه، یک مورد به آیین مزدایی مربوط شده است.

امّا یشت هشتم که سرود ویژهٔ ستاره ایزد تیشْتْرْیَه می‌باشد، سیمایی مشخص و روشن از این ایزد فرادست نمی‌آورد. پس از مطالعهٔ این یَشْت، به نظر می‌رسد که افسانه‌ها و اساطیری چند از طبیعت و ایزدانی چندگانه ترکیب شده و در یک قالب ریخته و ایزدی تازه به وجود آورده است.[۱۷۹]

البته در صفحات گذشته اشاره شد که هر ایزد بزرگ و درجه اولی، چند ایزد دیگر به عنوان همراه و یاور و مددکار با خود دارد که خصایص این گروه یا این رده از ایزدان اغلب به یکدیگر منتقل می‌شود. امّا چنین استدلالی جهت توجیه مسألهٔ موردنظر، صادق نمی‌شود، چون جنبه‌های چندگانهٔ تیشْتَرْایزد با ایزدان همراه و پیوسته‌اش جور در نمی‌آید. مشکلات و ابهامات دربارهٔ این ایزد، موجب شد تا حتا بعضی کسان چون **گوتزه** Gotze بر آن شوند که نام این ایزد را بیگانه و از لغات وارد و اسامی غیراوستایی و ایرانی بدانند. **تیشْتْرْیَه** یک ستاره است، ایزد باران است، ایزد بخشندهٔ خان و مان خوب است، درمانگر و دهندهٔ سلامت و از نژاد **آپَمْنَپات** Apam-napât می‌باشد، به‌صورت اسبی مقدّس و باشکوه در آسمان، دیوان و پریان راکه در هیأت ستارگان دنباله‌دار ظاهر می‌شوند می‌راند و می‌گریزاند، به نظر می‌رسد که ترکیب و اختلاطی در روایات این ایزد با ایزد **وِرِثْرَغْنَه** vereθraγna "= بهرام، یَشْت چهاردهم" روی داده باشد، چون به‌صورت‌های گوناگونی ظاهر می‌شود، به شکل: یک مرد پانزده ساله، یک گاو زرین شاخ، یک اسب سفید باگوش‌ها و لگام زرنشان. دیوِ دشمن وی، دیو خشکی و خشک‌سالی به نام **آپَه‌اوشَه** Apa-uša می‌باشد. توان اصلی و راستین وی، جنگ و پیکار بی‌امانش علیه دیوان و پریان و بدان و بدکاران است و در این خصیصهٔ وی تأکیدی بسیار شده است. البته نگارنده در این مورد، یعنی صُوَر گوناگونی که تِشتَرْ با آن‌ها ظاهر می‌شود، پژوهشی تازه‌تر را نیز ارائه کرده که از آن **کویاجی** است که معتقد می‌باشد در تیریَشت، این نام‌ها اشاره است به‌نام‌های بروج دوازده گانه. در بخش نجوم از کتاب حکمت خسروانی نگارنده تحلیل و پژوهشی را ارائه کرده است؛ نیز در دانشنامهٔ ایران باستان ذیل مدخل تیشْتْریَه.

چنانکه اشاره شد، یَشْتِ هشتم دربارهٔ این ایزد، صورتی ترکیبی را از روایات افسانه‌یی گونا گون حکایت می‌کند. امّا این تأکیدی که دربارهٔ دشمنی ایزد تشتر با جادوان و دیوان و پری‌ها و پتیارگان در یشت مربوط شده و در هر چند بندی، چون برگردان یک ترجیع تکرار می‌شود، آدمی را به اندیشه وا می‌دارد که سبب چیست. **بنونیست** معتقد است که در آیین دیگری **ایزدتِشْتَر** چون ستاره ایزدی مورد ستایش بوده و موجودیت وی با اساطیری دربارهٔ آفرینش و مسایل جادویی شناخته شده بوده است. آنگاه **مَزْدَیَسْنان** این ستاره ایزد را در شمار ایزدان خود پذیرفته و جهت تعیّن و تمایز، در جنبهٔ دشمنانگی وی با جادوان و دیوان تأکید کرده‌اند و جنبهٔ ستاره ایزدی وی نیز به‌صورت تحت‌الشعاع حفظ شده و بدین جهت است که در یشت هشتم، چندگانگی کارها و صفات این ایزد مشخص به‌نظر می‌رسد.

امّا البته نظر فوق را نمی‌توان پذیرفت. چون اساس و بنیان آیین مزدایی، مبارزه و پیکار میان خیر و شرّ است. ایزدان در آیین مزدایی، بنیان موجودیت‌شان جهت یاوری اُورْمَزْد و پیکار با دیوان و پریان و شرور و زشتی‌ها می‌باشد. هریک از ایزدان به موجب این فلسفه، لازم است با بدی و شر، یاکنایتاً با دیوان و پریان بستیزند و دشمن سرسخت‌شان باشند. در هر یشتی از سرودهای ایزدان این وظیفه تصریح شده است، حال ممکن است که دربارهٔ یکی تأکیدی بیشتر شده باشد. این استنتاج از جهت آن نیست که بگوییم روایت پلوتارک به‌طور حتم دربارهٔ موردی از معتقدات آیین مزدایی است، بلکه برای آن است که این درک حاصل شود که به‌موجب چندگانگی وظایف، نمی‌توان منشأ و ریشه‌یی بیگانه برای ایزدتشتر درنظر گرفت، چون چندگانگی وظایف را اغلب ایزدان مزدایی دارا هستند، النهایه که در پیکار و دشمنی با شر و بدی مشترک‌الفعل می‌باشند.

از جهت دیگر باید توجّه داشت که اعتنای کامل و بلیغ به ستارگان و ستاره‌شماری و نجوم، از خصایص آیین زروانی است. امّا چون براساس مواردی

که گذشت، اغلب دین‌های ایرانی تحت عنوان آیین مغ و مغی و کاهنان این ادیان مغان نامیده شدند، موبدان و هیربدان زرتشتی نیز با تخصّص در نجوم و اخترشناسی متمایز گشتند، چنانکه از وجوه ممیزهٔ دانش‌های شخص **زرتشت**، منجم‌بودن وی جلوه و شهرت یافت. هر چند زروانیان و مانویان بسیاری از آیین مزدایی اقتباس کرده و به وام گرفتند، امّا در اثر اختلاط شدید عقاید، تدوین‌کنندگان اوستای متأخّر، نیز مواردی را که قبول عام و شهرت می‌یافت، در اوستای جدید وارد می‌کردند. شاید با تأکید بتوان گفت مورد اشارتی در یشت هشتم که ستاره **تیشْتْرِیَه** مهتر و نگاهبان همهٔ ستارگان است، از این موارد باشد که به‌ویژه کنایتاً آمده که ستارهٔ سعدی است و نیک‌بختی و سعادت و بهروزی می‌آورد. در دستگاه ستاره‌شناسی زروانی این اعتقاد دربارهٔ سعد و نحس ستارگان هست. در رسالهٔ پهلوی مینوی خرد که تأثّری زروانی است آمده که تشتر، ستاره‌یی است که آرزوها را برآورد و ستارهٔ طالع سعد است و نیک‌بختی آورد.[۱۸۰]

به همین جهت است که در روایات پلوتارک، این موردی را نیز که همسانی و اثر آن در یشت هشتم ملاحظه می‌شود، باید از معتقدات زروانی دانست، چون مورّخ مذکور آیین زروانی راگزارش می‌کند نه آیین مزدایی را.

۸۵. پس از آنکه اُورْمَزْد ستارهٔ تِشْتَر را بیافرید و مهتر و سرورش کرد بر همهٔ ستارگان، بیست و چهار ایزد دیگر بیافرید و همه را درون تخم‌مرغی جای داد. اهریمن به مقابله پرداخت و بیست و چهار دیو بیافرید که به درون تخم‌مرغ راه یافتند و چنین شد که نیکی و بدی به هم درآمیختند. امّا سرانجام زمانی فراخواهد رسید که اهریمن، پدیدآورندهٔ همهٔ زشتی‌ها و بدی‌ها و شرور معدوم می‌شود و زندگی خوش و خوبی برای مردم پیدا خواهد گشت.

در مبحث آغازین، اشارتی دربارهٔ این مورد انجام شد که نظر محقّقانی بود که در مقام اثبات زرتشتی بودن و اساس مَزْدَیَسْنایی اشارات مورّخان یونانی می‌باشند. در خود اوستا هیچ اشارت و کنایتی دربارهٔ شکل بیضوی یا تخم‌مرغی

آسمان یا زمین نشده است. امّا در کتاب مینوی خرد چنین اشاره‌یی به تصریح آمده است که ترجمهٔ آن گذشت:[۱۸۱]

"دیگر دنیا تاستر پایه سی و چهار هزار فرسنگ است، فلک اوّل سَتَر پایه [ستاره پایه] است، فلک دوم ماه پایه است سی و چهار هزار فرسنگ، فلک سوم خورشید پایه سی و چهار هزار فرسنگ، و آسمان بالا، و زیر ــ زمین، مانند بیضه ــ و آسمان از الماس است و ستبری آسمان نه سد فرسنگ ــ عرض و طول خورشید چهار سد فرسنگ ــ عرض و طول ماه دو سد فرسنگ عرض و طول ستارهٔ بزرگ سی و سه فرسنگ، و عرض و طول ستارهٔ میانه پنج گز و عرض و طول ستارهٔ خرد به مقدار سرگاو است ــ و شمار فرسنگ آسمانی دوازده هزار گز است؛ و آن گز به مقدار یک دست."

رسالهٔ مینوی خرد یک رسالهٔ زروانی است. اثرات اعتقادی زروانی در آن به‌وضوح به‌نظر می‌رسد. مسائل جبر و قَدَر و اعتقاد به سعد و نحس ستارگان و معتقدات دیو و پری و مباحثی در ستاره‌شناسی و نجوم و زمان اَکَرَنَه (=زروان) و بسا مسایل دیگر زروانی، در این نوشته صراحت دارد. در این اثر آمده که همهٔ هستی در سایهٔ توجّه زمان واقع است. البته شیوهٔ تحریر و طرح مسایل در آغاز فریبی ایجاد می‌کند که اثری مزدایی است. امّا در زیر این پوشش، اشارات ویژهٔ زروانی آشکار می‌باشد. **دارمستتر** پیش از این، در زمان خود به اشارهٔ رسالهٔ مینوی خرد دربارهٔ تخم‌مرغ آفرینش پرداخته بود، امّا چون در آن زمان اساطیر و آیین‌های ایرانی چنانکه باید و شاید شناخته نبود و به نقد و تطبیق و تفسیر علمی نرسیده بود، این اشارت موردتوجّه واقع نشد. در رسالهٔ زروانی یاد شده، چنانکه گذشت آمده[۱۸۲]:

"آسمان، زمین، آب و هر آنچه که وجود دارد شبیه تخم پرنده‌یی است. آسمان به سان تخم‌مرغی به روی زمین قرار داده شده است ــ همانندی زمین در مرکز آسمان، درست همانند زرده در میان تخم است."

شاید به گفتهٔ بنونیست، روایت پلوتارک و رسالهٔ مینوی خرد، هر دو مکمّل

هم و دو پارهٔ یک اسطورهٔ آفرینش باشد که با هم ماجرای موردنظر را روشن می‌کند که اَهورْمَزْد همهٔ آفرینش نیک را به یاری بیست و چهار ایزد درون محفظه‌یی جای می‌دهد. امّا از دیگرسو چون میان اساطیری اندر باب آفرینش میان روایات مانوی و زروانی همانندی موجود است، خلأ افسانه‌های زروانی را می‌توان با دست‌آورده‌های مانوی پر کرد.

شرح اسطورهٔ مانوی در قسمت‌های گذشته نقل شد. **ابن ندیم** نیز در کتاب الفهرست آن را نقل کرده است و کتاب کومون[۱۸۳] و مآخذ دیگر که شرح آن گذشت. **سِوِروس آنتیوخی** Severus of Antioch به نقل از آثار مانی آورده که درخت روشنایی یا شَجَرَةُالنُّور که همان اصل نیک می‌باشد، جهت آنکه نظر درخت تاریکی یا اصل بد را جلب نکند، به استتار پرداخته و روشنی خیره کننده و شکوه خود را محصور و در محفظه‌یی پنهان می‌کند. آنگاه شاخه‌های درخت تاریکی یا دیوان با هم تعاون کرده و به نزدیکی قلمرو نور می‌رسند. اهریمن یا تاریکی بر آن می‌شود تا با روشنی و نور بیامیزد. این همان نقل روایت پلوتارک است که اُورْمَزْد جهان نیکی را محصور در محفظه‌یی می‌سازد تا از دستبرد اهریمن درامان ماند. امّا اهریمن با یاری بیست و چهار دیو بر قلمرو روشنایی می‌تازد و تخم‌مرغ را که محفظهٔ آفرینش اورمزد است شکافته و به آن رخنه می‌کند. سِوِروس آنتیوخی دربارهٔ چگونگی اختلاط نور و ظلمت آورده که چون روشنایی تاب پیکار و مقاومت در برابر تاریکی را نداشت، مقداری از گوهر روشنایی را به‌تاریکی داد تا ببلعد و تسکین یابد.

چنانکه ملاحظه می‌شود، از طریق روایات مانوی دربارهٔ آفرینش، به روایت زروانی دست می‌یابیم که باگزارش پلوتارک مشابه است و در رسالات زرتشتی ـ زروانی عصر ساسانی نیز بدان اشارت‌هایی موجود می‌باشد. امّا نکته‌یی که حل نشده و یا قرینه‌یی قانع‌کننده جهت بیان و تفسیر آن یافت نشده، اشاره به بیست و چهار ایزد می‌باشد. چون در اوستا شمار ایزدان بیش از بیست و چهار می‌باشد، هرکس به دلخواه و دریافت، به بیست و چهار ایزد اشاره کرده است. امّا شاید این

کنایه و اشاره‌یی باشد به صُوَر فلکی منطقةالبروج یا دوازده نگارهٔ آسمانی[۱۸۴] **کومون** معتقد است که این اشاره است به بیست و چهار ستاره‌ای که در اساطیر آفرینش بابلی مذکور می‌باشد (*Astrology, P. 33*) در روایات مانوی از دوران‌های دوازده گانهٔ جهان گفت‌وگو شده که همراه با دوازده گونه پارسایی تطابق دارند و یا در روایات زروانی از خورشید و ماه و دوازده اختران بزرگ یاد شده است.[۱۸۵]

و قول دیگر پلوتارک دائر به این که سرانجام اهریمن در پایان جهان به‌موجب آن همه شرّ و بدی و زشتی نابود می‌شود. این روایت با چگونگی گزارش مزدایی تفاوت دارد. به موجب کتاب بُندَهِشن *Bondaheshn*، اهریمن و دیوان در رودی از آهن گداخته که به روی زمین جاری می‌شود و همهٔ آن را فرامی‌گیرد، نابود خواهند شد، امّا **آشوان** و پارسایان گزندی ندیده و درامان می‌مانند.[۱۸۶]

در مَزْدَیَسْنا این اعتقادی کهن می‌باشد که **وَرْ** VAr در اوستا Varangh **وَرَنگهْ** نامیده می‌شود و نوعی **آزمایش ایزدی** است دربارهٔ تمیز میان حق و باطل. امّا نابودی اهریمن به‌موجب ارتکاب اعمال زشت، یک فکر زروانی است که در رسالهٔ علمای اسلام "روایات داراب هرمزدیار، جلد دوم، ص ۷۲ به بعد" بدان اشاره شده است که این اعمال زشت اهریمن است که به‌تدریج توان و نیروی وی راکاسته و موجب تباهیش می‌شود.

پس از تباهی اهریمن، زمین صاف و هموار خواهد شد. در کتاب بُندَهشن (S.B.E.VOL, -V-XXX, 30) نیز این نکته آمده که در روز رستاخیز، ناهمواری‌های زمین از بین رفته و زمین هموار می‌شود. دربارهٔ علّت پیدایش کوهها، در همین کتاب "فصل ۸ بند ۱۱" آمده است که کوهها بر اثر زمین‌لرزه‌یی که پدید آورنده‌اش اهریمن بود، به روی زمین پیدا شدند. امّا **مولتن** اشاره به تناقضی کرده که در بندهش موجود است "آغاز دین زرتشتی، ص ۲۱۴ ـ ۲۱۳"، چون در فصل سی و چهارم، بند یک یاد شده که اُورْمَزْد از برخی کوهها حمایت می‌کند و به سود و سودبخش بودن کوه‌هایی اشارت شده که در خود اوستا به‌ویژه

یَشت‌ها در آن باره اشارت کم نیست [زامیادیَشت، بندهای ۱۰ ـ ۱]. **بنونیست** "روایات یونانی، IV" معتقد است که این اختلاف در بندهش، مربوط است به دخول روایت زروانی در کتاب یاد شده. چون به‌موجب اشارهٔ کتاب موردنظر و اوستا، کوهها، آفریدهٔ اهریمنی نیستند ــ امّا در معتقدات زروانی، کوهها از یاروان و آفریدگان اهریمن می‌باشند که میان مردم و سرزمین‌ها جدایی افکنده و مانع رفت و آمد و به یک زبان سخن گفتن و تفاهم مردم شده و به همین جهت در رستاخیز از میان می‌روند که تفاهم میان مردمان میسّر شود.[۱۸۷]

۸۶. واپسین نکته‌یی که به تفسیر آن پرداخته خواهد شد و در روایت **پلوتارک** به نقل از **تئوپومپوس** آمده است، عبارت می‌باشد از طول زمان در کارزار و پیکار میان اورمزد و اهریمن که یک دورهٔ نه هزار ساله است. در این‌جا تناقضی میان این روایت و روایات کتاب بُندَهِشن که سال گیهانی یا سال بزرگ، یک دورهٔ دوازده هزار ساله است به نظر می‌رسد. به موجب روایت موردنظر، چون اهریمن و اورمزد در برابر **زروان** پدیدار شدند، زروان ناچار با پرخاش به اهریمن گفت برای نُه هزار سال مهتری و فرمانروایی به تو واگذار کردم، امّا پس از نه هزار سال، پادشاهی و فرمانروایی از آن اُورْمَزْد است. روایت **اِزنیک** Eznik چنین است. امّا پلورتارک به نقل از تئوپومپوس آورده که مغان معتقدند که برای سه هزار سال هر یک از این دو به نوبت فرمانروایی کرده و در سه هزار سال آخر، هر دو به شرکت فرمان می‌رانند، امّا سرانجام اهریمن نابود شده و فرمانروایی یکسره از آن **اُورْمَزْد** خواهد شد.

در این دو روایت، که یکی مستقیم گزارش آیین زروانی است و یکی بدون یادکرد از نام **زروان**، دربارهٔ آیین زروانی می‌باشد، سال بزرگ گیهانی، به مدّت نه هزار سال تعیین شده، امّا اِزنیک نقل کرده که پس از اعتراض اهریمن، زروان نه هزار سال فرمانروایی جهان را به اهریمن واگذار کرده و پس از این مدّت اهریمن شکسته و نابود شده و فرمانروایی یکسره به اورمزد تعلّق خواهد یافت. امّا تئوپومپوس نه هزار سال را به سه دورهٔ مساوی تقسیم کرده که هر یک به نوبت

در سه هزار سال اوّل و دوم فرمان رانده و در دورهٔ سوم با هم مشترکاً بر جهان فرمان خواهند راند و پس از این دوران اهریمن نابود و معدوم می‌شود و مردمان خوش و خرم و بدون سایه خواهند زیست، چون سایه کنایه و نشانی از تاریکی و اهریمن است که با انهدام وی، از میان می‌رود. تفاوت سه هزار سال، که عمر یک دورهٔ کیهانی است، ناشی از این محاسبه است که سه هزار سال نخستین را که جهان در حالت مینُوی و مثالی بوده به‌حساب نیاورده‌اند.

برخی از محقّقان، روایت پلوتارک را نادرست دانسته‌اند، چون به‌موجب روایت کتاب بُندَهِش طول عمر جهان دوازده هزار سال می‌باشد (I/20) و این یک سنّت‌مزدایی است نه زروانی. هر چند این سنّت مزدایی دارای ریشه‌یی اصیل نمی‌باشد و اقتباسی است با تحریف و دستکاری از معتقدات زروانی در این باب. امّا به قول **بنونیست**، محقّقان توجّه نکرده‌اند که روایت پلوتارک در این مورد نیز چون سایر موارد، نقل معتقدات زروانی است نه مزدایی.

در کتاب مینوی خرد آمده که اندر زمان بی‌کرانه، پیمانی میان اورمزد و اهریمن بسته شد به مدّت نُه هزار سال که هیچ کدام را در این طول زمانی بر دیگری پیروزی نباشد، و چون این مدّت سپری شود، اهریمن برافتد و ناتوان شود و صلح و سازش دگرباره بر جهان مستولی گردد (S.B.E.VOL, XXIV, P. 32-33) این تصریح در باب هشتم کتاب زروانی مذکور مندرج است. این روایت با آنچه که **اِزنیک** آورده است مطابقت دارد. **تئودوربارخونی** که یادش گذشت نیز همین روایت را نقل کرده که زروان به اهریمن گفت دور شو ای دروغ، تو را نُه هزار سال آزادی و فرمانروایی دادم که مشترکاً با اُورْمَزْد فرمان برانی و پس از آن فرمانروایی یکسره با اورمزد خواهد بود.

اختلافی که در بدایت امر، در مورد دوران‌های فرمانروایی اورمزد و اهریمن به‌نظر می‌رسد، درواقع اختلاف نمی‌تواند باشد. آنچه که نقل شد، دوران نه هزار ساله، مدّت فرمانروایی اهریمن انگاشته شده، امّا **تئوپومپوس** گفته که دوران اوّل از سه دوره، فرمانروایی اهریمن است و دورهٔ دوم از اورمزد و دورهٔ

سوم هر دو به مشارکت. در این‌جا نکته‌یی جلب توجّه می‌کند که در هر دو روایت، برتری و چیرگی از اهریمن است و تقدّم شر بر خیر به‌نظر می‌رسد که با معتقدات مانوی مطابقت می‌کند، چون در اساطیر آفرینش مانوی نیز پیروزی نخستین از آن نیروی شر و تاریکی می‌باشد.

به نظر می‌رسد که روایت مزدایی در کتاب بندهش، که به موجب آن سال گیهانی دوازده هزار سال فرض شده و تقسیم آن میان اورمزد و اهریمن، تحریف اساطیر زروانی باشد در این‌باره که هیربدان خواسته‌اند آن را با اساس معتقدات مزدایی سازگار کنند. به‌موجب بندهش، یا روایت مزدایی که اقتباسی است با دستکاری و تحریف از روایت زروانی، مدّت پیکار دوازده هزار سال تعیین شده. البته ملاحظه می‌شود که سه هزار سال اختلاف پدید است و روایت مزدایی اضافه دارد. به موجب روایت مزدایی، این سه هزار سال، به‌طور جدا و بدون آنکه در ترکیب اصلی تغییراتی پدید آید، به آغاز آفرینش منتسب شده است. طی این مدّت، آفرینش صورت مثالی و غیرمادی داشته و صُوَر اشیاء و اشکال آفرینش در حالتی روحی و ساکن موجود بود.[۱۸۸]

امّا چون بنیان دین مزدایی زرتشتی با ثنویت در قسمت مسایل فوق‌الطبیعه و الاهیات سازگار نبود، مسألهٔ اورمزد و اهریمن را به عنوان دو خالق و دو نیروی هم‌توان نمی‌توانست قبول کند و در این مورد نیز تحریفاتی وارد شد. به همین جهت زروان را که پدر دو بنیاد آفرینشی بود ــ حذف کردند و اُورْمَزْد را آگاه مطلق معرفی کردند که همواره از نیات و کردار اهریمن مطلع بود، امّا اهریمن از آگاهی مطلق محروم بود و از نیّات و کردار اورمزد نمی‌توانست آگاه شود. برابر با هیمن روایات، اورمزد با آگاهی از این که اهریمن پیشنهاد او را قبول نمی‌کند، خواست تا از شرارت دست کشیده و به ستایش وی و آفرینش نیک بپردازد. اهریمن نمی‌پذیرد و اورمزد مدّت نه هزار سال را برای پیکار پیشنهاد می‌کند به این طریق که در سه هزار سال اوّل قدرت و ابتکار عمل با اورمزد باشد و دورهٔ سه هزار سالهٔ دوم، مشترکاً بر جهان فرمان رانند، و سرانجام در سه هزار سال واپسین،

اهریمن ناتوان و برافتاده شده و آفرینش وی نیز نابودگردد (XIII/11).

اساس روایت زروانی ـ مانوی، با معتقدات مزدایی سازشی نداشته است. امّا به‌موجب گسترش و نفوذ آن مورد اقتباس قرار گرفته و جهت توجیه و تفسیر و انطباق، نفوذ علم کلام و فلسفهٔ دینی مزدایی در آن آشکار می‌باشد. تزاید نُه هزار سال به دوازده هزار سال که روشن است و چون موبدان یا هیربدان مزدایی زرتشتی بر آن بودند تا قدرت و توان و میدان عمل اهریمن آنقدر وسعت نیابد که به وحدت و یگانگی شیوهٔ مزدایی لطمه زند، در چگونگی دوران‌ها نیز دست بردند و قدرت و توان اهریمن را محدود ساختند. چون در سه هزار سال نخستین قدرت در دست اُورْمَزْد است و در سه هزار واپسین نیز اهریمن و آفرینش وی تباه و معدوم می‌شود و فقط در سه هزار سال میانین پیکاری وجود دارد. امّا در روایات زروانی، تقدّم با شرّ و اهریمن است، چون در سه هزار اولی، اهریمن مقدّم می‌باشد و در سه هزار بعدی اورمزد و سه هزارهٔ واپسین پیکار است.

حاصل کلام آنکه روایت **پلوتارک** و نقل وی از **تئوپومپوس**، به‌صراحت دربارهٔ آیین زروانی است. اغلب موارد آن روشن و غیرقابل بحث و تردید می‌باشد و آن نکاتی که مبهم مانده، به علّت عدم آگاهی ماست دربارهٔ آیین زروانی.

۸۷. **گوبریاس** برای ما نام آشنایی است. وی یکی از رؤسای هفت خاندانی است از پارسیان که در برانداختن **آژی دهاک** یا **استواگس** هم‌داستان شدند.[۱۸۹]

نام فوق به شکل **گئوبرووا** Gaubruva معرفی شده است. نام مشابهی در بند ۱۱۸ ـ از فروردین یَشْت آمده که از پارسایانی است که فروهرش ستوده شده است موسوم به **گئوزْوی** Gaurvi. [← دانشنامهٔ ایران باستان، ذیل همین مدخل]

سومین نام که پازاتای، **پازاتاس** یا پازاتوس می‌باشد، بسیار شبیه به نام اوستایی پَئی‌تی‌زان paiti-zân هست که قرینهٔ دیگری نیز بر این نام به‌موجب روایت **هرودوت** در کتاب سوم بند شصت و یکم موجود است که مغی از شورشیان به هنگام سفر **کبوجیه** به مصر، **پائی‌زئی‌تِس** pâizeithes نام داشته که **ژوستن** وی را **گومِتِس**

Gometes "**گوماتا ـ گئومات**" نامیده که درواقع این دو یک نام نیست بلکه به قرینهٔ روایت هرودوت، بایستی نام دو مغ باشد که نسبت برادری داشته‌اند.

۸۸. **سوتیون** Sotion. وی میان سال‌های ۱۸۰ ـ ۲۰٤ پیش از میلاد کتابی تألیف کرده بوده است دربارهٔ فلسفه تحت عنوان *Ptolemaeus Epiphanes* مطابق معمول اصل این کتاب از بین رفته است. امّا نویسنده‌یی دیگر به نام **هراکلیدس لمبوس** Heraklides-Lembus خلاصه‌یی از اثر عظیم سوتیون تهیه کرده بود که گزارشی از ان توسط **دیوگنس** به ما رسیده است.

مقایسه‌یی میان روایات دیوگنس و روایات **سوتیون و ارستو**، نشانگر آن است که مأخذ کار دیوگنس، اخبار **ارستو و سوتیون** بوده است.

سوتیون در بیست و یکمین جلد کتاب خود از مجوس، خردمند کهن پارسی‌نژاد سخن رانده که شیوهٔ زناشویی پیروانش را ازدواج‌های نَسَبی و هم‌خون میان خویشاوندان معرفی کرده و صریحاً این را یک رسم مجوسی می‌خواند.

در فصول بعدی، به ویژه در قسمت "**مغان**" خواهیم دید که رسم ازدواج‌های نَسَبی، میان محارم و خویشاوندان نزدیک، رسم مغانه و مربوط به مجوس است و این را از خلال مطالب و روایات نویسندگان و راویان متقدّم به روشنی درمی‌یابیم.

هم‌چنین در جلد بیست و سوم، سوتیون اشاره به ازدواج‌های نَسَبی [خویدُدَس، اوستایی "خْوَئِت وَدَثَه" ازدواج با محارم] می‌کند. در آغاز جلد یکم آورده که کاهنان مجوسی دارای احکام و گفتارهایی هستند که جنبهٔ سرّی دارد و مشحون است از فلسفه‌یی ویژه. میان آنان احترام به ارواح نیک که با نوعی ستایش به پرستش نزدیک است رواج دارد [= فْرَوَشیان] دوری کردن از دروغ و بدی و اشاعهٔ دلیری و جنگاوری از نکاتی برجسته است در این قوم که زمینه‌یی از حکمت عملی را نشان می‌دهد.

کله آرخوس Klearchus مطالبی را در مورد مجوس ارائه می‌دهد که از لحاظ مقایسه بسیار جالب است و با روایات سوتیون همانندی دارد و نشان خواهیم داد

که بنیاد پاره‌یی از آن روایات در کدام نوشته‌ها موجود است:

ستاره‌شناسی، پیشگویی و اشتغال به سحر و جادو، میان مغانِ کلدانی رواج داشته، امّا شیوهٔ سلوک مغان پارسی با کاهنان کلدانی مغایر است.

مجوس در پرستش ارواح اهتمامی بلیغ داشتند و رسم پیش‌کش کردن هدایا و نذور و تحف میانشان رواج داشت. در شناخت طبیعت برای دست‌یافتن به مبانی خداشناسی از ویژگی‌های آیین‌شان بود. به همین جهت آن چنان به طبیعت نزدیک بودند که آتش و آب و خاک را احترامی ویژه می‌نهادند. رسم تندیسه و پیکره‌سازی‌های بت‌گونه برایشان سخیف و زشت و دور از منطق بود. در خداشناسی، به عدالت خدایی و مسألهٔ پاداش و کیفر باور داشتند و سوزاندن مردگان را امری مکروه می‌شمردند.

به پیشگویی و رسومی سحرگونه در این زمینه، اعتقاداتی داشتند و به آن می‌پرداختند. بر آن بودند که این وسیله‌یی است برای مراوده با ارواح نیک درگذشتگان. کفّ نَفْس و مجاهداتی در حصول معنویات، راهی بود برای بازشدن دید پنهان در آدمی که بدان وسیله می‌توانست موجودات لطیفی را در فضا که فراوان بودند ببیند.

ریاضت پیشگی برای دریافت حقایق را ارج می‌نهادند. جامه‌هاشان به رنگ سپید بود و با ابزارهایی چوبین خوراک می‌خوردند. خوراک آنان نان، سبزی و پنیر و خوابگاهشان سخت بود.

۸۹. آن چه که گذشت و روایت **سوتیون و کله آرخوس** است مطالبی بیرون از آنچه که **خسانتوس و ارستو و دینو** و دیگران گفته‌اند نیست. احترام به آب و آتش و خاک، پرهیز مطلق از بت‌سازی و بت‌پرستی، اهتمام بلیغ در راستی و نیکی و محترم شمردن ارواح و اهدای پیش‌کش‌ها و هدایا و نزدیکی به طبیعت و نیایش درواقع ماهیت آیین مجوسانِ موردبحث را نشان می‌دهد.

آن چه که دربارهٔ تقدیس آب و آتش گفته شده، درواقع ستایش ایزدان **آناهیتا**

و آتش می‌باشند و تقدیس زمین نیز که مظهر آن **آرْمَئِی‌تی** می‌باشد، نقشی شگفت و چیزی تازه اشاره نیست.

موجودات لطیفی که در فضا چشمان تیزبین توانایی دیدنشان را دارند و به فراوانی وجود دارند، درواقع بایستی فْرَوَشیان باشند که دیگران چون **پلوتارک** نیز یاد کرده‌اند.

به غذای مجوسان و مسألهٔ تجرید و آن چه که در باب ریاضات اشاره شده، ظاهراً روایاتی است مبنی‌بر آن‌که **زرتشت** مدّت‌ها در سیر و سلوک، دور از آسایش‌های معمول و با خوراک پنیر زندگی را به سر آورد.

پلی‌نیوس (plinius: *History Natural., XI, 1-2*) نقل کرده که زرتشت در حدود سی سال در بیابان "**کوه**" با سیر و سلوک گذرانده و غذای وی پنیر بوده و این مدّت طولانی در نظر وی بسیار کوتاه نمود. هم‌چنین **پورفیریوس** نیز روایاتی هم‌سان را نقل کرده است.[۱۹۰]

۹۰. **هرمیپوس** Hermipus که در دورانی نه چندان دور از میلاد زندگی می‌کرده کتابی مشتمل‌بر چندین جلد دربارهٔ مجوس به تحریر درآورده بوده است که من غیرمستقیم، از **پلی‌نیوس** دربارهٔ آن مطالبی نقل شده.[۱۹۱]

به موجب این نقل، **زرتشت** پنج هزار سال پیش از جنگ تروپا می‌زیسته و کتاب وی در حدود دو میلیون شعر داشته. استادِ زرتشت مردی بوده **آگوناسس** Agonases نام که پیامبر از وی تعلیم می‌گرفته.

اشارهٔ فوق در مورد "نه چندان دور از میلاد می‌زیسته" درواقع نظری مبهم است، چون در مورد مورّخ یاد شده، آگاهی‌های چندان دقیقی نداریم. آثار وی بسیار است که برجسته‌ترین‌شان کتاب **هفت خردمند یونانی** می‌باشد.[۱۹۲]

هرمی‌پوس که علاقه‌یی شگرف به تاریخ فلسفه داشت با مطالعهٔ مجموعهٔ آثاری که از مورّخان سَلَف دربارهٔ مجوس و مجوسان دردست داشت، دست به‌نگارش کتاب‌هایی در این باب زد. گویا وی مرید فیلسوف و مورّخ نامی

کالی‌ماخوس Kalimachus باشد که در حدود دویست و چهل پیش از میلاد وفات یافته. از روی قراین می‌توان گفت تا اواخر سدهٔ سوم پیش از میلاد زنده بوده است.

۹۱. **ماکس موللر** معتقد است که هرمیپوس دربارهٔ مغان کتابی نداشته و کتابی تحت عنوان *Perimagon* از نویسنده‌یی دیگر است به نام **هرمیپوس اُآسترولوژیکوس** Hermipus-oastrologikus و **پلی‌نیوس** نیز از این نویسنده یاد کرده و کتابی تحت عنوان *phainomena* را بدو نسبت داده است.[۱۹۳]

هرچند **موللر** اظهار می‌دارد که ممکن است این دو، هم عصر باشند و یا شخص واحدی محسوب شوند، امّا در مطالعهٔ ما درواقع اثری نداشته و بحث جداگانه‌یی به‌شمار می‌رود.[۱۹۴]

۹۲. پلی‌نیوس در کتاب تاریخ طبیعی ضمن بحث از هرمیپوس و کتاب‌ها و مطالعات وی، نکاتی را دربارهٔ زرتشت یادآور شده که سه موردش روشن و قابل تأمّل است.

نخست دربارهٔ زمان زرتشت. وی این زمان را سه هزار سال پیش از جنگ ترویا می‌داند. دو دیگر اینکه برای زرتشت آموزگاری قایل شده به نام **آگوناسس** Agonases. سه دیگر آنکه نویسندهٔ تاریخ طبیعی در نسخهٔ خطّی کتابش این نام را با املاء متفاوتی آورده است که عبارت است از: - agonases - aganasen .agonaten - agonasen - aganases - agoneissen - abonasem

این تحریفات در نام، مبیّن آن است که نام اصلی از بین رفته و تبدیل از زبانی به زبان دیگر تلفّظ‌های گوناگون را سبب شده است. در متن ‹اوستا› و روایات مورّخان، به چنین نامی برنمی‌خوریم. شاید نام فوق و یاد شده، تحریف نام **اُورْمَزْدِس** ormazdes باشد که در ‹اوستا› **اَهورَمَزْدا** و در فارسی **اَوُرامَزْدا** می‌باشد و خداوند و وحی فرستنده به **زرتشت**. حرف h تبدیل به g شده و در اصل نام موردنظر

در اثر هرمیپوس agaramazdes **آگورامَزْدِس** یا agomazes **آگُومَزِس** بوده است.

۹۳. هرگاه به روایات دربارهٔ هرمیپوس و مطابقه و برابری آن روایات با آثار مشابه و مورد وثوقی چون آرا و منقولات **پلوتارک** و **افلاتون** دقّتی بکنیم، بـه ایـن اصل که هرمیپوس زبان اوستا را خوب می‌دانسته و اوستا را به یونانی ترجمه کرده بوده می‌رسیم.

افلاتون و پلوتارک چنانکه یاد شد، هر دو اُورْمَزْد را هم کلام و آمـوزگار و راهنمای زرتشت دانسته‌اند و هرمیپوس جز این نمی‌گوید. **پلی‌نیوس** ذکر کرده که هرمیپوس پس از صرف سالیانی چند، کتابی دربارهٔ نویسندگان زرتشتی و ترجمهٔ کتاب زرتشت فراهم کرده بوده است.

به نظر می‌رسد که هرمیپوس بـیست و یک **نَسْک** اوستا Nask را تـلخیص و ترجمه کرده بود. **لاسن** Lassen با پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام داده، ثابت کرده است که اساس تقسیم اوستا بر بیست و یک نسک و مطابقت با بیست و یک واژهٔ دعای "یَتا اَهو وَئیرْیو" *yaθa.ahuv.airyo* در ترجمهٔ هرمیپوس رعـایت شـده بوده است.

موردی دیگر از اشارهٔ هرمیپوس دربارهٔ عـدد اشـعار یـا پـیام‌های زرتشت است. وی دو میلیون پیام یا شعر یادکرده که شاید اغراق باشد و به جای دویست هزار که مطابق آرای **وولرس** vullers و **انکتیل دوپرون** Anquetil de peron می‌باشد، آن را به ده برابر ارتقاء داده و یا درواقع نَسْک‌های اوستا خیلی بیش از آن چه که ما تصوّر می‌کنیم بوده است.

۹٤. نویسندگان و مورّخانی دیگر نیز پیش از میلاد بوده‌اند که دربارهٔ مجوس و مجوسان و زرتشت مطالب و اشاراتی داشته‌اند. امّا متأسّفانه آثـارشان بـه‌جای نمانده و غیرمستقیم نویسندگان ادوار بعدی به شکل نقل قول اندکی از گفتار آنان را برای ما حفظ کرده‌اند. از آن جمله‌اند **کتزیاس** ktesias پزشک **اردشیر دوم** در سدهٔ چهارم پیش از میلاد. **فوتیوس** photios در سدهٔ نهم میلادی یادداشت‌هایی از آثار

وی را برای ما حفظ کرده. دیگر باید از **بروسوس** Brosos مورّخ مشهور بابلی در ۲۸۰ پیش از میلاد و نویسندهٔ کتاب تاریخ بابل *Babyloniaka* یاد کرد. از کتاب این مورّخ نیز به‌طور مستقیم چیزی در دست نیست، بلکه نویسندگان و مؤلّفان ادوار بعدی یادداشت‌هایی از کتاب وی برداشته و به عصر ما منتقل کرده‌اند. دو نویسنده‌یی که نقل‌هایی از کتاب یاد شده آورده‌اند عبارتند از **آلکساندرپولی هستور** Alexander polyhistor که در سدهٔ یکم پیش از میلاد و **گئورگیوس سین کلوس** Georgios sinkellos که در سدهٔ هشتم میلادی می‌زیسته است.

در مورد بروسوس و کتزیایس، چون کلّاً از روایات مستقیم‌شان چیزی به ما نرسیده و چنانکه گذشت به‌طور غیرمستقیم از نویسندگان پس از میلاد از روایات‌شان آگاهی داریم، به همین جهت در بخش دوم، یعنی نویسندگان و مورّخان پس از میلاد تا قرن نهم از آنان یاد خواهد شد.

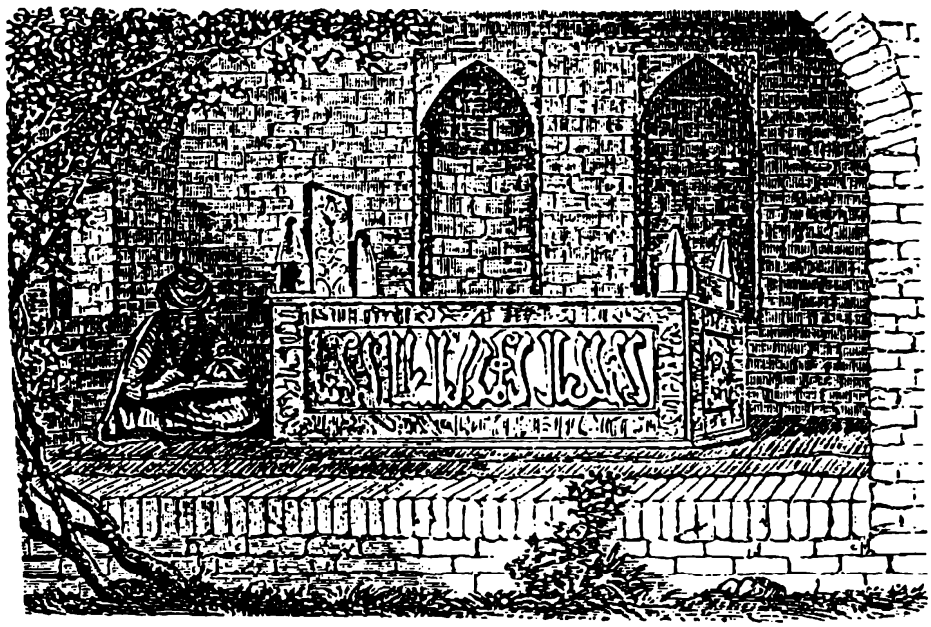

بخش ششم

نویسندگان پس از میلاد

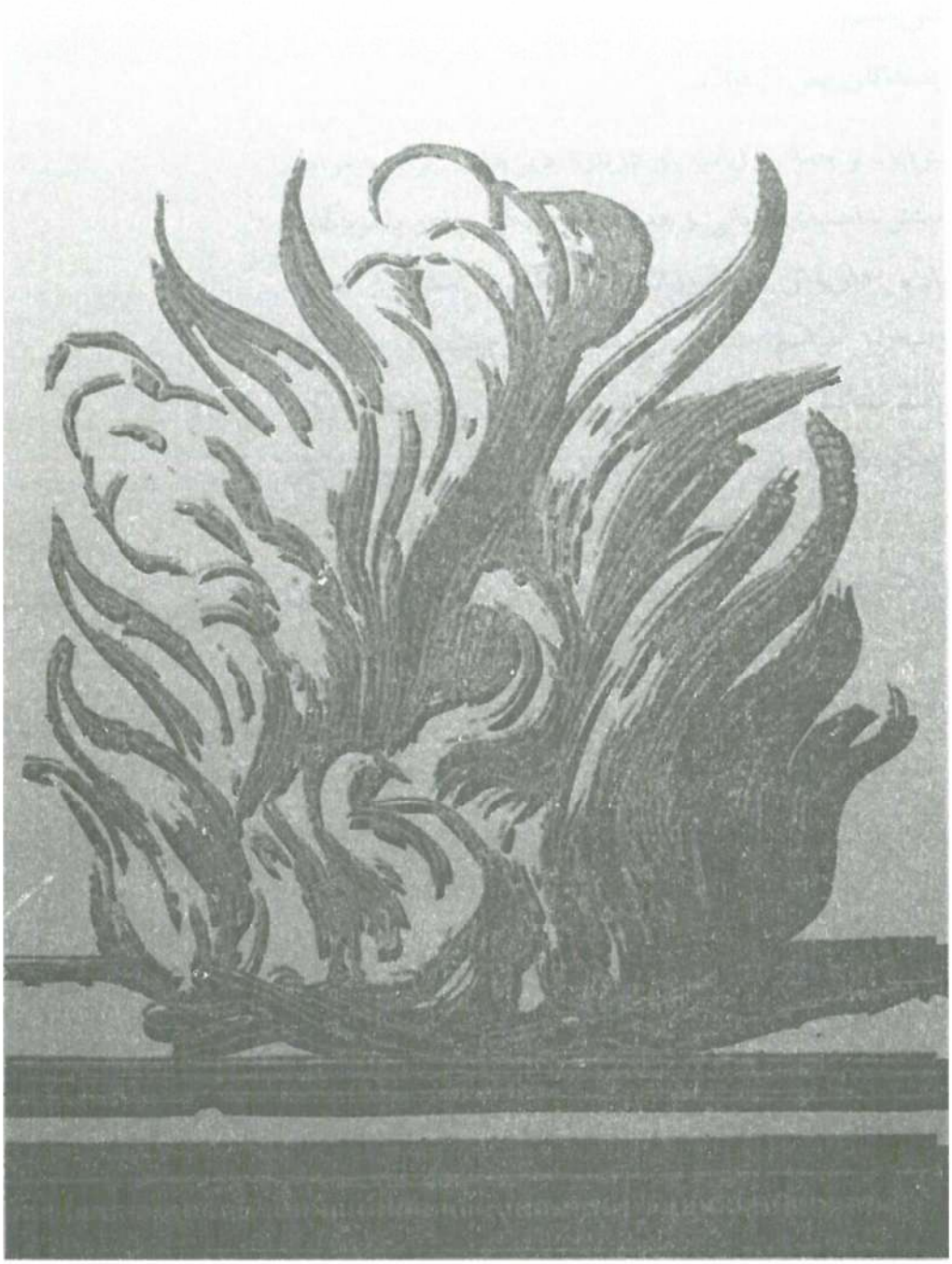

بخش ششم:
نویسندگان پس از میلاد

استرابو، ترجمهٔ روایات او دربارهٔ دین‌های ایرانی، مراسم پرستش، اهدای قربانی و هدیه، چگونگی رفتار با مردگان، اپیان، داریوش و سوزاندن مردگان، استرابو: مغان، پارسیان، مراسم ستایش پارسیان، هوم‌یَشت، همانندی مراسم ستایش پارسیان با مطالب یَشت‌ها، مغانِ کاپادوکیه و چگونگی قربانی کردن، مغان و آتشگاه و مراسم ستایش آتش، قربانی میان مغان کاپادوکیه، همانند در بهرام یَشت، گزارش امیلیوس دربارهٔ اینکه مغان و زرتشتیان دو دین متفاوت داشته‌اند و با هم شباهتی ندارند، ایزدان مشهور و تداوم نام و اثر آنان، روایات هرودوت و استرابو دربارهٔ مراسم قربانی، زندگی و آثار استرابو، اهمیت روایات وی دربارهٔ دین‌های ایرانی، سنگ نبشتهٔ آنتیوخوس و خدایان قدیم ایرانی، کاپادوکیه مرکز نفوذ مغان، آتشکده‌ها، مغان کاهنان آتش، بغبانو اَناهیتا، ایزد اومانس در روایات استرابو، اومانس ـ وُهومَن، انطباق تحقیقی نام‌های یونانیِ خدایان ایرانی با نوشته‌های ایرانی، انطباق و مقایسهٔ تحقیقی نام‌های یونانی ـ ایرانیِ ایزدان، آگاسیاس، دین ایرانیان، بیماران و منع دینی در امور دینی و شرکت در

مراسم مذهبی، روایات آگاسیاس و مستندات در یَشت‌ها، پولی‌نیوس، آثار وی دربارهٔ مغان، فیثاغورس و خشایارشا، اُستانس یا زرتشتی دیگر، زرتشت پروکونه سوسی، تظاهر پس از مرگ، نمونه‌های تاریخی، پلی‌نیوس، زندگی زرتشت، دوران جوانی، روایات بروسوس کاهن بابلی دربارهٔ تاریخ، زرتشت نخستین شاه ماد، داستان سمیرامیس، پژوهش‌های تاریخی، کتزیاس، روایت جنگ‌های زرتشت پادشاه بلخ بانی‌نوس شاه بابل، تفسیر جنگ‌های نی‌نوس و سمیرامیس با زرتشت شاه بلخ، روایت ژوس‌تین دربارهٔ آخرین جنگ نی‌نوس با زرتشت شاه بلخ، جنگ‌های سمیرامیس زوجهٔ نی‌نوس، اخبار موسی خورنی دربارهٔ این جنگ، آیا زرتشت شاه بلخ چه کسی بود، اخبار کتزیاس، آیانی نوس و نمرود یک شخصیت هستند، ابراهیم خلیل هم زمان نمرود، زرتشت شاه بلخ و نمرود یا نی‌نوس هم زمان ابراهیم خلیل، تناقص‌های بسیار در روایات یونانی راجع به زندگی زرتشت، تعدّد شخصیت زرتشت در اخبار یونانی، دیو خری کوستوم، نقل‌های اساطیری و همانندی با اساطیر یَشت‌ها، گردونهٔ شگفت و چهار اسب و کشندهٔ آن، تحلیل روایات اساطیری دیوخری کوستوم، نظایر اسطوره‌ها در یَشت‌ها، توصیف گردونه‌های مهر و ناهید، جانشینان زرتشت که فرزندان وی بودند، کوه محل اقامت و انزوای زرتشت، زرتشت میانهٔ آتش، کنایهٔ وَر، شناخت خداوند و توحید، موزانه میان خدایان یونانی و ایزدان ایرانی

نویسندگان پس از میلاد

استرابو



۹۵. **استرابو** Strabo ــ یکی از مهم‌ترین و غنی‌ترین مدارک از منابعی که دربارهٔ مغان، مشحون است از مطالب، آثار نویسندهٔ نامی و جغرافی‌دان سدهٔ یکم میلادی یعنی استرابو می‌باشد.

پاره‌یی از آگاهی‌هایی که از این طریق فرادست آمده، برداشت‌هایی از اطلاعاتی است که **هرودوت** قبلاً بدان‌ها اشاره کرده بود. اصولاً کتاب وی اثری التقاطی است. امّا در قسمت‌هایی نیز مشهودات عینی خود را نقل کرده که از لحاظ انطباق با مدارک موجود اوستایی، معتبر می‌باشد. نخست به نقل رئوس مطالبی که با اقتباس از هرودوت یا منابعی مشابه می‌باشد پرداخته و پس از آن به مشهودات عینی وی می‌پردازیم:

پارسیان پرستش‌گاه‌های سرپوشیده یا مهراب ندارند. آنان تندیسه‌هایی را برای پرستش فراهم نمی‌کنند. هرگاه بر آن باشند تا مراسم نیایش و پرستش به جای آرند به جاهای بلند رفته و برای زئوس Zeus [=هَرْدا] و خورشید [=میترا، مهر] و آفرودیت Aphrodite [=ماه] نیایش و قربانی می‌کنند. آنان آب و خاک یا زمین و آتش و هوا را محترم شمرده و مناسک دینی برای‌شان به جای می‌آورند.

مراسم قربانی به سادگی در همان ستایش‌گاه‌های روباز، به‌وسیلهٔ مغان در حضور جمع مؤمنان انجام می‌شد. پس از مراسم قربانی، گوشت تقدیس شده میان گروه حاضر تقسیم می‌شد بی‌آنکه مقداری از آن جهت

فدیهٔ خدایی در آتش سوخته شود. امّا کسانی برآنند که روده‌ها و یا قسمتی از بهترین گوشت را روی آتش می‌نهاد.

ملاحظه می‌شود که مؤکّدات **هرودوت**، به وسیلهٔ **استرابو** نقل شده است. لازم به توضیح است که همسانی این یادداشت‌ها، با اوستا و رسوم پارسیان منطبق می‌باشد، چه دربارهٔ انجام مراسم ستایش و چه در مورد نحوهٔ تشریفات و مناسک قربانی. در جایی استرابو تذکّر داده که میان مغان و هندویان نوعی توازن و همسانی در عقاید از دیدگاه الاهیات برقرار است. هرگاه چنین گفته‌یی را باور بداریم، بایستی این همسانی و توازن را در جنبه‌های نظری الاهیات قایل باشیم نه مناسک و شعایر عمومی آیین مغان.

۹۶. اهدای قربانی و نذور و فدیه‌ها تنها برای **زِئوس** یا **آهورامَزْدا** نبوده است، چون برای آب و آتش نیز چنین مراسمی انجام می‌شده است. دو مورد قابل توجّه از یادداشت‌های استرابو، یکی مناسک قربانی و دیگری دربارهٔ تدفین و نحوهٔ رفتار با اجساد مردگان و اشخاص علیل و مریض و ناتوان است. دو مورد اخیر را از مشهودات عینی می‌توان شمرد که در کتاب شرایع موسوم با قانون ضد دیو vidivdât [=وندیداد] نیز اثراتش باقی است:

پارس‌ها شیوه‌هایی چند برای اهدای نذور و تقدیم هدایای گوشتی در قربانی دارند. این قربانی برای آب و آتش تقدیم می‌شد.

چوب‌های خشک و ویژه‌یی را روی آتشگاه قرار داده و از آن پس مقادیری که از حیوان قربانی انتخاب شده بود به روی آن می‌نهادند. آنگاه آتش را فروزان و شعله‌ور می‌ساختند و کوشا بودند تا هنگامی که هدایا کاملاً نسوخته، آتش را هم‌چنان شعله‌ور نگاه دارند.

احترام آتش، چون عناصر دیگر لازم‌الاجرا بود. هرگاه کسی مرده‌یی را با آتش می‌سوزانید، اعدام شده و به قتل می‌رسید.

نکته‌یی که حایز اهمیّت است آنکه ایرانیان بنابر نقل مورّخان و متن صریح وندیداد، مردگان را به هیچ وجه نمی‌سوزاندند و جسد یا نِسا Nessâ یا لاشه،

کثیف‌ترین چیزی بود که حتا لمسش موجب قتلِ مرتکبْ می‌شد، چه رسد که آتش، یعنی مقدّس‌ترین عناصر را بدان بیالایند؛ چنانکه استرابو نیز آشکارا این مورد را بیان کرده.

۹۷. امّا بایستی در تاریخ به نقل نکته‌یی بپردازیم که باتوجّه به مطالب فوق و هم‌چنین سنن و معتقدات ایرانی و منابع تاریخ، شگفت‌انگیز است. **اپیان** Appian مورّخ سدهٔ دوم میلادی می‌نویسد که **داریوش** بزرگ برای کارتاژیان نوشت که از خوردن گوشت سگ بپرهیزند و افراد آدمی را برای خدایا نشان قربانی نکنند و اجساد مردگان را نیز به خاک نسپارند بلکه بسوزانند.

البته این امر مسلّم است که پیروان ادیان و روش‌های گوناگون دینی در ایران بودند که به طرق مختلف عمل می‌کردند. امّا همیشه بایستی درنظر داشت که مغان و زرتشتیان متمایز بوده‌اند. مغان یا مجوس، بنا بر نقل مورّخان مذکور و مورّخان اسلامی گروهی بسته و مجزا و جدا با عقاید و به‌ویژه رسوم و سنن خاصی زندگی می‌کردند که خود را به‌موجباتی با زرتشتیان درآمیختند و سنن و عقاید و رسوم خود را در لوای دین زرتشت محافظت کردند. امّا سوزاندن اجساد و لاشهٔ مردگان میان هیچ قوم وگروهی از ایرانیان شایع نبوده و بی‌گمان اپیان مرتکب اشتباهی شده است.

۹۸. **استرابو** آن چه که در مورد مغان و یا پارسیان می‌گوید، برای ما بیگانه و یا بدون مأخذ و رد پا نیست. بلکه مطالبی آشناست و اشاراتی که در اوستای بزرگ، جای پایی برایشان می‌شناسیم:

> پارس‌ها درکنار رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و چشمه‌سارها مراسم عبادت و قربانی به جا می‌آورند و این قربانی به گونه‌یی انجام می‌شود که هیچ‌گونه آلودگی در آب به وجود نمی‌آورد. پس از قربانی، درحالی که موبدان شاخه‌هایی از درخت انار [= بَرْسِم Barsam] دردست داشته و سرگرم

نیایش می‌شوند، گوشت‌های تکه‌تکه شده را به روی برگ‌های غار Laurel نهاده و آن را تقدیس می‌کنند.

شراب مقدّسی که ترکیبی از شیر و عسل Madhu و روغن است [= هوم، پَراهوم Prâhum] به روی زمین می‌پاشند و چوب‌های ویژه‌یی که بی‌پوست و خوب خشک شده به روی آتش می‌نهند تا خاموش نشود.

تحریم سوزاندن اجساد، نحوهٔ قربانی، نیالودن اکید آب و خاک و آتش، نهادن چوب‌های خشک ویژه بر آتش، گرفتن بَرْسَم در دست، و ریختن مخلوط شیر و عسل و روغن که بی‌گمان فشردهٔ پروردهٔ هوم باشد همه و همه مطابق متن وندیداد و هوم یَشْت می‌باشد.

استرابو آنگاه دربارهٔ مغانِ کاپادوکیه سخن می‌گوید و رسوم آنان را برمی‌شمرد و مدّعی است که خود شاهد و ناظر عینی بر آن رسوم بوده است. مورّخان دیگر نیز چون سیسرو از مجوسِ کاپادوکیه و ازدیاد آنان در چنان شهری مطالب مشابه و همانند نقل کرده است:

در کاپادوکیه، مغان یا مجوسان بسیارند. آنان دارای معابد و قربانگاه‌هایی ویژه می‌باشند. کاهنان مجوس در آتشگاه‌های معابد به نگاهبانی آتش همیشه فروزان و سرپرستی امور قربانی سرگرمند. انجام قربانی به وسیلهٔ شمشیر و یا افزارهای فلزی نیست بلکه به وسیله چوب‌هایی چون چماق یا کلوخ‌کوب انجام می‌گردد.

مراسم نیایش به وسیلهٔ کاهنانِ مجوس در آتشکده‌ها مدّتی طولانی دوام داشت. کاهنان سرپوش‌هایی ویژه به سر داشتند که در تارک به شکل نوعی تاج می‌بود و دولبهٔ آن سرپوش را از بناگوش می‌گذاشتند آزاد بماند یا به هم متّصل می‌کردند.

آن چه که دربارهٔ آتشگاه‌ها و مراسم آذربانان و سرود و نیایش آمده، اصولاً قابل بحث نیست و از موارد مشهور و متواتر می‌باشد. امّا نکته‌یی که موردتوجّه می‌باشد، اشاره به مراسم قربانی در قربانگاه‌های معابد است. وی متذکّر شده که کاهنان مجوس حیوانات را با شمشیر و یا افزارهای فلزی نمی‌کشند، بلکه با چماق

یا تخماق آنقدر ضربه به حیوان می‌زنند تا جان دهند.

۹۹. مطالبی راکه **استرابو** در این مورد نقل می‌کند، کاملاً موثق و قابل اعتماد است. امّا نکتهٔ حایزاهمیّت این که مجوس یا مغان با زرتشتیان و پیروان **زرتشت** کاملاً متفاوتند و در این مورد شک نیست و در زیر، قاطع و با استناد این امر به‌ثبوت خواهد رسید.

در اوستا، به موجب بهرام یَشت، درمی‌یابیم که گروهی از دیویَسْنان و پیروان دیو یا قومِ **ویامْبورَ** Vyâmbura هنگام مراسم قربانی برای بهرام [**وِرِثْرَغْنَه** Vereθ-raγna] قربانی‌ها به‌ویژه گاو را با ضربات چماق و چوبدستی می‌کشتند [یَشْت ٥٦، ١٤/٥٤].

درکردهٔ هیجدهم همین یشت از فدیهٔ هوم و در جاهایی دیگر از مراسم برسم دست گرفتن Barsam و آیین‌های قربانی و اهدای نذور و تقسیم فدیه گفت‌وگو شده است.

امّا صریحاً اشاره می‌شود که این اعمال از کردار دیویَسْنان است و به‌موجب گاثاها ــ نذور خونی و قربانی حیوانات منع شده است. اینک آشکار است که باتوجّه به تأییدگفتارهای استرابو، این آیین‌های دینی از طرف زرتشت نهی و منع شده است. از سویی دیگر بایستی به حجّاری‌ها و نقوشی که در ترکیه به دست آمده و هم‌چنین گنجینهٔ جیحون توجّه داشت. این سنگ‌نگاره‌ها، کاهنان مجوس یا مغ را نشان می‌دهد با لباس وکلاهی که استرابو توصیف کرده است، درحالی که مقابل قربانگاه ایستاده و به دست چماق‌هایی دارند که با ضربت آن گاو را قربانی می‌کنند.[۱۹۵]

هم‌چنین کاهنانِ مجوس را در تصاویری مشاهده می‌کنیم که در حالت نیایش، دستهٔ برسم Barsam به دست دارند، و به لباس توصیفی وکلاه ویژه نیز ملبّس می‌باشند.[۱۹۶]

دربارهٔ مسألهٔ مغان و وجه تمایز کامل‌شان با زرتشتیان بایستی کاملاً دقّت

کرد. **اوبولوس** Eubulus گزارش داده که مغان به سه دسته تقسیم می‌شوند. گروهی روزگار را به ریاضت و توکّلِ کاملْ سر می‌کنند و این طریق را برای دست‌یابی به معرفت و دریافت حقیقت بهترین می‌دانند و از خوردن گوشت پرهیز می‌کنند.

گروهی دیگر از گوشت جانداران می‌خورند امّا به جانوران اهلی آسیب نمی‌رسانند. گروهی دیگر به ریاضت و توکّل اعتماد نداشته و بیشتر مرد عمل‌اند، امّا جانوران اهلی را آزار نمی‌کنند.

امیلیوس Emilius بنابر نقل **پرفریوس** porphrius دارای چهل جلد کتاب دربارهٔ دین زرتشت بوده است. در نقل قولی که مؤلّف اخیر کرده، امیلیوس گزارش داده بوده که: "در کتاب‌هایی که راجع به دین زرتشت و زرتشتی‌ها نوشته‌ام، ثابت کرده‌ام که کیش زرتشتی با آیین مغان متفاوت بوده ــ امّا در این عصر، مغان دین زرتشت را تغییرشکل داده و به مردم وانمود می‌کنند که آنچه که می‌گویند یا می‌نویسند، همان‌هایی است که زرتشت آورده بوده است".

۱۰۰. هرچند مطالب **استرابو** از روایات **هرودوت** دربارهٔ دیانت ایرانی گسترده‌تر و متنوع‌تر است، امّا با روایات هرودوت و در جمع نویسندگان دیگر یونانی کم و کاست و اختلافی ندارد. استرابو در اوایل سدهٔ یکم میلادی زندگی می‌کرده و در حدود چهار سده با آن چه که هرودوت گفته اختلاف زمانی دارد. امّا این بُعد زمان، چنانکه ملاحظه خواهد شد، ناقض گفته‌های وی با دیگران نیست.

استرابو نیز از شش ایزد طبیعت یاد می‌کند، یعنی: خورشید، ماه، زمین، آتش، آب و باد. این ایزدان که جلوه‌های عناصر مهم طبیعت هستند با عقاید ایرانیان هماهنگی داشته و با آنکه می‌توان میان آنها با باورهای زرتشتی مطابقت‌هایی برقرار کرد، با این حال نمی‌توان آنها را که تجسّم طبیعت هستند با **امشاسپندان** که جنبهٔ تجرّدی داشته و محتوای آنها بیشتر اخلاقیات می‌باشند که گاه به فلسفه نیز راه می‌گشایند یکی دانست. رابطه داشتن باورهای دین‌های گوناگون و یا یافتن موارد مورد قیاس در ادیان، دلیل آن نیست که ادیان و نَحله‌های فکری پیوندهای

بنیادی داشته باشند. در ایران و میان آریاها، توجّه به‌طبیعت و این‌که ایزدان، تجسّم عناصر طبیعت بودند بسیار نیرومند بوده است. در دین زرتشت نیز این زیربنای فکری، اصالت خود را حفظ کرده، با این تفاوت که در لحظات خاص و ویژهٔ تاریخ فکری ایران، جنبه‌های مادی و صوری این طبیعت‌گرایی یا دین طبیعی، به جنبه‌های مینوی و روحانی و تجرّدی تبدیل شده است.

۱۰۱. در طی افزون بر چهار سده، ایزدان به نام یکی هستند، امّا آنچه که **هرودوت** گزارش می‌کند، و مواردی را که **استرابو** یاد می‌نماید، درمی‌یابیم که این ایزدان دیگرگون شده‌اند. طول زمان و تعبیر باورها و گسترده شدن آنها، موجب این دیگرگونی است. در روایت هرودوت، **مهر** از ایزدان طبیعت است چون دیگر ایزدان، ساده و بی‌راز و رمز. امّا در روایت استرابو، چنین نیست و مهر یا ایزد خورشید، جنبهٔ شاخص و قابل توجّهی به خود گرفته است.

به موجب «وستا»، مهر یکی از کهن‌ترین ایزدان هند و ایرانی است و سرودی ویژهٔ خود دارد. در ریگ وِدا *Rig Vedâ* نیز سرودهایی دربارهٔ وی موجود است، وانگهی در سنگ‌نبشته‌های میتانی که در قسمت‌های گذشته تفصیل آن گذشت، در سدهٔ چهاردهم پیش از میلاد، نام و نشانش موجود است.[۱۹۷]

بنابر «وستا»، مهرایزد خورشید نیست، بلکه ایزد نور و پرتو خورشید می‌باشد که پیش از خورشید به سرزمین‌های آریایی در گردونه‌یی که با چهار اسب کشیده می‌شود، می‌تازد و آسمان را درمی‌نوردد. دارندهٔ هزار چشم و ده هزار گوش است که هیچ چیز از او پنهان نمی‌ماند. ایزد خورشید و خدای انوار آفتاب است. از جایگاه فرازین و آسمانی خود، نگران کردار مردم است و کسانی که برخلاف آیین او رفتار کنند، یعنی مهر دروجان [میثرُ دروج یا مهر دروج Miθro.Druj] یا پیمان‌شکنان را سخت سزا و کیفر می‌دهد. هم‌چنین ایزد راستی و عهد و پیمان است و کسانی را که آیین وی را محترم شمارند، برکت می‌دهد.[۱۹۸]

از آن چه که **کسنوفون** و **پلوتارک** گزارش کرده‌اند، دریافته می‌شود که پیش از

انجام یادکردن سوگند و آیین عهد و پیمان و نبرد و جنگ، مراسم نیایش و آداب ویژهٔ ایزدمهر به جا آورده می‌شد. البته بسیاری از ویژگی‌های این آیین، توسط رومیان اخذ و اقتباس شده و در سرزمین‌هایی بسیار پراکنده و شایع گشت. امّا وسعت دانش ما دربارهٔ مهرپرستی، تنها بر امر فوق نیست، بلکه نشانه‌ها و موارد دیگری نیز هست که نشان می‌دهد آیین مهر نفوذ و گسترش فوق‌العاده‌یی داشته است. از جملهٔ این موارد، باید نام‌های بسیاری را یادکرد که در جزء ترکیبی‌شان نام مهر موجود است.[۱۹۹]

موارد دیگر ویژگی نام یکی از ماهها به این ایزد و هم‌چنین نام یکی از روزهای ماه (ماه هفتم سال و روز شانزدهم هر ماه) و جشن بسیار مهم مهرگان که در سرتاسر آسیای صغیر با مراسم بسیار گسترده و جالب انجام می‌شد.

۱۰۲. روایت **هرودودت** و **استرابو** دربارهٔ مراسم قربانی، تقریباً یکسان است. البته آنچه راکه استرابو در مورد اعمال مغان در کاپادوکیه گزارش می‌کند، از این همسانی باید جدا دانست. دربارهٔ آن مراسم، در قسمت‌های گذشته تفسیر و تحلیل انجام شده و در تفسیرهای بعدی نیز به آن پرداخته خواهد شد. در این جا نخست به همان مطالبی اشاره می‌شود که دربارهٔ قربانی و مراسم آن هرودوت اشاراتی کرده و استرابو نیز یا از روی مشاهدات خود و یا اقتباس از نوشته‌های متقدّمان تکرار کرده است.

استرابو می‌گوید: حیوان قربانی را به روی بستری از گیاه‌های سبز و نرم (مورد، شبدر و یا گیاهی دیگر) قرار می‌دهند. آنگاه مغ با دسته‌یی از شاخه‌های ویژه که به دست دارد، حیوان را لمس کرده، و تقدیس می‌کند. پس حیوان را سر می‌برند و مغ در این حال سرودی را زمزمه می‌کند و شراب مقدّسی راکه مخلوطی از شیر و عسل می‌باشد بر زمین می‌پاشد.

آیا استرابو نیز از مراسم قربانی در دین زرتشتی یاد می‌کند. بی‌گمان چنین نمی‌تواند باشد. هرچند که این مراسم کلّاً متناقض با آیین گاتایی است، امّا با این

حال با آیین‌های متأخّر زرتشتی همانندی‌هایی را داراست. البته این همانندی‌ها را در یکسان شمردن آیین اوستایی نثار فشردهٔ هوم با شراب مقدّسی که مورد یادکرد استرابو می‌باشد می‌دانند. استرابو از شرابی یاد می‌کند که مخلوط شیر و شهد است. نثار چنین شرابی، میان بابلیان مرسوم بوده است. در برگزاری آیین نوروز بابلی، یعنی **آکیتو** Akitu، افشاندن مخلوط شیر و روغن و شهد از مراسم معمول بوده. اَکیتو جشن کهن بابلی است که سالی دوبار، در آغاز بهار و پاییز برگزار می‌شد و قدمت آن به موجب آگاهی‌هایی که داریم، به هزارهٔ دوم پیش از میلاد می‌رسد و میان این جشن بابلی با نوروز ایرانی شباهات بسیاری وجود دارد.[۲۰۰] امّا چنانکه اشاره شد برای ما بسی دشوار است که تشخیص دهیم آیا استرابو در این‌باره روایت گذشتگان را بازگو می‌کند یا شرح مشاهدات عینی خود را نوشته است.

دربارهٔ شاخه‌هایی که مغ به هنگام سرودخوانی و تقدیس حیوان قربانی به‌دست دارد، اشاراتی شد. عدّه‌یی می‌خواهند ثابت کنند که این شاخه‌ها، همان بَرْسَمْ Barsam یا بَرْسُم اوستایی است. امّا آیا احتمال این که چنین رسمی نیز اقتباس از اقوام همسایه باشد در میان نیست؟ ــ در مراسم قربانی وِدایی، برای چنین موردی، معادلی وجود دارد. از دیگرسو، در آیین‌های قربانی بابلی نیز همین مراسم موجود بوده. در سنگ‌نگاره‌های بابلی، خدایان دسته‌یی از ساقه‌های گیاهی به دست دارند که به عنوان رویش و طلب برکت و آبادانی، کنایت‌آمیز است. در یشت پنجم، **ایزد آناهیتا** با عنوان "بَرَسَم به دست" معرفی شده و اغلب نظر بر آن است که ایزد اَناهیت ریشهٔ بابلی در ایران دارد.[۲۰۱]

اصولاً وجود بعضی شباهت‌ها در اوستای متأخّر و روایات مورّخان یونانی، این اندیشه را به وجود آورده که این نویسندگان، دین زرتشتی را توصیف کرده‌اند. امّا باید تأثیر ادیان و آداب و عادات و رسوم را از یکدیگر و اختلاط و آمیختگی آنها را از نظر دور نداشت. در سدهٔ اوّل و دوم میلادی در سرزمین‌هایی که **استرابو** دیده، آمیختگی شگفتی در ادیان و آداب و مراسم به وجود آمده بود.

به‌ویژه این مسأله در کاپادوکیه که استرابو گزارش‌های جالبی از آنجا به دست می‌دهد موردتوجّه است. پس از آنکه امپراتوری اسکندر متلاشی شد و اشکانیان روی کار آمدند، فرمانروایان و حکمرانان و شاهان سرزمین‌هایی چون: کاپادوکیه، ارمنستان، پونتوس pontus و کُماژن Commagene که در مرزهای ایران، مرزهای شمالی، به ویژه شمال غربی قرار داشتند، افتخار می‌کردند که از نژاد شاهان هخامنشی هستند، و خود را ساتراپ (=شهربان) می‌خواندند و از دین و آیین شاهان هخامنشی پیروی می‌کردند. **اَهورامَزدا** و **مهر** و **اَناهید** را ستایش می‌کردند. امّا در همان حال از گرایش ناآگاهانه‌یی به فرهنگ و دین یونانی برخوردار بودند و برای آنکه هم این را داشته باشند و هم آن را، دو آیین را با رسوم و شعایرشان با هم درآمیختند و در این آمیزش، عناصر فراوان دیگری نیز از اقوام و ملل همسایه و رسوم و آیین‌های بومی وارد شد. نمونهٔ روشن و قابل توجّه این اختلاط، سنگ نبشتهٔ **انتیوخوس اوّل**، شاه کماژن است که به تقریب استرابو در زمان وی می‌زیست.

۱۰۳. نخست پیش از آنکه به تحلیل و تفسیر دقیق‌تری از اشارات استرابو پرداخته شود، بهتر آنکه آگاهی از زندگی‌نامهٔ وی داشته باشیم. در نیمهٔ دوم سدهٔ پیش از میلاد زندگی می‌کرد و تا سال بیستم میلادی زنده بود. از اهالی آسیای صغیر و شهر اماسیا Amaseia می‌بود که در حدود سال چهلم پیش از میلاد به روم سفر کرد و از آنجا به مصر رفت و دوره سفرهایی را گذراند که موجب پیدایش کتابش به نام جغرافیا *Geographia* در هفده بخش شد. در این کتاب آنچه از آگاهی‌هایی که دربارهٔ جغرافی تا آن زمان شناخته بود، گردآوری کرد و این مجموعه یکی از جمله آثار گرانبهای جهان باستان و سرشار از اطلاعات سودمند است. دارای کتاب دیگری به نام طرح‌های تاریخی *Istorika Upomnemata* است که از بین رفته و به دست ما نرسیده. روایت استرابو دربارهٔ ایران در بخش‌های گذشته نقل شد.[۲۰۲]

در سنگ نبشتهٔ **داریوش** در بیستون، کاپادوکیه Cappodocia به صورت Katpatuka آمده است. زمانی همهٔ سرزمین‌هایی که میان دو رودهالیس Halys و فرات قرار داشتند کاپادوکیه خوانده می‌شد، امّا بعدها بخش شمالی پونتوس pontus نامیده شد. در زمان مادها و هخامنشیان، این سرزمین بخشی از ایران شمرده می‌شد و در عصر هخامنشی باجگزار ایران بود.

از زمان مادها تا روزگار ساسانیان، حکمرانان این ایالت از اشراف و بزرگان ایرانی انتخاب می‌شدند. در زمان حملهٔ اسکندر، حکمران این ایالت **آرْیاراتِس** Ariarathes نام در مقابل سردار مقدونی مقاومت کرده و تسلیم نشد و بخش‌هایی از سرزمین‌های دیگر را به قلمرو خود افزوده و به سال ۳۵۵ پیش از میلاد در آنجا پادشاهی تشکیل داد. دین و فرهنگ این سرزمین ایرانی بود و آن چنان آداب و رسوم و دین ایرانی در کاپادوکیه و ارمنستان شایع بود که جزیی از ایران شمرده می‌شد. گزارش‌های نویسندگان یونانی و رومی نشانگر این امر است. در کاپادوکیه به موجب موقعیت خاصّی که داشت، دین‌های ایرانی و غیرایرانی درهم بسیار مؤثّر واقع شده و مذهب ویژه‌یی تشکیل دادند که تفوّق عناصر ایرانی آن به ویژه به روشنی قابل شناخت است. در سدهٔ پنجم پیش از میلاد، در این سرزمین تقویم مزدایی، یعنی نامگذاری دوازده ماه سال با نام ایزدان مزدایی معمول شد و مؤیّد این نظر است که در آن روزگار، دین زرتشتی در غرب ایران رواجی داشته است.[۲۰۳]

چنانکه اشاره شد، بخش شمالی کاپادوکیهٔ بزرگ پونتوس Pontus خوانده شد. پس این سرزمین از سوی جنوب باکاپادوکیه هم مرز بود و از دیگرسو با دریای سیاه و ارمنستان مرزهای مشترک داشت. **استرابو** در شهری از همین سرزمین به نام اماسیا Amaseia زاده شد. وضع فرهنگی و سیاسی این سرزمین با کاپادوکیه تفاوتی نداشت و نزدیکان شاه ایران در ادوار مختلف در این سرزمین حکومت می‌کردند. به گفتهٔ استرابو، در پونتوس آتشکده‌های فراوانی وجود داشت که مغان بسیاری امور آنها را سرپرستی می‌کردند. پس از حملهٔ اسکندر و

برافتادن هخامنشیان، ایرانیان مدّت‌ها در آن سرزمین دوام آورده و شاهی داشتند، که مشهورترین آنها **مهرداد ششم** می‌باشد. این شاه پس از جنگ‌های بسیارش بر ضد رومیان، سرانجام شکست یافت و کاپادوکیه و پونتوس در اواخر سدهٔ اوّل میلادی تحت استیلای رومیان درآمد و در همین هنگام است که تقویم رومی جانشین تقویم پارسی مزدایی شد.

شهر مقدّس زلا Zela یکی از مشهورترین شهرهای ایالت **پونتوس** به شمار می‌رفت که جنبهٔ مذهبی داشت و آتشکده‌های مهم آن معروف بود و می‌توان گفت حکومت آن در اختیار مغان قرار داشت. در همین شهر مهرداد ششم در جنگ با رومیان، **تریاریوس** Triarius و **سزارفارناسیس** caesar pharnaces سرداران رومی را شکست داد. امّا پس از تسلّط رومیان، این شهر موقعیت خود را از دست داد.[۲۰۴]

۱۰۴. **آنتیوخوس اول** Antiochus پسر **مهرداد کالی نیکوس** Mithradates Callinicus شاه کُماژن است و در سدهٔ اوّل میلادی در سوریه پادشاه بود. سنگ‌نبشته‌یی از وی در نزدیکی نمرود داغ پیدا شده که دارای اهمیّت بسیاری می‌باشد. در این سنگ نبشته، وی خود را چون پدرش مهرداد و از اخلاف **داریوش** هخامنشی معرفی کرده. وی نیز از جملهٔ بزرگ‌زادگانی بود که پس از سقوط شاهنشاهی هخامنشی، داعیهٔ شاهی داشت و برای خود یک شاهنشاهی تشکیل داده و خود را وارث و نگهبان شاهی و آیین‌های ایرانی می‌دانست. چنانکه گذشت پس از غلبهٔ اسکندر، فرهنگ و دین یونانی اشاعه یافت و این بزرگ‌زادگان و سرداران از تأثیر آن برکنار نماندند و آن را با آیین‌های ایرانی و آنچه که در بین‌النهرین و آسیای صغیر مرسوم بود آمیختند. خدایانی که در سنگ‌نبشتهٔ آنتیوخوس یاد شده‌اند هریک دارای دو نام می‌باشند ـ ایرانی و یونانی: **آهورَمَزْد، زِئوس ـ مهر، آپولو ـ بهرام، هرکول**. در این سنگ‌نبشته بنابر رأی **مولتون** از ایزدان دیگر ایرانی چون **زروان** "در کتیبه Kronos apeiros **کرونوس**

آپریوس و فْرَوَهْر = فْرَوَشی Fravaši در کتیبه Mimema Tikaion و عناصری دیگر اشاره شده است.[۲۰۵]

۱۰۵. استرابو می‌گوید در کاپادوکیه مغان و آتشکده‌ها بسیار بود. به‌ویژه شهر زِلا Zela مرکز آنان به شمار می‌رفت. مغان را کاهنان آتش puraithoi می‌گفتند که این اشارت به تقدّس فراوان آتش نزد آنان می‌باشد. وی می‌گوید هرگاه مغان ایزدی را می‌خواستند نیایش بَرَند یا ستایش کنند، مقدّمتاً آتش را نیایش می‌کردند. درواقع هر رسم عبادتی در آیین این مغان، با ستایش و نیایش آتش شروع می‌شد.

آیا واژه‌یی که استرابو puraithoi "پوراتوی" به کار برده و به‌معنی موبد و نگاهبان یاکاهن آتش یا روشن‌تر آذربان معنی می‌دهد، با واژهٔ اوستایی آثْرَوَن Âθravan یکی است و از این طریق می‌توان آیین توصیفی استرابو را در کاپادوکیه، همان دین زرتشتی دانست؟ ــ هرگاه فقط به یک جنبه بنگریم می‌توان با تردید بر آن صحّه نهاده و پذیرفت. امّا جنبه‌های دیگر را چون روش خاص قربانی و با ضربات مداوم چماق، گاو راکشتن چگونه تعبیر و تفسیر می‌شود "در بخش‌های پیشین به این مسأله اشاره شد، نگارنده به رسمی همانند این که قربانی راگونه‌ای بکشند یا از ذبح بگذرانند که خونی در آغاز ریخته نشود، در دوران تاریخ اسلامی ایران به نقل از کتاب تَبْصِرَة الْعَوام فِی مَعْرِفَةُ الْأَنام نقل کرده است که گاو قربانی را با ضربات چماق طی مراسم خاص کشته و لاشه‌اش از بلندی قلعه به زیر می‌افکندند. جهت چنین مراسمی، نگاه کنید به کتاب تاریخ آیین رازآمیز میترایی جلد دوم، بخش "قربانی کردن گاو" از نگارنده." از دیگرسو نیایش و ستایش آتش که وجه مشابهت قرار داده می‌شود دلیلی بسیار ضعیف است، چون آیین پرستش آتش و مهر از دیرباز در آسیای صغیر رواج داشته و نام ایالت مادی آذربایجان خود دلیلی بر قدمت این آیین است.

البته در این مورد که به تصریح استرابو، مغان هنگام اجرای مراسم نیایش در

برابر آتش، جلو بینی و دهان خود را با روپوشی نمدین می‌بستند در مقام مقایسه با **پَدام** یا **پَتی تی دانَه** paitidâna اوستایی معارضه‌یی نیست. امّا باز هم نکته‌یی ضعیف را دالّ‌بر یکی بودن دو آیین نمی‌توان دانست. هم در ایران و هم در هند، از وظایف موبدانِ **نیایشگر** آن بود که در مقابل بینی و دهان خود پارچه‌یی ببندند تا آتش مقدّس از دم و نفس‌شان آلوده نشود "**الدنبرگ** oldenberg در ترجمهٔ کتاب ریگ‌ودا، ص ۵۰۰" یا چنین رسمی بالذاته در میان مغان کاپادوکی وجود داشته و یا آن را از ایرانیان زرتشتی یا مغانِ مادی اقتباس کرده بودند.

۱۰۶. دربارهٔ **بَغبانو آناهیتا** در بخش‌های گذشته به اندازهٔ کافی گفت‌وگو شد. امّا **استرابو** هنگامی که از یَزِشْن و آیین نیایش مغان در برابر آتش بحث می‌کند، می‌گوید مراسمی این‌گونه در معبد **آنائی‌تیس** Ânâitis (= **آناهید**) و **اومانِس** omanes نیز برگزار می‌شود. این مراسم با راز و رمز در معابدی مخفی انجام می‌گردد و من به عیان خود مشاهده کرده‌ام و نقل آن در تاریخ‌ها هست.

ایزد اومانس یکی از مشکلات را در روایت استرابو به‌وجود می‌آورد. امّا ایزد اومانس با جفتی، یعنی **آناداتُس** omanes-anadatos آمده که ابهام را بیشتر می‌کند. البته جایی که استرابو از آنائی‌تیس یا **ناهید** یاد کرده، ذکر اومانس را آورده است. محقّقان اغلب برآنند که این نام، همان **وُهُومَنْ** vohuman می‌باشد. از لحاظ تحقیق این یکسان‌شماری را نمی‌توان منکر شد، امّا در این که وهومن در کنار اَناهید یاد شده باشد اشکال ایجاد می‌کند که همهٔ محقّقان بدان معترف هستند. در سراسر اوستا حتا در یک مورد این دو با هم یاد نشده و اصولاً نسبتی ندارند. وهومن جنبهٔ مجرّد داشته و در شمار امشاسپندان و از عناصر مشخص گاتایی است. در گاثاها هیچ نوع تجسّمی ندارد و از قِبَل وی وحی و الهام ساطع می‌شود، الهام‌هایی که روشنی‌بخش خرد است و نادانی و گنگی را به دور می‌راند و تظاهرش به‌صورت نوری شدید و بزرگ می‌باشد. هم‌چنین از جنبهٔ دیگرش موکّل و سرپرست قسمتی از آفرینش، یعنی ایزد نگاهبان گله و رمه است، چون امشاسپندان هر کدام

دارای دو جنبه می‌باشند: مینوی و زمینی. وُهُومَنْ در گاثاها متمایز و مشخص و دارای جنبهٔ صرف زرتشتی است. امّا اَناهید از ایزدانی است که جنبهٔ صرف صوری و تجسّمی داشته و در اوستای جدید وارد شده است و هیچ نسبتی این دو نمی‌توانند داشته باشند.

آیا انطباق صوتی میان اومانس و وُهومَن اتّفاقی است و پایه‌یی منطقی و اصولی ندارد؟ ــ هرگاه چنین باشد که بی‌گمان باید باشد، لازم است تحقیق کنیم که منظور از اومانس، نام کدام خداست که بدین صورت قلب شده و به ما رسیده است.

دربارهٔ کاپادوکیه و ارمنستان توضیح شد که سخت زیر نفوذ دین و فرهنگ ایرانی بودند. این تأثیر تا آن اندازه بود که زبان ارمنی سرشار از لغات و واژه‌های دخیل ایرانی شد. هرگاه به کتاب دستورزبان ارمنی تألیف **هوبشمن** Hubschmann ملاحظه کنیم، درمی‌یابیم که این تأثیر در سطح گستردهٔ زبان بوده است.[۲۰۶]

در ارمنستان، به موازات پرستش **آهورْمَزْد** و **آناهید**، خدای دیگری بسیار موردتوجّه بود که جنبهٔ ملّی داشت.[۲۰۷] به نظر می‌رسد که **اومانس** باید **بهرام**، یا این خدای موردتوجّه ارمنیان باشد، چون با درنظر گرفتن این که استرابو گزارش خود را از سرزمین کاپادوکیه می‌دهد، چنین فرضی بعید به نظر نخواهد رسید. بهرام در اوستا Vereθraγna **وِرِثرَغْنَه** خوانده شده و یکی از ایزدان بزرگ اوستای متأخّر است ایزد پیروزی و موردتوجّه ویژهٔ آریاهاست. در یَشْت‌ها، یَشْت چهاردهم ویژهٔ اوست. ایزد **بهرام** به موجب بَهرام یَشْت در جلوه‌های گوناگونی نمایان می‌شود که همه حاکی از قدرت و صلابت است، به صورت‌های: باد، گاو، اسب، شتر، گراز و... انسان کامل. با **مهر** ایزد و **رَشْن** ایزد Rašn همراه است و یَشْت ویژه‌اش درشمار چند یشت مشخص اوستا چون آبان یَشْت، **فَروَشی** یَشْت، **مهر**یَشْت و تیریَشْت "تِشْتَر، تیشْتریَه یَشْت" است.

نام این ایزد در سنگ نبشتهٔ **آنتیوخوس اوّل** و سکه‌های بازماندهٔ هندوسکایی به‌صورت **آرْتاگْنِس** Artagnes و **اُرْتاگْنُو** orthagno آمده و میان عامه از محبوبیت و توجّهی بیش از دیگر ایزدان برخوردار بوده. میان ارمنی‌ها "**وَهَگْنْ** Vahagn"

خدایی ملّی به‌شمار می‌رفت. از جملهٔ کهن‌ترین آثار شعری ارمنی، سرودی است که زاده شدن شگفتی‌آور بهرام را از ژرفای آبها و دلیری‌ها و جنگ‌ها و پیروزی‌هایش را بازگو می‌کند.[۲۰۸] با این تفصیل می‌توان گفت شاید منظور استرابو از اومانس، بهرام بوده باشد. اصولاً نام بهرام به اشکال مختلفی در املاء و تلفّظ ثبت و ضبط شده. صورت ارمنی آن **وَرْهْران** Varhran و در یونانی **اُوارارانِسْ** ouararanes می‌باشد. **مِنانْدِر** Menander نویسنده بیزانسی سدهٔ ششم میلادی، همین نام را به‌صورت **اُورانِسْ** ouaranes ضبط کرده است که ملاحظه می‌شود با ضبط استرابو به شکل اومانس سرگردانی زیادی به‌وجود نمی‌آورد.

۱۰۷. امّا دشواری دیگر آن است که استرابو از جفتی مینوی به نام **اُمانِس آناداتِس** omanes-Anadates یاد می‌کند. محقّقان در این جا نیز در پی برقراری مقارنه با **وُهُومَنْ** رفته‌اند ــ امّا یادآوری شد که چنین موازنه‌یی از لحاظ اصولی درست نمی‌تواند باشد. امّا می‌توان چنین اندیشید که omanes دو شکل متفاوت داشته باشد و آناداتس Anadates شکلی دیگر از امانس باشد.

پژوهندگان در این امر، نظری دیگر داده‌اند که آن نیز پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد، چون Anadatos را به‌صورت **اَمَرْداتُس** Amardatos تصحیح کرده و **اَمُرْداد** معرفی کرده‌اند که چون وُهومَن از امشاسپندان است. به موجب اوستا اَمِرِتاتْ Ameretât جفت همیشگی خرداد یا هَئورْوَتات Haurvatât است که این دو امشاسپند اوّلی جاودانگی و بی‌مرگی و دومی رسایی است. این دو امشاسپند بیماری و مرگ و تباهی را از جانوران و گیاهان دور می‌کنند و همین امر آنان را در هیأت موکّل بر آبها و گیاهان درآورده که نشانه از نعمت و فراوانی و شادی و خشنودی و بر علیه همهٔ زشتی‌های تباهی آفرین و مرگ‌زا می‌باشند. در ادبیات ایرانی نیز در شمار فرشتگان به صورت **هاورت و ماروت** بازمانده‌اند. **لیتمن** Littmann نیز در ارمنستان نشان داده که **هاروت و ماروت** Hâurot-Mâurot با گیاهان یکی شمرده شده‌اند.

آن چه که امروزه در یزدان‌شناسی زرتشتی مورد اتّفاق اغلب محقّقان

می‌باشد، آنکه جنبهٔ مینوی و روحانی امشاسپندان، شکل اوّلیه و مقدّم است و شکل مادی آنها، صورت متأخّر است. امّا **گرای** Gray برخلاف این عقیده است و معتقد می‌باشد که جنبهٔ مادی امشاسپندان قدیم‌تر است و صورت مینوی، از دیگرگونی‌های بعدی است.[۲۰۹]

در این موردنظر **دارمستتر** جز این است. دارمستتر معتقد است که از شش امشاسپند، چهارتای اوّلی، یعنی: **وُهُومَنْ** Vohumana، **اَشَه وَهیشْتَه** Aša-Vahišta، **خْشَثْرَ وَئیرْیَه** Xšaθra-vairya و **سْپِنْتَه آرْمَئی تی** Spenta-ârmaiti هریک هویت و نشانی جداگانه دارند و موجودیتی مستقل را ارائه می‌کنند. امّا **اَمِرتات** و **هَئوروَتاتْ** همیشه با هم بوده و حضور یکی در جایی، نشان حضور دیگری است. این دو جفتی توأمانند و این وحدت در حالت و شکل صوری آنها نیز به‌نظر می‌رسد، چون نام هریک به صورت تثنیه، نام آن دیگری نیز می‌تواند باشد.[۲۱۰] البته در آغاز اشاره‌یی را که در کتاب اَلْمَحاسِنُ والْاَضْداد که منسوب به جاحظ است دربارهٔ نوروز آمده یاکرده و نکته‌یی که به حالت ابهام مربوط به خرداد و امرداد است بیان می‌شود و این بیان در طول پژوهش مورد تکرار خواهد بود.

در کتاب اَلْمَحاسِنُ وَالْاَضْداد ضمن تشریفات جشن نوروز آمده است که هنگام تحویل سال، شخص ویژه‌یی که قبلاً تحت شرایطی برگزیده شده بود، به حضور شاه می‌رسید. شاه از او می‌پرسید که کیستی؟ ــ مرد می‌گفت: من از سوی دو نیک بخت آمده و به سوی دو پربرکت می‌روم. حالت ابهام در این جاست که این دو نیک بخت و دو پربرکت کیستند. پاسخی برای این پرسش، مربوط می‌شود به عقاید دینی ایرانیان. در تقویم وگاه‌شماری مزدایی زرتشتی، هر ماه نامی و هر روز نیز نامی ویژه دارد. این نام‌های دوازده گانهٔ ماه‌ها و سی‌گانهٔ روزها، نام ایزدان و امشاسپندان است. نام‌های دوازده گانهٔ ماه در نام‌های سی روز ماه مشترک می‌باشد. روز اوّل هر ماه به نام خداوند، هُرْمَزْد نامیده شده و روز دوم تا هفتم، به نام‌های شش امشاسپند موسوم است. این امشاسپندان یا جاودانان صفات **آهورامَزْدا** می‌باشد که در صورت دیگر، هریک سرپرستی قسمتی از آفرینش را

به‌عهده دارند. روز ششم هر ماه خرداد نام داشته و خرداد پنجمین امشاسپند است. روز ششم از ماه فروردین، نوروز بزرگ و عید ویژهٔ شاه بود. روز هفتم هر ماه نیز اَمُرْداد و ششمین امشاسپند محسوب می‌شود. اینک ملاحظه کنیم که این دو امشاسپند با "دو نیک بخت و دو پربرکت" چه رابطه‌یی دارند.

گفته شد که برخلاف چهار امشاسپند، این دو، جفت مینوی جدانشدنی بوده و حضور یکی در جایی، دلیل حضور دیگری است و هریک به صورت تثنیه، می‌تواند معرّف آن یک نیز باشد. **هَئوروَتات و اَمِرتاتْ** در هیأت مینوی‌شان، مفاهیم مجرّدِ کمال و تندرستی ــ و جاودانگی را ارائه می‌دهند و علاوه‌بر این واجد صفات مادی نیز هستند. **خرداد** نگهبان آبها و **اَمُرْداد** نگهبان گیاهان است. دوگانگی این امشاسپندان با دوگانگی صفات مادی آنها نیز مطابقت می‌کند و در اوستا نیز آبها و گیاهان که بخشندهٔ تندرستی و سلامتی هستند، همیشه با هم یاد شده‌اند. همین توأمان بودن و دوگانگی، وظایف این دو را محدود نکرده است، بلکه گاه مشاهده می‌شود که نگهبان آبها، نگهبان رُستنی‌ها نیز هست. هنگام صرف خوراک، مزدائیان ـ خرداد و اَمُرداد را نیایش گفته و طلب خیر و برکت می‌گردند و نام آنها به جای آب و درخت مقدّس، مجازاً مورداستفاده قرار می‌گرفته و در بهشت برین، این دو گسترندهٔ خوان‌های پرخیر و برکت جهت مؤمنان می‌باشند و بدین طریق روشن می‌شود که منظور از "دو نیک بخت و دو پربرکت" امشاسپندان خرداد و امرداد بوده‌اند. در قسمت‌های گذشته اشاره به‌مقایسهٔ **ناسَتْیَه‌ها** Nasatya یا **اَشْوین‌ها** Ashvins خدایان توأمان سپیده‌دمان در ریگ‌وِدا شدیم. امّا در ریگ وِدا، **ماروت** یا **مَروت** Marut خدای با دو توفان با دو امشاسپند اوستایی نسبتی ندارند.

۱۰۸. آنچه که از روایات **استرابو** برمی‌آید، هرچند تفاوت‌ها و مغایرت‌هایی با روایات **هرودوت** دارد، امّا هر دو شرح و گزارش چنانکه گذشت با دین زرتشتی نسبتی ندارند. آنچه راکه استرابو در مورد مغان کاپادوکی شرح می‌دهد، محتوای

مجموعه‌یی از عقاید و باورهای دینی مزدایی است که گرانبار از آمیزه‌های مأخوذ از ادیان و رسوم اقوامی گوناگون است که اثرات زرتشتی در آن به گونهٔ مسخ شده‌یی گه‌گاه خودی نشان می‌دهد.

۱۰۹ـ آگاسیاس Agathias هرچند نویسندگان و مورّخانی مقدّم بر آگاسیاس از لحاظ زمانی هستند که بایستی درباره‌شان به بحث و تحقیق پرداخت. امّا چون موارد مورد ذکر مشترک است با استرابو و از سویی دیگر مربوط است به آداب مغان و سنن و شعایر آنان، از این مورّخ در همین فصل یاد می‌کنیم.

وی متذکّر این امر می‌شود که ایرانیان در عهود باستان، همان آیین و کیش یونانیان را داشتند. **زِئوس** Zeus و **کُرنوس** Kronos و سایر خدایان یونانی را می‌پرستیدند.

امّا بعداً از این آیین منصرف شدند و به آیین شگفتی که آورندهٔ آن **زور وآستر** zoroaster یا **زَرَدَشْ** zaradas [= **زرتشت**] می‌باشد گرویدند. این زرتشت پسر **هُرْمَزْد** = **اُورْمَزْدِس** oromazdes می‌باشد. زمان وی نامعلوم است. ایرانیان می‌گویند در زمان **گشتاسپ** می‌زیسته است و این آشکار نیست که در زمان گشتاسپ [= **ویشتاسپ** Vištâspa] زندگی می‌کرده یا گشتاسپی دیگر؟

Agathias: *Scholastikos Hist*, II, 24

امّا آن چه که موردنظر است، اطلاعات مختصر فوق نیست، چون علاوه‌بر آن چه که تاکنون دانسته‌ایم، چیزی به دست نمی‌دهد. آگاسیاس آگاهی‌هایی دربارهٔ رفتار نسبت به مردگان به ویژه اشخاص معلول و بیمار به دست می‌دهد که شگفت است. در بلخ و گرگان و شرق ایران به طور اعم معتقد است که چنین اعمالی شایع مغان و مجوس بوده. **استرابو** نیز چنین مطالبی را به نقل از **اونه سی کریتوس** onesicritus نویسندهٔ عهد اسکندر نقل نموده و در آثار **پروفیریوس** prophirius [*on Abstinence*, IV, 21] نیز به چنین اشاراتی برمی‌خوریم.

وی می‌نویسد: هیرکانی‌ها بیماران و معلولان و مردگان خود را مقابل

پرندگان لاشه‌خوار و سگان درنده می‌اندازند. در بلخ افراد معلول و پیران از کارافتاده را طعمهٔ سگان درنده می‌کنند.

قبل از گفته‌های **آگاسیاس**، متذکّر می‌شویم که به موجب یَشت‌ها، بهرام یشت، ناهیدیَشت و مراسم سایر ایزدان یا خدایان قدیم ایرانی، اشخاص علیل و ناقص‌العضو یا ناقص‌الخلقه، حق شرکت در مراسم ستایش و نیایش و استفاده و بهره‌بردن از فدیه‌ها را نداشته‌اند. امّا باید یادآور شد که این آیین‌ها مربوط به خدایان پیش از **زرتشت** و رسوم دینی ویژه‌یی بوده که زرتشت مورد نفرین قرار داده. از سویی دیگر قراینی در وندیداد دردست است قرین موارد مورد ذکر که به آنها نیز خواهیم پرداخت و از آداب مغان و مجوس بوده نه زرتشتیان. و اصل دیگر نیز آنکه چنین مراتبی هنوز میان بدویان آفریقایی و سرخ‌پوستان امریکایی موجود است.[۲۱۱]

۱۱۰. **آگاسیاس** نقل کرده که: هرگاه سپاهیان و افراد لشکری ناقص یا معلول شده و یا به‌بیماری لاعلاج و سختی دوچار می‌شدند، آنان را دور از مردم و شهر، در بیابان رها می‌کردند. هرچند روزی مقدار نان و آبی برایشان می‌گذاشتند. این افراد روزگار سخت و تاریکی را با بیماری و درد می‌گذراندند و با چوبدستی که داشتند حیوانات و پرندگان لاشه‌خوار را درصورت توانایی از خود می‌راندند. امّا سرانجام هنگامی فرا می‌رسید که ضعف و بیماری کاملاً بر آنان چیره می‌شد و هنوز جانی داشتند که طعمهٔ لاشه‌خواران می‌شدند.

حال هرگاه بر بیماری و مرض چیره شده و زار و نزار وارد شهر می‌شد، مردم او را از خود رانده و نجس می‌پنداشتند. لازم بود تا مغان بر سر رحم آمده و آداب تطهیر را برایشان انجام می‌دادند تا به حال اوّل بازگشته و اجازهٔ زندگی عادی را پیدا کنند.

آگاسیاس این قانون و اجرای آن را در مورد سربازان بیمار و معلول ذکر می‌کند، ــ امّا "**او نه سی کریتوس**" یادآور می‌شود که پیرمردان و پیرزنان را از

اجتماع بیرون کرده و به حال خود رها می‌کردند تا بمیرند و از شیوهٔ بیان و اشارات‌شان برمی‌آید که این جزو شریعت مجوس و لازم‌الاجرا بوده است.

۱۱۱. مبنا و ردپایی از این رسوم را در یَشت‌ها و به ویژه وندیداد می‌یابیم. به‌موجب وندیداد [۲۱ـ ۳/۱۵] هرگاه کسی مرده‌یی یا لاشه‌یی را حمل و در زمین دفن کند، مستوجب عقوبت بسیار سنگینی می‌شود:

> وی را بایستی در محلی دور از آب و آتش و شهر و مردم، در حصاری زندانی کنند. اندک مقداری آب و نان و پوشاکی هرچه حقیرتر برایش بنهند، آن قدر که نمیرد. آن‌گاه چون به پیری و ناتوانی کامل برسد، آن چنانکه احساس مرگ برایش بشود، دژخیمی ویژه بایستی بر سر برجِ آن حصارش برده و سرش را بریده و به پایین افکند تا طعمهٔ لاشه‌خواران گردد.
>
> آن‌گاه کاهن مجوس طی مراسمی برایش طلب آمرزش می‌کند که در دوزخ از عذاب مصون باشد.

مطابق نوشتهٔ **هرودوت** [I/138] جذامیان از جامعه طرد و رانده می‌شدند و نجس و غیرقابل معاشرت بودند، چون به عقیدهٔ آنان کسانی مبتلا به چنین بیماری‌هایی می‌شوند که نسبت به خدای خورشید مرتکب گناه یا بی‌احترامی شده باشند. در عهود باستان میان جوامع شبان‌که چادرنشین بوده و مرتب در حال ییلاق و قشلاق بودند، ضرورتاً چنین رسم و رفتاری با پیرانی که قادر به حرکت و فعالیت نبودند رواج داشت.

البته بایستی توجّه داشت که **افلاتون** در مدینهٔ فاضله معتقد است که معلولین و ناقص العضوها و پیران از کارافتاده بایستی طرد شوند و در یونان، به‌ویژه اسپارت، عملاً چنین رفتاری مرعی بود.

در یَشت‌ها، ملاحظه می‌کنیم که گفتار، یا بهتر گفته شود، توجیه و تعلیل هرودوت مصداقی می‌یابد. چون معلولان و پیران رنجور و ازکارافتاده و بیماران

و ناقص‌العضوها و ناقص‌الخلقه‌ها، حق شرکت در مراسم دینی و شعایر و ورود به معابد را ندارند. چرا؟ چون این نقایص را معتقدند که برمبنای ارتکاب گناه نسبت به خدایان پیدا کرده‌اند و نشانه‌ها و داغ اهریمن است که بر آنان نهاده شده است.

در اَرَت یَشت، بهرام یَشت و آبان یَشت، چنانکه اشاره شد، قراینی برای قیاس موجودند که در یشت‌هایی دیگر نیز می‌توان به جست‌وجو پرداخت. به یشت پنجم، بند ۹۵ و ماقبل و مابعد آن نگاه کنید.

۱۱۲. **پولی نیوس** polinus، وی در سدهٔ یکم میلادی می‌زیسته و مجموعه‌یی بزرگ از رسالات باقی گذاشته به نام "تاریخ طبیعی". در این اثر اطلاعات پراکنده و فراوانی دربارهٔ مجوس و مجوسان درج است که بیشتر تکیه دارد بر جادوگری و ساحری. در جلد سی‌ام این کتاب با نقل از آثار کسانی چون: **ارستو، ادوکسوس و هرمیپوس** موضوع مجوس و امر سحر را توسعه داده و به ویژه اشاره می‌کند که از هرمیپوس و آثارش سود بسیاری برده است.

در جلد سی‌ام، وی اشاره به **اُشتانِس مغ** ostanes: "رجوع کنید به قسمت اوّل ـ فیثاغورث" *History Natural*. XXX, 1-2." می‌کند که ندیم و مصاحب **خشایارشا** بوده ــ و توضیح می‌دهد که وی نخستین کسی است که دربارهٔ سحر و ساحری اطلاعات بسیار داشته و به هرکجا سفر کرده این دانش را پراکنده و به‌شکل آثاری مکتوب درآورده است.

امّا پولی‌نیوس به زرتشتی [= استانس] دیگر نیز اشاره می‌کند که در **پروکونه‌سوس** proconnesus می‌زیسته و این امر را مورّخانی دیگر نیز در آثار خود نقل کرده‌اند. یونانیان به موجب نقل این نویسنده، سخت فریفتهٔ آثار و نوشته‌های زرتشت شده بودند و به علم و سحر و جادو می‌پرداختند. میان کلدانیان نیز طایفه‌یی از مغان که به امر کهانت و سحر و جادو می‌پرداختند وجود داشت؛ چنانکه میان یهودیان عصر موسا نیز طایفه‌یی از مغان زندگی می‌کردند.

پولی‌نیوس شرح و آگاهی‌یی دربارهٔ زرتشتِ پروکونه سوسی نمی‌دهد و

به‌همین جهت وجود این مرد به عنوان زرتشت دوم در هاله‌یی از راز و ابهام پوشیده است.

امّا در مورد جزیرهٔ پروکونه‌سوس که مرکز ساحران و امور عجیبه و غریبهٔ ساحری بوده، در تاریخ اطلاعاتی بسیار مضبوط است. داستان رستاخیزهای ساحری که پیروانی داشت، به نام **آریس‌تیس** Aristis مشهور است و **هرودوت** آن را نقل کرده [IV-15].

آریس‌تیس در خانهٔ یکی از پیروانش می‌میرد. مرید وی مرگش را به جمع مریدان اعلان می‌کند. پس از چندی در **سیزی کوس** Cyzicus خود را بر آشنایان ظاهر می‌کند. هفت سال پس از رستاخیز اوّل، در **پروکونه سوس** دگرباره ظاهر شده و مجموعه شعری تحت عنوان **آری‌ماس‌پی** Arimaspi می‌سراید. پس از سه قرن و نیم در **متاپون‌توس** Metapontus دوباره وجود زندهٔ خود را نمایان می‌سازد و در جوار معبد **آپولو**، شبستانی می‌سازد و پیکرهٔ خود را در آن قرار می‌دهد.

روایاتی دیگر در همین باب، به وسیلهٔ **استرابو** Strabo [XXII, P-589] نقل شده است که وی بزرگترین ساحر جهان و دارای مجموعه سرودهای آری‌ماس پی ین اپوس *Arimaspian-epos* است و به عقیدهٔ بعضی استاد **هومر** بوده است.

ممکن است این داستان از اعمال اُستانِس پروکونه سوسی باشد که به **آریس تیس** نسبت داده‌اند. هم‌چنین داستانی دیگر نیز در همین زمینه موجود است که اِر Er پسر **ارمینوس** در جنگی کشته شده و پس از مدّتی زنده می‌شود. این داستان را که **افلاتون** در کتاب جمهوریت نقل کرده، به استانس نیز نسبت داده‌اند. برای شرح حال اِرْ و مرگ وی در جنگ بر اثر کشته شدنش و پس از ده روز دوباره زنده شدن و گزارشی که از جهان پسین می‌دهد، نگاه کنید به مدخل اَرْدایراف، چینْوَت اَنَغْرَتِمَنگَهْ در دانشنامهٔ ایران باستان.

حاصل سخن آنکه پروکونه سوس مرکز جادوگران و ساحران و شگفتی‌های اعمال آنان بوده است و تشابه اسمی **اُستانِس** موجب شده تا در تاریخ زندگی

زرتشت، تشتت‌ها و استنادهای ناروایی پیدا شود که با اندکی کوشش و پژوهش، منشأ چنین مستنداتی روشن می‌شود.

پلی‌نیوس که دربارهٔ دو اُستانِس سخن گفته، و هم‌چنین یادکردهایی دیگر دربارهٔ استانس‌های دیگر، شاید به موجب بنیان و اساس جانشینی و رواثت میان مجوسان [=مغان] بوده باشد.

۱۱۳. پلی‌نیوس دو مورد از زندگی زرتشت را جزو سوانح عمر وی یاد می‌کند [His ant..., VII, 16-15]. نخست اشاره می‌کند که زرتشت هنگام تولد، به‌عکس همهٔ نوزادان، خندان بوده است و پشت سر وی، یعنی جایی که مغز قرار دارد، آن چنان تپش داشته که دست را حرکت می‌داده؛ و این نیست جز نشانه‌یی از هوشی سرشار.

دو دیگر در مورد زندگی زرتشت در بیابان و تغذیهٔ وی می‌باشد. مدّت سی سال چنان‌که نقل شده در بیابان زیست و گذران زمان را احساس نکرد و با پنیر تغذیه نمود:

بدان گه که صبح زمان دیمه داد — زراتشت فرّخ زمادر بزاد
بخندید چون شد زمادر جدا — دُرافشان شد از خندهٔ او سرا
عجب ماند در کار او باب او — وزان خنده و خوبی و آب او*

زراتشت‌نامه، ص ۱۲

در مورد سی سال اقامت در کوه و بیابان و تغذیه از پنیر، دیگر مورّخان نیز یادکردهایی دارند. **پورفریوس** از قول **اوبولوس** obulus چنین نقل‌هایی را آورده است. **پلوتارک** از قول **فیلو** Philo نیز چنین اشاراتی دارد: "من به یاد ندارم که پلی‌نیوس دربارهٔ زرتشت، یعنی کسی که مدّتی دراز در بیابان بدون خوردنی و نوشیدنی به سر برد و تنها با شیر تغذیه می‌کرد، صحبتی کرده باشد."[۲۱۲]

*. در بخش پایانی کتاب خلاصهٔ زراتشت‌نامه نقل شده و در جلد دوم همین کتاب با عنوان **زرتشت: مجموعهٔ روایات شرقی دربارهٔ زندگی و احوال وی**، متن زراتشت‌نامه را می‌توان مطالعه کرد.

هم‌چنین پلی‌نیوس در جلد سی و هفتم از کتاب خود، از کتاب زرتشت که موسوم به *peri Lithon* تألیف **سوئی داس** suidas باشد مطالبی دربارهٔ بذرافشانی و هم‌چنین مواردی دربارهٔ تطهیر به وسیلهٔ **گومز** Gomez (پیشاب گاو) نقل کرده است. نگاه کنید به مدخل "گئومَئِزَ" در دانشنامهٔ ایران باستان.

۱۱٤. **اوزه بیوس**، [۳٤۰ ـ ۲٦٤ میلادی] Eusebius از جملهٔ مورّخانی که در عهود باستان و پیش از میلاد، دربارهٔ زرتشت و مجوس نوشته‌ها و تحقیقاتی داشتند بایستی از **بروسوس** Berosos یاد کرد. وی از کاهنان بزرگ بابل در سدهٔ سوم پیش از میلاد بوده است. دارای کتابی مشهور بوده به نام *Antiokhos Soter* بوده است [۲۸۰ ـ ۲٦۸ پیش از میلاد] بروسوس کاهن اعظم معبد خدای **بَعْل** Ba'l و سرپرست کتابخانهٔ معبد بوده که اسناد و مدارک کهن را زیردست داشته است.

متأسّفانه کتاب وی که حاوی مطالب و مدارکی در مورد زندگی زرتشت و آیین او بود، از میان رفت. یکی از نویسندگان آسیای صغیر که در شهر میله Milet زندگی می‌کرد به نام **آلکساندرپولی هیستور** Alexandr polihistor مقداری از مطالب و فصول کتاب بروسوس را نقل و نگاه داشت و نویسنده‌یی دیگر به نام **اوزه‌بیوس** Eusebius که اسقف مشهوری در فلستین بود، از آن مطالب مقداری برای ما به یادگار گذاشته است. نقل‌قول‌ها، از اثر یاد شده می‌باشد.[۲۱۳]

> بروسوس در کتاب *Babvloniaka* گوید در آغاز تنها جانوران در جهان می‌زیستند... پس از این دوران از شاهان داستانی یاد کرده. نخستین شاه روی زمین **الاروس** Alaros بود که چهل و سه هزار و دویست سال شاهی کرد. پس از وی ده شاه دیگر روی هم چهارصد و سی و دو هزار سال شاهی کردند که آخرین‌شان **خیستروس** chisthrus بود که در دوران شهریاریش، توفان روی داد و به فرمان **بَعْل** Ba'l خداوندگار، جهان ویران شد. البته چون خیستروس موردتوجّه خداوندگار بود، به فرمان خدا کشتی‌یی ساخت و از زنان و مردان و جانوران هریک زوجی یا بیشتر با خود به کشتی اندر، نجات داد.

این توفان در سی و پنج هزار و سه صد و هفتاد و یک سال پیش از میلاد روی داد. البته بنابر تورات، توفان نوح در دو هزار و پنج صد سال پیش از میلاد واقع شده.

پس از توفان خیستروس، بنابر روایت بروسوس، هشتاد و شش شاه در بابل شهریاری کردند که نخستین آنان اُاِخیوس Euechius و دومین خوماس بلوس chomasbelus بودند. این هشتاد و شش شهریار روی هم سی و سه هزار و نود و یک سال پادشاهی کردند.

آن‌گاه مادها، بابل را گشودند. هشت شاه مادی برای مدّت دویست و بیست و چهار سال شهریاری کردند. بروسوس نام این شاهان را نقل کرده است. از آن پس یازده شاه دیگر به مدّت دویست و چهل و هشت سال شاهی کردند. چون این دوره نیز سپری شد، چهل و نه شاه کلدانی نزدیک به چهارصد و پنجاه و هشت سال سلطنت کردند. آنگاه نوبت به نُه شاه عرب رسید که دویست و چهل و پنج سال شاهی داشتند.

همهٔ این مقدّمات و نقل قول‌ها، برای آن است که اشارهٔ مورّخ یاد شده دربارهٔ این که نخستین شاه ماد زرتشت بوده است روشن شود.[۲۱۴]

۱۱۵. بروسوس پس از یادکرد از نه شاه عرب، به داستان سمیرامیس که در آشور پادشاهی کرد اشاره می‌کند. پس از سمیرامیس، بروسوس اشاره به چهل و پنج شاه می‌کند که در بابل برای مدّت پانصد و بیست و شش سال پادشاهی کردند.

در این جا، تاریخ ــ روایات، افسانه و حقیقت، مبالغه و واقعیت را درآمیخته است. شاهانی که پس از توفان باگزافه گویی مدّت قریب به سی و شش هزار سال سلطنت کردند، موهوم و افسانه‌یی به نظر می‌رسد. امّا از سویی دیگر، چهل و پنج شاهی که از پس سمیرامیس تا پهول phul بر مسند شاهی نشستند، سنواتی مطابق با واقع را ارائه می‌دهند.

برابر باگزارش بروسوس، سین کلوس Syncellus که هشت صد سال پیش از میلاد می‌زیسته، نخستین شاه ماد، از هشت شاه یاد شده، زوروآستر zoroaster بوده

است.

Chronograph, T. I. P-147. Bonn

Marquart: *Chronologische untersuchungen* VII. S, 637-720

تاریخ و تحقیق در عصر ما، آغاز شاهی مادها را دو هزار و چهارصد و پنجاه و هشت یا دو هزار و چهارصد و چهل هفت سال پیش از میلاد ذکر می‌کنند. جالب توجّه تحقیقات **مارکوارت** Marquart است که سنوات تاریخی و روایتی بروسوس را با ادوار تاریخی بابل سنجیده است.

مطابق با تحقیقاتی دیگر، در حدود دو هزار و سیصد سال پیش از میلاد، ایلامی‌ها از کوههای ماد و شوش [=ایلام] و منطقه خوزستان کنونی گذشته و بابل را متصرّف شده و در آن خطّه شاهنشاهی قدرتمندی به وجود آوردند.

البته در این که آیا در بیست و سه سده پیش از میلاد، ایلامی‌ها یا مادها بابل را گشوده‌اند، و نخستین شاه ماد **زرتشت** بوده بنا به روایت بروسوس و یا زرتشت شاه بلخ بوده بنا به روایت **کتزیاس**، در آغاز مورّخان را دوچار شگفتی و سرگشتگی می‌کرد. امّا در این زمان به مدد خوانده شدن بسیاری از الواح و تطبیق سنوات و روایات، بسیاری از ابهامات برطرف شده است.

آلکساندرپولی هیستور Alexandr polyhistor چنانکه یاد شد از **بروسوس** نقل قول می‌کند و اظهارات **سنی کلوس** نیز مطابق است با یادداشت‌های **پانودوروس** panodorus که **زرتشت** را نخستین شاه، از هشت شهریار مادی خوانده که مبدع علم نجوم بوده است.

میان روایات مورّخان تناقضاتی در این باب به نظر می‌رسد. از سویی **اوزه‌بی‌یوس** هشتاد و شش شاه نخستین را از مادها جدا کرده و از طرفی دیگر سین‌کلوس هشتاد و شش شاه را با نام و نشان یادکرده و همه را مادی دانسته است. آنگاه مورّخ اخیر هشت تن آخر از هشتاد و شش شاه راکه زرتشت را نخستین‌شان برخوانده، شاهان کلدانی معرفی می‌کند که یک صد و نه سال پادشاهی کرده‌اند. امّا اوزه‌بی‌یوس برای این هشت تن، مدّت دویست و بیست و

چهارسال شاهی یادکرده است.

۱۱۶. **کتزیاس** Ktesias ایـن نـویسنده و مـورّخ در زمـان **اردشیر دوم**، شـاه هخامنشی، پزشک دربار ایران بود. کتابی دارد به نام پرسیکا *persika*[= ایران] و در این کتاب، داستانی دربارهٔ زرتشت پـادشاه بـلخ و جـنگ‌های وی بـا **نـی‌نوس** Ninus شاه بابِل آورده است.

زمان شهریاری **اردشیر دوم** ۴۰۴ ـ ۳۵۸، سـدهٔ چـهارم پـیش از مـیلاد است. بایستی این روایات برمبنایی استوار بوده باشد. البته هرچـند تـصوّر زرتشت در زیّ و هیأت شاه ماد، چه از نظر تاریخی و یا از جنبهٔ شخصیت یا واژه‌شـناسی و عصر و زمان بعید است، امّا در بـلخ وکشـته شـدن وی در جـنگ و آوردن لقب مجوس برایش بایستی با قراینی که سابقهٔ ذهنی داشته همراه باشد.*

کتاب کتزیاس از میان رفته و چون آثار مشابه خود، طی قرون وسطا، نابود شده است. امّا نویسندگان، مورّخان و مؤلّفان دیگر، کم و بیش در یادداشت‌های خود، آن داستان را نقل کرده‌اند. از آن جمله بایستی از **دیودوروس سی کـولوس**[۲۱۵] Diodorus-Siculus:، **کـفالیون** Kephalion مـورّخ یـونانی قـرن دوم مـیلادی و **اوزه‌بی‌یوس**[۲۱۶] نویسندهٔ فلستینی در قرن سوم و چهارم میلادی و **گیورگیوس سین‌کلوس** یا ـ سین سلوس Georgios sincellos در سدهٔ هشتم مـیلادی،[۲۱۷] و **مـوساخورنی** و **ژوستی‌نیوس** Justinus مورّخ رومی در آغاز سدهٔ یکم میلادی،[۲۱۸] نام برد که هر یک با تعبیراتـی داسـتان مـوردنظر، یـعنی جـنگ **نـی‌نوس** را بـا راهـنمایی **سـمیرامـیس** Semiramis بر علیه زرتشت و یا **زارادشت مجوس** Zaravesht Magus شاه بلخ نقل

*. برای تعدّد شخصیت زرتشت در ادوار مختلف، نگاه کنید به مقدّمهٔ کتاب "اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ ایران باستان" از نگارنده ص ۴۹ ـ ۴۸ که ترجمهٔ بخشی از کتاب ارزشمند **ادموند بردوزیکلی** در آن توسط نگارنده نقل شده و پژوهش‌هایی بسیار شـایان تـوجه است دربـارهٔ زرتشت و تـعدّد شخصیت این بزرگمرد تاریخ ایران:

Edmond.Bordeaux. Szekely: *The Essen Teachings of Zaraθuštra* California, 1947.

کرده‌اند.

۱۱۷. **دیودوروس** با اختلافی داستان را نقل می‌کند. وجه اختلاف در آن است که این راویِ کتزیاس، نام شاه بلخ را **اوخسیارتس** Oxyartes نقل کرده نه زرتشت. درحالی که تمام نویسندگان دیگر که از **کتزیاس** نقل کرده‌اند، نام شاه بلخ را **زرتشت** نوشته‌اند و این به نظر درست می‌رسد و ما نمی‌دانیم به چه علّت و انگیزه‌یی دیودوروس نام را تغییر داده، تعمّدی در میان بوده یا اشتباهی؟. باری فشرده داستان موردبحث چنین است:

نی‌نوس شاه آشور، پنجاه و دو سال شهریاری کرد. وی کشورهای بسیاری را فتح نمود. پس از گشودن بابِل و ارمنستان، عزم تسخیر ماد را کرد. شاه ماد سپاه بزرگی آماده کرد و به مقابلهٔ نی‌نوس شتافت. امّا پایداری نتوانست و شکست یافت. شاه ماد به فرمان نی‌نوس به دار آویخته شد و زن و هفت فرزندش به اسارت وی درآمدند.

نی‌نوس طی مدّت زمانی سرزمین‌های بزرگ آسیا را جز هند و بلخ به تصرّف درآورد و این مدّت قریب به هفده سال شد. مصر، فنیقیه، سوریه، ماد، ارمنستان و در ایران، گیلان، تبرستان، دیلمان، گرگان، کرمان، سیستان، فارس و شوش را به زیر پرچم آشور درآورد. امّا بلخ مانده بود.

باروهای محکم، سپاه مجهز، جنگاوران نامی و قدرت بلخ وی را نومید نساخت. در مدّتی طولانی، سپاهی از لحاظ کمّی و کیفی انبوه و ورزیده مهیّا کرد. بروسوس شمار این سپاه را یک میلیون و هفت صد هزار پیاده، دویست و ده هزار سواره، ده هزار و شش صد گردونه و منجنیق نوشته و گزارش کرده است. شاه بلخ به نقل دیودوروس، اوخسیارتس Oxyartes و به قول سایر مورّخان زرتشت، بلافاصله، پس از حصول خبر حملهٔ نی‌نوس، چهارصد هزار سپاهی زبده بیاراست.

جنگی سخت درگرفت که نی‌نوس و سپاهیانش پراکنده و فراری شدند. بلخی‌ها از پی آنان تاکوه‌ها تاختند و در این نبرد، یک صد هزار از

سپاهیان نی‌نوس از میان رفتند.

نی‌نوس به زودی تجدید نیرو و ساز و برگ کرده و مجدّداً حمله کرد. بلخی‌ها در برابر انبوه سپاه دشمن تاب نیاورده، و عقب‌نشینی کردند تا آن که در پشت باروهای نیرومند بلخ پنهان گشتند.

شهرهای بلخ همه گشوده شد جز خود بلخ که در محاصره قرار گرفت و نی‌نوس راهی برای گشودن آن نمی‌یافت. یکی از سرداران شاه آشور، به دنبال همسرش فرستاد تا او را نزدش آورند. چون زن، که **سمیرامیس** نام داشت از محاصرهٔ طولانی و پایداری بلخی‌ها آگاه گشت، با تیزبینی و هوش سرشاری که داشت، راه گشودن باروها و دژ و راه یافتن به بلخ را نشان داد و خود در رأس سپاهیان وارد بلخ شد.

نی‌نوس فریفتهٔ سمیرامیس شد. از سردار خود خواست تا همسر خود را به او بخشد و در عوض دخترش را بستاند. سردار قبول نکرد و چون به جان خود بیمناک بود و در اندوه عشق همسر می‌گداخت خودکشی کرد [همانند داستان **داوود** و تصاحب زن سردار خود و کشتن سردار به فرمان او] و نی‌نوس آن زن را به نکاح خود درآورد و از وی صاحب پسری شد که **نی‌نیاس** Ninyas نام یافت و پس از مرگ نی‌نوس چون خردسال بود، از جانب فرزند حکومت کرد.

۱۱۸. در این جا مطالب فراوان و مبهم است. نخست بایستی ملاحظه کرد که چرا **دیودوروس** برخلاف سایر مورّخان و ناقلان، به جای **زوروآستر** zoroaster که هیأت یونانی نام زرتشت است، نام **اوخسیارتس** Oxyartes را آورده است.

سن جانا Peshotan-Sanjana می‌گوید یا دیودوروس دچار اشتباه شده و به جای Zoroaster نام مذکور یعنی Oxyartes را آورده است یا تعمّدی داشته و معتقد بوده که **کفالیون** Kephalion و دیگران اشتباه کرده و به جای نام مذکور در روایت وی، زوروآستر را آورده‌اند. هرچند مأخذ کارسن جانا آثار **ویندیشمن** Windischmann می‌باشد، امّا ویندیشمن نیز خود همین طور می‌اندیشد.

استاد پورداوود، تحلیلی منطقی از این مسأله کرده است: "این اسم در بعضی از نُسَخ نیز **اِکساأُرْتِس** Exaortes نوشته شده و در دو نسخه هم **زااُرْتِس** Zaortes مندرج است. این هیأت اخیر به اسم پیغمبر ایران زرتشت که معمولاً نزد یونانیان Zoroaster گفته شده بسیار نزدیک است و گذشته از این در جای دیگر کتاب دیودوروس در موضوع دیگر باز اسم اوخسیارتس موجود است.

این اسم از نام‌های معروف ایرانی بوده و در تاریخ مکرّر به اشخاصی که چنین نامزد بوده‌اند برمی‌خوریم. به ویژه در اخبار راجع به بلخ، اوخسیارتس یا Oxarthes **اُکسارْتِس** هیأت یونانی است به جای کلمهٔ فُرس هخامنشی و اوستایی **هوخْشَتَر** Hukhshathra که لفظاً به معنی شهریار خوب می‌باشد. در عهد هخامنشیان بسا اشخاص نامی به این اسم نامزد بوده‌اند، از جمله پسر **داریوش دوم** و برادر **داریوش سوم** و یکی از سرداران داریوش سوم. "یَسنا ـ ج ۱ ـ ص ۸۷"

۱۱۹. چنان‌که اشاره شد، ژوس‌تین justian در آغاز سدهٔ اوّل میلادی زندگی می‌کرد. وی گوید:

> **واپسین جنگ نی‌نوس، جنگ با بلخیان بود که شاه بلخ، زوروآستر در این جنگ شکست یافت و کشته شد و نی‌نوس نیز پس از آن دیری نپایید که درگذشت. این زرتشت آیین مغ را بنیان گذاشت و از احوال کاینات و ستاره‌شماری و اخترشناسی مطّلع بوده است.**

کفالیون نیز زرتشت، شاه بلخ را **زرتشت مجوس** می‌نامد. وی آورده که نی‌نوس پنجاه و دو سال و **سمیرامیس** چهل و دو سال پس از وی پادشاهی کرد. این شاه‌بانو گرد بابِل حصاری کشید و دست به واپسین آرزوی شوهرش، یعنی فتح هند زد که آرزویش به وقوع نپیوست.

موساخورنی Moses chorent نقل می‌کند که در یکی از تابستان‌هایی که سمیرامیس در ارمنستان به سر می‌برد، با مجوسیان و زَرادُشت Zaradasht فرمان‌روای ماد که بر آشور و نینوا نیز تسلّط داشت، اختلاف پیدا کرد و با مادی‌ها

وارد جنگ شد، امّا در جنگ شکست یافت و به ارمنستان عقب نشست. در جنگی دیگر **نی‌نیاس** پسر سمیرامیس بر وی چیره شد و او را کشت.

مِری‌بویس بر آن است که زردشت مجوس که مادی و پادشاه بلخ بود، **زروان** zervan را خداوند و روح‌الارواح می‌دانست. ازکسانی دیگرکه پس‌از دیودوروس به نقل حوادث موردنظر پرداخته است، کفالیون را بایستی نام برد. مورّخ یونانی که در سدهٔ دوم میلادی می‌زیسته، امّا این روایتی مشکوک است و درواقع از عصر زندگیش آگاهی درستی نداریم [M.Muller: *Frag-Hist*, Gr. III, P. 68].

کفالیون نیز چون دیودوروس به نقل از **کتزیاس**، از حملهٔ نی‌نوس به بلخ و مداخله سمیرامیس و حیله‌های وی برای فتح بلخ و کشته شدن زرتشت و عروسی نی‌نوس و سمیرامیس و تولد نی‌نیاس و مرگ نی‌نوس و اقتدار و سلطنت سمیرامیس و حملهٔ نافرجام وی به هند و سرانجام مرگش سخن می‌گوید.

گذشته از مورّخان و راویان و ناقلان فوق، کسانی دیگر چون **آرنوبیوس** Arnobius و **تهأو** Theo نیز در ضمن تکرار این داستان، از زرتشت مجوس و کشته‌شدن وی در جنگ یادکرده‌اند.

زمان شاهی نی‌نوس و سمیرامیس در نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم پیش از میلاد است. با محاسبات و قراینی که دردست است و از حوصله این مقال خارج می‌باشد، زمان سلطنت نی‌نوس و سمیرامیس در حدود ۱۲۷۰ پیش از میلاد می‌باشد.[۲۱۹]

پس بایستی بنا به قول کتزیاس برای یافتن زمان تقریبی و یا به‌عبارتی زمان تحقیقی زندگی زرتشت، متوجّه نیمه دوم سدهٔ سیزدهم پیش از میلاد شویم.

یونانیان مرتکب اشتباهی شده‌اند و آن این که **زرتشت** را شاه بلخ معرفی کرده‌اند ــ درحالی که در متون اصلی، از زرتشت، به عناوین عالی جاه، عالی شأن و برتر از همه یاد شده است. به مناسبت شهرت بیش از حد زرتشت و فلسفه‌یی از وی که ما می‌شناسیم و در سرودهایش موسوم به گاثاها مندرج است، وی جنگ را تحریم می‌کند و تنها هنگامی آن را جایز و واجب می‌شمارد که میهن مورد تجاوز

قرار گیرد. چنانکه ملاحظه می‌شود در این مورد نیز بلخ مورد تجاوز قرار گرفته و زرتشت از سوی شاه، به عنوان مردی که صاحب نفوذ کلام ویژه‌یی می‌باشد، مردم را به جنگ و دفاع فرامی خواند.

۱۲۰. خبر **کتزیاس** و نقل قول‌هایی که از او با تفسیر آمده، مشکلات بسیاری فراهم می‌سازد، چنانکه نظایرش گذشت ــ یکی از جملهٔ این دشواری‌ها، یکی بودن **نی‌نوس** شاه بابل و آشور با **نمرود** است که **ابراهیم خلیل** با وی معاصر بوده است. **ابوریحان بیرونی** در کتاب آثارالباقیه از نی‌نوس به همین شکل یاد کرده و سلطنت وی را به جای پنجاه و دو سال، شصت و دو سال آورده است. **نی‌نیاس** در آثارالباقیه **زامیس** با سی و هشت سال شاهی و **سمیرامیس** به املاء **اشمعرم** با چهل و دو سال شاهی قید شده است:

> **نی‌نوس در موصل ـ نینوا را ساخت و ابراهیم در سال چهل و سوم از شاهی او زاییده شد. اشموم همسر نینوس، سامره را ساخت و زامیس پسر نی‌نوس که ابراهیم بدو گرفتار شد...**
>
> آثارالباقیه، ص ۱۱۸

ابوریحان هرچند نی‌نوس را دومین شاه از شاهان آثور [= آشور] می‌داند و **نمرود بن کوش** را نخستین شاه از شاهان بابِل؛ امّا می‌گوید ابراهیم در هفتاد و دو سالگی از بابِل مهاجرت کرد. در تورات نیز ابراهیم در همین سن و سال مهاجرت می‌کند. شاید در واقع نی‌نوس و نمرود در روایات مقدّس سامی یکی باشند.

گلمانس که در سدهٔ چهارم میلادی می‌زیست در نوشتهٔ خود آورده که **نمرود** همان است که یونانیان **نی‌نوس** می‌نامند.[۲۲۰]

حتا به این اغتشاشات در مورد نام و انطباق نمی‌توان بسنده کرد، چون نویسندگان آثار باستان، اصل و مبدأ زوروآستر، شاه بلخ یا ماد را که در جنگ نی‌نوس کشته شد، از جاها و شهرهای مختلف ذکر کرده‌اند.[۲۲۱]

مباحث گوناگونی برای اینکه **زرتشت** را از نسل **حام** یا **سام** و **یافث** از پسران نوح

نمایند، بسیار است. **اپیفانوس** فوق‌الذکر می‌گوید: **زرتشت همان نمرود** است که از غرب به شرق آمد و شهر بلخ را بنا کرد. باتوجّه به این‌گونه روایات، سطح تشتّت اخبار و روایات و حیرت‌انگیزی آن‌ها دریافته می‌شود.

در صفحات گذشته یادآور شدیم که بنا به خبر **کتزیاس**، زمان نی‌نوس، هزار و دویست سال پیش از مسیح برآورد شده. **اوزه‌بیوس** زمان نی‌نوس را هزار و سیصد سال پیش از بنای شهر روم ذکر می‌کند. بنای شهر روم در هفت صد و پنجاه پیش از میلاد تاریخ دارد. پس زمان نی‌نوس به دو هزار و پنجاه پیش از مسیح می‌رسد و این روایت و محاسبه‌ای است برای تعیین عصر زندگی زرتشت.

تناقض‌گویی میان روایاتی دیگر در جنبه‌های زندگی این زرتشت نیز فراوان است. جایی وی را پرتوی که روشنی‌اش از ستارگان است توصیف کرده‌اند. یا به صورت شهاب ثاقب و ستارگان دنباله‌دار توصیف شده است. در کتاب "*Recognitions*" آمده که زرتشت بارها بدین صورت درآمده است. این توصیف ما را به بند هشتم از تیریَشت منتقل می‌کند. مطابق با روایت کتاب فوق، هنگامی که زرتشت درزیّ و هیأت چنین ستاره‌یی بوده، در آسمان به‌وسیلهٔ آذرخش آسمانی کشته می‌شود.

این از مقولاتی است که خواسته‌اند هرچه بیشتر، یونانیان زرتشت را در شمار یک کاهن ـ جادوی بزرگ معرفی کنند. به همین جهت از آوردن هرگونه تمثیل و یا ساختن روایت افسانه‌یی کوتاهی نورزیده‌اند.

در افسانه‌یی دیگر آمده که وی درخواست شهریاری و آگاهی از سحر مطلق را از ستاره‌یی که نماد و کنایه از جادوست می‌نماید. ستارهٔ سلطنت و شهریاری را چونان آتش سیّاله‌ای روان می‌کند و او، یعنی **زوروآستر**، یا **نمرود** بر اثر آن آتش می‌سوزد و بر جایگاه سوخته شدن بدنش در پارس آتشگاه می‌سازند و در روایاتی دیگر از چنین مرگ تمثیلی یاد می‌شود.[۲۲۲]

از خاندان زوروآستر، [زوروآسترهای کلدانی] بسیاری برخاستند که آرزوشان این بود تا با آتش آسمانی کشته شوند. میان پارسیان روایتی به‌صورت

آرزویی نهفته مشهور است که می‌گویند: "هرگاه آتش مرا از بین بَرَد و از من استخوانی سوزان باقی گذارد، تو آن استخوان‌ها را نگاه دار، چون درواقع بزرگی و سلطنت را نگاه خواهی داشت." پارسیان نیز به این آرزو که دوام فَرّ و بزرگی را بیان می‌کند عمل کردند و **خاکستر جسد زوروآستر را نگاه داشتند که با اشارهٔ روایات تاکنون باقی است.**[۲۲۳]

همهٔ این روایات، آشنایی ذهن یونانیان را با دزدیدن آتش از آسمان و عواقب کیفری آن بازگو می‌کند. در اساطیر بابلی نیز دزدیدن مشعل آتش با سروری بر جهان انباز است.

مورّخان فوق‌الذکر، نام زرتشت را در لاتین به عنوان "**ویووم سیدوس**" Vivum Sidus به‌معنی "**ستارهٔ زندگی‌بخش**" و یا مورّخی دیگر به عنوان Zosa roe tou asteros "ستارهٔ توفان آفرین" آورده است ــ چنان‌که ملاحظه شد، زرتشت می‌گوید، سوخته یا خاکستر مرا که به وسیلهٔ آتش آسمانی استحاله یافته، نگاه دارید، تا سلطنت و فرمان روایی را در میان خود نگاه داشته باشید.

این با روایات داستانی و اساطیری ما مطابقت دارد. چنانکه می‌دانیم فرّ شاهان [=کَوَئِم. خْوَرِنَه Kavaem. Xvarena] نور درخشنده و آسمانی است که از **آهورامَزْدا** سرچشمه می‌گیرد و درواقع آتش و آذرخش، کنایه‌یی است از سلطنت و شهریاری.

۱۲۱. **دیوخری کوستوم** Diokheri custum نویسنده و مورّخ سده اوّل و دوم میلادی است. با آن‌که گفتارش دربارهٔ مجوس و نقل کنایتی روایات اساطیرگونه که تن به توجیهات ماورای طبیعی می‌زند شگفت است؛ با این حال نکاتی جالب از نظرگاه آیین‌های میترایی و ناهیدی در آن می‌توان یافت.

در کتاب خود افسانه‌یی نقل کرده که با حذف زواید و حواشی نقل کرده، و پس از آن به تحلیل می‌پردازیم:[۲۲۴]

ارابهٔ زِئوس Zeus **محکم، استوار، زیبا و کامل‌ترین ارابه و ارابه‌ران**

است. هیچ یک از یونانیان، نه هومر و نه هزیود، هیچ کدام نتوانسته‌اند آن ارابه را چنان توصیف نمایند که زرتشت و فرزندان وی که نخستین پیروانش بودند توصیف کرده بود. مجوس اسب و ارّابه و ارّابه‌رانان را آن چنان وصف و تحسین و تمجیدی کرده‌اند که به غایت است. پارسیان می‌گویند: زرتشت به موجب عشق و علاقهٔ مفرطی که به داد و دادگری و دانش داشت، اجتماع را جهت اندیشیدن ترک کرده و در کوهی به انزوا و مراقبه و تفکّر مشغول شد.

مدّتی گذشت. لهیب سوزانی از آتش، از آسمان بر کوه فرود آمد و کوه یک پارچه شعله‌ور گشت. بی‌کم و کاست، کوه شعله‌ور بود و می‌سوخت.

خبر به شاه بردند. شاه و بزرگان برای نیایش آتش مقدّس به سوی کوه رفتند. زوروآستر از میانه‌های شعلهٔ بزرگ نمودار شد و برایشان سخن گفت و دعوت‌شان به راستی و درستی کرد. کسانی که درواقع مشتاق شناخت حق و حقیقت بودند. کسانی که می‌دانستند زوروآستر کسی است که راه واقعی پرستش و شناخت خداوند را می‌داند، نه آن گونه ستایشی خرافه گونه که یونانیان از روی نادانی انجام می‌دهند.

مجوس توصیف ماهرانه و زیبایی از ارّابهٔ چهار اسبه‌یی کرده که رانندهٔ آن کامل‌ترین ارّابه‌ران است و رهبری و رانده می‌شود بدون لحظه‌یی توقّف.

در این جاست که دیوخری کوستوم شعری توصیفی و در مایهٔ سرودهای غنایی یونان، برای اسبان می‌سراید که از مطلب به دور است. اسب نخستین بالدار است و نمونهٔ کامل زیبایی و قدرت می‌باشد و با هاله‌یی سپیدگونه رنگ گرفته و خورشید و ماه و ستارگان مظاهر وی هستند. دومین اسب متعلّق به هِرا Hera [= از بَغبانوان یونانی] است.

دومین اسب که هم لگام با نخستین اسب می‌باشد، از نظرگاه قدرت، سرعت، زیبایی و درخشندگی؛ تالی نخستین است و در مقام دوم قرار دارد و قسمتی از بدنش درخشان می‌باشد و متعلّق به هرا می‌باشد، چنانکه اولی متعلق به هِلیوس Helios [= از خدایان یونانی] است.

اسب سوم از آن **پوسِه‌ئیدون** [= poseidon از خدایان یونانی] می‌باشد که در مقام سوم قرار دارد و نزد سرایندگان پگاسوس pegasus نام گرفته.

امّا چهارمین اسب متعلّق به **هِسْتیا** [Hestia از خدایان یونانی] است. مجوسان می‌گویند این اسب در جای خود بی‌حرکت و ساکن است و مشغول جویدن قطعه الماسی می‌باشد. امّا اسب‌های دیگر بدون لحظه‌یی توقّف در حال گردش و جنبش می‌باشند.

این اسب‌ها تحت نظر و ارادهٔ رانندهٔ خردمند، هم‌چنان در گردش خواهند بود تا هنگامی که با حریقی بزرگ یا سیلی دمان، پایان جهان سر رسد.

آن چنان که مردم تصوّر می‌کنند، رویدادهای جهان اتّفاقی نیستند، بلکه هر کاری، هر واقعه‌یی و رویدادی مطابق تصمیم و ارادهٔ راننده در جهان روی می‌دهد.

برابر با جنبش و حرکات و تغییرات جهان، در اعمال این چهار اسب نیز فعل و انفعالاتی روی می‌دهد. کم‌کم اسب‌های ضعیف‌تر تابع اسب نیرومندتر می‌شوند تا این که تنها یک اسب برای ارابه که برگزیدهٔ زِئوس است باقی خواهد ماند.

اسب نخستین طبعی آتشین دارد و سه اسب دیگر را چونان حیوانات ضعیفی می‌درد و متلاشی می‌سازد. امّا همهٔ خصایص و ویژگی‌های آن سه اسب دیگر را کسب نموده و در خود علاوه‌بر خصوصیات خویش نمایان می‌سازد.

این اسب، درواقع استحاله می‌یابد و از وضع نخست خود گردیده و بسی بزرگ‌تر و باشکوه‌تر و نیرومندتر و درخشان‌تر می‌شود. این چنین دیگرگونی را نه نتیجهٔ تصادف و نه ثمرهٔ خواست و میل نیروهای ازلی و نه حاصل مجاهدت نیروهای طبیعی می‌داند؛ بلکه بر آن است که این نتیجهٔ خواست و میل خود وی و همّت والایش بوده است.

با به دست آوردن چنین پیروزی و عظمتی، اسب نیاز به فضایی بازتر و گسترده‌تر پیدا می‌کند و قدرتش به حد اعلای تصوّر می‌رسد. و درواقع این اسب، تمثیلی از روان و خرد ارابه‌ران می‌باشد.

۱۲۲. اکنون بایستی به این داستان، که ناقل به صورت افسانه‌یی نقل کرده، و هیأت اساطیری و تمثیلی‌اش با دیدگاهی دقیق توجه کنیم.

۱. نخست اشاره می‌شود به ارّابهٔ **زِئوس**. این نام بزرگترین خدای یونانیان است و اغلب یونانیان به جای نام **آهورامَزْدا**، این نام را به کار می‌برند.

۲. اشاره به این می‌شود که هیچ یک از سرایندگان زبردست یونان زمین نتوانسته‌اند توصیف را در این حد شاعرانه بکنند که پارس‌ها کرده‌اند. توصیف آن چنان ارّابه‌یی با چهار اسب ممتاز و درواقع غیرقابل وصف، در آبان‌یَشت بندهای یازدهم تا سیزدهم آمده است. هم‌چنین، توصیف ارّابه‌یی مشابه با چهار اسب ویژه برای **میترا** Mithra [= مهریَشت، 125] آمده است. دربارهٔ **سروش/سْرَأشَه** sraoša، این ایزد بلندپایه نیز وصف چنین ارابه‌یی آمده است [= یَسنا ـ هات ۲۷/۵۷].

با این تواتر، نمی‌توان گفتار و روایت **دیو** dio را بی‌اصل دانست. وی روایت را گرفته و با ذهن شاعرانه و یونانی مآب خود پرورش داده و عناصر یونانی را در آن وارد کرده است.

۳. اشاره می‌شود که چهار اسب ارّابه، نماد چهار عنصر می‌باشد. یعنی باد و آب یا باران و ابر و رعد. هرگاه به کاوش بپردازیم، در مهریشت بند یک صد و بیست، به چنین تعبیر و توصیفی نیز برمی‌خوریم: [= از برای مهر، اَهورامَزْدا، ارابه‌یی با چهار اسب به نشانه‌های باد و باران و ابر و رعد ساخت].

٤. اشاره شده که **زرتشت** پیامبری بود که جانشینان نخستین‌اش، فرزندان وی بودند. و این اشاره‌یی درست که منطبق با اسناد اوستایی و سنن زرتشتی است.

۵. دیو می‌گوید زرتشت به واسطهٔ عشق و علاقهٔ ویژه‌یی که به بسط عدل و داد و دانش داشت، در کوه به انزوا نشست تا در تفکّر به نتیجه رسد. و این نیز در سنن زرتشتی و روایات پهلوی چه بسیار آمده است در حد تواتر.

٦. کوهی که زرتشت در آن عزلت گزیده بود با لهیبی یک پارچه از آتشی آسمانی به سوختن شروع می‌کند. امّا زرتشت در میانهٔ آتش، سلامت و آرام،

تظاهر کرده و شروع به موعظه و نصیحت دربارهٔ خداشناسی و راه درست پرستش و نیایش می‌کند. به‌موجب روایات سنّتی در کودکی، از سوی کاهنان و کَرَپَن‌ها **زرتشت** را در میان آتش جهت نابودی و سوختن قرار دادند که آتش وی را نسوزانید. از کوهی که زرتشت در آن جا با اَهورامَزْدا گفت‌کرد، یاد شده است [← وندیداد، فرگرد ۲۲ بند ۱۹ جلد چهارم ص ۱۸۷۶.]

زرتشت میانهٔ آتش، تعبیری کنایت‌آمیز است از مسألهٔ "وَر VAr" یا آزمایش ایزدی در میان ایرانیان باستان، هرکس برای ثبوت ادّعایی که داشت و موردقبول واقع نمی‌شد، به این **آزمایش ایزدی** تن درمی‌داد و هرگاه آتش وی را آسیبی نمی‌رسانید، ادّعایش موردقبول واقع می‌شد.

در عصر ساسانیان، به موجب روایات سنّتی، نظایری داریم و دربارهٔ زرتشت هم در دربار **ویشتاسپ** شاه کیانی چنین راه حلی به‌کار رفت.

از سویی دیگر در مبحث گذشته مشاهده شد که **نمرود** شاه بابِل یا آشور را با **نی‌نوس** شاهی که هم عصر زرتشت بود و به بلخ سپاه برد و زرتشت در این جنگ کشته شد یکی می‌دانند. و **زرتشت** و **ابراهیم** را نیز یک تن می‌شمارند. این نیز نشانه‌یی از تداخل روایات سامی و آریایی است که صریحاً نمی‌دانیم روایات آریایی در سامی نفوذ کرده یا بالعکس.

۷. **دُیو** می‌گوید: "زورو آستر کسی است که راه واقعی پرستش و شناخت خداوند را می‌داند، نه آن‌گونه ستایشی خرافه گونه که یونانیان از روی نادانی انجام می‌دهند." ما به خوبی از روی آموزش‌های گاتایی، این پرستش و نیایش و شناخت خداوند را می‌شناسیم. می‌دانیم که **زرتشت** چگونه ما را به شناخت خداوند راهنمایی می‌کند. از قربانی و نوشیدن مسکرات و اعمال خرافی و شرک‌آلود باز می‌دارد و می‌گوید بهترین راه شناخت خداوند، همانا پیش‌کش اعمال نیک و انجام کردار و گفتار نیک است.

۸. یکی از موارد بسیار جالب توجّه، انطباق‌هایی است که دیو ــ میان ایزدان یا خدایان آریایی / ایرانی و خدایان یونانی برقرار کرده است. می‌گوید اسب

نخستین از آن **هِلیوس** Helios می‌باشد. هلیوس برابر است با خورشید و در اساطیر یونانی بزرگترین خدای خورشیدی و گاه انوار تابان و زرین خورشید است. و این درواقع توصیفی از **مهر** است که در انطباق راهی صواب را پیموده است.

اسب دوم متعلّق به **هِرا** Hera یکی از بزرگترین بَغبانوانِ یونانی است. وی در عفّت و نجابت با دیگر ایزد بانوان یونانی تفاوت دارد و ارتباط وی با اوقیانوس **اُکِئان** Ocean و آب و رودها نیز بی‌مناسبت نیست و این موازنه‌یی است میان وی با بغ‌بانو **آرِدْویسورَ آناهیتا** Aredvisura-Anâhitâ.

اسب سوم ویژهٔ **پوسِه‌ئیدون** poseidon خداوندگار دریاها و اسب چهارم ویژهٔ **هِسْتیا** Hestia خداوندگار نگهبان آتش‌ها است. چنانکه ملاحظه می‌شود، جنبهٔ استعاری و کنایت‌آمیز عناصر چهارگانه در این تمثیل روشن است.

پِگاسوس pegasus یا **پگاس** pegas نام اسب بالداری بوده که در چشمه‌ها و اوقیانوس‌ها به دنیا آمده و ریشهٔ کلمه نیز در یونانی pege به‌معنی چشمه است و این نام را برای لقب پوسه‌ئیدون خداوند دریاها آورده‌اند.

۹. اسب‌های دوم و سوم و چهارم کم‌کم در وجود اسب نخستین تحلیل رفته و از بین می‌روند، درحالی که همهٔ ویژگی‌های خود را از دست داده و درواقع اسب نخستین آنها را جذب کرده است.

چنین اسبی با این همه خصایل و صفات که یگانه است، درواقع خرد کامل و روان یا بهتر بگوییم **فْرَوَشی** Fravaši رانندهٔ ارّابه می‌باشد، یعنی اراده، خواست، خرد و دانش **اَهورامَزْدا** که با ذات خدائیش یکسان است [فَروردین یَشت ۸۱/۸۰].

نیاز به تعبیر و تفسیر نیست. مراحل تکامل در خدایان‌گرایی تا خداپرستی است. یا از چند خدایی تا یک خدایی و یکتاپرستی بدین شکل بیان شده است. خدایان بزرگ پیش از زرتشت، چون: مهر، ناهید، سروش، اَرْت، باگذشت زمان در دین زرتشت مستحیل شده و ویژگی‌های مثبت خود را بدو می‌دهند. یا خدای یک تای دین زرتشت، خصایص آنان راگرفته و در خود گرد می‌آورد و این از مراحل تکامل در حوزهٔ الاهیات دینی است.

بخش هفتم

متون پهلوی، زراتشت‌نامه

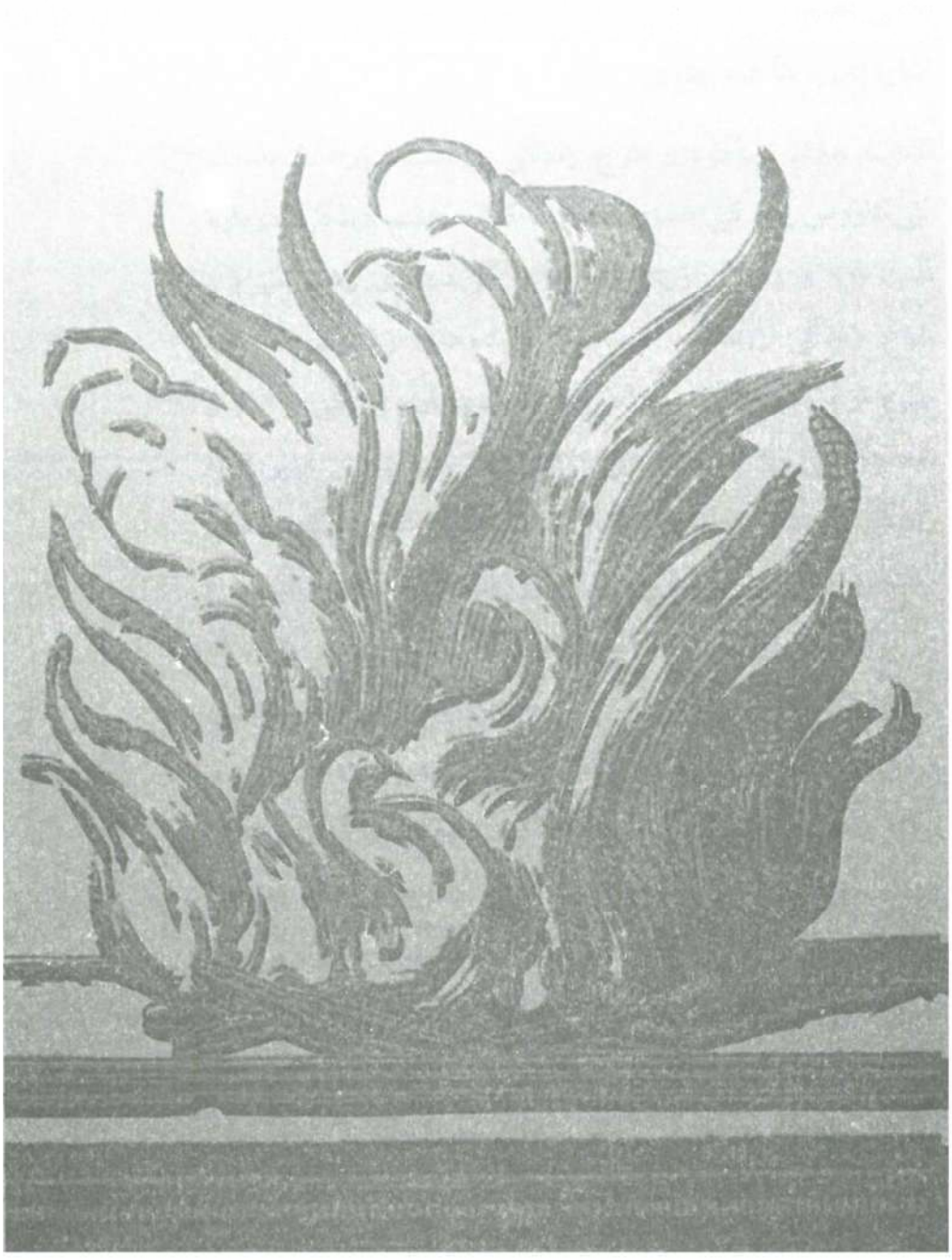

بخش هفتم:

اشاره‌ای به مآخذ پهلوی

کتاب هفتم دینکَرد و شرح زندگی زرتشت، زراتشت‌نامه و کی‌کاووس پسر کی‌خسرو، مطالب کتاب هفتم دینکرد دربارهٔ نَسب‌نامه و زندگی زرتشت، کتاب گزیده‌های زات سپَرَم و شرح زندگی زرتشت، نویسندهٔ گزیده‌های زات‌سپرم، زات سپَرَم از بازماندگان نسل آدُرباد مهراسپندان، زندگی و آثار و تجدّدگرایی وی دربارهٔ دین زرتشتی، ترجمهٔ بخش مربوط به زندگی زرتشت، نَسَب‌نامهٔ زرتشت بنابر کتاب گزیده‌های زات‌سپرم، انتقال فْرَوَهر زرتشت، روایت کنایت‌آمیز زات‌سپرم در مورد زمان زرتشت، خاندان زرتشت و عصر و زمان او، تولّد و کودکی زرتشت، جوانی، آموزش‌ها، معراج و همپرسگی زرتشت، خشک‌سالی و اقدامات زرتشت، بیست سالگی و ترک خانه و انزواگزینی، سی سالگی و جشن بهاربد، رؤیای زرتشت، فرود آمدن بهمن بروی، جشن بهاربد و وجوه نمادین آن، تاریخ تولّد و وفات پیامبر، همپرسگی با وُهومَن، همپرسگی زرتشت با اَهورامَزْدا، همپرسگی زرتشت با امشاسپندان، گراییدن مِدیُوماه به دین زرتشت، سال‌ها و سنوات کنایتی در تاریخ زندگی زرتشت، سال روز درگذشت پیامبر

متون پهلوی



در این واپسین بخش اشاره‌ای مختصر و شرحی کوتاه شده دربارهٔ متون پهلوی که شرح زندگی **زرتشت** به‌صورت گسترده و کامل در آنها نقل شده، چون گزیده‌های زات‌سپَرَم و یک مورد از کتاب هفتم دینکَرد و اشارات و نقل‌هایی گسیخته از منظومهٔ زراتشت‌نامه که به نادرستی اثر **زراتشت بهرام پژدو** شاعر زرتشتی سدهٔ هفتم هجری قمری معرفی شده و در جلد دوم این کتاب شرحی و متن کامل آن به چاپ رسیده است. امّا مبنای کار در این مجلّد نقل و نقد روایات قدیم یونانی / رومی دربارهٔ زرتشت بوده است و در مجلّد دوم مشروح ترجمه و نقل مآخذ پهلوی و ادبیات سنّتی زرتشتی و شروحی که از نویسندگان و مورّخان و عرفای ایرانی / اسلامی دربارهٔ زرتشت دردست بوده یک جا گردآوری، ترجمه و نقل شده که با مجلّد حاضر مجموعه‌ای کامل شود.

۱۲۲. در مجموعهٔ دینکرد *Dinkard*، کتاب هفتم، شرح زندگی زرتشت آمده است. پس از این منبع که با تفصیل از زندگی آمیخته به افسانهٔ زرتشت یادکرده، باید از رسالهٔ گزیده‌های زات سپَرَم *Zât-Sparam* یادکرد. این هر دو، به زبان پهلوی تألیف شده و تحریر یافته‌اند.

مبنای داستان زندگی زرتشت، در هر دو تقریباً یکی است. جز این که در رساله زات سْپَرَم، فشرده‌تر و با سبکی ادیبانه‌تر و پیراسته‌تر آمده است.

این داستان پس از اسلام، مأخذ و مبنا قرار گرفت. بی‌گمان این تنها روایت

داستانی دربارهٔ زرتشت نبود. امّا باقی ماند و دوام آورد. بعدها شاعران و نویسندگان دیگر به شیوه‌هایی چند از آن سود جستند و هم‌چنین مبنای تحقیق و مأخذ مورّخان پس از اسلام، چه در زبان تازی و چه فارسی قرار گرفت.

زراتشت بهرام پژدو در سدهٔ هفتم هجری از آن به فارسی، مثنوی‌یی ساخت که به نام زراتشت‌نامه مشهور است. **کیخسرو اسفندیار** نیز آن را به نثر در کتاب دبستان المذاهب نقل کرد که در مجلد دوم متن کامل هر دو آمده است. و این قول مشهور است، درحالی که سراینده و مؤلّف این آثار کسانی دیگرند که شرحش خواهد آمد به ویژه آنکه برخلاف مشهور، سرایندهٔ زراتشت‌نامه، شاعری دیگر است.

بی‌گمان در مجموعهٔ بزرگی که در زمان ساسانیان تحت عنوان اوستا و بیست و یک کتاب یا بیست و یک نَسک اوستا فراهم آمد، داستان‌هایی فراوان که در اذهان و یادها از زرتشت، طی قرون و دهور گرد آمده و تکوین یافته بود، وجود داشته که در رسالهٔ گزیده‌های زات سپَرَم و دینکَرد نقل شده است.

آن چه که در آن گفت‌وگویی نیست، آن است که عناصر خرافی و افسانه‌یی فراوان در این داستان وجود دارد و تودهٔ مردم و هم‌چنین بزرگان، بی‌آنکه بخواهند در آن نقادی و باریک‌بینی کنند، این افسانه‌های سنّتی را پذیرفته و آنها را نگاهداری کردند تا به این صورت به ما رسید.

نشانه‌هایی از این روایات اساطیری و افسانه‌یی را در مجموعهٔ اوستای فعلی نمی‌توان یافت. البته در فَرْگَرد نوزدهم وندیداد [قانون و شریعت ضد دیو] تنها اشاراتی موجود است. اشارات دیگر اوستایی که در یَشت‌ها، گاثاها، و یَسنا آمده است، هرگاه گرد آید، تنها می‌توان سیمای اندیشمندانهٔ زرتشت را تا اندازه‌یی بازسازی کرد نه زندگی و سوانح زندگانی پیامبر را. چون در مجلّدات بعدی، یعنی "فهرست موضوعی اوستا" "دانشنامهٔ ایران باستان" تحت نام زرتشت همهٔ آیات اوستایی ارائه شده، برای دریافت، به آن جلد رجوع شود. در این جا تنها به نقل زندگی زرتشت که پایه‌یی افسانه‌آمیز دارد، از کتاب زات‌سپَرَم اکتفا می‌شود.

۱۲۳. چنان‌که اشاره شد، در دو کتاب به زبان پهلوی از زندگی زرتشت و افسانه‌های پیوسته سخن رفته است. از جمله یکی در مجموعهٔ بزرگ دینکرد *Dinkard* می‌باشد.

در جلد هفتم این مجموعه، آن چه که از روایات داستانی دربارهٔ زرتشت موجود بوده، نقل شده است. این جلد بایستی خلاصه و چکیدهٔ یکی از نَسک‌های پهلوی اوستا به نام سپَندنَسنک *Spend-nask* بوده باشد.

همه می‌دانیم که متأسّفانه امروزه و حتا در دوران ساسانیان و پیش از آن نیز یک تاریخ و سرگذشت واقعی دربارهٔ زرتشت وجود نداشته و ندارد. بایستی با همین افسانه‌ها سرکرد و بدانها بَسَنده نمود و هم‌چنین نکاتی بسیار در همین افسانه‌ها موجود است که با چشم‌پوشی از پیرایه‌های ظاهری‌شان، با وقایع تاریخی که دردست است قابل انطباق می‌باشد.

کتاب هفتم دینکرد، چنانکه اشاره شد، در بردارنده روایات داستانی و اساطیری بسیاری است دربارهٔ زرتشت، درواقع می‌توان کتاب هفتم دینکرد را نوعی "تاریخ جهان" دانست. تاریخی که وقایع را به سه دوران تقسیم می‌کند و در نُه فَرگَرد می‌نویسد. دوران زرتشت در میانهٔ تاریخ و دوران دوم جای دارد و درواقع می‌توان زرتشت را در این تاریخ، هستهٔ مرکزی تاریخ جهان پنداشت.

این بایستی نظری کهن باشد، چون در یشت سیزدهم، بند هشتاد و هشت به بعد، و در یشت نوزدهم، بند هفتاد و هشت به بعد که گفت‌وگو دربارهٔ زرتشت است، نیز وی را میانهٔ تاریخ می‌یابیم.

در فصل اوّل از کتاب هفتم، دربارهٔ دیگرگونی دین مردم در زمان **ویشتاسپ** شاه سخن می‌رود. آنگاه اشاره می‌شود که پیش از پرداختن به اصل موضوع، شایسته است که تاریخ پیامبران نوشته شود. در این جا از پهلوانان و شاهان، چونان پیامبران یاد و ستایش می‌شود.

تاریخ پهلوانان و پیغمبران تا **کی‌خسرو** پایان یافته و آن‌گاه روایاتی کوتاه دربارهٔ زرتشت نقل می‌شود. در فصل چهارم، تاریخ ایران تا مرگ زرتشت و

فصل پنجم تا مرگ ویشتاسپ، و فصل ششم تا پایان فرمانروایی سیطرهٔ دین زرتشتی مطالبی دارد. از فصل هفتم تا نهم دربارهٔ سه دورهٔ آخر زمان و فصل دهم راجع است به مسألهٔ رستاخیز و ظهور موعود به نام **سوشیانت**.

۱۲٤. کتاب هفتم و هشتم دینکرد را دکتر **وِست**، محقّق ارجمند و خاورشناس انگلیسی به سال ۱۸۹۷ ترجمه و منتشر کرد. چنانکه یاد شد، در این کتاب که حاوی سرگذشت داستانی و افسانه‌یی زرتشت است، شگفتی‌های بسیاری نقل شده که از زمان **کیومرث** شروع شده و به سوشیانت پایان می‌یابد و دارای ۱٦۰۰۰ کلمهٔ پهلوی است.

دیباچهٔ کتاب هفتم، سرآغازی است اساطیری تا زمان شاه **گشتاسب** و زرتشت. در این دیباچه به ترتیب از آفرینش و زندگی و اعمال کسانی چون؛ **وُهومَن، کیومرث، مَشْیَه و مَشْیانَه**، Mašya-Mašyâna، **سیامَک، وائِگَرْت** Vaegart، **هوشنگ، تهمورس، جمشید، فریدون، ایرج، منوچهر، زاب، کرشاسب، کیقباد، پَتَخْشْرُبِ آئیرْیَفْشو** patakhshrob-e Airyafshva پادشاه عرب، **کی‌آرش، کی‌کاووس، کی‌سیاوش و کی‌خسرو** یاد می‌شود. آن‌گاه در دنباله روایاتی نقل شده تا دوران شاهی **کی‌گشتاسب** و زرتشتِ پیامبر که با شرح و تفصیل بیشتر از آنها گفت‌وگو می‌شود.

مطالبی در پیرامون زندگی و اعمال زرتشت، فهرست‌وار چنین است؛ ــ / شگفتی‌هایی که پیش از زادن زرتشت روی می‌دهد. [**فَرّ / خْوَرِنَه** Xvarena] از آسمان به خانهٔ **فْراهیم ـ روانازُئیش** Frâhim-Rvânâzoish نیای مادری زرتشت فرود می‌آید. **فَرّهٔ زرتشت** را **آهورامَزْدا** از روشنایی بی‌کران که در آسمان ششم بود برگرفت و به خورشید و پس از آن به ماه و ستارگان منتقل کرد. آنگاه فَرّه ــ در خاندان فراهیم فرود آمده و در آتشدان آتشگاه آن خاندان قرار گرفت. از آن پس آتشگاه فراهیم بی‌آنکه نیاز به چوب و هیمه داشته باشد، پیوسته با فروغ بسیار می‌سوخت. فرّهٔ زرتشت از آتشدان به زن فراهیم که آبستن بود و ــ **دوک‌تااوباگ** Duktaubag نام داشت پیوست. همسر فراهیم دختری آورد به نام

دُغْدو [**دوغْذَوَ** Duγδava]. این دختر چون به پانزده‌سالگی رسید، چون ستاره‌یی می‌درخشید. **کاویس و کارپَس** Kavis.Karps که دو تن از جادوان ناپاک بودند، به رشک و خشم آمده و نسبت جادویی به **دُغْدو** می‌دهند که این درخشندگی و تابندگی فوق‌العاده بر اثر اعمال و کردار جادویی است. فراهیم و مردم روستا به فریب گفته‌ها و اتهامات آن دیوان ناپاک و بدگهر، **دُغدو** را از روستا می‌رانند.

دُغدو به شهرک آلاک âlak پناه برده و در خاندان سْپیتْمان Spitmân یا ناحیهٔ سْپیتْمان در خانهٔ **پاتیراگ تاراسپو** patirag-tataspo پرورش می‌یابد. چندی نمی‌گذرد که دُغدو با **پوروشَسْپ** pourušaspa فرزند مهتر خانواده عروسی می‌کند.*

پیش از این، روان زرتشت را اَهورامَزْدا به صورت ایزدان بهشتی آفریده بود. چون زمان زادن زرتشت فرارسید، دو امشاسپند، **بهمن و اردیبهشت** روان زرتشت را به وسیلهٔ ساقهٔ گیاه مقدّس هوم ــ از طریق شیر به دُغْدو و پوروشَسْب منتقل کردند. مدّتی نگذشت که زرتشت زاده شد درحالی که تن و روان و فرّه وی آسمانی و مینوی بودند.

در زمان کودکی نیز بسیاری از کَرَپَن‌ها و کَوی‌ها درصدد بودند که زرتشت را از آنجا متواری کنند و پدر و مادرش را نسبت به وی بدبین سازند. از جمله این ناپاکان **دوراسْرُب** Durasrob **بْراتْ رُک رِش** Bratrokresh بودند که نتیجه‌یی عایدشان نشد.

چون زرتشت به سی سالگی رسید، امشاسپند وُهومَن بر وی فرود آمد و وحی آورد. در طول دو سال، هفت بار زرتشت مورد وحی قرار گرفت. پس از این وحی‌ها و برانگیخته‌شدن زرتشت به پیامبری بود که کی‌گشتاسب و همسرش **هوتُس** Hutos به وی ایمان آوردند و دین از او پذیرفتند. کَرَپَن‌ها و کوی‌ها گروهی

* این املاءها و ضبط بر اثر نقل به زبان‌های اروپایی و درست نخواندن آن در نقل به فارسی است که صورت دقیق و مطمئنی نمی‌باشد اما در مجلد دوم و ترجمهٔ متون پهلوی، درست و با دقّت و روایات مختلف به فارسی برگردانده شده است.

از کاهنان صاحب نفوذ و قدرت بودند که با او به مخالفت برخاستند، امّا امشاسپندان وُهومَن و اَشاوَهیشْتَه وی را یاری کردند تا پیروز شد.

از زمان آیین‌پذیری تا مرگ پیامبر، حوادث و رویدادهای بسیاری پیش می‌آید. مهم‌ترین آنها، پیکار ایرانیان و تورانیان است. شاه توران **ارجاسب / اَرِجَت‌اَسْپَه** Aredjat-aspa با شاه ایران وارد جنگ می‌شود که چرا دین زرتشت را پذیرفته است. شرح این داستان در یکی از کتاب‌های پهلوی نیز به نام "یادگار زریران" منعکس می‌باشد. هرچند در این کتاب از کشته شدن زرتشت یادی نشده، امّا در همین نبرد است که زرتشت کشته می‌شود.

پس از کشته‌شدن زرتشت، سی و پنج سال از نودینی شاه گشتاسب می‌گذشت که آیین مَزْدَیَسْنی جهانگیر شد، و در همین ایّام است که دو تن از دانشمندان به نام‌های **سْپی توایش** Spitoish و **اَرِزاسْپ** Arezraspa به نزد **فَرَشوشْتَر** می‌آیند تا دربارهٔ دین پرسش‌هایی بکنند. بهمن پوراسفندیار در رواج و گسترش دین، بسیار می‌کوشد. یک صد سال پس از زرتشت، موبد موبدان، **شِنُو** Shenov با یک صد تن موبد صاحب دانش ورای در شناساندن دین واقعی زرتشت و تبلیغ و نشر آن، مکتبی بنیان می‌نهد. توسعهٔ نهایی دین، در سدهٔ چهارم پس از زرتشت توسط موبدانی بزرگ چون: **آرِزْوَک** Ârezvak و **سْروتَسْ پَذ** Srutaspaδ و **زِرایانْغْ** Zerayanγ و **سْپِنتو خْرَتو** Spento-Khratu حاصل می‌شود. آنگاه در پایان بحث، سخنانی کوتاه دربارهٔ **اردشیر پاپکان** و **تَنْسَر** Tansar و **آذرباد مهراسپندان** و **خسروقبادان** و **اسکندر گُجَسْتَک** "ملعون" آمده است.

مطالبی از این به بعد، پیش‌گویی‌هایی است که نویسنده یا نویسندگان کتاب دینکرد دربارهٔ پایان هزارهٔ اوّل و آغاز هزارهٔ دوم و راه یافتن دیوان به ایران و سقوط شاهنشاهی می‌کنند و دربارهٔ پیداشدن **سوشیانت** و نوشدن جهان و هزاره‌های **هوشیدر** و **هوشیدرماه** مطالبی در کتاب نقل شده است.

روایت زندگی زرتشت بر مبنای یک متن پهلوی



۱۲۵. **زات سْپَرَم** Zât-Sparam در سده سوم هجری می‌زیست. عصر **مأمون** را درک کرده بود. در مقام یک موبد عالی مقام شناخته بود و جای داشت. برادر بزرگ او، موبدان موبد **منوش‌چهر** نام داشت که در جنوب به مسند نشسته و امور دینی زرتشتیان را باکفایت و لیاقت سرپرستی می‌کرد.

نسبت زات‌سْپَرَم، به **آدرباد مهراسپندان** می‌رسید. در آن زمان مراکز تجمع زرتشتیان: شیراز، ری، سَرَخْس، کرمان و سیرکان بود. منوش‌چهر، در فارس و شیراز اقامت داشت و دارای شوکت و حشمتی بود. زات‌سپرم را به عنوان نماینده‌یی برگزیده، و یک موبد عالی جاه، به شمال شرقی ایران گسیل می‌کند. زات‌سپرم جوانی دقیق و نوجو بود. می‌خواست بسیاری از سنن راکه بیش از حد دست و پاگیر و خرافی بودند، بشکند و براندازد. در سرخس با طایفه‌یی از مانویان که تَغَزْغَزْ ـ یا توغوزغوز Taghaz ghaz / Tughuz ghuz از ترکان بودند محشور می‌شود. گرایش به فلسفه مانوی و فکر هسته‌یی و بنیانی زروانی در وی نیرو می‌گیرد. امّا می‌کوشد تا به دین اصیل زرتشت که بدان باوری عمیق داشت وفادار باشد.

دربارهٔ آداب و رسوم، به ویژه در باب طهارت نظراتی آشکار می‌سازد که متشرّعان را خوش نمی‌آید و به موبدان موبد، **منوش‌چهر** برادرش شکایت می‌برند. میان برادران نامه‌های تندی ردوبدل می‌شود، و هر چند اندیشه‌های نوجوی وی در قشر دیندار نفوذی نمی‌یابد، امّا زمینه‌یی فراهم می‌سازد که هرگاه محیط آزاد فکری و وسعت عمل زرتشتیان ادامه می‌یافت، بی‌گمان مذهب و فرقهٔ تازه‌یی در دین زرتشتی ریشه می‌گرفت.

کتابی از زات‌سپرم باقی است به نام "گزیده" یا "نوشته‌های گزیده" مطالعهٔ آن چه که از موبدان موبد منوش‌چهر باقی مانده یا درباره‌اش آمده، ریشهٔ توحید را بیانگر است. امّا چنانکه بیان شد، زات‌سپرم فکر مانوی و زروانی را پذیرفت و باور به دو بُن یا دو مبدأ در افکارش رسوخ دارد. برادر مهتر یک زرتشتیِ سنّتی و

مؤمن بود و برادر کهتر یک زرتشتی نوجو که در آن عصر و زمان که اظهار عقاید و مذاهب و بحث و فحص آزاد بود و رواج داشت، درگیر و دارش واقع شد.

زات‌سْپَرَم درواقع به همان مطالبی پرداخته که در بُندَهِشن *Bon-daheshn* و کتاب هفتم دینکرد *Din-Kard* دربارهٔ جهان آفرینش آمده؛ امّا جهان‌شناسیِ زات سْپَرَم، گونه‌یی دیگر است. او مسایل و روایات را برای بیان مقصود و منظوری ویژه‌یی مطرح می‌سازد، و این جاست که اثر او با دو کتاب یاد شده، از دیدگاه عقیدتی، متفاوت می‌شود.

وی معتقد است که سه لحظهٔ بزرگ، نقطهٔ اتکا و ثقل جهان است: آغاز، میان و پایان. جهان‌شناسی آغاز تاریخ است. زندگانی زرتشت میان جهان؛ و رستاخیز پیامبر و **سوشیانت** پایان جهان می‌باشد. و همانندی در این نظر، با تصوّری که مسیحیّت و مانویّت از جهان دارد، آشکار می‌باشد.

البته **مانی** خود تحت نفوذ و تأثیر اندیشه‌های فلسفی ایران باستان قرار داشت. بخش کردن تاریخ جهان به سه دوران و زرتشت را میان آن قراردادن نیز اندیشه‌یی اوستایی است. امّا بنیان باوری به دو بُن و ریشه، تأثیرات زروانی را نشان می‌دهد. چنانکه زات‌سپرم نشان می‌دهد، بنیان مانویت نیز دو بُن و سه زمان را ارائه می‌کند. دو بن یا دو ریشه، روشنایی و تاریکی هستند. سه لحظه یا سه زمان: یکی پیش از آمیختگی، دوم آمیختگی و سوم جدایی پس از آمیختگیِ دو بُن یا دو ریشه است.

به همین جهت است که **منوش‌چهر** می‌گوید: **زاتْ‌سْپَرَم** مرتکب گناه شده که برخلاف سنّت و آیین، عقیده بیان می‌کند و او ممکن است میان دوستان مانوی خود، بتواند چنین چیزهایی بگوید و آنان را بفریبد، نه مراکه پیشوای زرتشتیان هستم.

سه بخش کتاب دربارهٔ جهان‌شناسی یا آفرینش نخست و جنگ آتش است. بخش دوم دربارهٔ زندگی زرتشت و سومین بخش دربارهٔ رستاخیز است. در سدهٔ هفتم هجری، **زراتشت بهرام پژدو** باتوجّه به "گزیده‌های زاتْ‌سْپَرَم" زندگی‌نامهٔ

منظوم زرتشت را سرود. اینک با توجّه به تحلیل و اشاراتی که بـه طـرز انـدیشهٔ زات‌سپرم شد، فشردهٔ مطالبش را دربارهٔ زرتشت نقل کـرده و گـزارش کـامل بـه مجلد دوم همین کتاب محوّل می‌شود:

۱۲۶. زات‌سْپَرَم یا زادسْپَرَم Zâd-Sparam به معنی "**آزادگل**" می‌باشد. نام کتاب ویچی تَکیهای ـ زاتْ‌سپَرَم Vičitakihâ-i Zât-Sparam است کـه شـرح کـوتاهی دربارهاش گذشت.

آیین مَزْدَیَسْنا، نخست به هیأت و شکل تمثیلی **سپندارمذ** به خانه **منوچهر** شاه ایران زمین آشکار می‌شود. این پیدایی درکنایه و تمثیل از آن جـهت است کـه برابر باکتاب‌های سـه گـانهٔ پـهلوی یـعنی: "بُندَهِشن، دینکَرد، زاتسپَرَم" نَسَب **زرتشت** بعد از چند پشت به منوچهر، دهبد ایرانشهر می‌رسد.

سپندارمذ به شکل دوشیزه‌یی زیباکه لباسی از فروغ و روشنایی به بر داشت و پرتو این فروغ از هرسو به اندازهٔ دو فرسنگ بود در خانهٔ منوچهر فرود آمد، درحالی که کُشتی زرین به‌کمر بسته بودکه نشانهٔ دین مَزْدَیَسْنان بود. خـانگیان منوچهر که فریفته شده بودند، همه این نشانه را قبول کردند و به خود بستند. این واقعه ۵۲۸ سال پیش از آنکه زرتشت مورد وحی واقع شود، روی داد. امّا سه صد سال پیش از آنکه زرتشت به وحی **اَهورامَزْدا** رسد، بشارت پیدائیش بر زمین فرو خوانده شده بود.

چنانکه ملاحظه می‌شود، آیین مَزْدَیَسْنا و نام **زرتشت** از ابتدا با خاندان **منوچهر** پیوند می‌یابد. این پیوند با اساطیر نیز از سویی دیگر ارتباطی ویژه پیدا می‌کندکه یادآور اسطورهٔ آفرینش در باب کشته شدن **گاواوَگْدات** Evagdât است.[۲۲۵]

در آن هنگام میان تورانیان و ایرانیان بر سرِ سـرزمینی اخـتلاف بـود. ایـن سرزمین از آن ایرانیان بود. برای پیشگیری از پیکار، گاوی آفریده شدکه چون مناقشه‌یی پیش می‌آمد، آن‌گاوکه جنبه‌یی تمثیلی و اساطیری دارد، مرز را تعیین می‌کرد و دو طرف قبول می‌کردند. گاو را اندر بیشه‌یی نگاه می‌داشتند و مـقدّس بود. در اصطلاح می‌توان گفت "تابو Tabu" به شمار می‌رفت.

زمانی چنین بود تا شاه **کاووس** را اندیشه شد که آن سرزمین را تصرّف کند. امّا دریافت تا هنگامی که گاو مرزیاب زنده است این کار انجام نخواهد یافت. کاووس چاره اندیشید که این کار از **سْریت** Srit برمی‌آید که پهلوانی بی‌بدیل بود از درباریان و به او سخت وفادار.

سْریت را معنی هفتمی باشد که هفت برادر بودند. کاووس او را گفت که به بیشه شو، و گاو را به‌کش. پهلوان به بیشه رفت و آهنگ کشتن گاو کرد. گاو به‌صدا آمد و به زبان مردمان گفت: "مرا مکش، چون هرگاه چنین کنی، **فْرَوَهْر زرتشت**، پسر سْپیتَمَه Spitama که در ساقهٔ هوم است، بر گیهان پیدا شود و گناه تو را در همه‌جا و بر همه کس آشکار سازد و روانت به بدترین شکنجه‌ها پادافْرَه یابد و به‌مرگی سخت جان ببازی."

سْریت را سخت شگفتی پدید آمد و سخن گاو در او مؤثّر واقع شد. نزد کاووس بازگشت و شنیده‌ها را روایت کرد. کاووس وی را سرزنش کرد از این که فروهر زرتشت نامی در ساقهٔ گیاه هوم ــ بعدها پیدا خواهد آمد و فلان و بهمان خواهد کرد. سرانجام کاووس وی را وادار می‌کند دگرباره به بیشه رفته و گاو را بکشد.

اندر بیشه، پریان به او نمودار شدند و در کشتن گاو تشویقش کردند. پس سریت که پهلوانی نیرومند و بسیار درشت اندام بود با ضربه‌های مشت گاو را بکُشت. گاو به هنگام جان دادن ناله‌هایی دردمند برآورد. پس در روان سریت آشوبی از ندامت پدید آمد. به نزد کاووس شد و ماجرا را شرح داد و درخواست کرد که دستوری دهد که او را بکشند، چون دیگر برای زندگی شایسته نبود.

کاووس از کشتن پهلوان امتناع کرد. پهلوان گفت هرگاه مرا نکشی، من تو را خواهم کشت. امّا کاووس اشاره می‌کند که شاه است و شاهان را نمی‌توان کشتن. آنگاه سریت را راهنمایی می‌کند که به همان بیشه برو که در آنجا جادویی است به‌شکل سگ که تو را خواهد کشت. به بیشه رفت. **پری سگ پیکر** به او حمله کرد. او را بکشت. از لاشه‌اش دو پری سگ پیکر پدید شدند، هم‌چنان بکشت تا در

شماره به هزار رسیدند و او را بکشتند.

گاو، بیشه، تحریک کاووس پهلوان را به جنگ، بازداشت از کشتنِ گاو، تباهی روان، پدیدآمدن زرتشت، پری سگ پیکر، کشته‌شدن پهلوان و اشاراتی دیگر، همه کنایات است. ایرانیان و تورانیان برای تصاحب زمین‌ها و چراگاه‌هایی، مناقشه داشته‌اند. بیشه‌یی میان زمین‌های دو طرف تعیین شده و گاوی راکه کشتنش گناهی گران داشت و مقدّس اعلان و اعلام کرده بودند، در آن مرز رها می‌کنند. با وجود گاو مقدّس، حُرمت مرز را نگاه می‌داشتند. امّا ایرانیان گاو را می‌کشند و جنگی درمی‌گیرد و کنایات حاکی از آن است که دیویَسْنان "= **پریان سگ پیکر**" تفوّق‌هایی پیدا می‌کنند. در این جا اشاره به ظهور **زرتشت** و حواشی داستانِ پیدایش پیامبر است که حامی جانور و گیاه و آب و طبیعت است. در یشت سیزدهم به صراحت این امر بیان شده. از سویی دیگر مطلب گره می‌خورد با یَسنهٔ فصل بیست و نهم و موضوع **گِئوش اورون** Geuš-Urvan و نالهٔ دردمند گاو و بشارت به ظهور زرتشت.

همهٔ این‌ها بی‌سابقه نیست و صفحه‌ای مینیاتور و ریزه‌نگار بسیار عالی و ممتازی است که شکسته و خرد شده و ریزه‌هایش پراکنده است.[۲۲۵]

به نَسَب‌نامهٔ زرتشت نیز زودگذر، نظری افکنیم. در منابع پهلوی در سه کتاب دربارهٔ **زرتشت** به تفصیل نسبی سخن رفته است. نخست در دینکَرد Dinkard، کتاب هفتم ــ که نسب‌نامهٔ زرتشت در فصل دوم و بند هفتاد آن کتاب آمده است.[۲۲۶]

۱۲۷. نَسَب‌نامه، پس از چهارده پشت به **منوچهر** می‌رسد. باید یادآور شد که به‌موجب فصل سی و دوم از کتاب بُندَهِش به روایتی منوچهر پس از هفت پشت به **فریدون** و به روایتی پس از یازده پشت به فریدون می‌رسد. روایت کتاب یاد شده چنین است:

منوش چهر پسر **منوش کَرْنَرْ** Manush-Karnar، پسر **مَنوشْ کَرْنک**

Manush-Karnak پسر **کَمَمْ ثُرا** Kamamthora، پسر **زوشا** zusha، پسر **فْـرَگُـزْگ** Fragozag، پسر **گُزَگ** Gozag. البته در برخی روایات، میان زوشا و ــ **کَـمُم ثُرا**، چهار نسل دیگر افزوده شده است.[۲۲۷]

باری اینک **نَسَب‌نامهٔ زرتشت** را تا منوچهر، **شاه پیشدادی** نقل مـی‌کنیم. زرتشت پسر **پـوروشَسْپ** Purushasp، پسـر **پَـتیرَگْـتَراسپ** patiragtarasp یـا ــ **پَـتی‌تی راسپ** paitirasp پســـر **اوروگـذَسْپ** urugadhasp یـا ـــ Aurvadasp پســر **هَـئِچَتَسْپ** Haetchatasp، پســر **پَـئیتیرَسْپ** paitirasp یـا ـــ **پـائی تـی رَسْپ**، پسـر **آرِجَـذْرَشْم** Aredjadharshm یـا ــ **هَـرْدَرْشْم** Hardarshm، پسـر **هَـرذار** Hardhar، یـا ــ **خَـرِذَر** Kharedhar پســر **سْـپی‌تام** spitam یـا ــ سپی‌تامان spitaman، پسـر وادیشْتْ Vaedisht یا ویدَشْت، پسر **نَیازِم** Nayazem، یا ــ**آیازِم** Ayazem، پسر **آئیریک** Airik یـــا ـــ **راجَـــن** Radjan، پســـر **دوراسْـرُب** Durasrobo یـا ـــ **مَـنوش‌چِهر** Manush-Tchihar. چنانکه اشاره شد، در املاء و تلفّظ نام‌ها و در قـرائت اسـامی اختلاف‌هایی وجود دارد. در مجلّد دوم همین کتاب که ترجمهٔ **زنـدگی‌نامهٔ زرتشت** به‌موجب کتاب هفتم دینکرد نقل شده، قرائت دقیق اسامی نیز با آوانوشت ضبط شده است.

۱۲۸. **فْرَوَهْرِ زرتشت** از طریق گیاه هوم به شیر گاو و پوروشسپ و **دُغْدو** منتقل شده و به پیکر مادی و جسمانی زرتشت می‌پیوندد. چون دُغْـدو را هـنگام زادن نزدیک شد، اهریمن درد و بیماری را بر وی چیره ساخت، آن چنانکه دردمند و رنجور از پا افتاد. وی را نزد جادو ــ پزشکی موسوم به **شْتَرَگ** Starag که شهرتی نیک نداشت راهنمایی کردند. امّا نیروهای خیر و نیک از این کارش بازداشتند و درمانش کردند تا بهبود یافت.

اهریمن بسی کوشید تا دُغدو را از پا دراندازد که **زرتشت** زاده نشود. امّا موفّق نشد. ایزدان و نیروهای خیر پشتیبان مادر بودند. هنگامی که زرتشت زاده شـد، اهریمن سپاهی بزرگ از یاران خود را که همه از عناصر شر بودند گرد آورد تا با

ایزدان پیکار کند و زرتشت را تباه سازد. امّا فَرَّهٔ زرتشت در خانهٔ پوروشَسْب، چونان آتشی بزرگ که فروغش از فرسنگ‌ها پیدا بود می‌تابید، و آنان نتوانستند بدان نزدیک شوند.

پس اهریمن، **اَکُومَنْ** Acuman "=منش بد، اندیشهٔ بد اَکَه مَنَه Aka.mana" را فرستاد تا در اندیشهٔ زرتشت راه یابد و او را چونان دیوان بگرداند. **وُهومَن** vohuman "منش خوب" نیز از سوی ایزدانِ ایزد برانگیخته شد تا اَکومَنْ را از گزند بازدارد. به‌همین جهت، پس از زادن، وُهومَن بر اکومن پیشی گرفت و به اندیشهٔ زرتشت اندر آمیخت و زرتشت خندان گشت، آن چنانکه خنده‌اش به آشکارا پیدا بود، برخلاف دیگر مردم که به هنگام زادن بگریند.

اندر همان اوان، زرتشت به پیامبری برگزیدهٔ **اَهورَمَزْد** بود و به وحی از سوی خداوند برگزیده شد. پوروشَسْب که از خندیدن زرتشت به هنگام زادن به‌شگفتی اندر شده بود، به نزد دانایان رفت و پرسید که چگونه است همهٔ کودکان هنگام زایش بگریند و یکی بخندد؟:

گفتندش: ــ آنان که مرگ و تباهی را در سرانجام بینند، بگریند ــ و آنکه بخندد پارسایی و پرهیزگاری و سرانجام خوش را ببیند و بخندد.

۱۲۹. زات‌سْپَرَم چنانکه در آغاز این بخش اشاره شد، نظری در گیهان‌شناسی و سال‌گیهانی دارد که به موجب آن می‌خواهد **زرتشت** را در میانهٔ سال‌گیهانی قرار دهد. از این‌روی دشمن و کشندهٔ **زرتشت** را یکی از پنج برادری معرفی می‌کند که میانه قرار دارد، دو برادر پیش از او و دو برادر پس از وی. هم‌چنین تقارنی مشابه را برای زرتشت قایل می‌شود که یکی از جملهٔ پنج برادر است در میانه.[۲۲۸]

هنگامی که **زرتشت** زاده شد، پنج برادر بودند به نام‌های: ــ **بْرادْرُشْ** Bradrosh، **بْرادْرُییشْنْ** Bradroyishn، **توری بْرادْرُش** Turibradrosh، **آزانْ** Azan، **وَدَسْتْ** Vadast **توری برادرش** برادر میانی، زرتشت را از دیگر برادران دشمن‌تر بود، چنانکه **زرتشت** خود از پنج برادر، میانی بود.

زرتشت را چهار برادر بود. اوّلی و دومی مهتر بودند و چهارمی و پنجمی کهتر. آن دو مهتر را نام **رَتوشْتَرْ** Ratushtar و **رَنْگوشْتَرْ** Rangushtar بود، ــ و آن دو کهتر **وَدْریگا** Vadriga "یا قرائت دیگر **نوتَریگا** Notariga" و **وینْ دَتَشْ** Vindatash "یا قرائت دیگر **نی‌وِتیشْ** Nivetish نام داشتند.

در این جا اشاره به توهّمات **هرتسفلد** Herzfeld در کتابش به نام زرتشت و جهان او، شاید به‌جا باشد. درواقع جز به توهّمات و افکار و استنباط‌های خیالی و واهی، نظرات وی را به چیزی دیگر نمی‌توان تعبیر نمود.

وی می‌گوید که نَسَب زرتشت از سوی مادر به **آستیاگِس** Astyages شاه ماد می‌رسد. زرتشت به سال ۵۶۹ پیش از میلاد زاده شد و **کوروش بزرگ** پس از فتح ماد با مادر زرتشت ازدواج کرد. پس دختر کوروش به نام **آتوسَا** Atosa ناخواهری زرتشت می‌شود ــ و آتوسا با **کبوجیه** پسر کوروش ازدواج کرد. پس از مرگ **کبوجیه**، **آتوسا** زن **داریوش** شد و به این تفسیر زرتشت برادرزن کبوجیه و داریوش بود.[۲۲۹]

میانه‌بودن زرتشت بدان علّت است که وی میانجی جهان است، داور میان خوبان و بدان است. زرتشت در سه هزار سال میانی زمان و عمر جهان آفریده شد. سه هزار سال از گردش جهان گذشته بود که آفریده شد و سه هزار سال نیز در جلو داشت. وی بر آن بود تا هرچه را که درگذشته روی داده بود به مردمان بیاموزد و آن چه را که در آینده روی می‌داد نیز بر مردمان فاش سازد. در گاثاها نیز درخواست آگهی از سوی زرتشت شده که از **اهورامَزْدا** می‌خواهد آگاهی یابد از آن چه که گذشته و آن چه که خواهد آمد.[۲۳۰] [← زَندِوُهومَن یَسْن، بخش اول]

چنانکه ملاحظه شد، زاتْ سْپِیتَم برای مدّعای خود، یا آن چه که دریافت و استنباط کرده، از گاهان شاهد آورده است. در قسمت‌های بعدی، نویسنده دربارهٔ کَرَپَن‌ها و کَوی‌ها که با خاندان زرتشت یا نوزاد خانواده مخالف بودند گفت‌وگو می‌کند. اینان همان کاهنان ــ یا بهتر بگوییم شاه /کاهنان قبایل بودند که در نوآوری و اصلاحات زرتشت، قدرت و نفوذ و سیطرهٔ مطلق و بی‌گمان‌شان در

مخاطره قرار گرفت. چون زرتشت آشکارا با آنان به مخالفت پرداخت. به‌همین جهت بی‌گمان از همان آغاز کار، اینان درصدد کشتن زرتشت برآمدند. خصومت و معارضات‌شان در گاثاها از بیان شخص پیامبر مشهود است. امّا همیشه در دوران‌های بعدی، رویدادها کم‌کم با روایات، و روایات با گزافه‌ها و افسانه‌ها آمیخته می‌شود. به همین جهت است به چنان روایاتی مواجه می‌شویم که در دینکَرد، بُندَهِشن، گزیده‌های زاتْ‌سپَرَم، زراتشت‌نامه و دیگر متن‌ها و مآخذ ملاحظه می‌شود. اینک به رویدادهای پس از تولد زرتشت به نقل از "گزیده‌های زات‌سپرم" برگردیم.

۱۳۰. پس از زاده‌شدن زرتشت، **پوروشَسْپ** نزدِ یکی از آن پنج برادر که از کَرَپَن‌ها بودند رفت، یا یکی از آن پنج تن را به خانه آورد تا **طالع نوزادش** را ببیند. آن کَرَپَن که **زرتشت** را دشمن بود بر آن شد تا از موقعیت سود برده نوزاد را بکشد. پس **سپندارمذ و اَرِدْویسور و فْرَوَهْران** به نگهبانی زرتشت مأمور شدند.

آن کَرَپ درصدد بود که به هر شیوه‌یی که شده، زرتشت را از میان بردارد. پس زرتشت را باری در معرض رمهٔ گاوان افکند که جان به سلامت برد. باری به‌زیر سم اسبان افکند ــ که موفّق نشد. باری بر تلی از هیزم نهاد و آتش اندر آن زد که آتش او را نسوخت. باری به پیش گرگ افکند شباهنگامی. گرگ نزدیک نشد. بهمن و سروش میشی پرشیر را فراز کردند تا کودک شیر نوشید و گرسنه نماند. پس دُغْدو که به جست‌وجوی کودک شده بود، او را یافت زنده و سلامت و بسی شادی نمود.

پوروشسپ روزی آن برادر از کَرَپَن را که **توربْرادْرُش** بود دید که مدّتی به بالا می‌نگرد، بعد زمانی به فرود می‌نگرد، ــ و از آن پس دیری به همه سوی نگاه می‌کند. پوروشسپ گفتش که: ــ علّت چیست که به بالا می‌نگری و به فرود می‌نگری و به همه سوی نگاه می‌کنی؟.

کَرَپ گفت: ــ به فراز می‌نگرم که روان این کودک به آسمان می‌رود و

مشاهده می‌کنم که پذیرندگانِ سخنانِ این کودک، روان‌شان به بهشت وارد می‌شوند. به زیر و فرود می‌نگرم که بر اثر کردار این کودک، دیوان، دروغ، جادوان و پریان به زیر زمین و دوزخ پنهان می‌شوند. به همه سوی می‌نگرم که می‌بینم سخن و آموزش‌های این کودک به بسیط زمین گسترش می‌یابد و در هفت کشور رواج می‌گیرد و هفت فَرّهٔ امشاسپندان به این کودک وابسته شده است.

پس **توزْبْرادْرُشْ** آهنگ جان زرتشت کرد. چون به سوی راست حمله کرد، زرتشت به چپ رفت. چون به چپ تاخت، زرتشت به راست رفت و هرچه تاخت، در جمله نتوانست به کودک آسیبی وارد کند.

۱۳۲. متن گزیده‌های زات‌سپَرَم، بازگوکنندهٔ این اصل است که مردمان را به کَرَپْ‌ها، اعتقادی بسیار بود. بی‌مشورت آنان کاری نمی‌کردند. چون کودکی زاده می‌شد، اینان احوال نوزاد را تا بزرگ‌سالی پیشگویی می‌کردند. امرشان در هر موردی روا بود و پدران و مادران رأی آنان را می‌پذیرفتند و خواست‌شان را عملی می‌کردند هرچند جان فرزندشان تباه می‌شد یا به خطر می‌افتاد. ترسی عمیق از این طبقه در اعماق روح مردم آن عصر ریشه داشت و کورکورانه به آنها تسلیم بودند. این مسأله در سرودها [= گاثاها] کاملاً روشن است و زرتشت با تمام نیرو بر علیه این طبقه طغیان کرد و مردم را به پیروی از خرد و عقل و منطق دعوت نمود. زرتشت از همان آغاز کار، چنین کرد. به همین جهت است که کَرَپ **برادْرُشْ** از پوروشَسْپ می‌خواهد که زرتشت را دراختیار او قرار دهد و پوروشسپ و دُغْدو به ناچار قبول می‌کنند. امّا کرپ برادرش موفّق نمی‌شود زرتشت را در چندین بار اقدام، هلاک کند. پس وی را در آتش می‌افکند.

بی‌گمان این اشاره و کنایتی است از ــ وَرْ Var یا آزمایش آتش "وَرَنْگه Varangh آزمایش ایزدی". امّا آتش زرتشت را نمی‌سوزاند و حقّانیّت زرتشت به ثبوت می‌رسد. امّا کاهنان دست‌بردار نیستند و چنان که در مطالب بعدی خواهیم دید، کنکاش می‌کنند و زرتشت را مورد اتّهام قرار می‌دهند و برای

پدرش تحت تأثیر این اتّهامات حوادثی روی می‌دهد. باید توجّه داشت که سرنوشت **دغدو** مادر **زرتشت** نیز همانند است، چون همین کَرَپ‌ها وی را مورد اتهاماتی قرار می‌دهند، چنانکه خانواده‌اش وی را از قبیله می‌رانند.

۱۳۳. هرچه **زرتشت** می‌بالید و بزرگ می‌شد، بیشتر با کردار و اعمال خلاف و خرافاتی که کاهنان انجام می‌دادند مخالفت می‌کرد، تا حد توانایی و جایی که توانایی داشت و می‌توانست مانع اعمال‌شان می‌شد و کَرَپ‌ها نیز می‌کوشیدند تا از نفوذشان برای برانداختن وی بهره گیرند، چنانکه در مطلب بعدی ملاحظه می‌شود، و این مطالب و شروح در همهٔ زندگی‌نامه‌های قدیم و جدید با اختلاف‌های کم و بیشی نقل شده است. [← ترجمه و متن کامل همهٔ موارد، در مجلد دوم "زرتشت"]

کاهنان انجمن کردند و اعلام نمودند که زرتشت فرزند پوروشَسْپ از نیروی ادراک درست و روان سالم بهره‌مند نبوده و پندپذیر نمی‌باشد. این اعلام انجمن کاهنان به پوروشسپ رسید. برآشفت و به فرزند گفت: ــ می‌اندیشیدم که مرا پسری آمده است که **آسْرَوَنْ** Âsravan [= موبد، روحانی] **اَرْتِشْتار** [= نجیب‌زاده، نامدار] **واسْتْرَیوشْ** Vastrayoush [کشاورز] می‌باشد. اینک می‌نگرم که به روان و کردار تباه است. باید به پیش کَرَپَن شوی که درمانت کنند.

زرتشت، پوروشسپ را گفت: چنین است که گفتی، پسر تو یک آسْرون، یک ارتشتار و یک واستریوش است. پوروشسپ پسر را گفت تا اسب به ارابه ببندد و نزدِ یکی از پنج برادر که کَرَپ بودند بشوند. چون به مقصد رسیدند، پوروشسپ تفصیل گفت‌وگو را چنان که گذشته بود، برای کَرَپ بگفت.

کَرَپ جامی را از مایعی آلوده "شاش" پر کرده به زرتشت داد تا بنوشد و بر اثر آن درمان شود. زرتشت از نوشیدن آن خودداری کرد و پدر را گفت برویم. در راه اسبان ارابه تشنه بودند. زرتشت آبشان داد و گفت: ــ رفتن ماکاری بیهوده بوده، آب دادن به اسبان که خیری انجام شد، از آن رفتن بهتر بود.

۱۳۲. زرتشت با این مسأله که کَرَپ‌ها، یا کاهنان به عناوین گوناگون، جهت انجام مراسم دینی، وجوهی از مردم بگیرند مخالفت می‌کرد. کاهنان یا کرپ‌ها، و بعدها در دوران ساسانیان برای هر عمل، کار، کردار، رسم و تشریفاتی که بود، میان زاده شدن و مردن، به دست‌آویز اعمال دینی و تقدیس و تبرّک دادن، از گروه مؤمنان اخاذی می‌کردند.

در گاثاها، موردی روشن و اشارتی در این باب آمده است. جایی که درضمن معارضات، زرتشت کَرَپ‌ها را خطاب کرده و می‌گوید:

شما در پاداشِ سرودگویی، برای هر سرودی، یک شتر و یک اسب نر و ده مادیان می‌یابید ــ ولی من خوش دارم که به جای ثروت مادی، به من خرداد و اَمُرداد، یعنی تندرستی و زیست روانی جاوید بدهند.[۲۳۱]

یسنا ۴۴/۱۸

tat θwâ peresâ ereš môi vaočâ ahurâ.

Kaθâ aša tat mižđem hnâni.

dasâ aspâw aršnavaitiš uštremčâ.

hyat môi mazdâ apivaiti haurvatâ.

ameretâtâ yaθa hî taēibyo dâwangha.

به همین جهت است که در مطالب ذیل، ملاحظه می‌کنیم زرتشت چنین مسأله‌یی را نکوهش می‌کند. کَرَپ نیز می‌گوید چون روزی مرا بریدی خواهمت کشت. اینک مطلب موردنظر:

۱۳۳. هنگامی **دورِ شروب** Duresrub یکی از کاهنان جهت انجام مراسم دین به خانهٔ پوروشَسْپ آمد. پوروشسپ کاسه‌یی شیر برابرش نهاد و درخواست کرد تا کرپ برایش دعایی بخواند.

زرتشت اندر آنجا حاضر بود و گفت نمی‌گذارم تا این کَرَپ چنین کرداری انجام دهد و چنین دعایی بخواند. امّا کرپ می‌خواست با اصرار دعایی بخواند و مزدی بگیرد. زرتشت کاسهٔ شیر را بر زمین ریخت و گفت نگذارم چنین شود. من

ستایش می‌کنم، امّا ستایش برای پرهیزگاری و ستایش برای پرهیزگاران و نیک‌مردان و نیک زنان.

آن کَرَپ بسی خشمگین شد و **زرتشت** را گفت: ــ تو نخستین کسی هستی که بهره و روزی را بر من راه بسته‌یی. چنان کنم که از بینایی محروم شوی و سرانجام بکشمت.

زرتشت در روی آن کرپ ایستاد و گفت: ــ چنان که گفتی نشود. من با راستی "اَشَه" و اندیشهٔ پاک و بینایيِ مینُوی تو را از میان برخواهم داشت. مدّتی مجادله کردند. سرانجام سرشت ایزدی و نیک زرتشت بر سرشت اهریمنی **دورِسْروبْ** پیروز شد و آن کرپ خشمگین از خانهٔ پوروشسپ بیرون رفت.

۱۳٤. از این پس، تاگاهی که روایت معراج زرتشت و هم‌پرسگی وی با **مَزْدا** به میانجی امشاسپندان مطرح شده، بخش‌های کوتاهی داستان‌گونه و دربارهٔ خصایل پیامبر نقل می‌شود:

چون به پانزده سالگی رسید، پسران پوروشَسْپ از پدر طلب سهم‌الارث کردند. پسران هر یک صاحب بهره و مالی شدند. در خانه یک **کُشْتی** Košti وجود داشت پهن و بلند. زرتشت آن را از پدر طلب کرد و اندر میان بست و همیشه با خود داشت و در رواج دین از برکت آن کوشش‌ها کرد، چون **وُهومَن**، اندیشهٔ نیک در آغاز زایش به اندیشه‌اش راه یافته بود.

رودی بود به نام **هان** Han، پرآب و خروشان که فقط جوانان و کسان نیرومند می‌توانستند از آن بگذرند. ناتوانان و سالخوردگان را عبور از آن رود ممکن نبود. روزی زرتشت کنار رود، هفت سالمند را نگریست که عبورکردن نمی‌توانستند. زرتشت اندر کرانهٔ رود شد و به آسانی، چونان پلی گذرشان داد. این است نشان کار او، که یاری می‌کرد مردمان را تا در پرتو آیین، از پل بگذرند و کامروا شده به‌بهشت بروند.

۱۳۵. سالی خشکی فراز آمد. ستوران و دامان را علوفه نبود. امّا پوروشسپ با مآل‌اندیشی برای ستوران و چارپایان خود، علوفه ذخیره و انبار کرده بود. خشکسالی و قحط چنان شد که ستوران دنبِ هم را می‌خوردند. زرتشت آن علوفه که ذخیره کرده بودند، باسخاوت میان مردم پخش کرد.

۱۳۶. به بیست سالگی که رسید، خانه و خانواده را ترک گفت. خواست تا بهترین راه زندگی و پرهیزگاری و پارسایی را بیابد. از مردم می‌پرسید: کیست پرهیزگارتر، پارساتر و مردم دوست‌تر که برای زندگی مردم می‌کوشد؟ ــ او را گفتند چنین کس، کوچک‌ترین پسر **تور** Tur به نام **اوژوَدُدَهْ** Urvadoda می‌باشد. زرتشت به نزد وی شد و احسان آن مرد را به مردم و پرهیزگاری و پارسائیش را ملاحظه کرد و کوشید تا از او فرازتر رود در احسان و مردم‌داری و پرهیزگاری.

۱۳۷. پوروشسپ برای وی همسری برگزید و آن دختر را به خانه آورد. زرتشت از زن خواست تا چهره بگشاید و روی بدو نشان دهد که بنگرد آیا زن موردپسند و دلخواه وی هست یا نه. امّا زن از این خواست سرپیچید و روی گرداند. زرتشت گفت کسی که اینک روی از من برتابد، پس از این زندگی کامیاری برای من نخواهد ساخت.

زمانی در جست و جو برآمد تا بهترین خردمندان را بیابد و از آنان پرسش‌ها کند. سرانجام به جمعی از آنان راه یافت. از آن خردمندان پرسید کدامین کردارهاست که روان را توانمندی می‌دهد. گفتند: مردم‌دوستی و مردم‌داری، پروردن ستوران، انجام مراسم دینی و دیوان [= خدایان] را سرود خواندن و ستودن. زرتشت دربارهٔ آن چه که شنیده بود، نیک اندیشید و همه را به جای آورد، جز ستودن و نیایش دیوان را، که هیچ‌گاه چنین نکرد.

۱۳۸. چون زرتشت به سی سالگی رسید، در روز اَنَغْران [اَنیران ـ سی‌ام روز از هر ماه] از ماه اسفند که سی سال تمام از عمرش می‌گذشت، به آن ناحیتی رفت

که چهل و پنج روز از نوروز گذشته را جشن می‌ساختند و "جشن بهاربد" خوانده می‌شد و آن جا، مکانی بود که مردمان از هر سوی بدان جا می‌رفتند.

در راه خستگی بر وی چیره شد و اندر دشت بخفت. به خواب اندر دید که مردم از همه سوی به باختر شده‌اند و خود مقدّم بر همه قرار دارد. امّا جز او، **مِدْیُوماه** Medyomah بر مردم فراز است، و مدیوماه پسر **آراستای** ârâstay بود و آراستای نیز پوروشَسْپ را برادر بود. این نشان از آن بود که نخستین کس از مردمان که بدو بگرود، مدیوماه است و از آن پس همهٔ مردمان.

و چون آن جشن بهاربد، به پایان رسید، روز دی بمهر [پانزدهم] از ماه اریبهشت بود که **زرتشت** به کنار رود **دائی‌تی** dâiti رفت برای انجام مراسم هوم سایی. آب رود بالا بود. زرتشت به آب درون شد. آب از ساقش گذشت و پیش رفت تا زانو و پس از آن به ران و سرانجام به گردن رسید. این نشانهٔ چهار بار حد کمال آیین است. نخست در دوران زرتشت و از آن پس **اوشیدر** Aushitar و **اوشیدرماه** Aushitarmah و سرانجام **سوشیانت** Soshiyos.

آن‌گاه که از آب به‌در آمد، **امشاسپند وُهومَن** با شکوه و عظمت بر وی نمودار شد که نه برابر زرتشت بود و جامه‌یی از نور بر پیکر داشت و پیکرش خود روشنایی بود. پرسید از زرشت که:

کیستی و تبارت کدام است و چه کام و آرزو داری و به کدامین کار مشغولی؟

ــ گفت که: ــ من زرتشت هستم، پسر **سپی‌تامَه** Spitâma. در زندگی به پرهیزگاری بیش از همه آرزومندم و خواستم آن است که آن چنان باشم که ایزدان راهنمایم باشند به پاک‌ترین زندگی.

وُهومَن به زرتشت گفت: ــ اینک فرازت برم به انجمن مینویان [معراج، بارگاه اَهورامَزْدا و امشاسپندان و ایزدان] و امشاسپندان. هرچندی از راه راکه بهمن با نه گام می‌پیمود، زرتشت به نودگام می‌رفت. سرانجام انجمن هفت امشاسپند را نگریست و بیست و چهار گام به آن انجمن مانده، ایستاد و روشنایی بزرگ و باشکوهی را ملاحظه کرد. امّا آنچه که نگاه کرد، سایهٔ خویش را ندید.

جایگاه انجمن و کاخ نشستنگاه امشاسپندان به سوی خاور "مشرق، خراسان" در ایران ویج "Airyana. Vaeja" و امشاسپندان و به جایی نشست که از آنِ پرسندگان بود.

و ـ رودِ دائی‌تی به این سبب ارج و ورجی دیگر دارد و بزرگ‌ترین و رَد است به همهٔ آبها.

۱۳۹. زاده شدن زرتشت، بنابر قول مشهور، در خرداد روز از ماه فروردین است، یعنی ششم فروردین. اشارات اوستایی و متن‌های پهلوی نیز در تصریح این امر است که زرتشت به هنگام آغاز بهار زاده شده است، امّا تأکید و تعیین روز و ماه نشده. چنانکه گذشت اشارهٔ **زاتْ‌سْپَرَم** بر آن است که زرتشت در اَنیران روز، یعنی سی‌امین روز از اسفندارمذ ماه به سوی سرزمینی که جشن در آنجا برپا بود رفته است.

پیش از آنکه به پژوهشی کوتاه دربارهٔ چهل و پنج روز یا پنج روز پرداخته شود باید یادآوری گردد **زراتشت بهرام پژدو** شاعر زرتشتی سدهٔ هفتم هجری نیز در منظومهٔ خود به نام زراتشت‌نامه که مأخذ کارش همین گزیده‌های زات‌سْپَرَم بوده است، عیناً روایات و تاریخ زات‌سپرم را نقل کرده که پس از این مطالب دربارهٔ منظومهٔ یاد شده نیز تدقیق خواهد شد. ابیات موردنظر چنین است:

چو یک نیمه از ماه اردیبهشت — گذشت و جهان گشت هم چون بهشت
از آن پس از آن جشنگه گشت باز — بیامد به نزدیک دریا فراز
به روزی که خوانی ورا ـ دی بمهر — بدانگه که خورشید بنمودچهر [۲۳۲]

در بخش بیستم از گزیده‌های زاتْ سْپَرَم که در فوق نقل شد، از جشنی یاد شده به عنوان "**بهار بود**" که باید "بهار بُد" باشد.[۲۳۳]

در متن یاد شده، جشن بهار بد، که بی‌گمان جشنی بزرگ و بهاری بوده که برگزار می‌شده است. امّا یاد شده چهل و پنج روز پس از نوروز. در آغاز بخش بیست و یکم نیز به این مورد اشاره شده است. مطابق مطالب این بخش، با

تمام‌شدن آن چهل و پنج روز از جشن، در روز پانزدهم اردیبهشت، در کنار رود دائی‌تی dâiti، زرتشت به وسیلهٔ امشاسپند وُهومَن، به انجمن امشاسپندان راه می‌یابد.

در آغاز تصوّر می‌شد که چهل و پنج روز اشتباه و پنج روز درست باشد. امّا در آغاز بخش بیست و یکم تصریح شده چهل و پنج روز و پس از آن به روز دی‌بمهر، از ماه اردیبهشت، زرتشت به انجمن امشاسپندان به میانجی وُهومَنْ راه می‌یابد و به همپرسگی می‌رسد.

به هر حال این اختلاف موجود است. امّا بعید به نظر می‌رسد که جشنی در مورد بهار، چهل و پنج روز به طول می‌انجامد. باید پنج روز باشد تا با روایت یک رسالهٔ پهلوی هم‌آهنگ شود. این رساله "ماه فروردین، روز خرداد" نام دارد. بسیاری از حوادث، از روزگار کهن تا زمان زرتشت و از زرتشت تا رستاخیز و تن پسین به‌موجب مطالب رساله، در روز خرداد از ماه فروردین روی داده و خواهد داد. در سه مورد از زرتشت یاد شده که هیچ یک مربوط به زادن وی نمی‌شود:

۲٤. ماه فروردین، روز خرداد، زرتشت سپیتمان به بینش و همپرسگی اُورْمَزْد خدای رسید.

۲۵. ماه فروردین روز خرداد، زرتشت سپیتمان دین مَزْدَیَسْنان از اورمزد خدای بپذیرفت.

۲٦. ماه فروردین روز خرداد، کی گشتاسپ شه، دین از زرتشت بپذیرفت.[۲۳۴]

زاتْسْپَرَم یادآور شده، پس از چهل و پنج روز جشن، زرتشت در روز پانزدهم اردیبهشت به همپرسگی رسید. امّا در رسالهٔ یاد شده در بالا، خرداد روز از ماه فروردین، تاریخ همپرسگی است. می‌توان باتوجّه به دوران دراز و نامعقول جشن بهاری، پنداشت که پنج روز درست است و آنگاه میان دو روایت هماهنگی نیز ایجاد می‌شود.

۱۴۰. در بخش بیست و یکم، چنانکه گذشت، چون زرتشت از آب رود بیرون آمد، **امشاسپند وُهومَن** بر وی ظاهر شد و از زرتشت پرسید: کیستی و تبارت کدام است و چه کام و آرزو داری و به کدامین کار مشغولی؟ ــ گفت که: من زرتشت هستم، پسر **سپیتامَه**. در زندگی به پرهیزگاری بیش از همه آرزومندم و خواستم آن است که آن چنان باشم که ایزدان راهنمایم باشند به پاک‌ترین زندگی.

این گفت‌وگو همانندی دارد با سرود چهل و سوم از گاثاها، بندهای هفت و هشت "43\وشتَه‌وَئی‌تی. یَسنَهٔ *Uštavaiti Yasna*". از بند هفتم در یَسنا، هات چهل و سوم، زرتشت از پیامبری خود گفت‌وگو می‌کند و این که بهمن به وی ظاهر شد و از او پرسش‌هایی کرد:[۲۳۵]

7- spentem at θwâ mazdâ menghi ahurâ hyat mâ vôhu pairi. jasat mananghâ peresat-ča mâ čiš ahi hahyâ ahi kaθâ ayare daxšârâ Ferasayâi dišâ aibi

θwahû gaeθâhu tanuš-čâ.

8- at hôi aoji zaraθuštrô paourvim haiθyô

dvaešâw hyat isôyâ dregvaite at ašâune rafeno

xvayem aojanghvat hyat a-buštiš vasase

xšaθrahyâ dyâ yavat â θwâ mazdâ staomi ufyâ-čâ.

ترجمهٔ آزاد دو بند فوق حاکی از آن است که: بهمن به نزد زرتشت فرود آمده و می‌پرسد کیستی و چه تباری داری و کام و آرزویت چیست؟. زرتشت می‌گوید: من زرتشت هستم ــ با دروغگرایان پیکار می‌کنم و دوست نیرومندی از برای پیروان راستی هستم تا در کشور فرمانروایی خوب برقرار شود.

۱۴۱. **زرتشت** از **اَهورامَزْدا** پرسید که در این جهان مادی نخستین بهی و دومین و سومین بهی چیست؟. **اَهوْرمَزْد** به پاسخ گفت که: نخستین بهی اندیشهٔ نیک، **هومَتَه** Humata است، دومین بهی گفتار نیک، **هوخْتَه** Huxta است و سومین بهی کردار

نیک **هْوَرْشْتَه** Hvaršta می‌باشد.

زرتشت پرسید چه چیزی در این جهان مادی به است و چه چیزی بهتر و آن بهترین کدام است؟. اهورمزد به پاسخ گفت نام امشاسپندان به است، رؤیت ایشان بهتر و آن بهترین کردار، فرمانبُرداریِ آنان می‌باشد.

پس پرسید زرتشت از آن دو گوهر قدیم و نخستین "مَئین یو.پُوئورویِه.یِما *Mainyô.Pôuruye.yemâ*"، و چگونگی آنها. شنید که: از این دو گوهر، آن که دُرْوَند و دروغ کردار و کج‌اندیش است، پیروی کند از اَنْگْرَمینو [اهریمن] و کامِ خوش نیابد و سرنوشت تباه داشته باشد؛ و آن که پرهیزگاری را خواهد پیشه کردن، پیروی کند از **سْپَنْدمینو** و افزونی و خوش‌کامی بیابد با سرنوشتی نیک.[۲۳۶]

به این شیوه است که میان روشنایی و تاریکی جدایی است، و میان دومینو. "در اوستا مَئین‌یو Mainyu و در پهلوی مینوک Minuk به معنی نادیدنی ـ قدیم ـ منظور از دومینو: سْپِنتَه‌مَئین‌یو Spenta.Mainyu و اَنْگْرَمَئین‌یو، یا خرد پاک و مقدّس و خرد پلید و دروغ که با توصیف توأمان یا همزاد آورده شده‌اند که در اوستا یِمَه Yema می‌باشد پَئوئورویِه.سْپِنْتُو.یِما Paouruye.Spento.Yemâ"، نه در آرزو و کام و نه در سخن و کردار و نه در آیین و وجدان میان این دو یکسانی و سازش وجود ندارد. کسانی که پویان راه سپند مینو باشند، با راستی و روشنی قرین می‌باشند و آنانکه تاریکی و دروغ یا راه انگرمینو را برگزینند، با دروغ و تاریکی آمیخته‌اند.

وُهومَن زرتشت را به آسمان برین، به مِعراج فراز برد که همه روشنی بود، که فروغ جاویدان و بی‌انتها بود، که اَهورْمَزْد به‌سان روشنایی محض و خالص. امشاسپندان سه آزمون را برای انتخاب پیشوایی و رهبری زرتشت نمودند. زرتشت هر سه آزمون را با پیروزی گذراند. نخست گذر از میان دو آتش بود. دو دیگر ریختن روی گداخته بر سینه و سه دیگر بریدن شکم و روان ساختن خون.

پس ندای اَهورْمَزْد رسید که: این کنایت و نشان آن است که ای زرتشت تو و گروندگان به آیین تو با سلاح دانش و ادراک افزارمند باشند. آن چنان ایمان داشته

باشند که نه با سوزش آتش و نه درد فلز گداخته و روان و نه با بریدن تیغ و روان شدن خون از دین و آیین برنگردند.

۱۴۲. چون زرتشت از همپرسگی با اَهورْمَزْد، بازگشت، امشاسپندان را پذیره شد. پنج جانور از پنج نوع به عنوان نمایندگی بر کوه **آاوسِنْدْ** Ausend گرد آمدند و زبان به خواست اَهورْمَزْد به سخن انسانی گشودند، که پیمان دادند آیین‌مند باشند و پشتیبان آفرینش نیک گردند. در این همپرسگی، بهمن امشاسپند زرتشت را سخنانی فرمود اندر باب نزدن و نکشتن و جفا روانداشتن به جانوران و رسیدگی و تیمار آنان، [چون بهمن امشاسپند، در جهان مادی نگاهبانی جانوران با اوست].

از جانورانی که در آب زندگی می‌کنند، از نوع ماهی‌ها، اَرْزو Arzû و از جانوران دشتی و لانه‌دار، **قاقم سپید** Kâkum **و سمور سپید** ــ و از پرندگان **کَرْشیپْتْ** Karshipt و سین Sên "سیمرغ" ــ و از دیگر انواع، از جانوران بیابانی، خرگوش که راهنمای آب است دیگر حیوانات را ــ و از چرندگان، بزکوهی سپید ــ بر انواع خود رَد [برتر، برگزیده] و سرکرده و مهتر شناخته‌اند که حضور داشتند و بهمن امشاسپند درباره‌شان سپارش‌ها فرمود.

در سوم همپرسگی، **اَرْتَه ـ وَهیشْتَه** Arta-Vahišta "اردیبهشت" آن امشاسپند نگاهبان آتش‌های مینوی ــ به کنار رودی به زرتشت فرود آمد و دربارهٔ نیکو نگاه داشتن **آتش بهرام** [← مدخل در دانشنامهٔ ایران باستان] و حفظ و نگاهبانی سایر آتش‌ها، بدو بسیار سپارش‌ها فرمود.

در چهارم همپرسگیِ **شهریور** Shahrivar، آن امشاسپند مینوی که در جهان مادی نگاهبانی فلزات با اوست به زرتشت فرود آمد، در روستایی واقع در **میوان** Mivan و دربارهٔ نیکوداشتن فلزها و سودجویی به جا از آن‌ها به او اندرز داد.

در همپرسگی پنجم **اسپندارمذ** Spendârmat آن امشاسپند مینوی که در جهان مادی نگاهبان و سرپرست سرزمین‌هاست به زرتشت فرود آمد در کوه اَسْنَوَنْدْ

Asnavad (یا اَسْنَوَنْدْ Asnavand که ممکن است هرچند بعید به‌نظر می‌رسد، همان کوه سَهَنْدْ باشد. در بعضی نسخه‌ها نام کوهی دیگر آمده است،) که جویباری از آن برتراود و به پایین روان شود. اسپندارمذ دربارهٔ زمین به زرتشت اندرزها داد که برای ده ــ دهبان و برای روستا، مردکارآگاه و برای استان موبدی بگمارد که کارها بر نظم و داد باشد و در هر شهر رَدی "پیشوای روحانی" بگمارد تا بر مبنای احکام اَهورْمَزْدی، نظم، و قانون همه جا جاری باشد.

در ششم همپرسگی خرداد Khurdât "اوستایی، هَئورْوَتات"، آن امشاسپند مینُوی که در جهان مادی نگاهبان دریاها و رودهاست، به زرتشت فرود آمد در کوه اَسْنَوَد Asnavad و دربارهٔ نیکوداشتن و حفظ آب‌ها وی را اندرز داد.

همپرسگیِ هفتم، با امشاسپند **اَمُرْداد** Amurdât بود که نگاهبانی گیاهان با اوست. این همپرسگی در، **دَرْجینْ زبارْ** dardjin-Zbâr روی داد که کنار رود **دائی‌تی** قرار داشت. امشاسپند خرداد فرمود زرتشت را دربارهٔ حفظ و نیکوداشتن گیاهان.

هفت همپرسگی وگفت‌وگو در طول زمستان نموده شد که یک زمستان پنج ماه است از یک سال. [در ایران قدیم هفت ماه از سال را تابستان و پنج ماه بعد را زمستان می‌خواندند]. در تفسیر پهلوی بند چهارم از فرگرد نخست آمده است: هفت ماه تابستان و پنج ماه زمستان است. در بند هفتم از فصل بیست و پنجم بُندَهِشن آمده است: از هُرْمَزْد روز فروردین تا اَنیران روز در مهرماه، هفت ماه تابستان است ــ و از هرمزد روز در آبان ماه تا پایان اسفندماه و پنج روز باقی، پنج ماه زمستان است.[۲۳۷]

۱۴۳. ده سال گذشت و آنگاه مِدْیُوماهْ پسر آراسْتایْ Medyomâh-i Âraštây [آراستای برادر پوروشَسْب و عموی زرتشت است] به زرتشت گروید. زرتشت به سوی هُرْمَزْد سرکرد وگفت؛ اندر ده سال مرا پیروی پیدا شد. به زرتشت وحی رسید: باشد زمانی که این چنین باشد وکسانی اندک به تو گرویده باشند. امّا تا به‌هنگام رستاخیز همه به این آیین باشند جز **دَهاک** ohak (ضحاک) که بی‌توبه

بمیرد [رستاخیز در اوستا **فْرَشُو ـ کِرِتی** Frašo-kereti فْرَش کَرْتْ Fraškart نامیده شده یعنی هنگامی که سوشیانت Saošyanta ظهور کرده و جهان را نو و خرم می‌کند.]

پس از این وحی بود که زرتشت دین باشنده و پایدار را به مردم اعلان و اعلام کرد. در طول دو سال، کَوی‌ها و کَرَپ‌ها که از عاملان **ویشتاسپ** بودند، سی و سه دروغ به زرتشت نسبت دادند، و آن سی و سه دروغ کنایت است از سی و سه آیین بد که به مقابلهٔ آیین ایزدان پرداخته بودند (ایزدان و امشاسپندان به روایتی سی و سه‌اند). امّا سرانجام **ویشتاسپ** آیین را دریافت و سه امشاسپند، یعنی **وُهومَنْ** و **اَرْدیبهشت** "اَرْتْ وَهِشْتْ Arta Vahešt" و **آذر بُرزین مهر** Âtûr-i Burzîn - Mîtr به‌شکل مادی و جهانی خود بر وی ظاهر شده و گواهی دین کردند که شاه و درباریان آیین را پذیرفتند.

۱۴۴. چون ده سال از آغاز دین سپری شد "آغاز پیامبری و دین در سی سالگی زرتشت" **مدیوماه** به آیین گروید. در بیست سال که از دین گذشت، دوشیزه‌یی امیرزاده ایمان آورد. سی سال از دین گذشت که هیونان به ایران زمین حمله کردند. چهل سال از دین سپری شد که **هونیم** Hunim "قرائت دیگر وُهونیم Vohunim" پسر اوزْوَشْتارْ Urvashtâr "قرائت دیگر **آوَراشْتَرْ** Avarašhtar" زاده شد. چون چهل و هفت سال از دین بگذشت، زرتشت بمرد که هفتاد و هفت سال و چهل روز داشت. وفات زرتشت درخور روز "روز یازدهم" از ماه اردیبهشت بود. امّا با هشت ماه بهیزکی به خور روز "روز یازدهم" از دی ماه برده شده است؛ امّا آیین یَزِشْن و مراسم دعا و دین در همان ماه اردیبهشت انجام می‌گیرد. [برای توضیح، به مطالب پس از اصل نگاه کنید].

شصت و سه سال پس از دین، **فَرْشوشْتَر** Frashushtar از جهان برود. به شصت و چهار سالگی دین، **جاماسْپ** djamasp که پس از زرتشت موبدان موبد بود درگذرد. هفتاد و سه سال پس از دین، **هَنگ ـ هَئوروش** Hang-Haurush پسر

جاماسپ بمیرد، و در هشتاد سال پس از دین، **آسْمُو- خَوَنْثْ** /Asmok-Xânvat Asmo-Xvant. [← در جلد دوم "زرتشت" ترجمهٔ دقیق و کامل و قرائت و ضبط شرح و نام‌ها آمده است].

به هشتاد سال سپری شدن از دین **وَسْ ـ ویشَ باگ** Vas-Vishabag (Ushapae) که به **آخْتَ جادو** Akht مشهور است بکشد شش تن از دینداران نام‌آور را که از آن جمله‌اند دو دختر زرتشت به نام‌های **فْرین** Frin و **سریت** Srit و یکی دیگر **آشُسْ توت** Ashostut (Ahlostud) پسر مدیوماه و سه ناماور دیگر که اندر دین مشهورند.

چون یک صد سال از دین بگذرد، هونیم "= وُهونیم" را که در چهل سال از دین زاه شده بود، پسری بیاید **سین** Sin نام که در دو صد سالگی دین بمیرد که یک صد شاگرد داشت. به سه صد سالگی دین، در روز آسمان چون شب شود [کُسوف واقع گردد] و در دین خلل شود، و خدایی "= شهریاری، پادشاهی" بلرزد.

۱۴۵. گزارش **زاتْ سْپَرَم** تا این جا، یعنی تا پایان فصل بیست و پنجم دربارهٔ زندگی و رویدادهای وابسته به زرتشت، در کتاب "گزیده‌ها = Vitchitakiha" تمام می‌شود. دربارهٔ حوادث پس از وحی و بعثت بسیار کم نوشته. بعدها **زراتشت بهرام پژدو** نیز در منظومهٔ خویش موسوم به "زراتشت‌نامه" به همین مأخذ و شاید مقداری از کتاب هفتم دینکَرد *Dinkard* نظر داشته که در "مجلد دوم به نام "زرتشت" بعدی درباره‌اش گفت‌وگو خواهد شد.

۱۴۶. اشارهٔ مهم‌تر، در فصل یاد شده ــ دربارهٔ سالروز درگذشت پیامبر است. این اشاره یک تاریخ سنّتی و مخدوش است که درباره‌اش مطالب مشروحی ذیل "**زمان زرتشت**" نقل شده است. امّا در این جا نیاز به توضیح می‌باشد. در متن آمده: "**مردن زرتشت در روز یازدهم** [خور روز] از ماه اردیبهشت بود. امّا با هشت ماه بهیزکی به خور روز [یازدهم] از دی ماه برده شده است؛ امّا آیین یَزِشْن Yazešn و مراسم دعا و دین در همان خور روز از ماه اردیبهشت انجام می‌گیرد، و در سه صد

سالگی دین، در روز آسمان چون شب شود "کُسوف واقع گردد" و در دین خلل شود، و خدایی "=شهریاری، پادشاهی" بلرزد".

بِهیزک Behizak سال شمسی تمام است، یعنی ۳٦۵ روز و یک چهارم روز. بی‌گمان در چنین موردی، از لحاظ سالماری همیشه تقویم پس و پیش می‌شود و در آن خلل واقع می‌گردد. فرهنگ‌نویسان ایرانی، در فرهنگ‌ها، ذیل دو عنوان بهیزک و بِهْتَرَک مطالبی آورده‌اند. مطالب "لغت‌نامه، تألیف علی‌اکبر دهخدا" نقل می‌شود:

بهترک: نام سالی است سیزده ماهه که پارسیان پیش از ظهور اسلام از کبیسه یکصد و بیست سال اعتبار می‌کرده‌اند. یعنی بعد از هر صد و بیست سال، یک سال را سیزده ماه می‌شمردند و آن را بهترک می‌نامیده‌اند. و این سال در زمان هر پادشاه که واقع می‌شد آن را دلیل بر شوکت و عظمت آن پادشاه می‌دانسته‌اند و او را اعظم سلاطین می‌دانسته‌اند. بلکه عقیدهٔ آنها این بوده که سال بهترک جز در زمان پادشاه ذو شوکت واقع نمی‌شود. چنان‌که در زمان انوشیروان واقع شد و در آن سال دو اردیبهشت وقوع یافت.

بِهیزک: در پهلوی وِهیجَکْ Vehidjak. هر یک از دوازده ماه ایران باستان دارای سی روز بود و سال = ۱۲×۳۰ = ۳٦۰ روز. بنابراین هر سال شمسی پنج روز کم داشت. برای جبران در آخر هر ماه سال، پنج روز دیگر می‌افزودند تا سال شمسی درست دارای ۳٦۵ روز باشد. این کبیسهٔ سال را در عربی خمسهٔ مسترقه و در فارسی پنجهٔ دزدیده و بهیزک و در پهلوی وهیجک و پنجه و پنج وِه وگاه و اَنْدَرگاه نامیده‌اند.

پارسیان را از جهت کیش نشایست که سال را به یکی روز کبیسه کنند. پس این چهار یک روز را یله همی‌کردند تا از وی ماهی تمام گرد آمدی به صد و بیست سال. و آن‌گاه این ماه را بر ماههای سال زیادت کردندی تا سیزده ماه شدی و نام یکی ماه اندر او دو بار گفته آمدی. و آن سال را بهیزک خواندندی ــ و سپس نیست شدن مُلک و کیش ایشان این بهیزک

کرده نیامده است.[۲۳۸]

به نظر می‌رسد، محاسبه‌یی که زات سْپَرَم بدان اشاره کرده، بر اثر به حساب نیاوردن یک چهارم روز اضافی در سال شمسی است. **زرتشت** به خور روز، یعنی یازدهمین روز اردیبهشت درگذشته. بایستی ۹۶۰ سال گذشته باشد تا با حساب ۶×۹۶۰، یعنی احتساب ۹۶۰ کبیسهٔ شش ساعته، هشت ماه گذشته و تاریخ مرگ به یازدهم دی ماه منتقل شده باشد.

۹۶۰ سال، که در شش ساعت ضرب شود ۵۷۶۰ ساعت و ۲۴۰ روز، یعنی هشت ماه به‌دست می‌آید. به همین جهت تاریخ مرگ با احتساب این کبیسه‌ها، به یازدهم اردیبهشت منتقل می‌شود. امّا حالیه، در روز پنجم دی‌ماه "سپندارمذ روز" روز درگذشت زرتشت درگاه‌شماری دینی محسوب می‌شود. این شش روز اختلاف از جهت آن است که شش ماه اوّل سال سی و یک روز ــ و ماه آخر سال بیست و نه روز حساب می‌شود. بالتبع شش روز اضافی، از یازدهم دی ماه کسر شده و پنجم دی ماه تاریخ روز درگذشت پیامبر می‌شود.

اشاره به این که در سال سه صد پس از دین، جهان بیاشوبد و در خدایی خلل افتد، اشارت است به حملهٔ اسکندر به ایران. حملهٔ اسکندر به ایران و کشته‌شدن **داریوش سوم** به سال ۳۳۰ پیش از میلاد بوده است. امّا اغلب تاریخ‌نویسان به جای سال ۳۳۰، مبدأ تاریخ سلوکی را منظور می‌کنند، یعنی ۳۱۲ پیش از میلاد.

چنانکه یادآوری شد، این تاریخ سنّتی به هیچ وجه درست نیست و عللی داشته که هم زرتشتیان و هم خاورشناسان بدان استناد کرده‌اند.[۲۳۹]



بخش هشتم

زراتشت‌نامه

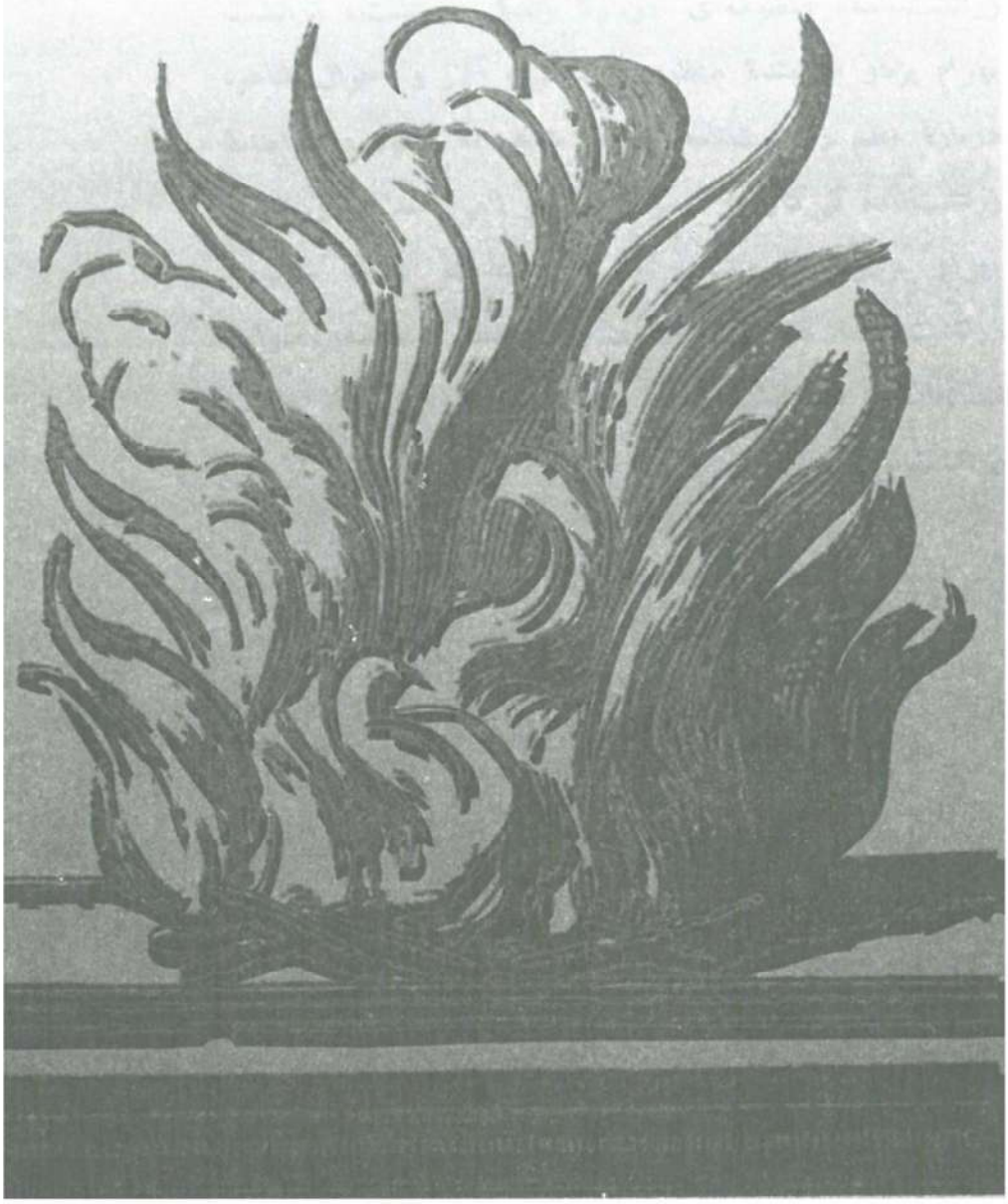

بخش هشتم:
زراتشت‌نامه

زراتشت‌نامه، منظومه‌ای دربارهٔ زندگی زرتشت، زراتشت بهرام پژدو سرایندهٔ منظومه، زندگی، آثار و احوال شاعر، دربارهٔ نظم زراتشت‌نامه، منابع شاعر به پهلوی، سرایندهٔ زرتشت‌نامه کی‌کاووس پسر کی‌خسرو نامی است و زراتشت بهرام پژدو یک نَسّاخ است، شناخته شدن منظومهٔ زراتشت‌نامه، انکتیل دوپرون و ترجمهٔ منظومه، سوابق مطالعات و تحقیقات راجع به زراتشت‌نامه، فشردهٔ مطالب زراتشت‌نامه

زراتشت نامه

سرودهٔ کی‌کاووس پسر کی‌خسرو



۱۴۶. از جمله آثاری که در شمار ادبیات سنّتی زرتشتیان بسیار مشهور می‌باشد، منظومهٔ زراتشت‌نامه سرودهٔ **کی‌کاووس** پسر **کی‌خسرو** پسر **دارا** می‌باشد که به‌اشتباه به **زراتشت بهرام پژدو** شاعر دیگر زرتشتی در سدهٔ هفتم هجری و سرایندهٔ ارداویراف‌نامه نسبت داده‌اند.

ارداویراف‌نامهٔ منظوم را **زراتشت**، پسر **بهرام** ــ پسر **پژدو** سروده است. در سدهٔ هفتم هجری زندگی می‌کرده و دست‌نویس زراتشت‌نامه از وی می‌باشد که به آذر روز "روز نهم آبان" از ماه آبان به سال ٦٤٧ یزدگردی و سال ٦٧٧ هجری رونویس شده است:

چل و هفت با ششصد از یزدگرد — همان ماه آبان که گیتی فسرد
من این روز آذر گرفتم به دست — به آبان چو بر جشن بودیم مست
شب خور نوشتم من این را به کام — به دو روز کردم مر او را تمام

زراتشت‌نامه

زراتشت بهرام پژدو، سرایندهٔ ارداویراف‌نامه و منظومه‌های دیگر که پاره‌یی از آنها در دو جلد کتاب روایات داراب هرمزدیار آمده است، چنانکه یاد شد، به روز نهم از آبانماه سال ٦٤٧ یزدگردی، برابر با سال ٦٧٧ هجری، منظومهٔ زراتشت‌نامه را نسخه‌برداری کرده و این کار را دو روزه به پایان رسانده است. آنگاه نَسّاخی دیگر به نام **ماونداد بن خسرو** به سال ۸۵۳ یزدگردی، از روی آن نسخه

یـا مشـابه آن، دفـتری نـوشته کـه آن دفـتر مـورداسـتفادهٔ **فـردریک روزنـبرگ** Fredric.Rozenberg قرار گرفته و مورد اشتباه را فراهـم آورده است، چـون در بخش پایان منظومهٔ زراتشت‌نامه، زراتشت بهرام پژدو، خود را نویسندهٔ مـنظومه معرفی کرده و اشاره به گویندهٔ منظومه که **کی‌کاووس** پسر **کی‌خسرو**، پسـر **دارا** است کرده ــ و خود را گوینده ندانسته این اشتباه پیش آمده است؛ بـه پـایان مـنظومه بنگریم:

اندر ستایش یزدان و ختم کتاب گوید

سـپاسم زیـزدان پـروردگار — کـه تـوفیق دادم بـدین یـادگار
چو پیروزی و یـاریم داد و پشت — نـوشتم مـن ایـن قـصهٔ زراتشت
زدارنـده دادار داد آفـرین — نـماز و ثـنا بـر زراتشتِ دیـن
ز مـا صـد هـزاران درود و دعـا — بـه زرتشت پـیغمبر بـا صـفا
هـزاران هـزاران درود و دعـا — بـر آن ارجـمند اشـوپاک بـاز
فـزون‌تر ز ریگ و ز بـرگ درخت — درودم بـر آنِ روح بـیدار بـخت
نـوشتم مـن ایـن قـصهٔ ارجـمند — زگـفتار دارنـدهٔ هـوشمند
هـنرمند دیـن دار **کـاووس کـی** — ورا بـاب **کـی خسرو** از شـهرری
بـه نـیروی یـزدان و فـرمان او — نـوشتم مـن ایـن حـال مـردان او
بدان تا چو خـوانـند مـردان دیـن — درودم فـرستند بـا آفـرین
کسـی کـو فـرستد انـوشه روان — بـما نـاد بـختش هـمیشه جـوان

.....

گر ایـدون کـه نـامم نـدانـی هـمی — اگـر بشـنوی یـا بـخوانـی هـمی
کـه زرتشت بـهرام بـن پـژدوام — یکـی یـادگاری از آن هـر دوام*

*. در جلد دوم این کتاب که نگارنده متون شرقی و سنتی زرتشتی را دربارهٔ زرتشت گردآوری و به چاپ رسانده، متن تصحیح شدهٔ زراتشت‌نامه که توسط **فردریک روزنبرگ** به سال ۱۹۰۴ میلادی در پترزبورگ همراه با نظر چهاردهم از دبستان المذاهب به چاپ رسیده است، قرار داده و با بسیاری دیگر از متون ارائه کرده است.

آن‌گاه زراتشت می‌گوید چون این قصه "= زراتشت‌نامه" را خواندم، هاتف مرا از غیب خبر داد که باید چنین داستانی، جفتی نیز داشته باشد به‌همین جهت داستان ارداویراف را به نظم درآوردم.

چنانکه ملاحظه می‌شود، می‌گوید که من این داستان را از گفتار کی‌کاووس، پسر کی‌خسرو نوشتم، نمی‌گوید که چون کلام منظوم خوش‌تر است آن را که به نثر بود از **کی‌کاووس** به نظم درآوردم، چنانکه این بیان را در منظومهٔ ارداویراف‌نامه نیز نقل کرده و بدان اشاره نموده است. در دنبال اشعار بالا، شاعر چنین سروده:

به دل گفتم ار زان که این دُرِّ پاک — شود جفت شمعی بود تابناک
به دین اندرون دستگاهی بود — همان مرد دین را پناهی بود
مرا هاتف از غیب آواز داد — که باید تو را جفت این ساز داد
چو دادار دادست این دستگاه — اگر جهد نبود بود زان گناه
زگفتار هاتف که بُد رهنمای — همیدون زبهر رضای خدای
به گفتار ارداویراف رنج — ببُردم که آن بود آکنده گنج
چو الماس نظم آوریدم به کف — برآوردم این پاک دُرّ از صدف

همین اشاره را در مقدّمهٔ منظومهٔ ارداویراف‌نامه کرده است و شرح داده که مادرم هنگامی دو کتاب برای من ارمغان کرد. یکی داستان مولود زرتشت که آن را بسی نیکو یافتم و دیگری داستان ارادویراف که دریغم آمد منظوم نباشد، و چون کلام شعر دلنشین‌تر و خوشتر است، همّت گماردم تا آن را به نظم درآورم. اینک آن ابیات از منظومهٔ ارداویراف‌نامه نقل می‌شود، از آن جایی که شب هنگامی زراتشت ناراحت و غمگین در خانه نشسته و غم مرگ پدر آزرده‌اش ساخته:

نمانده بود باب من به گیهان — ورا با دوستان مینو به گیهان
کجا بهرام بابش بود پژدو — انوشه بر روانشان باد هر دو
طبیب و هیربَد بود و منجّم — دَری و پهلوی خوان بود و عالِم
بخوان از قصهٔ ما بیژن آباد — که کردندش گهی کی‌خسرو آباد
فراز آمد اجل، زفت او زعالم — شده او، ماورویم و دیگران هم

بماندم من چنین پرمحنت و غم
همیشه رخ به خون و دیده پر نم

زغم خوردن نخواهد شد دگر بار
نشاید کرد با دادار پیکار

ولی مامم به خانه بود با من
بدو گفتم که ای دانا امین زن

بر آن کس وای، کو در دوزخ افتد
به رنج و درد و آه و آوخ افتد

نگر کین شب چگونه سخت و تار است
بدان جان و تن ما چون نزار است

نگر چون است بر ما، وایِ آن کس
که در دوزخ بود مأوایِ آن کس

بدو گفتم به نور پاک دادار
شکسته کن تو دیوان در شب تار

چو بشنید این سخن‌ها مادر من
یکی آتش برافروزید روشن

چو در دل دیو غم مأوا همی کرد
کُتب خواندن مرا سودا همی کرد

دو کتب نغز بود اندر برِ من
به پیش آورد آن را مادرِ من

کتابی بود از آن مولود زرتشت
در و چیزی که بُد مقصود زرتشت

بخواندم قصه و زان داستان من
نگه کردم به گفتِ راستان من

برآن گوینده گو و گفتِ آن را
گشادم در دعا خواندن، زبان را

انوشه بر روانش چون هزاران
که ما را زو بمانده یادگاران

پس آنگه آن دگر دفتر گزیده
بدو بگماشتم چون چشم و دیده

مر او را نام بود اَرْدای ویراف
درونیک و بدی‌ها کرده اوصاف

به زیر هر حروفش بود کانی
درو آسایش خلق جهانی...

اگرچه بود جمله راحت و نغز
ولی بی‌نظم بود آن قصهٔ نغز

نبردند اندر آن دانندگان رنج
نهفته لاجرم ماندست آن گنج

اگرچه چون عروس بَکْر و خوب است
زنقصان و درو نیز از عیوب است

عروس آراسته بسیار بهتر
چو در پوشد خز و زیبند و زیور

چو آراید مشاطه روی و مویش
فزون گردد به دل‌ها آرزویش

سخن چون نظم شد هم خوش‌تر آید
به گوش آواز او خوش‌تر برآید

سخن‌ها را چو دادی نظم در کِلْک
چو ترتیب و جواهر گشت در سِلْک

چو کردم خواندن آن قصه آغاز — یکی هاتف مرا در داد آواز
مرا گفتا سخن گوینده برخیز — زبانت را به گفتار اندر آمیز
به نظم قصهٔ ارداویراف — بگو تا زین سخن نامی شود صاف
بماند گفتهٔ دین یادگارت — که تا چون بگذرد زین روزگارت

چنانکه ملاحظه می‌شود، زراتشت می‌گوید، مادرم در آن شب که غم و ملال مرا درگرفته بود، دو کتابم داد. یکی قصهٔ مولود زرتشت که درود بر روان گوینده‌اش می‌فرستد. دو دیگر ارداویراف‌نامه است که منظوم نبوده و می‌گوید هر روایت و قصه و داستانی چون به نظم باشد، بیشتر موردقبول طبع واقع می‌شود، به همین جهت قصهٔ ارداویراف را به نظم درمی‌آوَرَد. آشکار است که نسخهٔ مولود زرتشت، همان زراتشت‌نامهٔ منظوم، اثر کی‌کاووس بن کی‌خسرو بن دارا می‌باشد که زراتشت از روی آن نسخه‌یی نوشته و چنانکه گذشت، در پایان کتاب، خود ابیاتی سروده و همین ابیات که شاعر و استنساخ‌کننده نام خود را در آن یاد کرده موجب اشتباه محقّقان و خاورشناسان شده است. امّا این اشتباه، صورتی قدیم دارد.

اصولاً مورد روشن‌تر و گویاتر، یادکردی است که شاعر و سرایندهٔ زراتشت‌نامه، در آغاز منظومه، از نام و نسب خود کرده است که نقل می‌شود:

منم در جهان نوفراز آمده — خرد را تنم پیش باز آمده
نه تیمار فرزند و زن بر دلم — نه جز کوی عشرت بُدی منزلم
به بسته میان را به کُستی و بند — بدانسته لختی ز وستا و زند
چو گفتار موبد شنیدم تمام — دل من بر آن گفته برگشت رام
نپیچیدم از گفت موبد سرم — چنان خواستم کش به نظم آورم
که تا مانَد اندر جهان نام من — وزو خوب گردد سرانجام من
مگر کایزد قادر دادگر — رهاند روان مرا از سَقَر
بدین عزم رفتم سوی خان خویش — گشادم در خیر بر جان خویش
روان و دلم هردوان شاد و کَش — غنود این دو چشم من از خواب خوش

به بالینم آمد همانگه سروش / مرا گفت تا کی نشینی خموش
چو بیدار گردی ازین خفتنت / زبان را پژوهش ده از گفتنت
یکی تازه کن قصهٔ زرتشت را / به لفظ دَری و به نظمش فرا
روان زراتشت را شاد کن / روان خود از دوزخ آزاد کن
نیابی ازو به شفیعی دگر / به نزدیک دارندهٔ دادگر
من از سهم بیدار گشتم زخواب / روان گشته از دیدگان سیل آب
همه شب بدین گونه تا روز پاک / نخفتم همی بودم اندیشه ناک
که از بام چون آفتاب بلند / فکند از سرِ شیرِ گردون کمند
بگفتم من این قصهٔ خواب خویش / به **کی‌خسرو** آن نامور باب خویش
کجا پورِ داراش خوانی همی / بپرس از کسی گر ندانی همی
که آن خانه در ری قدیمی شده است / نه تخمی است کاکنون پدید آمده است
مرا گفت زنهار رغبت نمای / درین کار زین بیش هرزه مپای
هر آنچت بباید زبرگ و ز ساز / بگو تا من آرم هم‌اکنون فراز
تو را نیست کار دگر در جهان / بجز گفتن نظم این داستان
به تدبیر این قصه کوش ای پسر / مگر رحمت آرد به ما دادگر

موضوع بسیار روشن است. سرایندهٔ منظومهٔ زراتشت‌نامه **کی‌کاووس پورِ کی‌خسرو پورِ دارا** می‌باشد. از خانوادهٔ سرشناس و بسیار قدیمی در ری است. مجرّد زندگی می‌کند و تیمار زن و فرزند ندارد. چنانکه گذشت به سال ۶۷۷ هجری که **زراتشت بهرام**، این کتاب را استنساخ کرده، کتابی بوده در کتابخانهٔ خانوادگی. به‌همین جهت بایستی تاریخ نظم آن، پیش از سال ۶۷۷ باشد که امری محقّق است و می‌توان گفت که تاریخ نظم در حدود یک قرن با استنساخ باید فاصله داشته باشد یا بیش از آن و بی‌شک مدّت زمانی وقت لازم بوده است تا نسخه‌یی از زراتشت‌نامه از ری به کرمان رسیده باشد و انتشار و شناختی برایش حاصل آید.
چون زراتشت بهرام از **قَصَبهٔ بیژن‌آباد** می‌باشد:

بخوان از قصبهٔ ما بیژن آباد / که کردندش گهی کی‌خسرو آباد

به روایتی **بیژن‌آباد** قصبه‌یی از **خواف** بوده است. به روایتی نیز بیژن‌آباد دهی کوچک از شهرستان **جیرفت** می‌باشد. شگفت است که همانگونه‌یی که گذشت، زراتشت بهرام می‌گوید در دو روز آن را نوشتم، یعنی استنساخ کردم. روزهای آذر "نهم" و دی "دهم" از ماه آبان سال ٦٤٧ یزدگردی و ٦٧٧ هجری، مطابق با دوازدهم اوت ۱۲۷۸ میلادی:

چل و هفت با ششصد از یزدگرد — همان ماه آبان که گیتی فسرد
من این روز آذر گرفتم به دست — به آبان چو بر جشن بودیم مست
شب خور نوشتم من این را به کام — به دو روز کردم مراو را تمام

وست West خاورشناس نامی انگلیسی ضمن تحقیقی نوشته منظومهٔ زراتشت‌نامه در ۱۵۷۰ بیت سروده شده است به وسیله **زراتشت بهرام**. شاعر یادکرده که آن را در دو روز تمام‌کرده و این مهارت وی را در سرایش می‌رساند و به‌همین جهت است که پاره‌یی ابیات سست در منظومه به نظر می‌رسد. باری شاعر در دو روز آن را استنساخ کرده و نسروده است.

۱٤۷. کی‌کاووس تحت عنوان "گفتار اندر سبب نظم کتاب" می‌گوید کتابی دیدم که به خط پهلوی نوشته و نزد موبدان موبد بود. در این کتاب سرگذشت جهان و شاهان نوشته بود. از آن بسیار خوشم آمد. موبد مرا برانگیخت که داستان زرتشت را از آن‌کتاب به نظم درآورم. به خانه رفتم و خوابیدم، در خواب سروش به بالینم آمد که تا کی بخسبی، برخیز و داستان زرتشت را به نظم بیارای. چون بامدادان برخاستم، خواب خویش به پدر گفتم. پدر گفت هر آنچه خواهی برایت آماده می‌کنم، و با همهٔ نیرو در این مهم بکوش. پس به نزد موبد رفتم. موبد بزرگ داستان زرتشت را برایم از آن‌کتاب خواند و من آن را به نظم درآوردم:

یکی دفتری دیدم از خسروی — به خطی که خوانی ورا پهلوی
نهاده بر موبد موبدان — سر و افسر بخردان و رَدان
نبشته برو سرگذشت جهان — زاحوال پیشینگان و شهان

همان شرح وِستا و زند آن زمان — که آوَرْد زرتشت انوشه روان
همان قصهٔ زادن از مادرش — ازان رفته احوال‌ها بر سرش
کهن گشت این قصه در دست کَس — نبودی به خواندن برو دسترس
مرا گفت موبد نگه کن بدین — که تا بهتر آگاه گردی زدین
وزآن جا یکی بهره بر من بخواند — تو گفتی دلم را بر آتش نشاند
مرا گفت دانش درین روزگار — زبهر چنین روز آید به کار
همی‌بینی این قصه‌های کهن — کزو یاد نارد کسی اصل و بن
ندارد بدین خط کسی دستگاه — بترسم که گردد به یک ره تباه
همان به که این را به نظم آوری — به پاکیزه گفتار و خط دَری
زدانش بیارایی این دین پاک — کنی تازه این رسم و آیین پاک
مگر نو شود این سخن در جهان — بخوانند هرکس ازین داستان
همه کس به بیند ازو راه راست — که در دین پاکیزه و رسم ماست

از آن پس ابیاتی است در شرح آن‌که به خانه رفته و می‌خوابد و سروش به‌خوابش می‌آید که در نظم داستان تأخیر مکن. خواب را به پدرش می‌گوید و پدر تشویقش می‌کند، پس به نزد موبد بازگشته:

شدم نزد آن موبد هوشیار — کجا زند و وِستا بُدش در کنار
بدو گفتم این قصه آغاز کن — چو در مغزم اندیشه پرواز کن
نهادم به گفتار موبد دو گوش — شنیدم هر آنچ او بگفتی به هوش
چو از حال قصه خبر یافتم — به تدبیر این تیز بشتافتم

پس آن چه که مسلّم است، سرایندهٔ زراتشت‌نامه **کی‌کاووس** پسر **کی‌خسرو**، پسر **دارا** می‌باشد. مأخذ زراتشت‌نامه، بایستی در درجهٔ نخست گزیده‌های زات‌سپَرَم باشد و یا کتاب هفتم دینکَرد که دربارهٔ هر دو کتاب در صفحات گذشته بحث و گفت‌وگو شد.*

*. ترجمهٔ متون پهلوی که دربارهٔ داستان زندگی زرتشت است در جلد دوم همین کتاب به چاپ
←

پیش از آنکه به نقل فشردهٔ مطالب منظومهٔ موردنظر و تطبیق با آن چه که از "گزیده‌های زات‌سپرم" نقل شد پرداخته شود، اشاره می‌گردد که مأخذ مؤلف کتاب دبستان‌المذاهب نیز که در مِلَل و نِحَل می‌باشد، در قسمت "احوال زرتشت پیغمبر" از منظومهٔ موردنظر می‌باشد که متن کامل آن در مجلّد دوم به چاپ رسیده است و پس از تحقیق یاد شده، به آن نیز اشاره می‌شود.

۱۴۸. زراتشت‌نامه، برای نخستین بار در اروپا به وسیلهٔ **انکتیل دوپرون** Anquetil-du perron معرفی شد. وی در شرح حال زرتشت تقریباً همهٔ منظومه را ترجمه کرد.[۲۴۰] بعدها، تا مدّتی، اساس مطالعات و مأخذ زندگی زرتشت، به‌استناد همین ترجمه در "زند ــ اوستا"ی انکتیل دوپرون بود. امّا **ایستویک** Eastwick ترجمهٔ کاملی از آن را منتشر ساخت و در کتاب "دین پارسی و..." میان صفحات ۴۷۷ تا ۵۲۲ جای داد.[۲۴۱]

جکسون Jakson، **وِست** West، **شپیگل** Spiegel، **هرتسفلد** Herzfeld، **منان** Menant، **دارمستتر** Darmesteter و بسیاری دیگر در کتب خود از "زراتشت‌نامه" بهره گرفته‌اند.

بهترین کاری که در این زمینه انجام گرفته، کار **فردریک روزنبرگ** Fredric-Rosenberg می‌باشد. وی به سال ۱۹۰۴ ــ متن منظومه را با تصحیح و مقابله با چندین نسخهٔ معتبر و ترجمهٔ فرانسوی و فصلی از کتاب دبستان المذاهب که دربارهٔ زندگی زرتشت و مأخوذ از منظومهٔ موردنظر است، با مقدّمه‌یی جالب و خوب در پترزبورگ منتشر کرد. برمبنای همین چاپ بود که محقّق ارجمند **محمد دبیر سیاقی** با تصحیح مجدّد و فهارس و ترجمهٔ مقدّمهٔ روزنبرگ (= توسط دکتر

→

رسیده است. آن چه که در این صفحات دربارهٔ زراتشت‌نامه و معرفی منظومه نقل شده، جهت معرفی است که در سنوات گذشته کتاب حاضر به‌صورت یک جلدی و مختصرتر به چاپ رسیده بود. اینک که فرصتی پیش آمده و جلد دوم نیز جهت چاپ آماده بود، ترجمهٔ متون پهلوی، متون اسلامی و متون سنتیِ زرتشتی را در بخش دوم کتاب حاضر می‌توان مطالعه کرد.

منوچهر امیر مُکری) به سال ۱۳۳۸ زراتشت‌نامه را منتشر کرد. در این جا لازم است یادآوری شود که مقدّمهٔ دوست گرامی، شادروان **دکتر رحیم عفیفی**، استاد دانشگاه مشهد بر منظومهٔ ارداویراف‌نامه بود که مرا در حدس و گمان اینکه "زراتشت‌نامه" از **زراتشت بهرام پژدو** نیست استوار کرد. از دکتر رحیم عفیفی، جز تصحیح و مقدّمه و فهرست و توضیحات بر متن ارداویراف‌نامهٔ منظوم، اثر طبع زراتشت بهرام پژدو، ترجمهٔ فارسی از متن پهلوی، ارداویراف‌نامه نیز محقّقانه و خوب به چاپ رسیده است.[۲۴۲]

۱۴۹. بخش پنجم منظومه آغاز داستان است. هنگامی که جهانِ فکر و اندیشه آشفته بود و رهبری وجود نداشت و اوضاع به دلخواه اهریمن می‌گشت و گمراهی و کج‌اندیشی بر راست‌روی و به‌اندیشی پیروز بود، از نژاد فریدون پیامبری برانگیخته شد به نام **زرتشت**. پدربزرگش **پیتَرَسْپ** و پدرش **پوروشَسْپ** نام داشتند. از نژاد اصیل دیگری، زنی بود **دُغْدوی** "اوستایی دوغْذُوَ Duγδova" نام که به همسری پوروشسپ درآمد. [← دانشنامهٔ ایران باستان].

چون **دُغْدو** باردار شد و به پنج ماهگی رسید، شبی خواب‌های آشفته و هول‌آور دید که درندگانی بسیار به او حمله برده و کودکش را می‌خواهند بکشند، امّا کودک او را هشدار می‌داد که کاری از پیش نخواهند برد. ناگهان پردهٔ تاریک آسمان بشکافت و از میان روشنی، خورشیدی نمودار گشت و عناصر شریر و ظلمت و تاریکی برطرف شد و فرزندش نجات یافت. شنید بشارتی که این کودک پیامبری خواهد شد که به نیروی وی، شریران و بدان تباه خواهند شد.

۱۵۰. دُغْدو به نزد خوابگزاری رفته و می‌خواهد تا خوابش را تعبیر کند. خوابگزار مهلتی می‌خواهد تا در آن بیندیشد. پس از سپری شدن مهلت، گزارش می‌کند که از تو فرزندی پدید آید. بسی رنج و ناکامی بر شما خواهد گذشت. امّا سرانجام با پیروزی قرین خواهید بود و فرزندت پیامبری بزرگ شود که تخم

نیکی بکارد و بدکاران و بداندیشان را براندازد و جهان را نو کند و نام و آیینش در همهٔ جهان بگسترد.

۱۵۱. سرانجام هنگام زادن فرا رسید. زنان که در همسایگی بودند به کمک و یاری شتافتند تا در زایش، دُغْدو را یاری کنند و:

بدانگه که صبح زمان دیمه داد — زراتشت فرّح زمادر بزاد
بخندید چون شد زمادر جدا — درفشان شد از خندهٔ او سرا
عجب ماند در کارِ او بابِ او — وزان خنده و خوبی و آبِ او
به دل گفت کاین فَرّهٔ ایزدی است — جز این هر که از مادر آمد گریست
مر او را نهادند زرتشت نام — شدند آگه از کار او خاصّ و عام
درست آمد از خواب گو این سُخُن — پدید آمد از گفته‌اش اصل و بُن
زنان را حسد خاست از خنده‌اش — وزان طلعتِ خوبِ رخشنده‌اش
بماندند از اندوه او در هوس — کزین گونه هرگز ندیدست کس
ندانیم ما کاین چه شاید بُدن — وزین در جهان خود چه خواهد شدن
ندیدند زان گونه هرگز نهال — به خوبی به گیتی نبودش هَمال
به شهر اندر افتاد یکسر خبر — از آن خنده و خوبیِ آن پسر

به همین سبب است، یعنی خندیدن به هنگام زادن که همگان را شگفت می‌آید. کَرَپ‌ها و کَوی‌ها آن را عملی شیطانی می‌پندارند و درصدد نابودکردن کودک برمی‌آیند. این بخش از منظومه برابر است با بخش هشتم از گزیده‌های زات‌سپَرَم که **پوروشَسْپ** به نزد کَرَپ رفته و با شگفتی می‌پرسد چگونه است که به‌وقت زادن همهٔ کودکان بگریند و این یک بخندد. کَرَپ می‌گوید چون همه پایان‌کار و مرگ و تباهی بینند و این راستی و پرهیزگاری را بیند و از آن بخندد.

۱۵۲. بخش‌های هفتم تا یازدهم منظومه، برابر است با مطالب بخش دهم "گزیده‌های زات سپرم". یکی از بزرگان کَرَپ‌ها به نام **دوراشرون** که سرحلقهٔ جادُوان بود، به جادوی، طالع زرتشت را دریافته بود که ساحران و بدکاران همه

زار و نزار شوند و شکست یابند. به همین جهت چندین بار قصد جان زرتشت می‌کند. امّا هر بار حادثه‌یی روی داده و زرتشت جان سالم به‌در می‌برد. زمانی شخصاً قصد قتل می‌کند. هنگامی می‌خواهد کودک را در آتش بسوزاند. در رهگذر گاوان و اسبان می‌افکندش و به مقابل گرگ درنده می‌گذاردش، امّا نتیجه‌یی نمی‌گیرد. کَرَپ‌ها کنکاش می‌کنند. از جملهٔ مهتر جادوانِ کَرَپ، **بُراتْروش** نامی بود:

یکی مهتری بود بر جادُوان — بُراتْروش نام و بلایِ جهان
بدیشان چنین گفت خود برتروش — مدارید چندان فغان و خروش
که من کار زرتشت دانسته‌ام — زهر باب زانچه توانسته‌ام
به تدبیرِ ما او نگردد تباه — که یزدانش دارد زهر بد، نگاه
کرا فرّ یزدانی آمد پدید — بدان بسته باشد مر او را کلید
بَرَد بهمن او را به نزدِ خدای — کند آگه او را زهر دو سرای
زپیغمبرانِ خدای جهان — یکی او بُوَد رهنمایِ جهان
پذیرند ازو رسم و آیین او — بماند ابد در جهان دین او
یکی پادشاهی بُوَد دادگر — که او را کند یاوری در هنر
همی جادُوان را شکسته کند — همه کام دیوان گسسته کند
بپرسید باب زراتشت ازوی — که چیزی که دانی مرا بازگوی
چه بینی زنیک و بد اندر سرش — چه آرد برو برهمی اخترش
همان خنده در وقت زادن چه بود — بگو گر زبان است وگر هست سود
چنین داد پاسخ بر او بَرتُروش — که بیداردل باش و باز آرهوش
شود پورِ تو در جهان سروری — که چون او ندیدست کس دیگری
همی سَعدِ گردون بدو ناظرست — همی نیکوی نزد او حاضرست
به نیکی بُوَد خلق را راهبر — به فرمانِ دادارِ پیروزگر
همه زند و وِستا پدید آوَرَد — به گِرد جهان نامِ او گسترد
بَدان را زگیتی کند جمله پست — نه جادو بماند نه جادوپرست

پـــذیرد ازو شـــاه گشـــتاسپ دیـــن　　بـــرو خـــوانـــد از مـــهر دل آفـــرین
پـــدر چـــون بـــدانست اســـرار او　　بـــه دل شـــادمان گشت از کـــار او

در آن روزگار، پیری دانشمند به نام **بُرزین گُروش** بود که درخواست کرد آن چه را از دانش و علم می‌داند به **زرتشت** بیاموزد. پدر این را پذیرفت و زرتشت تا هفت سالگی به فراگرفتن دانش پرداخت چنانکه سرآمد همگان شد.

۱۵۳. بخش سیزدهم منظومه با کم و بیش اختلاف، حاوی همان مطلبی است که در بخش یازدهم گزیده‌های زات‌سپَرَم آمده است. **زرتشت** بیمار شده و بَرتروش با جامهٔ بدل با دارویی آمیخته قصد جان وی را می‌کند. امّا زرتشت دریافته و می‌گوید:

اگـــر تـــو دگـــرگونه ســـازی لبـــاس　　چـــه بـــاشد چـــو بـــاشد دلم ره شـــناس
شـــفایِ تـــنِ مـــن دهـــد یک خـــدای　　کـــه گـــیتی بـــه فـــرمانِ او شـــد بـــه پـــای
خـــداونـــد کـــو روزی و جـــان دهـــد　　غـــم و درد را زود درمـــان دهـــد

۱۵٤. مـــطالب بـــخش چـــهاردهم مـــنظومه بـــا بـــخش دوازدهـــم "گزیده‌های زات‌سپَرَم" همخوانی دارد. **پوروشَسْپ** از بزرگان کَرَپ‌ها و بَراتروش دعوت می‌کند تا در خانه‌اش ضیافت کند، پوروشسپ نیز چون همهٔ مردم در آن روزگار، تحت نفوذ کَرَپ‌ها بود. در آن مجلس پوروشسپ مدح کرپ‌ها را کرده و براتـروش را می‌ستاید و راه و روش آنان را مدح گفته و می‌خواهد که در آن مجلس با ساحری و جادو، چشمه‌هایی بازی کند. امّـا زرتشت چـون ایـن چـنین مـی‌بیند، افسـرده و خشمگین شده می‌گوید:

چـــو بشـــنید زرتشت گـــفتارِ بـــاب　　بگـــفتا مگـــو گـــفتهٔ نـــاصواب
چه خـواهـی بـه نـیرنگ ایـن جـادُوی　　بـــرین راه بـــیراه تـــا کـــی رَوی
اگـــر جـــز ره راســـتی اســـپری　　ســـرانـــجام خـــود را بـــه دوزخ بـــری
اگـــر جـــز ســـوی حـــق بُـوَد رأی تـــو　　حـــقیقت بـــه دوزخ بـــود جـــای تـــو

بـــر آن راه رو کـــایزدِ کـــردگار / نـــماید هـــمی خـــلق را آشکـــار
زنـــیرنگِ جـــادو تـــو بـــی‌حاصلی / زکـــار خـــدایِ جـــهانْ غـــافلی
ســـرانـــجامِ جـــادو بـــه دوزخ بُـــوَد / هـــمان حـــاصلش آه و آوخ بـــود
بـــه زرتشت گـــفت آنگـــهی بـــرتروش / چـــرا فـــضله گـــویی نـــباشی خـــموش
کـــه بـــاشی تـــو آخـــر کـــه در پـــیش مـــن / بدین ســـان هـــمی گـــفت یـــاری ســـخن
مگـــر نـــیستی آگـــه از کـــار مـــن / هـــمی بشکـــنی تـــیز بـــازار مـــن
زجـــمله بـــزرگانِ رویِ زمـــین / نـــیارد کســـی گـــفت پـــیشم چـــنین
هـــمی بـــایدت تـــا بـــدین شـــهر در / بـــه زشـــتی بـــرآرم زنـــامت خـــبر
کـــنم نـــزد خـــلقان تـــو را بـــی‌فروغ / زکـــار تـــو گـــویم بـــه هـــر کس دروغ
بـــبُردی هـــمه آب و مـــقدار مـــن / تـــباهی فـــزودی تـــو در کـــار مـــن
تـــو را از هـــمه خـــلق گـــم بـــاد نـــام / مـــبیناد هـــرگز دلت هـــیچ کـــام
بـــدو گـــفت زرتشت: "کـــای خـــاکســـار / نـــیاید دروغ تـــو بـــر مـــن بـــه کـــار
اگـــر تـــو دروغـــی بگـــویی زمـــن / فـــروغ تـــو کـــمتر شـــود زانـــجمن
ولیکـــن زتـــو هـــر چـــه گـــویم هـــمی / بـــه جـــز راســـتی مـــی‌نجویم هـــمی
بـــه حـــجّتْ دل و پشتِ تـــو بشکـــنم / وزیـــن اسپ فـــرمان فـــرود افکـــنم
بـــه فـــرمانِ دارنـــدهٔ دادگـــر / کـــنم کـــار تـــو جـــمله زیـــر و زبـــر
بـــه بـــرهان بـــرآرم زجـــانت دمـــار / تـــنت را کـــنم خســـته و خـــاکســـار"
هـــمه جـــادُوان خـــیره مـــانده از وی / بدانگونه سال و چـنان گـفت و گـوی

۱۵۵. بخش پانزدهم منظومه، دربارهٔ کردار زرتشت به پانزده سالگی است. در این قسمت گفت‌وگو دربارهٔ پرهیزگاری و پارسایی و انسان‌دوستی وی می‌باشد. می‌کوشد تا از نیکویی در حق دیگران و یاری و کمک تا جایی که مقدور است کوتاهی نکند. اخلاق و کردار و حسن شهرت وی همه جا پرا کنده شده بود و از اطراف به نزدش می‌شتافتند.

۱۵۶. بخش شانزدهم و هفدهم منظومه، تا حدّی با چهاردهمین بخش

"گزیده‌های زات‌سپَرَم" برابر است. **زرتشت** به سی سالگی رسیده بود که با عدّه‌یی از همراهان، مصمّم می‌شود به بلخ "پایتخت، نشستنگاه ویشتاسپ" برود. در منظومه اشاره شده با زنان و مردانی که خویشان و نزدیکانش بودند. چون به کنار دریا رسیدند، مردان و زنان نتوانستند عبور کنند. امّا زرتشت به درگاه **اَهورامَزْدا** نیایش کرد و سرانجام تدبیری اندیشید که چون معجزه‌یی بود و همراهانش از آب بی‌پرواگذر کردند.

ماه سپندارمذ و اَنیران روز بود که زرتشت به جایی اندر آمد که جشنی بزرگ برپاکرده بودند. این در بخش شانزدهم و هفدهم تا بیستم منظومه است و برابر می‌باشد با بخش بیستم گزیده‌ها. در این جشن بزرگ و عمومی بسا از بزرگان و مردم شرکت داشتند. چون شب هنگام بود، و با خویشان که خسته و کوفته بودند، بخفتند.

بخش هجدهم: زرتشت آن شب به خواب می‌بیند که:

به خواب اندرون دید کز باختر — یکی لشکر گُشْن بسیار مَرْ
مر او را پذیره به‌راه آمدند — به نزدیک او کینه خواه آمدند
گرفته زهر جانبی راه را — به بسته زهر سو گذرگاه را
بدان جا زراتشت چون بنگرید — یکی لشکر دیگر آمد پدید
همی‌تاختند از سوی نیمروز — همه جنگ ساز و همه کینه‌توز
نهادند شمشیر در یکدگر — هزیمت شد آن لشکر باختر

بخش نوزدهم: گزارش خواب چنان است که **زرتشت** چون از سوی **اَهورامَزْدا** به پیامبری برگزیده شده و یزدانْ علم و دانش دین بهی را به او آشکار ساخت که مردم را بدان فراخوانَد، بسیاری از دیویَسْنان آن آیین قبول نکنند و به جنگ و ستیز بپردازند. در این زمان است که **مدیوماه** آیین را قبول کرده و به زرتشت بگرود. آنگاه آموزش‌های پیامبر و آموزش‌های اوستا موجب گردد که بسیاری به دین بگروند و مخالفان و دشمنان شکست بهره‌برند.

۱۵۷. بخش‌های بیستم و بیست و یکم از منظومه، برابر است با بخش بیستم

"گزیده‌ها" در ضمن بحث و تفسیر بخش موردنظر گزیده‌ها، اشاره شد که در مورد چهل و پنج روز، متن منظومه نیز تأییدی است. در این بخش **زرتشت** به کنار **رودِدائی‌تی** رفته و چهار بار در آب پیشروی می‌کند که کنایت است از چهار بار در امر رستاخیز دین:

چو یک نیمه از ماه اردیبهشت — گذشت و جهان گشت هم چون بهشت
از آن پس از آن جشنگه گشت باز — بیامد به نزدیک دریا فراز
به روزی که خوانی ورا دی بمهر — بدانگه که خورشید بنمود چهر
در آن وقت نزدیک دریا رسید — یکی ژرف دریای بُن ناپدید
به وستا درون نام او دایتی — که قعرش نبودست هرگز تهی
روایت چنین است از اصحابِ دَهْر — که شد آب دریا اَبَر چار بهر
به آب اندرون رفت زرتشت پاک — نیامد دلش را از آن آب باک
یکی بهره تا ساق زرتشت بود — دگر بهره از زانوش برفزود
سیوم بهره شد تا میان تنش — چهارم بیفزود تا گردنش

معراج و گزارش آن:

نشان است ای کاندرین نُه هزار — شود تازه دینِ بهی چار بار
از اوّل زراتشت اسفیتمان — زحق، دینِ به آوَرَد بی‌گمان
دوم ره **هُشیدر** کند دین قبول — سیوم بار **ماه هُشیدر** رسول
چهارم چو ساسانش نیکو سرشت — جهان را کند پاک هم چون بهشت
نمودش خداوند پیروزگر — بدین سان که گفتم زدریا گذر

۱۵۸. بخش بیست و دوم منظومه برابر است با بخش بیست و یکم "گزیده‌ها". در کنار رود دائی‌تی است که **بهمن** به نزد **زرتشت** با پیکره‌یی از نور فرود آمده و آگاهی می‌دهد که زرتشت را به نزد **آهورامَزْدا** خواهد برد تا دین بر او الهام شده و مورد وحی واقع شود. زرتشت چشمان خود را بسته و پس از چند لحظه‌یی، در آسمان، میانهٔ نور می‌ایستد.

بخش بیست و دوم تا بخش سی و چهارم منظومه برابر است با بخش‌های بیست و دوم و بیست و سوم "گزیده‌ها"؛ امّا در گزیده‌ها، توصیف و شرح امشاسپندان کوتاه است، چنانکه گذشت، درحالی که در منظومه، برای هر یک از امشاسپندان فصلی آمده و سخن به درازا کشیده است.

زرتشت می‌خواهد بداند که بهترین بندگان به روی زمین چه کسانی هستند. به او چنان آگاهی می‌رسد:

که بهتر کسی باشد اندر جهان — که او راستی را ندارد نهان
دگر آن که با راستی راد گشت — دل هر کس از رادیش شاد گشت
به تن جز ره راستی نسپرد — دو چشمش سوی کاستی ننگرد
سیم آنکه باشد دلش مهربان — اَبَر چیزهایی که اندر جهان
اَبَر آتش و آب و بر جانور — چه از گوسفندان و از گاو و خر
که از مهرشان بهره یابد روان — زدوزخ شود رَسته تا جاودان
دگر آن چه باشد تو را سودمند — چو رنجانی او را نیاید پسند
دگر هر که اندر سرای سپنج — ازو هست بر بندگان ظلم و رنج
به دوزخ بُوَد جاودان جایِ او — کزین راه بیرون بود رأی او

در بخش بیست و چهارم، زرتشت دربارهٔ امشاسپندان می‌پرسد. آنگاه چون از وحی فارغ می‌مانَد، جنبه‌یی تمثیلی دگرباره پیش می‌آید که مربوط است به بخش بیست و پنجم و برابر است با بخش بیست و دوم از "گزیده‌ها" که شرحش گذشت.

دو کوه از آتش می‌بیند. وحی می‌رسد که از میان آتشان بگذرد، می‌گذر و گزندی وی را نمی‌رسد. آنگاه بر سینه‌اش روی گداخته می‌ریزند و صدمتی به او وارد نمی‌شود. پس در سوم مرحله شکمش را می‌بُرند که به زودی بهبود می‌یابد. چنانکه اشاره شد، این تمثیلی است که پایمردی بهدینان و استواریشان را در دین برساند، همان کردار و کارهایی که تاکنون میان بعضی از فِرَق باقی است:

به زرتشت گفت آنگهی دادگر — بر آن کوه آتش که کردی گذر

شکم را که دیدی دریده چنان / برون کرده زافراز خون روان
به مردم بیابدت گفتن همه / که تو چون شبانی و ایشان رمه
بگویی بر آن کو به دین بهی / نیاید ــ گراید سویِ گمرهی
زفرمان اهریمنِ بدکُنش / بریزند از آن گونه خون از تنش
به سوزد تنش را به اَردی بهشت / روانش نیابد خوشی در بهشت
چو دل را بگرداند از دین پاک / برآرد تن خویشتن را هلاک
سه دیگر گدازیده آن روی آب / که بر سینه بفسرد چون یخ بر آب
زیانی نیامد ازو بر سرت / یکی موی کمتر نشد بر برت

.....

و سرانجام منظور آن‌که هرکس ایمان قوی و نیرومند داشته باشد، عذاب‌ها و ناراحتی‌ها و شکنج‌ها وی را آزرده نمی‌سازد و ایمان راسخ است که آدمی را کامیاب می‌کند.

چنان‌که اشاره شد، از این پس بخش‌هایی است دربارهٔ امشاسپندان که به ترتیب به نزد زرتشت فرود آمده و سپارش‌ها و آموزش‌هایی به وی می‌دهند.

در این جاست که "گزیده‌ها" با یک بخش پیشگویی در مورد آیندهٔ دین پایان می‌یابد. امّا در منظومه، رفتن زرتشت به دربار **ویشتاسپ** و مناظره‌اش با حکیمان و دانایان، و مُجاب شدن آنها و ایمان آوردن شاه و درباریان مطرح شده است. پس از این، شاعر فصولی از کتاب بهمن یشت را به‌طور منظوم دربارهٔ ادوار جهان و پیشگویی آورده است که مشخّص می‌باشد و به جای خود درباره‌اش مطالبی در مجلد دوم خواهد آمد.

۱۵۹. چون زرتشت به دعوت مردم پرداخت، کَوی‌ها [فرماندهان، بزرگان و سران قبایل] و کَرَپ‌ها [کاهنان، ساحران، جادو ــ پزشکان] سخت به تلاش افتادند. گرد آمدند و زرتشت را متّهم به جادوکردند و گفتند جادوی تو که آن را پنهان کرده‌یی، در برابر جادو و شگفتی‌های ما آب و رنگی ندارد.

امّا زرتشت به سادگی و خوشدلی بدان‌ها خندید و گفت سحر و جادو و شگفتی در کار نیست. آن‌گاه بهره‌یی از اوستا را برای آنان و گروه مردم بخواند. در برابر آن مطالب، دشمنان چیزی برای گفتن نداشتند و پراکنده شدند "بخش سی و پنجم".

۱۶۰. زرتشت برای رساندن و ابلاغ رسالت خود، باید به بلخ سفر می‌کرد که تخت‌گاه شاه بود. به همین جهت راهیِ پایتخت و شهر شد. چون به بلخ رسید، به درگاه شاه حاضر شد. در بارگاه شاه صفی از دانشمندان و صفی از فیلسوفان مقدّم بر دیگران بود و بزرگان علم و ادب با هم مقابل شاه مناظره و گفت‌وگو می‌کردند که نگارنده نمونهٔ منظومی را از ادبیات سنّتیِ زرتشتیان در کتاب ادبیات سنّتی زرتشتیان "مجلد اول" نقل کرده است که گشتاسپ شاه علاقهٔ بسیاری به دانش و دریافت حقایق و چگونگی کَوْن و مکان و فهم اسرار آفرینش داشت و بارها خود، زرتشت را به دربارش دعوت کرده بود؛ و ترجمهٔ نمونهٔ دیگری را از پژوهش‌های اوستاشناس و پژوهشگر معاصر، **ادموند بردوزیکلی** در مقدّمهٔ اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ مکتوب ایران باستان آورده است "بخش سی و ششم".

زرتشت برابر **گشتاسپ‌شاه** ایستاده و خود را معرفی می‌کند. چون شاه از پایه و مایهٔ وی آگاه می‌شود، دستور می‌دهد تا کرسی زرّینی آورده و در ردیف دانشمندان بنشیند. رسم است که در این‌گونه محافل با تازه‌واردان گرمی و سازش نشان ندهند و هم‌چنین با پرسش‌ها و بحث‌های مشکل طرف را بیازمایند. پس زرتشت از همان پایگاه نخست که پایین مجلس بود، با یکایک گفت و شنودی کرد. چون پاسخ پرسش‌ها را می‌داد و از دیگرسو کسی به سؤال او نمی‌توانست پاسخی گوید، بالاتر و بالاترش نشاندند تا اوّل کرسی را در پیشگاه شاه یافت.

همهٔ دانشمندان و بزرگان از آن همه درایت و دانش درشگفتی و اعجاب بودند، امّا در نهانی، خشم و حسد در دلهایشان راه یافت. شاه نیز که مجاب شدن همهٔ دانشمندان دربار را به آشکارا نگریسته بود، زرتشت را نواخت و شخصاً از

علوم و فلسفه و تاریخ از وی پرسش‌هایی کرد و زرتشت به نیکوترین وجه پاسخ‌ها گفت.

گشتاسپ مسحور شخصیّت و علم و دانش وی شد. پس دستور داد تا خانه‌یی برایش به نزدیک خود فراهم کردند. دانشمندان از این که نتوانستند خودی نشان دهند و بیگانه‌یی در مدّتی کوتاه آن چنان به شاه تقرّب یافت، خجل و تنگدل شدند. با هم برفتند و کنکاش کردند تا در فردا با گفت‌وگوهایی دیگر زرتشت را ناتوان نشان دهند.

امّا زرتشت به خانه‌یی که ویژه‌اش کرده بودند رفت. شادمان و پرامید، به ستایش خداوند پرداخت که یاریش کرده بود تا شالوده و بنیان دین راستین و پیشروی را پی‌ریزی کند "بخش سی و هفتم".

روز بعد، دگرباره در برابر شاه، زرتشت با دانشمندان به بحث و مناظره مشغول شد:

بیامد زراتشت پاکیزه رأی — فرستادهٔ ایزد رهنمای
بگفتند بسیار با یکدیگر — سرانجام زرتشت شد کامور
چو کام حکیمان فروبسته شد — زتیمار و غم جانشان خسته شد
همی گفت هرکس که این مرد کیست — ندانست کان قدرت ایزدی است

زبان‌آوری و دانش فراوان زرتشت از سویی موجب تحسین شاه و درباریان شد و از دیگرسو آتش حِقْد و حسد را میان کَرَپ‌های درباری و عالی‌مقام و دانشمندان شعله‌ور ساخت. شاه بسی لطف و دوستی در حق زرتشت کرد. از نام و نسب و خاندان و خاستگاهش پرسید و زرتشت پاسخ داد. پس به شاه گفت تا در روز بعد که هُرْمَزْد روز است همهٔ مهتران و بزرگان و دانشمندان و دیگر کسان را در جایگاهی وسیع فرا خوانند تا زرتشت سخن گوید:

پدید آورم یک به یک را جواب — زهرگونه دانش ز روی صواب
پس آنگه بگویم زدعویِ خویش — پیامی که دارم بیارم به پیش
چو گشتاسب شاه این سخن بشنوید — بدین گفت‌ها خوب‌تر بگروید

شاه دستور داد تا بامدادان فردا، همگان را از کهین و مهین، به‌ویژه بزرگان و دانشمندان را آگاه کنند تا گرد آیند. زرتشت به خانه رفت. نیایش و ستایش **آهورامَزْدا** را به جای آورد.

امّا دانشمندان و حکیمان درباری از این که بیگانه مردی چنان به شهر درآمده و علم و دانشی فزون دارد و شاه به وی سخت دلبسته و علاقمند شده، رشکین شدند و بر آن شدند تا همداستان، زرتشت را در بحث و پرسش و پاسخ درمانده سازند. امّا در مجلس دیگر نیز درماندند و زرتشت چون خورشیدی درخشید و دانشش چون چشمه‌یی همگان را سیراب ساخت "بخش سی و هشت و سی و نه".

۱۶۱. حق همیشه بر باطل پیروز می‌شود. از فیلسوفان و دانشوران کس نماند که بتواند زرتشت را موردی بپرسد که پاسخی نشنود. به همین جهت گشتاسپ‌شاه کرسی اوّل را در نزدیک‌ترین و بلندترین جایگاه به او ویژه ساخت. زرتشت در آن مجلس بزرگ شروع به سخن کرد:

به گشتاسب گفت: ای جهانْ کدخدای — رسولم به نزدیکِ تو از خدای
خدایی که هفت آسمان و زمین — به فرمان او شد سراسر چنین
پدید آوریدست استارگان — بدین گونه از پیش نظارگان
خدایی که جان داد و روزی دهد — اَبی آنکه بر بنده منت نهد
خدایی که بر مُلک و تخت و کلاه — ترا داد بی‌درد سر دستگاه
ترا از عدم در وجود آورید — به فرمان او کارت این جا رسید
که بر بندگان جمله فرمان دهی — شده شهریاران به پیشت رهی

پس اوستا را بر شاه و بزرگان عرضه کرد که از سوی خداست و هرکسی آن را فراگیرد و بدان عمل کند، رستگاری از آن او خواهد بود و بسیار پند و اندرز داد.

شاه گفت حجّت و دلیل این مدّعا که پیامبری و از سوی خدا آمده‌یی

چیست؟ زرتشت می‌گوید: دلیل و برهان من همین اوستاست و تعالیم این کتاب جادُوان و کَرَپ‌ها و همهٔ کجروان را برخواهد انداخت. پس شاه وی را می‌گوید فصلی از آن را بخوان:

چو زرتشت برخواند فصل تمام — گزارش بدو کرد اندر کلام
چو بشنید گشتاسب اوستا و زند — نیامد در آن ساعت او را پسند
دلش گر نپذرفت، معذور بود — ازیرا که زان پایگه دور بود
نه بینی کزین کودک بی‌خبر — به یک مایه باشند سنگ و گهر

چون در فکر و اندیشه و رسم و آیین، نوآوری و انقلابی بود، شاه نتوانست در آن لحظات چنانکه باید فهم و درکی کند. به همین جهت زرتشت را گفت در این کار شتاب روا نیست. زمانی صبر کن تا بیندیشم و اوستا را خوب بخوانم. "بخش چهل و یک".

۱۶۲. کَرَپ‌های درباری سرانجام نیرنگی ساختند. نهانی به خانهٔ زرتشت راه یافته و بامدادی که به نزد شاه می‌رفت تا پاسخ شنود که آیا **گشتاسپ** دین قبول می‌کند یا نه ــ در اتاق وی اسباب و لوازم جادوگران را پنهان ساختند.

در پیشگاه شاه، اوستا و زیباییِ خط و عمق مطالب آن مورد تقدیر قرار گرفته بود که دو تن از بزرگان کَرَپ‌ها، به شاه گفتند این مردیست جادوگر و ساحر، و این همه از جادویی‌های اوست و نفوذ کلام وی نیز بر اثر ساحری می‌باشد. این چنین اتّهاماتی که بی‌پروا در روی زرتشت گفته شد، در شاه اثر کرد و دستور داد تا خانهٔ زرتشت را بجویند تا چه چیزهایی یافت شود. جویندگان، چیزهایی راکه موردنظر بود یافتند و به نزد شاه آوردند.

شاه حکیمان را پیش خواست و از آن اشیاء جادویی پرسش‌ها کرد. پس آنان را پرورید و نواختن فرمود و زرتشت را مورد عتاب و خطاب قرار داد. زرتشت گفت: "این کار و فعل دشمنان است که پنهانی چنین چیزها در خان من نهاده‌اند و باید از دربان پرسید چه کسی به جایگاه من داخل شده است". حکیمان

به دربان چیزها داده بودند و فریفته شده بود. شاه دربان را احضار کرد و پرسید، دربان گفت آن چنان در محافظت کوشیده‌ام که باد را راه ورود نبوده است. پس به فرمان شاه زرتشت را به زندان افکندند. "بخش‌های چهل و دو تا چهل و چهار".

۱۶۳. هفته‌یی زرتشت در زندان بود. شاه اسبی داشت به نام "**اسب سیاه**" که نزدش بسی عزیز بود. ناگهان اسب بیمار شد. شاه آشفته حال و ناراحت بود، چون از همهٔ حکیمان و دانشمندان چاره‌یی مثبت و عملی ظاهر نشد. این سخن به زرتشت رسید. پیغام داد که می‌تواند اسب را بهبود بخشد. شاه شادمان شد و زرتشت را از زندان به پیشگاه شاه بردند.

زرتشت از شاه خواست تا درصورت بهبود اسب پیمان بندد چند خواست وی را عملی سازد. شاه پیمان داد که چنین کند. پس زرتشت دانشی را که در جوانی آموخته بود، به کار برد. از درگاه خداوند یاری طلبید و مدّتی بگذشت که اسب بهبود پیدا کرد. پس شاه خواست تا حاجت‌های او را روا کند. زرتشت گفت نخست آنکه هرگاه اوستا را درست و نیکو یافتی، دین بپذیری و بدان عمل کنی و کسانی را که به من تهمت بستند و دروغ گفتند سیاست کنی. پس **اسفندیار** را بفرمایی تا در انتشار دین بکوشد. پس گفت که وی را نزد شاه بانو بردند و زرتشت با شاه بانو گفت‌وگوها کرد و اساس دین بِهی را شرح داد. شاه‌بانو را آن گفتار و آیین بسیار خوش آمد و پذیرفت. پس در برابر همگان خواست تا دربان را احضار کردند. دربان حقیقت فریفته شدن خود و تهدید و تطمیع حکیمان را بازگو کرد. همهٔ مهتران و بزرگان و مردمان از حقیقت امر آگاه شدند که چه نسبت ناروایی به زرتشت بسته بودند. شاه از زرتشت پوزش‌ها خواست و دین پذیرفت "بخش‌های چهل و پنج تا پنجاه و دو".

۱۶۴. شاه از زرتشت خواهش می‌کند که چهار حاجتش را از **اَهورامَزدا** بخواهد تا روا شود. زرتشت می‌گوید آن چه که خواست خداوند باشد روا خواهد شد. امّا می‌گوید آن چهار حاجت کدام است. شاه می‌خواهد که: به مینو اندر،

به دربان چیزها داده بودند و فریفته شده بود. شاه دربان را احضار کرد و پرسید، دربان گفت آن چنان در محافظت کوشیده‌ام که باد را راه ورود نبوده است. پس به فرمان شاه زرتشت را به زندان افکندند. "بخش‌های چهل و دو تا چهل و چهار".

۱۶۳. هفته‌یی زرتشت در زندان بود. شاه اسبی داشت به نام "**اسب سیاه**" که نزدش بسی عزیز بود. ناگهان اسب بیمار شد. شاه آشفته حال و ناراحت بود، چون از همهٔ حکیمان و دانشمندان چاره‌یی مثبت و عملی ظاهر نشد. این سخن به زرتشت رسید. پیغام داد که می‌تواند اسب را بهبود بخشد. شاه شادمان شد و زرتشت را از زندان به پیشگاه شاه بردند.

زرتشت از شاه خواست تا درصورت بهبود اسب پیمان بندد چند خواست وی را عملی سازد. شاه پیمان داد که چنین کند. پس زرتشت دانشی را که در جوانی آموخته بود، به کار برد. از درگاه خداوند یاری طلبید و مدّتی بگذشت که اسب بهبود پیدا کرد. پس شاه خواست تا حاجت‌های او را روا کند. زرتشت گفت نخست آنکه هرگاه ⟨وستا⟩ را درست و نیکو یافتی، دین بپذیری و بدان عمل کنی و کسانی را که به من تهمت بستند و دروغ گفتند سیاست کنی. پس **اسفندیار** را بفرمایی تا در انتشار دین بکوشد. پس گفت که وی را نزد شاه بانو بردند و زرتشت با شاه بانو گفت‌وگوها کرد و اساس دین بِهی را شرح داد. شاه‌بانو را آن گفتار و آیین بسیار خوش آمد و پذیرفت. پس در برابر همگان خواست تا دربان را احضار کردند. دربان حقیقت فریفته شدن خود و تهدید و تطمیع حکیمان را بازگو کرد. همهٔ مهتران و بزرگان و مردمان از حقیقت امر آگاه شدند که چه نسبت ناروایی به زرتشت بسته بودند. شاه از زرتشت پوزش‌ها خواست و دین پذیرفت "بخش‌های چهل و پنج تا پنجاه و دو".

۱۶۴. شاه از زرتشت خواهش می‌کند که چهار حاجتش را از **اَهورامَزْدا** بخواهد تا روا شود. زرتشت می‌گوید آن چه که خواست خداوند باشد روا خواهد شد. امّا می‌گوید آن چهار حاجت کدام است. شاه می‌خواهد که: به مینو اندر،

جایگاه خود ببیند. دو دیگر رویینه‌تن شود. سه دیگر معرفت یابد به اسرار و حوادث آینده. چهار دیگر انوشه و جاودان شود.

زرتشت می‌گوید این چهار به یک کس نتوان داد. یکی را برگزین. **گشتاسپ** می‌خواهد تا به مینو اندر، جایگاه خویش ببیند و حاجتش روا می‌شود. رویینه‌شدن تن به **اسفندیار** و دانش پیش‌گویی و پیش‌بینی به **جاماسپ** و انوشگی و جاودانگی به **پشوتن** پسر دیگر شاه تعلّق می‌یابد که طیّ مراسمی انجام می‌شود و از آن پس در گسترش دین و اندرزها و نصایح و شرایع گفت‌وگو می‌شود. "بخش‌های پنجاه و سه تا پنجاه و شش".

و از آن پس دربارهٔ پیش‌گویی آیندهٔ جهان است که بخشی از رسالهٔ بهمن‌یشت می‌باشد که به نظم درآمده و منظومهٔ زراتشت‌نامه که بر مبنای کتاب هفتم دینکَرد و گزیده‌های زاتْ سپَرَم فراهم شده، بدین‌سان پایان می‌یابد.

در مجلّد دوم ترجمهٔ زندگی **زرتشت** از کتاب پنجم و هفتم و نهم دینکرد و گزیده‌های زاتْ‌سپَرَم و ویچَرْکَرتِ دینیک و روایت پهلوی به شکل کامل با یادداشت‌های کافی آمده است. متن کامل زراتشت‌نامه با تصحیح **فردریک روزنبرگ** همراه با نیمی از نظر چهاردهم از کتاب دبستان‌المذاهب که روزنبرگ در دنباله نقل کرده و نیمی دیگر که متمّم و ماندهٔ آن است نیز به چاپ رسیده. نیز پژوهشی دربارهٔ زمان، زندگی، آموزه‌ها و احوال **زرتشت** را در این مجلّد می‌توان مطالعه کرد و متون اسلامی و تاریخ‌های ایرانی اسلامی، اهمّ‌شان نقل شده است که به این‌گونه از منابع و مآخذ شرقی نیز به‌صورتی مکمّل در این جلد می‌توان بهره گرفت.

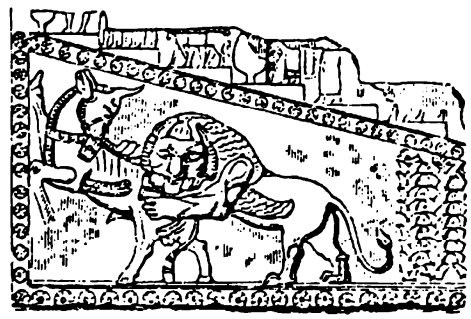

یادداشتها

1 . Ahronic Eusebli, edited by Aucher of Abidenus. P26. Comp. Mniebuhr, Assur, P 497 and 501, B.G. Nieluhr, KL. Schribten, P. 206.

2 . *Theolog. Arithmet*, ed., Ast. P, 19.

3 . Jambbichus: *Life of pythagoras*. P, 19.

۴. فرهنگ‌نام‌های اوستا: جلد دوم زیر عنوان زرتشت و جلد سوم تحت عنوان مدخل میترا = مهر. نیز "دانشنامهٔ ایران باستان"، ص ۲۰۳۶، ۲۰۳۴ که فشردهٔ فصلی از آن نقل می‌شود:

بیرون شهر در مدخل غاری تاریک حاضر شدم، از غرابت تعیین این محل برای برپا داشتن جشن درخشنده‌ترین ستارگان [= خورشید، میترا] متعجب بودم. با تنی چند از تماشاچیان به درون رفتم، آنقدر اعمال و شعایر و مراتب ستایش از پیش چشمم گذشته که حافظهٔ درستکار من توانایی بیان آن ندارد. واقفان اسرار را دیدم پیرامون چشمهٔ آب روان بدن را می‌شستند و پاکیزگی روان و خرد رااز یزدان درخواست‌می‌کردند [مقایسه با یشت ۱۰ بند ۱۲۲]زرتشت وظایف پیشوای مذهب را به جا می‌آورد، و علامتی زوال ناپذیر بر سینهٔ حضار می‌گذاشت. از حصول این مرتبت غروری دراین اشخاص به وجود آمد. هر یک نانی خوردند وظرفی آب آشامیدند [دْرون و پَراهوم، نان و شراب]، این نشانهٔ بعثت یا رمز مرور به حیات جدید بود، چونانکه خورشید طلیعهٔ سال نو را به جهانیان و جهان می‌گشود. همین را در سرود یزدانی و دعاهای خود گفته و می‌خواندند.

یک نفر روحانی زیردست که او را کلاغ مقدس می‌نامیدند تاجی آویخته به نوک تیغ به آنان تقدیم کرد، نپذیرفتند و به لحن خاص گفتند "مهر تاج من است". در عمق دخمهٔ مرموز به تشخیص نمایندهٔ مهر موفق شدم، این مجسمه نبود، جوانی بود دلیر و زیبا بر گاو نشسته و شمشیر آریس Ariéce به دست گرفته که اشارتی مخصوص به آفرینش بود. شاه را به صورت شیری دیدم [به کتاب تاریخ آیین رازآمیز میترایی، با توجه به فهرست

مطالب عنوان درجات و مقامات روحانی نگاه کنید] که زنبوری در دهان داشت. گروه دربـاریان در صـورت **عقاب** و **شاهین** و **سگ** و **کرکس** از عـقب وی حـرکت مـی‌کردند. محبوبه‌های شاه [= **داریوش بزرگ**] وارد شدند، همه صورتک **کفتار** بر چـهره نـهاده و بـه همین اسم موسوم بودند. جملگی از تنگنای امتحان گذشتند. راه تاریک و پرپیچ و خم را به اکراه پیمودند. بر پاره‌های برف و یخ سـاختگی پـای بـرهنه راه رفـتند. بـر دوش عریان‌شان پانزده چوب زده شد که نامش تازیانهٔ میترا یا آفتاب بود [مقایسه کنید با بند ۱۲۲ از یشت ۱۰ ـ و تازیانه‌نواختن بر پشت مهر آیین‌ها در مراسم مذهبی].

به‌مساعدت جـامهٔ‌پشمین خـویش‌که مـانندهٔ جـامهٔ حـاضران بـود تـوانستم بـه‌پیکر مقدس‌میترا نزدیک شوم، به مثابه‌یی که چگونگی آنرا دریابم. خدای جوان کـه نـامش یگانهٔ جاوید است می‌کوشد تا گاو نر زورمندی را مقهور سازد و بکشد. تاج ایرانی شبیه افسر شاهان بر سر، نیم تنهٔ کوتاه و زیر جامهٔ فراخ ایرانی درتن و به ساز جنگ ایرانـی مسلّح. گمانم آنکه بالاپوشی بر دوش وی مشاهده کردم. دو پیکر همراه او اگر چه همان جامه را داشتند اما از قسمت رویین محروم بودند. یکی از این دو یاوران مشعل افراشته و دومی مشعل واژگون به دست گرفته بود [= کنایه از طلوع و غروب آفتاب] جنسیت آنها معلوم نبود، گفتند اشارتی است به توالد و تناسل. از گلوی گاو مجروح چند قطره خون جاریست. حروف اطراف آنرا برای من چنین معرفی کردند: ژالهٔ آسمان [= باران، چون با کشتن **گاو مقدس**، خونش بر زمین جاری شده و گیاهان می‌رویند]. در متن ایـن لوحه اَشکال خُرد حیوانات زنده که در تقویم ایران آفـتاب و مـاه و سـیارات و صُـوَر نجومیه را معرفی می‌کنند مشهود می‌گشت [از خون گاو مـذبوح، جـانوران نـیز پـیدا شدند]. نیکوتر و جاذب‌تر از همه رسوم و قواعد سوگندی است که هـر مـرد و زن از آگاهان و خواص به تـناوب یـاد مـی‌کنند و مهر را مـخاطب خـویش قـرار داده چـنین می‌گویند:

"برافزایش شمارهٔ آفریدگان خردمند که زمین را معمور و مسکون می‌دارند سوگند یاد می‌کنم بر کشتن هر حیوان زیانکار [این اصلی اوستایی است در آیین زرتشتی مَزْدَیَسْنیِ پسین که کشتن جانوران مضر "خرفستر Xrafstra" پسندیده است، امـا در آیـین مـیترا چنین مفهومی وجود ندارد، چه بسا جانوران موذی که در اوسـتا اهـریمنی و کشـتنی هستند، اما در آیین میترا بالعکس، چون مار و کژدم]، سوگند یاد می‌کنم بر شیار کردن و زراعت یک زمین و کاشتن یک درخت میوه [این نیز فریضه‌یی است در آیین زرتشتی نه آیین میترا. نگاه کنید به وندیداد فرگرد سوم آیه‌های ۶ـ۳]، سوگند یاد می‌کنم بر جـاری کردن آب خنک در خاک خشک‌و عمارت‌یک‌راه‌سوگندیادمی‌کنم. راضی‌ام پس از مرگ

از جایگاه نیک‌بختان رانده شوم اگر در اثنای زندگانی این فرایض مقدسه را انجام ندهم".

دانستم که زرتشت از روی مجاملت و موافقت با میل شاه و اتباع وی آزمایش‌های حقیقی بزرگ را در حق آنان روا نداشته. درباریان‌وزنان‌نازپروردرا چهل‌روزروزه‌داری، و از طعام‌های لذیذ بازداشتن، مدت دو روز تازیانه زدن، بیست روز روی توده‌های برف راه رفتن، ناگهان میان چند کانون اخگر سوزان قرار گرفتن کاری بس دشوار بود [در بارهٔ آزمایش‌های دشواری که میان طالبان وصول آیین میترایی معمول بود، در کتاب یاد شده و ترجمهٔ کتاب **فرانتس کومُن** از نگارنده که به نام **راز و رمزهای آیین میترایی** بندهای بعدی شرح و پژوهشی هست].

از خواص، هیچ کس به درجات هفت‌گانهٔ سیارات ارتقاء نیافت و به آخرین مرتبهٔ کمال نرسید. برای اختتام مراسم موافقت کردند شاه و مقربان حضرت پس از آگاهان اندکی بادهٔ ممزوج در قدح زرین بیضی شکل بیاشامند. مرا اجازت دادند نزدیک رفته این ساغر "جام، پیاله" و ظرف را تماشا کنم. میان نقوش مختلفه، برزیگری نیمه عریان و به عبارت نیکوتر خدایی چون **پریاپ** Priape مشاهده کردم که مانند مردی نیرومند و قوی بنیه در مزرعه بذرافشانی می‌کرد".

با نظام‌تربیتی که‌در خور احترام و احتشام امر مذهب است از دخمه خارج شدند، مردم پاره‌یی آبگینه به دست در بیرون‌منتظربودند. جوانی‌زیباچهرسواراسبی‌سپید، بادزن پر دردست راه را باز کرد. جمعیت به دنبال رفتند و خردهٔ آبگینه بر او انداختند، رسم دیرین که معنای آن جز بر عارفان‌رموزوحقایق‌بردیگران‌پوشیده‌است. در موسمی بودیم که سورت زمستان به‌پایان رسیده بود، اما در چند ناحیه سپاه دی بر مقدم زیباترین فصول حمله می‌کرد... [تعیین چنین هنگامی، یعنی پایان زمستان برای این مراسم، وجهی معمول است، چون سخن از **جشن مهرگان** نیست، سخن از مراسم عبادت و آداب دینی میترا می‌باشد].

ایرانیان در نیایش‌ومناجات‌به‌میترای‌سه‌گانه توجه داشتند. بدین‌گونه گاه روشنایی و حرارت و زمان راکه از مواهب آفتاب‌است‌اراده‌می‌کنندو گاه‌دانش‌وتوانایی‌و نیکوکاری راکه‌ازخصایص‌ارجمندطبیعت‌است‌می‌ستایند.رقص‌هایی که حاکی از حرکات سالانه و روزانهٔ آفتاب بود [سماع میترایی] جشن مقدس را به انتها رسانید، لکن نه چنانکه در **هلیوپولیس** Héliopolis [شهر آفتاب، شهر قدیم مصر در یازده کیلومتری قاهره] دیده بودم، در ساحل نیل ساعات و فصول را مجسم کرده بودند.

[در آغاز فصل فوق، هنگامی که **زابراتاس** فیثاغورث را برای جشن میترا دعوت می‌کند،

سخنانی می‌گوید که جالب است]: فیثاغورث گوش کن، اگر چه مرا بعضی سخنان از موافقت بازمیدارد، اما از دعوت تو به جشنی شگرف دریغ نمی‌کنم. اگر اقوام بیگانه در حین مقایسهٔ این جشن با جشن‌های خویش بخواهند کیفیت آنرا به صورت دیگر درآورند تو گواه ما خواهی بود. تا سه روز برای دیدن آیین مقدس میترا مهیا باش. این جشن تو را خرسند خواهد داشت. من در آنجا رجعت آینده یا اقتران آفتاب را و ارتفاع یا عبور آنرا از برج حَمَل به برج ثور که نشان تازگی طبیعت است تقدیس می‌کنم. دخمهٔ میترا [مهرابه، معبد] نمایندهٔ گیتی است. اشیایی که آنجا در فواصل ثابته از یکدیگر نهاده شده، رموز اقالیم و عناصر را به تو عرضه میدارند...

5. Cicero: *de finibus bonorum et maloram*. V, 29.

   Valerius Maximus: *Exem. Memor*. VIII, 2.

   Pouleius: *Floridus*. P. 19 ed. Altib.

   Plinius: *Historia Natuaralis* XXX. 12.

   Plutarchos: de *Animae procreat* in Timaeo, II, 2.

6. Porphyrios: *Vitha pythagoras*, 12, 14 *Life of pythagoras*, 12.

7. Suidas: *democritus*.

8. *Dart. ed. Greac*. P. 47, ed by otto "*Boasting the magian ostanes*"

نیز نگاه کنید به کتاب "مغان یونانی مآب" اثر جی.بیدز /فرانتس کومن ـ که متون یونانی در این موارد گردآوری و ترجمه شده است. این کتاب توسط نگارنده ترجمه شده و در مجموعهٔ پژوهش‌های ایران‌شناسی چاپ خواهد شد. نیز نگاه کنید به فرهنگ و زندگی ایرانیان خاوری در عصر اوستا، از گیگر که توسط نگارنده ترجمه شده است.

9. Clemen Alexandrinus: *Stromata*. I. P, 357.

10. Gegonos: *Epi teshaloseos Sardeon*.

11. Diogenes Laertius: *Proem*. 2.

12. **Messina:** urspung der Magier. S, 41-36, 37.

13. in Seebod's "*New Archines for Philology and Pedagogics*" 1830. P. 65-80. With him agree Muller in extensive "*Collection of the Fragments of Greek Historians*". and Schwegler in his "*Roman History*" I, P. 262.

14. Creuzer: *Fragment History of Greek*. P, 224.

15. Creuzer: *History of Greek Fragments*. P, 220.

    Fragments of Greek History. I, P. 40.

Comp. por instance. *Visperad.*§. S, W.

۱۶. برای آن چه که خواهد آمد نگاه کنید به:

16. Benveniste. E: *The persian Religion according to the chief Greek Texts*, Paris. 1929. How and Wells: Comme on Herodotus. vol, I. P. 20.

Moulton: *Early Zoroaster.* P, 391.

ترجمهٔ تاریخ هرودوت از متن به فرانسه به وسیلهٔ Ph. E. Legrand در سال ۱۹۳۶.

تاریخ هرودوت، ترجمه: وحید مازندرانی. تهران ۱۳۲۴.

تاریخ هرودوت، جلد اوّل، ترجمه: دکتر هادی هدایتی. تهران ۱۳۳۶.

کتاب اشاره شده از "نیبرگ" توسط دکتر سیف‌الدین نجم‌آبادی به فارسی ترجمه و به سال ۱۳۵۹ در تهران، توسط "مرکز ایرانی مطالعهٔ فرهنگ‌ها" با عنوان دین‌های ایران باستان به‌چاپ رسیده است. دربارهٔ مادها، ص ۳۳۳ به‌بعد، و پارس‌ها ۳۴۳ و بعد نگاه کنید.

17. *The Persian Religion, according ti the chief Greek Texts.* Paris, 1929. ch. II

18. *Essai Sur la demonologie iranienne*, P. 41.

19. Widen Gren. G: *Les Religions de L'iran.*

Paris, 1968. ch, Iv, 174. 166.

Kuiper. F: *Indo Iranian Journal*, 1960, PP. 182.

20. Moulton: *Early zoroastrianisme.* P, 56.

۲۱. ا. م. دیاکونوف: تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز. فصل پنجم، صفحه ۴۵۵ به بعد تهران ۱۳۴۵.

22. Dittenberger: orient Graec-insc. Select., I, 591.

23. Waser; *Realencycl of pouly-Wissow*, S. V: Flussgo. tter, col. 2780.

۲۴. فرهنگ بارتولومه، به ستون ۹۵۰ نگاه کنید:

Bartholomae: *Altiranisches Worterbüch*, col. 950-

۲۵. نگاه کنید به مقالهٔ اد. میر، در دایرت‌المعارف بریتانیکا ــ دورهٔ یازدهم ــ زیر عنوان ایران.

۲۶. نگاه کنید به کتاب آغاز آیین زرتشتی، صفحه ۱۰۹ *Early Zoroastrianism*

27. A.T. Olmstead: *History of.persian* P, 66. chicago

کتاب فوق توسط آقای دکتر محمّد مقدم به فارسی ترجمه شده است. (تاریخ شاهنشاهی هخامنشی) به سال ۱۳۴۰، توصیف مذکور از این ترجمه نقل شده است، صفحهٔ ۹۱ و ۹۲.

نیز در این زمینه نگاه کنید به مقالات نگارنده در ماهنامهٔ "هوخت" سال ۴۲، شمارهٔ ۹ به‌بعد و سال ۴۳. هم‌چنین مجلهٔ مهر، مقالات نگارنده.

۲۸. نگاه کنید به: کتاب شناخت ایران قدیم ــ اثر شپیگل، جلد سوم، ص ۷۰۱.

F.Spigel: *Eranische Alterthumskunde* (Leipzig 187) III. P, 701.

۲۹. نگاه کنید به پیش‌گفتار و توضیحات نگارنده بر ترجمهٔ وندیداد. چهار جلد، جلد اوّل مقدّمه. تهران ۱۳۷۶.

۳۰. کتاب سابق الذکر، همان صفحه «شپیگل»

۳۱. نگاه کنید به کتاب زرتشت تألیف **جکسون** Jackson، چاپ ۱۹۳۸، صفحهٔ ۴۴۸ به بعد.

۳۲. در ریگ وِدا *Rig-Veda* ناسَتْیَه Nasatya به صیغهٔ جمع نام دو خدای توأمان سپیده‌دم است که اشوین‌ها Ashvins نیز خوانده می‌شوند.

۳۳. **کریستن سن** در کتاب ایران در زمان ساسانیان صفحهٔ ۱۱۷ به بعد. و نگاه کنید به کتاب مک‌دونال و کیث Macdonell-Keith تحت‌عنوان *Vedic index of names and Subjects*، جلد دوم، صفحهٔ ۲۴۷ به بعد و ۷۱۰.

۳۴. خدایان هند و اروپایی، صفحهٔ ۱۴ به بعد.

۳۵. نگاه کنید به: **ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی**، صفحه ۳۰۵ به بعد.

36. *Stand und Aufgaben der iranischen religions geschichte.*

37. Olmestead. A.T: *History of the persian Empire.* P, 473

۳۸. نگاه کنید به:

Benveniste. E: *Titre et noms propres en Iranien ancien. paris.* 1966. P. 87.

ترجمهٔ پاره‌یی از بخش‌های این کتاب و ساختار و چگونگی نام‌های اوستایی که از طرف بنونیست داده شده و پیشنهادهای وی را نگارنده در اثر دیگر خود، یعنی **دستور** زبان اوستایی ترجمه و نقل کرده است. در این کتاب بنونیست با بسیاری از نظرگاه‌های بارتولومه در دستور زبان اوستایی مخالفت کرده و نقل اشتباهات وی را متذکّر شده است.

39. *Note Sur L'origine du calendrier Zoroastrien J-Asiatique.* 202 (1923), PP. 106-10.

نیز نگاه کنید به کتاب نگارنده با عنوان "**گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان**" هم‌چنین **نیبرگ** معتقد است که نوعی گاه‌شماری به سال ۴۸۰ پیش از میلاد و مقارن با آغاز شهریاری خشایارشا توسط مغان تدوین و رایج شد که تقویمی مزدایی و از سوی مغان ابداع گشت.

40. Hildegarde Lewy: *The Genesis of the Faultv Persian chronology*-j-of the Am. or Soc. LXIV (1944), PP. 197-214.

و "گاه‌شماری در ایران قدیم"، تهران، ۱۳۱۶، صفحات ۲۷۶ تا ۲۷۷ و ۳۴۷ تا ۳۶۲.

41. Ogden. ch, J"*The Story of Cambyses and the Magus, as told in the fragments of Ctesias*" in Sir jamsetjee jejeebhoy jubilee volume Bombay, 1914. P. 236.

42. V.V.Ivanov, "Kult Ognya u Khettov," *Drevnii Mir*, Festschrift for V.V.Struve, ed. by N.Pigulevskaya (Moscow, 1962), 271-72.

ستایش در مراسم و آداب هندوان و نیز دیگر مردم هم آتش می‌شد.

۴۳. برای مطالبی دربارهٔ ظرفهای جای پیکر در آسیای میانه ر.ک: Y.A.Rapoport, "*Some Aspects of the Evolution of Zoroastrian Funeral Rites*", *Trudy 25 Mezhdunarodnogo Kongress a Vostokovedov*, 3(Moscow, 1963) 127-33 and the Following article by G.P.Snesarov, 134-40.

۴۴. برای بررسی مطالب مربوط به magus به مفهوم "نیرومند و غیره" ر.ک: J.Pokorny, *Indogermanisches Etymologisches Wörter buch*, 1(Bern, 1959), 695 *Les Mages dans L'ancien Iran* (Paris, 1938), 20.

45. Boyce. *op. cit.*, 1 [ch.3, n.23], 10-11.

46. J.Duchesne-Guillemin, "*Die Religion der Achämeniden*", AA, 19(1971), 35 که دربارهٔ هواداران و مخالفان این موضوع بررسی می‌کند و باز هم در اثر دیگر او "*La Religon des Achéménides*",in *Historia, Einzelschriften* 18(Wiesbaden, 1972), CF.M.Boyce, *Zoroastrians*, (London, 1979), که مجملی است از اثر او *History of Zoroastrianism*, 2.et 59-82. G.Gnoli, "Politique religieuse و نیز مقالهٔ *conception de la royauté sous les Achéménides*", AI, 2(1974), 118-90. et

۴۷. و A.T.Olmstead, *History of the Persian Empire* (Chicago, 1948), 93. که با تفصیل بیشتری یاد شده است توسط Dandamaev, *Persien* [*supra*, n.20], 234-37 نیز گوید که گوماته پرستشگاه‌های بزرگان پارسی را ویران ساخت. گو اینکه روشن نیست که بزرگان پارسی نیایشگاه یا جایگاه اجرای آداب دینی داشتند درصورتی که مردم پارسی نداشتند. نموداری از اینکه ایلامیان در پارس و ایلام نخست از داریوش پشتیبانی کردند و سپس، به گفته کتیبهٔ بیستون، بر او شوریدند همانا شورش‌های (Assina) و مارتیا (Martiya) اسینا است که ایلامیان از پیرامون این هر دو پراکنده شدند گو اینکه بعدها از آتامایتا (Atamaita) پشتیبانی کردند. با آنکه داریوش نیایشگاه‌های آنان را باز داد، بعضی از ایلامیان به مخالفت برخاستند و بر فرمانروا شوریدند. درصورتی که پارسیان نخست از بردیا پشتیبانی کردند و سپس از بردیای دروغین، وهیزداته.

۴۸. anti-daevic، دربارهٔ شرحی از کارهای او و منابع آن ر.ک: Olmstead, *op.cit* [n.129], 235-37 و نیز Dandamaev, Persien [*supra*, n.20], 240, n. 1088.

۴۹. دو واژهٔ اخیر *artācā-brazmaniy* تعبیرهای بسیاری داشته است. ر.ک:
J.Duchesne-Guillemin, *BSOAS*, 25(1962), 336-37.
که پیشنهاد می‌کند در برابر ارته (arta) یا "به سوی ارته" مفهوم آن هرچه باشد این عبارت به معنی آداب و روش مقتضی است. نگارنده در اثر خویش *Heritage [supra*, ch.3, n.28], 127 پیشنهاد کرده است مناسب قانون (arta).

۵۰. دربارهٔ دین بابلی ر.ک: Duchesne-Guillemin, *Historia,* Einzelschriften, Heft 18, 66 و در زمینهٔ خدایان ایرانی *(Stammesgottheiten)* ر.ک: Dandamaev, *Persien* [supra, n.20], 239 که خشایارشا را پیرو بردیا می‌دادند. تصادفاً خدایان سه‌گانه بابلی ـ آنو و نابو و ایشتار ـ که از Gnoli در Duchesne-Guillemin, op.cit, and AA, 19 [1971],29 نقل شده که آنها در ایران خواستار داشتند، همچنان‌که هر دین‌شناس بین‌النهرین می‌داند مورد تردید فراوان است. بهترین توضیح پرستندگان دیوان (daiva) یا گمراه‌شدگان از آداب هند و ایرانی در شرق پارس با ایلامیان خوزستان (و پارس) بودند ولی از بابل نبودند که بابلیان شوریدند و در کتیبه هم از ایشان به شیوهٔ معمول یاد شده است.

۵۱. منابع مربوط عبارتند از Hallock, *Persepolis Fortification Tablets,* [supra, Lit.] (PFT). هم‌چنین ر.ک: به مقالهٔ نگارنده «دین در فارس در زمان هخامنشیان» در چهارمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، ویراستار م.ح. اسکندری (شیراز ۱۹۷۵/۱۳۵۳)، ۲۰، ۲۱۸ ـ ۲۲۱.

۵۲. معنی آداب Ian روشن نیست. امّا چنین می‌نماید که عبارت بود از تشریفات کلّی دینی که در آن نذوراتی تقدیم می‌شد که همگان در آنها شریک بودند. ر.ک: Koch, *Die religiösen Verhaltrisse der Dereioszeit* (Wiesbaden, 1977), 181. متأسّفانه کوخ در موارد مختلفی دچار اشتباه شده است، فی‌المثل در ص ۱۷۸ گوید که میترا در لوح‌ها یاد نشده است (کذا) و در ص ۱۵۸ حاشیهٔ ۲۰۰ نتیجه گرفته است که مغان پارسی تنها اهورامزدا را پرستش می‌کنند. ولی در PFT 1957 ایردزنه (Irdazana) یک مغ پارسی آداب دینی را برای خدای ایلامی تورمه (Turma) و میترا اجرا می‌کند، نه برای تشریفات Ian درصورتی که یک مغ دیگر (PFT, 1955) نذورات برای میترا و کوهی و رودی دریافت داشت. گذشته از اینها این گفته (ص ۱۳۸) که برای خدایان ایلامی تشریفات Ian انجام داده نمی‌شد نادرست است. ر.ک: لوح شمارهٔ ۷۷۳. پس نذورات به

بسیاری از روایت‌هایی که شامل ویژگی‌های دین‌های عوام بود داده می‌شد.

۵۳. S.Shahabazi, *The Irano-Lycian Monuments* (Tehran, 1975), 125-27 and 154-56. خانتوس (FHG 1: *Frg*.Hist.) گوید که پارسیان قانون خودداری از سوختن مردگان و نیالودن آتش را از زرتشت فراگرفته‌اند که ای بسا گفته‌ای درست باشد.

۵۴ـ اثر J.Delaunay, "A propos des Aramaic Ritual Texts from Persepolis de R.A Bowman", in AI, 2(1974), 193-217 [*supra, Aramaic*] Bowman و تعبیر استواری که از کتیبه‌ها توسط شده است.

55. Bowman, op.cit. [*supra, Aramaic*], 1-5, 16, 44-52.

۵۶. دربارهٔ آیین آتش ایلامیان ر.ک: F.W.König, *Die elamischen Königsinschriften,* Archiv für Orientforschung, 16 (Graz, 1965), 58 and the "fire watcher" the of Persepolis treasury tablet, Cameron, *PTT* [*supra*], 7, no. Fort, 3126.

۵۷. افلاطون در آلکیبیادس، (I ۱۲۲) گوید به پادشاهی که در آینده به تخت می‌رسید آموزش‌های مغان را زرتشت پسر اورومَز (Oromaz) آموخته بود. دربارهٔ آموزشگاه "اوستا" در پارس ر.ک: K.Hoffmann, "Das Awesta in der Persis", *Prolegomena to the Sources on the History of Pre-Islamic Central Asia,* ed. by J.Harmatta (Budapest, 1979), 89-93; also my "Religion in Fars under the Achaemenids", in *Mélanges pour J.Duchesne-Guillemin,* ed by P.Lecoq (Louvain, 1984).

۵۸. نگاه کنید به:

Die Altesten datierten zeugnisse der Iranischen Sprache, Kuhn's z.f, Vgl, shr., 42, 1908. PP, 14.

۵۹. نگاه کنید به:

pearson. L: *Early Indian Historians*. oxford. 1939, P. 118.

60. Justi. F: *Iranisches Namenbuch*. 1895, S.V.

61. Hertel. j: Die Achaemeniden und *kayaniden und Iranische quellen und Forschungen*. V.Leipzig. 1924. Zeit *Zoroasters*.

برای مطالعه و پژوهش‌هایی مستند دربارهٔ "مغ و مجوس و گبر" نگاه کنید به "دانشنامهٔ ایران باستان، جلد چهارم، ذیل مدخل "مُغ، مگه، مَغَه، مَغو". دربارهٔ آیین و شرایع مغان جهت مطالعه، کنید به پژوهشی مشروح در آغاز جلد اوّل ترجمه، شرح و واژه‌نامهٔ وندیداد وندیداد، تهران، ۱۳۷۶. نیز به مدخل مَگَه، مَگَوَن، مغو، مجوس، مانْثْرَن در دانشنامهٔ ایران باستان، تهران ۱۳۸۱، انتشارات سخن.

۶۲. آیین شهریاری در شرق. ساموئیل. ک. ادی. ترجمهٔ، فریدون بدره‌یی. تهران ۱۳۴۷. صفحه ۱۰۷ به بعد.

۶۳ـ برای فرگرد اول وندیداد، نگاه کنید به جلد چهارم از کتب مقدّس مشرق زمین، قسمت اوّل از ــ زند اوستا ــ صفحهٔ ۸ ـ ۶. نیز جلد اوّل از ترجمه و شرح وندیداد، فرگرد اوّل، هاشم رضی، تهران ۱۳۷۶.

Darmesteter: *Zend-Avesta Sacred Books of the East* 1895. PP, 6-8.

دربارهٔ تاریخ تدوین وندیداد به ویژه مطالعات دربارهٔ فرگرد نخست، جز کتاب یاد شده از نگارنده، به‌ویژه مقدّمهٔ آن، نگاه کنید به:

Geldner. K.F: *Awesta Litteratur, in Grundriss der iranischen philologie* (1904), II. 39.

Christensen A: *Etudes sur le zoroastrianisme de la perse antique* -1928-, 43-4.

Nyberg. H.S: *Die Religionen des alten Iran* (1938), 6, 314, 471.

Herzfeld. E.E: *zoroaster and his World* (1947), II. 744.

ترجمهٔ فارسی وندیداد از متن ترجمهٔ دارمستتر، دکتر جوان. تهران ۱۳۴۲. وندیداد ــ ترجمهٔ از متن اوستا، سیّد محمّد علی داعی الاسلام. بمبئی ۱۹۴۸ میلادی. متن وندیداد ــ تصحیح اروادادلجی انتیا

The Vendidad: Ervad Eduljee Antia.

چاپ بمبئی ۱۹۰۱ ــ ص ۷ ــ ۲.

متن اوستایی تصحیح شده توسط اَنتیا، توسط نگارنده به فارسی ترجمه شده است با عنوان "ترجمه و شرح وندیداد" در چهار مجلّد. ترجمهٔ فرگرد نخست در جلد اوّل با شروح کافی آمده است و در مقدّمه دربارهٔ مغان و وندیداد به‌طوری مبسوط پژوهش‌هایی ارائه شده است. تهران ۱۳۷۶.

۶۴. نگاه کنید به: الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، تألیف ابوریحان محمّد بن احمدالبیرونی الخوارزمی. به اهتمام زاخائو. چاپ لیپزیگ Leipzig، ۱۹۲۳ میلادی. ترجمهٔ آثارالباقیه، اکبر دانا سرشت. ۱۳۵۲ ــ تهران. ص ۴۳۴.

سهروردی نیز در کتاب مشهور خود به نام حکمة‌الاشراق به این مورد اشاره کرده است و مغان / مجوسان را ملحدان و ثنویان معرفی کرده است و در یک اشارهٔ نادر، گشتاسپ را از مجوسان ثنوی دانسته که با زرتشت هیچ گونه نزدیکی فکری نداشته است ← حکمت خسروانی با رجوع به فهرست راهنما. تهران ۱۳۷۹.

۶۴/۱ـ میراث ایران باستان، ترجمهٔ مسعود رجب نیا. تهران ۱۳۴۴ ص ۱۲۳ به بعد:

The Heritage of Persia

۶۵. نگاه کنید به تحقیق بنونیست:

Etymologies are Summarised in E.Benveniste *les Mages dan I'ancien Iran* (Paris, 1938), 20.

نگاه کنید به مدخل "مگو، مگه، مغ" در دانشنامهٔ ایران باستان، و مجلد اول از ترجمه و شرح وندیداد، مقدمه.

66. Cameron: *Persepolis treasurv Tablets* (chicago), 43.

67. Cf. W. Koning: *Der Falsche Bardia* (Vienna, 1938) 95, and 180, for the Magians.

۶۸. ایران نامه، جلد سوم ــ تألیف: پروفسور شوشتری. ص ۴۱۲ ــ بعد و قبل از آن. تهران ۱۳۲۱.

دربارهٔ "مهرپرستی" نگاه کنید به "دانشنامهٔ ایران باستان" جلد چهارم، ذیل مدخل "میثْرَ/میترا". برای ترجمهٔ آثار و منقولات **اوبولوس** نیز نگاه کنید به "تاریخ آیین رازآمیز میترایی" از نگارنده در دو جلد، تهران ۱۳۸۱. نیز نگارنده کتاب **فرانتس‌کومُن** را دربارهٔ میترا که به‌نام "آیین رازآمیز میترایی" ترجمه و منتشر کرده است، دربارهٔ چنین مواردی، پژوهش‌هایی را ارائه می‌کند.

دربارهٔ تعدّد زرتشت‌ها نگاه کنید به کتاب "اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ مکتوب ایران باستان" بخش مقدمه از نگارنده. تهران ۱۳۷۹.

۶۹. دیاکونوف، تاریخ ماد ــ تهران ۱۳۴۵ ــ ترجمهٔ کریم کشاورز. دربارهٔ انتقاد از هرتل، ص ۴۶۴ ــ و دربارهٔ موردی که خواهد آمد، ۴۷۶ و ۴۷۷.

۷۰. نگاه کنید به: الملل والنحل، تألیف ابوالفتح محمّد بن عبدالکریم شهرستانی ــ ترجمهٔ افضل‌الدّین صدر ترکه اصفهانی ــ به تصحیح و تحشیه، سیّد محمّدرضا جلالی نائینی. تهران ۱۳۳۵ ــ از صفحهٔ ۱۸۰ به بعد. نیز برای مرقونیه و دیصانیه، باتوجّه به فهرست راهنما، نگاه کنید به کتاب تاریخ آیین رازآمیز میترایی، جلد دوم از نگارنده، تهران ۱۳۸۱.

71. Darmesteter.j: *Zend Avesta*-vol. III, paris. 1893. PP XCVI-XCVII. and *Etudes iraniennes*. vol. I, paris-1883. PP. 12. 13 W.jakson: *Zoroaster the Magian priest. the cosmopolitian*. No 28. 1900 PP. 349-357.

Messina. G: *Der ursprung der Magier und'die zarathustrisehe Religion*. Roma, 1930, Passim.

Altheim.F. Cameron: *Treasury tablets*.

72. Moulton. J. H: *Early zoroastrianism*. PP, 284.

Hertel. J: *zeit zoroasters*. leipzing, 1924.

Lehmann. C. F: *Kambyses*-PW. Bdx, 1919, sp. 1821-22.

Herzfeld.E: *Archaeological history of iran*. london, 1935. PP, 40-43.

Husing. G: *Der Mazdaismus* Wien. 1935, s. 30.

Konig.F.W: *Derbalsche Bardiya, Dareios der Grosse und die Lugenkonige*. wien. 1938. ss. 237-238.

۷۳. زند اوستا، جلد سوم ــ صفحه LXII. دارمستتر در این زمینه به تحقیقاتی دست زده است هم‌چنین نگاه کنید بـه تـتبعات ایـرانی *Etudes iraniennes* جـلد دوم، فـصل اوّل ــ اثـر دارمستتر.

۷۴. هرتل در هخامنشیان و کیانیان صفحهٔ ۱۲ ــ هرتسفلد در تاریخ باستانشناسی ایران، ص ۴۰ ــ هم‌چنین ایـران خـاوری در عـصر بـاستان، ص ۲۲۰ ,*Iran in the ancient East*. london ترجمهٔ کتاب یاد شده، توسط نگارنده آماده چاپ در همین مجموعه است. هوسینگ در مزدائیسم، ص ۳.

75. Apol, 26. ps Alcibiades I. 121 Dio Chrysos, or 44, 7 suidas, S.V. upoi.

76/1. Haug's: *Essays*, p. 166.

2. Yusti: *Handbuch der zendsprache*. s, 222

3. Spiegel: *Die Heligen Schriften der parsen*. II Band S, 118, *Commmentar uber Das Avesta* II Bnd. S 217.

4. Kanga: *Complete Dictionary of the Avesta Language*, Bombay 1900 P. 388.

5. *The journal of the K.R. Cama oriental institute* No 12, Bombay 1928. P, 42.

6. W.Geiger: *Handbuch der Avestasprche*. S 395.

7. De Harlez: *Avesta Livre sacre du zoroastrisme*, P. 220; ibid. *Manuel de la langue del'avesta*. Paris 1882. P 295.

8. Chatterjee.j.M: *Gatha or the Hymns of Atharvan zarathushtra*, navasari, 1933. P14-15.

9. Millz: *The Five zoroastrian Gathas*. leipzig. 1895.

10. Carnoy: *Museon* IX 1909, P. 132.

11. Guthri: *The journal of the K.R. Cama oriental institute* No 12 P. 42.

12. Geldner: Kun's zeitcshrift fur vergleichende sprachforschung 38, s. 200.

13. Geldner: *Sitzungsberiehte der Koniglieh preussichen Akademie der wissendehaften* Berlin 1904 s 1091.

14. Geldner: *Die zoroastrische Religion (das Avesta) Religionsgeschichtliches lesebuch von bertholet* IB. S. 6.

15. Bartholomae: *Arische Forschungen* -IH H.S. 63; ibid: *Altiranisches Worterbuch* sp 1109; *die Gathas de Avesta.*

16. Reichelt: *Avesta Reader.* P. 188.

Baily. H. W: *Yasna 53 in modi Memorial,* vol. p. 589.

17.18. Lommel. H: *Galtha des zuraxthuchthro (yasna 28, 29, 32) in Nachrichten von der Koniglichen Gesellsehaft der wissenschaften* zu Gottingen. *phil-Hist.* KL. 1913 s. 376. *phil-Hist, KI, Fachgruppe* III Neue Folge. Band 1 Nr 4. *Gatha's des zarathustra vasna 47-51.* Berlin. 1935. S. 158.

19. Markwart Messina: *der ursprung der Magier und die zarathushtrische Religion.* Roma 1930, s. 67-8.

20. Darmesteter-j: *zend Avesta,* Vol, I, P, 346, N 43.

چنانکه یادآوری شد، جهت نظرگاه کاربردهای تاریخی و واژه‌شناسی عامیانه و استفاده‌هایی که در ملل و نحل و تواریخ ایرانی /اسلامی از این نام و واژه شد است، نگاه کنید به مدخل مگو، مَگَوَن، مغ، مجوس در دانشنامهٔ ایران باستان، و کتاب حکمت خسروانی با توجه به فهرست راهنما، و ترجمه و شرح وندیداد مجلد اول و بخش مقدمه از نگارنده.

76. F. Yusti: *Gesfhichte des Alten persian,* Berlin-1879. s. 68.

و دربارهٔ مآخذی که مغان را ایرانی و آریایی نمی‌دانند، نگاه کنید به کتاب گوبینو، تحت عنوان: تاریخ ایران، چاپ پاریس، سال ۱۸۶۹، جلد اوّل ــ ص ۵۲۷.

Gobineau: *Histoire des perses.* Vo l, P 527.

و مقالهٔ **دورمه** O.Dhorme تحت عنوان دین هخامنشیان *La Religion des Achemenides Revue biblique* جلد دهم سال ۱۹۱۳ ص ۲۲. و نظرپرسی سایکس P.Sykes در کتاب تاریخ ایران، جلد اوّل، چاپ لندن، سال ۱۹۲۱، ص ۹۹. و نوشتهٔ برزی لوسکی j.przvluski تحت عنوان مغان و مادها *Les Mages et les Medes* در مجلهٔ *Revued el'histoire Religions* جلد ۱۲۲ شمارهٔ ۳ ـ ۲ صفحات ۸۸ ـ ۸۶ و نظر اومستد Olmestead در کتاب آغاز تاریخ ایران، صفحهٔ ۳۱، شیکاگو، ۱۹۴۸.

نیز برای پژوهشی مشروح دربارهٔ مغان، نگاه کنید به جلد اوّل از ترجمه و شرح وندیداد از

نگارنده ـ مقدّمه؛ نیز مدخل مَگَه، مُغ، مَغَه در دانشنامهٔ ایران باستان، جلد چهارم.

۷۷. دربارهٔ این که هخامنشیان زرتشتی نبودند نگاه کنید به مقالهٔ H.Hartmann در نشریهٔ ایران *Orienta listische Literatur Zeitung* تحت عنوان *zur neuen Inschrift des xerxes von persepolis* سال ۱۹۳۷ و کتاب میه Meillete تحت عنوان سه کنفرانس دربارهٔ گاتهای اوستا *Trois conferences sur les Gatha de L'avesta* چاپ پاریس، سال ۱۹۲۵ صفحات ۲۱ و ۲۵، و: Cameron. G: *perse polis treasury tabltes, Chicago,* ــ 1948-P, 9 هم‌چنین مآخذی جز آنچه که به دست داده شد، دربارهٔ این که هخامنشیان دین زرتشتی داشته‌اند: کتاب **ویندیشمن** *Windischmann* تحت عنوان *Zoroastrische Studien*، چاپ برلین ۱۸۶۳ ص ۱۲۱، هم‌چنین نگاه کنید به آثار و مقالات کنت R.Kent، کلمن C.Clemen، فوی W.Foy و میر E.Meyer.

78. Kraeling. E.G: *The Brooklin museum armanic papyri*. New Haven. 1953, No 4, 24.

79. Strabo. XV, 3.1 *Diogenes Laertius. proem*. I. I sqq.

80. F.W. Konig: *Der falsche Bardiya*... Ss. 81 ff Koornemann.F: *Grobe Frauen des Alterums*-Leipzig. 1924. s. 51.

۸۱ نگاه کنید به کتاب اشمیدت تحت عنوان پرسپولیس (تخت جمشید)، چاپ شیکاگو، سال ۱۹۵۷، صفحات ۱۲۳ـ۱۱۷ و در ضمن ترجمهٔ فارسی و چاپ نفیس آن تحت عنوان تخت جمشید. تهران ۱۳۴۲.

Schmidt. E; *Persepolis*, vol II, Chicago. 1957, PP. 117-123.

۸۲ نگاه کنید به تاریخ باستان‌شناسی ایران، ص ۳۹.

83. Altheim F: Awestische Text geschicht. II a ll. 1949. s. 32.

84. Kramers j: *The Earliest period on iranian History*. "Analecta orientalia" Bd I.I eyden. 1954. p. 274.

85. Olmstead. A. T: *Ahura mazdah in Asyrian "oriental Studies in honour of C.pavrv"* London. 1933. P. 371.

۸۶ برای آگاهی نگاه کنید به:

Mullerus. C: Fragmenta Historicorum. Vol III, 1850. P. 53 Vol I, 1848. P. 71.

۸۷ هرتسفلد، تاریخ باستانشناسی ایران، ص ۴۰

Huart. C. L. Delaport: *L'iran Antique*. P. 294.

88. Husing G: *Der Mazdahismus*. S. 4. Brandenstein. W: *Antique persa*. Madrid

1958. P. 93.

89. Meyer. E; *Das Erste Auftereten der Arier in der Geschicht "Sitzungs berichte der preussischen Akademic der Wissenschaften phil-hist.* K. L "1908. ss 14.

۹۰. نگاه کنید به کتاب میه A. Mellet تحت عنوان سه کنفرانس دربارهٔ گاتا. ص ۱۴.

۹۱. گنجینهٔ اوستا جلد اوّل، ص ۹۱ ـ ۱۹۰، تألیف هاشم رضی، تهران ۱۳۴۸.

نیز چند اثر دیگر از نگارنده: اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ مکتوب ایران باستان، بخش گاتاها و ترجمه. تهران ۱۳۷۹. هم‌چنین دستورزبان اوستایی، بخش زبان گاتایی؛ و: دانشنامهٔ ایران باستان، ذیل مدخل گاتاها.

۹۲. نگاه کنید به کتاب گنجینهٔ اوستا، جلد اوّل، ص ۲ ـ ۱۹۱.

93. *(Die Religionen des alten Iran,)* ss. 365-366.

کتاب فوق تحت عنوان ادیان قدیم ایران را پروفسور نیبرگ به سال ۱۹۳۷ به زبان سوئدی نوشت و منتشر کرد. پروفسور شِدِر H.H.Schaeder کتاب مذکور را به آلمانی ترجمه کرده و این کتاب مرجع است و بسیار مورد استفادهٔ محقّقان و دانشمندان. در سال ۱۳۵۹ ترجمه‌ای خوب از این کتاب توسط دکتر سیف‌الدّین نجم‌آبادی به چاپ رسیده است.

هارتمان H.Hartmann در مقاله‌یی که تفسیری بر کتیبه‌هاست تحت عنوان *Zur neuen Inschrift des xerxes. von persepolis* در نشریهٔ *Orientalistische Literatur zeitung* سال ۱۹۳۷ نیز همین عقیده را بیان کرده. هم‌چنین گالینگ K.Galing نیز بر این عقیده می‌باشد و ضمن مقاله‌یی، معابد تخریب شده را مربوط به بابل و یا اقوامی که سر از فرمان و اطاعت می‌کشیدند معرفی کرده است.

۹۴. در مجلهٔ تاریخی Revuc Historique Vol. 185, 1936 PP. 105.

95. Herzfeld. E: Altpersische inschriften, ss. 35. 129-130.

96. Aesch. pers, 810-812. Her. V1, 19, 32, 96, 101/VIII, 32 Ctes. pers, 27 Strabo XV. 3.6 Dlod. I, 95, 4/V. 63, 1/X, 14, 3/XI. 14,5 Cice. leg. II, 29. plut. Them, I plut. per. 17 orosius. II, 8.

97. Kittel. R: Die Religion der Achaemeniden. Sellin Festschrift. 1927. ss 87.

98. Dhalla: *Zoroastrian theology*, P, 81.

99. Dieulafoy: *La pers, La Chaldee et la Susianne*. 1882. paris. PP. 372-3.

100- (Strabo. XV, 3.6/ Ar. Anab. VI, 29, 5-7)

۱۰۱. مقالهٔ دورمه Dhorme تحت عنوان دین هخامنشیان، در مجلهٔ Revue biblique جلد دهم سال ۱۹۱۳ ص ۳۵ ـ ۳۴ / مه‌یر Meyer در پاپیروس‌های الفانتین ـ Der Papyrusfund von

Elephantine. Lepzig. 1942. ss. 77. 89 هم‌چنین لمان C.F.Lehmann و مِسینا Mesina نیز بر این عقیده‌اند.

102. Spiegelberg. W: *Die Sogenannte Demotische Chronik... "Demotische Studien"* Hft. 7. 1915. s. 33.

103. Kraeling. E. G: *The Book Ivn museum Aramaic papyri*. New Haven 1953. P. 28.

۱۰۴. دربارهٔ این روایات نزد مورّخان و نویسندگان یونان و روم نگاه کنید به:

Her, III, 27-29/: Diod. I, 44, 3. I, 46, 4. I, 95, 4-6, x, 14/Stralo, XYII, 1.27/plin. Hist Nat. 36, 66/plut. De iside, 44, 368/just. (I,9/Clem. Alex protrepticus. IV. 52.6.

۱۰۵. نگاه کنید به:

B. Gunu: *Annales du Service*, XXVI (1926) 85-6.

G. Posener: *La permiere domination perse...* PP. 30-33, 175-No. 3.

۱۰۶. دربارهٔ حکومت هخامنشیان در مصر، مآخذ زیر مفید فایدت می‌باشد:

Posener. G: *la premiere domination perse en Egypte*, caire. 1936. PP, 171-175

Maspero. G: *Passing of the Empires*. 1900. PP. 656 Budge: *History Egypt*. VII. 1902-42 ff.

و مقالات محقّقانی چون F.petric K. Atkinson در همین مورد.

۱۰۷. دربارهٔ این نامه‌ها نگاه کنید به:

Sachau. E: *Armaische und ostraka aus einer judischen Militar-Kolome zu Elephantine*. Leipzig. 1911. ss. 1-2 A ungnad: *Aramaische papyrus aus Elephantine* leipzig 1911. S. 1.

۱۰۸. در این باره نگاه کنید به:

Schftelowiz. J: *Die Altpersische Religion und das judentum*. Giessen. 1920. s. 228... Konig. E: *Geschichte der Alttestamentliche Religion*. 1912, ss. 439-455.

۱۰۹. نگاه کنید به مقالهٔ کلمن Clemen تحت عنوان: Herodot در صفحهٔ ۱۲۱ ـ از *als zeuge Archiv fur Religionswissenschaft* شمارهٔ شانزدهم نشریهٔ *fur den Mazdaismus*

مطالب تورات دربارهٔ این که شاهنشاهان هخامنشی به یهودیان توجّه بلیغی معطوف می‌داشتند، به‌ویژه مطالب کتاب عزرا ــ برای برخی از محقّقان این توهّم را به‌وجود آورده که در عصر هخامنشیان، دین یهود مورد توجّه شاهان ایران و بالتّبع در سراسر

امپراتوری گسترش یافته بوده است. مقالهٔ ژ.بوزانکه j.Bosanquet در روزنامهٔ آسیایی "JRAS" جلد هفدهم ــ سال ۱۸۵۹ ص ۶۹ تحت عنوان:

Chronology of the medes, from the reign of Deioces to the reign Darius...

در تأیید چنین نظری است. امّا درواقع، مسأله به‌نحو زیرکانه‌یی است، چون مؤلّفان یهودی و نویسندگان تورات، توجّه و یا مسالمت و یا پاداش فرمانبرداری یهودیان را از سوی شاهان هخامنشی، آن چنان اغراق‌آمیز جلوه داده‌اند که موجب دلگرمی و تشویق یهودیان فراهم شود و باور کنند که ارزش دین‌شان بدان حد است که شاهان ماد و هخامنشی به مذهب آنان جنبهٔ رسمی بخشیده‌اند.

۱۱۰. کسانی چون و. فوی

W.Foy ضمن چند مقاله و گری L.Gray و شدر H.Sehaeder بر این عقیده‌اند. هم‌چنین دارمستتردر کتاب خود زند اوستا جلد سوم، چاپ ۱۸۹۳ ــ ص LXXI و نیبرگ Nyberg در ادیان قدیم ایران، ص ۳۶۲ و کلمن C.Clemen در کتاب خود: *Die Griechischen und lateinischen Nachrichten Uder die persische Religion*. 1920, s. 69. و هوارت C.Huart و دلاپرت Z.delaporte در کتاب ایران قدیم *l'iran Antique* ص ۲۴۹ همین نظر را ارائه داده‌اند.

بعضی از محقّقان، اشارهٔ هرودوت را دربارهٔ این که ایرانیان معبد نمی‌ساختند و بت برپا نمی‌کردند را ــ معطوف به مادها می‌دانند نه پارس‌ها، و برآنند که گئومات مغ چون از مادها بود، معابد پارس‌ها را ویران کرد.

در شمار این کسان، هرتل Hertel مسینا Messina برتین Bertin گری Gray هومل Hommel را باید نام برد. عدّه‌یی دیگر معتقدند که این معابد، اشاره است به معابد شاهان هخامنشی که گئومات بر اثر کینه‌جویی و تعصّب ویران کرد. کریستن‌سن، هرتسفلد، کونیک و اردمان Erdmann را در این شمار باید یادکرد در این مراجع:

Christensen. A: *Die Iranier. Munchen*. 1933. S. 289 Herzfeld. E: *Altpersische Inschriften*, S. 52. Erdmann. K: *Das Iranische Feuerheiligtum*. s. 7-11 Konig: *der Perser*. Lepzig, 1944. s, 46.

و سرانجام بعضی از پژوهندگان برآنند که چون گئومات از مغان و مخالف سرسخت بسط و انتشار دین زرتشتی بود، به همین جهت معبدها و پرستش‌گاه‌های آنان را ویران کرد و چون داریوش پیرو و هواخواه دین زرتشت بود فرمود تا دگرباره آن معابد را ساختند. در مقالات و کتابهای اُپرت و مِنان و ویندیشمن و پراشک prashek و هرمس Hermes و نیبرگ این نظر و روش را می‌توان مطالعه کرد:

Oppert. j: *Le peuple et la langue de Medes*, paris, 1879. P. 166.

Menant. j: *Les Achemenides et les inscription de la perse*. Paris. 1872. PP, 21.

Windischmann. F: *Zoroastrische studien*. ss, 125-129.

111. Herodot Strabo, XI. II-8 Plini, VI, 45-VII, 67, 89/III. 92-93.

112. *Fontes Historiae religoinis persicae*, 1920.

۱۱۳. فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم ص ۱۱۶۷ به بعد، تهران ۱۳۴۶.

۱۱۴. فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم ص ۱۳۲۷ به بعد.

۱۱۵. فرهنگ نام‌های اوستا، جلد اوّل ص ۳۶۷ به بعد.

۱۱۶. همان کتاب، ص ۱۱۷ به بعد.

۱۱۷. همان کتاب، ص ۱۴۷ به بعد.

۱۱۸. برای تمام مطالب، نگاه کنید به نام‌های مربوطه در "فرهنگ‌نام‌های اوستا".

۱۱۹. جمهور: اثر افلاتون ــ ترجمهٔ فؤاد روحانی: ص ۵۹۱ به بعد.

۱۲۰. دربارهٔ تجزیه و تحلیل داستان منقول از افلاتون نگاه کنید به:

Hermann: *Geschichte und System der plat. philos.*

The History and System philosofhy. I, P. 439.

هم‌چنین دربارهٔ وجوه تطبیقی و سابقهٔ داستانی در ایران:

تاریخ تحلیلی ادیان، جلد اوّل ــ تألیف: هاشم رضی. ص ۴۵۱. نیز دانشنامهٔ ایران باستان، ذیل مدخل‌هایِ: اَنَغْرَیمَنگْه، چینْوَت.

121. Lactantius: *institutions*, IV, 2

122. Comp Plinius: *History natural*, XXX. 1,2

123. Plinus: Naturalis Historia, XXX. 2,1

Diogenes. Laertius: *Prooem*. 2

124. Plotarchos: *de Isid et osir*. XLVI

۱۲۵. زرتشت و تعالیم او: تألیف هاشم رضی ــ چاپ هشتم، ص ۱۱۸ به بعد.

نیز: زرتشت پیامبر ایران باستان، باتوجّه به فهرست مطالب، تهران ۱۳۸۰.

پژوهشی مستند و گسترده در فلسفهٔ زرتشت و موارد همانند و مشابه درباره تحقیق تطبیقی در این مورد، توسط نگارنده در کتاب حکمت خسروانی آمده است.

126. Jakson: *zoroaster*, P. 151.

127. Reitzenstein in Vortr. d. Warburg- 1924, 25.

128. Comperz, *Griech. Denk* I., P 65.

۱۲۹. باتوجّه به اثر برجستهٔ امیل بنونیست به نام دین قدیم پارسی به‌موجب روایات کهن یونانی ــ فصل اوّل Benveniste. E: *The Persian Religion according to the chief Greek texts*, paris. 1929

نگارنده در کتاب تمدّن و فرهنگ ایرانیان خاوری که مجموعه‌ای از آثار گیگر، شپیگل و ویندیشمن است، رسالهٔ ویندیشمن را به‌نام زرتشت و دین ایرانی بنابر آثار و متون کهن یونانی ترجمه کرده است که بسیاری از این‌گونه آثار، ترجمه‌شان در آن کتاب، که بخشی در سال‌های پیشین، به نام عصر اوستا منتشر شده بود، به چاپ رسانیده است که در مجموعهٔ پژوهش‌های ایران‌شناسی نیز به‌طور کامل چاپ و نقل شده و در کتاب تاریخ آیین رازآمیز میترایی در دو مجلّد، تهران ۱۳۸۱ نیز بسیاری از این‌گونه متون یونانی و ارمنی و سُریانی و رومی ارائه شده است. نیز ترجمه‌ای دقیق از آثار نویسندگان لاتینی و یونانی را که در این مورد، از متن، فرانتس کومُن و / جی. بیدز به فرانسه در کتاب مغان یونانی مآب به چاپ رسانیده‌اند، ترجمه شده و در مجموعه یاد شده چاپ می‌شود.

130. M. Muller (Comp) *Fragments Historia*. II, P 88.

131. II, p 90 Diogenes Laertius: Proem. I, 8.

132. Strabo / XV. p. 722.

133. *Scholiast zu den pseudoplatonische Alkibiades*, I, 122.

۱۳۴. ویندیشمن: روایات یونانی و متون دربارهٔ دین زرتشتی، عصر اوستا ترجمهٔ نگارنده.

۱۳۵. برای همهٔ موارد فوق نگاه کنید به: فرهنگ‌نام‌های اوستا، تألیف هاشم رضی ــ سه جلد، ذیل نام‌های خورشید، زامیاد، افراسیاب، فرشاهی، جمشید. به‌ویژه در این مورد، نگاه کنید به دانشنامهٔ ایران باستان زیر مدخل‌های ییمَه / جمشید و کَوَئِم خْوَرِنَه.

136. Windischmann: *Mithra*, P. 41 IX.

ترجمهٔ بخش‌هایی از کتاب فوق دربارهٔ میترا که از ویندیشمَن می‌باشد را نگارنده در کتاب تاریخ رازآمیز آیین میترایی نقل کرده است.

137. *Metaphisics*, X. P, 301-Editien: Brand

138. Brandis: *History of philosophy*. II, 2, P. 84.

139. *Isis et osiris*, ch, 46-47.

140. Windischman: *Mithra*. P. 56...

141. Vidivdat: Fargard, X-9- 20-13/ XI, 8.

وندیداد، شرح و ترجمه و واژه‌نامه در چهار مجلد توسط نگارنده ترجمه شده است. تهران ۱۳۷۶. برای ترجمهٔ فارسی به جلد سوم، فرگرد نهم و یازدهم، بندهای یاد شده نگاه

کنید.

142. Bornouf: *Yasna*-1, P. 150- and *The passage in Neriosang*, P. 146.

143. Spiegel: *paris Gramatic*. P. 188.

144. West: S.B.E. Vol, XXIV. PP. 84-85.

145. Comp.jons. *Seriptorum Helenicorum., Philisophy*. I, 15.

146. *Herakleidon ton Zoroastren to peri ton en Hadon. to peri ton phusikos oporoumenon*.

147. Minucius: *Fob*, chap. 27.

Tertullian: *de Anima. Augustinus, Eusebius propar. Evangl*. VI. P 119.

Contra denatum. VI. Last chopter: 90.

148. plinus: *Historia Naturalis-Natural History* - XXX. 81.

۱۴۹. نگاه کنید به متن‌ها و نگاره‌ها مربوط به رموز آیین مهر، جلد اوّل، ص ۱۴۰ به بعد.

این کتاب دو جلدی، اثر ماندگار **فرانتس کومُن** است. جلد نخست متن و جلد دوم نگاره‌ها و شروح می‌باشد. نگارنده ترجمهٔ بخش‌هایی از نخستین جلد این کتاب را در جلد اوّل از تاریخ رازآمیز آیین میترایی آورده و بخشی از تصاویر این کتاب را نیز در جلد اوّل و دوم ارائه کرده است. کتاب دیگر **کومُن** به‌نام رازورمزهای آیین میترایی که ملخّص کتاب بزرگ وی می‌باشد نیز به‌وسیلهٔ نگارنده ترجمه و منتشر شده است. تهران ۱۳۸۰.

۱۵۰. برای آگاهی از تعابیر و تفسیرهای مختلف در این‌باره نگاه کنید به:

Multon: *Early zoroastr*. P. 400

۱۵۱. نگاه کنید به:

Hommel: *Geographie und Geschichte des alten orients*. 1804-P, 207.

152. *The vendidad* E.E.K Antia. P, 132.

کتاب یادشده از متن اوستایی اشاره شده در بالا، در چهار جلد توسط نگارنده با عنوان ترجمه و شرح وندیداد به فارسی ترجمه شده است. تهران ۱۳۷۶.

۱۵۳. نگاه کنید به کتاب فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم، ص ۳۵ـ۶۳۴ و کتاب آغاز دیانت زرتشتی، تألیف مولتن Moulton ص ۳۴۹.

۱۵۴. نگاه کنید به کتاب طلوع و غروب دین زرتشتی، ص ۱۲۹، تألیف زینر R-C-Zeahner دربارهٔ اطلاعات بسیط با مآخذ و مدارک نگاه کنید به فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم، ص ۶۸۲ـ۶۳۴، نیز دانشنامهٔ ایران باستان، ذیل مدخل‌های زروان و میترا.

۱۵۵. عبدالکریم شهرستانی، ترجمهٔ صدر ترکه اصفهانی، کتاب الملل والنحل، چاپ لندن ص

۱۸۵ ـ ۱۸۲. ترجمهٔ فارسی کتاب مذکور به وسیلهٔ افضل‌الدّین صدر ترکه اصفهانی، با تصحیح و تحشیه سیّد محمّدرضا جلالی نائینی، ص ۱۸۳ـ۱۸۴. نقل متن شهرستانی در جلد دوم فرهنگ نام‌های اوستا ص ۶۴۴ـ۶۴۲. از رسالهٔ علمای اسلام دو صورت وجود دارد به زبان فارسی ــ در جلد دوم روایات داراب هرمزدیار، ص ۸۰، ۷۲ و ۸۰ـ۸۶ این رساله را بلوشه Blochet در شمارهٔ ۳۷ به سال ۱۸۹۸ در مجلهٔ تاریخ ادیان *Rev. Hist. Relig* به‌فرانسه ترجمه کرد. امّا برای نخستین بار متن این رساله به وسیلهٔ الشاوسن Olschausen و مول Mohl در کتاب:

Fragments a la Religion zoroastre extraits des manuscrits persans de la Biblioteque du roi.

منتشر شد. ترجمهٔ انگلیسی این رساله توسط دابر Dhabhar به سال ۱۹۳۲ در بمبئی منتشر شد. ترجمهٔ آلمانی آن را نیز توسط وولرس در کتاب قطعات گزیده دربارهٔ دین زرتشت می‌توان مطالعه کرد. نیز زینر ترجمهٔ آن را به انگلیسی در بخش دوم کتاب زروان یک معمای زرتشتی که نقل متون زروانی است آورده است. شپیگل نیز ترجمه و شروحی از این رساله را در ادبیات سنّتی پارسی، ص ۱۶۱ به بعد نقل کرده است: *F.R.Spiegel: Literatur der parsen, 1971. S. 161 FF* متن این رساله با مقدّمه و توضیح که از طرف نگارنده آماده شده، امید است ضمن سلسله رسالاتی که تحت عنوان ادبیات سنتی زرتشتی منتشر می‌شود، به چاپ رسد. جهت اطلاع از منابع دیگر اسلامی، در فارسی و عربی و هم‌چنین منابع پهلوی دربارهٔ ذکر زروان به کتاب سابق‌الذکر، جلد دوم فرهنگ نام‌های اوستا و کتاب زروان در قلمرو دین و اساطیر از نگارنده نگاه کنید.

156. "Geiger: *Die Amesha Spentas*. Wien, 1920"

نگارنده این رساله را سالها پیش ترجمه کرده و در آغاز جلد دوم دین قدیم ایرانی به‌چاپ رسانیده است. در همین مجموعه پژوهش‌های ایران‌شناسی، نیز در کتاب ایران خاوری در عصر اوستایی که در دست چاپ است ارائه شده است.

۱۵۷. دربارهٔ مفهومی که در عهود باستان از اسطورهٔ زروان دریافت می‌شد و انعکاس آن در ادب و عرفان و دین‌های پس از آن، نقل چند مورد شایان توجه است:

«... کودکان در درون او به نزاع پرداختند...

و خداوند به او وحی نمود: دو "قوم" در رَحِم تو هستند و طریقت هر کدام از آن‌ها در (بطن) تو از هم جدا می‌گردد و یک قوم باید قوی‌تر از قوم دیگر باشد

و آن که پیرتر است وظیفه دارد خادم جوان‌تر باشد.»

سفر پیدایش، آیه ۲۵ به‌بعد

سرنامه بر نام زروان پاک — که رخشید ازو هرمز تابناک
خداوند زاووش (مشتری) و کیوان پیر — فروزندهٔ ماه و ناهید و تیر

شیخ احمد ادیب کرمانی

گفت زروانم جهان قاهرم — هم نهانم ازنگه، هم ظاهرم
بسته هر تدبیر با تقدیر من — ناطق و صامت همه نخجیر من...
آدم و افرشته در بند من است — عالم شش روزه فرزند من است...
در طلسم من اسیرست این جهان — از دَمَم هر لحظه پیر است این جهان

لا تسبو الدّهر، فان الدّهر هوالله:

"دشنام ندهید دهر را، که دهر خداست.

لا تسبو الریح، فانّه من نفس الرحمان:

"دشنام ندهید باد را، که باد از نفس کشیدن حق است".

حسنات العارفین / محمد داراشکوه، ص ۴

به نقل از: **حکمت خسروانی**

۱۵۸. زروان در **قلمرو دین و اساطیر**، تهران ۱۳۵۹. **زینر** Zeahner در کتاب *Zurvan. a Zoroastrian dilemma* میان صفحات ۴۲۸-۴۱۹ که روایات سایر مورخان ارمنی را نیز آورده و مقایسه و نقد کرده است:

Mariés. L : *Le de deo d'eznik de kolb.* Paris, 1924. P. 22-49.

در همین مجموعهٔ **پژوهش‌هایی دربارهٔ ایرانشناسی**، به کتاب مشروح و مستند با نقل متون، به نام آیین زروانی منتشر می‌شود.

۱۵۹. ← وندیداد، جلد دوم ـ فرگرد ۸ یادداشت ۱۰۵، ص ۹۲۵ ـ، به‌موجب اوستا و منابع و متون پهلوی «**خویتوک دس**» یا ازدواج مقدس سبب پیدایی فَرّه و روشنایی می‌شود و به‌تکرار در این حسنهٔ دینی تأکید شده است. ایزنیک نیز چون بسیاری دیگر از مورخان و گزارش‌گران قدیم به‌همین اصل مشترک زروانی ـ مزدیسنایی اشاره می‌کند.

در منابع فقهی و احکام مزدیسنی، **خویتوک دَس** سه نوع است. در دینکرد، روایت **پهلوی**، و آثاری دیگر، به‌ویژه رسالهٔ موبد **آشاوَهیشتان** به نام:

Rivâyat - i Hemêt i Ašâvahištân

چاپ بمبئی، در این زمینهٔ مخصوص احکامی ارائه شده است که ازدواج مقدّس بر سه نوع بوده: میان پسر با مادر، و پدر با دختر و خواهر با برادر. اگر به‌موجب احکام رسالهٔ فوق، کسی را امکان انجام این امر شرعی میسر نمی‌شد، پس از فوت باید به نیابت، هزینهٔ آن را جهت اجرا به کسانی که می‌توانستند می‌پرداختند تا اجرا شود. ازدواج

مقدس نه بر آنکه موجب نیرومندی فرّهٔ ایزدی می‌شد و کسانی که آن را بنابر احکام رساله‌ی ذرون و میزد انجام می‌دادند، از مکاید و وسوسه‌ی اهریمن و شیطان و نفس امّاره در امان می‌ماندند، بلکه در مقام و مناصب مغان، جهت رسیدن به درجات بالا و وقوف بر اسرار، انجام نوع کامل آن در هر سه نوع لازم بود. در اثری به زبان سریانی موسوم به غارگنج‌ها، جایی که **زرتشت** را با **نمرود** یکی برشمرده نقل است که در روزگار وی، آتشی نیرومند از زمین شعله‌ور شد. نمرود بدانجا رفت تا آن را بنگرد. پس آن آتش را پرستش کرد و کاهنی یا مغی را به نگاهبانی و تیمار آن برگماشت که به آتش چنان که رسم بود خوراک دهد و هیزم و کندر بر آن نهد و از آن روزگار چنین کاری رایج شده و باقی ماند. **نمرود** به شرق رفت و با کتابی از رموز و مکاشفات برگشت و در آذربایجان در مکانی مقدس برقرار شد (باید اشاره به **شیز** و **آتشکدهٔ آذرگُشْنَسْبْ** باشد). شخصی که مأمور تیمار و پرستاری آتش مقدس شده بود، **ادشر** (=اردشیر) نام داشت. چون **نمرود** را سرگرم کارهایی شگفت و خارق‌العاده دید، خواست تا بدان رموز آشنا شود. پس به شبحی (دیوی، خدایی) که در برابر آتش ظاهر می‌شد، تقاضا کرد تا اسرار نمرود (= زرتشت) را بدو بیاموزد. آن شبح خداگونه به مغ یا کاهن آتش گفت که هیچ‌کس نمی‌تواند به مقام موبدیِ مجوس برسد مگر آن‌که پیش از آن با مادر و دختر و خواهر خود نزدیک شده باشد (ازدواج مقدس و یا امر **خویتوک دَس** کامل را انجام داده باشد) پس کاهن به همان‌گونه رفتار کرد و به مقام موبدی در میان مجوسان رسید و از آن زمان است که موبدان و مغان و ایرانیان به چنین ازدواج‌هایی رغبت کردند. و این ادشر که به‌چنین مقامی رسید نخستین کسی بود که به‌علایم دائرةالبروج پرداخت و به تفأل و پیشگویی و امور مقدّر سرگرم شد:

R. J. H. Gotteil "*References to Zoroaster in Syriac and Arabic Literature*" Classical studies in Honour of H. Disler, New York / London, 1894, PP. 25. 26.

مری بویس در جلد سوم تاریخ کیش زرتشت، ترجمهٔ همایون صنعتی زاده، ص ۵۴۴.

نگارنده چون در مأخذ فوق‌الذکر، یعنی وندیداد این منبع را دسترس نداشت، در آنجا این خبر درج نشده است. اما در کتابی پیرامون تاریخ اجتماعی و مناسبات خانوادگی در دوران ساسانیان باتوجه به تاریخ و اخبار سریانی، کوشیده است در این زمینه آن چه را که در تأیید احکام فقهیِ زمان ساسانیان است ارائه کند.

۱۶۰. به احتمال daeva-mahmi **دَئِوَ مهمی** به عنوان میانجی، همان **میترا** باشد. در شرحی که تئوپمپ داده است واژه یا نام به‌صورت **مِسی تس** mesites آمده، به‌معنای میانجی.

مارکیون که در سدهٔ دوم میلادی در رُم بود و بدعت‌هایی در دین مسیحی وارد کرد و فرقهٔ "مرقونیه" بدو منسوب است (← بخش "زرتشت و آیین میترایی" ـ گوشورون) نیز زیر تأثیر آیین مهر، به خدای میانجی معتقد شد و عیدی را مقرر داشت که برای این خداوند گاو قربانی کنند (= میترای گاو اوژن). میترا نیز به‌عنوان خدای میانجی معروف است. **شِدِر** معتقد است که مهمی دیو نبوده، بلکه به‌عنوان مردمیانی یا واسطه و نفر سوم عمل کرده است، اما زرتشتیان در آن روزگار چون از این کردار او بسیار ناراحت شده و آن را توهینی تلقی می‌کردند، از وی با تحریف نام ـ با دیو یاد کردند.

Benvenist : Persian Religion according to the chief Greek Texts.

۱۶۱. برای آگاهی از متون ارمنی و لاتینی و یونانی دربارهٔ زروانیان ← **زینر** Zeahner، بخش دوم از کتاب *Zurvan. a Zoroastrian dilemma*، ص ۴۱۹ به‌بعد. بخش نخست این کتاب با عنوان "زروان ـ معمای زرتشتی‌گری" با ترجمهٔ خوب دکتر تیمور قادری منتشر شده است. تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

۱۶۲. اشاره است به تولد **اوشیدر** و **اوشیدر ماه** و **سوشیانس** در هزارهٔ آخر ـ از نطفهٔ زرتشت، که این آخری، یعنی سوشیانس ـ موعود نهایی است. نگاه کنید: "**فرهنگ نام‌های اوستا**" جلد دوم ـ زیر عنوان "سوشیانس / سَئُوشْیَنْتَه». نیز دانشنامهٔ ایران باستان ذیل همین مدخل.

۱۶۳. ← "گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان" باتوجه به فهرست مطالب. نیز: «**حکمت خسروانی**» که با مستندات بسیاری باتوجه به فهرست راهنما ـ همراه است.

۱۶۴. در بخش نیایش‌های افلاک و ستارگان، این امر به‌روشنی آمده است. در حکمت خسروانی و اشراق این‌گونه باورها، از طریق آیین‌ها و باورهای زروانی، میترایی وارد شده است، ← نیز: "حکمت خسروانی" و "حکمة‌الاشراق" سهروردی و شروحی که بر حکمة‌الاشراق نوشته شده است.

164/1. Edaljee.keresaspjee.Antia: Pâzand Texts, Bomyay,1969. pp.179-194.

این کتاب مجموعهٔ ارزشمندی است به پازند که آنتیا با دقت آن ادعیه را با الفبای دین دبیره ارائه کرده است. نگارنده آن بخش تعویذها و ادعیهٔ ضد بیماریها و بلایای طبیعی و ضد دیو را در مجموعهٔ شرح و ترجمهٔ وندیداد معرفی کرده است، با رجوع به فهرست راهنما و فهرست توصیفی در آغاز جلد اول.

خیتوک دَسی یا ازدواج مقدس بامحارم درجهٔ اول که در اوستایی "خْوَئِت وَدَثَه Xvaet.vadaθa" می‌باشد ← وندیداد، جلد دوم، یادداشت ۱۰۵ از فرگرد هشتم، ص ۹۲۵ و بعد.

۱۶۵. **مولتون** در کتاب "آغاز دین زرتشتی" ترجمهٔ دقیق و تحلیل روایت پلوتارک را نقل کرده

است:

Moulton: *Early Zoroaster*, PP. 399-406.

پلوتارک متن شرح خود را در رسالهٔ "ایزیس و اُزیریس" Isis and Osiris آورده که به یونانی است و مولتون در مأخذ یاد شده ترجمهٔ دقیق آن را از متن داده است. برای پژوهشی مشروح نگاه کنید به "تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی" از نگارنده. چاپ دوم ۱۳۷۱، ص ۱۴۹ به‌بعد. زینر در کتاب زروان یک معمای زرتشتی‌گری نیز پژوهشی خوب دربارهٔ مهمی دیو به دست داده است؛ بخش سوم. نیز کتاب آیین زروانی از نگارنده، زیر عنوان مَهْمی دیو و دیگر زروان در قلمرو دین و اساطیر، تهران ۱۳۴۸.

۱۶۶. کتاب یاد شدهٔ مولتون، ص ۱۴۱.

برای شرحی دربارهٔ واژهٔ mesites نگاه کنید به کتاب دین ایرانی از بنونیست

Benvenist : *Persian Religion, P. 88.*

برای میترای قاضی و دادور، نگاه کنید به:

Pahlavi Sirozag, P. 16, ZXA ed Dhabhar, 242. tr, Dhabhar,

نیز ترجمهٔ پهلوی سی روزه از دکتر دهدشتی. ترجمهٔ فارسی از متن اوستایی سی‌روزه، هاشم رضی. هم‌چنین جهت آرای حاصله و جمع آن دربارهٔ اصطلاح mesites نگاه کنید به:

S. Shaked " *Mihr the Judge*" *Jerusalem Studies in Arabic and islam* II, 1980, 1-31.

نیز کتاب تاریخ آیین رازآمیز میترایی جلد دوم از نگارنده زیر عنوان مهر میانجی. تهران ۱۳۸۱.

۱۶۷. **کومون**، "پژوهشی دربارهٔ دین مانوی"، جلد دوم، ص ۱۶-۱۵.

Cumont : Rech Sur Le Man., I, PP. 15-16.

نیز: **زینر** در "زروان یک معمای زرتشتی" بخش دوم، متن‌ها، ص ۴۴۱. کتاب **تئودوربارکنایی**، نویسندهٔ مسیحی سُریانی در سدهٔ هشتم میلادی با عنوان Scholia، ← "تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی" ص ۱۶۳ به‌بعد.

۱۶۸. مفهوم و عنوان پدربزرگی، به احتمال بسیار زروان و بانظری میترا است.

۱۶۹. چنین روایتی با این عبارت‌ها، در بندهش منسوب به اهریمن است که چون از هرمزد شکست یافته و به ژرفای جهان تاریکی فرو می‌افتد، دیوها به دلجویی وی آمده و وعدهٔ یاری می‌دهند. تا سرانجام **جَهی**، ماده دیو بدکاری و روسپی‌گری، دخترش ـ وی را برای مبارزهٔ دوباره با هرمزد برمی‌انگیزد.

۱۷۰. قابل مقایسه است با آفرینشی که به‌موجب "بندهش" از لاشهٔ گاو نخستین پدید می‌آید. یا

قربانی گاو توسط میترا که شکلی دیگر از همین اسطورهٔ آفرینش مانوی است، ← "دانشنامهٔ ایران باستان" مدخل‌های: "زرتشت و آیین میترا، گوشورون".

۱۷۱. ← "تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی"، ص ۱۶۴ به‌بعد. نیز برای متن یکی از سرودهای آفرینش مانوی، به‌ویژه سرود مورد اشاره، ← "زبور مانوی" اثر: سی. آر. سی. آلبری، ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل‌پور، ص ۵۵ به‌بعد و سرودهای دیگر. نیز ← بخش اسطورهٔ آفرینش در کتاب ویدن‌گرن:

Widengren. *Geo: Mani and Manichaeism. W. Y. 1905.*

Geiger : *Die Amesha Spenta, p. 108.*

ترجمهٔ کتاب فوق، به‌شکلِ برداشت‌هایی آزاد از طرف نگارنده در کتاب "عصر اوستا" که ترجمه‌ای از آثار گیگر ـ وندیشمن و شپیگل است منتشر شده.

Lommel : *Die Yašts des Awesta,* 26, 44, 87, 91.

۱۷۲. آثارالباقیه، زاخائو ـ ص ۲۸۸. ترجمهٔ فارسی اکبر دانا سرشت، تهران ۱۳۵۲، ص ۲۹۱. وقال ایرانشهری، اخذالله میثاق النّور والظلمه یوم‌النّوروز والمهرجان، متن عربی، زاخائو، ص ۲۲۲.

۱۷۳. برای آگاهی‌های بیشتر: تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی ص ۱۶۸ به‌بعد.

۱۷۴. البدء والتاریخ، آفرینش و تاریخ، مطهر بن طاهر مقدّسی. جلد چهارم. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. ص ۲۱-۱۹. تهران ۱۳۵۰.

۱۷۵. نگاه کنید به دین‌های قدیم ایران، ص ۳۸۸.

Nyiberg. H.S: *Die Religionen des Alten Iran,* P. 388

۱۷۶. علاوه‌بر مأخذ عمده‌یی که در آغاز نقل روایت فوق به دست داده شد نگاه کنید به این مآخذ تحقیق دربارهٔ آیین مانی، اثر کومون، جلد اوّل، ص ۱۵ و دیگر صفحات و :Cumont و Recherches sur Manicheism. pp, 15 دو کتاب ارزندهٔ زینر تحت عناوین زروان و طلوع و غروب آیین زرتشتی, **Zeahner. R. C:** zurvan, A zoroastrian Dilemma کتاب The Dawn Twilight of zoroastsianism oxford. 1955 قسمت دوم صفحهٔ ۱۷۵ تا ۲۴۸.

S.B.E. *Sacred Books of the East.*

۱۷۷. در این مورد نگاه کنید به آغاز دین زرتشتی، اثر مولتن، ص ۴۰۲ ــ وندیداد ترجمهٔ سیّد محمّد علی داعی‌الاسلام، ص ۱۷ ــ کتب مقدّس مشرق‌زمین، جلد چهارم، ترجمهٔ وندیداد توسط دارمستتر (= Darmesteter ص ۱۱ ـ ۱۰ *(S.B.E) Sacred Books of the East* جلد سوم فرهنگ نام‌های اوستا، مقالهٔ ییمَه خْشَیْتَه Yima. Khshaeta جمشید)

۱۴۸۸ به بعد و مآخذ مورد لزوم.

۱۷۸. البته چنان‌که کلمن Clemen در کتاب روایات لاتین درباره دین ایرانی:

Die Griechischen und Lantanischen nachrichten Uber die persische Religion.s, 165.

۱۷۹. در این باره نگاه کنید به: زند اوستا، جلد دوم، ص ۴۱۱

Darmesteter: *zend Avesta*. II, p. 411

یشت‌ها، لومل، ص ۴۱ به بعد. فرهنگ نام‌های اوستا، جلد اوّل، ص ۳۶۷ به بعد و مآخذ فراوان مقالهٔ مربوط. یشت‌ها. گزارش پورداوود، جلد اوّل، ص ۳۲۴ به بعد. بنونیست Benevenist دین ایرانی براساس روایات یونانی، مقالهٔ IV. داستان‌های ایران باستان. نگارش احسان یار شاطر، ص ۳۹ به بعد.

۱۸۰. نگاه کنید به کتب مقدّس مشرق زمین S.B.E جلد ۲۴، متون پهلوی قسمت سوم، ترجمهٔ وِست E.W.West. رسالهٔ دانای مینوخرد کردهٔ ۴۹، بند ۵ ـ ۶ ـ ص ۹۰.

جهت مشروح پژوهش‌ها و تحلیل چنین مستندات و مآخذی دربارهٔ نجوم و ستاره‌شناسی تطبیقی اوستانی و نظرات قدمایِ حکمایِ ایرانی، نگاه کنید به کتاب حکمت خسروانی از نگارنده با مراجعه به فهرست مطالب.

۱۸۱. هم‌چنین نگاه کنید به جلد دوم روایات داراب هرمزدیار.

ص ۵۹، چاپ ۱۹۲۲ میلادی، بمبئی: از روایت شاپور بروجی.

182. "S.B.E. VOL, XXIV. PP. 84-85".

۱۸۳. Cumont تحت عنوان تحقیق دربارهٔ آیین مانی *Recherches sur manicheisme* ص ۱۵۴ ـ ۱۵۳.

۱۸۴. مینوی خرد، فصل هشت بند هفده (S.B.E, VOL XXXIV, P. 34)

۱۸۵. مینوی خرد، فصل دوازدهم، بند ۵.

186. (S.B.E. VOL, V. XXX, 30)

۱۸۷. نگاه کنید به جلد سوم فرهنگ نام‌های اوستا، ص ۱۳۶۲ ـ ۱۳۵۰.

۱۸۸. بَنْدَ هِشْن (XXIV/1)

189. "Benhistun-Inscription-IV. 84; V, 7".

190. (Abstnence, II-19. P. 48).

191. Plinius: *History Natural*,. XXX, 1-2.

192. *Seven Sages of Greec*.

193. *History Natural*, P. 478.

194. max Muller: *His Historia Groecornum Fragmentorum*, III,. P 36.

195. jean Varenne: *Zaratushtra et la Tradition Mazdeenne*. 27-38.

۱۹۶. همان کتاب، ص ۳۸. هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ص ۸۴ ـ ۳۴۸ ـ ۳۴۷.

۱۹۷. کتاب یزدان‌شناسی زرتشتی، اثر دالا Dhalla ص ۱۰۶ و کتاب رازهای آیین مهری اثر کومون، ص ۳۰، Cumont: *Mysteres de Mithra*.

کتاب یادشده توسط نگارنده با عنوان رازورمزهای آیین میترایی منتشر شده است. جهت اشارات متن دربارهٔ پیشینه‌های کهن میترایی و نام میترا، نیز ترجمهٔ سرودهایی دربارهٔ میترا از ریگ‌ودا و ترجمهٔ مهریشت اوستایی، نگاه کنید به اثر دیگر نگارنده به‌نام تاریخ آیین رازآمیز میترایی، دو جلد ـ و باتوجّه به فهرست مطالب.

۱۹۸. برای مطالعهٔ مبسوط مطالب فوق، نگاه کنید به جلد سوم کتاب فرهنگ نام‌های اوستا، ص ۱۱۷۳ به بعد.

۱۹۹. همان کتاب یاد شده، جلد سوم، مقالهٔ مهر، هم‌چنین کتاب نام نامهٔ ایرانی، اثر یوستی justi ص ۲۰۹ و کتاب گنجینهٔ نام‌های ایرانی، ص ۱۹۸ به بعد، گردآورنده مهربان گشتاسپ‌پور پارسی ـ تهران، ۱۳۵۰. نیز مراجعی که در شمارهٔ ۱۸۷ نقل شده است. نیز دانشنامهٔ ایران باستان، جلد چهارم، ذیل مدخل میترا / میثْرَ.

200. Mole M: *Cute, Mythe et cosmologie dans I'iran Ancien*. PP, 25-36-1963.

برای مطالعهٔ جشن‌های نوروز بابلی و جشن‌های ایرانی، به‌طور مشروح، نگاه کنید به کتاب گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، اثر نگارنده، بخش نوروز و جشن‌های نوروزی یا بهاره یا در جهان. تهران ۱۳۸۱.

۲۰۱. اپیان Appian کتاب مهرداد، ص ۶۶. تمدن بابلی، تألیف دلاپورت delaporte ص ۱۸۵. جشن بابلی اَکیتو، نوشتهٔ پالیس pallis ص ۱۶۷.

جهت مطالعهٔ این‌گونه جشن‌ها، به‌ویژه جشن بهاری اَکیتو که با نوروز ایرانی همانندی‌های بسیاری دارد، و ترجمهٔ متن بابلی این جشن و هم‌چنین گزارش نوشته‌های پالیس و زیمرمن نگاه کنید به: گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان از نگارنده باتوجّه به فهرست و بخش ویژهٔ نوروز، تهران ۱۳۸۱ که موضوع مورد اشاره از افزوده‌های چاپ اخیر است.

202. Clemmen: *Die Griechischen und iateinischen nachrichten uder die persiche Religion*. Bonn, 1920 Moulton J.H: *Early zoroastrianism*, London, 1913.

ترجمهٔ مولتن از متن لاتینی در کتاب آغاز دین زرتشتی و هم‌چنین ترجمهٔ کلمن در کتاب روایات یونانی و رومی دربارهٔ آیین پارسی.

۲۰۳. نگاه کنید به کتاب آثار و نقوش مربوط به رازهای آیین مهری، اثر کومُن، جلد اوّل، ص ۱۳۲ به‌بعد.

Cumont.F: *Textes et Monuments figures relatifs aus mysteres de Mithra* I, PP. 132. بسیاری از این تصاویر و ترجمهٔ بخش‌هایی از کتاب یادشده را نگارنده در کتاب خود به‌نام تاریخ آیین رازآمیز میترایی، دو جلد، تهران ۱۳۸۱ آورده است. و ترجمهٔ Schaeder از کتاب دین‌های ایران قدیم اثر نیبرگ Nyberg ص ۳۷۶ و ۴۷۵ ـ هم‌چنین کتاب گاه‌شماری در ایران قدیم، تألیف تقی‌زاده.

204. Wikander. S: *Feuer priester in Kleinasien und iran*, PP. 218-9-1946.

۲۰۵. نگاه کنید به: ترجمهٔ کتیبه با حواشی و اطلاعات فراوان توسط دیتن برگر Dittenberger در کتاب کتیبه‌های یونانی در شرق *Orientis Graeci Inscriptiones selectae* ـ کتاب مولتون آغاز دین زرتشتی ص ۱۰۶ به بعد، و کتاب روسلوتزف Roslovtzeff تحت عنوان تاریخ اجتماعی و اقتصادی امپراتوری روم، صفحات ۳۶ـ۱۵۳۳ چاپ سال ۱۹۲۶.

Roslovtzeff. M: *Social and Economic History of the Roman Empire* 1926; PP, 1533-36.

206. Hubschmann: *Arm. Gramm.* I, P. 9.

۲۰۷. برای آگاهی کلّی در این‌باره نگاه کنید به کتاب فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم، ص ۱۳۴۲ به بعد. نیز دانشنامهٔ ایران باستان، ذیل همین مدخل.

۲۰۸. فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم، ص ۴۵ ـ ۱۳۲۷.

۲۰۹. نگاه کنید به نوشتهٔ وی:

Gray. L.H: *The double nature of the iranian Archangles, Archiv fur Religions Wissenschaft*. VII. 1904- 345- 357/ 371-372.

۲۱۰. مطالبی در این‌باره از کتاب دارمستتر Darmesteter تحت عنوان هَئوروتات و اَمِرتات Haurvatât Ameretât چاپ پاریس ۱۸۷۵ نقل می‌شود.

برای مشروح نظراتی این‌چنین دربارهٔ خرداد و اَمُرداد و ترجمهٔ متنِ مطالب و پژوهش‌های دارمستر، نیز ترجمهٔ فارسیِ عربی از اَلْمَحاسِنْ وَ الْأَضداد در همین مورد و پژوهش‌هایی دربارهٔ مراسم جشن نوروزی در حضور شاهان ساسانی، نگاه کنید به بخش نوروز در کتاب پژوهشی درگاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان از نگارنده، چاپ ۱۳۸۱ تهران.

هم‌چنین کتاب دانشنامهٔ ایران باستان ذیل دو مدخل هَئورْوَتات / اَمِرتات.

۲۱۱. نگاه کنید به: تاریخ تحلیلی ادیان، اثر نگارنده، جلدهای ۶، ۵، ۴.

212. *quaest, sympos.*, IV. 1. P. 660.

213. Chroniclers Eusebbi, Edited by: "*Aucher of Abydenus*".

214. Chronic Eusebbi. Edited by Aucher of Abydenus.

Eusebius chronikou. hg. von Schoene. S. 25.

215. *Bibliotheea Historica*. II. 6.

216. Eusebius Chronikou Edited. Karts. 29. 1

217. Georgios Sincellos: Chro. edited. Dindorf. I, 315.

218. Marcus Justinus: *Historia philippicae*. 1,9.

این شروح و ترجمه‌های آثار نویسندگان یونانی را نگارنده از کتاب ویندیشمن که ترجمهٔ آثار مورّخان یونانی است در "تمدّن و فرهنگ ایرانیان شرقی" آورده است که پیش از این به‌نام "عصر اوستا" منتشر شده بود.

219. Gutschmid: P. 100, *Brandis "on the Historical the Deciferment of the Assyrian Inscription."* P-15.

220. *Journal of the cama oriental institue*. No. 14.

Vide "Homilies of Clemens".

Vide "Recognitions".

221. *Historia Scholastica Genesim.*, 39.

Hergorius Turonus Historia. I, 5.

Epiphanius: *Panar*. P, 7.

Procopius: *Gaz, in Gem*, XI.

222. *Cronicon pasch*. Vol. I, P 67, ed. Bonn.

223. *Comp. Centenus*, V.I, P. 29. ed Bonn.

Anonymus vor Malalas (I,P.18) and suidas. v. Zoroasters.

224. *Borysthenian oriation* Tome. P, 60, seq. edition-dindarf.

۲۲۵. فرهنگ نام‌های اوستا ـ جلد سوم، ص ۱۰۹۰ به بعد و ۱۱۳۵ به بعد ـ دربارهٔ منوچهر ص ۱۱۶۲ به بعد. دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل "مَنوش چیثْرَ".

226. *Saered Books of the East*, Vol. XLVII, P. 34.

در ضمن مجموعه کتاب‌های فوق‌الذکر، جلد پنجم صفحهٔ ۱۴۰ نیز نسب‌نامهٔ زرتشت از بُنْدَهِشْن Bondaheshn باب ۳۲ ـ و جلد ۴۷ صفحهٔ ۱۳۹، از زات‌سپَرَم نقل شده است. متن پهلوی و ترجمهٔ انگلیسی "گزیده‌های زات‌سپَرَم" که مأخذ کار ماست به وسیلهٔ انکلسریا Anklesaria به سال ۱۹۶۴ در بمبئی به وسیلهٔ انتشارات «پارسی پنجایت» منتشر

شده است.

Behramgore Tehmurasp Anklesaria: *vichitakiha.i Zât Sparam With Text and Introduction*. P, LXXXIV. 53. Bombay 1964.

نیز جکسن در کتاب زرتشت پیامبر ایران باستان، ص ۱۹ روایت دینکرد و ویَچرکَرت دینیگ *Vijirkarti-Dinig* و روایت مسعودی را آورده است.

Williams Jakson-A/V: *Zoroaster of Ancient Iran*. New York. 1965/P. 19.

نیز جهت آگاهی‌های دقیق و ترجمهٔ متن زندگی‌نامهٔ زرتشت در دینکرد و ترجمهٔ سایر متون اوستایی، نگاه کنید به دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل زَرَتوشْتَرَ / زرتشت؛ و کتاب زرتشت، به موجب متون شرقی، هر دو از مجموعهٔ پژوهش‌های ایران‌شناسی.

227. C.de Harlez: *Avesta, Livre Sacre du zoroastrism*, P 227. 1881.

۲۲۸. نگاه کنید به:

jakson: *Zoroaster the prophet of Ancient Iran*. P. 20 NewYork 1901 SBE. XLVII, P 144- SBE V. P 187, note.

229. Herzfeld: *Zoroaster and His vorld*. P. 15-204. princeton. 1947.

هم‌چنین نگاه کنید به کتاب زرتشت اثر هنینگ:

Hening. W.B: *zoroaster*. P, 4. oxford, 1951.

۲۳۰. (یسنا XXX1/5):

گاثاها ـ سرودهای زرتشت، جلد اوّل ــ ص ۹ ـ ۲۰۸ ترجمه و تفسیر از: موبد فیروز آذرگشسب. تهران، ۱۳۵۱.

Mills. L. H: *A Study of the Five zarathushtrian Gathas*. Erlangen. 1894.

۲۳۱. نگاه کنید به: ترجمهٔ گاتها ــ پروفسور عباس شوشتری.

تاریخ ادبیات عصر اوستایی، تألیف پروفسور شوشتری، ص ۸۳ تهران ۱۳۵۰.

Irach. j. S. Taraporewala: *The chants of zaratushtra*. P. 138-Bombay. 1951.

نیز ترجمهٔ گاثاها در کتاب: اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ ایران باستان از نگارنده. تهران ۱۳۷۹.

هم‌چنین: گنجینهٔ اوستا: هاشم رضی، چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۷.

۲۳۲. نگاه کنید به: زراتشت‌نامه، ویراستهٔ محمّد دبیر سیاقی. ص ۳۱، تهران ۱۳۳۸.

زراتشت‌نامه همراه با نظر چهاردهم از دبستان المذاهب و متون شرقی دربارهٔ زرتشت را در مجلّد دوم همین کتاب با عنوان زرتشت به‌موجب مآخذ شرقی می‌توان مطالعه کرد.

233. *Sacred Books of the East*-Vol. *V pahlavi texts*. Translated. By: E. W. West 154-187.

و مآخذ کار ما Vichitakihai-zât-Sparam ویچیتکیهای زات‌سپرم ــ متن و ترجمه و توضیحات، توسط بهرام‌گور انکلسریا Anklesaria به فارسی در جلد دوم همین کتاب نقل شده است. ترجمهٔ ص XCIII ــ متن پهلوی، جلد دوم، ص ۷۷. بمبئی ۱۹۶۴.

۲۳۴. ماه فروردین روز خرداد: متن پهلوی، واژه‌نامه، ترجمهٔ فارسی از: صادق کیا؛ ص ۹ ــ ایران کوده ــ شمارهٔ ۱۶ ــ تهران ۱۳۳۵.

۲۳۵. نگاه کنید به:

Irach. J. S: Taraporewala: *The chants of zarathushtra*. P. 111-112. Bombay. 1951.

۲۳۶. اشاره است به گاثاها، یسنا، هات سی‌ام؛ بند سه و پس از آن ــ هم‌چنین هات چهل و پنجم ــ بند دو و پس از آن. نگاه کنید به کتاب سابق‌الذکر تاراپور والا صفحه ۲۹ به بعد ــ و ۱۴۲ به بعد.

۲۳۷. نگاه کنید به:

Sacred Books of the East (pahlavi Texts) Vol, VP. 94. Bundahish. Translated: E. W. West: *Pahlavi vendidad (zandi jvit-dev. dat) transliteration and Translation in English*: B. T. Anklesaria P. 4. Bombay. 1949.

دو کتاب فوق است که بدانها استناد و مطلب نقل شد. هم‌چنین نگاه کنید به کتاب خرده اوستا، از استاد پورداوود؛ و فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم، ص ۸۲۲ به بعد و مقالات و مآخذ مورد رجوع.

۲۳۸. نگاه کنید به این مراجع: برهان قاطع ـ فرهنگ آنندراج ـ انجمن آرا ـ رشیدی ـ جهانگیری ـ هفت اقلیم ـ ناظم الاطباء ـ التفهیم.

نیز نگاه کنید به کتاب گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، از نگارنده. بخش اوّل که به‌طور مشروح در این مورد پژوهش‌هایی ارائه شده است. تهران، چاپ چهارم با تجدیدنظر کامل، ۱۳۸۰.

۲۳۹. گاه‌شماری در ایران قدیم، تألیف: حسن تقی‌زاده. تهران ۱۳۱۶.

بیست مقالهٔ تقی‌زاده، ترجمهٔ احمد آرام. تهران ۱۳۴۱.

تقویم و تاریخ در ایران، تألیف: ذبیح بهروز. تهران ۱۳۳۱.

تقویم نوروز شهریاری، تألیف: ذبیح بهروز. تهران ۱۳۴۷.

فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم ـ مقاله «زرتوشتر» تألیف: هاشم رضی تهران ۱۳۴۶.

مآخذ فراوان دربارهٔ زمان زرتشت، در کتاب‌های فوق آمده است.

240. Le *zand-Avest*. 1,2. PP. 1-70.

241. *The parsi Religion as Contained in the zend-Avesta and proponded and defended by the zoroastrians of India and persia. unfolded-refuted and contrasted with christianity.* Bombay, 1843.

۲۴۲. برای آگاهی‌های بیشتر دربارهٔ زراتشت‌نامه، نگاه کنید به:

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی، تألیف: دکتر محمّد معین. یادنامهٔ استاد پورداوود، به اهتمام دکتر محمّد معین.

و چنان‌که اشاره شد، در جلد دوم همین کتاب متن تصحیح شده و یادداشت‌های فردریک روزنبرگ به‌طور کامل به چاپ رسیده است.

Hyde. T: *Historia religionis Veterum persarum eorumque magorum*. P. 328. Oxford, 1700.

Spiegel. F: *Die Traditionelle Litterature der parsen*. P, 181-Wien 1860.

۲۴۳. ارداویراف‌نامه، ترجمه و توضیح و یادداشت‌ها از دکتر رحیم عفیفی. مشهد ۱۳۴۲.



فهرست مطالب

بخش اوّل: نویسندگان و مورّخان یونانی و رومی، پیش از میلاد: از فیثاغورث تا هرمی‌پوس.

۱. فیثاغورث: زندگی، روابط با مغان، آثار ۱٤

۲. گزارش یونانیان دربارهٔ سفر فیثاغورس به ایران ۱۵

۳. پورفیریوس: آثار، یادکرد از زابراتاس یا زرتشت

٤. زابراتاس مغی: که آموزگار فیثاغورث بود ۱٦

۵. دموکریتوس: سفر به مشرق زمین، یادکردهای وی

٦. خسانتوس: عصر وی. زمان زرتشت وکهن‌ترین یادکرد ۱۷

۷. دیوژنس لائرتیوس: آثار وی ـ یادکردها ۱۸

۸. دیونی سیوس: عصر زندگی، نقل آثار خسانتوس ۱۸

۹. اشاره به ازدواج‌های هم خون در آثار خسانتوس

۱۰. هرودوت: زندگی، تاریخ هرودوت. دربارهٔ دین ایرانیان ۱۹

۱۱. نقد و تحلیلی از روایات هرودوت ۲۱

۱۲. آن‌چه که هرودوت دربارهٔ آداب و مراسم ایرانیان نقل کرده است ۲۲

۱۳. آیین‌های دینی ایرانیان، یَزِشن و مراسم قربانی ۲۲

۱٤. اسرار و آیین‌های پنهان پارس‌ها ۲۳

۱۵. متن نوشته‌های هرودوت دربارهٔ رسوم و دین ایرانیان ۲۳

بخش دوم: موازنه میان خدایان یاد شده در روایت هرودوت و یَشْت‌ها

مطالعاتی دربارهٔ دین هخامنشیان

۱۶. دین هخامنشیان در آثار هرودوت، دین قدیم آریایی. پژوهش محقّقان و نقد روایات هرودوت در مورد ایرانیان ۲۸ـ۳۴
۱۷. شناخت دین هخامنشیان، نقد نظرات گوناگون. زرتشتی بودن هخامنشیان، نظری دالّبر اینکه هخامنشیان دین آریایی قدیم داشته‌اند ۳۵ـ۳۶
۱۸. مسألهٔ قربانی کردن در دین و پژوهش‌هایی در این مورد، دین هخامنشیان و یَشت‌ها. جدایی دین هخامنشیان از آموزش‌های گاثایی، خدایان ۳۶ـ۳۸
۱۹. **اهورامزدا:** اهورای هخامنشی، اهورامزدای گاثایی، مغان و سرپرستی شعایر دینی، انجام رسوم و شعایر در زمان هخامنشیان، سرودهای دینی، مقام مغان ۳۸ـ۴۰
۲۰. مسألهٔ تدفین، روش مادها، روش هخامنشیان، کتاب وندیداد و احکام و روش تدفین مردگان، ویژگی‌های دین هخامنشیان، تثلیث عهد هخامنشی ۴۰ـ۴۳
۲۱. سنگ نوشته‌های دوران هخامنشی، مغایرت با آیین مزدایی و زرتشتی، مسألهٔ تدفین در عصر هخامنشی و مستندات آن، تدفین کوروش. ۴۳ـ۴۶

بخش سوم: دین هخامنشیان، پژوهش دربارهٔ نام اهورامزدا

۲۲. **اهورمزد:** در وداها، اَهورَ ـ اَسورَ، شکل کهن مزداپرستی، موارد مشترک آیین‌ها و رسوم ایرانی و هندی، مسألهٔ ثنویت. ۵۱ـ۵۶
۲۳. قدمت نام اهورامزدا، مهر و اَناهید در ایران و سرزمین‌های دیگر، دلایل بر ردّ زرتشتی بودن هخامنشیان و نظرات بنونیست، کاربرد نام اهورامزدا در گاثاها و اوستا و کتیبه‌ها، نام اهورامزدا در کتیبه‌های بین‌النهرین، بت و بت‌پرستی ۵۶ـ۶۰
۲۴. **پرتوی نوین بر دین هخامنشیان:** ماهیت دین هخامنشیان. راههای تحقیق، عدم یادکرد نام زرتشت و اوستا در عصر هخامنشی، دلایل بر عدم زرتشتی بودن هخامنشیان، نام‌ها و موارد زبان‌شناسی، موارد اشتراک دین هخامنشی و زرتشتی، هنر، نقوش هنری و رموز آن، نام اهورامزدا در کتیبه‌ها، نام خدایان دیگر، تثلیث عهد هخامنشی: اهورا، مهر، ناهید، تعدّد خدایان، میترا، اَناهیت، فْرَوَهْر، تحقیق دربارهٔ نقش فروهر، رموز و استعارات نقش فروهر، تثلیث و نقش‌شناسی فروهر ۶۰ـ۷۸
۲۵. نظرات ژرژ دومزیل، نظام طبقاتی جامعهٔ هند و ایرانی، کلیدی برای دریافت دین هخامنشیان، اساس نظام طبقاتی و چگونگی مقام خدایان در جوامع هند و ایرانی، نظام طبقاتی و

تثلیث خدایان ۷۸ـ۸۱
۲۶. نظرات دوشن گیمن: دین هخامنشی و ارتباط با مزدیسنی، نظرات ویدن گرن، مقایسهٔ مطالب اوستایی با اشاراتِ کتیبه‌ها ۸۱ـ۸۴
۲۷. پژوهش‌هایی دربارهٔ اینکه هخامنشیان زرتشتی بوده‌اند، اهورامزدا، موارد مشابه و مقایسه، تقویم وگاه‌شماری و موارد همانند، مشابهت نام‌ها، اشارات افلاتون دربارهٔ هخامنشیان در تأیید زرتشتی بودن آنان ۸۴ـ۹۲
*** دین مادی‌ها** ۸۴ـ۹۲
*** دین هخامنشیان** ۹۲ـ۹۸

بخش چهارم: مغان، مطالعاتی دربارهٔ دین هخامنشیان و مادها در رابطه با مغان
۲۸. وجود آیین‌های چندگانه در دوران هخامنشی، آیین مغان، مغان چه کسانی بودند، مادها و مغان، دین مادی، نقوش و راز و رمز آنها، منشأ ترکیبی دین مادها، عناصر دین مادی، دین مانایی، اناهیتا ـ ایشتار، شناخت دین مادی از روی نام‌ها ۱۰۴ـ۱۰۸
۲۹. زبان‌شناسی در خدمت شناخت دین مادی، روایات هرودوت دربارهٔ دین مادی، عنوان مغ وکاهنان دین‌های ایرانی، مغ ـ مجوس، روایات مورّخان یونانی، مغ ـ زرتشت، عناوین روحانیان در ایران قدیم و مغان، اقوام مادی ۱۰۸ـ۱۱۱
۳۰. مغان و آثْرَوَنان، چگونه مغان خود را زرتشتی جلوه دادند، معارضات و اختلافات مغان و زرتشتیان، منشأ نژادی مغان، خواب‌گزاری و پیش‌گویی، نظرِ دالّبر ریشهٔ پادشاهی مغان، مغان و مادها، مغان و هخامنشیان، آیین‌های عصر هخامنشی: دین هخامنشی، دین مغان، دین زرتشتی ۱۱۱ـ۱۱۲
۳۱. آیین مغی و مغان یکی از دشواری‌های دین‌شناسی ایران قدیم، آیا زرتشت با مغان شناخته شده نسبت و روابطی داشت؟ دشواری واژه‌های مَگه و مَگون در گاثاها، نظراتی دربارهٔ نژاد و منشأ مغان، مادها و تیرهٔ مغان، هخامنشیان و تعارض‌های دوجانبه با مغان، مغان پس از هخامنشیان. ۱۱۲ـ۱۱۵
۳۲. قیام گئومات مغ، مغان و پارت‌ها، وندیداد کتاب احکام و شرایع مغان، جایگاه مغان از عصر مادها تا ساسانیان ۱۱۵ـ۱۱۹
۳۳. منشأ مغان، توجّه به آیین زرتشتی، نقل ابوریحان دربارهٔ مغان و تفاوت آنان با زرتشتیان،

نظرات ریچارد فرای، نظرات مورّخان یونانی، زرتشت ـ مغ، جایگاه مغان میان پارسیان، پیروان دین مغان و زرتشتی‌ها، گروه مغان، جایگاه مغان در اوستا ۱۲۱ ـ ۱۱۹
۳۳/۱. مغان پیش از داریوش، مغان و امور قضایی، نام اهورامزدا و ریشه‌های تاریخی، هخامنشیان و مغان، گروههای روحانی در ایران باستان، مغان و معتقدات آنان، روایات یونانی دالّ بر افتراق میان آیین مغی و دین زرتشت، مطالب کتاب الملل و النحل در تأیید این مطلب
۳۴. نظر مولانا ابوالکلام آزاد، دین هخامنشیان و آیین زرتشتی، نظر گلدنر، مغان روحانیان مادی، گئومات مغ و داریوش، مطالب کتیبهٔ بیستون ۱۲۳ ـ ۱۲۱
۳۵. معتقدات دینی مادها و پارس‌ها، مغ‌ها سرپرستان معابد آتش، کَوی‌ها و کَرَپَن‌ها، آیین پارسی ـ مادی و وِداها، دعوت زرتشت به توحید، مصادر خیر یا امشاسپندان، زرتشت و اخلاق یا حکمت عملی، مسألهٔ ثنویت، ثنویت اساسی در معتقدات مغان ۱۲۹ ـ ۱۲۳
۳۶. قضیهٔ شورش گئومات مغ، حکومت و قدرت مغان، وضع دین زرتشت در آغاز عصر هخامنشی، داریوش در برخورد با مغان، حکومت گئومات ۱۳۲ ـ ۱۲۹
۳۷. دین تودهٔ مردم در عصر هخامنشی، مغان معارضان دین زرتشتی، عناوین و مناصب روحانی میان مغان و زرتشتیان، آرای دانشمندان کهن و حاضر دربارهٔ هخامنشیان و دین آنان
۳۸. عوامل انحراف و مسایل افزوده شده به دین زرتشتی ۱۳۸ ـ ۱۳۲
۳۹. مغانْ مردمی ناشناخته، رسوم و معتقدات شگفت، پژوهشی دربارهٔ واژهٔ مغ و معانی آن ۱۴۰ ـ ۱۳۸
۴۰. نظرات دیگر دربارهٔ دین هخامنشیان، قدرت و مقام مغان در عصر هخامنشی، اصول دینی و معتقدات مغان مادی، مغان و مسألهٔ تدفین، گورهای عصر هخامنشی، گرایش هخامنشیان به اصول دینی زرتشتی، اوستا و چگونگی بخش‌های آن، مسألهٔ ثنویت در عصر هخامنشی، توحید زرتشتی، خدایان هخامنشی، سیاست دینی داریوش ۱۴۴ ـ ۱۴۰
۴۱. چگونگی دیگرگونی‌های دینی در زمان خشایارشا، کتیبه‌های وی، سیاست دینی این شاه ۱۴۵ ـ ۱۴۴
۴۲. مضامین کتیبه‌های خشایارشا و بررسی آن ۱۴۹ ـ ۱۴۵
۴۳. تساهل دینی هخامنشیان، دین در این عصر از زمان اردشیر دوم به بعد، دین ویژهٔ هخامنشیان و خاندان آنان، مسألهٔ تدفین ۱۵۱ ـ ۱۴۹
۴۴. معابد و پرستش‌گاهها در عصر هخامنشی، عناصر خارجی، کمبوجیه و مصر، سیاست دینی

کمبوجیه در مصر، تحریف مورّخان در مورد کمبوجیه ۱۵۲ ـ ۱۵۱
۴۵. نتیجه گیری دربارهٔ دین هخامنشیان ۱۵۵ ـ ۱۵۲
۴۶. وَندیداد، مغان و شرایع آنان، فشرده‌ای ازکتاب وندیداد و احکام و شرایع مغان ۱۵۹ ـ ۱۵۵
۴۷. هرودوت و توصیف دین تودهٔ مردم در عصر هخامنشیان ۱۶۰ ـ ۱۵۹
۴۸. افلاتون و نظرات او دربارهٔ مغان، سفر روح به جهان پسین ۱۶۸ ـ ۱۶۰
۴۹. زمان زرتشت و روایات مورّخان کهن ۱۷۱ ـ ۱۶۸
۵۰. زمان زرتشت، قدمت زمان و تحلیل و تفسیر ۱۷۲ ـ ۱۷۱

بخش پنجم: زمان زرتشت

۵۱. زمان زرتشت، دین زرتشتی و آیین مَزْدَیَسْنَه، پلوتارک و ثنویت مغان، عمر یک دوران گیهانی، دوازده هزار سال عمر یک دوره از جهان و رابطه با تولّد زرتشت، ثنویت مغانه و توحید زرتشتی ۱۷۲ ـ ۱۷۲
۵۲. زمان زرتشت، علّت اینکه در روایات یونانی، عصر زرتشت ۶۰۰۰ سال پیش از افلاتون معرفی شده است، تسلسلِ ادوار جهانی، عمر جهان و معتقدات مغان، رابطهٔ زمان زرتشت با شخصیت افلاتون، تفسیر و جنبهٔ سمبولیک ۶۰۰۰ سال ۱۷۵ ـ ۱۷۲
۵۳. دینو و آثار وی، زمان زرتشت ۱۸۴ ـ ۱۸۰
۵۴. مغان ایرانی و هیربدان زرتشتی، مغان ایرانی و مغان کلدانی، تخلیطِ موضوع یکی بودن مغان ایرانی وکلدانی و زرتشتی، توضیح دینو در این‌باره، مسألهٔ سحر و جادو و نجوم میان مغان کلدانی ۱۸۷ ـ ۱۸۴
۵۵. نظرات دینو دربارهٔ مراسم دینی مغان، ساحران مادی، استرابو و مراسم دینی وگیاه بَرْسَمْ ۱۸۷ ـ ۱۸۷
۵۶. نام زرتشت، نظرات و معانی کلاسیک، دینو و نظر وی ۱۸۸ ـ ۱۸۷
۵۷. روایات اساطیری به نقل دینو، کوروش و اَژی‌دَهاک ۱۸۹ ـ ۱۸۸
۵۸. تفسیر روایات اساطیری دربارهٔ کوروش ۱۹۰ ـ ۱۸۹
۵۹. ارستو و نظرات وی دربارهٔ مغان و زرتشت، نخستین واضع فلسفه ۱۹۰
۶۰. تئوپومیوس و آثار او، رُئوس مطالب وی دربارهٔ مغان و زرتشت ۱۹۱ ـ ۱۹۰
۶۱. پلوتارخوس، زمان زرتشت ۱۹۲ ـ ۱۹۱

۶۲. ثنویت، دو اصل خیر و شر، میترا به عنوان میانجی، رسوم مغان در مورد قربانی
۶۳. روایات پلوتارخوس، خیر و شر، موجودات اهریمنی، تفسیری از هستی و جهان، اورمزد و اهریمن، شش نیروی خیر، گسترش قلمرو اورمزد ۱۹۳ ـ ۱۹۲
۶۴. تقسیم عمر گیهانی، دوره‌های سه هزار ساله، گیاه هوم، روش قربانی ۱۹۴ ـ ۱۹۳
۶۵. روایاتی دربارهٔ آیین‌های مغان، آمیزهٔ شیرهٔ هوم و خون گرگ، گرگ درندهٔ اهریمنی است، موجودات اهریمنی ۱۹۵ ـ ۱۹۴
۶۶. روایت پلوتارخوس، مغان و جانوران موذی، شش نیروی خیر ۱۹۶ ـ ۱۹۵
۶۷. وندیداد و گسترش زمین، ادوار سه هزار ساله ۱۹۷ ـ ۱۹۶
۶۸. روایت پلوتارک دربارهٔ ایزدان، شکل زمین ۱۹۸ ـ ۱۹۷
۶۹. روایت پلوتارخوس، بیست و چهار ایزد و شش امشاسپند ۱۹۸
۷۰. نفوذ اهریمن در زمین ۱۹۸
۷۱. هرمودوروس و آثار او، آیین مغی، تاریخ و زمان زرتشت ۱۹۹
۷۲. نقد و تحلیل اَخبار پلوتارخوس ۱۹۹
۷۳. متن اخبار دربارهٔ دو خدای خیر و شرِّ مغان، مراسم ستایش ۲۰۲ ـ ۲۰۰
۷۴. اخبار پلوتارخوس، به‌صراحت دربارهٔ معتقدات و آیین زروانی است، قلمروِ همانندی‌های روایاتِ زروانی / میترایی / زرتشتی، هوم و اومومی ۲۰۳ ـ ۲۰۲
۷۵. آیین مزدایی آریایی، دین مزدایی زرتشتی، آیین زروانی، ثنویت و تثلیث زروانی، زروان یک خدای کهن هند و ایرانی ۲۰۴ ـ ۲۰۳
۷۶. کهن‌ترین اخبار دربارهٔ آیین و فلسفهٔ زروانی، روایت اِزْنیک دربارهٔ آیین زروانی ۲۰۸ ـ ۲۰۴
۷۷. روایات متأخر زروانی، ایزدان و امشاسپندان، نظام ایزدان، نظام دیوان ۲۱۰ ـ ۲۰۸
۷۸. تفسیری از میترا به عنوان میانجی و پیک میان دو خدا، نقد و تفسیر اساطیر زروانی / مانوی، روایات اساطیری مانوی دربارهٔ آفرینش ۲۱۲ ـ ۲۱۰
۷۹. چگونگی تداخل روایات اساطیریِ: میترایی / مانوی / زروانی ۲۱۶ ـ ۲۱۲
۸۰. آیین زروانی بنابر یک متن کهن، مهر میانجی، ترجمهٔ روایت اِزنیک نویسندهٔ ارمنی در سدهٔ پنجم میلادی، جدال‌های کلامی میان آباء کلیساهای شرقی با موبدان زرتشتی، ثنویت محض زروانی، اسطورهٔ آفرینش و دو خدای عالی‌جناب، شاهزادهٔ روشنایی و شاهزادهٔ تاریکی، پیکارهای دو خدا برای تسلّط بر جهان، آفرینش‌های دوگانهٔ هرمزد و اهریمن، مراسم

آیینی و عبادی دو خدای خیر و شرّ برای زروان ۲۱۶ـ۲۲۲
۸۱. میترا میانجی میان اورمزد و اهریمن، اشارات و تحلیل نویسندگان کهن روزگار غربی، اومومی و میترا، مهرگاو اوژن، مقولهٔ قربانی کردن گاو، آیین و طریقت میترایی در شکل‌های شرقی و غربی، میترا خداوندگار آفریننده در دین مانوی، پیکارهای میترا برای رهایی روشنایی و جداسازی خیر و شرّ، میترا پیامبری که انسان و جهان را به‌سوی نور هدایت می‌کند، اسطوره‌های خداوند نور و خداوند تاریکی ۲۲۲ـ۲۳۱
۸۲. تفسیر روایت پلوتارخوس و سه بار گستردن زمین، روایات مانوی دربارهٔ آفرینش، توجیهاتی در اوستا، ستاره‌شناسی و نجوم از ویژگی‌های زروانیان است، نفوذ در اوستای جدید، سعد و نحس ستارگان ۲۳۱ـ۲۳۸
۸۳. شکل زمین، نفوذ زروانیان در آیین‌های دیگر ایرانی، روایات مانوی وسیلهٔ انتقال معتقدات زروانی، پایان جهان، قیامت و رستاخیز، انهدام زمین ۲۳۸ـ۲۴۰
۸۴. طول زمان و مدت پیکار اورمزد و اهریمن، روایت مغان، روایت زروانی، دورهٔ نه هزار ساله، اختلاف با دورهٔ دوازده هزارسالهٔ عمر جهان، زمان زرتشت و جایگاه کنایه‌آمیز آن در دورهٔ ۱۲۰۰۰ ساله، ناهماهنگی میان معتقدات ثنوی‌ها و اصول زرتشتی ۲۴۰ـ۲۴۶
۸۵. همانندی نام‌های اوستایی و پارسی باستان ۲۴۶ـ۲۵۰
۸۶. سوتیون و آثار او، ازدواج‌های نسبی و رسوم مجوس، روایات کله‌آرخوس دربارهٔ مغان ۲۵۰ـ۲۵۳
۸۷. هرمی‌پوس، آثار وی دربارهٔ مغان ۲۵۳
۸۸. سوتیون و آثار و روایات او ۲۵۳ـ۲۵۸
۸۹. روایاتی دربارهٔ اخلاق و آداب ایرانیان باستان ۲۵۵ـ۲۵۶
۹۰. پلی‌نیوس، زمان زرتشت
۹۱. نقد مکس مولّر از آثار مورخان یونانی ۲۵۷
۹۲. هرمی‌پوس مترجم اوستا، کمیت اوستا
۹۳. نویسندگان و مورّخان دیگر پیش از میلاد ۲۵۷
۹۴. آرا و نظرات مورخان دیگر دربارهٔ مغان ۲۵۸ـ۲۵۹

بخش ششم: نویسندگان پس از میلاد

۹۵. استرابو، ترجمهٔ روایات او دربارهٔ دین‌های ایرانی، مراسم پرستش، اهدای قربانی و هدیه، چگونگی رفتار با مردگان ۲۶۵ ـ ۲۶۶

۹۶. اپیان، داریوش و سوزاندن مردگان ۲۶۶ ـ ۲۶۷

۹۷. استرابو: مغان، پارسیان، مراسم ستایش پارسیان، هوم‌یَشت، همانندی مراسم ستایش پارسیان با مطالب یَشت‌ها، مغان کاپادوکیه و چگونگی قربانی کردن، مغان و آتشگاه و مراسم ستایش آتش ۲۶۷

۹۸. قربانی میان مغان کاپادوکیه، همانند در بَهرام یَشت، گزارش امیلیوس دربارهٔ اینکه مغان و زرتشتیان دو دین متفاوت داشته‌اند و با هم شباهتی ندارند ۲۶۷ ـ ۲۶۹

۹۹. ایزدان مِشهور و تداوم نام و اثر آنان ۲۶۹ ـ ۲۷۰

۱۰۰. روایات هرودوت و استرابو دربارهٔ مراسم قربانی ۲۷۰ ـ ۲۷۱

۱۰۱. زندگی و آثار استرابو، اهمیت روایات وی دربارهٔ دین‌های ایرانی ۲۷۱ ـ ۲۷۲

۱۰۲. سنگ نبشتهٔ آنتیوخوس و خدایان قدیم ایران ۲۷۲ ـ ۲۷۴

۱۰۳. کاپادوکیه مرکز نفوذ مغان، آتشکده‌ها، مغان کاهنان آتش ۲۷۴ ـ ۲۷۶

۱۰۴. بغبانو اَناهیتا، ایزد اومانس در روایات استرابو، اومانس ـ وهومن، انطباق تحقیقی نام‌های یونانی خدایان ایرانی با نوشته‌های ایرانی ۲۷۶ ـ ۲۷۷

۱۰۵. انطباق و مقایسهٔ تحقیقی نام‌های یونانی ـ ایرانیِ ایزدان ۲۷۷ ـ ۲۷۸

۱۰۶. آگاسیاس، دین ایرانیان، بیماران و منع دینی در امور دینی و شرکت در مراسم مذهبی ۲۷۸ ـ ۲۸۰

۱۰۷. یادکرد استرابو از همزادان مینوی، اومانِس و آناداتس، هَئوروَتات و اَمُرداد ۲۸۰ ـ ۲۸۲

۱۰۸. روایات آگاسیاس و مستندات در یَشت‌ها ۲۸۲ ـ ۲۸۳

۱۰۹. پولی‌نیوس، آثار وی دربارهٔ مغان، فیثاغورث و خشایارشا، اُستانس یا زرتشتی دیگر، زرتشت پروکونه سوسی، تظاهر پس از مرگ، نمونه‌های تاریخی ۲۸۳ ـ ۲۸۴

۱۱۰. پلی‌نیوس، زندگی زرتشت، دوران جوانی ۲۸۴ ـ ۲۸۵

۱۱۱. روایات بروسوس کاهن بابلی دربارهٔ تاریخ، زرتشت نخستین شاه ماد ۲۸۵ ـ ۲۸۶

۱۱۲. داستان سمیرامیس، پژوهش‌های تاریخی ۲۸۶ ـ ۲۸۸

۱۱۳. کتزیاس، روایت جنگ‌های زرتشت پادشاه بلخ با نی‌نوس شاه بابل ۲۸۸ ـ ۲۸۹

۱۱۴. تفسیر جنگ‌های نی‌نوس و سمیرامیس با زرتشت شاه بلخ ۲۹۰ ـ ۲۸۹
۱۱۵. روایت ژوس‌تین دربارهٔ آخرین جنگ نی‌نوس با زرتشت شاه بلخ، جنگ‌های سمیرامیس زوجهٔ نی‌نوس، اخبار موسی خورنی دربارهٔ این جنگ، آیا زرتشت شاه بلخ چه کسی بود ۲۹۲ ـ ۲۹۰
۱۱۶. اخبار کتزیاس، آیانی نوس و نمرود یک شخصیت هستند، ابراهیم خلیل هم زمان نمرود، زرتشت شاه بلخ و نمرود یا نی‌نوس هم زمان ابراهیم خلیل، تناقص‌های بسیار در روایات یونانی راجع به زندگی زرتشت، تعدّد شخصیت زرتشت در اخبار یونانی ۲۹۴ ـ ۲۹۲
۱۱۷. اخبار دیو دروس دربارهٔ زرتشت ۲۹۴ ـ ۲۹۳
۱۱۸. نقد اخبار دیو دروس و اختلاف‌نظر با مورخان دیگر یونانی ۲۹۵ ـ ۲۹۴
۱۱۹. نقد روایات ژوستین و بعضی از مورخان دیگر ۲۹۷ ـ ۲۹۵
۱۲۰. دیو خری کوستوم، نقل‌های اساطیری و همانندی با اساطیر یشت‌ها، گردونهٔ شگفت و چهار اسب کشندهٔ آن ۲۹۹ ـ ۲۹۷
۱۲۱. تحلیل روایات اساطیری دیوخری کوستوم، نظایر اسطوره‌ها در یَشت‌ها، توصیف گردونه‌های مهر و ناهید، جانشینان زرتشت که فرزندان وی بودند، کوه محل اقامت و انزوای زرتشت، زرتشت میانهٔ آتش، کنایهٔ وَر، شناخت خداوند و توحید، موزانه میان خدایان یونانی و ایزدان ایرانی ۳۰۴ ـ ۲۹۹

بخش هفتم: منابع پهلوی

۱۲۲. کتاب هفتم دینکرد و شرح زندگی زرتشت، زراتشت‌نامه و زراتشت بهرام پژدو ۳۰۹ ـ ۳۰۸
۱۲۳. مطالب کتاب هفتم دینکرد و گزیده‌های زات سپرم دربارهٔ نسب‌نامه و زندگی زرتشت ۳۱۱ ـ ۳۰۹
۱۲۴. پژوهشی دربارهٔ مطالب کتاب هفتم و بخش ویژهٔ زندگی و سیرهٔ زرتشت، شرحی درباره زندگی زرتشت در کتاب‌های هفتم و هشتم دینکرد ۳۱۳ ـ ۳۱۱
۱۲۵. کتاب گزیده‌های زات سْپَرَمْ و شرح زندگی زرتشت، نویسندهٔ گزیده‌های زات‌سپرم، زات سپرم از بازماندگان نسل آدرباد مهراسپندان، زندگی و آثار و تجدّد وی دربارهٔ دین زرتشتی، ترجمه بخش مربوط به زندگی زرتشت
۱۲۶. اسطورهٔ کاووس کیانی و سْریت پهلوان و گاو مقدس مرزیاب ۳۱۶ ـ ۳۱۳
۱۲۷. زرتشت بنابر کتاب گزیده‌های زات‌سپرم

۱۲۸. انتقال فْرَوَهْر زرتشت
۱۲۹. روایت کنایت‌آمیز زات‌سپرم در مورد زمان زرتشت، خاندان زرتشت و عصر و زمان او
۱۳۰. اسطورهٔ عرفانی انتقال نطفه و فْرَوَهرِ زرتشت تا رسیدن به مادر پیغمبر. تولّد و کودکی زرتشت، جوانی، آموزش‌ها، معراج و همپرسگی، خشک‌سالی و اقدامات زرتشت، بیست سالگی و ترک خانه و انزواگزینی، سی سالگی و جشن بهاربد، رؤیای زرتشت، فرود آمدن بهمن بروی، جشن بهاربد و وجوه نمادین آن، تاریخ تولّد و وفات پیامبر، همپرسگی با وُهومَن، همپرسگی با اهورامزدا، همپرسگی با امشاسپندان، گراییدن مدیوماه به دین زرتشت ۳۱۸ـ۳۱۹
۱۳۱. سال‌ها و سنوات کنایتی در تاریخ زندگی زرتشت ۳۲۰ـ۳۲۲
۱۳۲. حوادث پس از تولد زرتشت و آغاز رسالت ۳۲۲ـ۳۲۳
۱۳۳. مخالفت باکَرَپَن‌ها و کاهنان مجریِ مراسم و سنت‌ها ۳۲۳ـ۳۲۴
۱۳۴ـ۱۴۴. ستیزه‌جویی کَرَپ‌ها و رایزنی برای کشتن زرتشت ۳۲۴ـ۳۲۵
۱۴۵. معراج و همپرسگی با اهورامزدا و امشاسپندان ۳۲۵ـ۳۲۶
۱۴۶ـ۱۶۴. شرحی کوتاه دربارهٔ منظومهٔ زراتشت‌نامه ۳۴۲ـ۳۶۵
یادداشت‌ها ۳۶۷ـ۳۹۸
فهرست مطالب ۳۹۹ـ۴۱۰

بخش هشتم: زراتشت‌نامه

۱۴۶. زراتشت‌نامه، منظومه‌ای دربارهٔ زندگی زرتشت، زراتشت بهرام پژدو سرایندهٔ منظومه، زندگی، آثار و احوال شاعر

۱۴۷. دربارهٔ نظم زراتشت‌نامه، منابع شاعر به پهلوی، سرایندهٔ زرتشت‌نامه کی‌کاووس پسر کی‌خسرو نامی است و زراتشت بهرام پژدو یک نسّاخ است

۱۴۸. شناخته شدن منظومهٔ زراتشت‌نامه، انکتیل دوپرون و ترجمهٔ منظومه، سوابق مطالعات و تحقیقات راجع به زراتشت‌نامه

۱۶۴ ـ ۱۵۰. فشردهٔ مطالب زراتشت‌نامه

فهرست راهنما

"آ"

آب، ۲۱، ۲۲، ۳۶، ۴۶، ۵۳، ۷۲، ۷۴، ۱۳۸، ۱۶۴، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۲
آب افکندن یا دفن کردن یا سوزاندن لاشه، ۱۶۴
آبان یَشت، ۲۰، ۸۶، ۲۰۵، ۲۷۹، ۲۸۶، ۳۰۲
آباء کلیسا، ۱۲۱
آباء کلیساهای شرقی، ۱۷۸
آب، باد، آتش، نور و نسیم، ۲۲۷
آب زَوْز، ۳۹
آب و آتش، ۱۸۹، ۲۶۶، ۲۸۵
آب و باد و آتش و نسیم و نور، ۲۳۵
آب و باد و آتش و نور و نسیم، ۲۳۶
آب و باد و نور و نسیم، ۲۲۶
آب و خاک و آتش، ۲۶۸
آب و خاک یا زمین و آتش و هوا، ۲۶۵
آب و گیاه، ۲۱۴، ۲۱۵
آب و ماهی، ۱۱۳
آب‌ها، ۳۳۴
آبی، ۲۰۳
آپِریوس، ۲۷۷
آپولو، ۳۸، ۱۸۶
آپولودوروس، ۱۷۲
آپولی‌یوس، ۱۵
آپیس، ۱۵۷
آتَر، ۳۶
آتُرْبانان، ۲۰۲
آتروپاتگان، ۱۳۰
آتش، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۳۵، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۵۵، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۹۷، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۶۴، ۱۶۷، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۵۳، ۳۵۸
آتش آسمانی، ۲۹۸، ۲۹۹
آتش بهرام، ۳۳۳
آتش‌پرست، ۱۱۱
آتش‌پرستی، ۱۳۳
آتشدانِ آتشگاه، ۳۱۱
آتشکده‌ها، ۶۶، ۱۱۱، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۷
آتشگاه، ۵۵، ۹۲، ۱۵۳، ۱۶۷، ۲۶۶، ۲۹۸
آتشگاهِ فراهیم، ۳۱۱
آتشگاه‌ها، ۲۶۸

آتش مقدّس، ۱۱۴، ۱۷۱، ۲۷۸، ۳۰۰
آتش و آب، ۲۱۳، ۳۵۸
آتش و خورشید و ماه و ستارگان، ۲۳۱
آتش همیشه فروزان، ۲۶۸
آتوسَا، ۳۲۱
آثارالباقیه، ۱۱۸، ۲۴۰، ۲۹۷
آثار هنری هخامنشی، ۶۷، ۶۸
آثْرَوَن، ۷۹، ۸۳، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۹، ۲۷۷
آثْرَوَنان، ۱۱۱
آثْرَوَن‌ها، ۱۱۲
آثور، ۲۹۷
آداب تطهیر، ۲۸۴
آداب دخمه، ۱۴۱
آداب قربانی، ۱۳۹
آداب مغان، ۱۶۰
آداب مغان و سنن و شعایر، ۲۸۳
آداب مغان و مجوس، ۲۸۴
آداب و رسوم مغان، ۱۸
آداب و رسوم و سنن پارسیان، ۲۰
آدُرباد مهراسپندان، ۳۰۷، ۳۱۴
آدُریانْها، ۱۷۱
آدم، ۱۲۵
آدمی را برای خدایا نشان قربانی نکنند، ۲۶۷
آذر، ۱۰۷، ۱۷۰
آذرباد مهراسپندان، ۳۱۳
آذربان، ۲۷۷
آذربانان، ۲۶۸
آذربایجان، ۱۱۱، ۱۳۰، ۲۷۷
آذر بُرزین مهر، ۳۳۵
آذرخش، ۲۹۹
آذرخش آسمانی، ۲۹۸
آذر روز، ۳۴۲
آراخوزی، ۹۷
آراشتایْ، ۳۲۸، ۳۳۴
آرامگاه بازپسین کوروش، ۴۵
آرامگاه داریوش، ۱۵۵
آرامگاه کوروش، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
آرِزْوَک، ۳۱۳
آرْمَئِتی، ۱۳۴، ۲۱۵، ۲۵۶
آرمنیوس، ۱۷۱
آرنوبیوس، ۲۹۶
آریارَمْنَه، ۱۶۹
آریاها، ۱۲۳، ۱۳۶، ۲۷۱، ۲۷۹
آریاهای اوّلیه، ۱۶۰
آریایی، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۵۶، ۶۶، ۷۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۶۹، ۲۷۱، ۳۰۳
آریایی بودن مغان، ۱۱۳
آریایی‌ها، ۵۱، ۵۶، ۷۹، ۱۶۹
آریایی‌های پارس، ۱۳۳
آریزانْتِه، ۱۱۱
آریستوبول، ۱۵۵
آریستوبولوس، ۴۳
آریس‌تیس، ۲۸۷
آری‌ماس‌پی، ۲۸۷
آری‌ماس پی ین اپوس، ۲۸۷
آرین، ۴۳
آز، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۶
آزادگل، ۳۱۶
آز بدکُنش، ۲۲۶
آزدیو، ۲۲۶، ۲۳۴

آزمایش آتش، ۳۲۳
آزمایش ایزدی، ۲۴۹، ۳۰۳، ۳۲۳
آسارهادون، ۱۴
آشَرَوَنْ، ۳۲۴
آســـمان، ۳۷، ۵۳، ۵۹، ۶۹، ۷۳، ۱۳۵، ۱۶۹، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۷، ۳۰۰
آسمان از الماس است، ۲۴۷
آسمان برین، ۳۳۲
آسمان تخم‌مرغی شکل، ۱۹۸
آسمان ششم، ۳۱۱
آسمان و زمین، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۳۸
آسمان یا زمین، ۲۴۷
آسوریاکا، ۱۸۷
آسوریان، ۲۲
آسوری‌ها، ۲۲، ۷۶
آسیا، ۱۱۴، ۱۸۲، ۲۹۳
آسیای صغیر، ۱۷، ۳۷، ۵۴، ۹۶، ۱۷۳، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۹
آسیای مرکزی، ۱۶۱، ۱۶۲
آسیای میانه، ۹۳، ۹۶
آشور، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۳
آشوربانی پال، ۱۲۲
آشوری، ۶۷، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۲
آشوریان، ۳۵، ۳۷، ۱۰۷، ۱۰۸
آغاز تاریخ ایران، ۴۳
آغاز دین زرتشتی، ۲۴۹
آغاز هزارهٔ دوم، ۳۱۳
آفتاب، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۷
آفرودیت، ۷۴، ۲۶۵
آفرودیت اورانیا، ۲۲
آفرودیته، ۹۴
آفریدگان اهریمن، ۲۰۸
آفریدهٔ اهرمن، ۲۰۳
آفرینش آسمان، ۲۴۳
آفرینش از لاشهٔ گاو نخستین، ۲۲۸
آفرینش زروانی، ۲۳۳
آفرینش مانوی، ۲۴۳
آفرینش مانوی ـ زروانی، ۲۴۳
آفرینش نیک، ۲۳۹
آکسفورد، ۶۰
آگائیاس، ۵۶
آگاسیاس، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۳، ۲۸۴
آگوناسس، ۲۵۶، ۲۵۷
آلاک، ۳۱۲
آلبانی، ۱۰۶
آلتهایم، ۱۳۹، ۱۴۷
آلکساندرپولی هستور، ۲۵۹
آلکساندرپولی هیستور، ۲۸۹، ۲۹۱
آلکی بیادس، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۹۰
آلیتا، ۳۷
آلیلات، ۲۲، ۳۷
آمازیس، ۴۳
آموزش‌های گاثایی، ۳۱
آنائی تیس، ۳۷، ۵۴، ۲۷۸
آناداتُس، ۲۷۸، ۲۸۰
آناطولیای عزبی، ۱۱۴
آن‌تیس‌تنس، ۱۹۱
آنتیوخوس اول، ۲۷۶
آیین آریایی هندو ایرانی، ۵۱
آیین اوستایی، ۳۵، ۳۶، ۴۲

آیین ایرانی، ۴۲، ۱۹۱، ۱۹۹
آیین ایرانیان، ۱۹۳
آیین ایزدان، ۳۳۵
آیین بابلی، ۱۰۶
آیین بومی ایران، ۱۸۰
آیین پارس، ۳۲، ۱۰۹
آیین پارس‌ها، ۲۱، ۱۰۴، ۱۸۰
آیین پارس‌ها و مادها، ۳۵
آیین پارسی، ۱۹۲، ۲۱۶
آیین پرستش اَهورامَزْدا، ۱۵۰
آیین زرتشت، ۸۵، ۹۱، ۹۳
آیین زرتشت اهورامزدایی، ۹۰، ۹۱
آیین زرتشتی، ۶۵، ۸۸، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۲۷
آیین زرتشتی مزدایی، ۳۳
آیین زروانی، ۱۱۰، ۱۷۸، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۳
آیین زروانی /میترایی، ۲۲۰
آیین زروانی و مانوی، ۲۳۴
آیین زروانی و میترایی، ۲۳۱
آیین ستایش آتش، ۹۲
آیین شاهان هخامنشی، ۳۴، ۸۱، ۲۷۴
آیین عهد و پیمان، ۲۷۲
آیین قدیم آریایی، ۶۰
آیین قدیم اهورامزدایی، ۵۱
آیین کهن، ۱۴۹
آیین گاثایی، ۳۴
آیین مادها، ۳۵
آیین مادی، ۱۳۰
آیین مجوسان، ۲۵۵
آیین مزداپرستی، ۵۸
آیین مزدا داده، ۸۹
آیین مزدایی، ۳۱، ۶۵، ۸۹، ۹۱، ۱۰۴، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶
آیین مزدایی آریایی، ۱۷۸
آیین مزدایی پیش از زرتشت، ۲۰۷
آیین مزدایی زرتشتی، ۳۴، ۸۱، ۲۰۹
آیین مزدایی قدیم، ۲۰۵
آیین مزدایی هخامنشی، ۸۱
آیین مَزْدَیَسْنا، ۵۱، ۵۲، ۱۳۰، ۲۳۸، ۳۱۶
آیین مَزْدَیَسْنایی زرتشتی، ۲۲۴
آیین مَزْدَیَسْنَه، ۱۷۷
آیین مَزْدَیَسْنی، ۵۶، ۳۱۳
آیین مصری، ۱۹۲
آیین مغ، ۲۰، ۱۳۸، ۱۹۲، ۲۹۵
آیین مغان، ۲۱، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۷۰
آیین مُغان، ۹۳
آیین مغانِ زروانی، ۲۱۷
آیین مغانِ مادی، ۸۲
آیین مغانه، ۱۰۴
آیین مغ و مغی، ۲۴۶
آیین مُغی، ۱۵، ۱۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۰۰
آیین مغیِ زرتشتی، ۱۱۱
آیین مغی و دین زرتشت، ۱۰۲
آیین مهر، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۷۲
آیین میترایی، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۰
آیین میترایی متأخر، ۲۲۰
آیین میترایی و زروانی، ۲۱۷

آیین نوروز بابلی، ۲۷۳
آیین نیایش مغان در برابر آتش، ۲۷۸
آیین "وِدایی"، ۵۵
آیین و دیانت مادی، ۱۰۹
آیین و دین زروانی، ۲۰۵
آیین و دین مغان ایرانی، ۲۰۳
آیین و رسوم ایرانیان، ۱۷۳
آیین و رسوم و اساطیر و الاهیات زرتشتی، ۱۹۳
آیین و طریقت میترایی، ۱۷۹
آیین و فلسفهٔ زروانی، ۱۷۸
آیین‌ها و رسوم ایرانی، ۲۰۰
آیین‌ها و رسوم و معتقدات مصریان، ۱۹۳
آیین‌های ایرانی، ۱۲۸، ۱۶۰، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۷۶
آیین‌های زروانی، میترایی، ۲۲۸
آیین‌های زروانی و میترایی و مانوی، آیین‌های عصر هخامنشی، ۱۰۱
آیین‌های قربانی، ۲۶۹
آیین‌های قربانی بابلی، ۲۷۳
آیین‌های کهن ایرانی، ۳۲
آیین‌های مجوسی، ۱۶۴
آیین‌های مشرکان، ۲۱۶
آیین‌های مغان، ۱۷۸
آیین‌های مغی، ۱۵
آیین‌های میترایی و ناهیدی، ۲۹۹
آیین هخامنشی، ۸۱
آیین هخامنشیان، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۷۹، ۸۱
آیین هندوان، ۱۲۱
آیین هندو ایرانی، ۵۲، ۸۰، ۸۱، ۱۰۴
آیین یَزِشن، ۳۳۵، ۳۳۶

"الف"

اَئِشْمَه، ۵۴، ۱۶۳
اَئودَر-اَئور، ۱۰۷
اَئیریَنَه.وَئِجَهَ، ۱۳۰
اُاِخیوس، ۲۹۰
اَاوسِنْد، ۳۳۳
ابراهیم، ۲۹۷
ابراهیم خلیل، ۲۶۴، ۲۹۷
ابلیس، ۲۳۱
ابن دیصان، ۱۲۹
ابن ندیم، ۲۴۳، ۲۴۸
ابوالکلام آزاد، ۱۳۶
ابوالکلام آزاد مولانا، ۱۰۲، ۱۲۹
ابومسلمیه، ۱۲۹
اَپام‌نپات، ۳۶
اَپَم‌نَپات، ۱۷۰، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۴
اَپَه‌اوشَه، ۱۷۰، ۲۴۴
اپیان، ۲۶۳، ۲۶۷
اپیفیانوس، ۲۹۸
اثبات دو اصل نور و ظلمت، ۱۲۹
اَجرام سماوی، ۶۹
احترام سگ، ۱۹۷
احکام اَهورَمَزْدی، ۳۳۴
احوال زرتشت پیغمبر، ۳۵۰
اَخْتَ جادو، ۳۳۶
اختران و اَباختران، ۲۲۲

اختربینی، ۲۲۱
اخترشماری، ۶۸
اخترشناسی، ۲۴۶، ۲۹۵
اختلاط نور و ظلمت، ۲۴۸
اخلاق، ۲۰۲
اخلاق ثنوی، ۱۳۵
ادبیات سنّتی زرتشتیان، ۳۴۲، ۳۶۰
اُدموس رودیانی، ۱۹۹
ادموند بردوزیکلی، ۳۶۰
ادوار جهان و پیشگویی، ۳۵۹
ادوار سه هزار ساله، ۱۷۸، ۱۹۸
ادوکسوس، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۹۲، ۲۸۶
ادیان ایرانی، ۱۵۶، ۲۳۴
ادیان قدیم ایران، ۶۰
ادیان و مذاهب ایرانی، ۱۴۴
اِز، ۱۷۱، ۲۸۷
ارّابه، ۳۰۰
ارّابه‌ران، ۳۰۰
ارّابه‌رانان، ۳۰۰
ارّابه‌یی با چهار اسب، ۳۰۲
ارّابهٔ چهار اسبه، ۳۰۰
ارابهٔ زِئوس، ۲۹۹، ۳۰۲
اَرَت، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۱۴، ۳۰۴
اَرَتاگْنِس، ۳۸، ۲۷۹
اُرَتاگْنُو، ۲۷۹
اَرَتَ خْشَثْرَ، ۱۵۱
اَرَتِشْتار، ۳۲۴
اَرَتْ وَهِشْتْ، ۳۳۵
اَرْتَه، ۴۳، ۶۶، ۸۳، ۱۰۸، ۱۵۰
اَرْتَه ـ وَهیشْتَه، ۳۳۳
اَرَت یَشْت، ۱۵۳، ۲۸۶
ارجاسب، ۳۱۳
اَرِجَت‌اَسْپَه، ۳۱۳
اَرْجَذْرَشْم، ۳۱۹
اَرْد، ۸۳
ارداویراف‌نامه، ۳۴۲، ۳۵۱
ارداویراف‌نامهٔ منظوم، ۳۴۲، ۳۵۱
اَرْدایراف، ۲۸۷
اَرْدای ویراف، ۳۴۴، ۳۴۵
ارداي‌ویراف‌نامه، ۳۴۶
اردبیل، ۱۳۲
اردشیر، ۵۶، ۷۷، ۹۴، ۱۵۱
اردشیر اوّل، ۸۷، ۸۸، ۱۴۸، ۲۰۱
اردشیر پاپکان، ۳۱۳
اردشیر دوم، ۵۶، ۶۹، ۷۰، ۸۷، ۸۹، ۹۴، ۱۰۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۷۰، ۲۵۸، ۲۹۲
اَرِدْویسور، ۳۲۲
اَرِدْویسورَ اَناهیتا، ۳۶، ۵۳، ۳۰۴
اَرْدیبهشت، ۱۹۷، ۳۱۲، ۳۳۳، ۳۳۵
اَردی بهشت، ۳۵۹
اردیبهشت یَشْت، ۱۹۷
اَرزاسْپ، ۳۱۳
اَرْزو، ۳۳۳
ارســـتو، ۱۴۸، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۸۶
اَرْشامَهْ، ۶۹، ۸۷، ۸۸
اَرِمانیوس، ۲۰۳، ۲۲۳
ارمنستان، ۸۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۳، ۲۹۵

ارمنی، ۸۳، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۸۰
ارمنیان، ۱۲۲، ۲۷۹
ارمنی عیسوی، ۲۱۱
اُرْمیزْتْ، ۲۱۱
اُرْمیزْتْ و اهرمن، ۲۱۲
ارمینوس، ۲۸۷
ارواح نیک، ۲۵۴
ارواح و نیاگان خاندان هخامنشی، ۱۴۸
ارومیه، ۱۱۱
اَرْیاراتِس، ۲۷۵
اَریمانیوس، ۲۲۳
اَریمنیوس، ۱۸۲
اَزانْ، ۳۲۰
ازدواج با محارم، ۱۸، ۲۵۴
ازدواج با محارم درجهٔ اوّل، ۱۲۳
ازدواج‌های با محارم درجهٔ اوّل، ۱۹
ازدواج‌های صُلبی، ۱۴۰
ازدواج‌های صُلبی و هم‌خون، ۱۲۳
ازدواج‌های نسبی، ۱۷۹
ازدواج‌های نَسَبی و هم‌خون، ۲۵۴
اِزنـــیک، ۱۷۸، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۵۱
اِزنیک‌کُلبی، ۲۱۶، ۲۲۲
اژدها، ۱۹۷
اَژی‌دَهاک، ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۵۳
اَسارامَزْدَش، ۱۲۲
اساس ثنویت، ۱۴۷
اساس فلسفهٔ مغی، ۱۹۲
اساطیر آفرینش بابلی، ۲۴۹
اساطیر آفرینش مانوی، ۲۳۴، ۲۵۲
اساطیر آفرینشی، ۲۳۸
اساطیر اوستایی، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۹۰
اساطیر ایرانی، ۱۹۰، ۱۹۶
اساطیر بابلی، ۲۹۹
اساطیر بنیادی زروانی در باب آفرینش، ۲۳۳
اساطیر تطبیقی، ۱۹۰
اساطیر زروانی، ۲۱۲، ۲۵۲
اساطیر زروانی /مانوی، ۱۷۸
اساطیرِ عرفانی، ۲۲۹
اساطیر و آیین‌های ایرانی، ۲۴۷
اساطیر یَشْت‌ها، ۲۶۴
اسب، ۲۰، ۲۱، ۵۳، ۶۴، ۲۷۹، ۳۰۰، ۳۰۱
اسبان، ۳۲۲، ۳۵۳
اسب چهارم، ۳۰۴
اسب دوم، ۳۰۴
اسب زرینه گوش، ۱۶۹
اسب سفید، ۲۴۴
اسب سوم، ۳۰۱، ۳۰۴
اسب سیاه، ۳۶۴
اسب نخستین، ۳۰۴
اسب نخستین بالدار، ۳۰۰
اسب نخستین طبعی آتشین دارد، ۳۰۱
اسپارت، ۲۸۵
اسپندارمذ، ۳۳۳، ۳۳۴
اسپیتمه، ۸۹
است، ۲۴۸
استادِ زرتشت، ۲۵۶
استارگان، ۳۶۲
اُسْتانِس، ۱۷، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸
اُستانِس پروکونه سوسی، ۲۸۷

اُستانس مُغ، ۱۷
اُستانس یا زرتشتی دیگر، ۲۶۴
استا و زند، ۳۶۳
استخر، ۱۳۲
استخوان‌دان، ۹۶، ۱۶۴
استرابو، ۹، ۴۳، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۹، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷
استواگس، ۲۵۳
اَشتودان، ۹۶، ۱۶۴
اَشتودان کردن، ۱۶۲
اَشتُوویذاتو، ۵۴
اَشتوویذُتو، ۱۶۵
اَشتیاگِس، ۱۱۴، ۳۲۱
اَسَرَ، ۵۸
اَسَرَ مَزاش، ۵۸
اسطوره‌شناسی، ۸۴
اسطوره‌های خداوند نور و خداوند تاریکی، ۱۷۹
اسطورهٔ آفرینش، ۱۷۸، ۲۴۸، ۳۱۶
اسطورهٔ آفرینش مانوی، ۲۲۶، ۲۲۸
اسطورهٔ زروانی، ۲۱۰، ۲۲۹، ۲۳۸
اسطورهٔ مانوی، ۲۲۸، ۲۴۸
اسطورهٔ مانوی ـ زروانی، ۲۳۰
اسفندارمذ، ۳۲۹
اسفندداتس، ۱۰۸
اسفندیار، ۸۹، ۳۶۴، ۳۶۵
اسقف، ۲۸۹
اسکـــندر، ۴۳، ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۶۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۳، ۳۳۸
اسکندر گُجَسْتَک، ۳۱۳
اسکندر مقدونی، ۱۴۷
اسلام، ۱۱۰
اَسْمُو ـ خْوَنْتْ، ۳۳۶
اسناد ایلامی تخت جمشید، ۹۵
اَسْنَوَنْدْ، ۳۳۴
اَسورَه، ۵۱، ۵۸
اَسورَه‌ها، ۵۷
اَشا، ۶۶، ۱۳۴
اَشا/اَشَه، ۴۳
اشتر، ۲۱، ۱۶۹
اَشْش‌توت، ۳۳۶
اشکانی، ۳۸، ۲۱۰
اشکانیان، ۸۸، ۱۰۹، ۲۷۴
اشمعرم، ۲۹۷
اشموم، ۲۹۷
اَشَوان، ۲۴۹
اَشْوین‌ها، ۲۸۲
اَشَه، ۸۰، ۸۳، ۲۱۶
اَشَهْوَهیشْتَه، ۸۵، ۲۱۵، ۲۸۱
اَشی، ۲۱۴
اشیل، ۱۵۲
اصحاب اثنین، ۱۲۸
اصحابِ دهر، ۳۵۷
اصحاب الاثنین، ۱۲۹
اصول اعتقاد مزدایی، ۲۴۲
اصول اعتقادی مَزْدَیَسْنا، ۲۴۲
اصول دینی و معتقدات مغانِ مادی، ۱۰۳

اصول و اساس دین زرتشتی، ۱۳۳
اعتصامی یوسف، ۱۴
اعراب، ۲۲
اعلامیهٔ بابل، ۱۵۵
افتراق مغان، ۱۲۷
افراسیاب، ۱۹۱
افسون شاه فریدون، ۲۲۲
افق زمین، ۷۶
افـــلاتون، ۱۵، ۱۶، ۵۰، ۹۰، ۹۱، ۱۰۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۵۸، ۲۸۵، ۲۸۷
افلاتون و مُغ، ۱۸۵
افلاک و ستارگان، ۲۲۱
اقوام آریایی، ۷۹، ۸۵، ۱۳۳
اقوام ایرانی آریایی، ۱۵۴
اقوام غیرآریایی، ۱۲۶
اقوام مادی، ۱۰۱
اُکِنان، ۳۰۴
اکباتان، ۹۴
اکباتانا، ۱۰۷
اِکسااُرْتِس، ۲۹۵
اُکسارْتِس، ۲۹۵
اکسفورد، ۳۴، ۸۲
اَکُومَنْ، ۳۲۰
اَکَه ـ مَنَه، ۲۱۶، ۳۲۰
اَکیتو، ۲۷۳
اَکیتو جشن کهن بابلی، ۲۷۳
اَکورامَزْدِس، ۲۵۸
اَکُومَزِس، ۲۵۸
الآثارالباقیه عن القرون الخالیه، ۲۴۰
الاروس، ۲۸۹
الاهیات مزدایی، ۲۱۰
الاهیات و خداشناسی زرتشتی، ۱۸۲
البرزکوه، ۱۶۹
الدنبرگ، ۲۷۸
الفانتین، ۱۵۸
الفبای خط میخی، ۶۳
الفهرست، ۲۴۸
الکیبیادس اول، ۹۰
المستد، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
اَلْمِلَلِ وَالنِّحَل، ۱۰۲، ۱۲۸
الواح ایلامی، ۸۶
الواح ایلامی تخت جمشید، ۸۹، ۱۱۹
الواح پارسی باستان، ۱۴۵
الواح پارسی باستان و ایلامی، ۶۵
الواح گلی بابل، ۱۲۱
الواح میخی بابلی، ۱۴۵
الیشه، ۲۱۱
اماسیا، ۲۷۴، ۲۷۵
اُمانِس آناداتِس، ۲۸۰
امبدوکلس، ۱۵
امپراتوری اسکندر، ۲۷۴
امتزاج نور به ظلمت، ۱۲۸
اَمِرتات، ۸۰
اَمِرتاتْ، ۸۵، ۱۳۴، ۲۱۵، ۲۸۰
اَمِرتات و هَئوروَتاتْ، ۲۸۱
اَمَرْداتُس، ۲۸۰
اَمَرْداذ، ۸۰، ۲۱۵، ۲۸۰
اَمُرْداد، ۲۸۲

اَمِشاسْپِنْتَه، ۶۵
امشاسپند، ۲۱۵، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۱۲، ۳۳۵
امشاسپند اَمُرداد، ۳۳۴
اَمْشاسْپَنْدان، ۴۳، ۹۰، ۱۰۲، ۱۳۴، ۱۷۸، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۳۹، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۵۸، ۳۵۹
امشاسپندان خرداد و امرداد، ۲۸۲
امشاسپند خرداد، ۳۳۴
امشاسپند مینُوی، ۳۳۴
امشاسپند نگاهبان آتش‌های مینوی، ۳۳۳
امشاسپند وُهومَن، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱
اَ ـ مِشَه ـ سْپِنْتَه، ۲۱۴
اَموزْت سْپِنْتَه، ۶۵
اُمُومی، ۲۰۶
امیر مُکری، منوچهر، ۳۵۱
امیلیوس، ۱۲۷، ۲۶۳، ۲۷۰
امین مارسلینوس، ۱۳۸
اَناهیت، ۴۹
اَناهیتا، ۲۰، ۷۲، ۷۴، ۸۱، ۸۵، ۸۷، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۲۱، ۱۴۹، ۱۵۲، ۲۵۵
اَناهیتَه، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۱۰۷
اَناهید، ۳۷، ۴۲، ۵۴، ۵۶، ۷۰، ۷۴، ۱۴۱، ۱۷۰، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹
انجمن امشاسپندان، ۳۳۰
انجمن کاهنان، ۳۲۴
انجمن مینویان، ۳۲۸
اندرآس، ۱۴۳
اَنْدَرگاه، ۳۳۷
اَنْدَرْگاهان، ۸۸
اندرُوس.موس، ۲۰۸
اندیشهٔ نیک، ۲۴۱، ۳۳۱
اندیشهٔ بد، ۲۴۲
انسان، ۴۱
اَنَغْرَ ـ تِمَنْگْهْ، ۲۴۲، ۲۸۷
اَنَغْرَ ـ رَاُچَنْگْهْ، ۲۴۲
انقلاب زمین، ۱۷۲
انکتیل دوپرون، ۱۸۹، ۲۵۸، ۳۵۰
اَنگْـــرَمَئینْیُو، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۲۰، ۳۳۲
اَنگْرَمَینو، ۶۵
اَنگْرَمینو، ۸۳، ۱۹۵، ۳۳۲
انوشیروان، ۳۳۷
اَنیران، ۳۹، ۳۲۷
اَنیران روز، ۳۲۹، ۳۵۶
اَنیران روز در مهرماه، ۳۳۴
اوبولوس، ۱۲۴، ۲۷۰، ۲۸۸
اوپَه‌یَنا، ۲۱
اوتوبولوس، ۲۰۲
اوجاگوروسنت، ۱۵۷
اوخسیارتس، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵
اودموس، ۲۰۲، ۲۱۳
اودموس رودسی، ۲۱۱
اودوکسوس کنیدوسی، ۱۸۱
اَوَراشْتَرْ، ۳۳۵
اَوُرامَزْدا، ۲۵۷
اُورانِسْ، ۲۸۰
اورانیا، ۲۲، ۳۷
اورفه، ۱۲۹
اورفه ـ فیثاغورثی، ۱۸۵
اُورمَزْد، ۱۵۰، ۱۹۹

اُورمَـزْد، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸
اورْمَزْدا، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۸۷
اورمزدا با بغان دودمان شاهی، ۸۷
اورمزدا با بغان دیگر، ۸۷
اورمزد خدای، ۳۳۰
اُورْمَزْدِس، ۳۸، ۱۸۲، ۲۵۷، ۲۸۳
اورمزد سه بار خود را به فراخی بگستراند، ۲۴۳
اُورْمَزْد و آسمان، ۲۴۲
اُورْمَـزْد و اهـریمن، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
اورمزدیان، ۱۹
اورمَزِس، ۱۵
اُورْمَسْدِس، ۸۵
اوروئیتس، ۱۱۴
اورْوَتَـتْنَرَ، ۲۰۲
اورْوَدَدَهْ، ۳۲۷
اورْوَشْتارْ، ۳۳۵
اوروگَذَسْپ، ۳۱۹
اوزه‌بی‌یوس، ۱۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۸
اوســتا، ۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۹، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴
اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ مکتوب ایران باستان، ۳۶۰
اوستانس، ۲۰۱
اوستانس، استرامپ سی خوس، ۲۰۱
اوستای جدید، ۱۷۹، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۷۹
اوستای قدیم، ۲۰۷
اوستای مـتأخَر، ۵۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۶۹، ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۴۱، ۲۷۹
اوستای متأخر، ۲۴۲
اوسه بیوس، ۱۳۸
اوسیج‌ها، ۱۱۳
اوشتا، ۲۰۱
اوشْتَهْوَتی. یَسْنَهٔ، ۳۳۱
اوشیدر، ۳۲۸
اوشیدرماه، ۳۲۸
اوفراتس، ۴۵
اوقیانوس، ۳۰۴
اوکپیش، ۹۵
اولمستد، ۱۱۵
اومانس، ۲۶۳، ۲۷۹، ۲۸۰
اومانِس، ۲۷۸
اومستد، ۴۳

اومومی، ۱۹۴، ۱۹۷
اومُومی، ۲۰۳
اومومی و میترا، ۱۷۹
اونه سی کریتوس، ۲۸۳
او نه سی کریتوس، ۲۸۴
اونیسیکریتوس، ۱۶۲
اهدای قربانی، ۲۶۳، ۲۶۶
اهدای نذور و تقدیم هدایای گوشتی، ۲۶۶
اهدای نذور و مراسم قربانی برای اهریمن خدا، ۲۰۵
اُهْرَمَزْد، ۲۰۵
اهرمن، ۱۲۸، ۱۳۴، ۲۲۳، ۲۳۱
اهرمن مخلوق، ۱۲۸
اهـــریمن، ۲۶، ۵۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۱۹، ۳۳۲، ۳۵۱
اهریمن آفریده، ۱۹۴
اهریمن آفریده‌ها، ۱۹۷
اهریمن ایزد، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۰۷
اهریمنِ بدکُنش، ۳۵۹
اهریمن پُرمرگ، ۱۸۸
اهریمن نخست زادهٔ زروان، ۲۲۴
اهریمن و اورمزد، ۲۵۰
اهریمنی، ۲۰۸
اَهورَ، ۵۸، ۱۰۷
اَهورا، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۱۶۹
اَهورَ ـ اَسورَ، ۴۹
اَهورامَزْدا، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۸۲، ۸۴، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۵
اَهورامَزْدا و اَهریمن، ۲۱۰
اَهورْامَزْدا و بغانِ دیگر، ۴۲
اهورامزدای گاثایی، ۳۱
اَهورامَزْدای هخامنشی، ۱۵۳
اهورامزدای هخامنشیان، ۵۹
اَهورا، مهر، ناهید، ۴۹
اهورای هخامنشی، ۳۱
اَهورایی، ۲۰۸
اَهورْمَزْد، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۱۵۳، ۱۶۹، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۷۶، ۲۷۹، ۳۲۰، ۳۳۲
اَهورمَزْدا، ۱۳۲
اَهورْمَزْد به‌سان روشنایی محض، ۳۳۲
اَهورْمَزْد، مهر، و اَناهید، ۴۲
اَهورَه، ۵۱، ۵۸
اَهورَه‌مَزْدا، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷
اَهورَه‌ها، ۵۷
اَیادانَه، ۵۹
ایـران، ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۹،

۸۵، ۸۸، ۹۴، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹،
۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲،
۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲،
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۱۱، ۲۶۷، ۲۷۱،
۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۳،
۲۹۵، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۳۴، ۳۳۸
ایران اسلامی، ۲۲۳
ایران باستان، ۷۶، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۴، ۱۸۸،
۳۱۵
ایران‌زمین، ۱۴۸، ۳۳۵
ایرانشهری، ۲۳۰، ۲۴۰
ایران‌نامه، ۱۲۷
ایرانویج، ۱۳۰
ایران ویج، ۳۲۹
ایران ویژه، ۱۳۰
ایرانی، ۳۷، ۳۹، ۴۹، ۵۲، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۸۸، ۸۹،
۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۴۲،
۱۴۵، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۴، ۲۴۴،
۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴،
۲۹۵
ایرانیان، ۱۴، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۷، ۳۹،
۴۳، ۵۲، ۵۶، ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۴، ۸۵، ۹۳،
۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۶، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰،
۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۱۷، ۲۲۳،
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۱۶،
۳۱۸
ایرانیان باستان، ۳۰۳
ایرانیان زرتشتی، ۲۷۸
ایرانیانِ مَزْدَیَسْنی، ۲۱۶
ایرانیان و تورانیان، ۳۱۸
ایرانی‌ها، ۵۴
ایرْتَه، ۱۰۸
ایرج، ۳۱۱
ایریانا و یجویا، ۱۳۰
ایزد، ۴۰، ۵۶، ۸۷، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۲۹،
۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۴، ۳۰۲
ایزد آسمان، ۳۷
ایزد آرْت، ۲۱۵
ایزدان، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹،
۸۷، ۹۱، ۱۰۷، ۱۵۱، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۹۸،
۲۰۷، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸،
۲۵۵، ۲۶۳، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱،
۲۸۴، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۵
ایزدان اوستایی، ۸۸
ایزدان اَهورا آفریده، ۲۱۶
ایزد اَناهیتا، ۲۷۳
ایزدان ایرانی، ۳۸
ایزدانِ ایزد، ۳۲۰
ایزدان بانوان یونانی، ۳۰۴
ایزدان بزرگ ایرانی، ۸۵
ایزدان بهشتی، ۳۱۲
ایزدان زرتشتی، ۱۰۸
ایزدان شش‌گانه گاثایی، ۲۰۴
ایزدان طبیعت، ۲۷۱
ایزدان گاثایی، ۸۵
ایزدان مزدایی، ۸۵، ۲۴۵، ۲۷۵
ایزدان یا خدایان آریایی /ایرانی، ۳۰۳
ایزد اومانس، ۲۶۳، ۲۷۸
ایزد باران، ۲۴۴
ایزد بامدادان، ۸۰

ایزد بهرام، ۲۷۹
ایزد پادشاهی نیرومندانه، ۲۰۴
ایزد پیروزی، ۲۷۹
ایزدتِشْتَر، ۲۴۵
ایزد خرد، ۲۰۴
ایزد خرد و شادی، ۲۱۵
ایزد خرد و علم، ۲۱۵
ایزد خورشید، ۲۷۱
ایزد راستی، ۲۰۴
ایزد رامَه، ۲۱۵
ایزد رَشْنْ، ۲۳۹
ایزد رمه‌ها و گله‌ها، ۳۶
ایزد شادی، ۲۰۴، ۲۱۵
ایزدکدهٔ خدایان هند و یونان و روم، ۲۱۰
ایزدمهر، ۲۳۹، ۲۷۲
ایزد نعمت و ثروت، ۲۰۴
ایزد نگاهبان گله و رمه، ۲۷۸
ایزد نور و پرتو خورشید، ۲۷۱
ایزد نیک، ۲۰۳
ایزد نیک‌منشی، ۲۰۴
ایزد وِرِثْرَغْنَه، ۲۴۴
ایزد وَیو، ۳۶
ایزد هوا، ۱۷۰
ایزدی، ۱۶۹
ایزیس و اوزیرس، ۲۰۱
ایزیس و اوزیریس، ۲۰۲، ۲۰۳
ایستویک، ۳۵۰
ایشْتار، ۷۴، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۴۹
ایکونوگرافی، ۷۱
ایکونوگرافی ایرانیان، ۶۸
ایلام، ۲۹۱
ایلامی، ۹۴، ۹۵، ۹۶
ایلامیان، ۹۷
ایلامی‌ها، ۲۹۱
اینْدَرَ، ۵۷، ۸۰
اینْدْرا، ۱۴۹، ۱۶۲

"ب"

بـابل، ۱۴، ۱۷، ۴۴، ۵۶، ۵۷، ۹۸، ۱۴۲، ۱۵۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷
بابلی، ۴۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۵۲، ۲۵۹
بابلیان، ۱۰۷، ۱۵۹، ۲۷۳
بابلی‌ها، ۳۹
بـاد، ۲۰، ۲۲، ۳۶، ۵۳، ۷۲، ۷۳، ۱۳۸، ۱۶۹، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۷۰، ۲۷۹
باد پیروزمند، ۵۴
باد و آب، ۲۲۷، ۲۳۶
باد و آب یا باران و ابر و رعد، ۳۰۲
بار، ۳۴، ۸۲
بارتولومه، ۸۹، ۱۴۳
بارگاه اَهورامَزْدا و امشاسپندان، ۳۲۸
باسیلیوس، ۹۱
بالداری، ۳۰۴
بالهای آشوری، ۱۵۴
باورهای دینی مزدایی، ۲۸۳
بت‌پرستی، ۵۵، ۱۳۴، ۱۵۳، ۲۵۵
بت‌خانه، ۶۰
بخت، ۲۱۱، ۲۱۷
بخت و تقدیر، ۲۲۱

بخش کردن تاریخ جهان به سه دوران، ۳۱۵
بدکُنش، ۲۳۵
بدهکاری، ۲۶
برات، ۴۴
بُراتْ رُک رِش، ۳۱۲
بُراتْروش، ۳۵۳
بَراتروش، ۳۵۴
بُراذْرُش، ۳۲۰، ۳۲۳
بُراذْرُییشْنْ، ۳۲۰
براندنشتین، ۱۴۹
بَرتُروش، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵
برج ثور، ۲۲۱
بردیا، ۸۹، ۹۰، ۱۳۱، ۱۳۷
بَرْدیای دروغین، ۴۲
بَردیصان، ۱۲۹
برزگر / شبان، ۲۰۲
بَرْزیشْ، ۳۹
بُرزین کُروش، ۳۵۴
بَرْسَم، ۲۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۷۳
بَرْسُم، ۱۸۸
بَرْسِم، ۲۶۷
بَرْسُم به دست، ۲۷۳
بَرِسْمَن، ۲۳، ۱۸۸، ۲۱۸
بَرَص، ۲۶
برگزیدهٔ، ۳۰۱
برندهٔ قربانی‌ها و فدیه‌ها به پیشگاه خدایان، ۱۷۰
بَرْنَه، ۱۰۸
بروج دوازده‌گانه، ۲۴۴
بـــروسوس، ۴۴، ۵۶، ۹۴، ۱۴۰، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳
برهما، ۲۱۰
برهمنان، ۲۳۱
بُرَهْمَه، ۷۹
بَرْهیشْ، ۳۹
بریدن شکم، ۳۳۲
بزرگ بَغ، ۱۶۹
بزکوهی سپید، ۳۳۳
بز نر، ۱۶۹
بَعْل، ۲۸۹
بَغْ، ۸۳
بغازکوی، ۸۰
بَغان، ۶۵، ۷۲، ۸۷، ۱۶۹، ۱۷۰
بَغان‌پرستی، ۱۵۳
بَغان خاندان شاهی، ۶۹
بَغانِ دیگر، ۴۳، ۷۲
بَغانِ طبیعت، ۱۶۹
بَغ باد، ۱۶۹
بَغْبانو، ۷۴
بغبانوان آریایی، ۱۷۰
بغبانو اَناهیتا، ۲۶۳، ۲۷۸
بَغْبانو اَناهید، ۵۶
بَغْ بانو اَناهید، ۷۴
بَغبانوان یونانی، ۳۰۰
بَغبانوانِ یونانی، ۳۰۴
بَغْ میثره، ۸۷
بقای روح، ۱۳۵
بَگ، ۸۳، ۱۰۷
بَگَه، ۱۰۷
بلاش اوّل، ۱۱۷

بلخ، ۱۱۷، ۱۶۲، ۲۶۴، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۵۶، ۳۶۰
بلخیان، ۲۹۵
بلخی‌ها، ۴۰، ۲۹۳، ۲۹۴
بناهای تخت جمشید، ۷۵
بُنْدَهِش، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۵۱، ۳۱۸
بُنْدَهِشْن، ۲۳۳، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۳۴
بُنْدَهِشْن، دینکَرد، زات‌سپَرَم، ۳۱۶
بنونیست، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۸۹، ۹۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱
بود، ۱۱۱
بوزبوسِه، ۱۱۱
بومیان ایران، ۱۴۲
بویس، مِری، ۲۹۶
بهاربد، ۳۰۷
بهار بُد، ۳۲۹
بهار بود، ۳۲۹
بهافریدیه، ۲۳۱
بِهْتَرَک، ۳۳۷
به خاک سپردن، ۴۴، ۴۵
بهدینان، ۳۵۹
بهرام، ۳۶، ۳۸، ۵۳، ۱۰۷، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۶۹، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۴۴
بهرام، هرکول، ۲۷۶
بهرام یَشت، ۱۷۰، ۱۹۰، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۶
بهشت، ۲۴۲، ۳۲۳، ۳۵۹
بهشت روشنایی، ۲۳۷
بهشت زروان، ۲۳۶
بهشت و دوزخ، ۲۲۴
بهمن، ۸۰، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۵۳، ۳۵۷
بهمن امشاسپند، ۳۳۳
بهمن پوراسفندیار، ۳۱۳
بهمن یشت، ۳۵۹، ۳۶۵
بهنام، عیسا، ۵۲
بِهیزک، ۳۳۷
بهیزکی، ۳۳۶
بیت ایشتار، ۱۰۶
بیرونی، ابوریحان، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۷، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۹۷
بیزانسی، ۲۸۰
بیژن آباد، ۳۴۵، ۳۴۸
بیست و چهار ایزد، ۱۷۸، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۴۶، ۲۴۸
بیست و چهار خدا، ۱۹۸
بیست و چهار دیو، ۲۰۴، ۲۴۶، ۲۴۸
بیست و چهار ستاره، ۲۴۹
بیستون، ۲۷۵
بیست و یک کتاب یا بیست و یک نَسک اوستا، ۳۰۹
بیست و یک نَسک اوستا، ۲۵۸
بین‌النَهرین، ۵۶، ۵۷، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۷۶

"پ"

پَتِسَه، ۲۶، ۲۷
پَتوئوروویه.سْپِنْتو.یِما، ۳۳۲
پَتیترَسْپ، ۳۱۹
پَتی تی دانَه، ۲۷۸
پَتی‌تی راسپ، ۳۱۹
پَتی‌تی‌زان، ۲۵۳
پائی تی رَسْپ، ۳۱۹
پائی‌زئی‌تِس، ۲۵۳
پاپیروس‌های آرامی، ۵۸، ۸۶، ۱۴۵
پاتیراگ تاراسپو، ۳۱۲
پادشاه بلخ، ۲۹۶
پادشاهی ماد، ۹۳
پادشاهی نیرومندانه، ۲۱۵
پارِتاسِنی، ۱۱۱
پارت‌ها، ۱۱۶، ۱۱۷
پارتی، ۱۲۹
پارس، ۱۷، ۳۵، ۹۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۷۲، ۱۹۰، ۲۹۸
پارس‌ها، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۹، ۷۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۶۹، ۲۶۶، ۳۰۲
پارسی، ۴۵، ۴۶، ۹۶، ۱۰۸، ۱۸۹
پارسیان، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۳۹، ۴۴، ۵۱، ۶۷، ۷۰، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۱۶، ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۳۷
پارسیان هند، ۷۵
پارسیان هند و پاکستان، ۴۱
پارسی باستان، ۶۲
پارسی‌ها، ۲۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۸۹
پاره‌های گوشت قربانی شده، ۱۷۱
پاریس، ۳۳، ۷۹
پازاتاس، ۲۰۱، ۲۵۳
پازاتای، ۲۵۳
پازاتوس، ۲۵۳
پازند، ۲۲۲
پاسارگاد، ۱۵۳، ۱۵۴
پاک و مقدّس، ۳۳۲
پامفلیا، ۱۷۱
پانودوروس، ۲۹۱
پاهرگ بد، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۸
پایان جهان، ۱۷۹
پایان هزارهٔ اوّل، ۳۱۳
پَتَخْشْرُبِ آئیرْیَفْشو، ۳۱۱
پترزبورگ، ۳۴۳، ۳۵۱
پتیارگان، ۲۴۵
پَتیرَ گُتَراسپ، ۳۱۹
پَدام، ۲۷۸
پدر بزرگی، ۲۲۶
پَراهوم، ۳۵، ۱۷۰، ۱۹۶، ۲۶۸
پربها، ۲۴۳
پرتوی نوین بر دین هخامنشیان، ۶۰
پرچم‌های هخامنشی، ۷۸
پرستش آتش، ۵۵
پرستش اهریمن، ۲۰۶
پرسیکا، ۲۱، ۲۹۲
پرش عضله، ۲۲۲
پرفریوس، ۲۷۰
پَرْنو، ۱۰۸

پَژَنَه، ۱۰۸
پروفیریوس، ۱۲۷، ۲۸۳
پروکونه‌سوس، ۲۸۶، ۲۸۷
پریان، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۱۷، ۳۲۳
پریان سگ پیکر، ۳۱۸
پریدن پلک چشم، ۲۲۲
پری‌ها، ۵۴، ۲۴۵
پزشک دربار ایران، ۲۹۲
پُزِنو، ۱۵۷
پژدو، ۳۴۴
پژوهشگر، ۳۶۰
پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایرانی، ۷
پسران اورمزد، ۲۲۵، ۲۳۳
پسران اهریمن، ۲۲۵، ۲۳۳
پسر اُوزَمَزْد، ۲۲۰
پسر اَهوزَمَزْد، ۳۸
پسر زِئوس، ۳۸
پشوتن، ۳۶۵
پگاس، ۳۰۴
پِگاسوس، ۳۰۱، ۳۰۴
پل صراط، ۲۲۴
پلوتارخوس، ۱۹۲، ۱۹۳
پلوتارک، ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۷۱، ۲۸۸
پلوتنیوس، ۱۲۷
پلینی، ۱۳۸، ۱۹۲
پلی‌نی، ۲۰۷
پلی‌نی بزرگ، ۱۸۱
پـــلی‌نیوس، ۱۷۳، ۱۷۹، ۲۰۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۸
پَنام، ۳۹
پنج جانور، ۲۳۷، ۳۳۳
پنج درخت، ۲۳۷
پنج روز، ۳۳۰
پنج سپهر، ۲۴۳
پنج عضو، ۲۴۳
پنج عنصر نورانی، ۲۲۶، ۲۳۵
پنج عنصر نیک، ۲۲۶
پنج ماه زمستان، ۳۳۴
پنج وِه، ۳۳۷
پنجه، ۳۳۷
پنجهٔ دزدیده، ۸۸، ۳۳۷
پوراتوی، ۲۷۷
پورداوود، ۱۴۴، ۲۹۵
پورفریوس، ۲۸۸
پورفیریوس، ۱۳، ۱۶، ۲۰۵
پـــوروشَسْپ، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴
پوسانیاس، ۳۹
پوسِیدئیدون، ۳۰۱، ۳۰۴
پولی‌نیوس، ۲۶۴، ۲۸۶
پونتوس، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶
پونگر، ۱۴۲
پهلوی، ۲۲۳، ۲۴۲، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۸

پهلوی خوان، ۳۴۴
پهول، ۲۹۰
پیامبر هخامنشیان، ۶۴
پیتاگوراس، ۱۴، ۲۰۰
پیتَرَشپ، ۳۵۱
پیداگُوگوس، ۹۱
پیروان دین مغان و زرتشتی‌ها، ۱۰۲
پیروان زرتشت، ۱۹
پیسوتَنِس، ۹۰
پیسه، ۲۶
پیشگو، ۹۳، ۱۱۱
پیشگویان، ۱۱۳
پیش‌گویی، ۱۰۱، ۱۸۹، ۲۲۱
پیشگویی، ۱۴۲، ۲۰۰، ۲۵۵
پیش‌گویی آیندهٔ جهان، ۳۶۵
پیش‌گویی‌ها، ۳۱۳
پیشوای روحانی، ۳۳۴
پیشوایی و رهبری زرتشت، ۳۳۲
پیکار اورمزد و اهریمن، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹
پیکار ایرانیان و تورانیان، ۳۱۳
پیکار پسران اورمزد و اهریمن، ۲۳۸
پیمان‌شکنان، ۲۷۱
پیمان میان نور و ظلمت، ۲۳۰، ۲۴۰
پیمانهٔ ماه، ۲۳۷

"ت"

تئوپومپوس، ۱۴۸، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳
تئودور بارخونی، ۲۱۱، ۲۵۱
تئودور - بارکنایی، ۲۲۵
تئودوردوموپُسوئِشتا، ۲۱۰
تئودوروس - بارخونای، ۲۳۴
تِئوس / دِئوس، ۲۰۵
تئوفراست، ۲۰۷
تِئوگُونی، ۲۰، ۳۹، ۴۰
تابو، ۳۱۶
تاتیانوس، ۱۷
تاج مصری، ۱۵۴
تاریخ آشور، ۱۸۷
تاریخ آیین رازآمیز میترایی، ۲۰۹، ۲۷۷
تاریخ بابل، ۵۶، ۲۵۹
تاریخ باستانی ایران، ۹۲
تاریخ جهان، ۳۱۰
تاریخ روز درگذشت پیامبر، ۳۳۸
تاریخ ستاره‌شناسی، ۲۰۰
تاریخ شاهنشاهی ایران، ۱۵۲
تاریخ طبیعی، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۵۷، ۲۸۶
تاریخ ماد، ۱۸۷
تاریخ مطالعات زرتشتی، ۱۱۱
تاریخ و عصر زرتشت، ۱۸
تاریخ وقایع پارس، ۱۸۷
تاریخ هرودوت، ۱۳، ۲۳
تاریکی، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۵۱، ۳۳۲
تاریکی جاودانی، ۲۴۲
تازیان، ۲۲، ۳۷
تانااکسارس، ۸۹
تانایوکسارکس، ۸۹

تاوادیا، ۳۴، ۸۲، ۸۶
تاووس، ۲۱۹
تأدیهٔ حق مغان، ۱۴۱
تبرستان، ۲۹۳
تِبِس، ۸۶
تَبْصِرَةُ الْعَوام فی مَعْرِفَةُ الْأَنام، ۲۷۷
تثلیث، ۷۵، ۸۰
تثلیث خدایان، ۴۹، ۸۰
تثلیث عهد هخامنشی، ۳۱، ۴۲، ۴۹
تثلیث هخامنشی، ۷۷
تحریم سوزاندن اجساد، ۲۱، ۲۶۸
تخت جمشید، ۷۷، ۷۸، ۸۶، ۹۰، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳
تخم مرغ، ۲۰۴، ۲۴۶، ۲۴۸
تخم‌مرغ آفرینش، ۲۴۷
تخمهٔ دیوان نر، ۲۳۷
تدفین، ۴۰، ۲۶۶
تدفین کوروش، ۳۱، ۱۵۴
ترجمه و شرح وندیداد، ۱۰۴، ۱۲۰
ترکان، ۳۱۴
ترکیه، ۸۰، ۲۶۹
ترویا، ۱۷۳، ۲۰۰
تریاریوس، ۲۷۶
تساهل دینی هخامنشیان، ۱۰۳
تساهل مذهبی هخامنشیان، ۶۰، ۱۵۲
تسلسلِ ادوار جهانی، ۱۷۷
تِشْتَر، ۵۳، ۲۴۴، ۲۴۶
تِشْتَر، تیشْتْریَه یَشْت، ۲۷۹
تشتر ستارهٔ را یومند فرهمند، ۲۴۳
تشریفات و مناسک قربانی، ۲۶۶
تعالیم زرتشت، ۱۱۰
تعالیم مغان، ۱۱۰
تعدّد شخصیت زرتشت در اخبار یونانی، ۲۶۴
تقدس و تألّه ستارگان، ۲۲۲
تقدیس آب و آتش، ۲۵۵
تقدیس زمین، ۲۵۶
تقسیم عمر گیهان، ۱۷۸
تقویم اوستایی، ۸۸
تقویم اوستایی جدید، ۶۵
تقویم پارسی مزدایی، ۲۷۶
تقویم رومی، ۲۷۶
تقویم مزدایی، ۲۷۵
تقویم مصریان، ۸۸
تقویم و گاه‌شماری ایران، ۸۲
تقویم و گاه‌شماری مزدایی زرتشتی، ۲۸۱
تقی‌زاده، ۸۸
تناسخ، ۱۲۴
تن اهورمزد چون روشنایی و روان او چون راستی، ۲۰۵
تن پسین، ۳۳۰
تندیس‌های مهر و اَناهید، ۷۰
تندیسه‌های اَناهیتا، ۱۴۰
تَنْسَر، ۳۱۳
تَنوخْشَثْرَه، ۸۹
تَنومَنْثْرَه، ۸۹
تَنوهوخْشَثْرَه، ۸۹
توبینگن، ۳۳
توتم قومی پارس‌ها، ۷۸
تور، ۳۲۷

تاوادیا، ۳۴، ۸۲، ۸۶
تاووس، ۲۱۹
تأدیهٔ حق مغان، ۱۴۱
تبرستان، ۲۹۳
تِبِس، ۸۶
تَبْصِرَةُ الْعَوام فی مَعْرِفَةِ الْأَنام، ۲۷۷
تثلیث، ۷۵، ۸۰
تثلیث خدایان، ۴۹، ۸۰
تثلیث عهد هخامنشی، ۳۱، ۴۲، ۴۹
تثلیث هخامنشی، ۷۷
تحریم سوزاندن اجساد، ۲۱، ۲۶۸
تخت جمشید، ۷۷، ۷۸، ۸۶، ۹۰، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳
تخم مرغ، ۲۰۴، ۲۴۶، ۲۴۸
تخم‌مرغ آفرینش، ۲۴۷
تخمهٔ دیوان نر، ۲۳۷
تدفین، ۴۰، ۲۶۶
تدفین کوروش، ۳۱، ۱۵۴
ترجمه و شرح وندیداد، ۱۰۴، ۱۲۰
ترکان، ۳۱۴
ترکیه، ۸۰، ۲۶۹
ترویا، ۱۷۳، ۲۰۰
تریاریوس، ۲۷۶
تساهل دینی هخامنشیان، ۱۰۳
تساهل مذهبی هخامنشیان، ۶۰، ۱۵۲
تسلسلِ ادوار جهانی، ۱۷۷
تِشْتَر، ۵۳، ۲۴۴، ۲۴۶
تِشْتَر، تیشْتْرْیَه یَشْت، ۲۷۹
تشتر ستارهٔ را یومند فرهمند، ۲۴۳
تشریفات و مناسک قربانی، ۲۶۶
تعالیم زرتشت، ۱۱۰
تعالیم مغان، ۱۱۰
تعدّد شخصیت زرتشت در اخبار یونانی، ۲۶۴
تقدس و تألّه ستارگان، ۲۲۲
تقدیس آب و آتش، ۲۵۵
تقدیس زمین، ۲۵۶
تقسیم عمر گیهان، ۱۷۸
تقویم اوستایی، ۸۸
تقویم اوستایی جدید، ۶۵
تقویم پارسی مزدایی، ۲۷۶
تقویم رومی، ۲۷۶
تقویم مزدایی، ۲۷۵
تقویم مصریان، ۸۸
تقویم و گاه‌شماری ایران، ۸۲
تقویم و گاه‌شماری مزدایی زرتشتی، ۲۸۱
تقی‌زاده، ۸۸
تناسخ، ۱۲۴
تن اهورمزد چون روشنایی و روان او چون راستی، ۲۰۵
تن پسین، ۳۳۰
تندیس‌های مهر و اَناهید، ۷۰
تندیسه‌های اَناهیتا، ۱۴۰
تَنْسَر، ۳۱۳
تَنوخْشَثْرَه، ۸۹
تَنومَنْثْرَه، ۸۹
تَنوهوخْشَثْرَه، ۸۹
توبینگن، ۳۳
توتم قومی پارس‌ها، ۷۸
تور، ۳۲۷

تورات، ۲۹۰، ۲۹۷
تورانیان، ۱۴۲، ۳۱۶
توربْرادْرَش، ۳۲۲، ۳۲۳
توری بْرادْرَش، ۳۲۰
توصیف، ۳۳۲
توفان، ۲۸۹، ۲۹۰
توفان نوح، ۲۹۰
توکودیدس، ۹۰
تومیریس، ۴۴
تهاُو، ۲۹۶
تهمورس، ۳۱۱
تیر، ۱۹۸، ۲۴۳
تیریَشت، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۴۴، ۲۷۹، ۲۹۸
تیشْتَرْایزد، ۲۴۴
تیشْتَرْیَه، ۳۶، ۵۳، ۱۰۷، ۱۷۰، ۱۹۵، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۴، ۲۴۶

"ث"

ثنویت، ۴۲، ۴۹، ۸۳، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۹۳، ۲۲۲، ۲۵۲
ثنویت اخلاقی، ۱۴۷
ثنویت الاهی، ۱۱۶
ثنویت اوستای متأخر، ۸۳
ثنویت ایرانی، ۱۲۸
ثنویت در الاهیات، ۱۲۸
ثنویت زروانی، ۲۱۶
ثنویت فلسفی، ۳۵، ۱۲۸
ثنویت فلسفی زرتشت، ۱۱۶
ثنویت مجوس، ۱۴۸
ثنویت محض زروانی، ۱۷۸
ثنویت مطلق، ۱۴۰
ثنویت مغان، ۱۷۷، ۱۸۱
ثنویت و تثلیث زروانی، ۱۷۸
ثنویه، ۱۲۸، ۲۳۱

"ج"

جاحظ، ۲۸۱
جادو، ۱۸۸، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۰
جادوان، ۲۴۳، ۲۴۵، ۳۲۳
جادُوان، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۳
جادوانِ کَرَپ، ۳۵۳
جادوپرست، ۳۵۴
جادو ـ پزشکان، ۳۶۰
جادو ـ پزشکی، ۳۱۹
جادو و جادگری، ۱۸۸
جادو دوست، ۲۹۸
جادوگران، ۳۶۳
جادوگران و ساحران، ۲۸۷
جادوگرها، ۵۴
جادوگری، ۱۸۸، ۲۸۶
جادُوی، ۳۵۵
جادوی تقلیدی، ۱۶۲
جاماسْپ، ۳۳۵، ۳۶۵
جامعهٔ آریایی هند، ۷۹
جامعهٔ زرتشتی، ۱۴۴
جامعهٔ یهودی الفانتین، ۸۶
جاودانان، ۲۸۱
جایگاه دیوان، ۹۵

جایگاه مغان در اوستا، ۱۰۲
جبر و قَدَر، ۲۴۷
جثه، ۲۳۱
جذامیان، ۲۸۵
جزیرهٔ پروکونه‌سوس، ۲۸۷
جسد مردگان، ۱۶۶
جشن بهاربد، ۳۰۷، ۳۲۸
جشن بهاری، ۳۳۰
جشن روز تولد، ۲۴
جشن نوروز، ۲۸۱
جغرافیا، ۲۷۴
جَکسُن، ۷۴، ۱۳۹، ۱۷۴، ۳۵۰
جمشید، ۹۰، ۲۴۱، ۳۱۱
جمهوریت، ۱۷۱، ۲۸۷
جنگ ایران و یونان، ۱۸
جنگ تروپا، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۵۶، ۲۵۷
جنگ‌های زرتشت پادشاه بلخ بانی‌نوس شاه بابل، ۲۶۴
جوجه‌تیغی، ۱۹۷
جوهر، ۲۳۱
جهان تاریکی، ۲۲۶، ۲۳۵
جهان روشنایی، ۲۲۶، ۲۳۴
جهان‌شناسی، ۳۱۵
جهان شناسیِ زات شَپَرَم، ۳۱۵
جهان‌شناسی یا آفرینش نخست، ۳۱۵
جهان نور، ۵۴، ۲۳۸
جیرفت، ۳۴۸

"چ"

چاترجی، ۱۴۳
چَخْرَ، ۱۱۷
چرخ اَرتْنَهَ، ۷۶
چهار اسب، ۳۰۱
چهار اسب ارّابه، نماد چهار عنصر، ۳۰۲
چهل و پنج روز، ۳۳۰، ۳۵۷
چهل و پنج روز از نوروز، ۳۲۸
چهل و پنج روز پس از نوروز، ۳۲۹
چیشتی، ۲۱۵
چینْوَت، ۲۸۷
چینْوَدپل، ۲۲۴

"ح"

حام، ۲۹۷
حدوث ظلمت، ۱۲۹
حَرّانیه، ۱۱۸
حکمت اصحاب نور، ۲۲۹
حکمت خسروانی، ۱۲۷، ۲۴۴
حکمت زرتشتی، ۱۲۷
حکمت عملی، ۲۵۴
حلقه، ۷۶، ۷۷
حلقهٔ قانون، ۷۷
حملهٔ اسکندر به ایران، ۳۳۸
حیات دینی عصر هخامنشی، ۱۵۵
حیات مردان نامی، ۶۰۲

"خ"

خارپشت، ۱۹۷، ۲۰۳
خاک، ۵۵، ۷۲، ۱۳۸، ۱۶۴، ۲۵۵
خاکستر با شاش گاو، ۱۶۶
خانتوس لیدیایی، ۱۱۸
خاندان زرتشت، ۳۰۷، ۳۲۱
خاندان فراهیم، ۳۱۱
خاندان منوچهر، ۳۱۶
خاندان هخامنشی، ۷۱، ۱۱۴
خانهٔ ایشتار، ۱۰۶
خانهٔ زرتشت، ۳۶۳
خاور نزدیک، ۱۲۳
خداشناسی زرتشتی، ۳۷
خداوند تاریکی، ۲۰۸
خداوندگار دریاها، ۳۰۴
خداوندگار نگهبان آتش‌ها، ۳۰۴
خداوند میترا، ۵۵
خدای آبها، ۷۰
خدای آفتاب مصریان، ۷۷
خدایان، ۶۹
خدایان آریایی، ۳۴، ۸۵، ۱۵۱
خدایان ایرانی، ۹۶
خدایان بابل، ۹۵، ۱۲۲
خدایان بیست و چهارگانه، ۱۹۸، ۱۹۹
خدایان توأمان سپیده‌دمان، ۲۸۲
خدایانِ جهانِ روشنایی، ۲۲۸
خدایان جهان روشنایی، ۲۳۶
خدایان دودمان هخامنشی، ۱۴۸
خدایان دیگر، ۷۲، ۱۴۰
خدایان طبیعت، ۱۴۷
خدایان قدیم ایرانی، ۲۶۳
خدایان مصری، ۱۵۵، ۲۰۲
خدایان هخامنشی، ۱۵۳
خدایان هخامنشیان، ۷۲
خدایان هند و اروپایی، ۱۰۷
خدایان هندو ایرانی، ۸۰، ۹۵
خدایان یونانی، ۳۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳
خدایان یونانی و ایزدان ایرانی، ۲۶۴
خدای اهورامزدا، ۹۵
خدایِ خدایان ایلامی، ۹۵
خدای خورشید، ۲۸۵
خدای خیر و خدای شرّ، ۱۳۵
خدای زمان، ۲۳۱
خدای میانجی، ۲۲۰، ۲۲۲
خدای نور، ۲۴۳
خدای نور و پیمان، ۷۰
خر، ۲۰، ۲۱، ۳۵۸
خرداد، ۸۰، ۲۱۵، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۳۴
خرداد روز، ۳۲۹
خرداد و اَمُرداد، ۲۸۲
خرد پلید و دروغ، ۳۳۲
خرد کامل، ۳۰۴
خُرده اوستا، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۶۰
خَرِذَر، ۳۱۹
خْرَفْسْتَر، ۲۳، ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۲۱
خْرَفَسْتَران، ۴۱
خْرَفْسْتَرانْ، ۱۱۹، ۱۹۷
خْرَفْسْتَرَغْنَه، ۱۶۴
خرگوش، ۳۳۳

خُرّمیه، ۲۳۱
خْرونِه، ۲۰۲
خَزَرها، ۴۰
خْسانتوس، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۷۲، ۲۰۱، ۲۵۵
خسانتوس لیدیائی، ۱۷، ۹۳، ۱۱۰
خسروقبادان، ۳۱۳
خْشاشا، ۱۰۸
خشایارشا، ۱۸، ۱۹، ۴۲، ۵۶، ۷۲، ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۷۱، ۲۰۱، ۲۶۴، ۲۸۶
خْشَتَرَ، ۱۰۸
خْشَثْرَ ـوَئیرْیَه، ۲۱۵، ۲۸۱
خْشَثْرَه، ۸۰
خْشَثْریت، ۱۳۱
خْشَثْرَ، ۱۳۴
خْشَثْرَوَئیرْیَه، ۸۵
خط پهلوی، ۳۴۸
خط دَری، ۳۴۹
خط میخی، ۱۴۷
خلاصی نور از ظلمت، ۱۲۸
خلق ستاره‌ها، ۲۴۳
خمسهٔ مسترقه، ۳۳۷
خمیازه کشیدن، ۲۲۲
خندیدن به هنگام زادن، ۳۵۲
خندیدن زرتشت، ۳۲۰
خْنِنْتَه، ۱۱۷
خْوَئِثْ وَدَنَه، ۱۸
خوابگزار، ۹۳، ۱۱۱، ۳۵۲
خوابگزاران، ۱۱۳، ۱۱۹
خواب‌گزاری، ۱۰۱
خوارزم، ۸۸
خواف، ۳۴۸
خود آفریده، ۲۱۰
خوردن گوشت، ۲۷۰
خور روز، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸
خـــورشید، ۲۰، ۲۲، ۳۶، ۵۳، ۶۹، ۷۳، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۶۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۷، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۱۱
خورشید پایه، ۲۴۷
خورشید تیز اسب، ۱۶۹
خورشیدنگرشنی، ۴۱
خورشید و آتش و باد و ماه و زمین و آب، ۲۲۸
خورشید و ماه، ۲۲۴، ۲۴۹
خْوَرِنَه، ۵۳، ۱۰۸
خوره، ۵۳
خوزستان، ۲۹۱
خوماس بلوس، ۲۹۰
خون گرگ، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸
خویتوک دس، ۲۲۲
خْویدُدَس، ۱۸
خیر و شرّ، ۲۴۵
خیستروس، ۲۸۹، ۲۹۰

"د"

دِئُو آئیرمانیُو، ۲۰۶

دَئیوَ، ۲۰۵
دائی‌تی، ۳۲۹
داتَ، ۲۲۳
دادوری، ۲۲۳
دارمستتر، ۹۰، ۱۳۹، ۱۴۳، ۲۴۷، ۲۸۱، ۳۵۰
داریوش، ۷، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۹، ۷۲، ۸۱، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۶۳، ۳۲۱
داریوش اوّل، ۱۴۸
داریوش بزرگ، ۳۲، ۱۳۹، ۲۶۷
داریوش دوم، ۸۷، ۲۹۵
داریوش سوم، ۳۳۸
داریوش هخامنشی، ۲۷۶
داستان ارداویراف، ۳۴۴
داستان جمشید، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۴۱
داستان زرتشت، ۳۴۸
داستان سمیرامیس، ۲۹۰
داستان‌های ایران باستان، ۲۳۴
داغمه، ۴۱
دالا، ۳۷
دانا سرشت، اکبر، ۲۴۰
دانداماییف، ۸۲
دانش پیش‌گویی و پیش‌بینی، ۳۶۵
دانش مغان، ۱۴
دانشنامهٔ ایران باستان، ۱۰، ۲۱، ۲۷، ۱۱۷، ۱۶۳، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۸۷
داور آسمانی، ۲۲۳
داوَرِ ارواح، ۲۲۴
داوریِ ارواح، ۲۲۴
داوری مردگان، ۲۳۹
داوری میان دو گوهر نیک و بد، ۲۴۰
داوود، ۲۹۴
دایتی، ۳۵۷
دایرهٔ بالدار، ۷۵
دایرهٔ بالدار بیستون، ۷۶
دایرهٔ خدایان، ۷۶
دایرهٔ زمان، ۷۶
دایمون، ۲۰۵
دبستان المذاهب، ۳۰۹، ۳۵۰، ۳۶۵
دبیران، ۱۲۲
دبیر سیاقی محمد، ۳۵۱
دَخْشْتَه، ۱۶۸
دَخمه، ۴۱
دخمه‌کردن، ۴۱
دخمه نمودن، ۲۱
در آغاز نور بود و ظلمت بود، ۲۴۳
دربارهٔ علم حساب، ۲۰۰
دربارهٔ فلسفه، ۱۸۲، ۱۹۲
دربیکی‌ها، ۱۶۱
دَرْجینْ زباژ، ۳۳۴
درخت، ۷۴، ۲۳۷
درخت انار، ۲۶۷
درخت تاریکی، ۲۴۸
درخت خرما، ۷۴
درخت روشنایی، ۲۴۸
درخت مقدّس، ۲۸۲
در ردکیش‌ها، ۲۱۶

در روز، آسمان چون شب شود، ۳۳۶
در شهریاری و نیرومندی چه باشکوه هستی، ۱۲۵
ذرواسپَه، ۳۶
ذروج، ۸۳، ۲۰۵، ۲۱۶
دروج لاشه، ۱۶۶
دروج مردار، ۱۶۴
ذروخش‌نَسوش، ۱۶۴
دروغ، ۸۱، ۸۹، ۹۴، ۲۱۶، ۳۲۳، ۳۳۲
دروغ سیاسی، ۱۱۵
دروغ‌گویی، ۲۶
ذروگ، ۸۳
دُرُوَنْد، ۲۱۸، ۳۳۲
دُروَندان، ۲۲۰
دَری، ۳۴۴، ۳۴۷
دریاچهٔ ارومیه، ۱۴۶
دریای خزر، ۱۶۱
دریای سیاه، ۱۶۱، ۲۷۵
دریای کاسپین، ۱۶۱
دریای گرگان، ۱۶۱
دزدیدن آتش از آسمان، ۲۹۹
دستوران، ۱۲۷
دستور برزو، ۲۱۳
دستورزبان ارمنی، ۲۷۹
دستهٔ هاون، ۹۷
دسته‌یی چوب مقدّس، ۲۱۲
دَشْتان، ۱۶۸
دُغْدو، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۵۱، ۳۵۲
دُغْدوی، ۳۵۱
دفن‌کردن، ۴۵
دفن‌کردن یا سوزاندن مردگان، ۵۵
دفن مردگان، ۶۴، ۱۴۶، ۱۶۵
دقیقی، ۱۳۰
دُم پیچ خوردهٔ شیر، ۷۷
دمسکیوس، ۲۱۱
دم شاهین، ۷۷
دُمِ شیر، ۷۷
دموکریت، ۱۷
دموکریتوس، ۱۳، ۱۵، ۱۶
دو آفرینش، ۲۲۵
دوازده اختران بزرگ، ۲۴۹
دوازده نگارهٔ آسمانی، ۲۴۹
دوازده هزار سال، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۵۲
دو اصل خیر و شر، ۱۳۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۳
دو اصل و مبدأ قدیم، ۱۸۲
دو بُن و سه زمان، ۳۱۵
دو پربرکت، ۲۸۱، ۲۸۲
دوپرون دوپرون، ۳۴۱
دو پری سگ پیکر، ۳۱۷
دو پسران همزاد، ۲۱۰
دو خدای خیر و شرِّ مغان، ۱۷۸
دوراشرُب، ۳۱۲
دوراشرون، ۳۵۳
دورَاُشَه، ۱۷۰
دوران‌های دوازده‌گانهٔ جهان، ۲۴۹
دوران‌های سه هزارساله، ۱۹۵
دوران‌های گیهانی، ۱۸۶
دورِ شروب، ۳۲۵
دوره‌های سه هزار ساله، ۱۷۸
دورهٔ آخر زمان، ۳۱۱

دورهٔ اوّل هخامنشی، ۱۷۰
دورهٔ دوازده هزارسالهٔ عمر جهان، ۱۷۹
دوزخ، ۲۴۲، ۲۸۵، ۳۲۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۵، ۳۵۸
دُوژْمَتَه، ۲۴۲
دُوژوخْتَه، ۲۴۲
دُوژوَرْشتَه، ۲۴۲
دوستار ستارگان، ۱۸۹
دوش دانَه، ۲۳۱
دوشن گیمن، ۳۴، ۴۹، ۷۸، ۸۱
دوغْذَوَ، ۳۱۲
دوک‌تااوباگ، ۳۱۱
دوگانه‌پرستی، ۱۹۳
دو گوهر، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۹
دو گوهر قدیم، ۲۱۰، ۳۳۲
دو گوهر نیک و بد، ۲۳۰
دو گوهر همزاد، ۲۱۰
دو-لاگارد، ۲۰۶
دومزیل، ژرژ، ۴۹، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱
دومین اسب، ۳۰۰
دومینو، ۳۳۲
دو مینویِ توأمان، ۲۲۴
دومینوی همزادِ قدیم و ناآفریده، ۲۰۹
دو ناسَتْیَه، ۸۰
دو نیک بخت، ۲۸۱، ۲۸۲
دوهارله، ۱۴۳
دو همزاد، ۲۰۹
دَهاک، ۳۳۴
دهبد ایرانشهر، ۳۱۶
دهخدا، علی‌اکبر، ۳۳۷
دیانوس، ۳۷، ۱۶۹
دْیانوه، ۳۷
دیاکونوف ایگور میخائیلویچ، ۳۵، ۱۲۵
دیانت ایرانی، ۲۷۰
دیانت پارس‌ها، ۶۰
دیانت کهن هندو ایرانی، ۵۷
دیانت مادی، ۱۰۹
دیانت مانوی، ۲۰۹
دیانت مزدایی، ۲۱۵
دیانت مُغی، ۱۱۰
دی بمهر، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۵۷
دیصانیه، ۱۲۹، ۲۳۱
دیلمان، ۲۹۳
دین آریایی قدیم، ۳۱
دین اصیل زرتشت، ۳۱۴
دین ایران قدیم، ۳۴، ۳۷
دین ایرانی، ۹۳، ۲۷۵
دین ایرانیان، ۲۲۱
دین ایرانیان عهد هخامنشی، ۶۵
دین ایرانی براساس روایات یونانی، ۲۴۲
دینِ بِهی، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۴
دین بینوایان، ۱۲۵
دین پادشاهان هخامنشی، ۱۳۸
دین پارس، ۵۹
دین پارس‌ها، ۲۱، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۶۰، ۸۲، ۸۳، ۱۰۹
دین پارسی، ۴۲، ۳۵۰
دین پارسیان، ۸۱، ۱۵۰
دین زرتشت، ۸، ۲۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۷، ۶۳، ۷۶، ۸۰، ۱۰۲، ۱۲۱،

۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹،
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸،
۱۶۶، ۲۳۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۰۴،
۳۰۷، ۳۱۳
دین زرتشتی، ۸، ۹، ۱۵، ۲۰، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۱،
۴۲، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۶،
۷۵، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲،
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵،
۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷،
۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴،
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸،
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۴، ۱۹۵،
۲۱۴، ۲۱۷، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۲، ۳۰۷،
۳۱۴
دین زرتشتیِ اهورامزدایی، ۱۰۶
دین زرتشتی زمان ساسانیان، ۱۲۰
دین زرتشتیِ مزدایی، ۱۰۷
دین شاهان هخامنشی، ۸۲
دین قدیم آریایی، ۳۱
دین قدیم ایران، ۱۶، ۳۳، ۸۲
دین قدیم ایرانیان پیش از زرتشت، ۳۲
دین قدیم ماد، ۱۳۱
دین کار، ۱۲۵
دین کاسی‌ها، ۱۰۶
دینکَرد، ۱۱۷، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۳،
۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۳۶، ۳۴۹،
۳۶۵
دین مادها، ۹۲
دین مادی، ۹، ۱۰۱، ۱۰۵
دین مادی‌ها، ۵۰
دین مانایی، ۱۰۱
دین مانوی، ۲۲۵
دین مانی، ۲۳۴، ۲۴۳
دین مجوسی، ۱۶۴
دین مزدایی آریایی، ۲۰۹
دین مزدایی زرتشتی، ۸۲، ۱۷۸، ۲۵۲
دین مزدیسنا، ۱۳۴
دین مَزْدَیَسْنان، ۳۳۰
دین مَزْدَیَسْنی، ۱۳۰
دین مغان، ۱۰۱، ۱۳۸
دین مغانه، ۱۱۷
دین مغی، ۱۲۴
دین نخستین شاهان هخامنشی، ۹۰
دینو، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱،
۱۹۲، ۲۵۵
دین و آیین ایرانی، ۲۰۲
دین و آیین ایرانیان پیش از زرتشت، ۱۶۰
دین و آیین شاهان هخامنشی، ۸۸
دین و آیین هخامنشی، ۹
دین و معتقدات پارسیان، ۲۴
دینون، ۱۱۳
دین ویژهٔ هخامنشیان و خاندان آنان، ۱۰۳
دین‌های ایرانی، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۶۳، ۲۷۵
دین‌های ایرانی برمبنای متون کلاسیک،
دین‌های پارسیان، ۱۶۹
دین‌های قدیم اقوام کوتی و لولوبی و
کاسپی، ۱۰۶
دین‌های کهن شرق نزدیک، ۹۴
دین‌های مردم گوناگون ایرانی، ۹۳
دین هخامنشی، ۹، ۱۰۱، ۱۳۶، ۱۴۶

دیـن هـخامنشیان، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۱، ۷۱، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۵۹
دین هخامنشیان و آیین زرتشتی، ۱۰۲
دین هخامنشیان و یَشت‌ها، ۳۱
دین هخامنشی و زرتشتی، ۴۹
دین هند و ایرانی، ۱۳۸
دین یونانی، ۲۷۴، ۲۷۶
دین یهود، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۷۳
دین یهودی، ۱۵۶
دیو، ۲۲۲، ۳۰۲، ۳۰۳
دیو اَئِشْمَه، ۲۱۶
دیوان، ۵۴، ۹۵، ۱۵۱، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۳
دیوان جهان تاریکی، ۲۳۴
دیوپرستی، ۱۵۰، ۲۱۹
دیو تَرُمَتی، ۲۱۶
دیو خری کوستوم، ۹، ۲۶۴، ۲۹۹، ۳۰۰
دیوخشکی، ۱۷۰، ۲۴۴
دیو خشم، ۱۶۳
دیو دروج، ۲۱۶
دیودوروس، ۴۳، ۴۴، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶
دیودوروس سی کولوس، ۲۹۲
دیوکس، ۱۱۱
دیوگنس، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۵۴
دیـوگنس لائرتیوس، ۱۳، ۱۵، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۴۵، ۱۷۲
دْیوگِنِس لائِرتیوس، ۱۸
دیُوگِنِس لائِرتیوس، ۱۹
دیونِسا، ۱۶۴
دیونِسا یا مردار، ۱۶۴
دیو نَسو، ۱۶۶، ۱۶۸
دیونی سیوس، ۱۳
دیونیسیوس، ۱۸، ۱۹
دیو و پری، ۲۴۷
دیو و شیطان، ۲۲۳
دیوها، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۴۳
دیوهای تاریکی، ۲۲۶
دیویَسْنان، ۲۶۹، ۳۱۸، ۳۵۶

"ذ"

ذرّات روشنایی، ۲۳۷
ذرّات نور، ۲۳۷
ذکاء، یحیی، ۶۰
ذوالقرنین، ۱۳۰
ذوالقرنین یا کوروش کبیر، ۱۳۰
ذیمقراطیس، ۱۶

"ر"

رئیس رزم‌آوران، ۲۰۲
رئیس کشاورزان، ۲۰۲
رابطهٔ زمان زرتشت با شخصیت افلاتون، ۱۷۷
راجَنْیَه، ۷۹
راز آفرینش روشنایی، ۲۲۵
راز آفرینش روشنایی و نور، ۲۱۹
راستی، ۲۱۵

راگزین، ۱۳۹
رام، ۲۲۹، ۲۳۹
رانندهٔ ارّابه، ۳۰۴
راهنمای آب، ۳۳۳
رایشلت، ۱۴۳
رَتوشْتَرْ، ۳۲۱
رَتَه‌ایشْتَر، ۷۹
رجب‌نیا، مسعود، ۹۲
رَد، ۳۳۳
ردّ مذاهب، ۲۱۱
رستاخیز، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۵۰، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۳۰، ۳۳۴
رستاخیز پیامبر و سوشیانت، ۳۱۵
رستاخیز دین، ۳۵۷
رستاخیز مردگان، ۵۵
رستاخیز و قیامت مردگان، ۲۳۲
رسم‌افکندن مردگان نزد لاشه‌خواران، ۱۴۰
رسم نهادن نسای مردگان پیش جانوران و پرندگان، ۴۵
رسوم پارسیان، ۲۴، ۲۶۶
رسوم تدفین، ۹۶
رسوم دینی هخامنشی، ۸۴
رسوم زرتشتی، ۱۶۶
رسوم مجوس، ۱۷۹
رسوم مغان در مورد قربانی، ۱۷۷
رسوم مغانه، ۱۶۰
رسوم و آداب پارسیان، ۲۱
رسوم و آیین پارسیان، ۲۰
رسوم و آیین‌های تشریفاتی زرتشتیان، ۹۳
رسوم و شعایر آریایی باستان، ۲۱
رسوم و معتقدات زرتشتی، ۱۶۰
رَشْن ایزد، ۲۷۹
رَشْنو، ۵۳
رَع، ۷۶
رَغَه، ۱۱۱
رفتار با اجساد مردگان، ۲۶۶
رفتار با مردگان، ۲۶۳
رفتار نسبت به مردگان، ۲۸۳
رُم، ۲۰۲
رمهٔ گاوان، ۳۲۲
رنگ، ۷۹
رنگ آبی آسمانی، ۷۳
رنگ سبز یا آبی، ۸۱
رنگ سپید، ۲۵۵
رنگ سرخ، ۸۱
رنگ سفید، ۷۴، ۸۱
رَنْگوشْتَرْ، ۳۲۱
رنگ‌ها، ۸۱
رواقیّون، ۱۸۵
روان پارسایان، ۲۳۲
روان زرتشت، ۳۱۲
روان گاو، ۲۳۰
روان مردگان پارسا، ۲۴۲
روان نیک، ۱۹۰
روایات اساطیری مانوی دربارهٔ آفرینش، ۱۷۸
روایات پهلوی، ۳۰۲
روایات داراب هرمزدیار، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۴۹، ۳۴۲
روایاتِ زروانی /میترایی /زرتشتی، ۱۷۸

روایات سنتی مزدایی، ۲۳۲
روایات گوناگون اندر باب تاریخ یونان، ۲۱۰
روایات یونانی، ۲۵۰
روایت اِزْنیک دربارهٔ آیین زروانی، ۱۷۸
روایت پهلوی، ۱۵۳، ۳۶۵
روایت مانوی که دربارهٔ آفرینش، ۲۳۴
روح‌الارواح، ۲۹۶
روحانیان کلده، ۱۲۲
روحانیان‌مهرپرست، ۱۲۴
روحانیان میترایی، ۱۲۰
روحانیان و کاهنان زرتشتی، ۱۰۹
روحانیت زرتشتی، ۱۱۹
رودخانه، ۲۷، ۳۸
رودخانه‌ها، ۵۴
رودخانهٔ آراکْسِس، ۴۴
رودخانهٔ دیصان، ۱۲۹
رود دانی‌تی، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۵۷
رودون، ۱۹۱
رودها، ۹۵
رودهالیس، ۲۷۵
رودی از آهن گداخته، ۲۴۹
روز آذر، ۳۴۸
روز آسمان چون شب شود، ۳۳۷
روز آنَغْران، ۳۲۷
روز درگذشت زرتشت، ۳۳۸
روز رستاخیز، ۲۴۹
روزنبرگ، ۳۵۱
روزنبرگ روزنبرگ، ۳۴۳
روزنبرگ فردریک، ۱۰، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۶۵
روزها و ماههای پارسیان، ۱۳۴
روزه‌گرفتن، ۱۶۵
روزه‌گیری، ۱۶۵
روش قربانی، ۱۷۸
روشنایی، ۲۲۰، ۲۳۷، ۲۴۸
روشنایی بی‌پایان، ۲۴۳
روشنایی بی‌کران، ۳۱۱
روشنایی جاودانی، ۲۴۲
روشنایی و تاریکی، ۳۱۵
روشن شهرایزد، ۲۳۶، ۲۳۷
روشنی، ۲۱۹
روشنی محض، ۲۰۳
روشنی و تاریکی، ۲۳۱، ۲۳۸
روشنی و نور، ۲۴۸
روم، ۸، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۵۷، ۲۷۴، ۲۹۸
روم باستان، ۱۲۰
رومی، ۸، ۹۳، ۱۲۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۲
رومیان، ۳۷، ۱۰۹، ۱۱۸، ۲۰۷، ۲۷۲، ۲۷۶
رومی‌ها، ۱۱۳
روی گداخته، ۳۵۸
رُها، ۱۲۹
رهاساختن لاشه در فضای باز، ۹۳
ری، ۱۱۱، ۱۳۱، ۳۱۴، ۳۴۳، ۳۴۷
ریاضت پیشگی، ۲۵۵
ریتا، ۱۰۸
ریتزن شتین، ۱۸۱
ریختن روی گداخته بر سینه، ۳۳۲
ریگ وِدا، ۳۲، ۵۲، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۲

"ز"

زِئـــوس، ۲۰، ۲۲، ۳۷، ۳۸، ۷۳، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۶، ۲۸۳

زَئیریم‌یاکَه، ۲۰۸

زَئیریم‌یانورَ، ۲۰۸

زااُرْتِس، ۲۹۵

زاب، ۳۱۱

زابْراتاس، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷

زاتْ سَـــپِرَم، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۳۸

زَاثْرَ، ۲۲، ۳۹، ۲۰۷

زاخائو، ۲۴۰

زادسْپَرَم، ۳۱۶

زادگاه زرتشت، ۱۱۱

زاراتاس، ۱۶

زارادشت مجوس، ۲۹۲

زامیادیشت، ۱۹۱، ۲۵۰

زامیس، ۲۹۷

زبان ارمنی، ۲۷۹

زبان اوستایی، ۱۳۳

زبان پهلوی، ۳۰۸، ۳۱۰

زبان تازی، ۳۰۹

زبان فارسی باستان، ۸۳

زبان مادی، ۱۰۹

زبان یونانی، ۵۴

زُحَل، ۲۲۱

زراتشت، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۶۱

زراتشت اسفیتمان، ۳۵۷

زراتشت بهرام، ۳۴۷، ۳۴۸

زراتشت بـهرام پـژدو، ۱۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۱

زراتشت، پسر بهرام ــ پسر پژدو، ۳۴۲

زراتشتِ دین، ۳۴۳

زراتشت فرّخ، ۲۸۸، ۳۵۲

زراتشت‌نـــامه، ۱۰، ۲۸۸، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۵

زراتشت‌نامه، اثر کی‌کاووس پسر کی‌خسرو، پسر دارا، ۳۴۹

زراتشت‌نامهٔ منظوم، ۳۴۶

زرادشت، ۱۱۸

زَرادُشت، ۲۹۵

زرادشتیه، ۱۲۸

زِرایانغْ، ۳۱۳

زرتشت، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶،

۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴،
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲،
۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۵۰،
۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷،
۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴،
۳۶۵
زرتشت آریایی، ۱۲۵
زرتشت انوشه روان، ۳۴۹
زرتشت بهرام بن پژدو، ۳۴۳
زرتشت پادشاه بلخ، ۲۹۲
زرتشت پاک، ۳۵۷
زرتشتِ پروکونه سوسی، ۲۶۴، ۲۸۶
زرتشت پیغمبر با صفا، ۳۴۳
زرتشت دوم، ۲۸۷
زرتشت و زمان وی در میانهٔ سال گیهانی، ۳۲۰
زرتشت سان، ۱۱۱
زرتشت سپیتمان، ۳۳۰
زرتشت، شاه بلخ، ۲۶۴، ۲۹۱، ۲۹۵
زرتشت شش هزار سال پیش از افلاتون زندگی می‌کرد، ۱۸۲
زرتشت مانند، ۱۱۱
زرتشت مجوس، ۲۹۵، ۲۹۶
زرتشتِ "مجوس، مُغ"، ۱۱۰
زرتشت مغ، ۲۰۳، ۲۲۳
زرتشت میانهٔ آتش، ۲۶۴، ۳۰۳
زرتشت و ابراهیم، ۳۰۳
زرتشت و افلاتون، ۱۸۷
زرتشت و جهان او، ۳۳، ۳۲۱
زرتشت و جهان غرب، ۳۴، ۸۲
زرتشتی، ۸، ۱۷، ۲۱، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۵۰، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۹۴، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۹، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۴۶، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۶، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۴۲
زرتشتی، ۲۱۶
زرتشتیان، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۶۶، ۷۶، ۸۶، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۴، ۳۱۴، ۳۱۵
زرتشتیان ایران، ۷۵
زرتشتیانِ مزداپرست، ۴۰
زرتشتیان مزدایی، ۲۱۱
زرتشتی بودن کورش و داریوش، ۴۲
زرتشتی بودن هخامنشیان، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۹، ۵۶، ۶۰، ۶۶، ۸۲، ۸۴، ۱۰۷، ۱۴۴
زرتشتی "بهدینی"، ۹۵
زرتشتی راستین، ۱۲۳
زرتشتی -زروانی، ۲۴۸
زرتشتی‌گری، ۶۵، ۷۷، ۱۲۵
زرتشتی مذهب، ۷۰
زرتشتی مزدایی، ۳۲
زرتشتی نبودن پارس‌ها، ۸۲
زرتشتی‌نبودن هخامنشیان، ۵۸، ۶۳
زرتشتی‌ها، ۲۰، ۱۲۷، ۱۳۸، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۷۰
زَرَتوشْتَرَ، ۱۸۹
زرد، ۷۳

زردشت مجوس، ۲۹۶
زروان، ۱۷۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۷۶، ۲۹۶
زروان آسمانها را از کالبد و تن خود آفرید، ۲۴۳
زُروانْ اَکَرنَه، ۲۰۹
زروان با آسمان و ستارگان یکی می‌باشد، ۲۴۲
زروان بی‌کرانه، ۲۱۰
زروان شهریار جهان روشنایی، ۲۲۶
زِرُوانوس، ۲۱۰
زروانـــی، ۸، ۱۲۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۱۴، ۳۱۵
زروانیان، ۱۷۹، ۲۴۶
زروانی‌گری، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۳
زروانی ـ مانوی، ۲۵۳
زروانیّه، ۱۲۸، ۲۱۳
زروانی‌ها، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱
زرهٔ مصری، ۲۵
زِلا، ۲۷۶، ۲۷۷
زمان، ۲۱۳، ۲۴۷
زمان اساطیری، ۱۷۴
زمان اَکَرَنَه، ۲۴۷
زمان بی‌کرانه، ۲۵۱
زمان تحقیقی زندگی زرتشت، ۲۹۶
زمـــان زرتشت، ۱۶، ۵۶، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۰۳، ۱۳۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۵۷، ۳۰۷، ۳۳۶
زمان زندگی زرتشت، ۱۷
زمانه، ۲۱۳
زمان هخامنشیان، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۴
زمزمه، ۳۹
زمین، ۲۰، ۲۲، ۳۷، ۵۳، ۵۹، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۷۰، ۳۳۴
زمین کروی، ۱۹۸
زمین و آسمان، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۶
زندان سلیمان، ۹۲
زند ـ اوستا، ۳۵۰
زن دَشْتان، ۱۶۸
زندگانی زرتشت، ۳۱۵
زنـــدگی زرتشت، ۲۶۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۵
زندگی‌نامهٔ زرتشت، ۳۱۹
زند و وِستا، ۳۴۹، ۳۵۴
زَوْز، ۲۲
زورُآسْتِر، ۱۷۳، ۱۸۹، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳
زوروآستر، شاه بلخ، ۲۹۷
زوروآسترهای کلدانی، ۲۹۸
زوزک، ۱۹۷
زوشا، ۳۱۹
زوهْز، ۲۲
زهره، ۷۴
زینر، ۳۳
زیویه، ۱۰۵

"ژ"

ژوستن، ۲۵۳
ژوستین، ۱۳۸
ژوس‌تین، ۲۶۴، ۲۹۵
ژوستی‌نیوس، ۲۹۲

"س"

سَئومَه، ۵۳
سَئومَه، ۱۳۳، ۲۰۶
ساتراپ، ۲۷۴
ساتراپ لودیه، ۹۰
ساتوژن، ۲۱۰
ساحران مادی، ۱۷۷، ۱۸۹
سارگون، ۵۸
سازندهٔ بزرگ، ۲۳۸
ساسانی، ۹۸، ۱۱۲، ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۴۲، ۲۴۸
ساسانیان، ۴۱، ۷۸، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۶۱، ۲۷۵، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۵
ساغرریزی، ۱۹۶
ساغرریزی در راه خدایان، ۹۶
ساقهٔ گیاه مقدّس هوم، ۳۱۲
ساقهٔ هوم، ۳۱۷
سال بزرگ، ۲۳۰، ۲۴۰
سال بهترک، ۳۳۷
سالروز درگذشت پیامبر، ۳۳۶
سال گیهانی، ۱۸۶، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۵۲، ۳۲۰
سال گیهانی نُه هزار سال، ۲۴۰
سال گیهانی یا سال بزرگ، یک دورهٔ دوازده هزار ساله است، ۲۵۰
سام، ۲۹۷
سامره، ۲۹۷
ساموس، ۱۴
سامی، ۷۴، ۲۹۷، ۳۰۳
سامیان، ۱۲۵
سامی و آریایی، ۳۰۳
سامی‌ها، ۷۴
سبز، ۷۳
سْپِنْتا آرْمَئی‌تی، ۸۵
سْپِنتو خْرَتو، ۳۱۳
سْپِنْتَه، ۸۳
سْپِنْتَه آرْمَئی‌تی، ۸۰، ۱۰۷، ۲۸۱
سْپِنْتَه مَئین‌یو، ۸۵، ۱۴۷، ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۱۴، ۳۳۲
سپندارمذ، ۸۰، ۱۵۳، ۲۱۵، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۵۶
سپندارمذ روز، ۳۳۸
سپندمینو، ۲۲۹
سْپَنْدمینو، ۲۳۹، ۳۳۲
سْپَنْدَنَسَک، ۳۱۰
سپهر اوّل آسمان، ۲۴۱
سْپی‌تامَه، ۳۱۹
سپی‌تامان، ۳۱۹
سْپی‌تامس، ۱۰۸
سْپی‌تامَه، ۳۲۸، ۳۳۱
سْپیتْمان، ۳۱۲
سْپیتَمَه، ۳۱۷
سْپی توایش، ۳۱۳
سپید جامگیه، ۱۲۹

ستارگان، ۷۳، ۱۳۸، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۱۱
ستارگانِ آسمان، ۲۲۷، ۲۳۶
ستارگان دارای جان و تدبیر هستند، ۲۲۱
ستارگان دنباله‌دار، ۲۴۴، ۲۹۸
ستاره، ۱۸۹
ستاره ایزد، ۲۴۵
ستاره ایزدِ باران‌زا، ۱۷۰
ستاره پایه، ۲۴۷
ستاره‌شماری، ۲۹۵
ستاره‌شماری و نجوم، ۲۴۵
ستاره‌شناس، ۱۷۲
ستاره‌شناسی، ۱۴۲، ۲۲۲، ۲۵۵
ستاره‌شناسی زروانی، ۲۴۶
ستاره‌شناسی و نجوم، ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۴۷
ستاره‌ها، ۲۰۴، ۲۴۳
ستارهٔ باران، ۱۷۰
ستارهٔ بزرگ، ۲۴۷
ستارهٔ تِشْتَر، ۱۹۸، ۲۴۶
ستارهٔ توفان آفرین، ۲۹۹
ستارهٔ زندگی‌بخش، ۲۹۹
ستارهٔ سعد، ۲۴۶
ستارهٔ سلطنت، ۲۹۸
ستارهٔ سیروس، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۴۳
ستارهٔ شعرای یمانی، ۲۴۳
ستارهٔ طالع سعد، ۲۴۶
ستارهٔ مخصوص ایشتار، ۷۴
ستارهٔ مشتری، ۶۹
ستارهٔ میانه، ۲۴۷
ستایش و نیایش آتش، ۲۷۷
سَتَرْ، ۱۰۸
سَتَر پایه، ۲۴۷
سْتَرَگ، ۳۱۹
سْتُروشات، ۱۱۱
ستون نور، ۲۳۷
سحر و جادو، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۵۵، ۳۶۰
سحر و جادو و نجوم میان مغان کلدانی، ۱۷۷
سحر و جادوی مجوسی، ۱۶۴
سحر و ساحری، ۲۸۶
سد در، ۱۶۵
سد در نثر و سددر بندهش، ۲۲۲
سْرَاُشَه، ۵۳، ۸۵، ۲۲۹
سرای سپنج، ۳۵۸
سُرب، ۷۳
سرخ، ۷۳
سَرَخْس، ۳۱۴
سرزمین پارس، ۱۶۹
سرزمین‌های پارتی، مادی و باکتریا، ۱۱۷
سرشت مینویِ اهریمن، ۲۲۲
سرگذشت‌ها، ۲۰۲
سرو، ۷۳
سْروتَسْ پَذ، ۳۱۳
سرود خدایان، ۲۳، ۳۹، ۴۰
سرود ویژهٔ ستاره ایزد تیشْتْرْیَه، ۲۴۴
سرودها، ۱۴۷
سرودهای ایزدان، ۲۴۵
سرودهای خدایان، ۴۰
سرودهای غنایی یونان، ۳۰۰
سرودهای نیایشی وِدایی، ۴۰

سرور دانا، ۵۲
سروش، ۵۳، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۹، ۳۰۴، ۳۲۲، ۳۴۹
سروش، ۳۴۸
سروش/سْرَأشَه، ۳۰۲
سروش یَشْتِ هادُخت، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۲
سُریانی، ۲۳۴
شریت، ۳۱۷، ۳۳۶
سزارفارناسیس، ۲۷۶
سَعدِ گردون، ۳۵۳
سعد و نحس ستارگان، ۱۷۹، ۲۴۶، ۲۴۷
سُغد، ۸۸
سفر به جهان دیگر، ۱۷۲
سفر روح به جهان پسین، ۱۰۳
سْفِنْتَه داتِه، ۸۹
سقرات، ۹۰
سقط جنین، ۱۶۷
سکاها، ۳۹، ۵۲، ۱۴۲
سکایی، ۴۴
سگ، ۴۱، ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۰۳، ۳۱۷
سگ آبی، ۱۶۷
سگ زرد یا سفید، ۱۶۶
سگ و زن، ۱۶۷
سگ‌ها، ۱۶۲
سلسلهٔ ماد، ۱۱۳
سلسلهٔ هخامنشی، ۱۱۶
سلوکیان، ۱۱۶
سْمِردیس، ۸۹
سمنیه، ۲۳۱
سمور سپید، ۳۳۳
سمیرامیس، ۲۶۴، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷
سن جانا، ۲۹۴
سَنْدارامَت، ۸۳
سنسکریت، ۱۰۸، ۱۳۳، ۱۴۳
سنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی، ۶۲
سنگ‌نبشته‌های میتانی، ۲۷۱
سنگ‌نبشته‌های هخامنشی، ۸۰
سنگ نبشتهٔ آنتیوخوس، ۲۶۳، ۲۷۶
سنگ نبشتهٔ آنتیوخوس اوّل، ۲۷۴، ۲۷۹
سنگ نبشتهٔ داریوش، ۲۷۵
سنگ‌نگاره‌های بابلی، ۲۷۳
سنگ‌نگارهٔ بیستون، ۷۷
سنگ نوشته‌های دوران هخامنشی، ۳۱
سنن و رسوم زرتشتی، ۱۹
سنی کلوس، ۲۹۱
سوئیداس، ۱۳۸
سوئی داس، ۲۸۹
سوپی‌لولیومه، ۸۰
سوتیون، ۱۷۹، ۱۹۲، ۲۵۴، ۲۵۵
سوختن لاشه، ۹۳
سوختن و گذاشتن در فضای باز و به خاک سپردنِ مردگان، ۹۳
سوختن و مومیایی کردن و در دامن طبیعت گذاشتن یا تدفین اجساد، ۹۶
سِوِروس آنتیوخی، ۲۴۸
سوریه، ۲۷۶
سوزاندن اجساد مردگان، ۱۹
سوزاندن اجساد و لاشهٔ مردگان، ۲۶۷
سوزاندن لاشهٔ مردگان، ۴۳

سوزاندن مردگان، ۲۵۵، ۲۶۳
سوشیانت، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۸، ۳۳۵
سوشیانس، ۲۲۸
سوگواری و عزاداری، ۱۶۷
سوم، ۱۳۳
سومری، ۱۴۴
سومریان، ۱۶۲
سونْدارا، ۸۳
سویداس، ۲۰۱
سه آزمون، ۳۳۲
سه اصل عالی اخلاقی، ۲۴۲
سهروردی، ۱۲۷
سه سپهر، ۲۴۲، ۲۴۳
سه سپهر آسمان، ۲۴۱
سه طبقهٔ آسمان، ۲۴۲
سه طبقهٔ تحتانی زمین، ۲۴۲
سه‌گانه‌پرستی هخامنشیان، ۷۱، ۷۵
سه‌گونه رهاسازی لاشه، ۹۳
سه لحظه یا سه زمان، ۳۱۵
سه مرحلهٔ اخلاق زرتشتی، ۲۴۱
سه هزار سال، ۲۰۴، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۵۳
سه هزار سال فرمانروایی اهریمن، ۲۴۰
سیاحت‌نامهٔ فیثاغورث، ۱۴
سیّارهٔ مشتری، ۷۳
سیاست دینی کمبوجیه در مصر، ۱۰۳
سیاست دینی کوروش و کمبوجیه، ۱۵۵
سیاست عمومی هخامنشیان، ۱۵۸
سیامَک، ۳۱۱
سیرکان، ۳۱۴
سی روز ماه، ۱۹۸
سی‌روزه، ۲۲۳
سیروس، ۲۴۳
سیزی کوس، ۲۸۷
سیستان، ۲۹۳
سیسرو، ۱۵، ۱۹۰، ۲۶۸
سیمرغ، ۳۳۳
سین، ۳۳۳، ۳۳۶
سین سلوس، ۲۹۲
سین کلوس، ۲۹۰
سی و سه آیین بد، ۳۳۵
سی و سه دروغ، ۳۳۵

"ش"

شاخ گاو، ۷۷
شاش گاو، ۱۶۶
شام، ۱۲۹، ۱۳۱
شاه آشور، ۲۹۳، ۲۹۴
شاهان بابِل، ۲۹۷
شاهان را نمی‌توان کشتن، ۳۱۷
شاهان کلدانی، ۲۹۱
شاهان مادی و هخامنشی، ۱۰۵
شاهان نخستین هخامنشی، ۱۳۹
شاهان هخامنشی، ۴۳، ۷۰، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۹۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۴، ۲۷۴
شاه ایران، ۳۱۳
شاه بابل، ۴۴، ۲۹۲
شاه بلخ، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵
شاه پیشدادی، ۳۱۹
شاه توران، ۳۱۳

شاهزادهٔ تاریکی، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۲، ۲۲۸
شاهزادهٔ روشنایی، ۱۷۸
شاهزادهٔ ظلمت، ۲۲۵
شاه کاووس، ۳۱۷
شاه ـ کاهن، ۸۰، ۸۱
شاه / کاهنان، ۳۲۱
شاه ـ کاهنی، ۱۰۴، ۱۴۱
شاه گشتاسب، ۳۱۳
شاه گشتاسب و زرتشت، ۳۱۱
شاه گشتاسپ، ۳۵۴
شاه ماد، ۲۹۳، ۳۲۱
شاه میتانی، ۱۴۹
شاه‌نامه، ۶۲، ۱۳۰
شاهنشاهان هخامنشی، ۶۴، ۶۹، ۷۷
شاهنشاهی مادها، ۱۲۰
شاهنشاهی هخامنشی، ۷۸، ۹۰، ۱۲۱، ۲۷۶
شاه هیتی، ۱۴۹
شاهین، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۱۰۶
شب خور، ۳۴۸
شبدر، ۲۳، ۲۷۲
شپیگل، ۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۳۵۰
شتر، ۲۰، ۲۴، ۵۳، ۶۴، ۲۷۹
شَتَرَتَخْمَه، ۱۳۱
شَجَرَةُالنُّور، ۲۴۸
شرارت‌های جادویی، ۱۸۸
شرح وِستا و زند، ۳۴۹
شریعت مجوس، ۲۸۵
شش امشاسپند، ۱۷۸، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۸۱
شش امشاسپندان، ۲۱۳، ۲۱۴
شش ایزد، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶
شش ایزد هستی، ۲۰۴
شش خدایی راکه اورمزد آفرید، ۱۹۸
شش دیو، ۲۱۳، ۲۱۶
شش قبیلهٔ مادی، ۱۰۹
شش مظهر بدی، ۱۹۵
ششم فروردین، ۳۲۹
ششمْ همپرسگی، ۳۳۴
شش نیروی خیر، ۱۷۸
شش نیروی خیری، ۱۹۵
شعرای یمانی، ۲۰۴، ۲۴۳
شکل زرتشتیِ دین هخامنشیان، ۳۴
شکل زمین، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۸
شمیدت، ۱۴۶
شودْرَه، ۷۹
شورش گِئومات مغ، ۱۳۶، ۱۴۴
شورش ماد، ۱۳۱
شوش، ۹۴، ۲۹۳
شهاب ثاقب، ۲۹۸
شهر اَرْتَه، ۱۵۱
شهربان، ۲۷۴
شهر زیبای افلاتون و شاهی آرمانی در ایران باستان، ۸۴، ۹۲
شهرستانی، ۲۱۳
شهرستانی، ابوالفتوح محمّد بن عبدالکریم، ۱۲۸
شهرستانی، عبدالکریم، ۱۲۸
شهریار تاریکی، ۲۳۱
شهریار جهان روشنایی، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۵
شهریار عالم روشنایی، ۲۲۸، ۲۳۶
شهریاری خدایی، ۲۱۵

شهریاری نیک، ۲۱۵
شهریور، ۸۰، ۲۱۵، ۲۱۶
شیاتی، ۸۳
شیر، ۷۳، ۱۰۶، ۳۱۲
شیراز، ۳۱۴
شیر گاو، ۳۱۹
شیر و خورشید، ۷۳
شیر و روغن، ۲۰۷
شیر و روغن و شهد، ۲۷۳
شیر و شهد، ۲۷۳
شیر و عسل، ۲۷۲
شیر و عسل و روغن، ۲۶۸
شیره و شراب هوم، ۳۵
شیرهٔ هوم و خون گرگ، ۱۷۸
شیرهٔ هوم، ۳۹، ۱۹۶، ۲۰۷
شیطان، ۲۲۳
شَیَه‌اُثْنَه، ۹۰

"ص"

صابئان، ۲۳۱
صابئون، ۲۳۱
صُوَر فلکی منطقةالبروج، ۲۴۹
ضحاک، ۳۳۴
طالع زرتشت، ۳۵۳
طالع نوزاد، ۳۲۲
طبقات اجتماعی آریایی، ۸۰
طبقهٔ برهمنان، ۷۹
طبقهٔ جنگاور، ۸۰، ۸۱
طبقهٔ جنگاوران، ۷۹
طبقهٔ روحانی، ۸۰
طبقهٔ سوم آسمان، ۲۴۲
طبقهٔ کشاورزان، ۷۹
طبقهٔ کشاورز ـ پیشه‌ور، ۸۰، ۸۱
طبقهٔ مغان، ۱۲۳
طبیب، ۳۴۴
طبیعیات، ۲۰۲
طرح‌های تاریخی، ۲۷۴
طریقهٔ مهرپرستی، ۱۲۴
طلا، ۷۴
طلایی، ۷۳
طلوع و غروب دین زرتشتی، ۳۳
طول عمر جهان دوازده هزار سال، ۲۵۱

"ظ"

ظلمت، ۱۲۸
ظلمت حادث، ۱۲۸
ظلمت مطلق، ۲۰۳
ظهور زرتشت، ۳۱۸
ظهور موعود به نام سوشیانت، ۳۱۱

"ع"

عارفان، ۱۱۰
عبری، ۱۳۳
عرب، ۲۹۰
عرب‌ها، ۳۷
عربی، ۱۳۳
عرفان مهرگرایان، ۱۲۴

عزاداری و سوگواری، ۱۶۷
عصر اوستا، ۸۲
عصر زرتشت، ۱۹، ۳۶، ۵۶، ۵۷، ۸۲، ۱۷۲، ۲۰۰، ۲۰۱
عصر زندگانی زرتشت، ۱۷۲
عصر زندگی زرتشت، ۱۷۳، ۲۹۸
عصر گاثاها، ۳۴
عصر موسا، ۱۷۳
عصر هخامنشی، ۱۴۶، ۱۵۴، ۲۷۵
عطسه کردن، ۲۲۲
عفیفی، رحیم، ۳۵۱
عقاب، ۱۰۶
عقاید زرتشتی، ۱۹۹
عقاید مجوس، ۱۳۰
عقاید مرقونیه، ۲۳۰
عقاید مغان، ۱۴۸
عقاید مغان ایرانی، ۱۸۷
عقاید و آیین کوروش، ۱۳۰
عقرب، ۲۲۱
علمای اسلام، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۴۹
علمای اسلامی، ۲۱۳
علم کلام مزدایی، ۲۱۰
علم نجوم، ۲۹۱
علم و سحر و جادو، ۲۸۶
عمر جهان و معتقدات مغان، ۱۷۷
عمر گیهانی دوازده هزار سال، ۱۸۱
عمر یک دوران گیهانی، ۱۷۷
عناصر چهارگانه، ۳۰۴
عناوین و مناصب روحانی میان مغان و زرتشتیان، ۱۰۲
عهد و پیمان، ۲۳۲، ۲۷۱
عهد و پیمان اورمزد و اهریمن، ۲۲۴
عید ویژهٔ شاه، ۲۸۲
عیدهای مذهبی، ۶۵

"غ"

غار، ۲۶۸
غسل تطهیر، ۱۶۶
غسل مسِّ میّت بَرِشْنوم، ۱۶۴
غنچهٔ لوتوس، ۷۳
غیرآریایی، ۱۲۵

"ف"

فئودالیسم مذهبی، ۱۱۱
فارس، ۹۶، ۲۹۳، ۳۱۴
فارسی، ۳۰۹، ۳۳۷
فارسی باستان، ۵۷، ۱۲۲
فدیهٔ اهریمن، ۲۰۷
فدیهٔ روان، ۲۰۷
فدیهٔ زَوْر، ۲۰۷
فدیهٔ هوم، ۲۶۹
فَرّ، ۵۳، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۹۹
فرات، ۲۷۵
فراهیم، ۳۱۲
فْراهیم ـ روانازائیش، ۳۱۱
فرای، ۶۷، ۱۲۱
فرای، ریچارد، ۹۲، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۲۷
فَرّ / خْوَرِنَه، ۳۱۱

فردوسی، ۱۳۰
فرزندانِ هرمزد، ۲۲۶
فرسایدس، ۱۸۲
فُرس باستان، ۲۲، ۵۸
فُرس هخامنشی، ۲۹۵
فرّ شاهان، ۲۹۹
فَرّ شاهی، ۱۶۹، ۱۹۱
فرشتگان، ۱۵۱، ۲۸۰
فْرَش کَرْتْ، ۳۳۵
فْرَشکَرد، ۲۰۴
فَرَشوشْتَر، ۳۱۳، ۳۳۵
فْرَشُو ـ کِرِتی، ۳۳۵
فرعون‌ها، ۱۵۷
فِرَق ثنوی، ۱۲۹
فرق مجوس، ۱۲۸
فرقهٔ دیصانیه، ۱۲۹
فرقهٔ کیومرثیه، ۱۲۸
فرقهٔ مرقونیه، ۱۲۹، ۲۱۷
فْرَگُزْگ، ۳۱۹
فرمانروای ستارگان، ۱۸۹
فَرْنَه، ۱۰۸
فْرَوَرْتی، ۵۴
فْرَوَرْتیش، ۱۰۸، ۱۳۱
فـــروردین یَشْت، ۱۵، ۸۶، ۹۰، ۱۰۳، ۲۰۲، ۲۵۳، ۳۰۴
فْرَوَشی، ۷۸، ۱۸۱، ۲۷۷، ۳۰۴
فْرَوَشیان، ۲۵۴، ۲۵۶
فْرَوَشیِ زرتشت، ۱۸۶
فْرَوَشی یَشْت، ۲۷۹
فْرَوَهْر، ۴۹، ۷۵، ۷۸، ۱۵۳، ۱۷۴، ۲۷۷
فْرَوَهْران، ۳۲۲
فْرَوَهْرِ آهورامَزْدا، ۷۷
فْرَوَهْرِ زرتشت، ۱۷۴، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۱۹
فْرَوَهْرها، ۵۴
فَرّه، ۳۱۱
فرهنگ دینی ایران قدیم، ۱۹۹
فرهنگ نام‌های اوستا، ۲۱۱، ۲۳۴
فرهنگ و ادبیات زرتشتی، ۷۶
فَرّهٔ امشاسپندان، ۳۲۳
فَرّهٔ ایزدی، ۳۵۲
فَرّهٔ زرتشت، ۳۱۱، ۳۲۰
فریدون، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۵۱
فرّ یزدانی، ۳۵۳
فْرین، ۳۳۶
فضا، ۲۳۱
فقه مغانه، ۱۱۶
فقه و اساطیر زرتشتی، ۱۹۳
فلات ایران، ۹۳، ۹۴
فلز گداخته، ۳۳۳
فلزها، ۳۳۳
فلستین، ۲۸۹
فلسفه مانوی، ۳۱۴
فلسفه و دین زرتشتی، ۱۹۴
فلسفهٔ خردمندان ایرانی، ۱۸۵
فلسفهٔ دینی مزدایی، ۲۵۳
فلسفهٔ زرتشت، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۴
فلسفهٔ مغ، ۱۷۳
فلسفهٔ مغان، ۱۵، ۱۸۲
فلسفهٔ مغی، ۱۷
فلسفهٔ یهود، ۱۷۲

فلک اوّل، ۲۴۷
فلک دوم، ۲۴۷
فلک سوم، ۲۴۷
فنیقیه، ۲۹۳
فوتیوس، ۸۹، ۲۱۱، ۲۵۸
فهرست موضوعی اوستا، ۳۰۹
فیثاغورث، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷۲، ۲۶۴، ۲۸۶
فیروزه‌یی، ۷۳
فیلو، ۲۸۸
فیلونیموس، ۴۵
فیلی‌پی‌کا، ۱۹۲

"ق"

قاضی، ۲۲۳
قاقم سپید، ۳۳۳
قانون ضدّ دیوِ زرتشتی، ۸۶
قانون ضد دیو، ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۶۶
قانون‌نامه و شرایع و احکام عملیهٔ مجوسان، ۱۶۸
قانون‌نامهٔ مغان، ۱۴۷
قانون‌نامهٔ مقدّس لویتیکوس، ۱۱۳
قانون‌نامهٔ مقدّس مغان، ۱۱۶، ۱۴۶
قانون و شریعت ضد دیو، ۳۰۹
قبایل ماد و پارس، ۱۳۳
قبایل مادی، ۳۵
قبر، ۱۶۵
قتل نفس، ۱۶۵
قدرت و مقام مغان در عصر هخامنشی، ۱۰۳
قدمت زمان زرتشت، ۱۸
قدیم ازلی، ۱۲۸
قربانگاه، ۲۲، ۱۳۳، ۲۶۹
قـــربانی، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۵۳، ۶۴، ۷۳، ۸۴، ۹۲، ۹۵، ۱۴۷، ۱۷۱، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۷، ۳۰۳
قربانی برای آب و آتش، ۲۶۶
قربانی خونین، ۶۴
قربانی‌دهنده، ۱۷۱
قربانی کردن، ۲۴، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۴۱، ۲۶۳
قربانی‌کردن گاو، ۱۷۹، ۲۷۷
قربانی میان مغان کاپادوکیه، ۲۶۳
قربانی و اهدای نذور در شب، ۲۰۵
قربانی و یَزِش، ۲۱۸
قربانی‌های خونین، ۵۵
قرص بال‌دار، ۷۵
قرص بالدار خورشید، ۷۶
قَصَبهٔ بیژن‌آباد، ۳۴۸
قصه "= زراتشت‌نامه"، ۳۴۴
قصهٔ ارداي‌ویراف، ۳۴۶
قصهٔ زراتشت، ۳۴۳
قصهٔ زرتشت، ۳۴۷
قصهٔ مولود زرتشت، ۳۴۶
قلمرو حکومت اهریمن، ۲۰۸
قلمرو حکومت هُرمزد، ۲۰۸
قلمرو نور، ۲۴۸
قوانین مغان، ۱۱۷
قوچ، ۷۴
قوم آریایی، ۱۲۶
قیامت، ۵۵

قیامت و رستاخیز، ۱۷۹

"ک"

کاپادوکیه، ۸۳، ۱۰۹، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹
کاپادوکیه مرکز نفوذ مغان، ۲۶۳
کارپَس، ۳۱۲
کارتاژیان، ۲۶۷
کارنامک اردشیر پاپکان، ۱۹۱
کارنوی، ۱۴۳
کاسپی، ۱۰۶
کاسپی‌ها، ۱۰۶، ۱۶۱
کاسهٔ شیر، ۳۲۵
کالی‌ماخوس، ۲۵۷
کانگا، ۱۴۲
کاوناکس، ۴۴
کاووس، ۳۱۷
کاووس کی، ۳۴۳
کاویس، ۳۱۲
کاهن، ۹۶
کاهنان آتش، ۲۷۷
کاهنانِ آیین مُغیِ مادی، ۱۱۰
کاهنان بزرگ‌بابل، ۲۸۹
کاهنان بین‌النّهرین، ۱۲۰
کاهنان کلدانی، ۲۵۵
کاهنان مادی، ۱۰۹
کاهنان مجوس، ۲۶۸، ۲۶۹
کاهنان مجوسی، ۲۵۴
کاهنان مصری، ۲۳
کاهن مجوس، ۲۸۵
کای‌بار، ۸۵
کبانتون، ۲۳۱
کبوجیه، ۱۲۱، ۱۲۴، ۲۵۳، ۳۲۱
کُبیرُالْمَجوس، ۱۱۱
کبیسه، ۳۳۷
کبیسهٔ سال، ۳۳۷
کَپَدوکیه، ۸۸
کتاب تمدن ایرانی، ۵۲
کتاب زرتشت، ۲۵۸، ۲۸۹
کتب مقدّس هندوان کهن، ۳۶
کتزیاس، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸
کتسیاس، ۴۴، ۸۹، ۱۴۰، ۱۵۲
کَتَه، ۱۶۵
کتیبه ضدّ دیو، ۹۵
کتیبه‌های آرامی، ۹۷
کتیبه‌های آریارَمنَه، ۷۲
کتیبه‌های اردشیر دوم، ۷۰، ۸۷
کتیبه‌های بابلی، ۵۸
کتیبه‌های بین‌النّهرین، ۴۹
کتیبه‌های پارسی باستان، ۱۱۵
کتیبه‌های پهلوی، ۴۳
کتیبه‌های خشایارشا، ۱۰۳
کتیبه‌های داریوش، ۳۷، ۵۶، ۵۹، ۸۷، ۱۳۱، ۱۴۰
کتیبه‌های شاهان هخامنشی، ۴۲، ۸۶
کتیبه‌های‌فارسی، ۹۴
کتیبه‌های فارسی باستان، ۴۲
کتیبه‌های فُرس باستان، ۵۸

کتیبه‌های میتانی، ۵۶
کتیبه‌های هخامنشی، ۱۹، ۳۴، ۵۱، ۵۷، ۶۹، ۱۰۷
کتیبهٔ اردشیر سوم، ۸۷
کتیبهٔ اکدی داریوش، ۱۴۸
کتیبهٔ انتیوخوس اول کماجنی، ۳۸
کتیبهٔ بغارکوی، ۱۴۹
کتیبهٔ بیستون، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۴۸
کتیبهٔ تخت جمشید، ۱۴۸
کتیبهٔ خشایارشا، ۸۳، ۱۵۲، ۱۵۶
کتیبهٔ داریوش، ۵۹
کتیبهٔ دیوها، ۱۵۰
کتیبهٔ ضد دیو، ۱۵۰
کُرامِرْس، ۱۴۷
کَرَپ، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۲
کَرَپَن، ۱۳۳، ۳۲۲، ۳۲۴
کَرَپَن‌ها، ۱۰۲، ۱۱۳، ۳۰۳، ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۲۲
کَرَپ‌ها، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۵، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳
کردار بد، ۲۴۲
کرشاسب، ۳۱۱
کَرْشیپْتْ، ۳۳۳
کرکس، ۱۶۱
کرمان، ۲۹۳، ۳۱۴، ۳۴۷
کُرنوس، ۲۸۳
کروسوس، ۱۹
کرونوس، ۲۱۰
کریستن‌سن، ۳۳
کزنفن، ۱۴۰
کزنفون، ۸۹
کژدم، ۹۳، ۲۲۱
کُستی و بند دین، ۳۴۶
کسنوفون، ۱۵۲، ۲۷۱
کُسوف، ۳۳۶، ۳۳۷
کشتار مغان، ۱۲۲
کَشْتَرْ، ۱۰۸
کُشْتَرَه، ۷۹
کشتن گاو، ۳۱۷
کشته شدن زرتشت، ۳۱۳
کُشتی، ۳۲۶
کُشتی زرین، ۳۱۶
کفالیون، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶
کَلْپ، ۱۳۳
کلدانی، ۱۱۷، ۲۹۰
کلدانیان، ۱۴، ۱۸۸، ۲۸۶
کلده، ۱۷، ۱۴۲
کلمانس، ۲۹۷
کلمن، ۱۶۹، ۲۴۳
کلمنت اسکندرانی، ۵۶
کلمنس‌الکساندرینوس، ۱۵، ۱۷، ۱۷۱
کله آرخوس، ۱۷۹، ۲۵۴، ۲۵۵
کُماژن، ۲۷۴، ۲۷۶
کمان سکایی، ۱۵۵
کمبوجی، ۴۴
کمبوجیه، ۱۴، ۴۳، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰
کَمَمْ ثُرا، ۳۱۹
کنایهٔ وَر، ۲۶۴
کِنت، ۱۱۵

کَوَثِم. خْوَرِنَه، ۲۹۹
کوذکیه، ۱۲۹
کورتسی، ۱۵۵
کورش بزرگ، ۱۹، ۷۰
کورکا، ۹۵
کـــوروش، ۴۳، ۴۴، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۹۰
کوروش بزرگ، ۱۴، ۳۲۱
کوروش پارسی، ۱۹۰
کوژپشتی، ۲۶
کومُن، ۲۰۶
کومون، ۲۴۸، ۲۴۹
کونیگ، ۱۲۲، ۱۳۹، ۱۴۵
کوه، ۱۷۱، ۳۰۰، ۳۰۲
کوه آتش، ۳۵۹
کوه اَشنَوَد، ۳۳۳، ۳۳۴
کوه سَهَنْد، ۳۳۴
کوه محل اقامت و انزوای زرتشت، ۲۶۴
کوه‌ها، ۹۵، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۴۹
کوههای ماد و شوش، ۲۹۱
کَوی، ۱۳۳
کویاجی، ۲۴۴
کویپر، ۳۳
کوینیاک، ۸۸
کَـوی‌ها، ۱۰۲، ۱۱۳، ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۳۵، ۳۵۲، ۳۵۹
کی‌آرش، ۳۱۱
کیتل، ۱۵۲
کی‌خسرو، ۳۱۱، ۳۴۳، ۳۴۷
کی‌خسرو آباد، ۳۴۵، ۳۴۸
کیخسرو اسفندیار، ۳۰۹
کی‌سیاوش، ۳۱۱
کیش ایرانیانِ دوران هخامنشی، ۶۰
کیشْتَرْ، ۱۰۸
کیش زرتشت، ۱۲۷
کیش زرتشتی، ۶۴، ۱۱۵، ۱۲۷، ۲۷۰
کیقباد، ۳۱۱
کی‌کاووس، ۳۱۱، ۳۴۸
کی‌کاووس بن کی‌خسرو بن دارا، ۳۴۶
کی‌کاووس پسر کی‌خسرو، ۳۴۱، ۳۴۴
کی‌کاووس پسر کـی‌خسرو پسـر دارا، ۳۴۲، ۳۴۳
کی‌کاووس پورِ کی‌خسرو پورِ دارا، ۳۴۷
کی‌گشتاسب و زرتشتِ پیامبر، ۳۱۱
کی گشتاسپ شه، ۳۳۰
کیمیاگری، ۷۴
کیومرث، ۳۱۱
کیومرثیه، ۱۲۸

"گ"

گئوبرووا، ۲۵۳
گئورگیوس سین کلوس، ۲۵۹
گِئوش اوزْوَن، ۲۱۷، ۲۳۰، ۳۱۸
گِـئُومات، ۶۰، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۶۰، ۲۵۴
گئوماتا، ۱۱۴
گئوماتای مغ، ۱۱۴
گِـئُومات مُـغْ، ۱۹، ۴۲، ۵۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۴،

۱۳۲، ۱۳۷، ۱۵۹
گئومات مغ و داریوش، ۱۰۲
گاتها، ۹۴
گاثاها، ۲۰، ۳۷، ۴۰، ۴۹، ۵۷، ۵۸، ۸۳، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۴۱، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۶، ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۱
گاثاهای زرتشت، ۸۷، ۸۸، ۱۲۰، ۱۲۱
گـــاو، ۲۱، ۲۴، ۴۱، ۵۳، ۶۴، ۷۴، ۷۷، ۱۷۰، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۵۸
گاو آپیس، ۱۵۷
گاوان، ۳۵۳
گاواوَگْدات، ۳۱۶
گاو زرین شاخ، ۲۴۴
گاو زرینه شاخ، ۱۶۹
گاو قربانی، ۲۷۷
گاو مرزیاب، ۳۱۷
گاو مقدّس، ۱۵۷، ۳۱۸
گاو مقدّس آپیس، ۱۵۶
گاو نر، ۲۰، ۱۷۰
گاهان، ۳۲۱
گاه‌شماری اوستایی، ۶۵
گاه‌شماری ایران قدیم، ۶۵
گاه‌شماری دینی، ۳۳۸
گاه‌شماری و یزدان‌شناسی اوستایی، ۱۹۸
گاه‌شماری هخامنشیان، ۶۵
گایبار، ۶۵
گتری، ۱۴۳
گذر از میان دو آتش، ۳۳۲
گراز، ۱۹۰، ۲۷۹
گراز تیزدندان، ۱۶۹
گرای، ۲۸۱
گردونه‌های مهر و ناهید، ۲۶۴
گردونهٔ خورشید، ۲۳۷
گردونهٔ شگفت و چهار اسب، ۲۶۴
گردونهٔ ماه، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۷
گرشویچ، ۳۳
گـــرگ، ۱۷۸، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۷، ۳۲۲، ۳۵۳
گرگان، ۱۱۷، ۲۸۳، ۲۹۳
گرگ چهرگان، ۱۹۷
گُزَگ، ۳۱۹
گزیده، ۳۱۴
گزیده‌ها، ۳۳۶، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
گزیده‌های زات‌سپرَم، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۵
گشتاسب، ۶۴، ۱۱۵، ۳۶۲، ۳۶۳
گشتاسب شاه، ۳۶۲
گشتاسپ، ۱۳۰، ۲۸۳، ۳۶۱، ۳۶۵
گشتاسپ شاه، ۸۸، ۳۶۰
گفتار بد، ۲۴۲
گفتار نیک، ۲۴۱، ۳۳۱
گفت‌وگوها، ۲۰۲
گل آفتاب‌گردان، ۷۴
گل ارغوان، ۷۴
گلدنر، ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۴۳
گل لوتوس، ۷۳، ۷۷

گناهان بی‌توبه، ۱۶۴
گناهان کبیره، ۱۶۸
گناه بی‌توبه، ۱۱۷
گناه جادو، ۱۸۸
گنبد آسمان، ۳۷
گنجینهٔ جیحون، ۲۶۹
گنوستیک‌ها، ۱۱۰
گوبریاس، ۲۰۱، ۲۵۳
گوتزه، ۲۴۴
گوتمهٔ هندی، ۸۹
گور، ۱۶۵
گوسپند، ۲۰، ۲۱
گوسفند، ۵۳، ۶۴
گوشت، ۱۲۴
گوشت جانداران، ۲۷۰
گوشت سگ، ۲۶۷
گوماتا، ۲۵۴
گوماتَه، ۸۹
گوماته، ۹۴
گوماتهٔ غاصب، ۸۹
گومِتِس، ۲۵۳
گُومیزِش، ۱۹۹
گُومیزِشن، ۱۸۱
گوهر تاریکی، ۲۲۶، ۲۳۴
گوهر روشنایی، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۸
گوهر نور، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷
گیاهان، ۲۸۰، ۳۳۴
گیاه بَرْسَمْ، ۱۷۷
گیاه هوم، ۱۷۸، ۱۹۶، ۳۱۹
گیرشمن، ۶۷
گیگر، ۱۳۹، ۱۴۲، ۲۱۴، ۲۳۹
گیلان، ۲۹۳
گیمن، ۳۴، ۳۵، ۸۲، ۸۴
گیورگیوس سین کلوس، ۲۹۲
گیهان‌شناسی، ۳۲۰

"ل"

لائرتیوس، ۱۸
لاسن، ۲۵۸
لاشهٔ مردگان را دفن نکردن، ۱۴۶
لاشهٔ مرده آدمی، ۱۶۶
لاک‌پشت، ۲۰۸
لاگارد، دو، ۲۰۷
لرستان، ۱۰۶
لشکرکشی خشایارشا به یونان، ۱۸
لغت‌نامه، ۳۳۷
لغیریه، ۲۳۱
لمان، ۱۳۹
لَن، ۹۵
لواط، ۱۱۷
لوح‌های ایلامی، ۱۲۲
لوحه‌های آریارَمنَه، ۶۹
لوحه‌های هخامنشی، ۶۴
لوکورگوس، ۱۱۵
لومل، ۳۳، ۱۴۳، ۲۳۹
لوی، ۱۵۲
لیتمن، ۲۸۰
لیدیا، ۱۷، ۱۹

لیمپیرد، ۹۵

"م"

مَئین‌یو، ۳۳۲
مَئین‌یو پَئوئیریُو.یِما، ۲۰۹
مئین یو.پُئوروپه.یِما، ۳۳۲
ماد، ۳۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۹۰، ۲۶۴، ۲۹۷، ۳۲۱
ماد شرقی، ۱۱۱
مادها، ۲۱، ۳۱، ۳۵، ۴۰، ۵۸، ۹۲، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۹، ۱۸۹، ۲۷۵، ۲۹۰، ۲۹۱
مادها و تیرهٔ مغان، ۱۰۱
مادها و مغان، ۱۰۱
ماده سگ و زن، ۱۶۷
مادی، ۴۵، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۶، ۲۹۰، ۲۹۱
مادی‌ها، ۴۵، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۳، ۲۹۵
مار، ۹۲، ۱۹۷، ۲۲۱
مارَبُها، ۲۱۱
مارکوارت، ۱۴۳، ۲۹۱
ماروت، ۲۸۲
ماریان موله، ۳۴، ۳۵
ماژیکا، ۱۸، ۱۹
ماژیکوس، ۱۹۱
ماساگتی‌ها، ۴۳
مانّاییان، ۹۲
مانایی‌ها، ۱۰۶
مان بد، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۸
مانِس، ۵۴
مانوی، ۱۲۷، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۲
مانویان، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۶، ۳۱۴
مانویّت، ۳۱۵
مانوی و زروانی، ۳۱۴
مانویه، ۱۲۸
مانوی‌ها، ۲۱۷
مانی، ۲۴۸، ۳۱۵
ماونداد بن خسرو، ۳۴۲
ماه، ۲۰، ۲۲، ۳۶، ۵۳، ۵۴، ۶۹، ۷۴، ۱۳۸، ۱۷۰، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۳۷، ۲۶۵، ۲۷۰، ۳۰۰، ۳۱۱
ماهانیه، ۲۳۱
ماه ایزد، ۳۶
ماه پایه، ۲۴۷
ماه فروردین، ۳۲۹
ماه فروردین، روز خرداد، ۳۳۰
ماه و ستارگان، ۲۳۶
ماه هُشیدر، ۳۵۷
ماهیت دین هخامنشیان، ۴۹
ماه یَشت خرده اوستا، ۱۷۰
ماهی‌ها، ۳۳۳
مأموران دفن، ۱۶۲
مأمون، ۳۱۴
مباحث کلامی مسیحی، ۲۱۷
مبدأ، ۱۲۸
متاپون‌توس، ۲۸۷
متافیزیک، ۱۹۱
متن ایلامی کتیبهٔ بیستون، ۱۲۳

متن‌های پهلوی، ۳۲۹
متون پازند، ۲۲۲
متون پهلوی، ۲۲۲، ۳۵۰
متون سنتیِ زرتشتی، ۳۵۰
متون مانوی، ۲۰۹
مَتی وَزَه، ۸۰
مُثُل، ۱۷۴
مجتبائی، فتح‌الله، ۸۴، ۹۲
مجلهٔ هنر و مردم، ۶۰
مجمع دینی زرتشتی، ۱۴۳
مجموعهٔ پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۰
مـــجوس، ۱۹، ۲۱، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۳۱، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۰
مجوسان، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۲، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۸۶، ۲۸۸
مجوس قدیم، ۱۱۸
مجوسِ کاپادوکیه، ۲۶۸
مجوس و مجوسان، ۲۵۶
مجوسی، ۴۴
مجوسیان، ۲۹۵
محل ظهور زرتشت، ۱۳۰
مدار بیضوی شکل، ۱۹۸
مداری بیضوی، ۱۹۵
مدیگا، ۱۸۷
مدینهٔ فاضله، ۲۸۵
مِدیُوماه، ۳۰۷
مِذْیُوماه، ۳۲۸
مِذْیُوماهْ، ۳۳۴
مدیوماه، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۵۶
مذاهب ایران باستان، ۱۲۸
مذاهب پارس‌ها، ۵۲
مذاهب مغان، ۱۲۴
مذهب زرتشت، ۶۴، ۷۰
مذهب شاهنشاهان هخامنشی، ۷۰
مذهب مهر، ۱۱۸
مذهب هخامنشیان، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱
مراسم آیینی و عبادی دو خدای خیر و شـرّ، ۱۷۸
مراسم بَرْسُم دست گرفتن، ۲۶۹
مراسم بریدن ناخن و موی، ۱۶۸
مراسم به خاک سپردن، ۱۲۳
مراسم تطهیر، ۱۶۷
مراسم حمل جسد مرده، ۱۶۶
مراسم دینی مغان، ۱۷۷
مراسم ستایش، ۲۶۶
مراسم ستایش آتش، ۲۶۳
مراسم ستایش پارسیان، ۲۶۳
مراسم سگ دید، ۱۶۶
مراسم سماع، ۱۷۰
مراسم سماع میترایی، ۱۹۶
مراسم عبادت و قربانی، ۲۶۷
مراسم غسل مَیِّت میّت، ۱۶۶
مـراسـم قـربانی، ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۹۷، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۵۵، ۱۹۴، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۲
مراسم قربانی در دین زرتشتی، ۲۷۲

مراسم قربانی وِدایی، ۲۷۳
مراسم مذهبی مغان مزدایی، ۲۰۷
مراسم مذهبی هخامنشیان، ۶۴
مراسم مردگان، ۱۴۱
مراسم نیایشِ اهریمن، ۲۰۳
مراسم نیایش و پرستش، ۲۶۵
مراسم هوم سایی، ۳۲۸
مراسم یَزِش و قربانی، ۱۴۵
مراوده با ارواح نیک درگذشتگان، ۲۵۵
مردگان، ۲۳
مردگان را طعمه لاشه‌خواران کردن، ۱۰۶
مردگان را نیز به خاک نسپارند، ۲۶۷
مردمان جادو، ۲۴۳
مردم بومی ایران، ۱۶۰
مرد میانی، ۲۲۵
مردن زرتشت، ۳۳۶
مَزدوک، ۹۵، ۱۰۷، ۱۵۵
مردونیوس، ۹۵
مردونیّه، ۹۵
مرده‌سوزی، ۴۱، ۴۳
مرقونیه، ۲۳۱
مرقیون، ۱۲۹، ۲۱۷، ۲۳۱
مرگ‌زدا، ۱۷۰
مرو، ۱۱۷
مَروت، ۲۸۲
مَزْدا، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۹۸، ۱۰۷، ۱۶۹، ۱۹۶، ۲۶۵، ۳۲۶
مزدائیان، ۳۹، ۲۸۲
مزداپرست، ۸۶
مزداپرستان ایرانی، ۸۶، ۸۸
مزداپرست زرتشتی، ۸۴
مزداپرستی، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۸۱، ۸۴
مزداپرستیِ زرتشتی، ۸۴
مزداپرستی زرتشتی، ۸۵، ۹۰
مَزْداکُو، ۵۸
مـــزدایـــی، ۲۱، ۵۶، ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲
مزدایی زرتشتی، ۱۲۶، ۲۰۵
مزدکیه، ۱۲۸
مَزْدَیَزْنَه، ۸۶
مَـزْدَیَسْنا، ۳۸، ۴۰، ۵۱، ۵۲، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۹
مَزْدَیَسْنان، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۴۵
مَزْدَیَسْنایی، ۱۸۱، ۲۴۶
مَزْدَیَسْنَه، ۵۸، ۸۶، ۱۸۰
مَزْدَیَسْنی، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۸۶
مسایل آفرینش در دین مانوی، ۲۲۵
مسایل طهارت و نجاست، ۱۱۶
مسایل لیدیا، ۱۸
مسألهٔ تدفین، ۳۱، ۱۰۳
مسألهٔ تدفین در عصر هخامنشی، ۳۱
مسألهٔ ثنویت، ۱۸۲
مسألهٔ جبر، ۲۲۲
مسلک دینی هخامنشی، ۱۱۵
مَسْ‌مَغان، ۱۱۱
مِسی‌تِس، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۳
مسیح، ۲۹۸
مسیحی، ۲۱۷
مسیحیان، ۱۲۹، ۲۱۶
مسیحیّت، ۱۲۱، ۳۱۵

مِسینا، ۱۸، ۱۳۹
مَشْیانَه، ۳۱۱
مَشْیَه، ۳۱۱
مصر، ۱۴، ۸۶، ۹۴، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۲، ۲۰۲، ۲۵۳، ۲۷۴، ۲۹۳
مصر و بابل، ۱۵۴
مصری، ۶۷، ۷۶، ۱۵۶
مصریان، ۱۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
مصری‌ها، ۷۶
معابد بابل، ۱۵۲
معابد قبیلهٔ داهی، ۱۵۲
معابد مصری، ۱۵۸
معابد میترایی، ۱۵۲
معاد، ۱۲۸
معاد و رستاخیز، ۱۹۲
معبد آپولو، ۲۸۷
معبد الفانتین، ۱۵۵
معبد اورشلیم، ۱۵۸
معبد سائیس، ۱۵۷
معبد مَرْدوک، ۱۵۲
معبد یهودیان، ۱۵۸
معبد یهودیان الفانتین، ۱۵۹
معتقدات دینی مادها و پارس‌ها، ۱۰۲، ۱۳۳
معتقدات دینی هخامنشیان، ۱۳۱
معراج، ۳۲۸
معراج و همپرسگی زرتشت، ۳۰۷
مُغ، ۸، ۲۳، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۰
مغ، ۳۹، ۸۳، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۶
مُغان، ۸، ۹، ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۳۱، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۵۸، ۶۵، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۸۸
مغان آیین میثْرَ و زَروانی، ۱۱۷
مغان ایرانی، ۱۷، ۱۴۲، ۱۷۷، ۱۸۸، ۲۰۲
مغان ایرانی و کلدانی، ۱۴۲
مغان پارسی، ۲۵۵
مغان پیش از داریوش، ۱۰۲
مغان زرتشتی، ۹۱، ۱۲۴
مغان زروانی، ۱۲۴، ۲۰۵
مغان کاپادوکی، ۱۲۴، ۲۷۸، ۲۸۲
مغانِ کاپادوکیه، ۲۶۳، ۲۶۸
مغان کاهنان آتش، ۲۶۳
مغانِ کلدانی، ۱۵، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۷۷، ۲۵۵
مغانِ مادی، ۴۲، ۴۵، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۵، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۷۸
مغان معارضان دین زرتشتی، ۱۰۲
مغان مهرپرست، ۱۲۴
مغان و آتشگاه، ۲۶۳

مغان و آثْرَوَنان، ۱۰۱
مغان و امور قضایی، ۱۰۲
مغان و پارت‌ها، ۱۰۲
مغان و زرتشت، ۱۷۷
مغان و زرتشتیان، ۱۰۱، ۱۲۵
مغان و شرایع آنان، ۱۰۳
مغان و مادها، ۱۰۱
مغان و مجوس، ۲۸۳
مغان و مسألهٔ تدفین، ۱۰۳
مغان و معتقدات آنان، ۱۰۲
مغان و هخامنشیان، ۱۰۱
مغ غاصب، ۱۱۴
مُغْ ـ مگو، ۱۴۲
مُغُو، ۱۴۳
مغ و مغان، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۴
مغ‌ها، ۱۴، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۵
مغ‌ها سرپرستان معابد آتش، ۱۰۲
مقدسی، مطهربن طاهر، ۲۳۰
مَکس مولَر، ۱۸۸
مگو، ۱۱۹
مَگوشْ، ۱۴۴
مَگَوَنْ، ۱۰۱، ۱۴۲
مَگَه، ۱۰۱، ۱۴۳، ۱۴۴
مَگهَه، ۱۴۳
ملکوت خداوند، ۱۵۱
منان، ۳۵۰
مِنانْدِر، ۲۸۰
منانیه، ۲۳۱
منجّم، ۳۴۴
منشأ نژادی مغان، ۱۰۱
منش بد، ۲۱۶
منش نیک، ۲۱۵، ۲۱۶
منطقةالبروج، ۲۲۱
منطقةالبروج اسد، ۲۲۱
منظومهٔ زندگیِ زرتشت، ۳۱۶
منظومه‌ای دربارهٔ زندگی زرتشت، ۳۴۱
منظومهٔ ارداویراف‌نامه، ۳۴۴
منظومهٔ زراتشت‌نامه، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۶۵
منع سوختن جسد آدمی، ۹۳
منوچهر، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹
منوچهر شاه ایران زمین، ۳۱۶
مَنوش‌چهر، ۳۱۹
منوش‌چهر، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸
منوش کَرْنَرْ، ۳۱۸
مَنوشْ کَرْنک، ۳۱۸
موبد، ۲۷۷، ۳۱۴، ۳۴۶، ۳۴۹
موبدان، ۶۵، ۱۲۷، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۶۷
موبدان زرتشتی، ۱۷۸، ۲۲۱
موبدانِ موبد، ۳۱۴، ۳۳۵، ۳۴۸
موبدانِ موبد، منوش‌چهر، ۳۱۴
موبدانِ نیایشگر، ۲۷۸
موبدِ موبدان، شِنُو، ۳۱۳
مورچه، ۱۹۷
مورد، ۲۲، ۱۷۱
موسا، ۱۱۵، ۱۷۳، ۲۸۶
موساخورنی، ۲۹۲، ۲۹۵
موس. مارینیوس، ۲۰۸
موسی خورنی، ۲۱۰، ۲۶۴

موسیقی، ۲۰۲
موش، ۱۹۷، ۲۰۸
موش آبی، ۱۹۷، ۲۰۸
موش دریایی، ۲۰۸
موش صحرایی، ۲۰۸
موصل، ۲۹۷
موعود و منجی، ۲۲۸
موغوش، ۱۳۱
موگوش، ۱۳۳
مولتن، ۳۵، ۲۴۱، ۲۴۹
مولتون، ۳۴، ۳۷، ۴۳، ۸۳، ۱۳۹، ۲۷۶
موللر ماکس، ۲۵۷
مولود زرتشت "منظومه"، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶
مولی، ۲۰۶
مومیایی‌کردن، ۹۷
مومیایی کردن اجساد، ۳۸
موی و ناخن بریدهٔ، ۱۶۳
مهر، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۵۳، ۵۷، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۱۶۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۰۲، ۳۰۴
مهر، آپولو، ۲۷۶
مهراب، ۲۶۵
مهرایـزد، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۷۱، ۲۷۹
مهر به‌عنوان میانجی میان اورمزد و اهریمن، ۲۲۹
مهرپرست‌ها، ۱۲۴
مهرپرستی، ۱۲۴، ۲۰۵، ۲۷۲
مهرداد، ۲۷۶
مهرداد ششم، ۲۷۶
مهرداد کالی نیکوس، ۲۷۶
مهر دروج، ۲۷۱
مهر دروجان، ۲۷۱
مهرگان، ۲۷۲
مهر گاو اوژن، ۱۷۹
مهر میانجی، ۱۷۸، ۲۳۱
مهرمیانجی، ۲۳۰
مهر، میانجی اورمزد و اهریمن، ۲۳۳
مهر میانجی، مِسی‌تِس، ۱۹۳
مهر/میترا، ۳۷
مهر /میثْرِس، ۲۰۳
مهر /میثْرَ /میتراس، ۲۰۵
مهر و اَنـاهید، ۳۷، ۴۹، ۵۶، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۴۰
مهر و ناهید، ۷۲
مهریَشت، ۸۶، ۱۶۹، ۱۹۰، ۲۷۹، ۳۰۲
مَهْمی، ۲۱۹
مَهمیِ دیو، ۲۱۹، ۲۲۴
میانجی، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۸
میانجیِ اورمزد و اهرمن، ۲۴۰
میانجی اورمزد و اهریمن، ۲۳۸
میانجی بودن مهر، ۲۴۱
میانجی‌بودن و واسطگی مهر، ۲۳۱
میانجی جهان، ۳۲۱
میانجی‌گری، ۲۲۳
میانجی میان مردم و اورمزد، ۲۲۴
میانجی میان هرمزد و اهریمن، ۲۲۴، ۲۳۲
میتانی، ۸۰
میتانی‌ها، ۵۶

میثرَ، ۱۰۸
میترا، ۲۰، ۲۲، ۴۹، ۵۷، ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۹۵، ۹۷، ۱۲۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۹، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۰۲
میترا به عنوان میانجی، ۱۷۷، ۱۷۸
میتراپرستی، ۱۴۹
میترا خداوندگار آفریننده در دین مانوی، ۱۷۹
میترا داوری و میانجی‌گری می‌کند، ۲۲۳
میتراس، ۳۸
میتراسارَ، ۱۴۵
میترا، مهر، ۲۲۰، ۲۶۵
میترا نور محض، ۲۲۸
میترای مِسی تِس، ۲۲۳
میترایِ میانجی، ۲۲۳، ۲۲۴
میترایی، ۸، ۱۲۷
میثرِس، ۲۲۳
میثرَ، مهر، ۳۸
میثرَ، ۲۲، ۱۰۷
میثرُ دروج، ۲۷۱
میثرَه، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۸۰، ۸۵، ۸۷
میثره و وارونه، ۸۰
میر.اد، ۴۲، ۵۸
میشوانَه، ۲۳۲
میش وحشی، ۱۶۹
میلز، ۱۴۳
میله، ۲۸۹
می‌لی تا، ۲۲
مینوک، ۳۳۲
مینوی خرد، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱
میوان، ۳۳۳

"ن"

نارنجی، ۷۳
ناشتَیه، ۵۷
ناسَتْیَه، ۸۰
ناسَتْیَه‌ها، ۲۸۲
ناظران بر مراسم دینی هخامنشیان، ۱۴۵
نام زرتشت، ۱۷۷
نام‌های یونانی خدایان ایرانی، ۲۶۳
نانْخونْتَه، ۱۴۹
ناوگان شاهی مصر، ۱۵۷
ناهید، ۷۴، ۷۵، ۳۰۴
ناهیدیَشْت، ۲۸۴
نثار فشردهٔ هوم، ۲۷۳
نجوم، ۷۴
نخستین شاه ماد، ۲۹۰
نخستین شاه ماد زرتشت، ۲۹۱
نخستین شاه ماد زرتشت بوده است، ۲۹۰
نخل، ۷۴
نذور خونی و قربانی، ۲۶۹
نذور و قربانی، ۱۴۵
نژادپرستی، ۱۲۵، ۱۲۶
نژاد و منشأ مغان، ۱۰۱
نسا، ۱۱۷
نِسا، ۲۶۶
نِسایِ کوروش، ۴۴
نِسای مرده، ۴۱

نَسَب زرتشت، ۳۱۶
نَسب‌نامه و زندگی زرتشت، ۳۰۷
نَسَب‌نامهٔ زرتشت، ۳۱۸، ۳۱۹
نسیم، ۲۲۶
نشانهٔ دین مَزْدَیَسْنان، ۳۱۶
نصارا، ۱۲۹
نظام ثنوی، ۲۱۶
نظام دینی زرتشتی، ۸۱
نظام طبقاتی، ۴۹
نظام طبقاتی اجتماعی، ۱۰۵
نظام طبقاتی جامعهٔ هند و ایرانی، ۴۹
نظام طبقاتی جامعهٔ هندو ایرانی، ۷۸، ۷۹
نظر چهاردهم از دبستان المذاهب، ۳۴۳
نفوذ اهریمن در زمین، ۱۷۸
نقره، ۷۴
نقش توتمیک عقاب، ۷۸
نقش رستم، ۹۷، ۱۵۳
نقش فْرَوَهْر، ۱۵۳
نقش میانجی بودن میترا، ۲۲۵
نگاهبان دریاها و رودها، ۳۳۴
نگاهبانی فلزات، ۳۳۳
نگاهدارندهٔ ستارگان، ۱۸۹
نگرندهٔ ستارگان، ۱۸۹
نگهبانان آتش، ۲۰۲
نماد انسانی اَهورامَزْدا، ۷۷
نماد حیوانی اَناهیتا، ۷۷
نماد حیوانی اَهورامَزْدا، ۷۷
نمرود، ۲۶۴، ۲۹۷، ۲۹۸
نمرود بن کوش، ۲۹۷
نمرود داغ، ۲۷۶
نمرود شاه بابِل، ۳۰۳
نوآوری و اصلاحات زرتشت، ۳۲۱
نوافلاتونی، ۱۱۰
نوافلاتونیان، ۱۱۰
نوتَریگا، ۳۲۱
نوح، ۲۹۷
نـور، ۷۳، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۵۷، ۳۵۸
نور آسمانی، ۵۳
نور ازلی، ۱۲۸
نور درخشنده و آسمانی، ۲۹۹
نور محض، ۲۳۱
نور مطلق، ۷۳، ۲۲۹
نور و روشنایی، ۲۲۵، ۲۳۳
نور و روشنایی خورشید، ۲۲۹
نور و روشنی محض، ۱۹۵
نوروز، ۲۸۱
نوروز ایرانی، ۲۷۳
نوروز بزرگ، ۲۸۲
نوروز و مهرگان، ۲۳۰، ۲۴۰
نور و ظلمت، ۲۳۰، ۲۴۰
نور و ظلمت دو ازلی قدیم، ۱۲۹
نور و ظلمت دو قدیم، ۱۲۹
نوشابهٔ مقدّس، ۳۹
نوشته‌های گزیده، ۳۱۴
نوش جان، ۹۲
نـهادن لاشـهٔ آدمـی در دسـترس مـرغان و جـانوران لاشـه‌خوار "خـورشید نگرشنی"، ۱۱۹
نُه هزار، ۳۵۷

نُه هزار سال، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۵۱، ۲۵۳
نُه هزار سال مهتری، ۲۵۰
نَیازِم، ۳۱۹
نیالودن خاک، ۹۳
نیایش برای تاریکی، ۲۰۳
نیایش در برابر آتش، ۶۶
نیبزگ، ۳۳، ۳۷، ۱۱۵، ۱۵۲، ۲۳۴
نیسایَه، ۱۱۷
نیکولای دمشقی، ۱۱۰
نیلوفر آبی، ۷۴، ۷۷
نینوا، ۲۹۵، ۲۹۷
نی‌نوس، ۲۶۴، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۳
نی‌نوس شاه بابل و آشور، ۲۹۷
نی‌نوس و سمیرامیس، ۲۹۶
نی‌نوس و نمرود، ۲۹۷
نی‌نیاس، ۲۹۶، ۲۹۷

"و"

وَنِیَیه، ۱۱۷
وانِگَزت، ۳۱۱
واتیکان، ۱۵۶
وادیشْتْ، ۳۱۹
وارونا، ۱۴۹
وارونَه، ۵۷، ۸۰
واشْتْرَیوشْ، ۳۲۴
واشْتْرْیُوفْشوینْت، ۲۰۱
واشْتْرْیَه، ۷۹
والریوس‌ماکسی‌موس، ۱۵
وایکینگ‌ها، ۹۳
وِدا، ۵۳، ۱۰۸، ۱۳۳
وِداها، ۳۶، ۴۹، ۵۷، ۷۹، ۱۲۱، ۱۳۳
وَدْریگا، ۳۲۱
وَدَشْتْ، ۳۲۰
وَرْ، ۲۴۹، ۳۲۳
وِرِنْرَغْنَه، ۳۶، ۳۸، ۵۳، ۸۵، ۱۰۷، ۱۶۹، ۲۶۹، ۲۷۹
وِرْمازِرِن، ۲۰۶
وَرَنگَهْ، ۲۴۹
وَرونَه، ۸۰
وَرْهْران، ۲۸۰
وِست، ۳۱۱، ۳۵۰
وستا، ۳۵۷
وستا و زند، ۳۴۶
وَشْنَه، ۸۳
وَش ـ ویشَ باگ، ۳۳۶
وفات زرتشت، ۳۳۵
ولکر، ۱۸
وندیداد، ۱۸، ۲۰، ۲۷، ۴۰، ۴۱، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۲۱، ۲۴۱، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۳، ۳۰۹
وندیداد اوستا، ۱۰۶
وندیداد کتاب احکام و شرایع مغان، ۱۰۲
وندیداد و احکام و روش تدفین مردگان، ۳۱
وندیداد و شرایع مغان، ۱۱۷
وِنوس، ۷۴
وولرس، ۲۵۸

وَهَگْنْ، ۲۷۹
وُهُومَنْ، ۱۱۵، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۶۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵
وُهُومَنَهْ، ۸۰، ۸۵، ۸۳، ۱۰۷، ۱۳۴، ۲۱۵، ۲۱۶
وُهونیم، ۳۳۵، ۳۳۶
وِهیجَکْ، ۳۳۷
ویامْبورَ، ۲۶۹
ویچَرْکَرْتِ دینیک، ۳۶۵
ویچی تَکیهای ـ زاتْ‌سْپَرَم، ۳۱۶
وی ـ دِئُوْ ـ داتَه، ۱۶۰
ویدَشْت، ۳۱۹
ویدن گرن، ۳۳، ۴۹، ۸۲
ویرژیل، ۲۰۷
ویس بد، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۷
ویسْپَرَدْ، ۱۴۱، ۱۶۰
ویشْتاسپ، ۶۴، ۸۸، ۹۰، ۱۹۰، ۲۸۳، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۳۵، ۳۵۶، ۳۵۹
ویشَه، ۷۹
وینْ دَتَشْ، ۳۲۱
ویندیشمن، ۲۴۱، ۲۹۴
وَیُو، ۸۵، ۱۷۰، ۲۲۹، ۲۳۹
ویووم سیدوس، ۲۹۹

"ه"

هَئِتومَنْت، ۱۸۸
هَئِچَتَسْپ، ۳۱۹
هَئوْرْوَتات، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۱۳۴، ۲۱۵، ۲۸۰، ۳۳۴
هَئوْروَتات، ۱۳۴
هَئوْرْوَتات و اَمِرِتاتْ، ۲۸۲
هَئومَه، ۳۹، ۶۴، ۱۲۳، ۱۳۳، ۲۰۶
هَئُومَه، ۵۳، ۱۷۰
هادُخْتْ نَسْکْ، ۲۴۲
هادس، ۱۸۲
هادِس، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۳
هادی روان مردگان، ۲۲۴
هان، ۳۲۶
هانیه، ۱۲۹
هاورت و ماروت، ۲۸۰
هاون، ۹۷
هتیان، ۹۲
هتّی‌ها، ۷۶
هخامنشی، ۱۷، ۲۱، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۸۲، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۷، ۲۱۱، ۲۳۳، ۲۹۲
هـخامنشیان، ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۳، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۰، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۵
هخامنشیان زرتشتی بودند یا نه، ۹۳
هخامنشیان ودین آنان، ۱۰۲
هخامنشی‌ها، ۱۱۳

هدیه و قربانی، ۱۸۹
هِرا، ۳۰۰، ۳۰۴
هِراکلس، ۳۸
هراکلیدس ـ پونتی‌کوس، ۲۰۰
هراکلیدس لمبوس، ۲۵۴
هــرتسفلد، ۳۳، ۳۵، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۲۱، ۳۵۰
هِرْتِل، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۹
هَرْدَرْشم، ۳۱۹
هَرذار، ۳۱۹
هُرْمُزْد، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۵
هُــرْمَزْد، ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۸۱، ۳۳۴
هُرْمَزْد روز، ۳۶۱
هرمزد روز در آبان ماه، ۳۳۴
هُرْمَزْد روز فروردین، ۳۳۴
هــرمزد ســه بــار خـویشتن را بـه فـراخـی بگستراند، ۲۴۱
هرمزد و اهریمن، ۱۷۸
هُرْمَزْد و اهریمن، ۲۰۹
هُرْمَزْد یَشْت، ۱۵
هُرْمَزِس، ۲۰۳
هرمودوروس، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱
هــرمیپوس، ۹، ۱۴۸، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۶
هرمی‌پوس، ۱۷۳، ۱۷۹
هرمیپوس آاَسترولوژیکوس، ۲۵۷
هرودوت، ۱۳، ۲۰، ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۷۳، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۰۸، ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷
هروُدُوت، ۱۷
هرودودت، ۲۷۲
هزار قربانی، ۲۱
هزاره‌های هوشیدر و هوشیدرماه، ۳۱۳
هزیود، ۳۰۰
هِسْتیا، ۳۰۱
هِسْ‌تیا، ۳۰۴
هشت شهریار مادی، ۲۹۱
هشت طبقهٔ زمین، ۲۲۷، ۲۳۵
هُشیدر، ۳۵۷
هفت آسمان و زمین، ۳۶۲
هفت امشاسپند، ۳۲۸
هفت خردمند یونانی، ۲۵۶
هفت سالمند، ۳۲۶
هفت کشور، ۱۲۶
هفت ماه تابستان، ۳۳۴
هفت همپرسگی، ۳۳۴
هگمتانه، ۹۴
هِلنی‌کا، ۱۹۲
هِلْیوس، ۳۰۰، ۳۰۴
هُمای، ۷۷
همای، ۹۰
همپرسگی، ۳۳۳
همپرسگی اُورْمَزْد خدای، ۳۳۰
همپرسگی با اَهورْمَزْد، ۳۳۳

همپرسگی پنجم، ۳۳۳
همپرسگی زرتشت با امشاسپندان، ۳۰۷
همپرسگی زرتشت با آهورامَزدا، ۳۰۷
همپرسگیِ شهریور، ۳۳۳
همپرسگیِ هفتم، ۳۳۴
همدان، ۱۳۱، ۱۴۸
همزاد، ۳۳۲
هَمَسْتَکان، ۲۲۴
هَمِسْتَکان، ۲۳۲
هند، ۷۹، ۱۳۳، ۲۷۸، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶
هند باستان، ۸۵
هندو اروپایی، ۵۲
هندوان، ۳۹، ۴۳، ۹۳
هند و ایرانی، ۴۱، ۴۹، ۹۴، ۱۴۹، ۲۷۱
هندو ایرانی، ۴۲، ۵۲
هندوایرانی، ۵۷، ۶۰
هندو ایرانیان، ۴۰، ۵۱، ۶۰، ۸۰
هندوستان، ۱۲۹
هندوسکایی، ۲۷۹
هندی، ۴۹
هندیان، ۱۹۸
هندی‌ها، ۱۳۳
هنر مجوسان، ۲۰۱
هنر هخامنشی، ۶۷
هنر هخامنشیان، ۶۷
هَنگ ـ هَنوروش، ۳۳۵
هوئی‌تی، ۷۹
هوا، ۷۳
هوارت، ۱۴۸
هوپَرْیَه، ۴۱
هوخْتَه، ۱۳۳، ۳۳۱
هُوخْتَه، ۲۴۱
هوخْشَتَر، ۲۹۵
هُوَرْشْتَه، ۱۳۳، ۲۴۱، ۳۳۲
هورمَزِس، ۲۲۳
هوروس، ۷۶
هوسینگ، ۱۳۹، ۱۴۹
هوشنگ، ۳۱۱
هوگ، ۱۴۲
هـــوم، ۳۵، ۵۳، ۶۴، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۷۰، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۶۸
هومبان، ۹۵
هُومَتَه، ۱۳۳، ۲۴۱، ۳۳۱
هومر، ۲۸۷، ۳۰۰
هومل، ۲۰۷
هوم مرگ زدا، ۱۹۶
هوم و اومومی، ۱۷۸
هوم وگرگ، ۱۹۶
هوم یَشت، ۲۶۳، ۲۶۸
هونیم، ۳۳۵، ۳۳۶
هیتی، ۸۰
هیربَد، ۳۴۴
هیربدان، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۸۹، ۲۵۲
هیربدان زرتشتی، ۱۷۷، ۲۴۶
هیربدان مزدایی زرتشتی، ۲۵۳
هیرکانی‌ها، ۲۸۳
هیزم، ۴۱
هیلدگاردلوی، ۶۵
هیلدگاردلیوئی، ۸۸
هیلمند، ۱۸۸

هیونان، ۳۳۵

"ی"

یاتو، ۱۸۸
یادداشت‌های گاتها، ۱۴۲، ۱۴۴
یادگار زریران، ۳۱۳
یازده آسمان، ۲۲۷، ۲۳۵
یافث، ۲۹۷
یَتا اَهو وَئیریو، ۲۵۸
یَزَته، ۶۵، ۶۶، ۸۳، ۱۰۷، ۱۳۴، ۲۰۵
یزدان، ۱۲۸
یزدان‌شناسی زرتشتی، ۲۸۰
یزدان‌شناسیِ مزدایی، ۲۲۹
یزدگرد، ۳۴۸
یَزِش، ۲۱۸
یَزِشْن، ۲۲، ۲۷۸
یَسنا، ۲۰، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۳۱
یَسنَه، ۸۶، ۱۹۶
یَشت‌ها، ۲۰، ۲۱، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۹۰، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۹
یَشت‌های اوستا، ۸۶، ۸۷
یَشت‌های کهن، ۸۶
یک تای دین زرتشت، ۳۰۴
یک شتر و یک اسب نر و ده مادیان، ۳۲۵
یِمَه، ۳۳۲
یوحنّا بارپنکایی، ۲۱۱
یوستی، ۹۰، ۱۴۲
یوشتْ فَزیان، ۴۱
یونان، ۷، ۸، ۱۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۷۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۸۵
یونان باستان، ۱۷
یونان زمین، ۳۰۲
یونانی، ۸، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۶۷، ۷۱، ۷۴، ۸۵، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۲
یونانیان، ۲۲، ۳۷، ۵۱، ۸۹، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۳، ۲۸۶، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳
یونانی /رومی، ۳۰۸
یونانی‌ها، ۷۴
یونکر، ۲۱۰
یهود، ۱۲۲
یهودی، ۱۵۹
یهودیان، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۲، ۲۸۶
بیمَه، ۱۹۸

HÂŠEM.E RAZI

Les Mages Dans L'ancien Iran

&

Teachings et Cult

Recherches Sur Les Religions de Ancien L'iran

According Texts

Vol I

Grecian, Roman, Soryan, Latin, Arabic

Persian, Pâzand, Fârsi.e Zartušti

ازمجموعه پژوهش های ایران شناسی که منتشر می شود:

۱۶.زرتشت،زندگی و احوال.افسانه ها و اسطوره ها بنابر آثار شرقی و ترجمه و متن ونقل آنها به موجب:اوستا، متون پهلوی،سر یانی، عربی، پازند، فارسی زرتشتی و فارسی.

۱۷. زرتشت و گاثاها . ویلهلم گیگر.

۱۸. زراتشت نامه . کهن ترین منظومه داستان زندگی زرتشت سروده: کیکاووس پسر کیخسرو

۱۹.وندیداد، ترجمه و شرح کتاب احکام و شریعت مَزدَیَسنان ، جلد دوم اوستا.

۲۰.ادبیات ایران در عصر باستانی از دوران اوستایی تا پایان عصر ساسانیان.

۲۱ .آیین زروانی، بزرگ مادر آیین ها و ادیان ایرانی، پژوهشی در ادوار اساطیری،راز آیینی، کلامی و دینی آیین زروانی .

۲۲.تاریخ زرتشتیان : زندگی اقتصادی واجتماعی و حیات دینی زرتشتیان از انقراض ساسانیان تا دوران حاضر.

مجموعه
پژوهش های
ایرانشناسی

۱۴

HASHEM – E RAZI

Les Mages Dans L,ancien Iran
&
Teaohings et cult
Rechercches Sur Les Religions de Ancient L,iran According Texts

Grecian, Roman, Soryan, Latin, Arabic
Persian, Pazand, Farsi.e Zartushti